



کتاب تاریخ ظهورالحق

بخش پنجم (۵)

تألیف

جناب میرزا اسدالله فاضل مازندرانی

به اهتمام و باز نویسی

عادل شفیع پور

در باره مؤلف کتاب

جناب فاضل مازندرانی که نام وی اسدالله و فرزند میرزا محمود تاجر شیخی بارفروشی، زبان دان، خطاط و نویسنده بود. در تاریخ ۱۲۹۸ هجری قمری (۱۸۸۰ میلادی) در شهر بابل (بارفروش سابق) مازندران تولد یافت. تحصیلات مقدماتی و تکمیلی ایشان در همان شهر انجام گرفت. در آغاز جوانی از فضلاء برجسته ای چون شیخ اسمعیل ابن الحداد از دانشمندان شیخی مازندران استفادۀ نمود و از همان اوقات از علماء بزرگ زمان خویش به شمار رفت. در غالب معارف عصر چون فقه، اصول، کلام، فلسفه، تاریخ ادبیات فارسی و عربی و منطق تبخّر یافت. بر اثر معاشرت و مذاکره با برخی از اُحباب طهران و مازندران و کوشش و سعی جناب عبدالحسین رفیعی اردستانی و زیارت آثار جمال ابهی، از جمله لوح مبارک بشارات مؤمن و مؤقن به امر اُعزّ ابهی گشت و قیام به نشر امر مبارک نمود. از طرف حضرت عبدالبهاء مأمور مذاکره و ابلاغ امر به آخوند ملا محمد کاظم خراسانی رهبر شیعیان آن زمان گشت. به همراه میرزا عبدالحسین رفیعی اردستانی عازم نجف و کربلا گردید، ولیکن در اثر فتنه انگیزی و دشمنی بدخواهان اسیر و زندانی گشتند و مذاکرات با آن عالم مذکور تحقق نیافت. از جمله خدمات جناب فاضل شرح اسفار تبلیغی ایشان در ایران، هندوستان، مصر، امریکا و کانادا است که خود کتابی مفصل است. جناب فاضل از جانب حضرت عبدالبهاء مأمور تبلیغ در امریکا گشتند و حتی هیکل مبارک عباسی خود را به ایشان عنایت فرمودند تا به نیابه از طرف مبارک بر دوش نهاده و به تبلیغ و انتشار امر مبارک پردازد و چون در این امر مهم مؤید و موفق گشت، ایشان را «مبلغ کامل»^۱ نامیدند. حضرت عبدالبهاء ایشان را در عرصه

^۱ - حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرمسه - الاظهر الفدا در لوحی مورخ دیسمبر ۱۹۱۹ به افتخار خانم [همسر] جناب فاضل چنین میفرمایند: "... شکر کن خدا را که حضرت فاضل مبلغ کامل است و موفق به خدمت جمال مبارک است. جز نشر نجات ارزوئی ندارد و به غیر از تزیین آیات بینات مقصدی نخواهد درختی در گلشن امکان غرس نموده که شاخ رحمانی به کاخ ملاعلی رساند ... (امرو خلق جلد ۱- صفحه ۱۶)

دانش و حکمت نیز « **تألی ابوالفضائل** »² خواندند. جناب فاضل در زمینه مطالعات آثار حضرت باب و حضرت بهاءالله و تاریخ امریدیع سرآمد دانشمندان بهائی معاصر زمان خود بودند. از آثار مطبوع و مهم جناب فاضل: تاریخ ظهورالحق، اسرارالآثارخصوصی، امروخلق، رهبران و رهروان بزرگ و دهها مقالات منتشره در مجلات بهائی در ایران و آمریکا را می توان نام برد. صعود جناب فاضل در شهر خرمشهر به سال ۱۹۵۷ میلادی واقع گشت. و مرقد ایشان در گلستان جاوید شهر اهواز است.

کتاب ظهورالحق بزرگترین اثر جناب فاضل مازندرانی در نه مجلد تألیف یافته است. مجلدات اول، دوم و سوم را به تاریخ عهد اعلیٰ اختصاص دادند. جلد سوم این کتاب در طهران انتشار یافت، ولیکن تاریخ طبع آن تصریح نگردیده است. این کتاب در حدود سال ۱۹۴۰-۱۹۴۲ به طبع رسیده است.³ جلد سوم که متمم دو جلد دیگر است شرح احوال حروف حی و اصحاب حضرت باب و بیان محلّ و موقعیت اماکن متبرکه که امر در عهد اعلیٰ است. این کتاب گنجینه ای از مطالب مهمه تاریخیه است. اما جلد اول و دوم که تاکنون به زیور طبع آراسته نگردیده است و فقط نسخ خطی آنها به صورت الکترونیکی در اُچ- بهائی مطبوع گشت. که اکنون یک نسخه خطی و نسخه تایی آن به صورت Pdf فایل در H-Baha'i به وسیله این جانب **[عادل شفیع پور]** به زیور طبع آراسته گشته است.

² - لوح حضرت عبدالهء به اعزاز ایادی امرالله جناب رُی ویلهلم (Roy Wilhelm) مندرج در نشریه

(Star of the West) نجم باختر مجلد یازدهم ۱۹۲۱-۱۹۲۲ میلادی - صفحه ۲۵۷.

³ - استخراج از لوح مبارک مورخه ۸ شهرالرحمة ۱۰۰ بدیع مطابق ۱ جولای ۱۹۴۳ میلادی خطاب به محفل روحانی مّلی ایران فرمودند: بنویس طبع یک جلد از کتاب تاریخ جناب فاضل و استدلالیه جناب ارجمند که مباشرت به آن نمودند جائز، مابقی باید توقیف گردد و طبع کتب و رسائل بالمره ممنوع، زیرا مخالف اوامر حکومت است. **(صفحه ۴۲۸ از مجموعه توایع مبارک حضرت ولی امرالله خطاب به محفل مّلی ایران)** و هم چنین در سخن ناشر چاپ جدید جلد سوم آمده است عبارت (م - ۲۸۴ - ط) به این معنا می باشد م - مطبعه ۲۸۴ = آزرندگان (جناب رحمت الله ازردگان) و ط = طهران . در مجله پیام بهائی شماره ۲۴۵ طبع این کتاب را در حدود سالهای ۱۳۱۹-۱۳۲۰ هجری شمسی مطابق سالهای ۱۹۴۰-۱۹۴۲ ثبت نموده است.

مجلدات چهارم ، پنجم و ششم را به تاریخ عهد ابهی' تخصیص دادند. مجلدات چهارم و پنجم در باره حیات حضرت بهاءالله و جلد ششم در مورد حیات قدماء و شهداء و احباب عصر حضرت بهاءالله است. جلد چهارم در سال ۲۰۱۱ میلادی در آلمان به وسیله مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان - لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی چاپ و منتشر شد. اما جلد پنجم و ششم که تاکنون به زیور طبع آراسته نگردیده است و فقط نسخ خطی آنها به صورت الکترونیکی در آج- بهائی مطبوع گشت. که اکنون یک نسخه خطی و نسخه تایی آن به صورت Pdf فایل در H-Baha'i به وسیله این جانب **اعادل شفیع پور** به زیور طبع آراسته گشته است.

مجلدات هفتم و هشتم به تاریخ عهد میثاق تخصیص گشته. جلد هفتم در مورد حیات حضرت عبدالبهاء و حوادث زمان میثاق است که اکنون یک نسخه خطی و نسخه تایی آن در H-Baha'i به وسیله این جانب **اعادل شفیع پور** به زیور طبع آراسته گشته است. مجلد هشتم در مورد حیات قدماء و شهداء و احباب عهد میثاق یعنی حضرت عبدالبهاء است که در دو قسمت اول و دوم در سال ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ به وسیله مؤسسه مطبوعات امرئی در طهران به طبع رسیده است.

مجلد نهم و خاتمه نیز در مورد عهد ولایت حضرت ولی امرالله و حوادث مربوط به آن است که تا سنه ۱۰۰ بدیع ترقیم و نگارش یافت. اکنون یک نسخه خطی و نسخه تایی آن در H-Baha'i به وسیله این جانب **اعادل شفیع پور** به زیور طبع آراسته گشته است. و جناب فاضل با نگارش تاریخ یک قرن بهائی به اتمام این اثر همت گماشت.

حضرت ولی امرالله در ابلاغیه مورخه ۲۶ فوریه ۱۹۳۸ پس از وصول یکی از مجلدات تاریخ ظهورالحق خطاب به جناب فاضل میفرمایند: « **أيهاالفاضل الجلیل الشّهم النبیل** مجهودات عظیمه و اقدامات باهره آن رکن رکن جامعه در موطن اصلی جمال احدیه آنی از یاد نرود. ملا اعلی و سکان فردوس ابهی' تمجید نمایند و تهنیت

گویند. این عبد ممنون و مستبشر و مزید تأیید را دائماً لیلاً و نهاراً از حضرت خقی الالطاف متمنی و ملتمس⁴»

انتهی .

⁴ - از جمله خدمات مهمه ایشان تدوین تاریخ عمومی امرالله در ۹ جلد بنام ظهورالحق بود که فقط جلد سوم ان طبع گردیده است . در ابلاغیه مبارک مورخه ۲۶ فوریه ۱۹۳۸ که ضمن وصول بخش چهارم کتاب تاریخ مذکور صادر شده در پایان ان بخط مبارک چنین مرقوم است . قوله عز بیانه : ...ایهاالفاضل الجلیل الشهم النبیل مجهودات عظیمه و اقدامات باهره ان رکن رکن جامعه در موطن اصلی جمال احدیه آنی از یاد نرود ملاعلی وسکان فردوس ابهی 'تمجید نمایند و تهنیت گویند. (امرو خلق جلد ۱ - صفحه م ۲۳)

سخنی چند با خوانندگان و مطالعه کنندگان گرامی مجلّات ظهورالحق

دوستان عزیز، همانطور که ملاحظه می‌فرمائید در این سری مجلّات حداکثر سعی شده است که با حداکثر دقت تمام مطالب در درجه اول تایپ صحیح گردد و البته تمام مطالب حتی الامکان در موارد لزوم با حواشی و اضافات اصلاح و اضافه گردد. و در این کار تا آنجائی که مقدور بوده است سعی و اهتمام شده است. و البته بعضی از مجلّات در شرف تکمیل است و در بعضی از مجلّات نیز بعضی از صفحات موجود نیست و البته تکمیل و ترمیم این امر مهم به آینده موکول می‌شود. باید به اطلاع آن عزیزان و قارئین محترم برسانم که بزودی جلد پنجم و هفتم بوسیله مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان - لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی چاپ و منتشر می‌شود. جلد سوّم و چهارم نیز به وسیله مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان - لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی چاپ و منتشر شد. جلد هشتم نیز به وسیله مؤسسه مطبوعات امرئی در طهران منتشر شد. با توجه با این سعی من در این است که حتی الامکان در تکمیل مجلّات اول، دوّم، ششم، و نهم کمال سعی و اهتمام را بنمایم تا انشاءالله تمام مجلّات تکمیل گردد. و البته جلد ششم نیز در شرف تایپ و تدوین کامپیوتری است. عزیزانی که مایل به مکاتبه با این جانب می‌باشند می‌توانند با آدرس ایمیل [TZH09@YAHOO.COM] با این جانب تماس حاصل نمایند.

با تقدیم احترامات فائقه - ارادتمند : عادل شفیع پور

کتاب تاریخ ظهورالحق

بخش پنجم (جلد ۵)

در باره امر بهائی زمان حضرت بهاءالله جل اسمہ الاعلی مدّت مابین

۱۸۸۴ - ۱۸۹۲ میلادی

تألیف

جناب میرزا أسدالله (فاضل) مازندرانی

هَذَا كِتَابُنَا يَنْطُقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ

لَهُ دَعْوَةٌ لِحَقٍّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمُ الشَّيْءُ

--- صفحه ۱ ---

از بخشهای

نه گانه کتاب ظهور الحق

در بیان واقعات دوره استقلال

امر اقدس ابهی شروع از یوم الفصل

وارتفاع نفحه عظمی تا یوم غروب شمس

حقیقت از افق ادنی و در فاتحه این

بخش نیز تیمنا به نبذه از

بیانات آلهیه افتتاح

می شود.

بسمہ المہیمن علی الأسماء

قد اتى الفلاح وظهر المصباح واستضاءت منه افئدة الذين انقطعوا عما سوى الله و توجهوا الى مشرق
فضله العزيز المنيع ان في استوائى على العرش فى السّجن الأعظم وندائى بالعظمة والأقترار من فى
العالم لأيات للمتفرسين طوبى لمن تفكر فى قدرة الله وسلطانه وتوجه اليه بقلب منير قد اتحد العالم
لضرنا ومطالع القدرة لكرنا وأنا فى فرح مبين يتحرك فى كل الأحيان قلمى الأعلى على الصّحيفة
النّوراً على شأن ما منعه قوّة من على الأرض ولا شوكة المعتدين نفعل ما نشأ ونحكم ما نريد وأنا
المقتدر القدير يا اهل البها كونوا مظاهر القدرة بين البرية بحيث لا تضطربكم شئون الجبابرة انه مع
عباده الراسخين قل ليس لأحد بأن يعترض على احد توكلوا على الله انه يظهر امره كيف اراد وانه لهو
الغنى عن العالمين كونوا مع هذه القدوة مصادر الخضوع ومظاهر الخشوع ليجد منكم الناس عرف
اخلاقى التى بها تزين كل عارف بصير عاشروا مع الأمم بالروح والريحان ثم ذكروهم بما عندكم من
الحكمة والبيان انه لهو المعلم العليم الخبير هذا كتاب نزلناه بالحق وارسلناه اليك ليقرئن العباد ويشربن
منه كوثر رحمتى التى سبقت العالمين.

اوضاع داخلی و خارجی این طائفه

به نوعی که در خاتمه بخش سابق نگاشتیم جمال ابهی^۱ با عائله جلیله در ادرنه بخانه معروف رضا بیگ استقرار گرفته رایت استقلال امر اعظم را مرتفع فرمود و منتسبین واصحاب با وفا در خانه های دیگر

--- صفحه ۳ ---

سال بیست و چهارم واقعات سال ۱۲۸۳ ه ق _ ۱۸۶۵ میلادی

که نام بردیم قرار یافته شبانه روز طائف حول اراده الهیه شدند والواح مهمه صادره از قلم ابهی^۱ مانند سورة الدم سورة الحج لوح الروح لوح الرضوان لوح الثقی و غیرها پی در پی برای مشاهیر مُحَبَّان در عراق و ایران رسیده سِطوت وعظمت کلمات و آیات مقدسه ارکان وجودشان را خاضع وساجد ساخت. وملاً محمد زرنندی (نبیل اعظم) با لباس درویشی ومیرزا آقا منیر کاشانی ومیرزا احمد و میرزا جعفر یزدی وغیرهم که حسب الامر بسیر وسفر در ایران وعراق برای ابلاغ امر ابهی پرداختند اغلب بابیان را متنبه ومتوجه نمودند. وعده از معاریف متقدمین ومتأخرین مانند ملاً صادق مقدس ومی رزا احمد ازغندی وملاً میرزا محمد و فرح آبادی (فروغی) وملاً احمد حصاری وآقا محمد فاضل (نبیل اکبر) قائینی وملاً زین العابدین (زین المقربین) نجف آبادی وسید مهدی (اسم الله المهدی) دهجی

وآقا جمال (اسم الله الجمال) بروجردی و آقا میرزا حیدرعلی اصفهانی و غیرهم مخصوصاً منیر (اسم الله المنیب) کاشی و نبیل زرنندی مذکور و بالأخص میرزا آقا جان (خادم الله) کاشی علم هدایت برافراشتند. و رساله ها در اثبات امر ابهی و ردّ شبهات یحیائیین نگاشته با دلائل و براهین واضح و بشارات و اشارات مأثوره از دوره اسلام و به آثار ثابته حضرت مبشر اعظم ثابت و روشن داشته منتشر ساختند. چنانکه جمال ابهی در مواضعی از الواح نقل عبارت از رساله اثباتیه آقا شیخ کاظم قزوینی (سمندر)

در مشهد بودم که اخبار فصل قطعی از ادرنه رسید و ملا علی اصغر برادر میرزا محمد باقر هراتی شهید در قلعه طبرسی که در حین مسامع احبّ الواح و آیات بلحن بسیار خوش تلاوت میکرد روزی در مجمع لوحی تلاوت نمود که در آن خطاب یا اهل البهّا بر احباب شد و برای تمیز اهل بهّا از اهل بیان از آن هنگام به بعد تکبیر دوستان الله ابهی قرار گرفت و اوّل کسی که در حین ورود بمحفل الله ابهی گفت ملا میرزا محمد فروغی بود بعد از آن همه بایشان تأسی نمودند و در احیان ملاقات و ورود بمحفل الله ابهی گفتند.

(نبیل زرنندی)

فرمودند قوله الأعلى " ابن نبیل مرفوع در اثبات امرالله الواحی نوشته در ابتداء با این آیه که از سماً مشیت ظهور قلم نازل شده استدلال نموده قوله عز ذکره " قل اللهم انك انت الهان الالهين لتوتين الالهيه من تشا ولتنزهن الالهيه عن تشا " الى آخر ذلك " قل اللهم انك انت وباب السموات والارض لتوتين الربويه من تشا ولتنزعن الربويه عن تشا " الى آخر " با آنکه سلطان وجود باین صریحی فرموده که عطا میفرماید الوهیت وربوبیت را بهر نفسی که اراده فرماید واخذ میفرماید از هر که بخواهد خداوند قادریکه الوهیت وربوبیت و که اعلی مقاماتست اخذ فرماید قادر نیست براینکه از هیکلی قمیص اسم خود را نزع نماید و یا اینکه خلوی را بمرّ تبدیل فرماید سبحان الله عما یتوهمون العباد فی قدرته فتعالی عما یصفون حال مشاهده نمائید که طیر قدرت و عظمت در چه هوا طیران مینماید وناس در چه اماکن توقف نموده اند آیه انه علی کلشیّ قدیرا چه معنی نموده اند او یفعل ما یشا ولا یسئل عما شا چه ادراک کرده اند

در مشهد بودم چون اخبار قطعی فصل از ادرنه رسید در اولین مجلس که برای قضیه مخالفت واعراض ازل افشا گشت جناب ابا بدیع فرمود در ایامی که جناب میرزا احمد ازغندی در خانه او بود مرا امین رازش دیده چنین گفت موعودیکه نقطه بیان مبشر او بود هنوز ظاهر نشد وبهمین چشم میبینم که نیر جمالش آشکاراست و آنکس که صاحب قصیده عز ورقائیه میباشد همان طلعت مقصود است و اهل بیان بسبب مرآت از آن سلطان محتجب میمانند چه نظر بمصلحتی باشد ظهور خود را مستور نمود و مرآت را که وجود و تحقیق ندارد مشهور ساخت ولذا پیش از میقات باید از آن نفوس بود

--- صفحه ۵ ---

ای عباد از وهن بیوت برکن شدید متمسک شوید و از ظلمات جهل و نادانی بضمیر منیر توجه نمائید و کاش اهل بیان در آیه مبارکه که ابن نبیل ذکر نموده تفکر نمایند که شاید از سیل و هم بصراط یقین در آیند.^۵ "انتهی و ملا باقر حرف حی در رساله خویش میرزا یحیی را مخاطب ساخته چنین نوشت که "حضرت ربّ اعلیٰ کلّ مرأیاً و شهداً و مؤمنین بیان را در ظلّ حرف حی قرار داد و تو که اظهار مقام مرآتیت میکنی و امثال تو باید تابع من باشند اینک من شهادت داده اعتراف مینمایم که من بظهور الله موعود در بیان و منصوص در توقیع مشهور خطاب بمن ظاهر شد و چنانچه وعده فرمودند بقائش فائز و مفتخر گشتم و تو باید در ظلّ من بوده باقبال و ایمان فائز گردی." و از آنسو میرزا یحیی ازل نیز در ادرنه با عائله خود بخانه معروف بأمرالله مذکور انتقال کرده بمخالفت با امر ابھی برخاست. و برخی با او موافقت نمودند و سید محمد اصفهانی مخصوصاً یار و مدد کارش شده رایت اختلاف و طغیان بلند ساختند. و اوراق اعراض و افترا بایان عراق و ایران همی نگاشتند. و بحکومت ادرنه توسل جسته تظلم کرده ایقاد نار فتنه خواستند. و سید محمد در سفرش باسلامبول چنانکه آوردیم به تهیج سفیر ایران و اولیاً دولت عثمانی و تحریف افکار نائل شد و عده از بایان عراق و ایران

۵ - مانده اسمانی - جلد ۷: صفحه ۱۶

نیز بآنان تأسی نمودند و بمعارضت و مقاومت و قتل و اعدام محبین مخلصین جمال ابهی قیام کردند. و از مشاهیر بابیه ازلیّه بنوعیکه در بخش سابق و در این بخش اشاره کردیم ملاّ رجبعلی قهیر و ملاّ علیمحمد سراج ملاّ جعفر کرمانی ملاّ جعفر نراقی ملاّ هادی قزوینی و میرزا محمد حسین متولی قومی حاجی میرزا هادی دولت آبادی حاجی میرزا احمد کاشی و غیرهم بمخالفت و معاندت همّت گماشتند و مکاتیبی چند مشحون از اعراض

که لا یسبقونه بالقول و هم بأمره یعملون و من منتظر چنین روزی بودم الحمد لله دیدم وفائز شدم. (نبیل زرنندی)

--- صفحه ۶ ---

واعتراض نزد ابهائیان ادرنه فرستاد و چنانکه چندی بعد لوحی مفصل و مشهور از قلم ابهی در جواب اعتراضات ملاّ علی محمد سراج صدور یافت. و بعداً رساله عظیمه در جواب اسئله و اعتراضاتیکه میرزا مهدی قاضی شفتی اصفهانی بنوع مذکور در سابق حسب اغراً و اغوا سید محمد اصفهانی از اسلامبول بآدرنه نزد آقا محمد علی تنباکو فروش اصفهانی از احبّا فرستاد صادر گردید. و کتاب مستطاب مذکور که ظاهراً از قول آقا محمد علی می باشد سفری عظیم در اثبات امر ابداع ابهی است و بنام **کتاب بدیع** شهرت یافت. و میرزا مهدی مذکور در حدود سال ۱۲۸۶ بعد از هلاک فؤاد پاشا هلاک شد.

و در لوح فوئاد که در آن ایام از قلم ابهی صدور یافت در حقش چنین مسطور گردید " ثم اخذنا

المهدى الذى وجدناه العذاب فى الزبر وام البيان لما اتته السّطوة من عندنا قال لى هل من رجوع قيل
سحقاً لك يا ايّها الكافر بالمأب تلك الجحيم وسعرت لك النيران تركت المعروف فى الحياة الباطلة
واليوم ليس لك من الله من واق انت الذى بك ناح روح القدس وذابت الأكباد قل هل لى من بصيص
قيل وربى لو تأتى بكلّ الأسباب اذاً صاح صيحة فزع منها الأجداث وهذان بقبضة الاقتدار قيل ارجع
الى مقرّ الطهر فى السّقر فبئس سوّ الدار قد اخذناه كما اخذنا قبله الأحزاب تلك بهوهم تركناها
للعنكبوت فاعتبروا يا اولى الألباب هذا الذى اعترض على الله ونزلت له آيات القهر فى الكتاب طوبى
لمن يقرئه ويتفكّر فيه ان له حسن مأب. " و در لوحی صادر از قلم ابهی در باره کتاب مذکور چنین
مسطور است قوله الأعزّ الأعلى " بسم الله الأقدس الأعظم الأكبر الأعزّ الأجلّ الأكرم الأفرّد الأوحد
المتعالى الممتنع العزيز المنيع يا نبيل قبل على عليك بهائى وذكري وثنائى طوبى لك بما حضرت الى
قوله تعالى اى نبيل قبل على بعضى از ناس بسیار بى انصاف

--- صفحه ۷ ---

بى انصاف مشاهده میشوند در حسن بجستانی مشاهده نما وقتی در عراق بین یدی حاضر و در امر نقطه
اولی روح ماسواه فداه شبهاتی بر او وارد چنانچه تلقاً وجه معروض داشت وجواب بالمواجهة از لسان
مظهر احديّه استماع نمود از جمله اعتراضاتی بر نقطه اولی نموده آنکه آنحضرت در جمیع کتب منزله

حروف حَى را باوصاف لا یحصی وصف نموده اند و من یکی از آن نفوس محسوبم و بنفس خود عارف و مشاهده مینمایم که ابداً قابل این اوصاف نبوده و نیستم نفس اوصاف سبب ریب و شبهه او شده و غافل از آنکه زارع مقصودش سقایه گندم است و لکن زوان بالتَّبَع سقایه میشود و جمیع اوصاف نقطه بیان راجع است باوّل من آمن وعده معدودات حسن و امثال او بالتَّبَع بما بیان و اوصاف رحمن فائز شده اند و اینمقام باقی تا اقبال و الاّ بأسفل مقرّ راجع اینست که میفرماید بسا از اعلی شجره اثبات که در ظهور نیر اعظم از ادنی شجره نفی محسوب میشوند الأمر بید الله انه لهو الحکیم العلیم اوصاف حضرت نظر بان بوده که آن نفوس بحسب ظاهر بکلمه بلی فائز شدند و لکن جمیع را تصریحاً معلّق و منوط باین ظهور اعظم فرموده اند. **إِنْ رَأَيْتَهُ ذَكَرَهُ مِنْ قَبْلِي لَعَلَّ تَجِدَهُ مِنَ الرَّاجِعِينَ إِلَى اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ مَنْ عِنْدَهُ أَنَّهُ وَلِيُّ الْمَقْبِلِينَ قُلْ إِنْ أَنْصَفَ يَا عَبْدُ تَالَلَهُ لَوْ تَنْصَفُ وَتَتَفَكَّرُ فِيمَا نَزَلَ فِي الْبَيَانِ لِتَصِيحٍ بِأَسْمَى وَثَنَائِي بَيْنَ الْعَالَمِينَ.** مخصوص میفرمایند بیان و ما نزل فی البیان و حروفات آن از مظهر رحمن محتجب

--- صفحه ۸ ---

سال بیست و چهارم واقعات سال ۱۲۸۳ هـ . ق - ۱۸۶۶ میلادی

نمایند چه که کلّ بیان رقعہ ایست از آن رضوان حقیقی در امر نقطه اولی هم مستقیم نبوده همیشه مضطرب و متزلزل مشاهده میشد. عسی الله ان يعرفه مطلع امره و یقرّبه الیه انه علی کلّ شیء قدير.

مخصوص در بیان بحروفات حَى خطابات فرموده اند که اگر عارف بآن شوند البته خود را هلاک نمایند که مبدا کلمه از مصدر الوهیت نازل شود که رائحه عدم رضا در حق ایشان استشمام گردد. بگو ای حسن تفکر لتعرف لعل تجد الی المحبوب سیلا بر او لازم کتاب بدیع را که با اسم یکی از احباب از مطلع بیان ربّ الأرباب نازل شده بسیار ملاحظه نماید لعل یتخذ المقصود لنفسه محبوباً " الخ و بدین طریق قلم جمال ابهی ناچار بدفع اعتراضات معرضین بیان مشغول گردید. و میرزا یحیی و همدستان مذکورش را خصال و اعمال بر شمرد و آنان نیز آنچه خواستند و توانستند بر زبان و قلم راندند و از ایجاد فتنه و فساد کوتاهی نکردند و بلیّات وارده از معارضت و مقاومتشان اشدّ و اصعب از حملات و تعرّضات با شیعیان و محرّک و موید فتن

چنانچه کتاب ایقان برای اثبات امر حضرت اعلی صدور یافت کتاب بدیع برای اثبات امر ابهی طبق افکار بیائین آن ایام صادر شد و لسان ابهی تقریباً در سه (۳) یوم هر یومی دو ساعت بکتاب مذکور تکلم نمود و در سائر اوقات به اُمور مهمّه و انزال آیات الهیه پرداخت و هر شبانه روز رسائل والواح عدیده در جواب عرایض اهل عراق و ایران صادر گردید بخدیکه شبانه روز چند کاتب پیوسته نسخه میکردند و از عهده انجام بر نمیامدند یکی از آنان میرزا باقر شیرازی بود که در مابین اهل قلم سرعت در تحریر شهرت داشت و شبانه روزی بیش از هزار بیت مینوشت و مدّت شش ماه در ادرنه بتحریر و تسوید الواح اشتغال نمود چنانکه بعلاوه آنچه در هر ماهی چند جلد از الواح بایران میرفت تقریباً به بیست مجله در مخزن بیادگار ماند .

----- صفحه ۹ -----

بسیار گردید و در آن اوان هنوز ملاّ جعفر نراقی ازلی در کاظمین اقامت داشت و میرزا احمد حکیم باشی رشتی امین الاطباء و دیگر بابیان مذکور مقیم عراق مراوده و مرابطه نموده اخبار واصله از میرزا یحیی را بایرانیان عراق و ایران میرساند و حاجی میرزا هادی دولت آبادی در طریق حجّ مکه وارد کاظمین شده ایّامی با وی بسر برد و یکصد تومان بیکى از تجّار بغداد حواله کرد که نزد میرزا یحیی بفرستد. و توسط ملاّ جعفر از وی خواهش نمود که مبلغی از نقود تعیین گردد تا همه ساله ارسال دارد. و چندی نگذشت که مکاتیب کثیره از میرزا یحیی بعنوان جمعی از مشاهیر بابیان کاظمین بغداد کربلا اصفهان کرمان کاشان قزوین مازندران و غیرها مشحون از شکایت از جمال ابهی رسید. و بملاّ جعفر دستور داد که پسرش میرزا مهدی را برای ابلاغ مقاصد منظوره و اوراق مسطوره بایران فرستاد. و از حاجی میرزا خواست که مبلغ دویست تومان برای مصاریف سفر مذکور تسلیم آخوند نمود و اعمال مذکوره ازلیان موجب هیجان سائر بابیه گردید. و زمام اختیار از کف داده خودسرانه بمقابله بمثل پرداختند و از آنجمله حاجی میرزا احمد کاشی ازلی شبانه هنگامیکه بخانه خود میرفت هدف گلوله ناصر جوان شجاع بغدادی شد. و در صحن مرقد کاظمین مدفون گشت و در خلال احوال مذکوره از

تَعَرُّضات باییه ازلیه و تعدّیات ملاها وارکان دولت ایران و ترکیه عده کثیری از احبّای درپی از طریق آذربایجان و ترکیه وهم از عراق بسوی ادرنه همی شتافته فائز بزیارت محضر ابهی گشتند. برخی اقامت جسته و غالباً مراجعت باوطان خود نمودند. واین اخبار فاش شد و عمّال دولت ایران از اعطاء تذکره عبور بمسافرین ادرنه دست نگهداشتند. لاجرم احباب بعنوان حجاز و مصر و شام و بیروت اخذ تذکره مینمودند.

--- صفحه ۱۰ ---

وبعداً دولتیان مطلع شده از آن نیز ممانعت کردند.

فتنه در آذربایجان و حبس و قتل جمعی از احباب در تبریز و زنجان

سید علی مشهور بسید علّو از بایان اعراب کربلائی که ذکری از او قبلاً نمودیم و بعد از شهادت حضرت نقطه اولی از ارباب دعاوی شده جمعی باو ارادت ورزیدند و در لوحی از الواح که برای دعوت و هدایت او از قلم ابهی صدور یافت این بیانات مسطوراست: " تَالله الحَقّ قد اشرق عن افق الجبین شمس رقم علیها من قلم الله العلیّ الاعلیّ الملک يومئذ لله المقتدر المتعالی العلیّ الابهی وهذا سيف لو يضرب به علی ظهر الشیطان لينهزم مع جنوده الی اسفل النّیران وكذلك اشرق الحکم. " الخ بتبریز رفته اقامت جست و نزد اهالی بلد ادّعای مقام ولایت و درجات معنویّه و تصرفات باطنیه و کرامات و خوارق عادات و عمل اکسیر و قوه تسخیر ارواح نموده جمعی را بفریفت و ترویج باییت

وتوهین بهائیت همی کرد و مردم را بمقاومت با احباب برانگیخته موجب بیم وهراس و اختفا و تفرّقشان گشت و همه و غوغا برپا داشته در مجالس و مجامع و خبر خوانان مبارز خواسته همی گفت هر که مدّعی است بیاید تا دست یکدیگر را گرفته مباحله کنیم و آنکه از طرفین تاسه روز بعد از مباحله بیاید و هلاک نشود در داعیه خود صادق است و جمعی از بابیان آنحدود با وی مرافقت کردند و سید ابراهیم خلیل تبریزی که شرح احوالش را در بخشهای سابق آوردیم دختر خویشرا بحباله نکاح وی درآورد و خیال مهتری در ضمیر میگذراند و ایالت آذربایجان در آن ایام بعهدۀ عزیز خان سردار کلّ مفوض بود و از جانب وی میرزا قیروان قمشه حکمرانی میکرد و پاس احترام سید مذکور را نگاه میداشت و در اثناء این احوال شیخ احمد و شیخ خانی و ملا علینقی از اهل معموره نشابور که از علماء و فضلاء متقدمین بایه و از شجاعان منجذبین

--- صفحه ۱۱ ---

منجذبین بانوار جمال ابهی بودند تبلیغ کنان باتفاق میرزا مصطفی نراقی در حالی که عزیمت ادرنه داشتند از طهران و زنجان به افشار و سپس بأرومیه درآمدند. و ایّامی توقّف کردند و از بعضی احبای بلد اوضاع مذکوره تبریز را شنیدند. شیخ سخت متأثر شد و متغیر گشت و بصدد برآمد که به تبریز رفته با سید علّو و همراهانش مقابل شد مناظره و مدافعه نماید. و آتش فتنه واضطراب را فرونشاند و چون به تبریز وارد شدند در تجارتسرائی منزل گزیدند. و با احبای بلد ملاقات نموده قصد خود را بمیان نهاد و آنان وی را منع کرده گفتند که سید مردی معاند و مفسد است و جز استیصال اینطائفه قصد و آرزویی

ندارد. واز ملاطفت وشفقت یا اقامه بینه وحبّت ثمری حاصل نشود وشیخ بمنع آنان ممنوع نگشت وناچار شده صلاح دیدند که میرزا مصطفی با او همراه باشد. لاجرم آندو متّفقاً بمحضر سیّد شتافتند وشیخ احمد در حالیکه جمعی با سیّد بودند و آقا سیّد ابراهیم خلیل نیز حضور داشت بمکالمه و مناظره در خصوص امر اقدس ابھی پرداخت وبا براهین کافیه وحجج وافیه عقلاً ونقلاً خصوصاً از طریق بیان ظهور موعود و مَنْ يظهره الله المحمود را مدلل ومبین ساخت وسیّد با عصیّت واعراض تام برآشت وکلماتی ناسزا نسبت بمقام اعز اقدس گفت وشیخ مسموعاتی را که از قول وی راجع بمباهله شنیده حکایت کرد. سیّد اعتراف و اظهار قبول نمود وباهم برای مباهله برخاستند وشیخ در حضور جمع دست سیّد را بدست گرفته حرکت داد واینکلمات خواند "اللّهم ان کان سبیلی هذا سیلک الأعلی وطریقک الواضح الأوفی فاهلک هذا النّاعق الفاجر بسیف الانتقام الی ثلاثة ایام" وسیّد نیز بکلماتی تفوّه نمود واهل مجلس را گواه گرفتند وشیخ ومیرزا مصطفی بیرون آمدند وبا احباب ملاقات کرده ما وقع را گفتند وبا شیخ علینقی مذکور بمنزل خود در تجارتسرا مانده دیگر با احدی از ایشان مراوده ننمودند تا در نیمه شب دوّم مباهله سیّد

--- صفحه ۱۲ ---

در خانه اش واقع در محلّه مسمی بیلا خیابان در بستر خوابش بدست انتقام مخنوق وهلاک شد. وسیّد ابراهیم خلیل نزد حکمران شتافته بیان کرد که قاتل شیخ احمد ورفقای او هستند وشب در خانه اش برای صحبت مذهبیّه وارد شدند ودر مکالمه کار بمجادله ومنازعه کشید وبا او درآویختند با شال

کمرش ویرا خفه کردند و بدر رفتند و فقط برای عناد و خصمیت مذهبیّه ویرا هلاک نمودند و دادخواهی و تهییج کرده مبالغی نقود پیشکش گذاردند تا مرتکبین مذکور را بسزا رساند و روز بعد خبر واقعه شهرت یافت و حکمران مأمورین غلاظ بتجسس از شیخ هرسو فرستاد و تا سه ۳ روز همگی گشتند و او را نیافتند ولی آقا جواد قزوینی از تجار اینطائفه را دستگیر کرده با ذلت و خواری تمام و هیاهوی انام بدار الحکومه کشیده بزجر و شکنجه گرفتند و شیخ احمد و دو رفیقش را از او مطالبه نمودند و این خبر بسمع ملاّ علینقی رسید و شیخ را آگاه ساخت و او از حال مشقت و عذاب آقا جواد سخت متأثر شد و فی الحال تمام آثار این امر را که باخود داشت بمیرزا مصطفی سپرد که بأحباب برساند و تأکید نمود که از تبریز خارج شود و باصرار تمام بملاّ علینقی دستور داد که بعزم زیارت محضر اقدس ابهی در ادرنه فوراً رهسپار گردد و یا بخراسان عودت نموده بتبلیغ مشغول باشد ولی ملاّ علینقی تنها گذاشتن ویرا خارج از طریق وفا باو کرده از او جدا نشد و متفقاً بدار الحکومه شتافتند و چون وارد محضر حکمران شدند آقا سید ابراهیم خلیل و جمعی از رفقای سید علو حضور داشتند و همگی بیاس احترام شیخ از جای برخاستند و پس از جلوس اظهار داشت که شیخ احمد خراسانی منم و با سید علی مناظره دینیّه و مباحله کردم و جمعی در آنحال مشاهده و استماع نمودند که یکی از آنان همین آقا سید ابراهیم حاضر میباشد و شهادت است که چنین مباحله کردیم و از خدا خواستم که هر که باطل است تا سه ۳ روز هلاک گردد و آن دلیلی باشد تا دیگران بتبعیت از باطل

--- صفحه ۱۳ ---

از باطل نکنند و علی هذا آقا سید ابراهیم و دیگران باید اکنون از تبعیت آنسید اعراض نمایند و حکمران و همه حضار بصحّت قول شیخ اعتراف نمودند و میرزا مصطفی نراقی نیز طاقت نیاورده خویش را بدار الحکومه رساند و اظهار داشت که رفیق دیگر شیخ منم چون شنیدم از آقا جواد مطالبه کردید اکنون آمدم و بامر حکمران هر سه را در دار الحکومه نگهداشتند و از آقا جواد مبلغی نقود گرفته رها کردند و میرزا قهرمان حکمران تفصیل ما وقع را بعزیز خان سردار والی آذربایجان در طهران نگاشت و چنین نوشت که اگر در قاتل بودن شیخ احمد و دو رفیقش تردیدی باشد در بهائی بودنشان شکّ و شبهه نیست و منتظر ماند تا جواب از والی برسد و چون از بغل آنمظلومان عریضه میرزا محمد علی طیب زنجان سابق الذکر در بخشهای سابق را بایشان برای محضر ابھی^۱ داد بدست آورد عین عریضه را نزد حکمران زنجان فرستاد و او بطهران نزد اولیای دولت ارسال داشت و منتظر ماند تا تکلیف را معین نمایند و در طهران نزدیک بدان بود که حکم به استخلاص آنمظلومان صادر شود ولی عزیز خان امتناع ورزیده گفت که من با سعی و مشقّت بسیار تبریز را امن نمودم و اگر این چند تن بمجازات نرسند باز همه روزه اشرار تبریز فساد و طغیان نمایند

نقل از بیانات حضرت غصن اعظم عبدالها و چون جناب فاضل کامل و عالم تحریر شهیر حضرت احمد خراسانی به آذربایجان رسید میرزا مصطفی با آن شخص بزرگوار همداستان شد و هم نغمه و هم آواز گشت بدرجۀ شور و وله احاطه که چهاراً بتبلیغ پرداختند و اهل تبریز بستیزه برخاستند و فرّاشان تجسّس آن نفوس مبارکه نمودند آقا میرزا

مصطفی را یافتند عوانان گفتند میرزا مصطفی زلف داشت یقین این او نیست فوراً کلاه برداشت وزلفها بیرون ریخت و گفت ببینید من خود او هستم پس او را گرفته و آندو بزرگوار را نهایت اذیت نمودند عاقبت

--- صفحه ۱۴ ---

لاجرم صورت واقعه را بشاه رساندند و فرمان صادر شد که هر سه را چون اقرار بعقیده خود کردند بکشند و میرزا محمد علی را نیز بشهادت رسانند و چون حکم مذکور بحاجی میرزا عزیز خان حکمران زنجان رسید از آنجائیکه طبیب مزبور سیدی محترم و از خاندان معظم و اهالی زنجان رهین منت و در محبتش بی اختیار بودند تزویری نمود و او را بعنوان معالجه بعضی از زنان حرمش و صرف افطار صوم رمضان وقت غروب بدار الحکومه دعوت کرد و همینکه طبیب وارد شد در همان حجره که بارها با وی مصاحبت و مؤانست کرد تا نیمه شب توقیف نمود و در آنهنگام دژخیمی را با معاونش مأمور داشت که داخل حجره شده در را بسته و قطع سرخی گسترده سرش را بر طشت بنوعی ببرند که قطره خونی بر فرش نچکد چرا که حکم شاهی است باید در نیمه شب چنان کشته شود که احدی مطلع نگردد و همینکه نظر طبیب بطشت افتاد چنین گفت این طشت کوچک و من چون باکی ندارم خونم بسیار است آنگاه پوستین خود را بفراشباشی و لباس فاخر را بمیر غضب بخشید و وصیت نمود که لباس حریر سفید زیرینش را نگیرند چه که در روضه جدش امام حسین تبرک ساخت و با همان لباس ویرا دفن کنند و چنانکه گفت همینکه با خنجر بران ویرا سر بریدند قطره خونی بر فرشهای دار الحکومه

چکید و حکمران چون نگریست بترسید وبالجمله جسد طیب شهید را بیای دولت برد مستحفظین
گماشتند و اهالی بلد چون مطلع شدند غوغا و شورش

جام شهادت لبریز را در تبریز نوشیدند و به اُفق اعلی شتافتند در قتلگاه آقا میرزا مصطفی رجا نمود که من را پیش از
جناب شیخ شهید نمائید تا شهادت او را بنینم در الواح مبارک ذکر بزرگواری آنان الی الأبد باقی زیرا توقیعات
متعدد داشتند و بعد از شهادتشان از قلم اعلی ذکر مصیبتشان گشت.

--- صفحه ۱۵ ---

کردند و حکمران بواسطه میرزا ابوالقاسم مجتهد که همیشه در حضور طیب مناشع و در غیاب معاند
بوده مهیج فتنه گشت مردم را آرام نمود و جسد آنمظلوم را حسب وصیتش در بقعه مرقد پدر
والا گهرش حاجی میرزا معصوم دفن کردند که در قرب کاروانسرایشان واقع است و چنانکه در بخش
دوم نگاشتیم حضرت نقطه اولی را هنگام عبور از زنجان در حجره یمنی از دو حجره فوقانیّه
کاروانسرای مذکور واقع در مقابل باب کاروان سرا است جای ومقر دادند. و نیز حکم مزبور در تبریز
بمیرزا قهرمان رسید و در صبح همان شب که شهادت طیب مذکور در زنجان واقع شد فرمان داد تا
شیخ احمد و ملا علی نقی و میرزا مصطفی را گروهی از قراشان و درخیمان احاطه نموده باکوس و نفیر

واجتماع انبوهی غفیر از مردم مختلط بمیدان قتل حضرت نقطهٔ اولی کشیدند و شیخ در آن هنگام بسن بیست و پنج سالگی بود و لباس فاخر دربر داشت و بشاش و شادمان سوی قربانگاه شتافت و در مقتل بترتیب عقب یکدیگر با ادب و تذکر روی بسوی ادرنه نشستند و چون حکمران بدژخیمان دستور داد که شیخ را بعد از دو رفیقش بمعرض قتل آورند شاید توبه کرده مستخلص شود نخست

برخی باینعبارت نوشتند آن هرسه را در قره کلک دم مسجد استاد شاگرد بقطار پشت سر یکدیگر نشانده و هرسه را سر بُریدند و برضا و مسرتی جان دادند که موجب حیرت ناظرین بود در جلو شیخ احمد برزانو نشسته با کمال اطمینان مشغول تلاوت مناجات بود و پشت سر او میرزا مصطفی و پشت سر او درویش میرغضب میخواست اول از عقب درویش را سر بُرد قدری او را تکان داد و او آرام نشد آقا شیخ احمد خم شده نگاهی بدو کرد درویش دست برزانو گذاشت و میرغضب سرش را بُرید بعد آقا میرزا مصطفی و سپس آقا شیخ احمد را سر بریدند و آنان چنان اطمینان بودند که حتی ترس نکرده رنگشان نرفته بود و بعد اجسادشان را بقبرستان نوبر برده دفن کردند

--- صفحه ۱۶ ---

ملاً علی نقی را پیش کشیدند ولی شیخ سبقت جسته گفت او را من بتبریز آوردم و اولی بقتل منم و میرغضبان بمیرزا مصطفی پرداختند در آنحال شیخ و ملاً علی نقی خویش را بروی وی انداخته گفتند نسبت این فتنه برآورده شد و تقدّم او بقتل سزاوار نیست لکن صوت میرزا مصطفی مرتفع شد

و منجذبانه خطاب بمیر غضبان نموده گفت هیچ یک از ایندو مانند اولویت بشهادت ندارند چه سالها بلقاً محبوب الهی فائز بودم و باید در طریق محبتش سبقت گیرم لاجرم دژخیمان سنگدل هر سه را در یک آن با خنجر حنجر بریده بخاک افکندند.

فتنه در نِشاپور (نِشاپور)

و چون صیت واقعه مذکوره در ایران انتشار یافت و به نِشاپور رسید سید رضا نام ملای قریه معموره باتفاق برادر خود سید مهدی اهالی را بتعرض مؤمنین آنجا تحریک و تهییج نمود و بحکمران نِشاپور حاجی سلیمان خان قاجار شکایت برد که بایان قریه مسلمین را بطریق ضلالت میبرند و اگر ممانعت و مدافعت نشود عنقریب همه بابی شوند و حکومت عدّه از فراشان و غلامان بفرستاد که آن مظلومان را دستگیر و اسیر کرده بشهر کشند و معاندین قریه از فراشان پذیرائی و میهمانی کرده تشویق نمودند که ریشه اینطائفه را باید از جا برکنید و آنان شش تن را که آقا شیخ عبدالله و آقا شیخ مصطفی و آقا شیخ لطفعلی و ملا غلامحسین و ملا محمد عطار و استاد حسن سلمانی بودند گرفته حبس کرده مقید و مغلول نمودند و سائر احبّا گریخته مختفی و متواری شدند و اشرار روزی یکبار محبوسین مذکور را از محبس بیرون آورده روی بقبله مستعد قتل می نشانند و با شمشیرهای مسلول چنین مینمودند که ایشانرا بقتل می‌رسانند و بالاخره پس از چند روز آنمظلومانرا در حالیکه بازوانشانرا محکم بستند.

--- صفحه ۱۲ ---

بستند پیاده بسوی شهر بردند و فقط آقا شیخ لطفعلی را که پیری هشتاد ساله بود و از شدت ضعف و ناتوانی پیاده رفتن نتوانست سواره با خود همراه کردند و او در حین حرکت از معموره بدوستان خود و جمع مردم وداع کرده گفت میدانم که باری دیگر شما و قریه معموره را نخواهم دید و در یکفرسخ مانده بنشابور از مأمورین خواهش کرد اورا پیاده نمودند و بر زمین سوی قبله خوابیده جان تسلیم کرد و مأمورین بیم کرده بازوان اسری را گشودند و نعش آنمظلوم را با خود بشهر برده دفن نمودند و اسری را بمحبس حکومتی مقید ساختند و اهالی شهر اصرار داشتند که چون شاه از طریق نشابور بمشهد خواهد رفت آنمظلومان را در جلوی قریبانی کنند ولی حکومت بحبس آنان اکتفا کرده بعد از چند روز همه را رها نمود و در شهر نشابور نیز مقارن آن واقعه دوتن از احباب را که استاد حسینعلی و آقا شیخ محمد تقی بودند دستگیر کرده مدتی در حبس بداشتند و زجر و آزار بسیار وارد ساخته آنگاه رها نمودند و نفوس مذکوره از نشابور و معموره پس از استخلاص الی آخر الحیاة دستخوش تعرضات و تعدیات مردم واقع شدند.

فتنه در قائن

ودر بیرجند قاین معاندین نائره فساد برافروختند وبأمیر قائن میر علم خان مذکور شکایت وسعایت از احبّا همی نمودند وخبر بحاجی آقا احمد از مؤمنین جانفشان رسید که امیر قصد دارد ویرا بدهان توپ گذارد واو را تهدید ونیز تشویق بر فرار کردند واو برجای بایستاد ومهیّای قبول انواع جور وستم در راه آئین راستی گردید تا گماشتگان حکومت برسرش ریخته ویرا کت بسته از مزرعه خونئک که محض تحفّظ از شرور معاندین با عائله خود در آنجا اقامت جست بقریه سیرجاه کشیدند وبا عدّه از احبّای آن قریه به بیرجند ودار الحکومه بردند ودر خانه محبوس کردند واحبّای درخش و درویش علی اکبر نیز در آنجا بحبس بودند ودر ایّام حبس روحانیت وانجذاب غریب در آنجمع هویدا بود

--- صفحه ۱۸ ---

چنانکه حاجی عبّاسقلی (پیر روحانی) بصوت رفیع وآهنگک ملیح الواح ومناجات همی خواند وپس از چند روز حاجی آقا احمد مذکوررا بحکم حکومت پاها بسته بفلکه بسته چوب بسیار زدند وباز بحبس بداشتند وبالأخره همه را مرخص کرده وحاجی آقا احمد مدّتی در خانه یکی از احباب بیرجند در بستر خفت تا جراحات پاهایش التیام پذیرفت ومعاندین سرچاه بحکومت خبر دادند که عدّه از اینطائفه در جبال اطراف متواری ومختفی میباشند وشصت تن گماشته حکومت بدستگیریشان شتافته در اطراف پراکنده گشتند ودر مدّت چند یوم ملا علی اصغر وملا آقا بابا را گرفتار کردند وملا آقا

بابارا نزد حکومت بیرجند فرستادند ولی در آن ایام جمعی از تراکمه سر بطغیان کشیده بقتل و غارت در آن اطراف پرداختند و فکر حکومت و معاندین پریشان گشت و ملاّ آقا بابا از تعرّض مصون ماند و سالماً مراجعت کرد و سائرین از محبوسین سرچاهی و درخشی نیز مستخلص شدند

شهادت ملاّ جعفر جاسبی و آقا نجفعلی زنجانی

ملاّ جعفر از اهل جاسب کاشان از علما و وعاظ و از مؤمنین دورهّ بیان و پسر خالهّ حاجی ملاّ محمّد مجتهد بن حاجی ملاّ احمد فاضل نراقی بود و در روز عاشورای محرمّ در مجمّع انام بالای منبر بصراحت چنین گفت که حسین شهید اکنون رجعت نموده و حی و مشهود است و مردم بشوریدند و نزد مجتهد مذکور از وی شکایت نوشتند و مجتهد ویرا بکاشان طلبید و فرمان داد بعد از فراغ از صلاة جماعت بر منبر برآمده اظهار براءت از این عقیدت نماید و او نیز بر منبر رفت ولی صریحتر از آنچه در روز عاشورا گفت پرده برداشته تبلیغ امر ابدع ابهی نمود لاجرم ملاّ محمّد حکم داد ویرا از منبر بیائین کشیدند و دست بسته تسلیم حکومت نمودند و حکمران ویرا حبس کرد آنگاه بطهران فرستاد

--- صفحه ۱۹ ---

قرستاد و ملاّ جعفر در طهران بشهادت رسید و آقا نجفعلی از اصحاب حجّت زنجانی و از بقیّة السیف شهدا بود و کیفیت استخلاصش را در بخش دوّم و رشادت و نصرتش را در ایام بغداد از جمال ابهی در بخش سابق آوردیم و بالاخره در سفرش از کاشان بطهران همراه با شخصی منافق شد که با وی اظهار

مرافقت کرده قصد هلاکش نمود ولدی الورود نزد سید حسین کاشانی از علمای ساکن طهران شتافته گفت آقا نجفعلی زنجانى از بایان محاربین زنجان واز دلیران اینطائفه در بغداد جوانی بسیار با قوت میباشد چندانکه جز در حال خواب دستگیریش ممکن نیست واکنون در کاروانسرائی تنها منزل گزیده گرفتاریش آسان میباشد وملای مزبور بحکومت خبر داده جمعی از فراشان و غلامان دولتی مأمور شدند واطراف کاروانسرا را احاطه کردند و منافق مزبور در موقعی که یقین کرد آنجوان در خوابست خبر داد باجتماع هجوم کرده وی را گرفته وبا تمامت اشیاء والواح وآثار که همراه داشت بدار الحکومة بردند وحکمران علاءالدوله بود وخواست بوسیله وی جمعی دیگر از احبّا را دستگیر نماید واستفسار از محل اقامت محمد زرنندی (ملاً محمد نبیل اعظم) که سیار در بلاد خراسان و فارس بود نمود واو جواب داد که نام من نجفعلی

دربین راه پدر جان را با چشمهای پرآب دیدم گفت همان وقتی از انبار از پیش شما در ملاقات رضا قلیخان افشار بیرون آمدم از میرغضبان که از کشتن نجفعلی برگشتند شنیدم میگفتند عجب پُر دلی بود علاءالدوله هرچه کرد خدمت ونوکری باو بدهد قبول نکرد وعلاءالدوله میگفت اگر صد نفر مثل این جوان میداشتم ایران را بوسعت قدیمش میرساندم همه جا گریه کنان

زنجانى است و از چنين كس اطلاعى ندارم حكمران پرسيد كه اين اسامى كه در مكاتيب با تو است
كيستند در جواب گفت كه درويشى در قُوم اين مكاتيب را بمن داد كه خود از عقب بيايد و بگيرد
ومن جُز همان رفيقى كه از كاشان بامن همراه شد احدى را نميشناسم زيرا در طهران نبودم علاء الدوله
فرمانداد كه او را حبس كنند و شكنجه و عذاب نمايند تا اشخاصى كه در مكاتيب نامبرده شدند نشان
دهد و گرنه تا فردا زير شكنجه بهلاك برسد و او چنين گفت اگر خدايتعالى مرا بعلم غيب آگاه نمايد
خواهم نشان داد و علاء الدوله را از شجاعت و استقامتش شكفت آمد و خواست ويرا رها کرده نزد خود
بخدمتى بر گزيند ولى او مطالبه مكاتيب همى كرد لاجرم ويرا بحبس انداختند و شاه خبردار شد و از
حاجى ملا على مجتهد كندى نيز حكم قتل وى رسيد لذا او را با جمعى از فراشان پاي قاپوق كشيدند
همينكه بمشهد فدا رسيد آثار شادمانى و اهتزاز از چهره اش هويدا شد و لب بشكر و ثنائى الهى گشود
و سجده بجا آورده گفت در وطنم چنين مرسوم است كه چون عروس نزد داماد ميرسد داماد به حجله
دار

چون بدگان محمد پسر استاد شير على زنجانى رسيدم بمن گفت محمد زرندي را بگو حركت كند كه كارش چاره
پذير نيست باؤ گفتم تو آقا نجفعلی را دیدی گفت چون شنیدم می آورند رفتم در میدان چهار سوق باؤ رسيدم از بس
او را ضرب زده بودند دو نفر فراش زير بازوهای او را گرفته بود و صدای يا ربی الأبهی از او بگوش ميرسيد و هرچه

میزدند ندا بلندتر میشد و بدکان بایبهای غیر معروف که میرسید نظراً بجانب دیگر مینمود و مرا چند مرتبه دید و نظراً

بطرف دیگر نمود که کسی نفهمد که او مرا میشناسد چون پبای قاپوق بردند فوراً سجده کرد و قیام نموده گفت :

(ما بها وخون بهارا یافتیم ×××××××× جانب جان باختن بشتافتیم)

و تبلیغ میکرد که سرش را بُریدند

(نبیل زرنندی)

--- صفحه ۲۱ ---

مرکب سواری عروس خلعت و انعام میدهد اینک من لیره چند که ذخیره کردم میدهم لیره ها را

بیرون آورده داد و سرش را بُریدند .

آغاز نشر این امر در بلاد روسیه

و در عین واقعات شدید مذکوره امر ابهی^۱ بواسطه^۲ مبلّغین و احبّا در ایران و اقطار مجاوره و غیرها از

ممالک اسلامیّه انتشار گرفت چنانکه در بلاد قفقازیّه بواسطه^۳ نبیل زرنندی تنی چند از قبیل ملّا

ابوطالب و اسکندر کاپیتان و غیرهما اقبال و ایمان آوردند و متدرّجاً بورود مبلّغین دیگر و احبّای ایران

جمع در این امر وارد شده قفقاز مرکزی مهم گردید و تفصیل این احوال را در بخش لاحق مینگاریم.

اوضاع روحانیّه ادرنه (ارض سر)

جمال ابهی در اوائل شهر ذیقعده ۱۲۸۳ باز بخانه امرالله سابق الذکر که خالی از مستأجر شد واز حیث وسعت عمارت وفضا انسب واولی بود ومدّت اجاره خانه رضا بیگ نیز بپایان رسید انتقال فرمود واصحاب مجتمعاً بخانه ئیکه سابقاً میرزا یحیی منزل داشت ونزدیک بخانه امرالله بود استقرار جستند وآقا میرزا موسی کلیم بخانه در محله دیگر قرار گرفت وهمگی خصوصاً در شبها چون پروانه طائف حول انوار اقدس ابهی بودند ولسان و قلم اعلی افاضات معنویّه مینمود والواح بسیار خطاب بمعاریف اینطائفه وغیرهم صدور یافت که از آنجمله لوح مفصل سابق الذکر خطاب به ملا علی محمد سراج ساکن کربلا بود وجمعی از زائرین احباب وارد شده برخی مقیم وبعضی راجع گشتند چنانکه حاجی علی عسکر و حاجی جعفر و کربلائی تقی از آذربایجان رسیده در خانه اقامت جستند ومیرزا نصر الله ومیرزا رضا قلی تفرشی ورود یافته

--- صفحه ۲۲ ---

بخانه منزل گزیدند وآقا سیّد اشرف زنجانی با خواهرش و نیز آقا میرزا حیدر علی اصفهانی و آقا میرزا حسین شیرازی شرف ورود و وفود حاصل کردند ودر آن میان شیخ سلمان واستاد عبد الکرم اصفهانی وآقا علی کاشانی که جمال ابهی ایشانرا از بغداد طلبیدند با زن آقا علی وبرادرزنش آقا محمد حسن مأمور بمراجعت به بغداد شده با قلبی گداخته از نار فراق عودت نمودند وسید محمد اصفهانی از طرف میرزا یحیی در اسلامبول بنوعی که نگاشتیم ایقاد نیران فتنه نمود وبه اقدامات سفیر ایران افکار دولت عثمانی مشوّش گردید و اجتماع احباب بیرون از مصلحت وقت بود وآثار بروز

مقاصد دیده میشد و مدّت اقامت ابهی^۱ در خانه مذکور تقریباً سه ۳ ماه بطول انجامید که مالک خانه ناچار بفروش گردید لاجرم خانه دیگر معروف بخانه عزّت آقا را اجاره نموده در اوائل شهر صفر ۱۲۸۴ انتقال فرمودند و خانه مذکوره جدید البناء و عالی وبا منظره زیبا بود و در قسمت اندرونی شش حجره وسیع و نیز ایوانی بزرگ و رفیع در طبقه فوقانیّه و حوض خانه ظریف و غیره در طبقه تحتانیّه و حجرات متعدّد و قهوه خانه و طویله جهت اسبان و حیاطی وسیع در قسمت بیرونی و نیز در جلوی عمارت باغچه گلکاری و اشجار و نظرانداز بشطّ آب و باغستانهای جنوبی بلد داشت و برای ذهاب و ایاب حکام و اعظام و علما و غیرهم موجبات آسایش فراهم گردید و تمامت اصحاب در خانه بقرب خانه مذکور قرار گرفتند و زائرین و اردین از بلاد با احباب میزیستند و از جمله واردین **میرزا باقر شیرازی** برادر یکی از زوجات **میرزا یحیی** بود که باتفاق آقا عبدالله عرب وارد شد و چون از احوال و اعمال **میرزا یحیی آگاه گشت رساله در ردّ او نوشت** و چندیکه در ادرنه بود بکتابت آیات و آثار الهیه پرداخت و دیگر آقا محمد اسماعیل و آقا نصرالله اخوان

--- صفحه ۲۳ ---

سال بیست و چهارم واقعات سال ۱۲۸۴ ه ق - ۱۸۶۷ میلادی

اخوان خلیل کاشی مدّتی برای زیارت در ادرنه ماندند و بعد از چندی آقا سیّد مهدی دهجی وارد شده در بیرونی عمارت مذکوره مسکونه جمال ابهی استقرار گرفت و آقا جمشید و حاجی رضای کاشی

وحسین عرب را آقا میرزا موسی جواهری [حرف البقاء] برای جلوداری سه اسب که حسب الأمر در بغداد خرید به آدرنه روانه داشت و آنان باتفاق سیاح مراغه و میرزا هادی شیرازی (عبدالاحد) و عائله میرزا مصطفی شهید به آدرنه رسیدند و جمال ابهی^۱ ابن صغیر میرزا مصطفی^۲ را بنام آن شهید مسمی^۳ کردند و نیز نبیل زرنندی و آقا محمد جواد قزوینی مذکور و میرزا حسین مشکین قلم ورود نموده بخانه مسکونه مذکوره اصحاب اقامت گزیدند و حاجی ابوالقاسم شیرازی از مصر رسیده چندی در جوار عنایت کبری و با اصحاب در خانه مذکوره زیست و جمال ابهی^۴ خود گاه گاهی بمجمع احبّا در آنخانه قدم میگذاشتند و بعد از چندی برای مشکین قلم خانه مخصوص در قرب عمارت مذکور و مسکونه خود اجاره فرمودند و او اقامت جسته به کتابت مشغول گشت و نبیل زرنندی و آقا جمشید نیز باوی زیستند و جمال ابهی^۵ و اغصان آنان را دیدار فرمودند و آقا میرزا موسی^۶ کلیم با عائله اش بخانه علیحدّه در آن حوالی قرار یافتند و در آنخانه نیز چند بار جمال ابهی^۷ قدم نهادند و میرزا یحیی^۸ بنوعیکه مذکور شد با عائله اش زیسته باتفاق سید محمد که در اسلامبول بود همی مکاتیب ردّ و اعراض بعراق و ایران نشر دادند و الواح بسیار از قلم ابهی^۹ در آن ایام صدور یافته که از آنجمله کتاب بدیع سابق الذکر در و اب اعتراضات قاضی بود و نیز سور ملوک و مناجاتهای ایام صیام و لوح شهر خطاب بسطان ناصرالدین پادشاه ایران

تحویل بیرج حمل در شب بیست و سوم ذیقعدّه واقع شد.

سال بیست و پنجم واقعات سال ۱۲۸۴ ه ق - ۱۸۶۷ میلادی

در عالم معنی صادر شده هنگام عصر در بیرونی خانه قدم میزدند بیرخی از حاضرین احباب باین عبارت خطابیّه فرمودند که ما امروز در حمّام چیزی جهت ناصرالدین شاه نوشتیم لکن هنوز از قلم جاری نشده تا ببینیم که این زنگ را بگردن گربه میندد یعنی آنکه نوشته ببرد و بدست شاه بدهد در آنحال آقا محمد علی اصفهانی چنین معروض داشت که اگر کسی ببرد کاری هم با او ندارند فرمودند اگر داشته باشند چه عیبی دارد پس بعضی از احباب خواستار شدند که آنکتاب الهی را بشاه برسانند و از جمله آنان درویش صدقعلی بود لکن در آنوقت قضا امضا نیافت و غصن اعظم که در جمع عائله ابهی واصحاب مانند شمع درخشان بود و بنصرت قیام داشت غالباً با خطّ زیبای خود الواح صادره از قلم ابهی را کتابت مینمود به مشکین قلم دستور داد که دو بیت از ایات صادره در ایام سلیمانیّه را بخطّ نستعلیق درشت بغایت اتقان نوشت و آن را در بالای حجره مسکونه خود نصب فرمود تا هر که وارد شود بسر آن اوراق نفس خویش متذکر گردد و آندو بیت این است:

(گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا xxxxxx ورنثار جان و دل داری بیا و هم بیار)

(رسم ره این است گر وصل بها داری طلب xxx ورنباشی مرد این ره دورشو زحمت میار)

وچنانکه آوردیم والیان ادرنه غایت تکریم و تعظیم را نسبت بمحضر ابهی^۱ مرعی داشتند ووجوه انام خاضع وخاشع گشتند وامر بدیع در کمال عزّت ظاهر وهویدا بود ومیرزا یحیی وهمرهانش مردود ومطرود ومنفور ودور میزیستند وخورشید پاشا والی ادرنه چنانکه نگاشتیم اظهار کمال اخلاص بمحضر ابهی وغصن اعظم مینمود وسعایت وتفتین مفسدین اندک اثری نمیکرد ولی دسائس مغرضین ومخالفین در اسلامبول تأثیر عمیق در دولت عثمانی نمود ومالک خانه مذکوره مسکونه جمال ابهی وجاسوس خفی مقرر داشتند چنانکه

--- صفحه ۲۵ ---

چنانکه در نیمه شبها گاهی وارد بیت میشد وملاحظه جمعیت احباب و واردین کرده خبر به ارکان دولت میرساند و ورود مشکین قلم و سیّاح و آقا جمشید بخارائی وآقا محمدعلی صباغ باتنی از احباب عراق عرب ونیز سه اسب را که آقا میرزا موسی جواهری از بغداد فرستاد بدولتیان نوشت ونیل زرندی شمه از بیانات شفاهیّه جمال ابهی را در آن ایام چنین حکایت نمود در بیت عزّت آقا حنیکه با جمعی مشرف بودم از لسان مبارک شنیدم که میفرمودند " ما چون در میان وزرای ایران مشهور بودیم همه آنها با ما اظهار دوستی میکردند ولی خائف ازین بودند که مبدا از دولت امر مختری در باره ما صدور یابد حکومت طهران چون واقعه بدشت را شنیده بود که جمعی با ما بودند قسم یاد نموده بود که بارها در حق او مطالبی شنیدم واغماض نمودم لکن اینمرتبه البتّه او را خواهم گشت وبخوانین مازندران امری صادر کرده بود که مارا دستگیر نمایند وبمورد سیاست آرند ولی حضرت شهریار

وفات نمود بعد نیز امیر نظام در مجلس اعیان گفته بود که او چقدر بدولت ضرر رسانیده و با وجود این در کمال جلال در طهران ساکن است وقت خطرناکی بود واکثری از اعیان مرا ترغیب بآن مینمودند که بسمتی سفر نمایم و من جمیع آنحرفها را واهی میدانستم زیرا خدا میخواست امر خود را ظاهر نماید و ممکن نبود تا امر خود را ظاهر ننماید آسیبی بر من وارد شود و در بحبوحهٔ بلایا محال بود که حفاظت ننماید و از طرف دیگر هم نظر بحکمت ربّانیهٔ لسان چند نفر را بکلمات بدیعه ناطق نمودیم تا توجه نفوس باطراف باشد و قبل از وقت احدی بر مرکز التفات تمام نیابد و یکی از آن نفوس جناب منیر بود که کلمات یحیی ترجیح داشت و لکن مقصود ما از اشتها اسم و غیبت یحیی آن بود که توجه اهل بیان باین بیتی باشد که مقصود الهی در آن مکنون و مراد حضرت اعلی هم از اشتها اسم ازل همین بود ولی او را مرآت فرمود و حروف حی را که یکی

--- صفحه ۲۶ ---

از آنها ملا حسن بجستانی بود بر مرآت ترجیح داد و معروفین اصحاب را امر بتربیت یحیی فرمود و ماهم سالها یحیی را بنوشتن کلمات الله و آیات الله مشغول کردیم و در حضور می نوشت و او را تشویق می کردیم و اینکه می نوشت اصلاح می نمودیم و از سن بیست سالگی بنای نوشتن گذاشت اما هیچ وقت کلماتش از اغلاط لفظی و معنوی خالی نبود و لکن جناب منیر بدون آنکه ما او را تعلیم داده باشیم کلمات بدیعه نوشت و محتاج اصلاح هم نبود اگر یحیی ذره انصاف می داشت بوجود منیر حجت بر او تمام بود. چه ایام بغداد وادرنه می دید که کلمات او بدون تعلیم و صرف قدرت است و نظر

به وصیت حضرت اعلی بر یحیی لازم بود که اگر در ایام او مثل او شخصی ظاهر شود امر را با او تفویض نماید و او فوق خود را مشاهده نمود و امر را تفویض نکرد که سهل است میرزا احمد پسر خود را اوّل وصی نمود اگر ما امر خود را ظاهر نمی نمودیم به مقتضای وصیت حضرت اعلی به او لازم بود که اهل بیان را وصیت نماید و کلمات غیر را ترجیح دهد و امر را تفویض کند و عمل دیگر او که چشم بصیرتش را کور کرد این بود که نقطه بیان خود را اوّل مؤمن به او نامیده چون ظاهر شد و آیات و بیناتش اموات را احیا و کورها را بینا و کرها را شنوا نمود او تصدیق نمود که سهل است بر قطع سدره منتهی قیام نمود چند نفر اهل بیان هم چنان از سمع و بصر بی بهره شدند که از اشراق چنان نیر اعظمی دور مانده

میر محمد شکاری شیرازی از بایان عامی غیور بود و با چند استر و مبلغی نقود که حضرت اعلی بدو دادند بکرایه ستوران در عراق و ایران معاش میکرد و حسب دستور بخدمت احباب میپرداخت و با ملاهای عراق چنان اقامه حجت و برهان در امر بدیع همی کرد که اعتراف بر عجز خود نمودند و چنانکه گفتیم در ایام بغداد بمحضر ابهی میرسید و در ملازمت موکب ابهی تا اسلامبول بود و بعداً در آن چند سنه اقامت جست

به چنان نفسی معتکف شدند و از نفسی که جمیع بیان معلّق به کلمه اوست به قول مرآتی که خلق بیان است اعراض نمودند انتهى .

مُباهله

وبالآخره چنانکه اشاره کردیم میرزا یحیی عریضه مصدر بعنوان؛ " روحی و جسمی لك الفدا یا ایها العزیز قد جنناك بیضاعة مزجاة اوف لنا الكیل" بوالی نگاشته شکایت از جمال ابهی نمود که باو وعائله و همراهانش مصاریف معاش نمیرساند و والی عین خطّ او را بجمال ابهی ارائه و استفسار کرد و جمال ابهی و احباب نگرسته متأثر گشتند و از کلمات و تعرضات فاضحه مکتوب برافروختند و جمال ابهی بوالی پیام کردند که اگر نه منظور این شخص تعرض و آزار و هتک حرمت اختیاراست در نزد من حاضر شده آنچه را نگاشته بزبان آرد و گرد فتنه و القاء شبهه نگردد لاجرم والی از او خواست که در وقت مقرّری برای ورود بمحضر ابهی مهیا گردد و والی خود نیز حاضر شود و او جواب داد که این از قبیل تعلق بر محال میباشد چه که جمال ابهی هرگز بمنزلش وارد نشود و او نیز در محضر ایشان نیاید و والی این سخن را بجمال ابهی معروض داشت لذا جامع سلطان سلیم و روز جمعه و وقت ادای صلاة جمعه را معین فرمودند و میر محمد شکاری شیرازی سابق الذکر که بادرنه

جست و چون واقعه گرفتاری شش تن از احباب در اسلامبول اتفاق افتاد سعی و همت نمود و از احوال چهارتن که بعداً بگالیولی فرستاده شدند اطلاع یافت ولی از احوال استاد محمد علی سلمانی و آقا جمشید بخارائی بیخبر بود و در دربار عثمانی فریاد و فغان کرد تا آنکه از احوال آن دو نیز اطلاع یافت که بصحت و سلامت تبعید بایران شده اند آنگاه بادرنه و بمحضر ابهی رسید و موجب واقعه مباحله گردید.

--- صفحه ۲۸ ---

آمده اعراض و انحراف میرزا یحیی و همراهانش را نگریست باو و بسید محمد گفت شما اگر در خود قوت و قدرتی می بینید و میتوانید در اینعرصه جولان نمائید چرا با ایشان مقابل نمیشوید و اظهار حق نمیکنید و سید محمد از قول میرزا یحیی به او گفت بجامع سلطان سلیم میرویم ایشان هم حاضر شوند تا مباحله کنیم و چون تصور کرد که جمال ابهی اعتنا به آنان ننموده تنازل بمقابله و مناظره نمیفرمایند اینرا شهرت داد که قرار است طرفین در جامع سلطان سلیم مُحاجّه کنند و هر که حاضر نشود باطل است و مکتوبی از قول میرزا یحیی بحسن آقا نام که بر ایرانیان ریاست داشت سپرد و جمعیتی از ایرانیان مترصد تماشا در ساعت مقرر شدند و ماجری را میر محمد بمحضر ابهی رساند لذا جمال ابهی در ساعت مقرر بسوی جامع مذکور روانه شدند که میر محمد در عقب بود و دربین طریق بانبوه تماشاگران متلطف و متعطف و به آیات بدیعه ناطق گشتند که شاهدین از اهالی خائف و مندهش و متحیر شده باخود گفتند آیا چه شد که در بحبوحه گرمای روز بدینحال شتابانند و آقا محمد کاظم از

اعاظم تجار تبریزی ناله کنان از عقب شتافت و چون بجامع رسیدند و نظر خطیب که بحال ادا خطبه بر منبر بود بجمال مبین افتاد از ادا خطبه باز ماند و اشاره نمودند تا خطبه را پایان برد آنگاه ماشیاً به میر محمد چنین خطاب فرمودند؛ " یا محمد اسرع الی المشرکین و قل لهم قد حضر الغلام تعالوا بحبال سحرکم وعصی ظنونکم یا ملا الکافرین " و خود به اقامه صلاة ایستادند و میر محمد رفته پس از دقایقی چند مراجعت کرده معروض داشت که فردا میایند و سند کتبی میخواهند که بدست حسن آقا باشد و جمال ابهی بسوی تکیه مولویان عزیمت نمودند و والی و امرا و علما و اشراف نیز همراه شدند و به پاس احترام قدمی چند عقب بودند و چند بار تلطف بانان کرده اشاره بتقدم فرمودند و ایشان مبادرت نکردند و بدینحال وارد تکیه شدند و شیخ

--- صفحه ۲۹ ---

و شیخ و دراویش که مشغول ذکر بودند باز ایستادند و در شهر شهرت یافت که امروز شیخ افندی بجامع و تکیه رفته و خطیب و شیخ از خطبه و ذکر باز ماندند آنگاه مترنماً به آیات الله عودت بخانه فرمودند و در بین طریق از دگان حسن آقای مذکور عبور نموده بدو فرمودند که ما حاضر شدیم و معرضین نیامدند و درین خصوص لوحی بخط غصن اعظم و مهر حسین و علی صدور یافته که سه (۳) روز مهلت دادند تا یحیی و سید محمد بجامع حاضر گردند و مباحله واقع شود و نبیل زرندی را مأمور داشتند که لوح را بحسن آقا رساند و نبیل به آنان رساند ولی جرئت نکرده حاضر نشدند و صورت لوح مذکور این است:

(بسم الله الرحمن الرحيم)

هذا كتاب من هذا الغلام الى مَنْ على الأرض اجمعين ألاّ تعبدوا إلاّ الله الملك العلىّ العظيم كذلك نزل الأمر فى كلّ الألواح من لدن مقتدر قدير وبعد قد سمعنا بأنّ المُعرضين ارادوا ان يحضروا بين يدى الغلام قل ان احضروا ولا تكونن من المتوقّفين وجعلنا محلّ الحضور بيت الله الذى بناه احداً من السّلاطين وانه سمى بالسّليم فى ملكوت الأسماء لو انتم من العارفين وقدّرنا يوم اللّقاء يوم احدوا الأثنين وكان الله على ما اقول شهيدا قل لو يجتمع على مَنْ على الأرض لأتاهم الغلام نبأً عظيم قل انه لو تحرّك يتحرّك معه جنود الغيب ثم اهل الملاء الأعلى ثم حقائق العالمين اتّقوا الله يا ملاء المعرضين ثم انصفوا فى امر الغلام وبما أتى به ولا تكونن من الظّالمين وانه ما اراد إلاّ ما اراد ربكم العالم الحكيم . وباينواقعه بر مير محمّد وغيره اتمام حجّت شده كذب وفساد اقوال واعمال يحيى وهمرازانش بیش از پیش فاش وعيان گشت واينواقعه مباحله در ماه شهر يور مطابق اشهر جمشيدى

--- صفحه ۳۰ ---

الأولى ۱۲۸۴ واقع شد وقلم ابهى در بسيارى از الواح صادره ادرنه وحتّى بعداً در عكّا حسب ايجاب مصالح اين امر بذكر اقوال واعمالشان كه موجب احزان بى پايان گشت پرداخت ودر عده از الواح

قویمه با اقامه دلائل وشواهد عظیمه ونیز در مکاتیب اصحاب ادرنه تفصیل واقعات مذکوره مسطوراست که **نبذه از آنرا ثبت مینمائیم منها قوله الأعلیٰ؛** ای سلمان⁶ احزان وارده قلم رحمن را از ذکر مقامات احدیه منع نموده ضر بمقامی رسیده مقر عزّی را که اگر جمیع ماکان بر خوان نعمتش حاضر شوند والی آخر لا آخر له از آنچه موجوداست متنعم گردند ابداً کسی را حرفی نه نسبت بخل داده اند وباطراف باطراف نوشته که شهریه ما را قطع کرده اند رذالت و پست فطرتی را ملاحظه کن که برای

آن لوح مبارک رابه بنده عنایت فرمودند که بیرم واز برای آنها بخوانم زیرا همیشه سید محمد میگفت ما حقیقت را به بهاءالله ظاهر میکنیم وجمال مبارک اقدام نمیفرمایند ونیز به بنده امر فرمودند که تفصیل خروج از حرم تا رجوع از جامع سلطان سلیم را دریک مثنوی بنویسم وبالواح مبارک برای خود یحیی بفرستم وهمان آن تمام را بنظم آوردم با لوح باو رسانیدم وملاً محمد سلماسی تبریزی چون لوح را دید گفت به خدا قسم که صاحب این کلام را جز به صدق نتوان داد برخاست و ذکر نمود میروم بسید محمد میگویم که یا باید توهم از یحیی کاغذ پا بمهری بگیری بیاوری که در حاضر شدن تخلف ننماید ویا بر کذب خود اعتراف نمائی ودیگر اظهار مباحله نمائی رفت ومن در دکان نشستم چون مراجعت نمود گفت امشب کاغذ پا بمهری میگیرم ومیاورم تا سه روز همه روزه من رفتم وملاً محمد بآنها بدگوئی میکرد که باطراف نوشته اند که ما بجامع حاضر شده ایم برای مباحله وایشان نیامدند ونیز ملاً

⁶ - (مجموعه الواح مبارکه - چاپ مصر - صص. 159-161) - (کل لوح صفحات: 161-128)

محمد تبریزی مثنوی را دیده گریست و گفت اگر سید محمد ویحی‌ی هردو تا یک هفته چنین ابیاتی که تو یک روز نوشته بنویسند آنوقت باید اظهار خود نمایند.

(نیل زرنندی)

--- صفحه ۳۱ ---

جلب زخارف از ناس وافترای بجمال قدم اینگونه مفتریات باطراف نوشته و فرستاده اند با اینکه تو در اینجا بوده و دیده که ابداً این عبد شهریّه این قوم را بچشم خود ندیده و آنچه هست در بیرون قسمت شده بهر نفسی داده میشود معذک محض تضییع امر الله و اخذ دینار این قسم معمول داشته‌اند که شنیده قسم بجمال قدم که اوّل ضری که بر این غلام وارد شده این بود که قبول شهریّه از دولت نموده و اگر این نفوس همراه نبودند البتّه قبول نمیکردم و تو مطلع شده که چه مقدار امر بر مهاجرین صعب شده معذک جمیع شاکریم و در قضای الهی راضی لن یصیبنا إلا ما کتب الله لنا علیه توکلنا فی کلّ الأمور و این قوم که باطراف شکایت شهریّه مینمایند و تکذبی میکنند ادّعی ربوبیت مینمایند و از حق معرض دیگر در شأن آن نفوس که متابعت این گروه نموده اند

مکتوب آقا سید مهدی دهجی از ادرنه بخط خودش _ مختصر آنچه درین پوسته های او آخر در الواح

مرقوم شده این است که نفس خبیث در مدینه کبیره بر در هر خانه و نزد هر نفس توجه نموده و تبری از امر نموده و مفتریات و جعلیات لا یحصی که از اوّل خلقت الی حین شنیده نشده ذکر نموده و بجمال حق و امر نسبت داده تا چهل تومان شهریه برای خود و شجره اعراض در نزد دولت برقرار کرده یعنی از همان شهریه معروف به او داده اند و بعد اخبار بحضور اقدس جمال قدم داده اند که از آن شهریه این مبلغ را باین دو نفس دادیم و از آن کم نمودیم و از قبل مکرّر جمال قدم فرموده بودند که واللّٰه الذی لا إله إلاّ هو که اوّل ضرّی که وارد شد قبول شهریه از دولت بود و اگر این نفوس معدود همراه نبودند قبول نمیشد که اراده مبارک این بود که دارند و چون بهانه در دست نبود مشکل بود و حال بعد از بروز این حرکت مابقی شهریه را وارد فرمودند.

--- صفحه ۳۲ ---

ملاحظه کن أفّ لهم ولمن اتبعهم فسوف يأخذهم زبانية القهر من لدن عزيز مقتدر قیوم ولن یجد لأنفسهم من مُعین ولا ناصر كذلك نزل بالحق من جبروت الله المهیمن العزیز المحبوب ایضاً و دیگر بافعال و اعمالی ظاهر شده اند که نزدیک است اسم غفار از تطهیر ذنوب این فجّار خجلت برد جمیع کبائر را مرتکب شده اند و از صغار ناس ما منع مینمایند اظهاراً لتطوئیم مثل آنکه در ما حرم فی کلّ الألواح تصرّف نموده اند و بر نفس ظهور بعد که در جمیع الواح الله مرقوم که اگر بغیر حجّت هم ظاهر شود نفسی سخن نالائق ذکر ننماید مع ظهور حجّت بآتمّها واکمله بر قتلش فتوی داده اند و لکن در الواح نارینه خود مینویسند لا تأکلوا البصل ولا تشربوا الدخان وامثال ذلك ألا لعنة الله علیهم وعلی ما ظهروا منهم و یظهر و ما مثواهم إلاّ النار فبئس مثوی الظالمین ایضاً ای سلمان بلایایم علی الظاهر از قبل

وبعد بوده منحصر باین ایام مدان نفسی را که در شهور و سنین بید رحمت تربیت فرمودم بر قتل قیام نمود ایضاً نفسی را که واللّٰه الذی لا إله إلاّ هو مثل آنکه اهل هند طیور خود را که بطوطی مینامند تعلیم میدهند همان قسم تعلیم نمودم و حفظش فرمودم چون مشاهده نمود که اینعبد در کمال ظهور بین عباد بوده و چیزی باو راجع نشده و در این ارض هم احدی متعرّض نه از خلف ستر بیرون آمده بر قتل قیام نمودند و چون خود را خاسر یافت بافترا قلم برداشته و نوشت آنچه نوشت اگر آنجناب ببصر حدید در آن نسبت‌هاییکه باین عبد نهاده ملاحظه

--- صفحه ۳۳ ---

ملاحظه فرمائید کذبش را مثل آفتاب مشاهده کنید و ادراک نمائید که مقصودی از این وساوس نداشته جز آنکه ناس را از منبع امر منع نماید حال معلوم است که بر این غلام مسجون چه گذشته نفسی را که آنچه اراده میشد قادر براو بودم و جمیع هم شاهد و گواهند معذک با علم باو و ما فی صدره بآیادی قدرت حفظش نمودم حال بیرون آمده و مفترباتی باینعبد نسبت داده که قلم حیا میکند از ذکرش و ایکاش که از اصل امر مطلع میشدند اگر حال بصری یافت شود و در کلماتش نظر کند بما هو علیه واقف شود ایضاً هواللّٰه تعالی اگر اینعبد بخواهد ذکر احزان وارده نماید ممکن نه واحدی جز حق بر احصای آن قادر نه لن یصینا إلاّ ما کتب اللّٰه لنا حمد خدا را که شما اخوی را ملاقات نمودید و بر وضع حرکت و تفصیل او مطلع شدید فواللّٰه الذی لا إله إلاّ هو که آنچه در امر او شنیدید جمیع ازین عبد بوده واحدی مطلع نه جز میرزا احمد که اوهم خدمت شما رسیده و دیگر یکی از

اخوان که بکلیم معروف است و در این ارض حاضر و مصلحت ذکر و انتشار اسم او را ایندو دیده اند چه که اینعبد بسیار معروف بوده و اکثری از اهل مناصب بعداوت ثابت لذا اسم او مذکور شد و چه مقدار در وصفش ذکر و تحریر شده و کلّ بآسم نقطه اولی مشهور و از این مراتب گذشته چه مقدار در تعلیم و تربیت و حفظش جهد و سعی مبذول شد و در موارد بلایا مستور و در مواقع قضایا منهزم و اینعبد مابین اعدا مبتلا و آنجناب استماع نموده اند که چه مقدار ظلم و اعتساف تحمّل نمودم فوالله شبی

--- صفحه ۳۴ ---

آسوده و مطمئن نیاسودم و کفی بالله شهیدا البتّه اجتماع اهل عراق و علمای عجم را استماع نمودید که چگونه بر عناد قیام نمودند تا آنکه بفضل الله دست قدرت الهی جمیع را مخذول نمود و باین ارض وارد شدم اخوی چون در نفس خود مطمئن شد و این ارض را ساکن دید در سرّ یکی از خدّام بر قتلّم گماشت فلما اظهر الله خافیه صدره مضطرب شد انکار نمود و بخود آن خادم نسبت داد بعد بعضی از مکاتیب بخطّ او ظاهر شد که حال موجوداست و بعد اینعبد از کلّ خارج شد و متوکلاً علی الله در بیت ساکن و معذلتک نار غضبش ساکن نشد بآطراف الواحی نوشته و فرستاده و آنچه خود عامل بوده باینعبد نسبت داده چه که از همج ارض رعا ع مطمئن است که آنچه بگوید محقّق و ثابت است اگر چه این مسئله را درست فهمیده چنانچه اکثری او را ندیده‌اند و آنچه شنیده اند ازین عبد بوده معذلتک بمحاربه با جمال احدیه برخاسته اند فَأَفْ لَهُمْ و علی الذین اتّخذوهم لأنفسهم اولیاً من دون الله و هر ذی بصری

از آنچه نوشته شأن و مقام او را ادراک مینماید باری اموری مرتکب شدند که هیچ نفسی ارتکاب

نموده

اجمالی که در فقره شهریه ذکر شده تفصیل این است که احبای حق جان و مال و ترک و نام در راه دوست ایثار و انفاق نمودند شیطان و اصل شجره اعراض حق و ما یتعلق به را بدراهم معدوده بیع نمودند فوالله فوالله که انسان متحیر است که فعلشان چه و قولشان چه چه عامل اند و چه مینویسند باطراف؛ باری بعد از آنکه جمیع نسبتها را بحق داده اند و التجا بهر نفسی نموده و از خطوط غصن الله الأعظم بمدعیان نموده و کمال تبری هم از حق نموده اند بالاخره حاصل آن شد که مبلغ چهارده تومان شهریه بمظهرع والف و شین (سید محمد) وح وس دادند و همچنین بیست و شش تومان بمطلع ش وف و لام (شجره اعراض) و دادند حال نوحه کنید فوالله بذلتی قیام نموده اند که شبه آن در ابداع ظاهر نشده و چه مقدار امر الله ضایع شد این فعلشان و حال در الواح شرکیه که باطراف مینویسند ملاحظه کنید که چه استغناها و چه ادعاهای لا یغنی اظهار مینمایند این چنین حق از باطل

--- صفحه ۳۵ ---

إنا اشکو بئى و حزنى الى الله انشأ الله امیدواریم که آن جناب در ظل سدره امر ساکن باشید و از جمیع منقطع و البها علیک و علی من معک در فقره حاجی میرزا احمد مرقوم داشتید فجزاک الله خیراً حسناً لا یعقبه البدأ و انه کان علی کلشی قدیرا ایضاً ای مجید تو میدانی که چه مقدار در علو امر بجان

ایستادم تا آنکه امر بمقامی رسید که ملاحظه نمودی وبعد اوّل محبتی که باین مظلوم شده این بوده که بر قلم ایستاده و در قطع شجرهٔ ربانیه کمال جهد نموده‌اند و چون اشتها یافت این غلام خارج منفرداً عن الكلّ در بیت دیگر ساکن که شاید نار غلّ و بغضا ساکن شود بعد قاصد گرفته بجمع اطراف نوشته که کمر قتل مرا بستانند و آنچه مرتکب شده و در نفسش بوده بسدرهٔ لا یعرف نسبت داده و حال آنکه تو میدانی

از باطل ممتاز میشود و لکن احدی شاعر نه ورود جمال قدم در مدینهٔ کبیره و سلطان استغنا و استقلالش را جمع شنیده‌اند و این فعل را میشنوند و معذلتک متنبّه نمیشوند چه که البتّه شیطان پرده برین فعلش خواهد پوشید و بلباسهائی خواهد ذکر نمود حال ملاحظه فرمائید فصل مشهود است معذلتک متوهمین بوهم محجوب و از قبل خدمت جمال قدم استفسار نموده بودند که باین دو نفس چه میدادهاید پیغام فرمودند جمیع را بآنها بدهید که شاید نار حرصشان بیفسرد و آتش طمع ساکن شود و وجه مذکور را از آنچه باینجا میدادند کم نموده و مدّتی بود که جمال قدم اراده داشتند که بالمرّه جواب فرمایند و این شهریه را واگذارند علی الظّاهر بهانه بدست نبود حال که این فعل ظاهر شد مابقی را واگذار فرمودند تا بعد معلوم شود که چه خواهد شد و والله اگر این معدود نفوس همراه نبودند از اوّل قبول نمیشد چنانچه مکرراً استماع شده که میفرمودند اوّل ضرّی که بمن وارد شد این بود که قبول شهریه نمودم باری ای محبوب این تفصیل را باطراف بنویسید تا جمیع احبّای الهی مطلع شوند بر رذالت و طمع این قوم بی ننگ و نام با اینکه هشت نفرند و آنقدر شهریه گرفته‌اند باز اظهار تکدّی میکنند در اطراف فویل لهم و بما هم يعملون والله لا زال حقّ از دوش ممتاز و مفصول بوده و لکن الناس هم لا يفقهون ولا يشعرون آنقدر معلوم آنحضرت بوده که اموری

نسبت بجمال قدم داده اند که بین آناست که در صدد امری برآیند که جمیع را خائف نموده اند البتّه آنجناب متوجّهین باین جهت را منع صریح فرمایند که کمال ضرّ

--- صفحه ۳۶ ---

که اگر اینعبد اراده ضرّش مینمود ابداً موجود نبود و چون نوشته او ملاحظه شد تکلیف دیده که ناس را اخبار از امور نمایم که مبدا از کلمات جعلیه که مسطور داشته عباد از سیل منیر منحرف شوند و منها قوله الأعظم الأعلى خطاباً لیحی اذاً یخاطب قلم الأمر اخیه ویقول ان یا اخى الذی فعلت بأخیک مالا فعل احد بأحد وردت علیه ما بکت عنه عیون ملأ البقا علی غرفات عز منیراً وکنّا ان نویدک فی کلّ الأحیان واحفظناک عن

ضرّ حاصل است و دیگر آنکه مرقوم فرموده بودید که نوشتجاتی بخطّ خیث مُشرک که از ارض صاد راجع نموده اند و از جمله نوشته یکه نوشته ازبیت بیرون آوردم که مدفون بود و بخطّ حضرت اعلی روح ماسواه فداه مرقوم بود الی آخر القول بجناب آقا سیّد ح س از قبل این عبد فانی تکبیر برسانید و بنویسید که مُشرک بالّله این مفتریات را بتعلیم مظهر الشّین والفاء والعین ثمّ الشّین والألف والسّین نوشته و هر یوم ازین ارض دستور العمل از مُشرک بالّله بأنّ مُشرک ارسال میشود فوالله الذی لا إله إلا هو که انقدر نوشته از لسان نقطه بیان روح من فی الامکان والا کوان فداه جعل نموده اند که احصا نمیتوان کرد و همان نوشته مجعوله که آن خبیثه فرستاده الان بخطّ نجس مُشرک بالّله نزد این عبد است که در سنه قبل بحاجی ابراهیم داد که برود و در اطراف انتشار دهد بعد حاجی مذکور نبرده و نزد اینعبد مانده و بعد صورت همان نوشته را بپوسته نزد مُشرک فرستاده و تعلیمی نمودند که باطراف همان قسم که نوشته

بنویسد وانتشار دهد فوالله فوالله مطلع نیستید که چه مقدار مزور و محیل اند یالیت احبّا الله يعلمون وچه مقدار که درین ارض و مدینه کبیره مکاتیب کذبّه نوشته اند وبأسم این وآن فرستاده اند چه معروض دارم که بیچه اموری مرتکب اند بلی اینعبد که چهارده سنه شب وروز با او معاشر بوده حال بالمرّه انکار کرده اند که مبدا قول اینعبد در افعالش مسموع شود وکسانی که اصلاً از او اطلاع نداشته و نمیدانند که اصل امر چه بوده حال ادّعی اطلاع نموده وهر یومی بکذبی ناطق و تزویری عامل واز جمله فعلی که درین ایّام از مظهر انعام ظاهر شده آنکه شش ماه رفته بمدینه کبیره لأجل زخارف نمیدانید که چه رذالتها ارتکاب نموده والله الذی لا إله إلا هو که قلم حیا میکند از ذکر آن باری تا آنکه نزد کلّ تبری از حق جسته وبا اعدا کمال عبودیّت نموده و آثار الله

--- صفحه ۳۷ ---

عن ایدی الظلم وانک کنت بسیف البغضاً عن ورائی لتجد فرصة وتفعل ما تنعدم عنه ارکان عرش قدیماً وکنا ان نرسل الى الدیار لتحضر بین یدیک من القانتات وتستأنس بهن وتكون على راحة مبیناً وکنت ان تنقطع فی السر عن وجهی نفحات السّرور وكذلك احصینا کلّشی فی ایّام قد کان علی هنیئة اللّوح فی هیکل الروح مشهودا وکنت ان تطلب منی ما تسر به نفسک الى ان اجتمعت فی حولک عدّة من الإمام

و آثار الله که از قلم غصن الله الأعظم مرقوم بوده نموده و همچنین نزد اعدا مذکور نمود که آدم به اطراف فرستاده اند مخصوص بعضی فسادها تا آنکه بالأخره نفس الله وامره را بزخارف فانیه فروخته تفصیل را از قراریکه خدمت آنجناب نوشته شده مفصلاً بجناب مذکور بنویسید و در آخر بنویسید فطوبی لک بما نزل فی شأنک کلمات ابداع بدیع بیانه جل کبریا است ترانی کسرت سلاسل الأنساب فی سبیل الله المقتدر العزیز الوهاب وما منعتک النسبة عن شاطیء الأحادیث وهذا من کأس ما ذاق منها إلا عباد الله المقربین انتهى کلمات الله و دیگر رسائلی نوشته و جلد کرده عنقریب بآن ارض هم خواهد آمد فوالله کلماتی نوشته که طائفین حول ننگ دارند که باینکلمات نفوه نمایند اگر لوحی که یکسره قبل از مهاجرت از عراق از قلم اقدس اعلی نازل شده ملاحظه نمائید جمیع اخبار بعدرا از آنچه شده و میشود مطلع خواهید شد ای محبوب من جمیع امور وارده در الواح الله از قبل نازل مثلاً در سنه شداد ملاحظه فرمائید که در کل الواح ذکرش نازل بشائیکه دو سنه بود در اکثر الواح ذکر ایام شدیده بود معذک بعد از ظهور آن اکثری مضطرب و متزلزل مشاهده شدند و این بسی واضح است که ذکر آن نشده مگر اینکه احبای الهی مطلع شوند بأمورات محدثه بعد و بر صراط امر مستقیم مانند چه که در ایام افتتان محبوبست استقامت بر حب الهی والا در ایام اطمینان کل نفوس دعوی خلوص نمایند ولیکن آن خلوص متعلق است بافتتانهای دیگر چه که معلوم نیست که آنخلوص و اقبال از جذبات الهیه بوده و یا بسبب اسباب ظاهریه

(میرزا آقا جان خادم)

--- صفحه ۳۸ ---

وَعِيشَتْ بِهِنَّ فِي نَفْسِكَ وَفِي السِّرِّ ارسلت الى احبائك الواحاً وفيها ذكرت ذكر السَّجْن لَتُدْخِلَ بِذِكِّ
بَغْضَائِي فِي قَلْبِ كُلِّ جَاهِلٍ بَغِيًّا إِذَا جَرَى النَّهْرَيْنِ مِنَ الْعَيْنَيْنِ فِي هَذَيْنِ الْأَسْمِينِ الْأَعْلَيْنِ الَّذِينَ كَانَا فِي
أَزْلِ الْأَزَالِ عَلَى الْعَدْلِ فِي حَوْلِ الْعَرْشِ مَوْقُوفًا وَأَنَا عَلِمْنَا فَعَلَّكَ وَمَا فِي قَلْبِكَ وَسَتَرْنَا ذَلِكَ بَعْدَ عَلِمْنَا
لِحِكْمَةِ الَّتِي كَانَتْ مِنْ أَصْبَعِ الرَّحْمَنِ عَلَى لَوْحِ الْأَمْكَانِ بِالسِّرِّ السَّطْرِ مَرْقُومًا تَالَلَّهِ يَا أَخِي لَوْ كَانَ الْأَمْرُ

ظلم و طغیان آن مُشْرک بالله و سید محمد خییث از قبل هم بوده مخصوص این ایام نیست در سنین توقّف و سکون
جمالِ قدم در عراق هر یوم و لیل مترصد بود شجره کفر که بر جمال الله تعدی وارد آورد و بتلویحات در نوشتجات
خود بروز کُفر و شرک و عداوت و حسد خود را میداد چون خرق او هام عباد نشده بود ملتفت نمیشدند و نمیشد وقتی
که حضرت کلیم عَزَّ شَأْنُهُ با جناب خادم نزد او بروند و بآشد حزن راجع نشوند و امر از کلّ مستور میفرمودند مگر
کسانیکه در حول بیت بودند بآثار چیزی مطلع میشدند مثلاً همین زنیکه الان حرم محترمه او میباشد و در آن ارض
در یک روز سه دفعه او را بسرایه حکومت فرستاد و شکایت نمود که شیخ افندی که جمال قدم جلّ کبریائه باشند نان
بما نمیدهند و شهریه ما را نمیدهند همان زن که همشیره زاده جناب حاجی عبدالمجید شیرازی است در آن ایام که
سنه قبل از مهاجرت باشد بکلی او را مردود و مطرود خود گفته بود و از خود خارج تا آنکه روزی در محضر کبریا
عرض نمود که او را طلاق بدهید و روانه اش کنید بلکه قسم بذات اقدس محبوب تلویحاً حکم قتل او را داد و جناب
حاجی عبدالمجید میخواستند او را تمام نمایند نظر بمیل و رضای آن مُشْرک بالله بعد جمال قدم مانع شدند و نگذاشتند
تا آنکه حکایت مهاجرت واقع شد حسداً لجمال الله گفت حکماً او را هم باید ببرید و بُردند.

(سواد مکتوب سید مهدی دهجی بخط خودش)

بیدی لسترت وجهی عن کلّ من فی السّموات والأرض وخرجت عن بین العباد وسكنت علی کثیب
الحمراً عن ورأ قلزم الکبریّاً لئلاّ یبقی ذکرى بین احبّائى فکیف هوّلاً الذین هم کفروا باللّٰه وحاربوا مع
سلطانہ وکانوا من قوم سوء اخسرینا تالّٰه کلّما ارید ان اخرج عن بین هوّلاً واصمت عن بدایع الالّٰحان
فی هذا الرضوان اذا نفحات الرحمن یاخذنی وروح القدس ینطقنی وروح البقاء یحرّک لسان البها ان هی
من تلقاً نفسی بل من لدن مقتدر قیّوما ان یا اخی فکم من لیالی کنت مستریحاً علی الفراش مع
ازواجک وائی کنت بنفسی حافظاً لنفسک الی ان اشرقت شمس النّهار عن أفق قدس منیراً فکم من ایّام
کنت فی العیش و

یومی از ایّام در بیت اللّٰه بودیم ملاحظه شد شخصی وارد بیرونی شد مذکور داشت که حضرات مُشرکین را ملاقات
نمودهام بعد از گفتگو قرار دادهاند ونوشتۀ نوشته اند در نزدیکی از اعجام که در اینورا تنباکوچی است گذاردند
وخواهش نموده اند که ایشان هم نوشته مرقوم دارند ومُهرهم بفرمایند که در محلّی حاضر شویم تا آنکه مباحله
نمائیم تا بر هرکس معلوم گردد حق از باطل چند نفوسی هم از خارج وداخل حضور داشته باشند جناب آقا میرزا
محمّد علی روح ماسوه فداه که تشریف داشتند فرمودند بأنشخص که میر محمد نامی است که در قبل جلودار
حضرت اعلی روح ماسواه فداه بوده نوشته لازم ندارد ما حاضریم برو بگو حاضر شوند مغلّین بعد رفتند بحضور

كبريائي تفصيل را ظاهراً عرض نمودند آن طلعت رحمن از بيت بيرون تشریف آوردند كشف لقا بر كل ذرات فرمودند بقصد جامع سلطان سليم ودر بين راه بنداً اعلی الأعلی آيات تكلم میفرمودند مخاطباً لمیر محمد وآنکلمات این است که در توقیع یکی از احباب عیناً مرقوم است یا محمد خرج الروح عن مقره وخرجت معه ارواح الأصفیاء ثم حقائق المرسلین انک اذا فاشهد

--- صفحه ۴۰ ---

وانی كنت حاضراً فی مقابلة الأعداء لئلا یصبك الضر من كل منكر عنیداً وانك كنت فی سر السر فی ضری لکی تجد وقتاً لتفعل بی ما ینقطع به الأرواح عن جسد كل اسم قديماً تالله بما جرى من قلمك قد خرت وجوه العظماء علی رماد السواد و شقت ستر حجب الكبرياء فی الجنة المأوی وتشبكت اكباد المقربين علی مقاعد القصور واضطربت افئدة كل فطن بصيراً الى ان سافرت معی فی هذا السفر الذی به جرت مدامع اهل غرف الفردوس علی وجوه قدس لمیعاً مع كلما سئلت منی واستأذنت عنی ما تكلمت احرف لانی اطلعت منك مالا اطلع به احد من العالمین جميعاً الى ان دخلت معی علی تلك الأرض اذا قمت علی فی كل الأيام

اهل منظر الأعلی فوق رأسی ثم فی قبضتی حجج النبیین فافتح فيك هذا العلی ثم محمد رسول الله قد طلع عن أفق البيت بسلطان مبين وأتاكم بكل الآيات من لدى الله المقتدر القدير قل لو یجتمع كل من علی الأرض من العلماء

والعرفاً ثم الملوك والسلاطين أننى لأحضر تلقاً وجوهمهم وانطق بأيات الله الملك العزيز الحكيم أنا الذى لا اخاف من احد ولو يجتمع على كل من فى السموات والأرضين قد خضعت الأيات لوجهى وخشعت الأحداث لنغماتى الأبدع البديع هذا كفى قد جعله الله بيضاً للعالمين وهى عصاى لو نلقيها لتبتلع كل الخلائق اجمعين كلما خلق بين السموات والأرض عند ربك كقبضة من الطين أنك انت يا محمد اذهب الى ملا المشركين وقل قد جائكم الغلام ومعه جنود الوحي والألهام وتمشى قدامه ملكوت الأمر ثم عن ورائه قبائل ملا الأعلى ثم سكان مدائن البقا ثم ملائكة المقرئين قل خافوا عن الله ولا تتعرضوا على الذى بأمره قدر كل امر حكيم اذا فاحضروا بين يدى الله بحبالك وعصيتكم وما كان عندكم لو انتم من القادرين انا نذهب الى بيت الله الذى بناه احد من الملوك وسمى بالسليم

--- صفحه ٤١ ---

بل فيكل حيناً تالله با بقى من جسدى من محل إلا وقد ورد على رماح تدبيرك وانك لو تنكر يشهد بذلك قلم لسان صدق عليماً الى افتيت على فلما اظهر الله خافية نفسك واطلع بها عباد الذين هاجروا الى الله اذا ارتفع ضجيجهم وانك كنت فى نفسك على غفلة عظيماً فلما شهدنا فعلك وما خرج من فمك اذا خرجنا عن بينكم فرداً واحداً من دون ناصر ومعينا حتى لم يكن معى من يخدمنى او يخدم هؤلاء الذين ارفع الله عنهم قلم الأمر اذا بكت علينا كل عين بصيراً وانك بعد ذلك ما اسرحت فى

نفسك ثم انتشرت في البلاد فعلك بأسمى ليدخل غلى في صدور من اراد ربّه على هيكّل اسم علياً
وخرج من لسانك وقلمك ما يستحي ان يذكره قلم

بالسليم وائنى وحده قد جئتكم من مطلع البقا نبأ الله الأعظم الاعظيم واتوقّف الى ان تغرب الشمس في مغربها لعل
يستحيين المعرضون في انفسهم ويكونن من التائبين ثم اعلم بانّ الله حرّم على احبائه لقاء المشركين والمنافقين ولكن
انا خرجنا عن البيت متوكلاً على الله وناظراً الى شطر الأمر لعل ينتبه بذلك عباد الله الغافلين والذينهم كفروا واشركوا
اولئك لن يؤمنوا بالله ولو يأتهم بصحائف القدس او بجنود الغيب او بحجج المرسلين وما نريدهم لقاء الله إلا طغياناً
وكفراً كذلك نزل في الألواح وهذا اللوح العزيز المنيع ان يا محمد فاعلم بانّ كل اسم نسبته الى نفسى قد استعلى في
ملكوت الأسماء لو انت من العالمين وانقطعت اليوم نسبته كل ذى نسبة إلا من دخل في ظلّ هذا الوجه المشرق المنير
ومن تمسك بأسم من الأسماء وكان غافلاً عن موجدّها أنّه ليس منى وكان الله بريئاً منه انا خلقنا كل الأسماء كخلق
كلشيء ان انتم من العارفين قل اننى قد اظهرت لله وخرجت لله واتكلم امام كل من على الأرض كما اتكلم امام
وجهك ولا اخاف من احد وفعلى يشهد بما اقول لو انت من المدركين قل ان آثار الحق لمشهود كضياء الشمس
وانوارها تالله

العالمين جميعاً وما فعلت ذلك إلا بأن ظننت في نفسك بأنك كما تقول يسلموا منك عباد الذينهم عن شاطئ الأمر بعيداً تالله لا تطمئن بذلك لأن الله عباد يشهدن الأمر بنفسه ولن يحجبهم حجاب الوهم ولن يمنعهم الأشارات عن صراط قدس رفيعاً ذكر فيما نزل من قبل أنك لو تبسط يدك لتقتلني ما أنا ببسط يدي لأقتلك كما بسطت وما بسطنا بعد قدرتنا عليك وكان الله على ذلك شهيداً قل يا أخى تالله ستفنى انت ومن معك وترجع الى التراب ويبقى الملك لله ربك ورب الخلائق جميعاً تالله يا أخى لم يكن فى قلبى بغضك ولا بغض احد من الممكنات اسمع قولى ثم ارجع عما انت عليه وتوجه الى ربك بخشوع منيعاً

انه اظهر عن كل ذى بصر حديد هل تظن بأن دونه يقدر بأن يقوم معه لافوت نفسه العلى العظيم قل ان يمشى الغلام يمشى حقايق كلشى ثم بسكونه يسكن عبادنا المستقرين ان انقطع عن الأسماء ثم اكف بربك ولا تكن من الجاهلين ان الذين اعتكفوا على الأسماء اولئك من عبدة الأصنام لو انت من العارفين قل ان النبى من اخبر الناس بهذا النبأ الأقوم الأقدم القايم والرسول من بلغ رسالاتى الى الذين ضلوا السبيل والأمام من قام امام وجهى بخشوع وخشوع مبين والولى من استحصى فى حصن ولايتى المحكم المتين والوصى من وصى الناس بما امرناهم فى لوح حفيظ ان الذين اتخذوا المشركين رباً لأنفسهم واعترضوا به على الله المقتدر العزيز الجميل ان كان كأحد من عبادى وكان ان يحضر تلقاً الوجه فى كل بكور واصيل وهبت عليه من شطر نفسه ارياح الهوى بما اكتسبت يده الى ان حرّكته من مقره واتركه فى اسفل السافلين انا اشتهرنا اسمه بين العباد لحكمة من لدنا وان ربك لهو الحاكم على ما يريد وبعد ازآنكه

میر محمد رفت بدرخانه آن بیشرم وحیا مظهر شین میرزا یحیی مذکور داشت که آن طلعت مبارک تشریف فرمای

جامع شدند حضور هم‌سایید زن او آمد گفت که امروز باشد وقت

--- صفحه ۴۳ ---

وَإِنَّكَ لَو تَكُونُ عَلَى مَا أَنْتَ عَلَيْهِ وَيسجدك كلٌّ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ هَلْ يَغْنِيكَ فِي شَيْءٍ لَفَوْ الَّذِي بَيَّده
نَفْسَ الْبَهَاءِ إِذَا فَارَجَعَ ثُمَّ اتَّخَذَ إِلَى عَرْشِ رَبِّكَ سَبِيلًا وَلَوْ يَعْتَرِضُ كُلَّ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ رَبِّهِمْ بِقَوْلِكَ
وَيَبْغِضُونِي فِي أَنْفُسِهِمْ هَلْ يَنْفَعُكَ ذَلِكَ فِي أَمْرٍ لَا فَوْ رَبِّكَ أَنْ أَنْتَ بِذَلِكَ خَيْرًا إِذَا يَبْكِي قَلَمِي وَعَيْنِي
وَكُلٌّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْ أَنْتَ بِذَلِكَ عَلِيمًا دَعِ الدُّنْيَا وَزَخْرَفَهَا عَنْ وَرَائِكَ وَلَا يَغْرَتِكَ الرِّيَاسَةُ
عَنْ ذِكْرِ رَبِّكَ ثُمَّ اسْلُكْ سَبِيلَ الْأَنْصَافِ وَلَا تَجْعَلْ نَفْسَكَ عَنْ حَرَمِ الْقُرْبِ مُحْرُومًا وَمَعْذَلَكَ مَا
اِكْتَفَيْتَ فِي نَفْسِكَ إِلَى أَنْ كَتَبْتَ إِلَى حَاكِمِ الْبَلَدِ بِالذِّلَّةِ الَّتِي ضَيَّعْتَ بِهَا حَرَمَتِي وَكَذَلِكَ أَحْصَيْنَا
أَعْمَالَكَ فِي لَوْحِ الَّذِي مَا غَادَرَ

وقت دیگر چون حضرات معاندین پیش خود خیال نمودند که ما حرفی میگوئیم آنطلعت سبحان که نخواهند
تشریف فرما شد بعد ازاینکه دیدند ایشان روح ماسواه فداه بدون تأمل کشف لقا فرمودند لذا حضورهم نرسانیدند
پس بعد ازآنکه مراجعت فرمودند نوشته که مذکور نموده بودند مرقوم داشتند ویکي از احباب دادند که بردار و برو
نزد آنعجم بگو که نوشته را آورده ام در لوح منیر قرأ فرموده‌اند دو روز را بر و کیفیت را بمشکرین بگو هر روز را از

این قرار گذاردند خبر بده فردا اشهد بالله وكفى بالله شهيداً كه بعدرا ديگر خبرى نشد آنكلمات مباركى كه در نوشته مرقوم فرمودند ايناست كه قلمى ميدارم ملاحظه بفرومائيد قوله جلّ كبريائه بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من هذا الغلام الى من على الأرض اجمعين ان لا تعبدوا إلا الله الملك العلى العظيم كذلك نزل الأمر فى كل الألواح من لدن مقتدر قدير وبعد قد سمعنا بأن المعرضين ارادوا ان يحضروا بين يدى الغلام قل ان احضروا ولا تكونن من المتوقفين وجعلنا محلّ الحضور بيت الله الذى بناه احد من السلاطين وأنه سمى بالسليم فى ملكوت الأسماء لو انتم من العارفين وقدّرنا يوم اللقاء يوم الأحد والأثنين وكان الله على ما اقول شهيداً

--- صفحه ۴۴ ---

عنه حرف من الأعمال من كلّ صغير وكبيراً وأنك كنت ساتراً وجهك خلف الحجاب خوفاً من نفسك فلما اظهرنا الأمر وهبت روائح الأطمينان واطمئنت خرجت عن خلف السّتر واعترضت على بما كنت مقتدرّاً عليه ووردت على ما تشبّكت عنه افئدة كلّ موقن ذكياً ثم اتّفقت فى الأعراض مع الذى لم تزل كنت تبغضه وهو يبغضك وسمعت منه بأذنيك ما اشتكيت به تلقاً الوجه ومعدلك لما وجدت فى قلبه بغض الغلام اتّحدت معه واخذته لنفسك معيناً تالله يا اخى لو تنصف لتبكى على نفسك ثم على نفسى وتنوح فى أيامك الى ان يغفر الله لك ويجعلك من التائبين فى امّ الكتاب مذكورا فانظر الى اول الدهر انّ الذى قتل اخيه الأكبر الذى سمى بهاييل هل نفعه ذلك فى شىء اذاً فانصف ولا تكن عن صراط الصّدق بعيداً اياك ان لا يحجبك ما اعطيناك من جبروت الأسماء لأنها قد خلقت بأمر من

عندنا وأنا كنا على كلشي لمقتدرا ايضاً بسم الله الأقدس العلى الأعلى فاعلموا يا اهل البها بان الشيطان
اتحد مع شيطان العجم وغدروا في امر ربهم الرحمن وكتبوا رسائله باسم احد من احبائي وفيها كتبوا ما
ارادوا مما يضطرب منه الملل والدول ثم اجتالوا الى ان بلغت الرسائل الى الأمرأ واشتعلت نار الفتنة

قل لو يجتمع كل من على الأرض ليأتيهم الغلام نبأ عظيم قل انه لو يتحرك يتحرك معه جنود الغيب ثم اهل الملاء
الأعلى ثم حقائق العالمين اتقوا الله يا ملاء المعرضين ثم انصفوا في امر الغلام وبما اتى به ولا تكونن من الظالمين انه
ما اراد إلا ما اراد به ربكم العالم الحكيم . انتهى

(مکتوب آقا جواد قزوینی از ادرنه بخط خودش برای احبای قزوین)

--- صفحه ۴۵ ---

والبلأ وهاجت ارياح السطوة والقضأ واخذوا الشيطان والذى معه من قبلنا وبعد ابتلائه كتب الى شيطان
العجم انى كنت معك فاحفظنى من هذه الفتنة الدهمأ انه قال لا مهرب لك انى برى منك اذا ظهرت
شمس كلمة التى اشرقت عن أفق محمد رسول الله قال وقوله الحق اذ قال الشيطان للإنسان اكفو فلما
كفو قال انى برى منك فانصفوا بالله يا عباد الرحمن فى امر الغلام كل ذى بصر وذى انصاف يشهد بان
الغلام ما تمسك بأحد فى امر الله وما استنصر عن نفس وبه ارتفع ذكر الله بين ماسواه وشيدت اركان

الذكر والبيان ولاحت شمس التّبيان عن أفق مشيّه الرحمن وهاجت نسائم السّبحان عن يمين الأيقان ومع هذا الأمر الذى لا ينكره إلّا كلّ ذى ضغينة وبغضاً انكره المشركون واتّخذوا الشّيطان لأنفسهم ربّاً فويل لهم وبما هم يعملون والذى كان فى العراق من جنود الشّيطان أنّه اتّخذ فى هنالك مع الأعجام جهرة وكفر بالله المهيمن القيّوم أنّك اسمع قولى وقم على نصرة هذا المظلوم وإنّ نصرتك أيّاه هو ذكرك ربّك العزيز المنّان كذلك امرك الغلام حبّاً لنفسك توكلّ فى كلّ الأمور على الله أنّه ينصر من يشأ بأمره وإنّه على كلّ شىء قدير أيضاً بسم الله الأقدس الأَمنع الأعلى قد غدر شياطين البيان الى امر ربّهم الرحمن واجتالوا الى ان اشتعلت نار الأفتتان وارادوا هنالك اطفأ نور الله فى مملكته واخماد نار الله بين بريّته وقد رجع مكرهم اليهم أوّل مرّة وقد وجدوا انفسهم من الخاسرين ذلك هو الخسران المبين ولكنّ الغلام

--- صفحہ ۴۶ ---

قد خرج عن مدينة السّر واجتمع عنده حين الخروج قناصل تلك المدينة وارادوا ان ينصروا الغلام أنا وجدناهم فى حبّ مبين فسوف يبعث الله من الملوك من ينصر امره وإنّه على كلّ شىء قدير أنّك لا تحزن فى امرنا وامرك ثم اذكرنا فى كلّ الأيام إنّ ربّك ينصرك بالحق وإنّه لهو المقتدر على العالمين انت تعلم بأنّ المشركين جعلوا اهلى اسارى من ارض الزوراً ويكون الغلام فى ايدى الظّالمين ومع كلّما سمعت فيما ورد علينا نكون على فرح لا يعادله فرح من فى السّموات والأرضين ويكون راضياً بما

قضى الله لنا فسوف تمر نساءم اللذة وتغرد ورقاً السرور في قلوب احباً ربك الغفور الرحيم والحمد لله
رب العالمين.

آغاز برهم خوردگی اوضاع و مقدمات حرکت ابهی به ارض اقدس

بنوعی که نگاشتیم موقعی که سید محمد اصفهانی مقیم اسلامبول شد بترویج مقاصد خود و نشر مفتریات و تهییج عمال دولت عثمانی و سفیر ایران پرداخت و آقا جان معروف بکج کلاه را که در توپخانه عثمانی صاحب منصب بود باخود یار کرده قیام بالقاً و سوسه در اذهان و ایقاد نیران نمودند و مکاتیب بی امضا بخانه های دولتیان افکندند و برخی از الواح الهیه را با کلمات کفریه مخلوط و ممزوج کرده بواسطه همدستان خود بین معاریف اهالی منتشر کردند و بوسائل متنوعه شهرت دادند که جمال ابهی چند هزار جمعیت فراهم کرده با رؤسای بلغارستان و سفرای بعضی از دول اروپا معاهده سریه نمود و تهیه کامل برای تسخیر اسلامبول دیده مستعداست که در یوم معین هجوم آورده فتح نماید و بیانات و واقعات را تحریف و تأویل کرده بمحبت بعضی از سفراء و حسن عقیدت

--- صفحه ۴۷ ---

سال بیست و ششم واقعات سال ۱۲۸۵ ه ق - ۱۸۶۸ میلادی

عقیدت و ارادت برخی از ارکان دولّت را تمسّک بسته اذهان عمّال دولت را که بواسطهٔ اوضاع داخله و خارجه خود هراسان بودند مشوّش ساختند و چون فوَّاد پاشا صدراعظم برای بازدید امور بلغارستان از اسلامبول سفر نموده عودت بآدرنه کرده مقام عظمت جمال ابهی و ارادت جمعی از مهمّین را نسبت بایشان دانست بنای مخاصمت گذاشت باعالی پاشا و وزیر امور خارجه مطلب را بمیان نهاد و متّفقاً نزد سلطان عبدالعزیز اظهار مقصود کرده ویرا بهراس انداختند و مکاتیب میرزا یحیی نیز مملّو از مطالب موحشه توسط سیّد محمّد اصفهانی بباعالی همی رسید لذا دولت عثمانی مصمّم بر قلع و قمع این طائفه شدند و تدبیر نمودند که جمال ابهی را بشهر عکا که در ردائت آب و هوا و استحکام و استحسان معروف است قلعه بند نمایند و از مراوده و مراسله مطلقاً ممنوع دارند و عمر افندی مین باشی مأمور گردید و تمامت مفسد و امور مذکوره بآهتتام فوَّاد پاشا صدر اعظم جاری گردید و او بسالی بعد دچار بیماری سختی شده عاقبت در پاریس هلاک شد و جمال ابهی در لوح فوَّاد که در آغاز سجن در قشلهٔ عسکریّه عکا در بیان احوال خسران مثال وی صادر نمودند خطاب بأقا شیخ کاظم سمندر قزوینی چنین فرمودند

هو الأقدس الأبهی ک ظ نادیناک عن وراً قلزم الکبریّ علی الأرض
الحمراً من أفق البلاء أنّه لا إله إلاّ هو العزیز المحبوب استقم علی امری ولا تکن من الذین اذا اوتوا ما
ارادوا کفروا باللّه ربّ الأرباب سوف یأخذهم اللّه بقهر من عنده أنّه هو المقتدر القهار اعلم انّ الذین
حکموا علینا قد اخذ اللّه کبیرهم بقدره و سلطان فلما رآی العذاب فرّ الی باریس و تمسّک بالحکماً قال
هل من عاصم ضرب علی فمه و قیل لا تحین مناص فلما التفت الی ملائکة القهر کانان ینعدم من

الخوف قال عندى بيت من الزخرف ولى قصر فى البقا وتجرى من تحته الأنهار وقال اليوم لا تقبل منك الفداء لو تأتى بما فى السر والأجهار أنا نسمع ضجيج آل الله الذين جعلتهم أسارى من دون بينة ولا كتاب قد ناح من قبلك اهل الفردوس والذين يطوفون العرش فى العشى والأشراق قد جائك قهر ربك أنه لشديد المحال قال كنت صدر الناس وهذا منشورى قال خذ لسانك يا أيها الكافر بيوم التناد قل هل لى من مهلة لأدعوا اهلى قال هيهات يا أيها المشرك بالآيات اذا نادته خزنة الهاوية قد فتحت لك يا أيها المعرض عن المختار ابواب النار ارجع اليها أنها تشتاق اليك أنسيت يا أيها المردود اذ كنت نمرود الأفاق بظلمك محت الآثار الظلم التى اتى بها ذو الأوتاد تالله بظلمك انشق ستر الحرمة الى قوله الأعلى سوف نغزل الذى كان مثله ونأخذ امرهم الذى يحكم على العباد وأنا العزيز الجبار الى آخر بياناته العليا ونيز درآنموقع ميرزا حسينخان مشير الدوله سفير ايران كه باطاعت از دولت متبوعه خود پيوسته مترصد ومنتهاز فرصت بود موقع را غنيمت شمرد وتدبير واقدام همى نمود كه جمال ابهى واصحاب را در دورتر وسخت ترين محلى محبوس كنند واينطائفه را از خاك عثمانى براندازند وبقونسولهاى ايران مقيم مصر وعراق ابلاغ نمود كه دولت عثمانى از اينطائفه متوهم وخائف شده حمايت از ايشان نخواهد كرد واكنون هرچه باآحاد ايشان مجرى داريد مسئوليتى بوجه من الوجوه نيست وبنأ على هذا در اسلامبول وادرنه وعراق ومصر گردباد فتنه وبلا برخواست وملجأ وملاذ براى اينطائفه مفقود گشت وتمامت امور مذكوره نزد جمال ابهى عيان وهويدا بود

وباصحاب اشاراتی فرموده آگاه ومستعد ساختند و بعضی از مهاجرین وزائرین احباب را امر عودت باؤطان خود وغیرها دادند.

کیفیت نشر این امر در قطر مصر وحبس واسر وتبعید احباب

قونسول ایران مقیم قاهره مصر میرزا حسنخان خوئی جاسوس سرّی دولت عثمانی بود و باقدام میرزا حسینخان مشیرالدوله بمقام رسمی مذکور رسید و برای گردآوردن اموال پیوسته طرحی میریخت تا از ایرانیان وغیرهم هر قدر ممکن شود استفاده مالی نماید واینموقع آغاز نشر امر ابھی در قطر مصر بود و فرصت مغتنمی برای وی بدست آمد ومجمل ما وقع این است که چنانکه ذکر کردیم آقا سیّد حسین کاشانی از اسلامبول بمصر رفته اقامت گزیده بصدد نشر این امر فیما بین ایرانیان برآمد وبعد از ایّامی چند چنین اتّفاق افتاد که یکی از اراذل آنان در بازار بتعصّب دین پر خاش وشنعت کرده لطمه چند بر بناگوش وی نواخت واو با وجود قوّت وقدرت عفو وصفح نموده بخندید وچنین گفت ای برادر عزیز بازهم اگر خواهی بزن که در طریق محبّت محبوب بر من بس

بطلعت مبارک آن محبوب که از تصوّر اقلّ از شعری از بلایای آنعالم که هوش درایشان فراموش شده باری اگرچه قلم امکان از عهده حرفی از آن برنیاید ولکن چون امر منبع بر منع حرکت عباد باین شطر شده فرمایش مبارک آنکه

بعضی از امور این ارض را بجهت آن دوستان شطر فراق معروض دارد که باآنکه نظر عنایت الله همیشه متوجه کلّ عباد بوده معذک نظر باسباب ظاهره و شئونات ملکیه منع میفرمایند محبوبات فدایت شوم بعد از ورود این ارض اقدس و قول محضر اطهر ابهی لسان کبریا باینکلمه اعلی ناطق که آنچه در لوح ملاح القدس نازل شده آنچه ظاهر شده که شده و آنچه ظاهر نشده لابد ظاهر خواهد شد و فرمودند که هنوز بمقام استنشاق نرسیده اینفانی مضطرب و متزلزل یحّدی که ذکر آن ممکن نه و بعد اقلّ از شعری بر امور ظاهره مطّلع گردیده ملاحظه شد

--- صفحه ۵۰ ---

گواراست و ما را امر بمحبّت و عفو و غفران فرمودند و حاجی ابوالقاسم شیرازی از اعظم تجّار مصر همینکه آنحال را مشاهده کرد بغایت متأثر و منقلب گشت و آقا سیّد حسین را بخانه خویش برده باکمال خلوص تحقیق از امر نموده ایمان آورد و مجلس عقد و نکاح فراهم کرده کریمه خویش را بزوجیت وی داد و خانه و حجره و امور تجارت خود را بدست او سپرده بعزم زیارت محضر ابهی بآدرنه شتافت

که همین اسباب ظاهره چقدر نفوس را محروم نموده و مینماید ایناست که تلطفاً بعباد میفرمایند که تقرّب براین سدره الهیه نجویند باری مجمل آنکه شجره جحیم و آن سیّد لثیم بانواع مکر و خدعه همه روزه صدمه و ضرشان وارد شده و میشود و هیکل مبارک از فعل مردود آن در ظاهر جسد علیل و در باطن از سیوف بغضای مشرکین آنی راحت نیست

و حال از همه طرف دستشان کوتاه شده همه روزه باسلامبول اوراق نارینه نفسیه در تدبیر ضر این سدره الهیه میفرستند
ولكن الله قطع دابرهم و دمرهم فی بادیة الجحیم این مختصری از احوال مشرکین و اما محبین که کلّ بجهت حبّ
الله حرکت مینمائیم و رضای مبارکش را منظور داریم و نصرت امرش را میخواهیم همین قدر که از آن رحمت کبری
و فضل عظمی بجهت عدم حزن عباد منع شدید دیده نشده از هر شطری رجال و نساء بعضی بهوا و بعضی برضا باین
ساحت ابهی توجّه نموده واحدی وارد نشده مگر آنکه زور و قرض وارد آورده و میاورد و بعد از ورود نه لباس دارد
و نه بضاعت دیگر و مادام که در این ارض است مخارج میخواهد و بعد از رفتن خرجی راه هر نفسی بدین قسم و امور
اینجا بقسمی است که از روزی که شهریه قبول نفرموده اند حال هشت ماه است که قبول نمی فرمایند اینکه شهریه
دولتی و اشخاص هم میایند باینحالت وارد میشوند که عرض شد و مجاورین اصحاب که در اینجا هستند اکثری از
آنها را هم شهریه عنایت میفرمایند باری نظر باین اسباب ظاهره فرمایش مبارک شده که احدی باین شطر توجّه ننماید
مگر باذن مبارک و چه بسیار این امور ظاهره و سختی و شدائد سبب هلاک و جودات شده و میشود چه که بعضی سرّاً
و بعضی جهراً لسان اعتراض گشوده اند پناه میبرم بطلعت مقصود از وساوس نفسانیه و فرمودند که ذکر انقلابات این
ارض که در الواح شده لابد تفصیل کبری واقع خواهد شد از برای کلّ حتّی در طائفین حول دیگر چه عرض نمایم
که اینبعد چه حالت دارد خداوند ابهی شاهد حال است که از وقت ورود این ارض و اطلاع جزئی به صدمات

--- صفحه ۵۱ ---

و چنانکه نگاشتیم چندی مجاور و طائف بوده باحالت اشتعال بمحبّت و ایمان عودت بوطن نمود و آقا
میرزا حیدرعلی اصفهانی و آقا میرزا حسین شیرازی که از ایران بعزم زیارت بآدرنه آمده چند ماهی در

جوار فضل و عنایت اقامت کردند نیز حسب الأمر برای تبلیغ و نشر امر بدیع بقطر مصر رفته در منصوره اقامت گزیدند و بکتابت و نشر آیات مبارکه و تبلیغ قیام کردند و ذهاب و ایاب ایرانیان در منزلشان مکرر وصیت این امر مشتهر گشت و حاجی ابوالقاسم هردورا بخانه خود مقرر داده بنشر نفحات و آیات ترغیب و مساعدت نمود و برخی از منافقین ایرانی که جاسوس میرزا حسنخان قونسول بودند اطلاع یافته بخانه حاجی بعنوان کسب معرفت و تحقیق از امر بدیع ذهاب و ایاب کرده جزئیات امور را بقونسولخانه برده دستور گرفتند و ایرانیان را که ذهاب و ایاب و فحص از امر ابهی میکردند فرداً فرداً ملاقات و با اشاره و ایماً تهدید و تخویف نموده منصرف ساختند و آندو را ترغیب بملاقات قونسول و تبلیغ وی نمودند و روزی باتفاق یکدیگر بقاهره رفته ویرا ملاقات کردند و او تظاهر محبت و میهمان نوازی نمود چنانکه برخی از الواح ابهی را بر وی بخواندند و چون از جمع احباب واقعات این امر اطلاع حاصل کرد شروع باقدامات نمود و در شب بیست و یکم رمضان آقا میرزا حیدرعلی و آقا میرزا حسین و درویش حسن حکاک را بضیافت خواند و هنگام سحر جمعی را امر کرده هجوم برده ایشانرا گرفته زنجیر بردست و گردن و کند برپا نهاده حبس نمودند.

برصدمات طلعت مبارک و مشاهده آنهیكل اقدس که مع همه این بلایا بیک سلطنتی برعرش رحمانیه جالس اند که طلعات غیب اولین و آخرین متحیر الخ مکتوب بخط سید مهدی دهجی که در آن ایام از ادرنه برای فتح اعظم بأردستان فرستادند. نبیل زرنندی در ضمن نقل بیانات جمال ابهی که در هنگام ارسال وی از ادرنه بمصر فرمودند

چنین آورد فرمودند ما را ازین شهرهم بیرون خواهند کرد که این اراضی محفوظ بماند لکن بعد از ما عنقریب روس

میاید و همین

--- صفحه ۵۲ ---

و جمعی از گماشتگان قونسولخانه را بمنصوره فرستاد تا حاجی ابوالقاسم و هر که در حجره و کار تجارتش بود دستگیر و زنجیر کرده بقاهره آوردند و در خانه قونسول مقید و محبوس بداشتند و قونسول نزد حکومت سعایت و شکایت نمود که اینطائفه معتقد بر بوییت رئیس خود و تابع شرع جدیدی هستند و خیال مخالفت و مقاومت باسلطنت دارند چنانکه با ناصرالدین شاه کردند و ممکن است از عثمانیان و مصریان و غیرهم جمع کثیر با ایشان متفق باشند و حکومت مصر در بیم و اندیشه افتاده موافقت کرد بر قونسول جمعی دستگیر نمود و فقط به آقا سید حسین مذکور که تابع دولت انگلیس شد و ابراهیم کاشی که بنام ارمنی مشهور بود تعرض نکردند و از حاجی ابوالقاسم مذکور و تمامت آحاد دیگر اخذ مبالغ نقود نموده اغلب را مستخلص ساخت و هریک را چون از محبس خارج میشدند حکم داد که بر چهره و محاسن آقا میرزا حیدرعلی آبدهن اندازند و فقط هفت نفر از ایشان یعنی آقا میرزا حیدرعلی اصفهانی و میرزا حسین شیرازی و عبدالوهاب زنجانی و حاجی ابوالقاسم اصفهانی و هاشم نراقی و حسن کاشی و میرزا محمد طهرانی را پس از استنطاق تسلیم ضبطیه مصری نمود که هشت روز در محبس نگهداشتند آنگاه دستهایشان را از پشت بسته همه را بیک زنجیر ارتباط داده با پنجاه سوار مسلح

بمحلّی که هفت ساعت سر سواره دور از شهر مصر بود برده حبس کردند و بعد از چند روز بشهر برگردانده بحبس ضبطیه نگهداشتند و باز بعد از پنج روز از محبس بیرون آورده بمحلّ سابق برده حبس نمودند و بعد از پانزده روز بیرون آوردند و هر دوتن را بیک زنجیر بسته و دستهایشان را در کند چوبی محکم کرده پایشانرا بیک حلقه آهنین مقید ساختند همگی را شبانه بأعانت اسماعیل پاشا خدیو مصر بخرطوم سودان که دو ماه بایستی ره نوردند با مشقّت و تعب بسیار برای حبس تبعید کردند و حاجی ابوالقاسم شیرازی مذکور را بدین تقصیر که بی اجازه وی بأدرنه رفت چندان بحبس خانه خود نگهداشته ظلم و ستم نمود که بالأخره جان تسلیم کرد و حدود صد هزار تومان اموال و نقود او را قونسول ضبط نمود و از آن سو بنوعی که نگاشتیم

--- صفحه ۵۳ ---

نگاشتیم چون بعضی از اصحاب أدرنه حسب دستور ابهئ متفرّق گشتند نبیل زرنندی عازم قطر مصر گردید و چند روزی پس از تبعید اسرای مذکور به خرطوم وارد شد ایّامی مانده با بعضی از موافقین و مخالفین ملاقات نمود و برخی به عناد با او برخاستند و میرزا حسنخان قونسول که به واسطه اعمال قسیّه خود از این طائفه کمال بیم و ترس را داشته مفتّش و جاسوس مخفی گماشت که او را از آحاد بابیه آگاهی دهند از حال نبیل خبر یافت و تنی چند از غلامان و عوانان غلاظ قونسولخانه بفرستاد تا آن مظلوم را دستگیر کرده به خانه وی کشیدند و با کند و زنجیر محبوس نمودند و قونسول تجّار ایرانی را مجتمع کرده به مکالمه و مناظره با نبیل واداشت تا اقرار و اعتراف بر عقیدت و ایمان جدید

را از لسانش بشنوند و نبیل بدون بیم و احتیاط با جمع ایشان صحبت و مناظره داشت سئوالات و اعتراضاتشان را یک یک جواب گفته ولی آنان از حدود اخلاق حسنه و آداب معاشرت خارج شده کتاب مستطاب ایقان را مسخره گرفتند و از آن جمله میرزا سید جواد شیرازی به او اعتراض گفت اگر

سید باب

در چنان وقتی جمال مبارک فرمودند که به مصر بروم و یک مثنوی در تفاضیل امور و ظلم میرزا حسنخان و تفضیل حال هفت اسرای سودان بنویسم و اگر ممکن شود به خط خوش نوشته به خدیو مصر رسانم که شاید آن مظلومان از ظلم آن ظالم نجات یابند. جناب منیر هم از راه بغداد با میرزا حسین نجار همان ایام وارد شد در مجلس اوّل به ایشان فرمودند انسان همین که بلقاء فائز شد خوبست از این عالم برود چه که بلایا انتها ندارد هر روز بلایائی جدید از افق قضا پدید آید جناب منیر را پس از آن احضار فرمودند که مرخص نمایند و به بنده فرمودند اگر هم به آنچه مأموری واقع نشد محزون مباش زیرا مقصود ما این نیست که بزودی ابتلائی جدید احاطه خواهد نمود خواستم تو از آن بلا خارج باشی شاید نصرتی از دست برآید ما را از این شهر هم بیرون خواهند کرد که این اراضی محفوظ بماند لکن بعد از ما عنقریب روس می آید و همین آدرنه را می گیرد.

(نبیل زرندی)

حقّ بود چرا من را که اهل وطنش هستم مجذوب و مؤمن بخود نکرد ونبیل این بیت را از دیوان حافظ شیرازی بر او خواند:

(حسن زبصره بلال از حبش صهیب از شام - زخاک مگه ابو جهل این چه بوالعجبی است)

تاآنکه آقاسید حسین سابق الذکر عریضه بشریف پاشا داد که نبیل از اتباع عثمانی است لذا بعد از مناظرات مذکوره ویرا باسکندریّه تحت الحفظ فرستادند ودر حبسخانه خدیوی در یکی از حجرات فوقانیّه محبوس نمودند که درآن حجره فارس نامی طبیب از علمای مسیحی مصری برای دیونی که در ذمه داشت محبوس بود. واز علّت حبس وی جويا شد و او بصراحت و نوع کمال از این امر صحبت نمود لذا فارس ایمان آورده با یکدیگر مرافق وموآنس گشتند ومدّت حبس نبیل هشتاد ویک روز شد. چنانکه در لوحی خطاب بوی چنین مسطوراست " و آویناه فی السّجن واحداً وثمانین يوماً " آنگاه چنانکه مینگاریم از زندان مستخلص شدند.

فتنه بغداد و قتل و اسر احباب

میرزا بزرگخان قزوینی سابق الذکر مجدداً قونسول ایران مقیم بغداد شد وناصرالدین شاه عزم زیارت بقاع متبرکه عراق نمود واز مجتهدین عراق خبر تجمّع وقدرت بابیان بنوع اغراق بسمعش رسید واز دولت سلطان عبد العزیز اخراج آنان را از بغداد وسایر بلاد عراق خواست وتقاضایش دراین بار مقبول گردید ومیرزا حسینخان مشیر الدوله سفیر کبیر ایران در اسلامبول بمیرزا بزرگخان دستور داد و او این

بار بدون هیچ مانعی بقلع و قمع اینطائفه پرداخت و باتفاق شیخ عبدالحسین طهرانی معروف ایرانیان را جمع کرده حکم و فتوی برقتل اینطائفه دادند و اوضاع حاضر بهانه برایشان فراهم ساخت چه که جمعیتی از هرسو باکمال نشاط و انبساط در بغداد و کاظمین گرد آمدند و منتظر حصول اجازه شدند که از محضر ابهی برسد و برای زیارت بادرنه روند ولی الواحی که پی در پی میرسید شامل نهی از توجه بدآنسو و امر

--- صفحه ۵۵ ---

وامر بمراعات حکمت و متانت و عدم معارضه با اعدا بود و در ضمن لوحی اشاره رفت که سگی در بغداد خود را بعتبه ابهی متکی کرده بر احبّا حمله خواهد نمود و همینکه احبّا لوح مذکور را مطالعه کردند حاجی حسن نام آشچی را که در زمره محبین داخل بود بر زبان گذشت که ترسم من آن سگ باشم و بالجمله شیخ عبدالحسین و قونسول والی را که شیعی مذهب بود بموافقت خود واداشته و همّت بر تزویر و افساد گماشتند و حسین نام فرّاشباشی قونسولخانه را در مجمع احبّا داخل کردند تا اظهار ایمان نمود و حاجی حسن مذکور را موافق و مرافق ساخته ذهاب و ایاب در مجالس اینطائفه مکرّر کرد تا آنکه شهر محرم ۱۲۸۵ رسید و مصادف با ایام رضوان گشت و احبّا حسب اقدامات مخصوصه آقا سیّد مهدی دهجی ادا مراسم عید را در باغ عمر پاشا اجتماع نمودند و جوانان بخدمت پرداخته دیگران بتلاوت الواح عیدیه و نشید سرور اشتعال جستند و دسته دسته از مردم مختلط از سنی و شیعه برای فتنه و فساد ویا برای تماشا همی آمدند و صرف جای کرده رفتند و بعلّت طغیان آب دجله و خرابی جسر

باقعه و قایق تا باغ مذکور میرسیدند و جمعیت بدرجه شد که نه سماور بزرگ در مجلس کار رفت و اشرار بتحریک شیخ وقونسول ودستیاری حاجی حسن منافق مذکور دست بکار زدند تا در روز عاشورا دو تن از احبابی مقیم کاظمین در صحن مقبره متبرکه احاطه کرده زدند واذیت وتوهین بسیار وارد آوردند وخبر بجمعیت احباب در بغداد رسید وبمراعاة احتیاط متفرق شدند وهنوز چند روزی بیش نگذشت جمعی از اشرار که از اطراف بموجب دستور شیخ وقونسول در بغداد مجتمع گشتند در قرب دکان حاجی حسن آشچی مذکور آقا محمد اسماعیل مسگر کاشی و شاطر حسین اردکانی را احاطه نموده ضرب وجرح بسیار آوردند وبیش از دویست تن در قهوه خانه سرجر حاضر ومنتظر شدند که هرگاه احباب دست بمدافعه وانتظام برآرند ریخته بزنند وبکشند ولی جمعیت احباب در قسمت بیرونی خانه جمال ابهی مجتمع شده

--- صفحه ۵۶ ---

مشورت کردند ومقرر شد که اطاعت از دستور مذکور در الواح کرده مدافعه نمایند ودر خانه مانده خارج نشوند تااینکه روز بسرآمد وآقا محمد باقر وحاجی علی یزدی هنگام مغرب از شغلیکه داشتند فراغت یافته از دجله گذشته روی بمنزل خود میرفتند در حین عبور کبابفروشی یزدی بدیشان چنین گفت بهائیان در قهوه خانه لب جسر مجتمع اند ودر باب قضیه ایکه بر دوتن از ایشان وارد شده مشورت مینمایند پس هردو با شتاب خویش را بقهوه خانه نزدیک کرده وبا حاجی حسن آشچی مصادف شدند که با دوتن همراهان باکثاره های آخته رسیدند وآشچی بیدرنگ لطمه بر بناگوش آقا

محمّد باقر نواخته بدروغ و صدای بلند گفت بدین محمّدی دشنام میدهی و ضرب بسیار براو وارد ساختند و او بجلدی گریخت تا خبر باحباب رساند و اعدا حاجی علی را احاطه کردند و عدّه کثیری اسلحه داشتند و برخی دیگر هیزم ها از دگّه هیزم فروش که در آن نزدیکی بود ربوده بقصد هلاک بروی نواختند و او خود را بجنب دیواری گرفت و عبارا بردست پیچید و جمع کرده بر سر برای محافظت نهاد و اکثر چوب ها و قمه ها که بروی فرود آوردند بدیوار نشست و مدّتی طویل بدین طریق ویرا همی زدند تا نائب قونسول ایران بانجا رسید و پنجن فرّاش فرستاد که حاجی علی را گرفتند و خواستند از مابین جمعیت ببرند در آنحال یکی از اشرار قمه را بلند کرد بقوّت بر فرقش نواخت ولی قمه پیوست سر اصابت کرد و خون بسیار ریخت و نائب قونسول گمان کرد که کارش ساخته شد و بفراشها گفت ببرید در خانه خودش بیندازید و لذا او را نزد خانه برده رفتند و احباب خبر یافتند و حاجی فرج جراح حاضر شده زخم را دوخته مرهم نهاد و همینکه صبح شد احمد آقا نام مینباشی نزد احباب آمده اظهار داشت که والی باشما مساعدت مینماید بدارالحکومه حاضر شوید و شکایت از ما وقع کنید و ملاّ زین العابدین (زین المقرّبین) و آقا میرزا محمّد علی قائینی (نبیل قائنی) و آقا

--- صفحه ۵۲ ---

و آقا میرزا مهدی کاشی و آقا میرزا عبدالله اصفهانی و غیرهم جواب دادند که جمعیت اعدا و اشرار مهیا و مراقبند و قطعاً بر مظلومین هجوم برده هلاک مینمایند و مینباشی از والی خواست تا عدّه صد نفر عسکر و ضبطیه باطل و شیپور آمدند و دو طرف کوچه صف زدند و چهارتن مضروب و مجروح

مذکور را بمیان گرفتند و چند تن از معتمدین احباب مانند حاجی محمد حسین طیب قزوینی و آقا میرزا عبدالله و داش ابراهیم و داش محمد علی و داش صادق و غیرهم نیز همراه شدند و عسکر و ضباط با شمشیرهای آخته و طبل و شیپور ایشانرا بسر جسر رساندند و برای اینکه دجله طغیان محتاج بقایق بودند آنانرا در محلّ ضبطیه چند لمحّه توقّف دادند و در همانحال ایرانیان که در دگان حاجی حسن مجتمع بودند هجوم آورده ضرب بسیار بر مظلومین وارد آوردند و احمد آقا فرستاد که ضاربین را مجازات کنند ولی آنان گریخته بدررفتند و با صدای طبل و شیپور وارد قایق شدند محمود نام عرب خود را داخل قایق نمود و احمد آقا هر قدر سعی کرد که او را خارج کند نپذیرفته گفت حق با اینمظلومان میباشد واقعه شان همان واقعه صحرای کربلا است و هر حکمی که در باره شان جاری میشود ولو قتل باشد منهدم بنهایت رضامندی قبول دارم و چون همه را بسرایه ایالتی رساندند هریک را در محلی علیحده قرار دادند و شروع باستنطاق و بازپرسی از یک یک نمودند و نماینده قونسولگری ایران حاضر بوده مطالب آنمظلومانرا از فارسی به عربی ترجمه میکرد و آنچه خود میخواست گفت و بالاخره اظهار داشت که چون طرفین از اتباع دولت ایرانند باید در قونسولگری ایران محاکمه شوند و اعضا مجلس ایالتی پذیرفتند و لذا ضبطیه مظلومان را از دار الایاله بیرون آوردند که بقونسولخانه ایران برند در آنحال حاجی محمد حسین طیب مذکور که از قوانین دولتی اطلاع داشت و با همراهانش در خارج در

در دار الحکومه منتظر بود موقوف را از حاجی علی پرسید و او بیان کرد طیب حاجی علی را واداشت که بمجلس قضائی دار الحکومه برگشت اظهار نمود که مطابق قانون جزائی جدید واصل از اسلامبول حکم در باره قتل و جرح بحکومت محلّ راجع میباشد و رئیس مجلس چون مراجعه بقانون کرد و ماده مذکوره را مطالعه نمود گفت بلی چنین است و امر داد که مظلومین را بقونسولخانه ببرند تا در مجلس حکومتی محاکمه بشوند و نیز حاجی علی بدستور حاجی محمد حسین رئیس مجلس اظهار داشت که ما عربی نمی دانیم و قونسول خود معارض با ما است و هنگام ترجمه بدلخواه خود بیان میکند لذا مجلس اجازه دهد تا حاجی محمد حسین طیب که فارسی و ترکی و عربی نیکو میداند در مجلس باشد و استماع مکالمات نماید و اگر مترجم بخطا ترجمه نماید متعرض گردد و اعضا مجلس اجازه دادند و حاجی طیب نیز در مجلس محاکمه حاضر شد و چند بار خطا ترجمه مترجم را آشکار ساخت و او برآشفت طیب رامخاطب ساخته گفت تو چه کاره طیب بدو گفت تو چه کاره او گفت من ترجمان دولتم طیب گفت من هم ترجمان ملت و ضاربین منکر عمل خود شدند و چنین گفتند که این چندتن در میخانه بشرب مدام پرداخته عقل از سر و اختیار از کف دادند و در مستی بنای بدگوئی بدین اسلام نهادند و یکدیگر را زدند و برای شهادت بر مدعی پسر عطار باشی را طلبیدند و جوان مذکور همینکه برای شهادت زور پا بمجلس گذاشت شال از کمرش باز شد و طپانچه ششلول پر از رصاص بر زمین افتاد و بداین طریق شهادت عملیه بر حقایق مظلومان حاصل گشت و مجلس محاکمه آنجوان را بحبس عسکریه فرستاد و حکم بحبس ظالمین داد ولی نائب قونسول اظهار داشت که این جمع ایرانیند

و باید در قونسولخانه ایران محبوس باشند و والی قبول نمود لذا ظالمین را بعنوان حبس بقونسولخانه بردند و در شبها آزاد میشدند و بخانه احباب رفته بضرب وجفا میپرداختند و شبی بخانه استاد علی اکبر آشچی رفته او را با زنش زخم زدند و چند یومی نگذشت که شهادت آقا

--- صفحه ۵۹ ---

آقا عبدالرسول قمی اتفاق افتاد و او سقّای بیت جمال ابھی بود و اشرار هنگام سحر در کمینش نشستند و چون مشک را از آب دجله پر کرده بیالا آمده خواست ببیت رود راه براو بستند و دو تن بروی هجوم کرده باکارد وخنجر یازده زخم بر بدنش وارد آوردند و یکدستش را بُریدند چنانکه پیوست آویخته شد و او با همانحال مشک آب را تا بیرونی بیت رسانده کنار باغچه گذاشت و جنب مشک بیفتاد و جان تسلیم نمود و اینواقعه بسمع والی رسید و دستور داد که جسد شهیدرا در خانه دفن نمایند و احبّا قبول نکردند و جمیعاً مسلّح شده با غیرت و هیجان تمام جسدرا بکاظمین بردند و والی خبر یافته برای محافظه از فتنه و فساد ضبّاط و عسکریّه فرستاد که از دورا دور بسمت کاظمین رفته مراقب شدند و احبّا شهید مظلومرا در مقبرهشان که واقع در خارج بلد بود دفن کردند و در آنحال عسکر دروازه کاظمین را احاطه کرده مانع از دخول و خروج عابرین شدند و احباب مراجعت باماکن خود نمودند و عسکر نیز برگشتند و پس از اینواقعه حاجی محمد حسین بحاجی علی دستور داده گفت نزد رئیس دیوان حکومتی رفته بگو آیا ما در اینواقعه ظالم بودیم یا قونسول و اعوانش و ناچار جواب گوید که شما مظلوم واقع شدید آنگاه بگو پس اکنون از تبعیت حکومت ایران خارج شدیم و بتبعیت دولت عثمانی

در آمدم و حاجی علی نیز چنین نمود و مجلس دستور داد که عریضه بحکومت بدهند و تذکره تبعیت بخواهند و احباب مشورت کردند و قرار دادند که همگی محض استخلاص از شرور قونسول و شیخ عبدالحسین تبعیت دولت عثمانی را قبول نمایند و افراد عریضه دادند و والی صورت عرایض را نزد قونسول فرستاد و قونسول احاد احبارا که تابع دولت عثمانی نبودند شناخت و با والی متفق شد که بعنوان قتل و سرقت و

--- صفحه ۶۰ ---

و فراری بودن آنها بهانه گرفته بایران بفرستد و رسماً مکتوبی بعنوان مذکور بوالی نوشت و مقرر گشت که فرّاش قونسولخانه با تنی چند از ضبطیه بدر ب خانه احبابی که عرایض دادند رفته آنانرا دستگیر کنند ولی آنان از دسیسه و مرافعه قونسول خبر یافته و زمام اختیار از دست داده برآشفتمند و مجتمع و متفق شده خواستند بانتقام برخیزند و لو همه کشته شوند در آن میان ملاّ زینالعابدین (زین المقرّین) نجف آبادی و حاجی محمد حسین طیب قزوینی چنین صلاح دیدند که تلگراف بمحضر ابهی کرده اجازت طلبند و چنین فرمودند و در جوابشان تلگرافی بدین مضمون رسید که توکل و تفویض بحق کرده انتقام را بخدا واگذارند و ارکان دولت عثمانی از ما وقع خبر یافتند و والی ناچار جمعی از ضباط بفرستاد و تنی چند از معاریف احبارا بسرایه برده محض حفظ و حمایت نگهداشتند و کثیری از احباب متفرّق و مخفی شدند و لذا دست معاندین و مهاجمین کوتاه گشت ولی در کربلا شیخ حسن زنوزی و نیز ملاّ محمد حسن قزوینی و عسکر صاحب را اسیر کرده با غل و زنجیر برای طهران حرکت دادند

و چون بی‌غداد وارد کردند ملاّ محمد حسن قزوینی از شدّت زجر و عذاب ظالمین درگذشت و دو تن دیگر را با غلّ و زنجیر بکرمانشاه کشیدند و شیخ حسن در سنّ هشتاد سالگی در آنجا از شدّت مشقّت و عنا درگذشت و عسکر صاحب را بطهران رسانده بانبار انداختند و در آنجا با شیخ ابوتراب اشتها ردی بنوعی که در بخش سابق آوردیم بیک هفته درگذشتند و نیز میرزا بزرگخان بصدد احبّای بغداد برآمده ترجمان قونسولگری ایران را بدار الحکومه فرستاد و حجّت اقامه کرده اصرار نمود که احبّار را تسلیم گرفته روانه بایران و طهران نماید تا همه را از میان بردارند و اموالشان را ببرند و حاجی محمد حسین طبیب مذکور بدار الحکومه و مجلس استنطاق احبّا حاضر شد و بعنوان حمیّت ایران دوستی و اسلام پرستی و ملت پروری با ترجمان مقابلهت کرده

--- صفحه ۶۱ ---

کرده احتجاج و مدافعه نمود براو غلبه یافته اورا زبون ساخت و بدو گفت این جماعت خود را مُسلم میخوانند و احترام بحضرت محمد و قرآن مینمایند آیا ترا چه داعی شد که جمعی را از اسلام خارج کنی و بر خلاف نص قرآن و لا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا قانون وضع کنی و اینکه این گروه تبرّی از عقیده و مولای خود نمیکند بمقتضای آیه قرآن و لا تسبّوا الذین یدعون من دون الله می باشد و ترا حقّ سخنی نیست و اعضاّ مجلس سخنان طبیب را پذیرفته و احباب را تسلیم میرزا بزرگخان قونسول ایران ندادند و او و شیخ عبدالحسین در این بار نیز خائب و خاسر شدند و لاجرم بشدّت و التهاب غضب بانواع حیل و دسائس برای احباب همّت گماشتند و مخابره و مراسله بهر سو مستمرّ داشتند و سعی

نمودند که لا اقلّ مرکزیت اینطائفه از بغداد برکنده شود واز بیم واندیشه خود رها و آسوده گردند و بالاخره حکومت عثمانی موافقت کرد که احبّای اتباع ایران را با عائلاتشان مهاجرت بموصل دهند و قونسول و شیخ نیز بدینطریق راضی شدند واز طرف والی باحباّ ابلاغ گردید و بعد از امهال چند روز که اشیاء و اثاثیه جمع مذکور بفروش رسید آنانرا رجلاً و نساً صغیراً و کبیراً که تقریباً هفتاد تن بودند باتفاق بیست و پنج سوار ضبطیه باطل و شیپور در حالیکه انبوه اراذل ناس های وهوی و طعن و لعن میکردند از بغداد خارج و روانه موصل نمودند و نام و نشان بعضی از اُسرا چنیناست حاجی عبدالله پدرجان قزوینی و پسرش آقا لطف الله و نیز آقا میرزا عبدالله اصفهانی که در بغداد تجارت خورده فروشی داشت آقا محمد اصفهانی و برادران آقا محمد صادق و داداش ابراهیم و آقا محمد علی و آقا حبیب الله و عمویشان آقا محمد رضا عریض و دیگر آقا حیدر علی و آقا محمد رضا صفار کاشی و آقا محمد باقر

--- صفحه ۶۲ ---

نجّار کاشی با دو پسرش که یکی آقا محمد حسین نام داشت و استاد علی اکبر نجّار و محمد تقی و غیر از جمله اُسری حرم کاشیه با آقا میرزا مهدی و نیز طبیب مذکور با عائله اش بودند وزین المقربین با آقا محمد حسن بن رسول شهید از عقب اسری از راه بادیه پیاده رفتند و در طّی طریق از جهت فقدان آب مشرف بهلاک شدند تا خودرا بموصل رساندند و در یوم ورود اسری شهرت یافت که همگی را بقتل میرسانند و آنان اقامت گرفته بمشاغل متنوّعه اشتغال جستند وزین المقربین و غیره از وجوه اسری

بدیگران توجه و رسیدگی کردند و در مدتی قلیل همگی نزد اهالی معزز و محترم شدند تا آنگاه ۱۲۸۶ که مدت مدحت پاشا والی بغداد شده از موصل عبور کرد و حکم عدل در حق اسری نموده همه را آزاد ساخت و در فتنه مذکوره اجتماع بایان در عراق متفرق شد آقا سید مهدی دهجی بسمت خراسان گریخت و ملا جعفر نراقی را اسیر کرده بطهران رساندند و دگانی بنام اینامر در کربلا مفتوح ماند که آقارحیم و پسرش مباشرت و اشتغال داشتند.

فتنه در اسلامبول

مشکین قلم و سیاح و نیز آقا جمشید در خدمتشان حسب اجازه جمال ابهی از ادرنه باسلامبول رفته اقامت گزیدند و بدفع اقدامات و مفتریات سید محمد و همراهانش پرداختند و مأمور بودند که پاس حکمت و احتیاط را نگهدارند ولی مشکین قلم از جهت حسن خط و صنایع بدیعه خطاطی و سیاح از جهت قوت و فصاحت تقریر و بیان متدرجاً نزد برخی از اعظم و وکلأ شهیر دولت عثمانی عزت و احترام یافتند و سفیر ایران اصرار کرد که با او باشند و لاجرم در سفارت مذکوره نیز همه روزه ذهاب و ایاب نمودند و در مکالمه پاس حکمت را از دست دادند چنانکه مشکین قلم سخنی چند بلهجه شدید گفت و سفیر اظهار داشت که مراعات این صندلی بنمائید

--- صفحه ۶۳ ---

بنمائید چه که مقرر نماینده ناصرالدین شاه است و مشکین قلم ناصرالدین شاه را مانند یزید و معاویه خوانده چنین خطاب نمود که همین شاه و شما هستید که درین سنوات بارتکاب چنین ظلمها مبادرت کردید و سفیر مکدر شد و معاندین مفسدین را فرصت و بهانه بدست آمده بحیله و افساد کوشیدند از آن جمله مکاتیبی مهیج و موحش بنام این جماعت در خانه های بعضی از بزرگان و وکلاً انداختند مفاد آنکه ما جمعیت داریم و بیم از احدی نمیکنیم و سفیر نیز برخی از دولتیان عثمانی را پشت پرده حاضر کرده مشکین قلم و سیاح را بان واداشت که سخنانی قریب بمضامین مذکوره گفتند و آنان بگوش خود شنیدند و و سفیر بانان چنین گفت ملاحظه کنید این درویش است و سخنانی چنین سخت میگوید و سائرین بطریق اولی سختترند و نیز آقا جان بیک و همدستان سید محمد را تشویق و ترغیب بتفتین و فساد همی کرد و وعده داد که حمایت از ایشان نماید و بدینجهت حکومت عثمانی بصدد دستگیری چند تن مذکور برآمد و شبی مشیر ضبطیه مأمور فرستاده هر سه را حاضر ساخت و

قائمه اصفهانیه خادمه قره العین را که با وی از مازندران بطهران آمد میرزا یحیی^۱ تصرف نموده حمل حاصل شد و در اثر فتنه سال ۱۲۶۸ قائمه باصفهان گریخت و میرزا یحیی وی را به آقا محمد نقش از بایان سپرد و پسر وی متولد شد نورالله نام کردند و قائمه سنینی چند قرینه آقا محمد مذکور بود تا بعد از مهاجرت موکب ابهی^۱ از عراق باسلامبول قائمه با آقا نورالله ببغداد آمده در بیت ابهی اقامت کرد و مکتوبی بادرنه نزد میرزا یحیی فرستاد و او دستور داد که بخانه ملا جعفر نراقی در کاظمین مانده باختیار او باشد و در ایامی که نزد ملا جعفر بودند آقا نور الله که تقریباً

شانزده سال داشت در خادمه تصرّف کرد و پسری تولّد یافت (حاجی مصباح الحکما) واهالی کاظمین اندک اندک

از نسب آقا نورالله واحوال و اوضاع شان

--- صفحه ۶۴ ---

واستنطاق و تحقیقات نمود و یک نفر از ایشانرا بابعضی از ضبطیه بفرستاد و جمیع اوراق و مکاتیبشان را آوردند و هرچه گشتند عذر و بهانه نیافتند و معذّلتک هر سه را حبس کردند و مطلع شدند که چندتن دیگر از اصحاب ادرنه باسلامبول میایند و مترصد شدند که آنان را نیز گرفتار کنند چه که در آن ایام آقا عبدالغفار از ادرنه برای فروش بعضی اشیاء بعزم اسلامبول روانه شد و چون مصاریف همراهان جمال ابهی بسیار و احتیاج بنقود حاصل بود امر فرمودند که اسبهای سابق الذکر را باسلامبول برده بفروشند و آقا محمد باقر قهوه چی و آقا درویش صدقعلی و استاد محمدعلی باتّفاق آقا عبدالغفار اسبها را باخود بردند که در آن مدینه بفروش رسانند و مترصدین مذکور لدی الورود آنان را گرفتار کرده بباب ضبطیه کشیدند و اسبهارا ضبط نمودند و برای دست آوردن مکاتیب و اوراق تجسّس کردند و فقط نسخ مناجاتی که نزد آقا محمد باقر بود یافتند مشیر ضبطیه از او پرسید که این اوراق چیست و او

مطلع شدند شیخ عبدالحسین طهرانی خبر یافت و میرزا بزرگخان قونسول ایران را آگاه و او بتعرض پرداخت نخست مالک خانه مسکونه ملا جعفر را واداشت که خانه را از ایشان تخلیه نموده آنگاه فراشان قونسولگری آخوند را سوار بر الاغ بحالیکه جمعیت تماشاگران او را احاطه کرده سب و لعن گفته سنگ و خاک همی ریختند بیغداد کشیده بقونسولخانه برد و قانته و آقا نورالله را نیز بردند و پس از ایامی چند تکی را تبعید بایران و ارسال بطهران کرد که اسامی ایشان چنین است آخوند ملا جعفر قانته میرزا نورالله میرزا حسین بن آخوند دختر موسوی زوجه ملا مهدی بن آخوند و خادمه مذکوره و علینقی بیگ یاور بادهباشی مهدی و ده سرباز ایشان را بطهران رساندند و در کاروانسرای پای قابوق مسکن دادند تا دستور از میرزا سعید خان بمستوفی الممالک رسید و آخوند و پسرش میرزا حسین و میرزا نورالله را بانبار بردند و میرزا

--- صفحه ۶۵ ---

مناجات را بدست گرفته بالحن و آهنگ بدیع خواند چنانکه بعضی از حاضرین متأثر و مشیر نیز مسرور گشت ولی آنان را نزد رفقاییشان محبوس نمودند و معاندین مفسدین که حفر بئر برای محبین کردند بنوع سختتر بچاه افتادند و آقا جان بیک کج کلاه مذکور که رتبه قائم مقامی در توپخانه عثمانی داشت و اساس فتنه بدست او برپا گشت گرفتار شده نشانهایش را گرفته ویرا حبس نمودند و چون بسفیر پیغام کرد حمایت طلبید اعتنا ننمود و جواب گفت که اینکار از من ساخته نیست و اصرار نتیجه نمیدهد و اولیاً دولت عثمانیه همانروز که باقدمات مذکور مبادرت جستند در ادرنه نیز چنانکه

مینگاریم شروع بتعرض بجمال ابهی نمودند . فتنه ادرنه و مقدمات حرکت جمال ابهی خورشید پاشا والی ادرنه چنانکه قبلاً نوشتیم از حقیقت اینامر مطلع بود وبمحضر ابهی حسن عقیدت و ارادت داشت و در ایام اعیاد تشرّف حضور حاصل می نمود و در شهر رمضان حسب خواهش وی مکرراً بخانه اش بضيافت رفتند و از مصاحبت غصن اعظم اظهار مسرّت و افتخار میکرد و پیوسته از اعمال ارکان دولت عثمانی نکوهش نموده میگفت افسوس است که بدون تحقیق و رسیدگی مرتکب چنین اعمال ناصواب میشوند و هر بار که مکاتیب کاذبه راجع بقوّت

ومیرزا زین العابدین امام جمعه ومیرزا محمد باقر صدر العلما بن سید مرتضی صدر العلما توصیه از علمای عراق وغیرهم در باب نجات آخوند گرفتند ولی بنوعیکه در بخش سوّم آوردیم قانته در سوّم ربیع الثانی سال ۱۲۸۶ و آخوند در انبار در هشتم ماه مذکور در گذشت و در قبرستان سر قبر آقا دفن شدند و سید مرتضی بمستوفی الممالک نوشت ومیرزا حسین ومیرزا نورالله را مستخلص کرد.

--- صفحه ۶۶ ---

واجتماع و سوّق قصد اینطائفه میرسید جواب مینگاشت که تمامت این نسبتها افترا و اشتباه است تا اینکه دانست که نیت و امر دولت به تبعید جمال ابهی^۱ از ادرنه میباشد و ناچار باید بدست او جاری گردد

و خجالت براو مستولی شده چاره جز این ندید که از ادرنه بیرون رود و معاون خود را وکیل و مختار ساخت و معاون حسب حکم واصل از اسلامبول جمعیت ایرانیان ادرنه را چند بار تفحص نموده بشمار آورد و در هر بار که آنان را بسرایه حکومتی طلبیده اسامی نوشتند احباب احساس کردند که منظوری راجع باینطائفه هست و گمان داشتند دیگر بار عودت نمیکند بلکه متفرقاً نفی و تبعید و یا مخفیاً هلاک میشوند ولی از بیانات ابهی ممکن بود پی بما سيقع ببرند چه قریب این مضمون مکرراً فرمودند که خوبست احباب مسافرت کنند چرا همگی مسجون شوند و کسی برجای نماند که تبلیغ امرالله نماید و چون ابلاغ امر دولت شد جواب چنین فرمودند که بعضی از احاد جمعیت ونیز اسبان ما در اسلامبول میباشند باید آنان مستخلص شوند و اسبان بفروش برسند تا دیون خود را در بازار بدهیم و مسافرت کنیم و از آنگاه غوغای عسکریه همه روزه برپا بود و قونسولهای دول که بحضور ابهی مراوده داشتند حاضر شده همی اصرار و تأکید میکردند که از آنان استمداد فرمایند تا مداخله کرده حکومت را بازدارند و جمال ابهی قبول نفرموده جواب دادند که امر ما با خداست و مأمورین حکومت از مشاهده قونسولها سخت پریشان بودند تا آنکه یک روز تفتیشیه ضبطیه بیت ابهی را گرفته از خروج و دخول ممانعت کردند و احباب را از بازار و دکان و غیره برده در سرایه مجتمع نمودند و جمال ابهی بأحبای وارد و مجاور در ایام اخیر ادرنه دستور داده چنین فرمودند که شما خود را داخل در جمعیت ما نکنید چه که معلوم

معلوم نیست باما چه خواهند کرد واز جمله آنان حاجی علی عسکر تبریزی و برادرش مشهدی فتّاح و حاجی جعفر و کربلایی تقی بودند و در چنان حال حاجی محمد اسماعیل (ذبیح کاشی) با حاجی میرزا علی اکبر نراقی سابق الّدکر و سیدی شیرازی از ایران بقصد زیارت محضر ابهی وارد ادرنه شدند و بموجب اشاره مبارکه تشرّف حضور نیافته به بندر گالی بولی شتافتند و در آنجا بانتظار ماندند پس اعضاً حکومت ادرنه از فرد فرد احباب تحقیق کرده اعتراف بعقیدت وایمان شنیدند و همه را شب نگهداشتند و صبح روز بعد رها کرده حکم دادند که مستعد و مهیای خروج شوند و چون بدین طریق حکم حرکت جمال ابهی و اصحاب صدور یافت چند روزی بطول انجامید تا اشیا و ضروریات سفر فراهم گشت و اثاثیه و غیره را ناچار حراج کرده بقیمت نازل بفروختند چنانکه حاجی علی عسکر تبریزی که تجارت تنباکو داشت بنرخ ارزانی فروخت و از خریدارها سند گرفت که بعد از چند ماه نقود را بپردازند ولی بعد از سفر تحصیل نقود ممکن نشد و از میان رفت وعده از احباب مانند آقا محمد علی جلودار و آقا محمد علی اصفهانی که در ادرنه ازدواج کردند چون در این هنگام زوجات و متعلّقینشان که از این طائفه نبودند راضی بمرافقت نشدند و از جلاً وطن تنفّر و استکراه اظهار داشتند ناچار شده زنهارا طلاق دادند و بدین گونه برای عجلت و شتاب اولیاً دولت اصحاب ادرنه فداکاری کرده عاشقانه بالتزام موکب ابهی حاضر شدند .

انتحار حاجی جعفر تبریزی

حاجی جعفر و کربلائی تقی مذکور برادران حاجی حسن تبریزی از اصحاب منجذب بغداد که در بخش سابق شرح احوال نمودیم در ادرنه بخانی منزل گرفته و قدّی بلند ورشقی و قلبی شجاع ورشید و ایمانی قوی و متین و حالی پر شور و جذبه داشتند چون در جمعیت احباب داخل و معروف

--- صفحه ۶۸ ---

نگشتند ایشانرا ضبطیه بسرایه نبرده متعرّض نشدند و شهرت یافت که در موکب جمال ابهی نمیروند و بانهایت تأثر از مفارقت در بیرونی بیت مبارک ذهاب و ایاب میکردند تا در شبی پیمانه تحمل حاجی لبریز گشت و در حالیکه اصحاب و مأمورین حکومتی و ضابطان در بیرونی غصن اعظم مجتمع بودند نزد پنجره حجره که مُشرف بخارج بود رفته سر بکوجه بیرون کرده حلقوم خودرا بُبرید و صوت تنفس عنیف حنجره اش بسمع آقا محمد علی تنباکو فروش اصفهانی رسید و بشتافت و حاجی را با حلقوم بریده غرقه بخون یافت بیرون دویده فریاد برکشید و غصن اعظم با جمعیت بسوی او رفتند و باضابطان عسکر بطلب جراح و صدد معالجه برآمدند و حاجی بالکنت زبان و باشاره اصرار داشت که قبول معالجه ننماید و قاضی و محمد افندی نام جراح حاضر شدند و او حلقوم بریده را بدست نمود پس جمال ابهی ببالینش آمده سرش را بدامن گرفته باو وعده فرمودند که هر کجا برویم تو را خواهیم طلبید و آیه ولن یخلف الله وعده خواندند لذا حاجی بنهایت قوّت قلب و وقار و صبر و تمکین کرد تا حلقومش را بخیه زدند و در آن حال برادر مذکورش با حالت تأثر و انجذاب باو خطاب کرده چنین گفت ای برادر تو رفتی اینک منهم از عقب میرسم و او نیز عزم انتحار داشت و بوعده الهی امید

وسکون حاصل کرد وارکان حکومت در آنحال که جمعیتی بیالین حاجی مجتمع بودند وجراح حلقوم مقطوعش را بخیه زده متصل کرد از او سوالات وتحقیقات نموده پرسیدند کی با شما چنین کرد جواب داد خودم پرسیدند چرا جواب داد چون دانستم که از مرافقت شیخ افندی محروم وزندگانی در فراق را نمیخواهم پرسیدند باچه بُریدی گفت با تیغ سلمانی که تازه خریدم وتجسس کرده تیغ را یافتند وسؤال وجواب بطریق مذکوررا مکرر کرده وهمه را نوشتند

--- صفحه ۶۹ ---

نوشتند وجراح حلقوم حاجی را نیک بست وخونها را شست شو کرده چنین گفت چون بتمامه بریده نشده امید شفا هست واورا در همان حجره خواباندند وبمعالجه ومداوا پرداختند و ساکنین ادرنه ودولتیان از حالت عشق وفداکاری احباب غریق حیرت گشتند وبعد ازاین واقعه طولی نکشید تلگراف از اسلامبول رسید که قیمت اسبان را داده احباب محبوس مذکوررا خلاص کنند تا در گالیبولی ملحق به موکب ابهی شوند و بنا بر مهاجرت شد .

حرکت موکب ابهی از ادرنه

چون موعد شروع بحرکت رسید نخست چند عرابه آورده اثاثیه و اشیاء را حمل کرده با چند تن از احباب برای بندر گالیبولی فرستادند ومیرزا یحیی وعائله اش را باسید محمد متفقاً روانه نمودند و پس از هفته دیگر بنای حرکت موکب ابهی شد وعلی الصباح عرابه های اسبی جهت سواری آوردند

واشیاء وما یحتاج سفر را جمع نمودند آنگاه اهل حرم و متعلّقین سوار شدند و مقارن ظهر جمال ابھی
برای سواری بیرون آمدند نخست بحاجی جعفر و کربلائی تقی مذکور اظهار ملاطفت نموده بصاحب
خانه و محمد افندی جرّاح توصیه در حقّشان فرمودند و اهل محلّه وانبوه انام که با غایت حزن برای
وداع حاضر شدند دامنشان را بوسیده

با وجود آنکه با ذلّ عظیم _ گشت وارد در ادرنه آن کریم

چون دوسالی ماند در آن سرزمین - در برش بودند سرها برزمین

جمله اهل بلد از خاص و عام _ تابع امرش به مانند غلام

شد ادرنه بهتر از دارالسلام _ جمله یاران به غایت شاد کام

از جلال آن جمال بی نیاز - راه بغداد و عجم هم گشت باز

باز سدّ اعظم هجران شکست _ هر که مایل شد سوی شه رخت بست

بر ادرنه آمدند از هر طرف _ بر طواف کوی آن قُطب شرف

حاسدان چون باخبر گشتند از این _ باز از نو قلبشان شد پر زکین

اظهار تأسّف از حرکت ایشان همی نمودند و در آن هنگام حالت تأثّر عجیبی در ادرنه نمایان بود گویا در هوا وزمین و آنچه مشاهده میشد مفارقت عظمی تأثیر کرده این واقعه در یوم چهارشنبه بیست و دوّم ربیع الثانی سال ۱۲۸۵ مطابق ۱۲ اگوست ۱۸۶۸ واقع شد و مدّت اقامت در ادرنه چهار سال و هشت ماه و بیست و دو روز بطول انجامید و حین حرکت موکب ابهی^۱ صاحب منصب نظامی عثمانی که درجه یوزباشی داشت با عدّه از نظامیان مأمور شده تا گالیولی همراه شدند و احباب سابق الذکر در اسلامبول حبس بودند همگی را نیز برای تبعید بگالیولی آوردند و از آنان فقط استاد محمّد علی و آقا جمشید را از اسلامبول پیاده باضبطیه بایران تبعید کردند و در سرحد ایران با مکاتیب تسلیم پسر علیخان ماکوئی نمودند و او ایشانرا در محبسی که مانند چاه عمیقی بود حبس کرد و بعد از ایّامی چند باغلام دولتی تحت الحفظ برای تبریز و طهران فرستاده و حاکم یکی از عرض راه قبل از مطالعه مکاتیب آنان را مرخص ورها کرد و جمشید بسمت خوی شتافت و استاد محمّد علی بتبریز رفت و از آنجا بخمسه رسید و چند یوم بعد از واقعه شهادت ابابصیر و آقا سیّد اشرف چنانکه مینگاریم بزنجان وارد شد آنگاه

آن سفیر اعظم ملک عجم _ که همیشه بود در فکر ستم

بাহزاران جد و جهد و اهتمام _ کرد بر اطفاء امر الله قیام

شد بر ارکان دولت کسی بیک _ حرمت امر خدا را کرده شک

کرد دولت را بتزویر زبان _ با جمال الله ابهی بدگمان

بعد از آن کردند آغاز جفا _ نی بظاهر بلکه در سر و خفا

هر طرف بر ظلم دست افراشتند _ تا عیان شد آنچه در دل داشتند

چون که عرش ذات غیب لایزال _ مستقر شد در ادرنه سیر سال

هشتم دوّم ربیع پر بلا _ از سنین نوح رقب ها

نه فلک بر خویش لرزیدن گرفت _ ابر ظلمت نار باریدن گرفت

آنچه را فرموده بود آن شاه انس _ قبل چندین سال در ملاح قدس

هم خبرهائی کز آن عالم فروز _ در ادرنه بود دائم در بروز

کاین ادرنه زود برهم می خورد _ مهر و مه بر حال او غم می خورد

بهمدان و کاشان و اصفهان شتافت و سپس مراجعت کرده از طریق موصل خود را بعکّا رساند و بمحضّر ابهی ملحق شد و کذلک آقا جان کج کلاه مذکور را که محرّک و مهیّج فتنه بود نیز برای تبعید بگالیولی روانه کردند و بالجمله موکب جمال ابهی مقارن ظهر یوم مذکور محاط باسواران عثمانی از ادرنه برای گالیولی حرکت نمود شب اوّل بمنزلی که در مسافت سه ساعت راه از ادرنه دور بود رسیده زیر خیام بیتوته فرمودند و روز بعد بنوع مذکوره ره نوردیده بمنزل اوزون کپری رسیده اقامت نمودند و روز سوّم بمنزل کاشانه وارد شده توقّف کردند و بدین نوع در روز پنجم بگالیولی رسیدند و تمامت طریق از ادرنه تا گالیولی منازل راه آباد و معمور و مشتمل بر جنگل و اشجار و پست و بلندی بسیار بود و در منزل کاشانه مذکور شروع صدور سورة الرّیس از قلم ابهی شد که حاوی خطابات قهریّه مهیمه بسلطان عبدالعزیز و اذار صریح بانقلاب مملکت و دولت و خروج ادرنه از ید ملک

از جمال الله بیرون میشود_ دوستانش جمله دلخون میشود

سوی برّ و سوی بحر ش میکشند - هر دم از شهری بشهری میکشند

چونکه آنروز ستم پرور رسید_ این خبرها پرده از رخ برکشید

دور بیت الله را با ازدحام_ ناگهان بگرفت جمعی از نظام

قلب آل الله را خستند نخست - راهرا بررویشان بستند نخست

تا زیت الله از آن قوم جهول - بسته شد راه خروج و همدخول

در همان روز از جفای اهل کید - جمله اصحاب هم گشتند قید

در سرایه جمله مسجون آمدند - از غم محبوب دلخون آمدند

- جملگی از حالت شه بی خبر - که چها آنشاه را آمد بسر

جمله در فکر هلاک جان خویش - از فراق طلعت جانان خویش

ظالمان دیدند کز هجران شاه - میشوند آن بیکسان یکسر تباه

لاجرم آخر براین آمد قرار - کز برای رفع خوف و انتظار

گاه گاهی با نظام جندشان - بر در درگاه شاه آرندشان

تا شوند از حالت شه باخبر - تانیندازند خود را در خطر

پنج روزی باد و صد زاری قرین - سر بیردند آن اسیران حزین

روز ششم فاش گردید این خبر - شاه تنها میرود سوی سفر

وعزل وی میاشد وهی هذه بسم الأبھی ⁷ یارئس اسمع ندأ الله الملك المهيمن القيوم أنه ينادی
بين الأرض والسّمأ ويدعوا الخلق الى المنظر الأبھی ولا يمنعه قباحتك ولا نباح من فی حولك ولا
جنود العالمين قد اشتعل العالم من كلمة ربك الأبھی وأنها ارقّ من نسيم الصبأ قد ظهرت على هيئة
الإنسان مأ احيى الله عباده المقبلين وفي باطنها مأ طهرّ الله به افئدة الذين اقبلوا اليه رحلوا عن ذكر
ماسواه وقربهم الى منظر اسمه العظيم وانزلنا منه على القبور وهم قيام ينظرون جمال الله المشرق المنير
یارئس قد ارتكبت ما ينوح به محمّد رسول الله فی الجنة العليا وغرّتك الدنيا بحيث اعرضت عن
الوجه الذي بنوره استضاء الملاء الأعلى سوف تجد نفسك فی خسران مبین واتحدت مع رئیس العجم
فی ضرّی

منفرد این ظالمان پر گزند ××× کس نمیداند کجایش میبرند

هم گذاران زان شر واهل حريم ××× هم دل پر خون اصحابش دونيم

درسرای خارج شه هم بسی _ داشت بادل ناله وتاب وتبی

جام یکن زانمیان لبریز بود_همچه شمس از خطّه تبریز بود

1- آثار قلم اعلي - جلد ۱ - صص. ۱۱۴ - ۱۰۵

تاجری معروف وشخصی معتبرxxx لیک آتش درزده برخشک وتر

سه برادر هرسه تن ازعشق فرد_اولی حاجی حسن آنشیر مرد

که بسی مردانه نور عشق باخت_اندر آخر جان فدای دوست ساخت

دومی حاجی تقی باوفا xxx کاواست ازاصحاب یکرنگ بها

سومی ز آنها فرونتر آذرش_آنکه باشد نام حاجی جعفرش

تیغ تیزی ازبغل بیرون کشید_برگلو بنهاد وبرید آنرشید

لیک باقی بود از او جان ونفس xxx که یکی اصحاب بگرفتش زپس

تیغرا بگرفت ازدستش ولیک_بود جوشان وخروشان همهچه دیک

برسرش جمع آمدند اخیار ویار_جملگی برحالتاواشکبار

لیک او رو کرده سوی عرش یار xxx نعرهزن کایناست خلاق دیار

گفتی اندرپای اینشاه فرید xxx بازهم ای سر تورا خواهم برید

خلق حیرت داشتند از حال او xxx مات بودند از همه احوال او

چون چنین دیدند ارباب ستم xxx بهر او خوردند صد گونه قسم

صبر کن چندی مداوایت کنند xxx برگلویت بخیه ومرهم زنند

--- صفحه ۷۳ ---

بعد اذ جئتکم من مطلع العظمة والكبرياء بأمر قرّت عنه عيون المقرّبين تالله هذا يوم فيه تنطق النار في كلّ الأشياء قد اتى محبوب العالمين وهذا كلّ شئ من الأشياء قام کلیم الأمر لأصغاً كلمة ربّک العزیز العليم انا لو نخرج من القميص الذى لبسناه لضعفکم ليفديننى من فى السموات والأرض بانفسهم وربّک يشهد بذلك ولا يسمعه إلا الذين انقطعوا عن كلّ الوجوه حباً لله العزیز القدير هل ظننت أنّک تقدّر ان تطفئ النار التى اوقدها الله فى الأفاق لا ونفسه الحق لو كنت من العارفين بل بما فعلت زاد لهيبها واشتعالها سوف يحيط الأرض ومن عليها كذلك قضى الأمر ولا يقوم عنه حکم من فى السموات والأرضين سوف تبدّل ارض السّر وما دونها وتخرج من يد الملك ويظهر الزلزال ويرتفع العويل ويظهر الفساد فى الأقطار وتختلف الأمور بما ورد

بعد از آن هر جا که باشد شاه تو _ می بریمت سوی او بی گفتگو

چون که بوی وصل زین گفتن شنید ××× اندکی از انقلابش آرמיד

چند روزی بعد شاه آنوجه بر _ ماند با حاجی تقی در ارض سر

تا گلویش رو ببهودی نهاد _ چند ضبطیه همراهش فتاد

با برادر همسفر کردندشان xxx تابعگا سالم آوردندشان

الغرض چون حاجی فرد فرید _ در ادرنه حنجر خود را بُرید

لاجرم راضی شدند از خوف خویش _ کان کون بی پناه سینه ریش

تا گلیبول در پناه شاه خویش xxx شاد باشند از لقأماه خویش

هر که درد کان و خانه هر چه داشت _ جملگی را رایگان بیرون گذاشت

پس ندا کردند کای یاران حراج xxx نیست ماها را بدنیا احتیاج

و آنچه از تاراج خانان باز ماند xxx هریکی یک نفس را در پیش خواند

کاین همه ماراست اسباب تعب xxx قریه بفروش و فرصت تاحد عتب

جملگی کردند این منسی قبول xxx لیک دیناری نیامد در وصول

در ادرنه قونسول از کلّ دول xxx بود آمد خدمت شاه ملل

ما ز دولتهای خود مستحضریم xxx کار بر هر جا رسد ما حاضریم

شاه گفتا نیست این در شأن من xxx گر همه مبدول گردد جان من

من بجز تقی را نمیدانم معاذ xxx او بود کافی مرا حصن و ملاذ

هفت روز از هر طرف صد کون نور xxx گوئیا گشته قیامتها بیا

--- صفحه ۷۴ ---

على هؤلاء الأسرى من جنود الظالمين ويتغير الحكم ويشد الأمر بحيث ينوح الكئيب في الهضاب وتبكي
الأشجار في الجبال ويجرى الدم من الأشياء وترى الناس في اضطراب عظيم يارئيس قد تجلينا عليك
مرة في جبل التينا واخرى في الزيتا وفي هذه البقعة المباركة انك ما استشعرت بما اتبعت هواك وكنت
من الغافلين انظر ثم اذكر اذ اتى محمد بآيات بينات من لدن عزيز عليم كان القوم ان يرجموه في
المراصد والأسواق وكفروا بآيات الله ربك ورب آبائك الأولين وانكره العلماء ثم الذين اتبعوهم من
الأحزاب وكذلك ملوك الأرض كما سمعت من قصص الأولين ومنهم كسرى الذى ارسل اليه كتاباً
كريماً ودعاه الى الله ونهاه عن الشرك ان ربك بكلشى عليم انه استكبر على الله ومزق اللوح بما اتبع
النفس والهوى ألا انه

روز هشتم ساز ره آماده شد _ آنچه بر هرکس بیاید داده شد

در ادرنه بود آن شه پنجال - لیک اهلش بی خبر بودی ز حال

چون به روم آمد شه ما از حرم _ سر نهادنش خلائی در قدم

با فغان وناله وغم چون میر دشت _ از ربیع از آخر غرفه گذشت

از ادرنه شد جمال اللہ برون _ یومئذ کلّ الینا راجعون

جملہ یاران بہا در آن سفر _ بود عند اللہ شصت و شش نفر

نہ نفر اغصان واقمار بہا _ سیزدہ تن ہم زانوار بہا

پس چہل باچار از اصحاب را _ تسع و عشرینش رجال اند و نساً

از ادرنہ چونکہ بیرون آمدند _ دست بر حبل رضا محکم زدند

روز و شب راندند بی آرامشان _ چون اسیران سوی ارض شامشان

لیک آن ایام مخفی بود کار _ شد در آخر قصد ایشان آشکار

بر گلیبول چون رسید آن شہریار _ چند روزی ماند آنجا برقرار

زانکہ آنجا آمد از شہر کبیر _ شخص مأموری بنزد آن اسیر

داشت آن مأمور از دولت رقم _ آنچه سوزد از تنش لوح و قلم

میر و مأمور آنکہ سر را باسہ کس _ دو برادر یک تن از خدّام بس

موسی و ہارون و خاور منجلی _ شاہ و درویش مرتعش از دولتی

منفردشان سازد از اصحاب و آل _ تا چہ باشد بعد از آن اورا خیال

اہل بیت و دوستانش را اسیر _ جملہ را اندر سوی شہر کبیر

--- صفحه ۷۵ ---

من اصحاب السَّعير هل فرعون استطاع ان يمنع الله عن سلطانه اذ بغى فى الأرض و كان من الطَّاعين انا
اظهرنا الكليم من بيته رغماً لأنفه انا كنا قادرين واذكر اذ اوقد نمرود نار الشَّرك ليحترق بها الخليل انا
نجَّيناه بالحَق و اخذنا نمرود بقهر مبین قل ان الظَّالم قتل محبوب العالمين ليطفئ بذلك نورالله بين
ماسواه ويمنع النَّاس عن سلسيل الحيوان فى ايام ربِّه العزيزالكريم قد اظهرنا الأمر فى البلاد ورفعنا
ذكره بين الموحِّدين قل قد جاء الغلام ليحيى العالم ويتَّحد من على الأرض كلَّها سوف يغلب ما اراد الله
وترى الأرض جنَّة الأبهى كذلك رقم من قلم الأمر على لوح قويم دع ذكر الرَّئيس ثم اذكر الأئیس
الذى استأنس بحبِّ الله و انقطع عن الذين اشركوا و كانوا من الخاسرين و خرق الأحجاب بحيث سمع
اهل الفردوس صوت خرقها تعالى الله الملك المقتدر العليم الحكيم يا ايتها الورقا اسمعى نداً الأبهى
فى هذه اللَّيلة التى فيها اجتمع علينا

چون شنیدند این خبر اهل حرم _ مشتعل شد حالشان از نار غم

گر بنا این است ای جانها فداک _ خود بدست خویش کن مارا هلاک

غرق کن مارا بدریای فنا _ بعد از آن زینجا گذر کن ای سنا

ورنه حق تو که بی پروا شویم _ همه چه ماهی غرق در دریا شویم

جمله اغصان عزت اشک ریز _ کز نظر مارا نینداز ای عزیز

زانطرف احباب شد از مرد وزن _ اشک ریزان غرق دریای حزن

گر ز تو صوت فراق اصغا کنیم _ خویشترا غرق در دریا کنیم

جمله ارکان زمین در انقلاب _ جمله ذرات جهان در اضطراب

که چسان خواهد شدن ایندار و گیر - پس چسان شد قدرت حیی قدیر

گر ید الله بسته و مغلول نیست _ سیف قهرش پس چرا مسلول نیست

چون شنید این ناله مارا وجه رب _ یک تبسم کرد اندر زیر لب

گفت کای یاران بر آئید از حزن _ ز آنکه دستی نیست فوق دست من

رغم انف این خسیسان زمن - من شمارا میبرم باخویشتن

جمله را در فلک خود جا میدهم _ در پناه خویش مأوی میدهم

خواند شه مأمور دولت را به پیش _ من مجانیم در امر خویش

جمله یاران و اهل خویش را _ می برم با خویش بی چون و چرا

--- صفحه ۷۶ ---

ضباط العسکریه و نگوں علی فرح عظیم یالیت یسفک دماثنا علی وجه الأرض فی سبیل اللّٰه و نگوں
مطروحین علی الثری هذا مرادی و مراد من ارادنی و صعد الی ملکوتی الأبدع البدیع اعلم یا عبد انا
اصبحنا ذات یوم وجدنا احباً للّٰه بین ایدی المعاندين اخذ النّظام کلّ الأبواب و منعوا العباد عن الدّخول
و الخروج و كانوا من الظّالمین و تُرک احباً للّٰه و آله من غیر قوت فی اللّیلة الأولى کذلک قضی علی
الذین خلقت الدّنیا و ما فیها لأنفسهم أف لهم وللذین امروهم بالسّوء سوف یحرق اللّٰه اکبادهم بالنّار انه
اشدّ المنتقمین و فدی احد من الأحبّ نفسه و قطع حنجره بیده حباً للّٰه هذا ما لا سمعناه من قرون الأولین
هذا ما اختصّه اللّٰه بهذا الظّهور اظهاراً لقدرته انه هو المقتدر القدير و الذی قطع حنجره فی العراق انه
لمحبوب الشّهداء و سلطانهم و ما ظهر منه کان حجة اللّٰه علی الخلائق اجمعین اولئک اثرت فیهم کلمة
اللّٰه و ذاقوا حلاوة

گفت آنکس حکم شاهانه شده _ جز رضا چیزی ندارد فائده

شاه گفتا که شه شاهان منم - هر چه میلّم باشد آنرا میکنم

لیک ملک من نه از آب و گِل است _ شاهم و پایتخت من شهر دلاست

جمله شاهان پر کُبر و غرور _ پیش من کوچکتند از چشم مور

بهر نظم کار و بار این رسه _ من شبی دارم باین شامان همه

عالیا برهر کس گشته کارشان_ بدتر از گرگان شده طورشان

عنقریب آید از آنها گرگتر_ ملک آنها را کند زیر وزیر

ز آنکه مَن هستم شهنشاه جزا_ میدهم بر وفق هر فعلی سزا

چونکه آن مأمور این بطش شدید_ از شهنشاه ملل دید و شنید

بوسه زد برخاک پایش زاضطراب_ پس برون شد با هزاران ارتیاب

زد همانساعت بدولت تلگراف_ آنچه بشنید از شه ما بیخلاف_

آمدش فی الغیر ازدولت جواب - حکم حکم اوست ازوی برتراست

آنچه میگوید همانکن ای فلان_ که نشاید پنجه زد باارسلان

آن زمان مأمور سرکش رام شد_ مدّعی دوستان برکام شد

از ادرنه بود باشه یکنفر - کرد والی همراهش در آن سفر

گفت آن شاهش که بروالی بگو_ ظلم و بیداد عزیز آمد جور گو

--- صفحه ۷۷ ---

الذکر واخذتهم نفحات الوصال بحيث انقطعوا عمّن على الأرض كلّها واقبلوا الى الوجه بوجه منير ولو
ظهر منهم مالا اذن الله لهم ولكن عفا عنهم فضلاً من عنده أنّه هو الغفور الرحيم اخذهم جذب الجبار
بحيث اخذ عن كفّهم زمام الاختيار الى ان عرجوا الى مقام المكاشفة والحضور بين يدي الله العزيز
العليم قل قد خرج الغلام من هذه الديار واودع تحت كلّ شجر وحجر وديعة سوف يخرجها الله بالحقّ
كذلك اتى الحقّ وقضى الأمر من لدن ربّي حكيم لا يقوم مع امره جنود السمّوات والأرضين ولا
يمنعه عمّا اراد كلّ الملوك والسلاطين قل البلاء دهن لهذا المصباح وبها يزداد نوره ان كنتم من
العارفين قل انّ الأعراض من كلّ معرض مناد لهذا الأمر وبه انتشر امر الله وظهوره بين العالمين طوبى
لكم بما هاجرتم من دياركم وطفتم البلاد حبّاً لله مولاكم العزيز القديم الى ان دخلتم ارض السّر في
يوم فيه اشتعلت نار الظلم

عنقريب آیند و گیرند از دوسو_هم رومایلی هم عراق ازدست او

من نمیگویم خدا گوید چنین - بعد چندی چشم بگشا و بین

در گلیبول جام شه سرشار بود_ در طلاطم همچه بحر نار بود

آن چنان بر عرش قدرت متکی_ که عدورا نیز دروی نی شکمی

که چنین قدرت کند ظاهر زخویش - که در آرد جمله شاهان را پیش

گه چنین مظلوم سازد خویشرا_ گه بجای شهد نوشد نیش را
مطلقاً بر روی خود نارد که من_ میتوانم کرد رفع این محن
الغرض شه در گلیبول چند روز_ بود نار طلعتش آفاق سوز
در تغنی در ترنی روز و شب _ بر لحن ابدع ورقاً ربّ
کانچنان آیات در کلّ دیار_ از جمال الله نیامد آشکار
حبذا از طرز این ابهی شجر _ هرچه بروی بیشتر آمد حجر
هر دو گردد برای او مسطر _ جلوهاش گردد و مادم بیشتر
از بلایا سبز و خرّمتر شود _ از ثمارش جمله عالم پر شود
چون در آنجا شد معین آنکه شاه _ با جمیع همراهان پوید براه
آل واصحاب بها شادان شدند _ از پی ویرانی آبادان شدند
بعد از آن آن هیکل تقدیس ذات _ با مظاهرهای اسماً وصفات
جلوه گر از مشرق واپور شد _ از رخس واپور غرق نور شد
(نبیل زرندی)

ونعب غراب البين انتم شركاء فى مصائبى بما كنتم معنا فى الليلة التى اضطربى فيها قلوب الموحدّين
دخلتم بيتنا وخرجتم بأمرنا تالله بكم ينبغى ان تفخر الأرض على الهواً يا مبذل هذا الفضل المتعالى
المنيع يا اطيّار البقا منعتم عن الأوكر فى سبيل ربّكم المختار ان ناويكم تحت جناح فضل ربّكم
الرحمن وابى العارفين يا ذبيحى الروح لك ولمن آنس بك ووجد منك عرفى وسمع منك ما يطهر به
افتدة القاصدين اشكر الله بما وردت فى شاطئ البحر الأعظم واستمع ندأ كل الذرات هذا لمحبوب
العالم ويظلمه اهل العالم ولا يعرفون الذى يدعونه فى كل حين قد خسر الذين غفلوا عنه واعرضوا عن
الذى ينبغى لهم ان يفدوا بأنفسهم فى سبيل احبائه وكيف جماله المشرق المنير انك لو ذاب قلبك فى
فراق الله البهى ان لك عنده مقاماً عظيماً بل تكون قائماً تلقاً الوجه ونتكلم معك بلسان القدرة والقوة بما
منعت عن استماعه آذان المخلصين قل انه لو يتكلم بكلمة تكون احلى عن كلمات العالمين هذا يوم لو
ادركه محمد رسول الله لقال قد عرفناك يا مقصود المرسلين ولو ادركه الخليل ليضع وجهه على
التراب خاضعاً لأمر ربّك ويقول قد اطمئن قلبى ياإله من فى السموات و الأرضين واشهدتنى ملكوت
امرك وجبروت اقتدارك اشهد بظهورك اطمئت افتدة المقبلين لو ادركه الكليم ليقول لك الحمد
بما اريتنى جمالك وجعلتنى من الزائرين فكّر فى القوم وشأنهم وماخرج من افواههم وما اكتسبت
ايديهم فى هذا اليوم المبارك المقدّس البديع ان الذين ضيعوا الأمر وتوجّهوا الى الشيطان اولئك لعنهم
الأشياء واولئك من اصحاب السّعير

انّ الذى سمع ندائى لا يؤثّر فيه ندأ العالمين والذى يؤثّر فيه كلام غيرى أنّه ماسمع ندائى تالله أنّه محروم
عن ملكوتى وممالك عظمتى واقتدارى وكانمن الأخسرین لاتحزن عمّا ورد عليك أنّك حملت فى
حبّى مالا حملة اكثر العباد انّ ربّك عليم وخبير وكان معك فى المجالس والمحافل وسمع ماجرى من
معين قلمك فى ذكر ربّك الرحمن انّ هذا لفضل مبین سوف يبعث الله من الملوك من يعين اوليائه أنّه
على كلّشئ محيط ويلقى فى القلوب حبّ اوليائه هذا حتم من لدن عزيز جميل نسئل الله ان يشرح من
ندائك صدور عباده ويجعلك علم الهداية فى بلاده وينصر بك المستضعفين لا تلتفت الى نعاق من
نعق والذى ينق اكف برّبك الغفور الكريم اقصص على احبّتى قصص الغلام عمّا عرفت ورأيت ثم الق
عليهم ما القينا اليك انّ ربّك يؤيّدك فى كلّ الأحوال أنّه معك رقيب يصلى عليك الملائة الأعلى
ويكبّر عليك آل الله واهله من الورقات الطائفات حول الشجرة ويذكرنك بذكر بدیع يا قلم الوحي
ذكر من حضر كتابه تلقاً الوجه فى الليلة الدلماً ودار البلاد الى ان دخل المدينة واستجار فى جوار رحمة
ربّه العزيز المنيع وبات فيها فى العشى مرتقباً فضل ربّه وفى الأشرار خرج بأمر الله بذلك حزن الغلام
وكان الله على ما اقول شهيداً طوبى لك بما اخذت راح البيان من راحة الرحمن واخذتك راحة
المحبيب بحيث انقطعت عن راحة نفسك وكنت من المسرعين الى شطر الفردوس مطلع آيات ربّك
العزيز الفريد يا روحاً لمن شرب حمى المعانى من محيّا ربّه وعلل من زلال هذا الخمر تالله

--- صفحه ٨٠ ---

بها يطير الموحّدون الى سماء العظمة والأجلال ويبدل الظن باليقين لا تضطرب عمّا ورد عليك توكل
على الله المقتدر العليم الحكيم اسس اركان البيت من نير البيان ثم اذكر ربك انه يكفيك عن العالمين
قد كتب الله ذكركم في اللوح الذي فيه رقت اسرار ماكان سوف يذكر الموحّدون هجرتكم
وورودكم وخروجكم في سبيل الله انه يريد من اراده وانه ولي المخلصين تالله ينظر الملاء الأعلى
ویشیرن الیکم باصابعهم كذلك احاط بكم فضل ربکم یالیت القوم یعرفون ما غفلوا عنه فی

چندی قبل در مصر قریب دوازده نفر از احبای الهی را گرفته قونسول عجم به امداد دولت عثمانی
بعد از مدتی حبس دوازده نفر را سرگون نمودند به بحر سودان که حبشه زنگبار باشد وباقی دیگر را
وجه کلی گرفته رها کرده اند ونوشتجات زیادی دست آورده روانه علیه نمودند نزد سفیر عجم
ازجمله رساله ملوک و غیر عجم بدولت عثمانی نموده حضرات مخوف نموده درین بینها باتفاق
شیطان رجیم در علیه کج کلاه بی دین واهل جحیم نوشته اند که قائم ظاهر شده در ادرنه در بیوت
اولیای دولت علیه انداخته اند که شاید ضرری بر جمال رب رحیم وارد آورند حضرات چون از
نویسنده ها اطلاع نداشتند که این عمل که میباشد لذا بعضی از احبای الهی در علیه بودند گرفته
حبس نمودند درین بین سفیر عجم فرصت یافته آنچه در قوه داشت کرد و سه نفر دیگر هم در بعد
سه رأس اسب برده بودند علیه بفروشد بجهت مخارج وقروضی که بوده مع بعضی اشیاء دیگر در
دو ساعت مانده بعليه آنها را هم گرفتند حبس نمودند وهرکس هم از اطراف گیر میاورند خواهند
گرفت ودراین ایام هم از اصحاب جمعی وارد شدند ومحل عبورهم علیه بود دولت دید که مراده

زیاداست از اجتماع ترسید چون سفیر عجم هم دولت را ترسانید لذا مرتکب شد این امور را باری
اسبها هم ضبط است این دو امر را دولت دید یکی فقره رفت و آمد و یکی هم ملاحظه نوشتجات
خصوصی رساله ملوک حال حضرات را دارند و بعضی حرفها هم در خارج بوده و استماع میشود که
از دولت حکم خواهد شد که حضرات اصحاب را مع جمال قدم ببرند بحبشه زنگبار الی حال که
خبری نشده و لکن پیش از اینها خیال

--- صفحه ۸۱ ---

فی ایام الله العزيز الحمید اشکری الله بما یدک علی عرفانه و ادخلک فی جواره فی يوم فيه احاط
المشرون بأهل الله و اولیاءه و اخرجهم من البیوت بظلم مبین و ارادوا ان یفرقوا بیننا فی شاطئ البحر ان
ربک علیم بما فی صدور المشرکین قل لو تقطعون ارکاننا لن یرج حب الله من قلوبنا انا خلقنا للفدأ
وبذلک نفتخر علی العالمین .

واقعات ایام اقامت در گالیبولی

گالیبولی بلدی معمور و والی نشین واقع در کنار بحر مارماراست و جمال ابهی^۱ در خانه که معین شد
ورود و نزول و در حجرات فوقانیّه باعائله خود و خانواده اصحاب اقامت نمودند و رجال اصحاب
جمعی در حجرات تحتانیّه و نیز در قسمت بیرونی آن خانه و گروهی در خانی اقامت جستند که

اُسرای سابق الذکر اسلامبول را در یومی قبل از آن وارد کرده منزل دادند و میرزا یحیی و سید محمد و آقا جان را در خانی دیگر مقرر مقرر کردند و حاجی ذبیح کاشانی و آقا میرزا علی اکبر نراقی با رفیق راهشان در خانه مذکور و نوبتی در حمام به محضر ابهی رسیدند و ایّامی چند اقامت ابهی به طول انجامید تا عمر افندی مین باشی با فرمان دولتی از اسلامبول وارد و برای بردن موکب ابهی مهیا شد و یوزباشی امر سلطانی را معروض داشت که جمال ابهی و آقا میرزا موسی

خیال دارند میخوانند تقصیری ظاهراً وارد آورند باری خارج از حدّ دولت در سرّ پریشان است ولکن غافل ازاینکه هر قدر بنای خدعه داشته باشد امور ظاهر دولتش مغشوش خواهد شد اما از کجا ملتفت بشود اگرچه ولایتش اکثری مغشوش است دیگر فکر نمی نماید که این از اثر قدرت الهیه است که متحمل مظهر نفس آن شده .

(نقل از مکتوب بخطّ محمد جواد قزوینی که به قزوین برای محمد جواد فرهادی فرستاد)

--- صفحه ۸۲ ---

کلیم و آقا میرزا محمد قلی و درویش صدق علی بعکّا روند و مشکین قلم و سیّاح و عبدالغفار و آقا محمد باقر قهوه چی را با میرزا یحیی^۱ به قبرص ببرند و دیگران بمانند و اهل حرم ابهی و تمامت اصحاب از استماع این خبر به ضجّه و فریاد آمدند و جمال ابهی به مین باشی چنین فرمودند من شخصاً دراین امر

سلطانی سخنی ندارم ولی دیدید در ادرنه برای چنین امر یک تن از اصحاب سر خود را برید و اگر در اینجا نیز چنین خواهند ناچار عدّه چنان کنند مین باشی گفت حکم شاهانه است و جمال ابهی فرمودند حکم اینست که باید جمیع همراه من باشند به سلطان برسان که ادرنه و عراق از دستت خواهد رفت این را من نمیگویم خدا میگوید و مین باشی بیانات ابهی^۱ را باسلامبول تلگراف نمود و در آن حال یوزباشی عزم مراجعت کرد و در آن چند روز برای شایعات منتشره عموم احباب رجالاً و نساءً بغایت محزون و پریشان بودند چه فی مابین اهالی شیوع یافت که جمال ابهی^۱ را با برادران به یکجا میبرند و سائرین را از رجال و نساءً متفرّق کرده به مواضع اخری نقل میدهند و بعضی گفتند که بایران می کشند و بعضی نشر دادند که به شهادت میرسانند و چون یوزباشی برای وداع پاسی از شب گذشته در حجره فوقانیّه مذکور به محضر ابهی^۱ رسید و اظهار ادب و اخلاص نموده تأسّف از ماوقع گفته تعذّر جست به کمال اقتدار و هیمنه آیات و بیاناتی فرموده نصائح و اندازاتی با صوت مرتفع برای سلطان پیام نمودند که عموم رجال و نساءً احباب استماع میکردند و یوزباشی صامت بوده در نهایت خضوع اصغا نمود از آن جمله فرمودند بگو به سلطان که بزودی مُلک از دست بدر رود و امور مملکت منقلب شود و این را من نمی گویم بلکه خداوند می فرماید و نیز فرمودند خوب بود سلطان مجلسی فراهم میکرد و ما را طلبیده تفحص و تجسس می نمود و برای آنچه ما برآنیم حجة و یئنه میخواست یک راست ما را اصغا می کرد اگر امری دال بر فساد یا مخالف با ارادة الله می یافت و حقیّت مطالب ما براو واضح و مکشوف نمی شد حکم و فرمان بر ما می داد و طبق هوای بعضی از مفسدین من دون حجت و برهان چنین

چنین اذیت و زیان و ظلم و عدوان روا نمی‌داشت و یوزباشی تعهد نمود که بیانات و مطالب را چنانچه شنید و فهمید به سلطان و اعضا و ارکان رساند و از آن هنگام طولی نکشید که تلگراف سلطانی باین مضمون رسید که جمیع اهل حرم و اصحاب در موکب ابهی باشند و مطابق میل و رضای ایشان معمول و مجری گردد و مین باشی به محضر ابهی^۱ آمده ابلاغ کرد و به اصحاب نیز چنین گفت مطمئن باشید کلّ متفقاً می‌روید ولی چهار تن که نامشان در دفتر دولتی ثبت است مبلغ کرایه کشتی و سائر مخارج راهشان تماماً با من است و دیگران آزاد و مختارند و اگر مرافقت را اختیار نمایند فقط مصاریف نانشان را می‌دهیم ولی قیمت کرایه کشتی و سائر مخارج و مایحتاج در عهده خودشان می‌باشد و جمال ابهی^۱ این عبارت فرمودند که خدا می‌رساند پس توجه بمسافرت شد و سید محمد و آقا جان کج کلاه را نیز همراه کردند و اصحاب بانهایت سرور و نشاط ورقه واپور برای خود و همراهانشان گرفتند و عمرافندی با ضابطی دیگر که همراهش بود غایت شگفت داشتند که جمع اصحاب و نسوان و صغار چگونه بارضا و سرور بسوی حبس می‌شتابند تا در عصر روز غره جمادی الاولی^۱ اشیاء را بکشتی برده و صبح یوم دوم ماه مذکور همگی با عمرافندی و ضابطیه بکشتیهای کوچک داخل و سوی واپور روانه شدند و در سفینه^۲ ابهی آقا رضا شیرازی و تنی دیگر از احباب ملازم بودند و درحین نزول بکشتی حاجی کاشانی و دو رفیقش در ساحل حاضر بوده و در غایت حزن و تأثر مورد تلطّفات و عنایات ابهی شدند و جمال ابهی بایشان وداع نموده بکشتی درآمدند و حاجی با لوح مذکور که حاوی خطابات و عنایات بخودش بود

بأُتفاق همـرھان بعزم ایران مراجعت کردند وجمال ابھی در کشتی آقا رضا وآن دیگر را اذن جلوس دادند دریا متلاطم بود ولسان ابھی به آن دو تسلّی داده بخطاب تالّله انتم الاحقون مخاطب نمود ودمی بعد بنوع مزاح اینعبارت گفتند حال مزه دارد که واپور غرق شود وبلا فاصله

--- صفحه ۸۴ ---

با اقتدار وهیمنهٔ عظیم فرمودند هرگز غرق نمیشود ولو یحیطه کلّ الأمواج وبا بیانات و اذکار گوناگون تکلم نمودند تا کشتی بخاری بزرگ اطریشی رسیده داخل شدند ورجال و نساء اصحاب هریک قرار گرفتند وعائلهٔ کریمه در حجرات مخصوصه بیارمیدند واحباب همه در سطحه زیستند وبرای جمال ابھی در عرشهٔ کشتی که محلّی وسیع وخلوت بود کرسیهای معتبر گذارده قرار یافتند واز جمله مسافرین درون کشتی قونسول مأمور ایران بازمیر با ملازمینش بودند ولی جمال ابھی با آنان ابداً تکلم نفرمودند.

واقعات ایّام مسافرت در دریا وورود بارض مقدّس وعکا

وروز بعد قبل از ظهر کشتی بازمیر رسیده لنگر انداخت و منیر کاشانی از جهت شدّت مرضی که دچار بود غصن اعظم بساحل برده بمریضخانه رساند و منیر در آنجا وفات یافت و کشتی ده روز اقامت کرد وبعضی از اصحاب بشهر رفته اشیاء لازمه خریدند وچون کشتی از آنجا حرکت نمود صبح روز سوّم بساحل اسکندریّه رسیده اقامت کرد وبعضی از ضبطیّه ونیز برخی از اصحاب برای خرید اشیاء

لازمه بشهر رفتند از آنجمله آقا محمد ابراهیم ناظر بود و حین عبور در ساحل از کنار محبس که نبیل زرنندی محبوس بود گذشتند و نبیل را از روزنه پنجره نظر براو افتاد و ندا کرد و آقا محمد ابراهیم بقرب پنجره شتافته از دیدار یکدیگر شادمان گشتند و ما وقع را برای نبیل بیان کرد و او فی الحال عریضه تنظیم کرد و فارس سابق الذکر عریضه نگاشت و بواسطه قسطنطین نام جوان ساعت ساز مسیحی از اهل مصر که با فارس دوستی داشت عریضه را برای محضر ابهی ارسال داشتند و قسطنطین در موقعی رسید که صوت کشتی برای اخبار از حرکت مرتفع گشت و کشتی معذک متوقف شد تا او با اخلاص و عبودیت جالب انظار خود را بمحضر ابهی رساند و عرائض را تقدیم داشت و در آن موقع احدی از ضبطیه حاضر نبود. و جمال ابهی بمیرزا آقا جان کاشی (خادم) فرمودند قلم بردار و بنویس و بأعلی الصوت لوحی صادر فرمودند. و خادم

--- صفحه ۸۵ ---

و خادم نوشت و جواب مسائل ثلاثه فارس را دادند و سؤال اولش این بود که دیون خود را تأدیه کرده از مطالبه مدعی طلبکار متمول خود آزاد شود دوّم توفیق بتبلیغ امر ابهی یابد سوّم آنکه بشهادت فائز گردد و قسطنطین لوح را تسلیم گرفته مرخص شد و چون نزد نبیل و فارس رسید به این عبارت فریاد برکشید که واللّٰه رأیت ابا المسیح و فارس از شدّت عشق و آرزو دیدگانش را بوسید و کشتی یک روز در ساحل اسکندریه اقامت کرد و تنی چند از ایرانیان ساکن آن بلد نیز که یکی از آنان پیر زاده بود بکشتی آمده با کمال محبت و خضوع فائز بحضور گشتند. و مشمول عنایت شدند و در آنجا مسافری

اراضی مقدّسه را از واپور مذکور به واپور دیگر که نیز اطریشی بود انتقال دادند. و واپور حرکت کرده صبح یوم بعد به پور تسعید رسیده لنگر انداخت. و شبانه از آنجا حرکت کرده روز بعد بیافا رسید. و نیمه شب از آنجا حرکت کرده روزی بعد در مقابل حیفا رسیده بایستاد. چون

تاحصار شهر عکا شد پدید _ کواست شهر محبس ربّ مجید

خواستند آنجا زیاران چارتن - منفصل سازند از شه در حزن

تا که آنها بیکس و تنها روند _ مبتلای حبس در قبرس شوند

حضرت سیّاح بامشکین قلم _ باقر و غفّار غرق بحر غم

هر یکی اندر محبّت بی بدیل - هر چه گویم وصفشان باشد قلیل

چون که عازم شد شه بی چند و چون _ کاید از آن فُلك پر حسرت برون

و آن اسیران را گذارد در فراق _ ناله ها برداشتند از احتراق

سر نهادندش بزاری در قدم _ کای قدیر بی نیاز ذوالکرم

بی جمالت زندگانی چون کنم _ چون خیالت را زدل بیرون کنم

منقلب شد قلبها از حالشان _ عرش چون بگریست بر احوالشان

الغرض شه امرشان برصبر کرد رفت و گریانشان لسان ابر کرد

عبد غفار بهائی زان خیار - چونکه شد محروم از دیدار یار

یابهائی گفت باصوت بلند - خویش را از فُلك در دریا فکند

چون معلق شد چو مرغ اندر هوا - از غمش نالید کلّ ماسوا

آن چنان افروخت در دلها شرر - که فرامش شد بلاهای دگر

چون که شد در قعر دریا واژگون - خیل غواصان کشیدندش برون

عمری از نو داد او را کردگار - ماند از وی این حکایت یادگار

الغرض آنقدر با صد گزند - شاه و لشگر وارد عکا شدند

--- صفحه ۸۶ ---

مقرر از طرف دولت عثمانی چنین بود که از جمله اصحاب سیاح و مشکین قلم و آقا عبدالله (آقا

عبد الغفار) و آقا محمد باقر اصفهانی را با یحیی و عائله اش چنانکه خود در ایام ادرنه توسط سید محمد

اصفهانی بدربار اسلامبول نوشت که هرگاه او را تبعید کنند در صورتیکه با جمال ابهی نباشد راضی

است بقبرص ببرند و سائرین را با جمال ابهی^۱ و عائله^۲ مکرمه بعکا وارد سازند. لذا حالت تأثر و بی تابی

نفوس مذکوره از مفارقت موکب ابهی^۱ و بیقراری احبا^۲ از مفارقت ایشان کلّ ناظرین را بگریه و زاری

و داشت. هنگامیکه عائله مبارکه واصحاب از واپور بیرون آمده به کشتیهای کوچک برای رفتن به ساحل قرار گرفتند و بالأخره جمال ابهی^۱ بکشتی کوچک نزول فرمودند یکی از آن چهار یعنی آقا عبدالله قصد انتحار وفدا کرده با ندای رفیع یابهاء الأبهی^۲ خویش را از سطحه فوقانی به دریا انداخت در آن حال عمرافندی که در کشتی کوچک به حیف رفته بود عودت نمود و جمال ابهی^۳ مخاطباً له تقریباً بدین مضمون فرمودند بین چها میکنید وچه واقع شد و بر مسبین این امور نفرین نموده اشاره کردند که بروید و آقا عبدالغفار را بیرون بیارید. و تمامت مسافرین از یهود و مسیحین و مسلمین را تأثر و تحیر فراگرفت و ناخدایان کشتیها کوشیدند و آقا عبد الغفار را از دریا بیرون آورده لمحّه سرازیر آویختند تا آبی که به حلقش داخل شد

در جمادی اوّل عَرَفَه (۱۲۸۵) زِسال_وارد عگا شد آن شاه جلال

من چگویم کاندراَن روز ورود- بر بها و آل او چون رو نمود

آل واهل الله را همچون غنم _ می شمردندی یکایک دمبدم

الغرض کردندشان دریک حصار_ بر همه بستند در را استوار

قطع کردند آب و نانرا چند روز- ز آن سلاطین بقای جان بسوز

سینه جای پیرهن باید درید _ در بلا و سجن این شاه فرید

ز انقلاب مسکن و آب و هوا _ جمله افتادند یک دفعه ز پا

غیر آن شه جملگی عیان شدند- از مرض چون هیکل بی جان شدند

فوت شد از آن مرض زیشان سه تن _ اوّلی بوالقاسم بیمار و سن

بود از اهل عراق و شهر نو...

وین دوتن را از خداوند انام - باقر روح است و اسماعیل نام...

مسلمین در دفنشان مانع شدند _ کاین جماعت کافرند و فاسدند

_ جایشان نی در قبور مسلمین...

باری اندر خارج اهل قبور _ یک مکان کنند بهر آندو گور

هر دوتن در یک محلّ مدفون شدند - کاین سه تن هر سه شهید این رهند

_ طیر نار مشعل وجه الله هَند....

الغرض حبسی باین شدّت شدید - زاوّل خلق جهان چشمی ندید

این بود معنی ایّام شداد _ کامده نازل در الواح سَداد.

(مثنوی نبیل زرنندی)

برآمد آنگاه وی را باهمراهان که همگی چشمانی اشکبار و آهی آتشبار داشتند و جمال ابهی تسلّی داده دلجوئی کردند برای قبرس بردند. وبالجمله جمال ابهی و همراهان بساحل حیفّا قرار گرفتند وساعتی چند توقّف کردند تاآنکه کشتی شرعی حاضر شد واشیاء را نقل دادند آنگاه همگی وارد کشتی شده روی بعگا رفتند وباینکه دریا آرام بود از شدّت حرکت سفینه حالت همراهان منقلب گردید ولی در کمال سرور بساحل رسیده وارد منفی و محبس شدند واین دریوم دوشنبه دوازدهم شهر جمادی الاولی سال ۱۲۸۵ هـ . ق مطابق ۳۱ اگست ۱۸۶۸ میلادی بود. که اراضی مقدّسه وشهر تاریخی عگا مقرّ عظمت وافاضات جمال اقدس ابهی واقع شد تا رایت استقلال شریعت بدیعه عظمی در آنجا باوج ارتفاع رسد .

وصف عگا واقامت ابهی در قشله عسکریّه

عگا شهری قدیم وقلعه حصین وقویم واقع در ساحل بحرالروم که دوحصار قطور متداخل رفیع برافراشته از سنگ گرداگرد آنرا احاطه داشت ودروازه وحیده غلیظ وثقیل آهنینش را علی الصّباح نظامیان باز کرده هنگام عشا می بستند. واز دخول وخروج نفوس ممانعت میکردند وسکنه از اعراب مسلم ومسیحی وبهود وغالباً عاری از آداب وخصال معرفت ومدنیّت حاضره و کوچه ها ومعابر ناپاک و معوج و باریک و در شبها تاریک و ابنیه عموماً پست وکهنه وچرکین ومخروب

و خالی از آب مشروب بود چنانکه در مسافت بعیده از بلد از چاه عین السّت آب میگرفتند و یا از طریق بهجی که راهی غیر مسطح و نامعمور بود بمسافتی یک میل رفته از آب معروف کابری حمل بردوش و یا بواسطه ستور میاوردند و تقریباً در طول نیمساعت آب بشهر میرساندند و هوائی غیر صحّی و زمین نمناک و حشرات پر آزار بسیار داشت چنانکه کثرت و شدّت

--- صفحه ۸۸ ---

براغیث⁸ آن ضرب المثل بود و در وصف هوایش چنین میگفتند که اگر طیری در هوای عکا از سوئی بسوئی طیران نماید هنوز از محیط خارج نشده برای ردائت هوا بیفتد و جان بسپارد و جمال ابهی قبل از ورود در آن بلد چنین در حقّش فرمودند فسوف یخرجنا اولو الحکم والغنا من هذه الأرض التی سمیت بادرنه الی مدینة عکا ومّا یحکون أنّها اخرب مدن الدّیة واقبحها صورة واردئها هوّاً وانتنها ما کأنّها دار حکومت الصّدی لا یسمع من ارجائها إلّا صوت ترجیعه و ارادوا ان یحبس الغلام فیها ویصدّوا علی وجهها ابواب الرّخاء ویصدّوا عنّا عرض الحیاة الدّیة وبلدة حیفا در دامنه کوه کرمل و ساحل دریا در مقابل جنوبی عکا قرار یافته و فاصله مابین شان کمتر از نیم فرسخ است و قطعه از دریا فرو رفته در خشکی که معروف به خلیج عکا است در بین می باشد و اما قشله عسکریّه عکا که در ایّام تسلّط جزّار پاشا معروف

2- براغیث [ب] (ع) ج بُرغوث . ج بُرغوث بمعنى کیک . بُرغوث = [ب] (ع) کیک یا کک . ج براغیث

بنا شد سربازخانه مرتفع وسیعی بود و برکه آبی در وسط و اشجار نخل و انجیر داشت و مین باشی و ضبطیه جمال ابهی^۱ و همرهان را لدی الورود بقشله مذکور وارد کرده امر دولت را ابلاغ به حکومت نمودند که باید مراقبت شود تا احدی بقشله داخل نشود و کسی با شیخ عجم و همرهانش ملاقات ننماید چه که ضال و مضلند و دیدار و گفتارشان سحرآسا در قلوب و عقول تأثیر و تسخیر نماید و از خدای غیب وایمان به رسولش باز دارد و این حبس بر همین طریق مؤبد و برقرار باید بماند و در داخل قشله بجانب شمالی غربی عمارتی بود که در قسمت فوقانی حجرات متعدد خوب و ایوان و تالار بزرگ و بیرونی و محلات دیگرهم داشت جمال ابهی^۱ با عائله در آنجا قرار گرفتند و در طبقه تحتانی عمارت مذکور آقا میرزا محمدقلی با عائله اش اقامت جستند و نیز در جانب شمال قشله حجرات متعدد فوقانی و وسطانی و تحتانی داشت که حاجی علی عسکر با عائله اش و آقا محمد جواد و امیر سکونت جستند و در زاویه شمال غربی چند محلی

--- صفحه ۸۹ ---

محلی بود که آقا رضا شیرازی با عائله اش مسکن گزیدند و نیز در جانب جنوب و مشرق محلّهای خوبی وسیع بود که یکی را آقا میرزا موسی^۱ کلیم و دیگری را سائر احبّا اختیار و منزل نمودند و اغلب محلّها خالی ماند و در جانب غربی حمام وسیع خوبی داشت که برای شستشو بکار میرفت و امّا سید محمد اصفهانی و آقا جان کج کلاه تبریزی را مأمورین و گماشتگان حکومت از جمع احباب خارج کرده درجائی دیگر بیرون از قشله محلّ دادند و در شب اوّل اقامت در قشله از جهت گرسنگی

وتشنگی تعب و مشقت شدید شد چه آب حوض کهنه و بد رائحه بود و مستحفظین اجازه خارج شدن و آب آوردن ندادند و گرچه مقداری برنج مطبوخ از خانه عبدالهادی پاشا متصرف عکا آوردند ولی مطبوع نبوده اصحاب و نسوان خصوصاً صغار

ذکر عکا در سوره سفر قبلی برای سیاح افندی که در کربلا بود نازل و بیان ورود بچهار مقام را میفرمایند و در مقام چهارم به وادی نبیل میفرمایند وارد شدیم که با علم‌های نور ما را استقبال نمودند و منادی روح ندا در داد که عنقریب مَنْ عَلَى الْأَرْضِ فِي ظِلِّ أَعْلَامٍ دَاخِلٌ شُونَ وَبَنَدَةٌ چُونِ دَرِ اسْکَنْدَرِيَه اسم عکا را از محمد ابراهیم ناظر شنیدم که در بر شام است در قلمب خطور نمود که وادی نبیل که در لوح سیاح است باید همین عکا باشد چون عدد عکا را با همزه حساب نمودم دیدم با عدد نبیل یکی است و در مخمس عربی در وصف عکا ذکر این مطلب را کردم در سال سوم لوحی بافتخار یکی از احبای عراق نازل که این آیه در آن مسطور " **يُنَادِيكَ رَبُّكَ الْجَلِيلُ مِنْ وَادِي النَّبِيلِ** " و در ارض سر در خانه مرادیه فرمودند مرغی را هنگام سحر دیدم آمد و بر شاخه درختی که در بیت بود نشست و سه مرتبه ذکر نمود محمد آمد بلا آمد و بعد ذکر بر شام را فرمودند که ارض مقدس است و محل معراج انبیا و اصفیا و ما را به آن ارض میبرند و در گلیبولی هم معلوم نبود خیال دولت چیست فرموده بودند به اصحاب بگوئید که این سفر مثل سفرهای سابق نیست ما را به جائی میبرند براکه، در آنجا اعمال جمیع انبیا مبعوث میشود و جمیع لوازم آتیه وجود موجود می‌گردد هر کس مرد این میدان نیست از همین جا بهر سمتی که مائل است برود و از امتحان محفوظ بماند و إلا بعد از این بر رفتن

نتوانستند از آن تناول نمایند ولی در صبح روز بعد چند نفر را اجازه دادند که با ضبطیه برای خرید آنچه باید بروند ولذا قوت آنروز وقوت هریک از چند روز دیگر بهمین نوع فراهم شد و در شبی دیگر اعضا حکومت تفتیشیه آمده بمحضر ابهی^۱ رسیدند که تفتیش و تجسس احوال نمایند و از بیانات مبارکه استماع کرده دانستند که ایشان از اعظم و دانشمندان شهیرند و تنی از آنان چنین گفت تاکنون چنین اشخاص بزرگواری در عگا ورود نکرد و چون سه روزی گذشت برادران حاجی جعفر و مشهدی تقی تبریزی سابق الذکر نیز وارد عگا شده بقشله درآمدند و حکومت برای هرفردی از مسجونین روزی سه قرص نان مقرر داشت ولی نانها سیاه و شور و نامطبوع بود و مأکول نمیشد.

قادر نخواهد بود و در حین ورود بقشله عگا ایستاده و فرموده بودند که عجیب ارضی است آنچه در این ارض از اصحاب بظهور رسد بدوام ملک و ملکوت باقی و ثابت و دائم خواهد بود اگر چه کشیدن یک نفس باشد و برداشتن یکقدم شاخه درختی در آن حین نزدیک قدم مبارک افتاده بود فرمودند حتی این شاخه درخت را که میبینی افتاده ذکرش در شرق و غرب مذکور خواهد شد و از حق متعال باید سؤال نمود که آنچه سزاوار ایام الله است ازین اصحاب بظهور رسد تا قابل بقا و دوام و ذکر خیر باشد یکی از عرفای کامل عگا چندین سال قبل از ورود مبارک دائماً ذکر میکرد که نزدیک است موجود امم بعگا وارد شود و در بلندترین اماکن ساکن شود خوشابحال نفوسیکه آنوقت را دریابند و بسوی او بشتابند شیخ قاسم مفتی عگا روزی از او پرسید که آیا من در آن یوم مبارک خواهم بود

نگاهی کرد و گفت از اهل این نفس احدی اعطایش را درک نخواهد کرد مگر این پسر تو که از احبّ و انصار او خواهد بود و همان نوع شد که در قشله اعلی و ارفع امکنه عگا وارد شدند و محمود افندی پسر همان مفتی مؤمن گشت و علاوه از خود محمود افندی جمعی از اهل عگا این مطلب را از آن عارف آگاه موسوم بشیخ محمد حسبه از اهل طرابلس حکایت کنند این بود که باوجود منع شدید دولت بعضی از اهل عگا فائز شدند و پسر شیخ مذکور در کرامات پدرش کتاب نوشته و در خصوص مبارکی عگا همان مفتی مذکور احادیثی جمع نموده بود.

(نبیل زرندی)

در مکتوب آقا محمد جواد قزوینی که برای آقا محمد جواد فرهادی (عموجان) بقزوین نوشت مقرری دولت عثمانی برای هر نفری از مسجونین معادل پانصد دینار بود.

--- صفحه ۹۱ ---

و پس از چند یوم بجای نان‌ها شهریه قلیلی چنانچه برای بعضی چند پاره و برای برخی قروشی قرار دادند و براحاب تقسیم کردند و طولی نکشید که مسجونین گرفتار تب نوبه و مریض شدند چه فصل خریف و موقع بروز امراض بود و آنان باچنان مشروب و مأکول و نیز هوای مرطوب سنگین عگا انسی نداشتند و رجال و نساً و صغار و کبار بتب و بیماریهای سخت دچار گشتند و فقط غصن اعظم بستری نشد و بنفسه پرستاری بیماران پرداخت غذا و دوا ترتیب و تنظیم همی کرد و رخت‌هایشان را شست و آقا میرزا موسی^۱ کلیم و آقا رضا قنّاد شیرازی معاونت و مساعدت نمودند و معذلک سه تن از اصحاب یعنی

آقا ابوالقاسم سلطان آبادی و استاد باقر و برادرش استاد اسماعیل خیاط کاشی را مرض شدت یافته وفات نمودند و اجسادشان بر جای ماند نه در نزد مسجونین مصروف تجهیز موجود بود و نه احدی از ملت و دولتیان اقدام کردند و غصن اعظم قالیچه به بازار فرستاده به قیمت نازل هراج کرد تا اجساد را غسل و کفن نموده برای دفن مهیا سازند ولی مسلمانان از دفن در قبرستان خود مانع شدند و لذا در محلی خارج از قبرستان دفن نمودند و واقعه را غصن اعظم خود چنین بیان فرمودند: ⁹ "جناب آقا محمد باقر و آقا محمد اسماعیل مبتلا بمرض شدید شدند و دوائی در میان نبود آن دو نور مجسم در یکشب دست در آغوش یکدیگر صعود بجهان ابدی نمودند و یاران را بحسرت بیپایان انداختند آن شب جمیع گریان بودند صبح خواستیم تا جسد مطهرشان را برداریم عوانان گفتند شما را خروج از قشله جائز نه ایندو جنازه را تسلیم کنید تا غسل و کفن و دفن نمائیم ولی مصاریف را شما باید تکلف نمائید از قضا چیزی موجود نبود سجاده زیر پای جمال مبارک بود جمال مبارک روحی لأحبائه الفداء آن سجاده را از زیر پای مبارک برداشتند و فرمودند بفروشید و بعوانان بدهید بصد و هشتاد فروش آن سجاده فروش رفت و تسلیم ستمکاران شد ولی

--- صفحه ۹۲ ---

⁹ - تذکرة الوفاء

آن ظالمان آن دو روح مجسم را نه غسل نمودند و نه کفنی جز زمین را کاویده آن دو مظلوم را با لباس دفن نمودند که آلاَن قبرشان متصل بهم است همچنانکه جانشان در ملکوت ابهی باهم جسمشان نیز در زیر خاک دست در آغوش یکدیگر است جمال مبارک نهایت عنایت در حق ایندو برادر داشتند در ایام حیات مشمول الطاف بوده و بعد از وفات مذکور درالواح شدند قبرشان در عکا است. " انتهی و مدت بیماری مسجونین چهارماه بطول انجامید و همه روزه دیکی بزرگ از شوربا و در شبها برنج مطبوخ تهیه شده غصن اعظم بهریک از بیماران به مقدار لازم میداد و از آن جمله میرزا جعفر به حالی از بیماری بیفتاد و دهن کف آورده نفس تقریباً منقطع گشت که چون طیب را به بالینش آوردند و نبضش را گرفت چنین گفت شما مرا ببالین مرده آوردید مگر من مسیحم که مرده را حیات بخشم و بیرون رفت و میرزا موسی کلیم شرح حال را به محضر ابهی معروض داشت دعائی صادر فرموده دستوری دادند و میرزا جعفر حیات تازه یافت و او را بدیع الحیات نام فرمودند و بالأخره غصن اعظم خود مریض شده بحالی سخت افتاد چنانکه موجب اضطراب همه گشت و از قلم ابهی مناجاتی در طلب صحت و عافیت صدور یافت و امر فرمودند که همه احباب بخوانند و صورت مناجات مذکور این است بسم الله الغافر لو ان سوء حالی یا الهی استحقنی لسیاطک و عذابک ولكن حسن عطوفتک و مواهبک یقتضی العفو علی عبادک و التلطّف لأرقائک اسئلك باسمک الذی جعلته سلطان الأسماء بان تحفظنی بسلطانک و اقتدارک عن کلّ بلاء و مکروه و عن کلّ مالا اراده ارادتک و انک انت علی کلّشیّ قدیر. و جمعی از مرضی مانند آقامیرزا محمود کاشی و آقا حسین آقا و میرزا آقا جان و عائله

آقارضا و غیرهم به تلاوت این مناجات پرداخته همگی شفا یافتند و مسجونین در تمامت مشقات مذکوره را با کمال

--- صفحه ۹۳ ---

ایمان و استقامت و مسرتی که در محضر ابهی داشتند ایام ولیالی را با ذکر و آیات والواح و مناجات میگذراندند و مرابطه مابین عراق و ایران و غیرها با محضر ابهی مقطوع بود بلکه غالباً از مقر سجن خبر نداشتند و سخت پریشان شدند و اعداً اخبار کذب محزنه هرسو بگستردند چنانکه از لیان اصفهان انتشار دادند که شمس جمال ابهی^۱ غروب یافت و بهائیان را بوحشت و اضطراب انداختند تا بالآخره با یکدیگر مشورت کرده بواسطه تلگراف خانه انگلیس در جلفا مخابره نموده خبر بدست آوردند و قلبشان بی آسود و درعین حال مصائب و بلاهای وارده از هر طرف روی شدت میگذاشت.

فتنه در آباده

در قصبه آباده به تحریک و تهییج سیدی روضه خوان فتنه و هیجان به معارضت با احبّا که چند سالی بود در آنجا طلوع و قیام نمودند برخاست و حاجی قاضی از علمای متنفذ قصبه استاد علی اکبر از احباب را فرمان داد چندان چوب و تازیانه زدند که بدنش مجروح و غرق خون گردید و بصدد تعرض بسائر مؤمنین برآمد و معذلک سعایت و شکایت از استاد علی اکبر مذکور بشیراز نزد والی فارس معتمدالدوله فرهاد میرزا نوشت و والی استادرا بشیراز کشیده ولی جراحات پیشینش را دیده از

مفتريات ومظالم مجتهد اطلاع يافت اورا از آباءه بشيراز احضار نموده توقيف كرد واستادرا باتلطف ومهربانى باز پس فرستاد.

فتنه در نور

علماء ومتنفذين نور سعيت ازبستگان جمال ابهى واحباى تاكر نمودند كه در صدد خروج بر دولت ميباشند وبهاجى ميرزا رضاقلئى حكيم برادر جمال ابهى نسبت دادند مبلغى از نقود برايش از ارض مقصود رسيد وبدعوت مردم بامر جديد مشغول است وشاه متعرض شده حكيم را دستگير كرده

--- صفحه ۹۴ ---

درانبار محبوس ساخت ومأمورين غلاظ بسرکردگى طاهرخان پسر ميرزا خليل يالرودى مأموريت يافته در زمستان سرد پراز برف بتاكر ريختند واشياء واموال اهالى را غارت كردند وطاهرخان عموعلى برادرزن آقا ميرزا حسن برادر جمال ابهى را داغ بر پهلونهاده سوزاند واصرار همى كرد كه لعن وسب نمايد وقرية داركلارا بدست خود آتش زد وعده را بنام اينطائفه دستگير كرده تقريباً دوازده تن را بطهران برده درزندان جنبد (در بند) كشيدند وعده ديگر از تاكر فرارى ومتوارى گشتند ومدتى در لباس مبدل بمشاغل سخت در گيلان امررا(امرار) حيات نمودند وزنان وكودكان تاكر در آب سرد رودخانه در مقابل خرابه هاى عمارت پدرى جمال ابهى نيمه شبها بدعا وعجز و زارى بسربردند

و فراریان بعد از مدّتی چون غلامان دولت دست از طلبشان کشیدند بنور برگشتند و محبوسین طهران نیز آزاد شده بوطن عودت نمودند و حکیم بعد از انقضای ماهی در انبار نفی باز گردید.

تضییقات و بلیّات بهائیان در بلاد خراسان

واعظی در کوی جمال ابهی فاران نامیدند) وارد شد و بر منابر در ضمن وعظ و ذکر مصائب وارده بر اهل بیت نبوّت بتعرّض وردّ و سبّ و لعن امر بدیع و اینرا روزانه پرداخت و اهالی را مستعدّ و مهیّای شورش و فساد ساخت تا در روز بیست و یکم شهر رمضان در اثناّ جوش و خروش و بر منبر عمّامهّ خویش بر زمین افکنده فریاد و اسلاما برکشید و مردم را بقلع و قمع بهائیان برانگیخت و شورش عامّ برپا شد و آقا میرزا علی اکبر غرقارا که مردی با علم قوی دل و ثابت قدم در امر بهائی بود گرفته بمسجد کشیدند و غرقارا در آن ضوضا و شور و غوغائی

تحوّل بحمل یکساعت و نیم بغروب مانده از روز شنبه ششم ماه ذو الحجّه واقع شد

--- صفحه ۹۵ ---

سال بیست و هفتم واقعات سال ۱۲۸۶ هـ . ق - ۱۸۶۹ میلادی

عجیب برسر بود و همینکه بمسجد داخل شد خود را از دست مردم رها کرده بر منبر برآمد و نطقی فصیح در خصوص این امر ادا کرد و در خاتمه مقال لوحی از جمال ابهی از بغل بیرون آورده با آهنگ جذّاب و ندای رفیع تلاوت کرد و مردم هجوم کرده ویرا از منبر پائین کشیدند و ضرب بسیار وارد آوردند و فی الحال جمعی ملاً غلامرضا را که مردی مشهور بآمانت و تقوی و ایمان بجمال ابهی بود گرفتار کرده سر برهنه و شال بر گردن انداخته بمسجد آوردند و هردو مظلوم را کتک زنان و لعن گویان بازار بردند و هر که رسید با هر چه که توانست ضربتی برایشان وارد آورد چندانکه یقین بر هلاکشان نمودند و اجسادشانرا بخانه که معروف بغریب خانه بود انداخته رفتند و بخانه ملاً غلامرضا ریخته تمامت اثاثیه خانه را بغارت بردند و شورش در آنروز تا وقت مغرب برپا بود آنگاه مردم متفرّق شدند و در آنهنگام دو مظلوم مجروح مذکور در غریب خانه بهوش آمدند و هریک دست بگردن آندیگر انداخته روی همرا بوسیدند و تهنیت و تبریک گفتند تشویق و تشجیع بر ثبوت و استقامت نمودند و تنی چند از احباب خود را بد آنجا رسانده ایشانرا ربوده بخانه خود بردند و بمعالجه پرداختند و بعد از چندی هردو بهبودی یافتند و بتظلم در طبس نزد عمادالدوله حکمران شتافته شکایت کردند و حکمران مأمورینی برایشون فرستاد و چند تن از رؤسای اشرار را دستگیر کرده محبوس نمود ولی اموال منهوبه را از جهت نقود تماماً نتوانست مسترد دارد و همینکه مأمورین عودت بطبس کردند اشرار مجدداً بنای توهین و تعرض نسبت بدو مظلوم مذکور نهادند چندانکه هردو ناچار مهاجرت از وطن اختیار کردند

وسربه بیابان و اطراف وقرأ نهاده سرگشته و سرگردان گشتند و در بیرجند شحنة محل درویش علی اکبر از احباب را گرفته نزد میر علم خان امیر و حکمران قائن برد واو

--- صفحه ۹۶ ---

مطالبه آثار والواح از آملوم همی نمود و چیزی بدست نیاورد پس مأمور بخانه کربلائی عباس و آنکه درویش در آنجا منزل داشت بفرستاد تا تجسس و تفحص از الواح کند و مأمور بعنوان مطالبه اثاثیه درویش نقش جلب مال در ضمیر بست و کربلائی عباس خورجین درویش را تسلیم وی کرده ولی صندوقچه مخزن الواح را قبلا از خورجین بیرون آورده مخفی نمود و مأمور خورجین را نزد امیر برد و درویش را در شب چوب بسیار زدند و مدت دوروز در چهار میخ نگهداشتند و تمامت موهای سرش را یک یک کردند و معذلک در آنحال که کربلائی حسین پهلوان موهای بلندش را بدست پیچیده یک یک میکند باین بیت پی در پی تغنی همی کرد ای قادر قدرت نماها قدرتی ها قدرتی سپس ویرا بدست نائب الحکومه قریه سرچاه سپردند که در آنجا محبوس بماند ولذا در آنجا ویرا در چاهی محبوس نمودند و عائلهاش مدتی بیخبر ماندند بالأخره برادرزنش مشیه الله را برای کسب اطلاع بقائنات فرستادند و همینکه مشیه الله بسرچاه آمد اورا نیز دستگیر نموده بعلی آباد که آنهنگام مقر حاکم بود کشیدند و در اثنا راه ضرب واذیت بسیار وارد ساختند و در علی آباد چندان زجر و شکنجه نمودند که از اینجهان پر رنج و عنا در گذشت و در آنهنگام نوزده سال داشت و جسدشرا امیر اجازه نداد که در علی آباد دفن کنند بلکه در ده فرست بخاک سپردند و درویش علی اکبر مدتی در حبس بود

وبالآخره حاجی میرزا ابراهیم شریعتمداری سردار کتباً از میر علم خان استخلاص ویرا خواست تا مستخلص شده بقوچان رفت و در آنجا درگذشت و نیز اعدا و اشرار بشرویه بقصد جان و مال بهائیان قریهٔ صغیره زیرک واقع در قرب قصبه مذکوره بقصد تعرضِ عدّه که چندی قبل ازین هنگام قبول امر ابهی کرده استقرار درایمان یافتند حمله بردند و چندان ضرب و جفا وارد آوردند که برخی از آنان مجروح و درهم شکسته شده مدّتی

--- صفحه ۹۷ ---

در بستر و تحت معالجه بسر بردند تا صحت یافتند .

اوضاع و شدائد ایّام حبس در قشله

سید محمد اصفهانی و آقا جان بیک تبریزی سابق الذکر که همراه موکب ابهی^۱ وارد عکا و قشله شدند پس از چند روز درخواست تغییر محلّ از حکومت نمودند لاجرم ایشان را در حجره فوقانی محبس حکومتی که مواجه دروازهٔ بلد بود مسکن دادند تا واردین از احباب را شناخته به حکومت اطلاع دهند و سدّ ابواب مراوده و معاشرت جمال ابهی^۲ گردد و عقائد و اوهام اهالی نسبت بأعجام و خصوصاً نسبت به امر بدیع نیز مساعدت و موافقت نموده حکومت را باجراء اغراض و اصفهانی و تبریزی را

بالقاء اعراض واعتراض كمك شد و آن دو با كمال عناد و اهتمام باجراء منظور مذكور پرداختند و افكار عمومیه اهالی عگا و حدودش را نسبت باین طائفه از این مختصر باید قیاس کرد که در بدو ورود جمال ابهی^۱ حسب شهرتی که یافته بود انبوه مردم مجتمع شدند تا خدای اعجاز را تماشا کنند ولی همین که نظرشان بر تاج مبارک افتاد و جمله لا إله إلا الله محمد رسول الله را خواندند تحیه حاصل کرده مزاحمة آن را نیز ازین سخنان منع کردند و بالجمله حکومت بنهایت شدت همّت در این خصوص مجری داشت ولی اعزّه و محترمین بلد به تدریج ملتفت شده مائل به مصاحبت و معاشرت گشتند و در همان ایام اولیّه سجن طیبی که با همراهان برای واری احوال بیماران مذکور به قشله آمد ملاقات و مکالمه با غصن اعظم کرده و ملتفت و منجذب گردید و اوصاف عظمت مسجونین را برای اهالی بلد بیان داشت و برخی دیگر نیز در خارج و داخل قشله به ملاقات رسیده شیفته اخلاق و عرفان و بیان گشتند و شهرت یافت که واردین و مسجونین قشله از رجال عالی مقدار و دانشمندان کبار می باشند و جمال ابهی^۱ برای اینکه سلطان عبدالعزیز و ارکان دولت عثمانی را از معاشرت شان با اهالی بیمناک بودند و مخصوصاً

--- صفحه ۹۸ ---

تبلیغ امر بدیع را در آن حدود بشدت منع کردند و تجسس و تفتیش میکردند امر تبلیغ را در عگا و بلاد المسلمین و سوریه حرام فرمودند و ابواب ملاقات خود را بر روی مردم بستند و آن را بر عهده غصن اعظم و گذاشتند تا بمعارف عمیمه و خصال و مناقب عظیمه و قوت بیان و معاشرت حکیمه اش سمع

و قلب را از مفتریات منتشره و وهم و بیم طاریه پاک و مطهر سازد و مردم خود به طریق مزبور پی بمقام ابهی^۱ و عظمت امر برند و معاریف عکا در اندک زمانی طالب و عاشق مصاحبت با آن حضرت گشته ابواب معاشرت مفتوح گردید و برخی بشدت طلب و اصرار توسط ایشان در قشله به محضر ابهی^۱ شرف مُثُول یافتند از آن جمله شیخ میری (علی میری) مفتی عکا با آن که غرور و تعصب مذهبی و قومی شدید داشت چنان منجذب و خاضع گردید که دل از مصاحبت نمی کند و حین عبور از بازار و مجمع انام غصن اعظم را برخویش مقدم داشته با همراهانش از عقب می خرامید و نوبتی بواسطه ایشان به قشله رفته تشرّف به محضر ابهی^۱ یافتند سوالاتش را عرضه داشت و جواب شنیده قانع گردید و احمدا فندی جراح که ملازم عسکریّه بود در سلوک با جماعت داخل شد و بعد آنکه بمصر و اسکندریّه مسافرت کرد در آنجا به محفل احباب درآمد آورده اند که روزی غصن اعظم در جامع عکا مشغول به وضو بود و شیخ محمود از متعصّبین عکا شتافت و بازوی ایشان را به قوّت گرفته به لحن شدید پرسید تو پسر خدائی جواب گفتند تو میگوئی آیا نخواندی و نشیدی که رسول اکرم فرمود: " **اكرموا الضیف ولو كان كافرا** " شیخ خجل شد و رفت و باری دیگر خویش را به قصد اضرار بقشله رساند و غصن اعظم وی را تکریم کرده شمّه از نصائح و اخلاق بیان نمود و شیخ منصرف و راجع گشت و بعد از چندی باز به قشله شتافت و اصرار نمود وی را به محضر ابهی^۱ بآوردند و آن که خواست دید و شنید و فائز به ایمان گردید و نیز صالح افندی و حاجی علی مصری حصیر باف و پسرش ؟ ؟ ؟ که از اقویاً جسور بلد بود و غصن اعظم حسب دستور جمال ابهی^۱ به عموم احبّا که هریک حرفه و صنعتی بیاموزند

نزد حاجی علی صنعت حصیر بافی آموخت و غیرهم عرفان و ایمان حاصل کرده به محبت و حمایت پرداختند و از آنجمله متصرف عکا که گردی از پاشاوات شام بود به مشاهدۀ علم و عظمت غصن اعظم ارادت و اخلاص حاصل کرد و شبی در محضرش جمعی از علماء و معاریف مسلمین و نیز جماعتی از علماء پروتستانت و گروهی از محترمین مسیحیان بلد مجتمع بودند و هنگامۀ محاوره و مناظره دینی گرم شد و مسیحیان با دلائل قویۀ اثبات دیانت عیسویۀ کرده بر اسلام حمله نمودند و حاضرین از علماء و معاریف مذکورہ مسلمین عاجز و متحیر شدند و این افتضاح برپاشا سخت مؤثر گشت و بیانات غصن اعظم را که گاهی شنیده داشت بخاطر آورد و کس به قشله فرستاده خواہش حضور نمود و ایشان قبول فرموده وارد مجلس مذکور شدند و حضار برخاسته تواضع کردند و پاشا تجاہل و تغافل از حضورشان کرده معروض داشت چه عجب و خوش به موقع بود کہ قدم رنجه فرمودید غصن اعظم بعد از صرف قہوہ مسائل طرفین را استماع نموده ہر یک را جوابی کافی و شافی دادند چنانکہ ہمہ اقرار و اعتراف بر علم و فضل شان و نیز اظہار حیرت نمودند کہ تا کنون احدی این مسائل غامضہ را جوابی چنین محکم و متین نگفت و این را فقط مہبت آلہیہ توان خواند آنگاہ ایشان مسائلی از آنان پرسیدند کہ ہمہ در جواب اظہار عجز کردند و متحیر و ساکت ماندند و بالاخرہ اسعد سیطی کہ ناطق زبردستی بود بدین طریق اقرار و اعتراف و تمثیل کردہ گفت در این شکی نیست کہ عکاء بالنسبہ بولایت شام شہری کوچک و غیر معتبر است و شام از ہر جہت اولیٰ و احسن می باشد ولی معذلک

ما که در عکا نشو و نما کردیم راضی نمی‌شویم که به شام برویم و مرادش آنکه دین مسیح مانند عکا و دین اسلام مانند شام است. ولی الفت آبا و اجدادی ما مانع از تغییر و تبدیل می‌گردد. در این موقع غصن اعظم به ایشان چنین فرمودند حال این جواب را که بیان حقیقت حال شما است ختم کلام قرار داده سخن را ختم می‌کنیم و پاشا و تمامت حضار

--- صفحه ۱۰۰ ---

از ایشان شکر گذاری و اظهار ممنونیت نمودند و از سوی دیگر خبر استقرار جمال ابهی^۱ در سجن اعظم توسط نبیل زرنندی و احبای مصر و غیرهم بسمع این طائفه در بلاد ایران و عراق و غیرها رسید و برای درک زیارت و تحصیل اطلاع و توفیق بر خدمت و نصرت پی در پی به عزم عکا شتافتند و با اینکه حکومت مانع و سید محمد و کج کلاه مواجهه دروازه و مترصد بودند بشجاعت و تدبیر خویش را برای مثل بقتله مهیا نمودند و چون بعثت موانع مذکوره دخول در بلد غالباً میسر نمیشد ناچار در خارج بلد مقابل قشله قرار میگرفتند و جمال ابهی از شبّاك حجره ملاحظه نموده بادت خویش اظهار ملاطفت میفرمودند نخست نبیل زرنندی خود را بعکا رسانده وقت مغربی داخل شد و بجامع جزّار رفته شب را بیتوته کرد و روز را همی گشت و پی توسّل بملاقات احباب متفکر بوده بهرسو همی رفت و بالأخره پس از صرف ناهار در جامع مذکور با آقارضا قنّاد شیرازی تصادف کرد و از دیدار یکدیگر و اطلاع اخبار مسرور شدند و شب را حسب مقرر در خان جوینی بماند و علی الصّباح بعضی از احباب نزد وی رفته پیام جمال ابهی^۱ را رساندند که در حوالی محبس حکومتی نَرُو زیرا که سید محمد (اصفهانى) و

کج کلاه مترصدند و خبر بحکومت داده افساد میکنند و او ایّامی چند بنوع مذکور بسر برده چاره جوئی نمود و روزی حول قشله میگشت و سید محمد با بعضی از ضبطیه برای رفتن بحمام از آنسو گذشته وی را دید و خبر بحکومت داد که ملا محمد معروف به نبیل زرنندی همیشه منشأ فتنه و فساد شده اخیراً در زندان حکومت مصر افتاد و اینک در زندان فتنه و فساد کرده فراری شد و نبیل دانست که نائره فسادی افروخته میگردد و واقعه را بقشله پیام کرد و جواب از محضر ابهی رسید که سید محمد درسرای حکومتی ناله کشیده پیرهن دریده اظهار داشت که این شخص ملّس بلباس سیاحت ملا محمد زرنندی معروف از این طائفه است و اعمالی را بر شمرده حکومت را

--- صفحه ۱۰۱ ---

تهییج نمود و لذا بعد از ظهر خارج شده در حوالی و اطراف باش تا دستور داده شود و این پیام در روز سوّم قبل از ظهر بدو رسید و نظر باینکه غصن اعظم صلاح دانستند که در قدس برو و جمال ابهی مصاریف و غیرها برایش فرستادند و امر به حرکت بدان سو دادند و او بابعضی از احباب که پیغام آورده حاضر بودند وداع نموده عزیمت نمود و چون بدروازه رسید سید محمد که مترصد بود ویرا دید و بضبطیه خبر داد و او را گرفته بسرایه بردند و پس از توقیف و بازخواست اخراج کردند لاجرم با دلی پر از حرقت فرقت روانه شده در قدس قرار گرفت و بعد از او میرزا هادی شیرازی و محمد جعفر تبریزی ملقب بمنصور با تذکره تجارتی از دولت ایران بقصد اقامت و تجارت برگشته در عکا وارد شدند و بضبطیه نزد دروازه بنوع مذکور خواستند آنرا نیز ممانعت نمایند و ایشان بوکیل قونسول دولت ایران

مصطفی مغبوق مراجعه کردند نائب قونسول تذکره ایشان را دیده حمایت کرد ولذا مقیم شده مسکن ودارالتجاره اختیار نموده و مرکز ورابطه شدند و میرزا هادی مذکور بنام عبدالأحد نزد احباب مشهور گشت ونبیل مذکور پس از آنکه مدّت چهار ماه در قدس وبيت اللحم وخلیل الرحمن بماند پیمانه صبرش لبریز گشته سوی سجن اعظم شتافت ودر خارج عگا روی بقشله همی طواف کرد وهنگامی که بنماز مشغول گشت بادلّی بریان مناجات نمود ناگهان باب شبّاک قلعه باز شد وجمال ابهی عیان و نمایان گردید نبیل تقریباً نیمساعت

محمد جعفر منصور ترک و عبدالأحد شیرازی سینی چند در عگا بشراکت تجارت کردند و موفق ببعضی خدمات شدند ولی اندک اندک بواسطه معاشرت با بدان دچار اُعمال سوّ و محروم از رضای ابهی گشتند منصور بعاقبت وخیمه درگذشت و بساط تجارت وعزت عبدالأحد برچیده شد و او در سال ۱۲۹۹ درگذشت.

--- صفحه ۱۰۲ ---

بداینحال در سوز وگداز بود تا باب شبّاک بسته گشت و آفتاب غروب نمود و او با چشم اشکبار بدروازه عگا رسید خواست داخل شود دروازه بان ویرا شناخت وباشفقت وملاطفت گفت نوعی برو که آنسید تورا نبیند ومبتلا نسازد پس بجامع داخل شده نماز مغرب بجای آورد و بیرون آمد وتصادف

با عبدالأحد نمود و اشاره کرد تا از عقبش روان گشت و بخان جوینی که مسکن و مستجر عبدالأحد بود داخل شدند و مصافحه نمودند و قرار یافت و عبدالأحد بدو گفت که غصن اعظم اطلاع فرمودند که نبیل در بیرون عکااست لذا من میخواستم بیایم و تورا تبدیل لباس داده بشهر داخل کنم ولی جمال ابهی فرمود او را بحال خود واگذارید و جعفر تبریزی الحال بیهانه فروش شال وارد قشله شده و شاید در آنجا بماند و صبح روز بعد خبر نبیل را بواسطه احبّا که باضبطیه بازار آمدند بغصن اعظم رساند و پس از ساعتی جعفر آمد و مناجاتی مفصل صادر از قلم ابهی و لوحی دیگر که بشارت قرب فتح باب سجن و ورود احباب و تبدیل شدّت برخا در آن بود برای نبیل آورد و دستور را رساند که تبدیل لباس کرده در حجره عبدالأحد بماند و مدّت چهل شبانه روز بنوع مذکور در آنجا اقامت کرد عبدالأحد و جعفر روزها در را می بستند و بازار میرفتند و نبیل تنها بسر میرد تا در شب بمنزل میامدند و گاهی بعضی از احباب از قشله پیام میاوردند و خلیل منصور مسکر کاشی اوّل کسی از احباب بود که بحیفا آمده مقیم گشت و زائرین و مسافرین بهائی را پذیرائی همی کرد و بواسطه امینی احوال واردین را بمحضر ابهی ابلاغ مینمود.

در قدس میرزا حسین طبیب اصفهانی را دیدم و از مردن میرزا مهدی که کتاب بدیع در جوابش نازل شده بود خبر داد که بدترین عذاب و امراض مبتلا شد آرزوی ریاستی که سیّد محمد باؤ وعده داد بخاک برد.

(نبیل زرنندی)

ودستوری که میرسید مجری میداشت و گاهی خود بعنوان مس فروش بعگا درآمده احوال واردین را خبر میداد و مراسلات را گرفته بهرجا که لازم بود میفرستاد و نیز استاد اسماعیل معمار کاشی که مقیم طهران و معمار شاهی شد و در بذل و بخشش و خوشگذرانی و مهماندوستی بود از طریق موصل رسید و در خارج حيفا (عگا) مواجه شبّاك قشله با آداب کامله بایستاد و جمال ابهی در شبّاك باو متوجّه شد و تلطف و عنایت فرمود و او بعلت ضعف چشم ندید و مدّتی در نهایت عشق و بیقراری بانتظار ایستاد و عائله ابهی از ملاحظه حال آن مؤمن مخلص متأثر شده همگی گریستند و بالاخره باُرزوی لقا مقیم آنحدود گردیده بغاری در کوه کرمل حيفا در شبها اقامت جست و بخورده فروشی در عگا و حيفا و ناصره امور معاش خود را تهیّه و اداره کرد و نیز آقا اسدالله برادر خلیل مذکور و پدرجان قزوینی مقیم حيفا شدند و نیز آقا میرزا محمد علی قائینی (نبیل قائن) باسوز و گدازی عاشقانه بعزم زیارت رسید و بنوع مذکور مواجه شبّاك قشله بزیارت نائل گشت و بورود عگا نیز موفق گردید و مدّتی در خارج بلد گاهی دور و گاهی نزدیک شده ایّام را بقناعت و آرزوی زیارت گذراند و عبدالله نام مسیحی از اهل سوریه را بظهور ملکوت آسمانی بشارت داد و او بی ستر و حجاب مابین مسلمین و مسیحیین از اعراب بقوّه روح القدس قیام کرده و لسان بنیان و برهان گشود و با کتاب تورات و انجیل استدلال و استشهاد برحقّیت این امر نمود و نیز همّت برجهاد با نفس اماره و تهذیب اخلاق و اعمال موروته

و مأخوذه از هم کیشان و هم وطنان نهاد و بالأخره از شدت غلیان غیرت برای اینکه نتوانست اعمال خویش را مطابق با تعالیم مقدسه بدیعه نماید خود را انتحار کرد و میرزا محمد علی مذکور بقلیل نقودی که غصن اعظم بوی داد تبرک جسته سرمایه کرده امتعه دوره گردی

--- صفحه ۱۰۴ ---

بخريد و به امید لقاء أبهى' به دوره گردی درب خانه ها اشتغال جسته در ناصره اقامت گرفت و پسرانش آقا علی اکبر و آقا میرزا احمد باتفاق او بودند و بسا از واردین زائرین که از بلاد بعیده آمده و بعلت موانع مذکوره موفق به لقاء نشده مراجعت نمودند و بالجمله سید محمد و کج کلاه بنوع مذکور مانع ورود زائرین و سبب قطع روابط بین عکا و بهائیان گشتند و نایب قونسول ایران مقیم عکا را نیز و سوسه کرده به تعرض واداشتند چنان که آقا عبدالرسول زائر زنجان و رفقایش را لدی الورد تعرض نموده نگذارند که فائز به لقا گردد و نعیم افندی از اهل قبرس را که جوانی با فضل و کمال بود و بملاقات مشکین قلم و همراهانش متذکر و متدرجاً مؤمن شد و بعزم زیارت به عکا آمد و در قشله تشرف حضور یافت و شرح احوال ایشان را معروض داشت پس از ایامی چند که رخصت عودت حاصل نمود و مکاتیبی از غصن اعظم برایشان با خود برد سید محمد و کج کلاه دانسته به نایب قونسول مذکور خبر دادند و او دربین راه حیفاً رفته مکاتیب را از نعیم گرفت و سبب شد که او را تقریباً شش ماه در بیروت محبوس بداشتند و در آغاز تعرضات نایب مذکور هرچند غصن اعظم او را نصیحت کرد سودی نداد و نعیم افندی پس از مدت مذکوره به وطنش برگشت و روز بروز در امور مالی و عظمت مقام ترقی

یافت و چون قبرس بدست حکومت انگلیس افتاد وی را از اعضاء مجلس اعیان منصوب داشتند و ماهیانه مبلغی خطیر برایش معین نمودند و بعداً با دو پسر خود به عکا آمده تشرّف حضور یافتند و اجازه گرفته پسرانش را باسلامبول برای تحصیل در مدارس عالیّه فرستاد و چون از او پرسیدند از آن که موجب اذیت و حبس شما شده خبری دارید یا نه در جواب می گفت که اورا به خدا وا گذاشتیم و از او خبری ندارم ولی نائب مذکور اندک زمانی تمامت عائله اش از میان رفته ملک و زراعتش منعدم و خود مریض و مبتلای به فقر و فاقه شد و به محضر ابهی^۱ آمده اظهار ندامت و توبه کرد و اصحاب در خلال تعرّضات

--- صفحه ۱۰۵ ---

تعرّضات و موانع مذکوره هر چند روزی از اعمال سیّد محمد و کج کلاه زمام صبر را از دست داده به محضر ابهی^۱ شکایت می کردند و جواب می شنیدند که متعرّض نشوید و به خدا وا گذارید و چون از حد بگذرند اخذ می شوند و در عین حال نفوس مشهوره ئی از احبّا زائرین به قشله تشرّف حضور یافتند و امور خطیره صورت گرفته و از جمله نفوسی که در آن ایام وارد شده به زیارت نائل گشتند حاجی شاه محمد (امین البیان) منشادی و حاجی ابو الحسن (امین) اردکانی و آقا شیخ علی یزدی و میرزا آقا بزرگ (بدیع) نیشابوری و حاجی عباس ناصر بغدادی و محمد ابراهیم خیاط و استاد محمد علی صباغ از اهل قرآشاه از قرأ تابعه یزد و غیرهم بودند و دو امین مذکور که تفصیل احوال شان در بخش لاحق می آوریم با امتعه تجارّتی به عنوان حج و تجارت چون از ایران عزم ورود بأرض مقصود و سجن اعظم

نمودند طریق آذربایجان و خاک عثمانی را پیموده وارد عکا شدند و بعّلت موانع مذکوره دخول قشله میسر نگشت و حاجی ابوالحسن مال التجاره را فروخته بها را بطریقه نگاشتیم بواسطه بعضی احبّا تقدیم محضرابهی کرد و دستور فرمودند که چون برای شستشو بگرمابه بلد میروند او نیز بعنوان استحمام بحمام در آمده محبوب را از دور زیارت کند ولی تقرّب نجوید و حاجی از استماع پیام و دستور مذکور با کمال سرور بحمام رفت نخست در رختکن جمال ابهی را زیارت کرده حسب دستور اظهار شناسائی وایمان نمود و در صحن حمام همینکه نظرش بهیکل مولی الانام افتاد که لنگ برکمر بسته خضاب بحنا نمودند و محلّ را خالی از اغیار نگریست زمام اختیار از دستش رفت وخواست بر اقدامشان افتاده بوسه زند ناگهان پایش بلغزید و سرش بشکست در آنحال جمال ابهی بلحن ممزوج از ملاطفت و مزاح تذکر بوی فرمودند قرار ما و شما چنین نبود و حاجی بهمین مقدار از زیارت ناچار اکتفا کرده حسب الامر مراجعت بایران نمود و بالجمله بواسطه مسافرتین زائرین مذکور و غیرهم الواح و

--- صفحه ۱۰۶ ---

و مکاتب عدیده صادر از قلم ابهی و بعضی از اصحاب در باب کیفیّت مهاجرت از ادرنه و احوال قشله بأحبّ عراق و ایران رسید و نیز نسخه از لوح فارسی حاوی خطابات قهریه بر رئیس دولت عثمانی را با خود

آوردند وما در این مقام نبذه های متفرقه از الواح مذکوره را برای ارائه نمونه ثبت میداریم منها هذه :

بسم الله العظمى بلا نفاد¹⁰

أَنْ يَاعْبُدَ النَّازِرَ إِلَى اللَّهِ فَاعْلَمْ بِأَنْ اتَى الْقَضَاءُ وَمَضَى مَا نَزَلَ فِي الْوَحْ مَالِكِ الْأَسْمَاءِ وَأَخْرَجُوا الْغَلَامَ مِنْ
أَرْضِ السَّرِّ بِظُلْمٍ مَبِينٍ وَلَمَّا خَرَجْنَا بَكَتْ عَلَيْنَا مِنْ كُلِّ الْمَلَلِ وَظَهَرَ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ الْعَظِيمِ
وَمَا مَرَرْنَا عَلَى شَجَرٍ وَحَجَرٍ وَارِضٍ وَمَدْرٍ إِلَّا وَقَدْ أَوْدَعْنَا فِيهِ سِرًّا مِنْ أَسْرَارِ اللَّهِ الْمُهَيْمِنِ الْعَزِيزِ الْقَدِيرِ
فَسَوْفَ يَظْهَرُ بِالْحَقِّ وَإِنَّ رَبَّكَ لَعَلِيمٌ وَحَكِيمٌ وَقَدْ نَزَلَتْ فَيَكُلُّ حِينَ آيَاتٍ وَظَهَرَتْ فِي كُلِّ آنَ بَيِّنَاتٍ
اسْتِضَاءَاتٍ مِنْهَا وَجُوهُ أَهْلِ مَلَأَ الْأَعْلَى تَالَلَهُ بِهَا اسْتَجَذِبَتْ أَفْنَدَةُ الْمُقَرَّبِينَ أَنَا وَجَدْنَا أَهْلَ السَّمَوَاتِ فِي
سُسُورٍ مَبِينٍ وَحُزْنٍ عَظِيمٍ أَمَّا الْحُزْنُ بِمَا وَرَدَ عَلَيْنَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَمَّا السُّرُورُ بِمَا رَأَوْا إِشْرَاقَ شَمْسِ
الْأَسْتِقَامَةِ عَنْ أَفْقِ الْعِظَمَةِ وَالْكَبَرِيَّاءِ كَذَلِكَ فَصَّلْنَا لَكَ تَفْصِيلاً عَمَّا وَرَدَ عَلَيْنَا مِنَ الْغَافِلِينَ وَكُنَّا طَائِرًا فِي
هُوَ الْأَشْتِيَاقِ إِلَى أَنْ وَرَدْنَا فِي شَاطِئِ الْبَحْرِ إِذَا اسْتَوَى بَحْرُ الْأَعْظَمِ عَلَى الْفَلَكَ وَجَرَتْ عَلَى الْبَحْرِ
الْأَبْيَضِ وَسَرْنَا إِلَى أَنْ بَلَّغْنَا مُقَابِلَ مَدِينَةِ الَّتِي سَمَّيْتَ بِالْأَسْكَندَرِيَّةِ قَدْ دَخَلَ عَلَيْنَا عَلَيْنَا فَتَى مِنْ أَهْلِ الْأَبْنِ
وَحَضَرَ تَلَقَّاهُ الْوَجْهَ بِكِتَابٍ عَرَبِيٍّ مَبِينٍ الَّذِي كَتَبَهُ أَحَدٌ مِنْ أَسْقَفِ النَّصَارَى وَجَدْنَا مِنْهُ رَائِحَةَ رَحْمَةِ رَبِّكَ
الْعَزِيزِ الْعَظِيمِ

¹⁰ لنالئ الحكمة - جلد ١ : صفحه ٦١ -

چهار ساعت و بیست دقیقه و سی ثانیه از شب ۱۸ ذیحجه گذشته تحویل بحمل واقع شد.

--- صفحه ۱۰۷ ---

وقد امرنا عبد الحاضر لدى العرش بأن ارسل اليك صورة كتابه لتعرف كيف قلبه قدرة ربك واخذه
بأيدي الفضل وجعله منقطعاً عن العالمين فكرر ثم انظر في تلك الأيام التي احاطتنا بالبلايا أنه اشتعل بنار
حبي وذكرى على شأن ما منعه القضايا كأنه خلق من كثر رحمة ربك الغفور الرحيم ينبغي لكل
نفس بأن يكون ثابتاً في حب مولاه بحيث لا يمنعها ما يظهر في الأبداع كما ما منعه هذه الفتنة الدهماً
واسضاً في ظلمتها كذلك كان ربك مقتدراً على مايشأ وأنه لهو الحاكم على ما يريد لو نذكر كل ما
ورد علينا لتحزن ولكن فاعلم بأننا نكون في فرح مبين وفي كل ماظهر لحكمة فسوف يظهرها الله بالحق
ويحيى العالم بهذا المأ الذي عذب منها الكوثر والسلسيل قد ارسلنا اليك الواحاً مذكر فيها اسم احد
فاعط كل واحد منها لمن تجد في وجهه نضرة النعيم وربك بكلشي عليم

این‌عبد فقیر معروض میدارد که اگرچه تفصیل حرکت از ارض سر و بلایای وارده در آن ایام از ذکر و بیان وخامه و بنان این عبد خارج است لم یحصیها إلا الله ربی وربّ کلّشی ولكن حسب الأمر مختصر عرض میشود که شبی از شبها پنج ساعت گذشته امر فرمودند که جناب اسم الله جمال بادو نفر همراه ایشان که فاصد حرم مقصود بودند در همانوقت از شب بروند مال بگیرند و از آن ارض خارج شوند این بنده متحیر که سبب چیست حسب الأمر مأمور شد و حضرات علی الصّباح خارج شدند بعد از چند ساعت از حین خروج ایشان آمدند واستفسار احوالشان نمودند که چه شدند و کجا رفتند جواب مختصری ذکر شد در فتنه یوم بعد بغتاً ساعت هشت جمیع احبّا را از تاجر و غیره که در سوق مشغول بودند جمیع را گرفته بیاب بردند و حبس نمودند و اطراف بیت را بغتاً ضباط عسکریه گرفتند و از باب شخصی آمد خدمت غصن اعظم معروض داشت که حسب الحکم باید بگالیبولی تشریف ببرند دیگر چه عرض کنم که چه واقع شد بقسمی که جمیع آنچه در بیت بود باّسم هراج بتاراج رفت و بعد در سر

--- صفحه ۱۰۸ ---

بسم الذی یعطى ویأخذ کیف یشأ قد اخرجنا الغافلون من ارض السّر بظلم مبین الی ان بلغنا الی شاطئ البحر وركبا الفلک بأمر الله الملك العلیّ العظیم ونزلت فی کلّ الاّحیان آیات ربّک الرحمن وبها استجذبت افئدة الطّائفین الی ان وردنا فی هذا السّجن الکبیر واخذ باب السّجن جنود الظّالمین واول من توجه الی الله فی هذه الأرض بابی الحسن وقد فاز باللقّاً مرّة واحدة وسمع نغمات الله انه لرجل امین قد قبل الله منه ما حمل الشّدائد فی سبيله ویحملها فی الرجوع ان ربّک لهو العلیم الخیر وعن ورائه

دخل عباد وما فازوا بلقاء الغلام بما اكتسبت ايدي الظالمين لكل قدر من الله امر عظيم كذلك نزلنا عليك بعض ما ورد علينا لتطلع به وتسمع ندأ هذا المظلوم من هذا الشطر البعيد وتذكر ربك في كل الأحوال انه مع عباده الذاكرين والبهأ على عباده الذين استقاموا على الأمر وكانوا من الراسخين والحمد لله رب العالمين

بأصحاب ذكر نمودند که هر که نخواهد در محل خود برود و بکسب و تجارت خود مشغول شود دوازده نفر که در خدمت حضرت ابهی بآدرنه وارد شده اند باید در خدمتشان بروند باقی خود مختارند نفسی قبول توقف ننمود و جمیع ازاشیأ و اسباب و اوضاع خود گذشتند و مفارقت اختیار نمودند مخصوص چند نفر تاجر بودند که در سنه قبل وارد ارض سر شده بودند کل از اسباب خود گذشته و ضرر کلی بر آن نفوس وارد شد و مبلغی اسباب را بقیمت نازل فروختند و نفوسی که خریدند در دادن وجه تعلل نمودند و ایشان معطل نشدند از مال گذشتند و بجنود اجلال ملحق شدند و یک نفر هم خود را فدا نمود که ولوله در شهر افتاد و اکثری از قناسیل دول بحضور آمدند و بسیار سخنها بمیان آمد فرمودند که این سفر حتم است و باید بروم علی الله فیکل الأمور توکلی باری اگر بخواهم تفصیل بیانات حضرت را معروض دارم بطول خواهد انجامید و لکن بسیار بمحبت آمدند و تفصیل امر را کلاً و طراً بجمیع دول نوشتند و در روز حرکت غوغای غریبی برپا شد باهفتاد و دو نفر از ارض سر بارض سجن توجه فرمودند دیگر چه عرض کنم که در راه چه حالت خوشی دست داد والله جمیع مثل آنکه بعیش میروند و دیگر چه عرض کنم از آیات بدیعه که در هر حین ظاهر و هویدا میگشت فیالیت کنت معنا و بعد وارد گالیبولی شدیم عمر افندی مین باشی مخصوص با پنج نفر اون باشی وارد شدند معروض داشت باید بعگا تشریف ببرید

بسم الله الأقدس المتعال ان يا ايها الناظر الى الوجه فاعلم بأننا وردنا مع سجين انفس في حصن العكاّ وانها اخرب البلاد كلّها وعند خروجنا من مدينة السرّ قطع احد حنجره عرضاً للفدأ وفي حين الدخول في هذه الأرض نبذ احد نفسه في البحر حزناً للفراق وظهر من فعلها فرع الأكبر في المقامين فسبحان من يقلب العباد كيف يشأ ويقدّس من اراد بفضله وأنه لهو العزيز المقتدر الوهاب. ايضاً

بسم الله المهيمن على الأشياء

قد كان عند ربكم الرحمن في سجن آذربايجان نفسان امسك الحسين يد الفضل واطرد الحسين يد العدل مع انّ له عنده محبوبى و مبشرى شأن من الشؤون وأنا نكون في الحبس مع سبعين انفس من الذين هاجروا مع الله ومنهم انفس معدودات من الذين نبذوا ما عندهم من الزخارف الدنيا وما رضوا بالفراق وطاروا في هواً الأشتياق الى مقام ما منعهم الدنيا عن لقاء ربهم العزيز المختار نسئل الله بأن يوفّقهم على ما يحب ويرضى ويحفظ الكلّ عن النفس والهوى ليطوفوا في حوله ويحرّكون بأمره انك لا تغفل عن ذكر ربك ان اذكره بروح وريحان أنه يحرسك عن جنود الشيطان اياك ان تغفل عنه

فسوف تفنى الدنيا ويبقى الملك لربك العزيز المنان

بعد در واپور نمسه متوجّه عکا شدیم قرب بمدینه فُلک ایستاد وبقایق تشریف آوردند وچهار نفررا از حضور منع نمودند جناب سیّاح و جناب مشکین قلم و آقا محمّد باقر و آقا عبد الغفّار عمر افندی مذکور داشت که مأموریم این چهار نفر را بقبری س ببریم حضرات بناله آمدند بعد از چند دقیقه مفارقت جناب آقا عبد الغفّار خود را از عرشه کشتی ببحر انداخت فیا روحاً من حبه وانقطاعه وتوکلّه واستقامته و بعد بعکا وارد شدیم در قشله عسکریّه منزل دادند و شب ورود چیزی در حرم نبود پاشا شام فرستاد آنهم باطفال داده شد وهوا در شدّت حرارت و گرمی و آب شور و غذاهای مخالف دیگر معلوم است که چه گذشته ولكن از فضل الهی در کمال روح وریحان بوده وهستیم فسوف ينصر الله عباده بالحق وأنه

--- صفحه ۱۱۰ ---

ایضاً

بسم الله الحاکم علی ما یشأ

قد منع القلم عن ذکر اسرار القدم وسدّت علی وجوهنا ابواب الدخول والخروج لذا امسکنا القلم فی اظهار ما کُنز من الأسرار لأنّ الکلاب من اهل البیان اخذوا المراصد ویخبرون ویفترون علینا بمالم یروا فکیف اذا یطلعون ویعرفون انتم تمسکوا بما عندم من الآثار وأنّها غنیة الخلق عند غیبة الحق اینما تكونوا أنّه معکم ان ابشروا بفضلہ ثم اذکروه ولا تكونن من الغافلین والحمد لله المقتدر الباقی الشافی

الأعظم العظيم. ونبذهُ از لوح رئیس مذکور چنین است **هوالمالك بالأستحقاق** قلم اعلی میفرماید ای نفسی که خود را اعلی الناس دیده و غلام الهی را که چشم ملأ اعلی باو روشن و منیر است ادنی العباد شمرده غلام توقعی از تو و امثال نداشته و نخواهد داشت چه که لازال هریک از مظاهر رحمانیه و مطالع عز سبحانیه که از عالم باقی بعرضه فانی برای احیای اموات قدم گذارده اند و تجلی فرموده اند امثال تو آن نفوس مقدسه را که اصلاح اهل عالم منوط و مربوط بآن هیاکل احدیه بوده از اهل فساد دانسته اند و مقصر شمرده اند قد قضی نحبهم فسوف یقضی نحبک و تجد نفسک فی خسران عظیم بزعم تو این مُحیی عالم و مُصلح آن مُفسد

مؤنی وعده و إنه بکَلشیئی علیم چنانچه هرچه در لوح قبل در تفصیل انقلاب ارض سر مرقوم کل حاضر شد آنچه هم از نصرت که مرقوم شد البته ظاهر خواهد شد و سه نفر درین ارض غربت و سجن فدا شدند دو برادر جناب باقر و اسماعیل علیهما رحمة الله و عنایت دست بگردن هم در یکشب فدا شدند از اوّل ابداع تاحال چنین امری واقع نشده که دو برادر باین قسم متحداً متفقاً از ارض تیره بمقر اطهر منی رطیران نمایند طوبی لهما ولأصلاب حملهما ولرحم خرجا منه تفصیل عنایاتی که درباره ایشان ظاهر شد حال نمیتوانم عرض کنم چه که السبیل مقطوع والقلم ممنوع وهمچنین جناب آقا ابوالقاسم از اهل سلطان آباد باهمه این بلایا فی الحقیقه در کمال روح وریحان بودیم چه

که بلقا فائز بودیم ولکن محزون از طرف احبای عراق چه که از حضور دور بودند و بیلای دیجور مبتلا ولکن چونکه
للّٰه وفی اللّٰه بوده باسی نیست و حزنی نه .

(میرزا آقا جان خادم)

--- صفحه ۱۱۱ ---

وَمُقَصَّرٌ بُوْدَہ جَمْعِی از نِسْوَان واطفال صغیر ومرضعات چه تقصیر نموده اند که محلّ سیاط قهر
و غَضَب شده اند الی قوله الأعلى تا آنکه حبس بها حصن عکّا شده وبعد از ورود ضبّاط عسکریّه کلّ
را احاطه نموده اناثاً و ذکوراً صغیراً و کبیراً جمیع را در قشله نظام منزل دادند شب اوّل جمیع از اکل
و شرب ممنوع شدند چه که باب قشله را ضبّاط عسکریّه اخذ نموده و کلّ را منع نمودند از خروج
و کسی بفکر این فُقرا نیفتاد حتی آب طلبیدند احدی اجابت ننمود چندانست که میگذرد و کلّ در
قشله محبوس..... و از خزانه دولت در هر شبانه روز سه ۳ رغیف نان باسرا میدهند واحدی قادر بر اکل
آن نه از اوّل دنیا تا حال چنین ظلمی دیده نشد و شنیده نگشت فوالذی انطق البها بین الأرض والسّماء لم
یکُن لکم شأن ولا ذکر عند الذین انفقوا ارواحهم واجسادهم واموالهم حبّاً للّٰه المقتدر العزیز القدير
کفی از طین عند اللّٰه اعظم است از مملکت و سلطنت و عزّت و دولت شما ولو یثاً لیجعلکم هباً منبثاً

وسوف يأخذكم بقهر من عنده و يظهر الفساد بينكم ويختلف ممالككم اذا تنوحون و تتضرعون ولن تجدوا لانفسكم من معين ولا نصير. الى آخر البيانات

رسالت وشهادت آقا بزرگ (بدیع)

میرزا آقا بزرگ بن حاجی عبدالمجید نیشابوری از بقیة السیف قلعة طبرسی که شرح حالش را در بخش سوّم نگاشتیم بسّن هفتاد سالگی سرشار باده عشق وفداکاری برای زیارت وانجام خدمت وارد عکا شد و غصن اعظم ویرا در شبانه باخود بقبله بُرد تا بحضور در محضر ابهی نائل گشت و در ضمن بیانات که خطاباً له میفرمودند از لوح منیعی که درادرنه اکمالاً للحجّة برای ناصرالدین شاه صدور یافت

--- صفحه ۱۱۲ ---

بدیّن مضمون بیّان نمودند که لوحی برای ناصرالدین شاه در ادرنه نازل کردیّم و تاکنون نزد ما موجود است و کسی جرئت حمل این امانت را ننمود زی را که حامل بایّد با دست خود آنرا به شاه دهد و قبول و تحمل شکنجه و عذابهای گوناگون نماید و زجر و مشقات وارده را تفصیل دادند و آقا بزرگ التماس کرد که حامل آن لوح شود و جمال ابهی مجدداً جزئیات عذابها و اذیتهای وارده را شرح و بیّان فرمودند و اصرار آقا بزرگ برای بردن لوح بر زیادت شد پس با او چنیّن گفتند که تازه وارد شده و خسته سفری اندک صبر کن و آرام گیری تا با سکون و قرار موفّق به

انجام امر کردگار گردی ولی او چنان لابه و بیقراری کرد که قبول فرمودند و امر نمودند که در طول طیّ طریق اُحدی را از قصد و إرادة خویش آگاه نسازد و با نفسی از اُحباب ملاقات و مکالمه نماید و هرگاه بیه و اضطرابی برایش دست داد همانجا بماند و قدم بیهش ننهد که خداوند نفسی دی‌گرمبعوث فرماید و إرادة خود را به موقع اجری گذارد و او دستورهای مقدّسه را بر صفحه خاطر نقش نموده لوح را تسلیّم گرفته پی‌اده روانه ایران گشت و بعد از مدّت چهار ماه به طهران رسید و برای انجام مأموریت توقف کرد و با هیچ‌یک از اُحباب که به وی تصادف کردند سخن نگفته مصاحبت ننمود و مکرراً او را مشاهده کردند که روی به عکا نشسته مناجات کرده شکر به جای آورد که انجام چنین خدمتی بدو محوّل گردید و با اُحدی از آنان مواجهه و معارفه و مکالمه نکرد و صورت بی‌انانی که از قلم اُبهی در خصوص آداب رسول و حامل لوح مذکور صادر شده این است.

هو الله تعالى

نسئل الله بأن یبعث أحداً من عباده و ینقطعه عن الامکان و یریّ قلبه بطراز القوّة و الاطمینان لینصر ربّه بین الامکان و اذا اطلّع بما نزل لحضرة السّلطان یقوم و یتأخذ الكتاب بإذن ربّه العزیز الوهاب و یمشی مسرعاً الی مقر السّلطان و اذا ورد مقرّ سریّره ینزل فی الخان و لا یمشی مع أحداً الی تجرج ذات یوم و یرقی قوم علی معبره و اذا ظهرت طلائع

طلّاع السّلطنة يرفع الكتاب بكمال الخضوع والأدب ويقول قدر ارسل من لدى المسجون وينبغي ان يكون على شأن ان يأمر السّلطان بالقتل لا يضطرب في نفسه ويسرع الى محلّ الفداء ويقول اي ربّ لك الحمد بما جعلتني ناصراً لأمرک وقدّرت لی الشّهادة فی سبيلک فوعزّتک لا ابدل هذا الکأس بکووس العالمين لأنّک ما قدّرت لها من بديل ولا يعادلها الکوثر والسّلسيل وان ترکه وما تعرض عليه يقول لك الحمد يا ربّ العالمين انّی رضيت برضائک وما قدّرت لی فی سبيلک ولو انّی اردت ان تصبغ الأرض بدمی فی حبّک ولكن ما اردته هو خير لی انّک تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک وانت العليم الخبير . تا در روزی که موبک شاهی بخارج شهر در گلندوک برای صید وتنزّه اقامت گزید بیرون شتافت ودر حالیکه پیرهن سفید طویل عربی دربر وعصابه سفیدی دور سر پیچیده داشت در صحرا بجائی مرتفع که مواجه ومورد توجّه شاهی بود روی بعگا بایستاد ولوح را برسر دست مرتفع گرفت وقبل از ظهر روز چهارم شاه را در حالیکه از شکار مراجعت کرد با دوربین نظر بر وی که بغایت ادب ایستاده بود افتاد وآقا ابراهیم امین السّلطان را برای تحقیق حال مأمور ساخت واو رفت وپس از دقائقی چند عودت کرده معروض داشت که جوانی است از عگا آمده واز جانب بهاءالله ابلاغی دارد ومیگوید باید خود بدست شاه دهم وهرچه نصیحت گفتم نپذیرفت وشاه را واقعه سال ۱۲۶۸ در نیاوران بنوعیکه در بخش سابق نگاشتیم بخاطر گذشت واز قدرت وعظمت ابهی که از

سجن شدید عکا چنین جوانی را مبعوث فرمودند لرزه براندام افتاد وپس از اظهار حیرت و تعجب فرمان داد که جوان را حاضر کردند و او باوقار و شجاعت

--- صفحه ۱۱۴ ---

تامه مأموریت خود را بیان نمود و چنانکه در رساله شهیره مقاله سیاح مذکور است باواز بلند یا سلطان قد جتک من سبا نبأ عظیم ناطق گشت و لوح را برای شاه تسلیم داد آنگاه ویرا توقیف کردند و مقرر شد که سخن از در تطمیع و تهدید گویند و هرچه خواهد قبول نمایند تا افراد اینطائفه را بوسیله او بشناسند و چنین کردند ولی او کیفیت تشرّفش را بمحضر ابهی و دستورهای مقدّسه را بیان کرده اظهار داشت که ابداً با کسی از احباب همراه نبودم و احدی را ملاقات نکردم و همی سخن از عظمت آلهیه جمال ابهی و مقام عشق و ایمان خود گفت تا گماشتگان شاهی را یأس حاصل شده ماجرّی را بشاه گفتند و او دستور شکنجه و عقاب داد لاجرم درخیمان سفاک بدنش را برهنه کرده آهن تفتیده در آتش را همی بر پشتش کشیدند چنانکه بوی ناخوش فضای خیمه را احاطه نمود و او در آنحال اظهار رنج و آلم نکرد بلکه خود را خم نموده باریک و سبزه زمین مشغول گردید و درخیمان بغضب آمده با آهنهای تفتیده بر سینه اش دو خط متقاطع از راست بچپ و چپ بر راست کشیدند چنانکه دود از سینه بی کینه اش برخاست ولی گفتار و اظهار رنج و آزاری از او ندیده و نشنیدند لاجرم رنج و عقاب بیرون از حساب دادند و عاقبت بشاه در حالیکه بصید آهوان و میگزساری بازنان و گلرخان مشغول بود ابلاغ کردند که ازین جوان قوی القلب فداکار خبری آشکار نخواهد شد و شاه فرمان داد صورت

فتوغرافی از وی گرفته عمل زجر و شکنجه و داغ را بآخر رسانند و درخیمان چنان کردند تا چون بالبی خندان و یابهاً الأبهی گویان بدقائق آخر زندگانی اینجهان و ورود بجهان جاویدان نزدیک شد با ته تفنگ سرش را کوبیده نرم کرده او را بمقام شهادت رساندند و جسدش را در گودالی انداخته با خاک و سنگ بیناشتند و شاه لوح ابهی را نزد آقا سیّد صادق مجتهد طباطبائی و حاجی ملا علی مجتهد کنی بفرستاد

--- صفحه ۱۱۵ ---

تاجواب نویسند و ایشان چندی نزد خود نگهداشته بالأخره چنین جواب دادند که در مقابل سخنان ایشان جوابی غیر دم شمشیر آبدار نیست و شاه از اقدام علما ناامید شده لوح را باسلامبول نزد میرزا حسینخان مشیرالدوله سفیر کبیر ایران بفرستاد تا بأولیاً دولت عثمانی ارائه داده موجبات مشقات و خطرات بر جمال ابهی را بیشتر فراهم سازد ولی بواسطه لوح مذکور حجت بر شاه و مجتهدین ایران اتمام شد و شاه بنوع اجمال ملتفت گشت که مقاصد امر ابهی جز مسائل دینیّه نیست و مداخله در امور سلطنت ندارد و ازین رو اندکی آسایش خاطر یافت و جمال ابهی پس از واقعه شهادت مذکوره تا مدّتی مدید در اکثری از الواح صادره ذکر جمیل آنجوان رشید فدائی را نموده ویرا بدیع خواندند و ما در اینجا نبذه قلیله از بیانات مسطور در آنلوح و نیز از الواحی دیگر که ذکر بدیع و واقعه مذکوره در آنست ثبت میداریم قوله کملت حجه و تمت کلمته ای سلطان نسّمات رحمت رحمن این عبادرا تقلیب فرموده و بشطر احدیه کشیده گواه عاشق صادق در آستین باشد و لکن بعضی از علمای ظاهر

قلب انور ملیک زمان را نسبت به محرمان حرم رحمن وقاصدان کعبه عرفان مکدر نموده اند ایکاش
رأی جهان آرای پادشاهی بر آن قرار میگرفت که

حاجی ملاعلی (کنی) درضمن مرقومه مشروحه اش بشاه چنین نوشت از وقتی که اینها بنای خروج بسیف گذاردند
همه همّت و قصد ایشان تصاحب دولت و سلطنت است که با سلطنت رواج این مَلّت و طریقت بدهند و خود احقر
در جواب مسئله که از بهاء ایشان سؤال شده است دیدم؛ نوشته و سؤال کرده اند از زمان خروج ایشان ازین محنت
و ذلّت معین فرمایند در جواب نوشته است زمانی که شمشیرهای ما از غلاف کشیده شود معلوم است این در مقابل
اولیاً دولت است و لاً در مقابل رجال مَلّت کشیدن قلمتراش از قلمدان کافی بلکه زیاد است.

--- صفحه ۱۱۶ ---

اینعبد با علمای عصر مجتمع میشد و در حضور حضرت سلطان اتیان حجّت و برهان مینمود این عبد
حاضر و از حقّ آمل که چنین مجلسی فراهم آید تا حقیقت امر در ساحت حضرت سلطان واضح
ولایح گردد و بعد الأمر بیدک و انا حاضر تلقاً سریر سلطنتک فاحکم لی او علی الی آخر البیانات .
بقیة الآل جناب مجید علیه و علی ابنه بهاءالله العزیز المتعال بسمه المقتدر علی مایشاً هذا کتاب نزل
بالحقّ و فيه يذكر مايلوح به وجه الأمر بين الأرضين والسموات قل انه لبيان الله لمن في الأماكن قد

اشرق من افقه شمس التبيان ورقم عليها من قلم الرحمن السّجن لمظهر امر ربّكم العزيز المّان ان يا
بقية الآل ان استمع ما يقال من لسان العظمة و الأجلال ليجذبك ذكر ربّك الى مقام لا تأخذك
الأحزان بك اظهرنا الأمر على شأن منه اضطربت القلوب وعمت الأبصار ثم اعلم أنّا لمّا اردنا خلق
البديع احضرناه وحده وتكلّمنا بكلمة اذا اضطربت اركانه امام الوجه على شأن كاد ان ينصعق عصمناه
بسلطان من لدنا ثم شرعنا فى خلقه الى ان خلقناه ونفخنا فيه روح القدرة والأقتدار بحيث لو امرناه
يسخر من فى السموات والأرضين ان ربّك لهو المقتدر القادر فلما تم خلقه من كلمة ربّك وخلقته من
نسمة الرحمن ابتسم تلقاً الوجه وتوجّه الى مشهد الفداء بقدرة وسلطان واقبل على شأن انقلب به اهل
الملا الأعلى وسكان مدائن الأسماء اذا ارتفع النداء من شطر الكبرياء تبارك الأبهى الذى خلق ماشاً انه لهو
العزيز الوهاب ياليت كنت حاضراً لدى العرش اذ تكلّم معه

--- صفحه ١١٧ ---

معه لسان القدرة ماتطير به الأرواح فلما اريناه ملكوت الأمر وتجلّينا عليه من مشرق الوجه انار من
انوار ذاك الأشرار قد اخذه الأبتهاج على شأن طار بقوادم الانقطاع لنصرة ربّك مالك الأبداع به قرّت
عيون النّصر وزين هياكل الأمر تعالى هذا المقام الذى ما حملت ذكره الألواح وعجزت عنه الأقلام
اتحسب انه مات لا ومنزل الآيات به اهتز روح الحيوان فى قلب الأمكان ان اعرفوه يااولى الأبصار انه
لبالمنظر الأعلى والرفيق الأبهى يدعو اهل الأنشأ الى الله العزيز المستعان اتحسبه كأحد من العباد لا
ومالك الأيجاد به اخذت الزلازل كلّ القبائل واضطربت اركان الظلم واشرقت وجه النّصر من افق

الأقْتدار هل يصل اليه الأسماءُ لا ومالكها قد ارتقى الى مقام انقطعت عنه الأذكار به اظهرنا الصَّيحة مرّة

اخري على

در بدایت سال دوّم سجن جناب بدیع بقتله آمد واورا مانند کرهٔ نار مبعوث فرمودند چنانکه یحیی خان نزد شاه از وقار و صبر و عظمت و تحمّل زجر و عقاب داغ را بیان کرد بشاه گفت بهمان حالت که در یمین و یسار محاط بمیرغضبها بود عکسش را برداشتند و نزدش آوردند چون مشاهده نمود امر کرد که اگر رمقی از او باقی است دست از زجرش برداشته بدست یحیی خان سپارند تا معالجه کند و بهبودی حاصل شود ولی چون بیالینش رفتند وفات کرده بود و تا چند یوم اردو و اهالی را چنان اضطراب احاطه نمود که نفسی بعد از غروب آفتاب در کوچه یافت نمیشد و جمیع مضطرب و متحیر و چون خبر شهادت باشهامتش بمحضر مبارک رسید تا چند روز قلم اعلی در هر لوحی که نازل ذکر قربانی اورا مینمودند و میفرمودند ذکر قربانی بدیع ملح اذکار والواح است و در لوح یکی از احبّای الهی نازل که زود است قحط و غلا و انواع بلا ایران را احاطه نماید و چنان قحطی که شد که ایران ویران و هزاران مادران از شدّت جوع فرزندان خود را خوردند و ارباب ثروت و خزائن از شدّت گرسنگی بهلاکت رسیدند و اما احباب محفوظ ماندند. (مضمون کلام نبیل زرندی)

شأن نادت الصخرة الملك لله المقتدر القهار كذلك زيتنا سماً البيان بشمس استقامة اسمنا البديع وسمماً القدرة بذلك النجم المشرق من افق الأفاق اذا يخاطبه القلم الأعلى من شطر ربّه الأبهي عليك يافخر الشّهداً ذكر الله وثنائه وثناً اهل الجبروت وثناً اهل الملكوت وثناً كلّ الأشياء في كلّ الأحيان قد كتب الله لكلّ نفس ان يتوجّه بوجهه الى شطر الطأ ويقول ما تكلم به لسان الكبيراً كذلك قضى الأمر من لدن ربّك عالم السرّ والأجهار لوفات منه شئ في خدمتك فاعف عنه ثم ارض كذلك يأمرك سلطان الأمر أنّه لهو العزيز العلامّ أنا قدّرنا لكلّ ابن خدمة ابيه كذلك قدّرنا الأمر في الكتاب ان استقم على الأمر في كلّ الأحوال على شأن لا يمنعك نعاك الذين كفروا بالله ربّ الأرباب لا ترى المشركين الا كخراطين الأرض ولا زماجيرهم الا كطينين الذباب هل يقوم مع امره من شئ لا ونفسى الحق ولكن الناس في غفلة وارتياب نور الوجوه بشمس ذكر ربّك والقلوب بنور وجهه المشرق على الديار البها عليك وعلى من معك وعلى الذين اقبلوا الى الله في يوم التّناد.

سورة الهيكل وسور الملوك

جمال ابهى پس از آنكه بنوع مذکور ابلاغ امر واتمام حجّت بسطان عبدالعزيز وناصرالدين شاه وعلماء واران ملتین وهم ببعضی از ملوک اخرى فرمودند قصد آن نمودند كه ندأ امر الله وظهور موعود امم وصلاح اعظم را بتمامت ملوك وعلماء وامراً ارض رسانده من على الأرض را بسعادت نشأتین هدايت ورهبرى فرمايند لذا سورة الهيكل وسور عظيمه ملوك از قلم ابهى صدور يافت كه از آن جمله خطابات

مهیمنه بنائلیون سوّم پادشاه فرانسه است و چنانچه در بخش سابق اشاره کردیم لوحی مفصل خطاب بوی درادرنه صدور یافت که آنرا بواسطه قونسول معظمش ارسال داشتند و قونسول مذکور در اوائل ورود جمال ابهی بسجن عکا نزد غصن اعظم ابلاغ داشت که نامه را بنائلیون رساندم و جوابی نداد لذا لوح ثانی صادر شد که حاوی تهدید و انذار و اخبار از ترزع تخت امپراطوری و تبدل عزّتش بدلت بود و قیصر کتافاکو از محترمین مسیحیان بیرونی ساکن عکا که نزد غصن اعظم اظهار ارادت و اخلاص میکرد لوح مذکور را از عربی بلغت فرانسه ترجمه نموده برای ناپلیون فرستادند و او غرور و استکبار ورزیده تنبه و التفاتی بروز نداد و هنوز چند سالی نگذشت که در محاربه مشهوره مابین او و پادشاه پروس سال ۱۲۹۰ شکست خورده مغلوب و اسیر گشت و قیصر مذکور از مشاهده تحقّق انذارت مذکوره بزمانی اندک یقین بحقیّت این امر حاصل نمود ولی سیّد محمّد اصفهانی پیوسته راه ایمانش را میزد و چنین میگفت که ایشان اخبار و اطلاع از طریق علم جفر حاصل میکنند و بعلم مذکور و علم اکسیر این امر را برپا داشته مردم را تسخیر نمودند و تو از ایشان بخواه که بتو تعلیم دهند اگر حقّ اند بخل نمیورزند زیرا بخل درحق نیست و قیصر بسخنانش فریب خورده اندک لغزش یافت و در واقعه سیّد محمّد

چنین آورده اند که چون لوح بناپلئون رسید بی اعتنائی نمود و عباراتی باین مضمون گفت من منتظر آمدن مسیح و معتقد پیدر آسمانی نیستم و خویش را شخص کامل خوانده اظهار عدم احتیاج بنبی و رسول کرد و جمال ابهی پس از استماع این اخبار شبی که در محضر شان جمعی از احبّا حاضر بودند در غایت سطوت و هیمنه تقریباً چنین فرمود بلی غفلت عباد بمقامی رسید که از زیادتی عطا از نفس مُعطی اعراض مینمایند چنانچه سلطان پاریس نموده آنگاه دست از آستین برکشیدند بنوعی که بیش از کف دست دیده نشد و فرمودند ما دولت را باین دست باو عطا نمودیم و بعد اصابع دست دیگر را بر کف دست مذکور گذارده فرمودند و باین دست هم اخذ نمودیم و در وقت ادای کلمه اخذ دست را جمع و قبض فرمودند و این سال ۱۲۸۸ بود.

--- صفحه ۱۲۰ ---

سال بیست و هشتم واقعات سال ۱۲۸۷ ه. ق. - ۱۸۷۰ میلادی

و رفقاییش که مسطور خواهیم داشت متذکر و متنبّه و نادم گشت و پس از وفاتش جمال ابهی قدم بخانه اش گذاشته ذکر غفران در باره اش فرمودند و از جمله الواح ملوک لوحی خطاب بالکساندر سوّم امپراطور روس صادر شد که درضمن آیات آن لوح چنین مرقوم میباشد " انا سمعنا مانادیت به مولاک

فى نجواك واجبناك بالحق ان ربك لهُو العليم الحكيم قد نصرنى احد سفرائك اذ كنت فى السّجن
تحت السّلاسل والأغلال بذلك كتب الله لك مقاماً لم يحط به علم احد الا هو اياك ان تبدل هذا
المقام العظيم ان ربك لهُو القادر على ما يشاء يمحو ما اراد ويثبت وعنده علم كلشئ فى لوح حفيظ "

الخ

ونيز لوى خطاب به ويكتوريا ملكة انكليس صدور يافت ودرضمن بيانات لوح مذكور چنين مسطوراست: " قد بلغنا
انك منعت بيع الغلمان والأما هذا ما حكم به الله فى هذا الظهور البديع وسمعنا انك اودعت زمام المشاورة بأيادى
الملة نعم ما عملت لأن فيها تستحكم أصول ابنية الأمور وتطمئن قلوب من فى ظلك من كل وضع وشريف ولكن
ينبغى لهم بأن يكونوا امناء بين العباد ويرون انفسهم وكلاً لمن على الأرض كلها هذا ما وعظوا به فى اللوح من لدن
مدبر حكيم الى قوله الأعلى يا اصحاب المجلس فى هناك وديار اخرى تدبروا وتكلموا فيما يصلح به العالم فى ما
له لو انتم من المتوسمين فانظروا العالم كهيكل الانسان انه خلق صحيحاً كاملاً فاعترته الأمراض بالأسباب المختلفة
المتغايرة وما طابت نفسه فى يوم بل اشتد مرضه بما وقع تحت تصرف الأطبأ الغير الحاذقة الذين ركبوا مطية الهوى
وكانوا من الهائمين وان طاب عضو من اعضائه فى عصر من الأعصار

بطبيب

بطبيب حاذق بقيت اعضائه الأخرى فيما به كان كذلك ينبئكم العليم الخبير واليوم نراه تحت ايدى الذين اخذهم سكر خمر الغرور على شأن لا يعرفون خير انفسهم فكيف هذا الأمر الأوعر الخطير ان سعى احد من هؤلاء فى صحته لم يكن مقصوده الا بأن ينتفع به اسماً كان او رسماً لذا لا يقدر برئه الا على قدر مقدور والذي جعله الله الدرياق الأعظم وسبب الأثم لصحته هو اتحاد من على الأرض على امر واحد وشريعة واحدة هذا لا يمكن ابداً الا بطبيب حاذق كامل مؤيد لعمري هذا لهو الحق وما بعده الا الضلال المبين كلما اتى ذاك الغيب الأعظم واشرق ذاك النور من مشرق القدم منعه المتطبيون وصاروا سحابة بينه وبين العالم لذا ما طاب مرضه وبقي فى سقمه الى حين انهم لم يقدروا على حفظه وصحته والذي كان مظهر القدرة بين البرية منع عما اراد بما اكتسبت ايدى المتطبيين فانظروا فى هذا الأيام التى اتى جمال القدم والأسم الأعظم لحياة العالم واتحادهم انهم قاموا عليه بأسيايف شاحذة وارتكبوا ما فزع به روح الأمين الى جعلوه مسجوناً فى اخرج البلاد مقام الذى انقطعت عن ذيله ايدى المقبلين اذا قيل لهم انى مصلح العالم قالوا قد تحقق انه من المفسدين ... يا معشر الأمراء لما صرتم سحابة لوجه الشمس ومنعتموها عن الأشرار ان اسمعوا ما ينصحكم به قلم الأعلى لعل تستريح به انفسكم ثم الفقر والمساكين نسئله بأن يؤيد الملوك على الصلح انه لهو القادر على ما يريد يا معشر الملوك انا نراكم فى كل سنة تزدادون مصارفكم وتحملونها على الرعية

انّ هذا الاّ ظلم عظيم اتّقوا ذفرات المظلوم وعبراته ولا تحملوا على الرّعية فوق طاقتهم ولا تخربوهم
 لتعمير قصوركم ان اختاروا لهم ما تختارونه لأنفسكم كذلك نبّين لكم ما ينفعكم ان انتم من المتفرّسين
 انّهم خزائنكم ايّاكم ان تحكموا عليهم مالا حكم به الله وايّاكم ان تسلّموها بأيدي السّارقين بهم
 تحكمون وتأكلون وتلعبون وعليهم تستكبرون انّ هذا لأمر عجيب لما نبذتم الصّلاح الأكبر عن ورائكم
 تمسّكوا بهذا الصّلاح الأصغر لعلّ به تصلح اموركم والذين في ظلّكم على قدر يامعشر الملوك به
 تسكن ارياح الاختلاف بينكم وتستريح الرّعيّة ومن حولكم ان انتم من العارفين ان قاوم احد منكم على
 الآخر قوموا عليه انّ هذا الاّ عدل مبين كذلك وصّيناكم في اللّوح الذي ارسلناه من قبل ذلك مرّة
 اخرى ان اتّبعوا ما نزل من لدن عزيز حكيم ان يهرب احد في ظلّكم ان احفظوه ولا تسلّموه كذلك
 يعظّم القلم الأعلى من لدن عليم خبير ايّاكم ان تفعلوا كما فعل ملك الاسلام اذ اتيناه بأمر حكم علينا
 وكلائه بالظّلم الذي به ناحت الأشياء واحترقت اكباد المقرّبين تحرّكهم ارياح الهوى كيف تشاء ما وجدنا
 لهم من قرار الاّ انّهم من الهائمين . الى آخر بياناته عزّ وتعالى بيانه ونبيل زرندي چنين نوشت الواح
 ملوك وسورة هیکل را امر فرمودند بخطّ بسیار ریزه نوشته شود بشکل هیکل باحسن
 صورت وسورة هیکل را در رأس وسور ملوک روس وپاریس ولندن را در یمین ویسار
 وصدور وسورة ملک ایران را در رجلین نوشته جا دادند وچند آیه باقی ماند تا هیکل دریک

صفحه تمام شود لذا آیاتی ازین قبیل مضامین نازل شد که آیا هیکلی دریمین قدرت از قلم

اعلی بنا شده بهتراست ام هیکل الذی بنی من الطین ان

--- ص ۱۲۳ ---

الطین ان انصفوا یا ملاً المنصفین وبعد از آن چند آیه هیکل باتمام رسید و فرمودند که اگر این هیکل در ارض مقدّسه بانتهایا نمیرسید امرالله بأنسرعت که باید آفاق را احاطه نماید نمینمود ولی از اثر تعمیر واتمام این هیکل روس در دربار عظمت خاضع وعلم اسم اعظم در قتل مرتفع خواهد شد وفی الحقیقه درج آنهمه آیات که معادل قرآن است دریک صفحه وهیکل با آن حسن خطّ آیتی بوده که در کلّ احيان بأعلى النداء منادی است که یا اهل الأمکان فأتوا بمثلی ان کنتم صادقین آن ورقه مقدّسه وصفی مقدّس از وصف است ودر بعضی احيان در میان اسمین اعظمین درمنظر ابهی منصوب

فتنه زنجان وشهادت ابا بصیر و آقا سیّد اشرف

ودر خلال احوال مذکوره فتنه زنجان برخاست که مجملی از آن چنین است آقا سیّد اشرف جوانی غنی وجمیل وصاحب عشیرت وحسب ونسب جلیل که والدش از شهدا اصحاب حجّت زنجانی بود چنانکه در بخش سابق اشاره کردیم بآدرنه رفته ایّامی تشرف واستفاضه از محضر ابهی نموده با انجذاب وعشق سرشار مراجعت بوطن نمود وآقا نادعلی که نیز پدر واقاربش از شهدا اصحاب حجّت بودند باوی بقوّت واقتدار ایمانی مرافقت واتّحاد کرده بنشر امر ابهی در زنجان پرداختند والواحی که

برایشان از ادرنه وعگا رسید ونادعلی بنام ابابصیر مسمی گردید آتش عشق را بنوعی شدید در قلبشان برافروخت و مجالس محاجّه و مناظره با برخی از علما و غیرهم آراسته گشت و ابابصیر بادلّائل عقلیه و نقلیه اثبات امر محبوب و مناظرین از بایّه و مسلمین را مغلوب و منکوب همی نمود چنانکه مردم از تعصّب و عناد بجوش آمدند و علما رفع ویرا از عمید الملک بن مجید الدوله حکمران خواستند و واقعات ایّام حجّت را بخاطر آوردند و اتفاقاً ملاّ آقای دربندی مجتهد معاند مذکور در بخش سابق که از آذربایجان عازم طهران بود بزنجان وارد شد و واقعات

--- صفحه ۱۲۴ ---

بسمعش رسید و فتوای قتل ابابصیر و سیّد اشرف را داد و مفسدین تشهیر نمودند که بایان زنجان باز تجمع و اتّحاد کردند تا عامّه مسلمین خصوصاً ارکان حکومت و اساطین دین را از جای برکنند و حاجی شعبان نام کلاتر بلد محرّک گشت و غوغا و شورش برخاست و ابابصیر را گرفتار کردند و مکرراً در محضر علما حاضر نمودند و او حجّت اقامه داشته برایشان غالب آمد و برای اطمینانشان ذکر مباحله بمیان آورد و آنان ویرا تکلیف سب و لعن کردند چون اعتنا ننمود ویرا بدار الحکومه کشیده دستهایش را در فلکه گذارده چندان چوب زدند که خون از زیر ناخنهایش بیرون آمد آنگاه او را در خانه ملاّباشی محبوس نمودند و او در آنحال بسید اشرف چنین پیام فرستاد که برای حفظ و ادارهّ احباب زنجان خویش را محافظت کن و فی الحال از شهر بیرون رو زیرا مردم دست از تو نخواهند کشید و لاجرم سید اشرف بیاغ خود در خارج بلد انتقال نمود و ابابصیر را پس از سه روز بسبزه میدان کشیدند تا سر ببرند و در

حالیکه اهالی بتماشا مجتمع شدند چون دژخیم خواست دستش را بر کتف بندد راضی نشد و بر دو زانوی ادب نشست و با فراغت بال بتلاوت مناجات پرداخت و همینکه تیغ بر حلقش بردند ابداً حرکت نکرد و خطاب شدید بدژخیم نموده گفت مگر تازه جلادی و آزموده نیستی و با دست نشان داد تا تیغ را برجای قطعی از حلقومش گذاردند و سرش را بُریدند و بیفتاد آنگاه بصدد سید اشرف برآمدند و حکمران از قتل وی احتراز جسته بسلطانیّه رفت و ملاّها فراشباهی حکومت را مجبور کردند تا آنکه منیرعلی نام با چندتن فراش و میرغضب دیگر بباغ وی ریختند و خواستند او را بگریزانند تا کشته نشود و او نگریخت و داروغه ناچار شده لطمه بر صورتش زد و او را بسبزه میدان نزد جسد غرق بخون ابابصیر کشید که بترسد و خود را نجات بخشد ولی او جسدر را در آغوش گرفت و آرزوی لحوق بوی نمود و انبوه

--- صفحه ۱۲۵ ---

انام و فراشان و دژخیمان حاضر بودند و بشگفت اندر شدند و مبادرت بقتل وی نکردند و تنی از سادات علما که نسب و قرابت بدو داشت نزدیک رفته عبای خود را بر سرش انداخت و بعد از لمحّه بصوت رسا گفت سید اشرف تبرّی کرد و بابی نیست و خواست بدین تدبیر ویرا از قتل نجات دهد ولی او با دست اشارت کرد که تبرّی نکردم آنگاه بمادرش (ام اشرف) که از مؤمنات جلیله القدر بود متوسّل شدند که پسر را منع نماید و او بمیدان فدا حاضر شد و همینکه چشم مادر بفرزند افتاد گفت ای اشرف بکدام غیرت راضی شدی که ابابصیر قبل از تو فدا شود بشتاب خود را باو رسان که عقب نمایی و پدرت را در

عالم بالا نزد پدرش شرمنده نسازی و مردم چون این را بدیدند و شنیدند باسنگ و کلوخ بر آن زن رشیده هجوم بردند و سید اشرف در حالیکه خود را بخون ابابصیر رنگین کرد از جلاد التماس نمود که ویرا بزودی ملحق سازد و بهمان کیفیت که دست در آغوش شهید داشت او را سر بُریدند و مادر بیگانه پسر مینگریست ولی اشک از چشمش جاری نشد و انبوه مردم چندان میرغضبرا زدند که یک چشمش کور شد و جوانان بلد حمیت و غیرت کرده خواستند جسد آنسید مظلوم را غسل داده دفن کنند

آقا سید اشرف در مرّة ثانیه که با خواهرش در ادرنه بود شنید که لوحی از قلم ابهی بنام شیخ سلطان کربلانی صادر شده در آن چنین فرمودند که ندائی از سر خود شنیدم که البته باید چنان فدائی در سبیل من مهیا نمائی که تبدیل قبول نکند و چنان مستفاد میشد که باید یکی از اغصان فدا شود بدون تغییر و تبدیل چون سید اشرف این بشنید برافروخته اذن رجوع خواست و با خواهر بزنجان برگشت و ابابصیر اطلاع یافته چنین گفت کمر را محکم بستم که خود را فدای غصن سازم تا آنفدا هدا شود و علانیه در بازار ندا بتبلیغ برکشید و بالاخره هردو دست در آغوش یک دیگر بفردوس اعلی شتافتند و چند ماه بعد از شهادتشان صعود غصن اطهر واقع گشت که ۲۳ ربیع الاول ۱۲۸۷ بود.

(نیل زرنندی)

ومادرش میخواست جسد پسر را با همان لباس خونین مدفون سازد بالأخره اهالی ویرا غسلو کفن و دفن کردند و این واقعه در شهر محرم سال ۱۲۸۷ واقع شد و صورت زیارتی برای ابابصیر و آقا سید اشرف و آقا میرزا محمد علی طبیب شهید سابق الذکر مشترکاً از قلم ابهی صدور یافت .

شهادت محمد حسنخان کاشی

و نیز در این سال محمد حسنخان کاشی از متمولین و محترمین و اعضاً حکومت باتفاق شاهزاده اسماعیل میرزا ابن بهرام میرزا عازم بروجرد شد و شاهزاده حکمران از اتباع حاجی محمد کریم خان بود و عداوت دینیّه دیرینه با این طائفه داشت و در آنجا حکم داد ویرا بفلکه بسته ضرب بسیار شدید نمودند بحدی که آنمظلوم بعالم بقاً رحلت نمود.

واقعه فاجعه غصن اطهر

غصن اطهر سدره ابهی (میرزا مهدی) در قشله ساعات حیاتش را در لیالی وایام غالباً صرف در احوال و تفکرات روحیه و مفاوضات و مراسلات روح انگیز با احبّ کتابت الواح صادره بخطّ زیبایش مینمود و عموماً از گفتار و رفتارش اهتزاز می یافتند ولی از جهت مشقات و بلیات اصحاب و بُعد و حرمان احباب پیوسته قلبی بریان و چشمی گریان و در دعوات و مناجات آرزوی فدا و قربانی داشت تا آنکه

مأمولش مقبول شد و جان خویش را نثار نمود و بدین رو موجبات آسایش و رخا و فتح باب لقا فراهم گردید و مجملی از واقعه چنین است که در سن کمتر از بیست و دو سال هنگام غروب شب جمعه بیست و چهارم ربیع الاول ۱۲۸۷ (۲۲ جون ۱۸۷۰) در حالیکه بر بام قشله قدم زده بفکر و مناجات بود ناگهان از روزنه طاق که در وسط بام جهت روشنائی بود بایوان قدام باب بیرونی که جمال ابهی اقامت میفرمود بیفتاد و غرقه خون گشت

--- صفحه ۱۲۷ ---

گشت و بیست و دو ساعت با حال رضا بقضا و توسل بمقام ابهی و مناجات فتح ابواب لقا برای احبّا بماند آنگاه بعالم بقا خرامید و این مصیبت بر عائله ابهی و احبّا سخت مؤثر و گران شد جسد را در قشله غسل و کفن نمودند و جمعیتی از محترمین بلد برای تشییع حاضر شده بمقام نبی الله صالح برده بخاک سپردند.

چونکه در عکا مکین شد شه دوسال _ جام این غصن قدم شد مال مال _ آنچنان مست آمد از خمر لقا

_ که ندانستی سر از پا مطلقا _ روز و شب باوجه رحمن روبرو _ وحی سبحان دمبدم نازل براو

_ ساعتی زین شغل اگر بودش فراغ _ زاشتیاق افروختی همچون چراغ .

میشدی مستانه بر بالای بام _ بابها گرم مناجات و کلام _

اندر آن حالت اگر صد تیغ و تیر _ میشدی وارد بر آن وجه منیر.

می نبودی هیچ از خود باخبر _ تا که ظاهر آیدش ز آنها اثر

بود اینسان تا که از هشتاد و هفت _ هم محرم هم صفر بگذشت و رفت

لیل جمعه در ربیع اولین _ اربع و عشرین شد و قد حان حین

_ آنزمان آنشمس افلاک وصال _ اول اثنین و عشرینش زسال _ نیمساعت چونکه بگذشت ز غروب

_ مست شد از باده ربّ الربوب بی تأمل بریسط الله شد _ عاشقانه در حضور شاه شد

_ بوده هر شب آندمش وقت لقا که نویسد وحی سلطان بقا _ چونکه شه بر طلعتش دیده گشود

_ سخت مستش دید از جام شهود - گفت شه کای مهدی سرمست یار _ رو که امشب باتو مارا نیست کار

_ باتو کاربار ما انجام شد _ رو بیام اکنون که وقت بام شد _ شد بیام آن غصن ابهای مجید

_ بالبی پر نغمه قلبی پر امید _ بامناجات و دعا همراه شد _ آنقدر غرق نیاز و راز شد

_ باطرب آنروح سرد خوشخرام _ مشی میفرمود در بالای بام _ مست از جام لقا میزد قدم

_ لیک چشم انورش بر رویهم _ در لسان بانغمه هائیهاش _ آتشین ابیات ورقائیهاش

_ تا که مضمون بکل البسط خواند _ برکشید آهی و اشک ازدیده راند _ که شوم مبسوط باکل وجود

در قدومت خالی از گفت و شنود _ گردم از فیض شهادت فیض یاب _ تا شود بر دوستان فتنه باب
_ چون مناجاتش باین عنوان رسید _ نغمه از لحن علیائی شنید _ ای رسمای تامت این خلعت تورا
_ بس قبولی بس قبولی اندرا _ چون بگوشش نغمه محبوب شد - مرغ جانفش پرزد و مجذوب شد
_ یک دریچه بود در بالای بام _ شد دراو ناگه معلق چون حمام _ آنکه محبوب بهارا عرش شد
_ منبسط در بزمشان چون فرش شد _ شد همین یک مصرعش تاریخ سال _ یا تعالی ازین جاه و جلال

--- صفحه ۱۲۸ ---

خروج جمال ابهی از قشله

مدّت حبس جمال ابهی در قشله دو سال و دوماه و پنج روز بطول انجامید و چون اعضا حکومت عکا
ارکان و اعظام بلدی تاحدی پی بمقامات عظمتشان بردند و مصائب مذکوره واقعه نیز تأثیر نمود و هم
در آن ایام دولت جمع عساکر در عکا مینمود و قشله را برای اقامتشان لازم داشت و بموجب امور
مذکوره

چون صدا شد مرتفع اهل حرم _ مضطرب گشتند و پرسیان لاجرم _ که چه بود و از چه آمد این صدا

زیر لبشان گفت خلاق هدئ _ مهدی من بود و شد قربان من _ پَرزنان شد جانب رضوان من

چون بسر رفتندش انوار حریم _ شد بپا از هر طرف حشری عظیم _ آن یکی سویش برادر گودوان

_ وان یکی کای جان مادر امتحان _ آن یکی نالان زجان کای جان عم _ جان من بادا بلا گردان هم

_ او همی ناظر برخشان چون قمر _ که ندارد این حکایتها ثمر سالها من طالب این بوده ام

_ بارضا اینرا مرا پیمودهام _ شادمان باشید وقت شادی است کاینجوانرا موسم دامادی است

_ بهر من حور شهادت عقد شد _ لیک مهرش بذل روح الله شد آنزمان برداشتندش از زمین

_ لیک فالغل در یسار ودر یمین _ مرتفع کردند چون حین پیکرش _ جایکه دادند اندر بسترش

_ غصن اعظم بر قدوم الله فتاد _ در شفا در محضر الله لب گشاد _ گفت حق وعد بربه در جواب

_ کانچه حق خواهد که ان باشد صواب - غصن اعظم چونکه بشنید این بیان _ برقصاً الله رضا آمد زجان _ جمله را

شه بر رضا فرموده امر _ جمله نوشیدند زین فرخنده خمر _ سرخوش ازاین خمر زانشان نام او

_ کز دیگرها برفزوده جام او _ خدمت محبوب عالم باادب _ سجده کرد و عرض کرد ای وجه رب

_ کردی اما ازمن این قربان قبول _ داد شاهش مژده قرب وصول _ کافرین برطینت نورانیت

_ شاد تو مقبول شد قربانیت _ بایدت ازاین عنایت افتخار _ برسماوات وزمین لیل ونهار
 _ شکر کن محبوب خود را باسرور _ کز تو ظاهر شد چنین اغصان نور _ باشد ازاین غصن وغصن اعظمت
 _ صدهزاران فخرها بر عالمت _ سجده کرده گفت کای رب شا کرم _ تا بقا دارم بشکرت ذا کرم
 _ دردو عالم ای خداوند جلیل _ بر سر ما باد این ظلّ ظلیل _ وجه ابهای تو مارا کافی است
 _ هر مرض را طلعت شافی است _ بعد از آن گفتندش ایغصن خیر _ حاضر آریمت بر ربّ قدیر
 _ یاکه شه حاضر شود بر بسترت _ سایه اندازد زرحمت برسرت گفت محبوب روانم امر اوست
 _ هرچه آن محبوب خواهد آن نیکو است _ شاه بر بالینش آمد ساعتی _ از لقای خویش دادش راحتی
 _ عاشق و معشوق باهم در عیان _ گفتگو کردند بی نطق و بیان _ بعد از آن شد فتوی او تنها بماند
 _ سرّ آن از باده ابهی بماند _ شب گذشت و گشت طالع روز غم _ مَطَّلَع گشتند یاران نیز هم
 _ زانکه شب فرمان نداد آتشاه جان _ که شوند آگه جمیع دوستان _ روز گردید و تمامی اشکبار
 _ آمدند آن غصن حقرا در کنار _ هر طرف بوسه زنان بر مقدمش _ بس پریشانان چه زلف درهمش
 _ لیک چندان همچه کلّ آن غصن یار _ جمله را آمر بصبر واصطبار _ عذر خواهان از همه کایدوستان _ جمله
 معذورم بدارید اینزمان _ زانکه قادر نیستم من بر قعود _ در محبّت عفو خواهیم نمود
 در چنین حالی ببینندش ادب _ ایفدایت جمله مربوبات ربّ

جمال ابهی و هم‌رهان در شهر رجب سال ۱۲۸۷ از قشله خارج و آزاد و بمحلّها و خانه های متعدّد مستقر شدند و از جانب دولت مقرر گردید که حکومت عکا اجرت خانه ها را بدهد و ضبطیه را بردارد و جمال ابهی نخست در خانه مشهور به **خانه ملک** مقابل دریا اقامت جستند و اکثر اصحاب در دیگر

خانه ها

در همان ساعت که آن میر عمّا منہبط گردید بر ارض از سماء در حقیقت روح او تسلیم شد

اینقدر مهلت زشه تکریم شد تاحریم الله کلدوستان نوگلی چینند از آن بو گلستان

باتمام دردهای بی دوا باعظامی کامده از هم سوا از جگر آن روح حق آهی نزد

وای برنا درد وهم آهی نکرد صبر کرد وبا تبسم همچہ گل مستعد شاهره شاه کل

ساعت آخر بفرمود این چنین غصن اعظمرا اله العالمین کز زبان من بگو برمهدیم

کای جمالت مایه دلشادیم آنچه میخواهی بخواه از من کنون که عطا خایمت بیچند و چون

آنچه باشد خواهشت از کل باب هست درپیشم بکلی مستجاب گر شفا خواهی شفایت میدهم

— تا ابد کوب لقاییت میدهم — چونکه امرالله را اصغا نمود — با تبسم همچه غنچه لب گشود

— کای تو غصن اعظم و محبوب من — وی جمالت مطلب و مطلوب من — عرض کن از من بجنانان کای عزیز — می

نخواهم از تو جز تو هیچ چیز — لیک دارم از عطاییت یک رجا — که نبیلترا رسانی برلقا

— همره خان و علی بعد النیل — شاد و ریانش کنی زین سلسیل — بردگر مهجور باهم مطلقا

— بعد از آن بگشای ابواب لقا — شاه استدعاش را مقبول داشت — بهرش آیات وفا منزل داشت

— کای فدایت جمله عشاق من — وی نثارت هر که شد مشتاق من — در چنین وقتی هم ای روح روان

— می نخواهی جز سرور دوستان ساعت اثنین و عشرین از نزول پَرزد آن ورقا برضوان وصول

— در میان قشله شد خیمه پیا — از پی تجهیز آن روح بقا — هر که بر آنخیمه افتادش نظر

— شعله ور شد از درونش — صد شر چون برون کردند ز تن پیراهنش — یک جهان گل رخ نمود از گلشنش — خوش

منقش گشته بود از خون او چون حسن آنشاه مارا ابن عم — دید آن پیراهن رنگین زدم

— در برابر زد بر سر و دیده نهاد — صیحه زد زانسان که بیهوش او فتاد — چون بهوش آمد بگفتا بر کفم

آمده خونین قمیص یوسفم — جانب کنعان نورش میبرم — سوی پیر ناصبورش میبرم

— سوی بابای غمینش میبرم — سوی پیر پُر حنینش میبرم — تا که بوی یوسف خود بشنود

— پرس پرسان جانب کویش رود — چون بشد تجهیز آن جسم بلور — همچو گر موضوع در صندوق نور

روحیان و عرشیان و قدسیان — ور زبوندندش چو یاقوت در میان — چون برون شد از در آن در یتیم

— مرتفع شد غلغل اهل حریم — غلغله برهفت گردون او فتاد — مهر و مه بر قلزم خون او فتاد

— پشت عکا از شمالش جانبی — هست جایی که اسم او صالح نبی

--- صفحه ۱۳۰ ---

قرار گرفتند و آقا میرزا موسی کلیم و آقا میرزا محمدقلی و عائله شان با برخی از احبّا در **خان عمدان** معروف **بخان جوینی** مذکور سکنی گرفتند و محلّ بیرونی غصن اعظم و آمد و شد ایشان نیز در آنجا قرار یافت و جمال ابهی گاهی برای ملاقات احبّا بد آنجا قدم نهادند و خان مزبور که محلّ اقامت مجاورین و توقّف زائرین احبّا گردید مخروب و زمینش خاک و گِل بوده احبّا چندان خاک و آب از خارج بلد آورده ریختند تا زمین سخت و هموار گشت و **خانه ملک** مذکور کوچک و حقیر و مرطوب و مخروب بود لذا پس از سه ماه **بخانه دیگر** که معروف **بخانه منصور** و مقابل آنخانه واقع

جمله احباب از خورد و کبار — با جنود لا یرای کردگار — چون رسانیدند بر آن مسکنش

مسقّر کردند اندر مکمنش — اندر آن حین از نشاط و اعتزاز — در زمین آمد هویدا اهتزاز

چونکه غصن الله در او مسکن گرفت _ از شعف چون مهد جنیدن گرفت _ عصر جمعه وجه

مهدی وین ذلیل _ مستقر پیش علی بعد النیل _ در یکی از حجره های ناصره _ شد

عیان این اهتزاز نادره _ سه دقیقه زلزله اما خفیف _ مطلع زان هر وضعی وهر شریف

بعد از آن آمد خبر از هر طرف _ که هماندم ارض جنید از شعف _ روز سوم چون بما

معلوم شد _ کشف بر ما این سر مکتوم شد _ که بفرموده اله العالمین _ بهر غصن

الله جنیده زمین _ روز سوم از خروج اقدسش _ آمده ونشیده بودم از کسش _ ناصره

با مهدی ویا اسم رب _ من مکین کز در درآمد یک عرب _ گفت در عکا شده برپا قیام

یکتن از اغصان شب افتاده زبام _ صاحب خط بوده وفضل و هنر _ درسین از غصناعظم خورد تر

عصر جمعه گشته پنهان زیر خاک _ ارض لرزید ودرآندم سیه خاک **نیل زرنندی**

هفتصد وهفتاد و سه روز تمام _ شاه مارا بود در قشله مقام _ چون در آنجا دیدنیها

دیده شد _ چون ادرنه دفترش پیچیده شد _ گشت در بیت ملک شه را مقر _ لیک کل

اصحاب در خان مستقر _ شصت و شش روز آنملیک مستدام _ شاه در بیت ملک بودش مقام

بحر قدرت بعد از آن مسجور شد_ عرش رحمن خانه منصور شد_ وسعت او بهر شه چون بود کم

خانه دیگر براو گردید منم_ آقا قلی هم در جوار بیت شاه_ کرد دران او مکانی

جایگاه_ متصل بابیت شد از پشت بام_ ز آمد و شد میشود حاصل مرام_ لیک موسای کلیم

آن نور حق_ آنکه دایم روشن از وی نور حق_ در همان خانیکه یاران را هست جای

منزلی در زاویه دارد جدای_ هست یکدست حیاطی مستقل_ موسی واهلش دراو دارد محل

نبیل زرنندی

--- صفحه ۱۳۱ ---

انتقال فرمودند و از آنجا نیز تقریباً پس از سه ماه بخانه دیگر نقل نمودند که چون چهارمین محل

اقامت ابهی بود به رابعه معروف گردید و پس از قلیل زمانی از آنخانه نیز بخانه معروف بخانه عودی

رفتند و مالک خانه مذکوره خواجه عودی مسیحی خمّار از تجّار بلد و با خواجه عبّود مسیحی از اغنیا

و اعظم شرکت در مال و اتحاد در مذهب و اتصال خانه و منزل داشت و مابین اهالی معروف بخست

ولّامت بود ولی در آن هنگام که دولت عثمانی جمال ابهی را از ادرنه حرکت داد شروع به بناء

قصری شهیر در جنب باغ بهجی نمود و بهجی نام باغ وسیع دلگشائی بود که عبدالله پاشا یکی از

حکمرانان عکا در مسافت یک میلی آن بلد بنا نهاد و اشجار بسیار از قبیل لیمو و پرتقال و سرو و غیرها

و گلهای فراوان در آن کاشت و عمارتی بزرگ و برکۀ وسیع ساخت و مقصود خواجه عودی از بنا کاخ مزبور که قریب شش هزار لیره مصرف نمود آنکه خود و عائله اش جنب بهجی در هوای طیب زندگانی کنند و در ایّامی که جمال ابهی و اصحاب در قشله بودند میشنیدند که خواجه عودی چنین قصری مشهور در بلاد سوریه میسازد و عنقریب اطراف آنجا معمور میگردد و چون اقدام باین عمل و صرف و تحمّل صرف نقود باهظه در نظر خواجه عبّود مذکور خارج از طریق حزم و روش عاقلانه بود شرکت نجّست و مداخلت نکرد و چند عائله از اقربای عودی موافقت نظر کرده هریک برای خود در جنب قصر خانه ساختند که نسبت به اُبنیۀ عکا منظم و زیبا و وسیع و دلگشا بود و هنگامی که جمال ابهی از قشله خارج شده در خانه های مَلِک و مَنصُور و رابعه اقامت داشتند قصر و عمارت مذکوره اتمام یافت و عودی عازم سکنای در قصر شد و خانه مسکونه مذکوره خود را بنوع ایجار بجمال ابهی وا گذاشت و آنخانه در عکا

--- صفحه ۱۳۲ ---

خانه وسیع و عالی بشمار میرفت و در بحبوحۀ معمورۀ بلد واقع و مشتمل بر سه طبقه و حجرات وسیع متعدّد و ایوان رفیع و حَمّام و مطبخ و انبار در خارج و مقابل عمارت میدانی بود که در وسط آن چشمۀ آبی میجوشید و همینکه خواجه عبّود دانست که جمال ابهی باعائله در این عمارت سکنی مینمایند برای نفرتی که از احوال و اخلاق ایرانیان داشت باکمال سعی و اهتمام مخالفت و ممانعت کرد و کاری از پیش نبرد و لاجرم ابوابی را که بخانه اش متصل و راه آمد شد بود بیست و محکم نمود و احتراز شدید

جُست ولی طولی نکشید که بخطای خویش واقف گشت و مجاورت را موجب افتخار و سرافرازی دانست و ابراز محبت همی کرد چندانکه خانه خویش را با آنخانه یکی نمود و غالباً خود و عائله بتمام محبت و خشوع آمد و شد نمودند و هر خدمتی که بآو مفوض میگشت بغایت خورسندی انجام میداد و با اینکه نسبت بولات امور و حکمرانان بلد در غایت جلال و تبختر رفتار میکرد نسبت بجمال ابهی خاضع بود و غالباً ایشان و منتسبین را مهمانی کرده خود بخدمت میایستاد و بالجمله خانه مذکوره مستقر عرش و کرسی عظمت گردید و با اینکه جمال ابهی چنانکه نگاشتیم حسب میل و فرمان سلطانی محکوم بحبس ابد در عکا و ممنوع از رفتن بخارج بلد و از معاشرت با اهالی و نشر امر شده و ابواب معاشرت عمومیه را بستند و تا سه سال از خانه خارج نشده بدیدار احدی نرفتند و در او آخر ایام اقامت در قشله بعد از وقوع حادثه غصن اطهر نفوس مخصوصه را اجازه ورود دادند و امثال استاد اسماعیل معمار کاشی و شیخ محمود عراقی و عثمان افندی سلمانی و غیرهم علناً شرف حضور یافتند و معاشرت با اناام مفوض بغصن اعظم فرمودند و سید محمد و رفقاییش چنانکه عنقریب شرح میدهم بانهایت عناد و بغضا تعرض و افساد همی نمودند و هنگامیکه جمال ابهی از قشله آزاد شده بخانه قرار گرفتند آندو نیز از حجره فوقانیّه محبس حکومتی عکا آزاد شده خانه گرفتند و بنای معاشرت با اشراف و محترمین بلد

همّت

گذاشته بوسوسه و افساد و افترا و بدگوئی پرداخته

--- صفحه ۱۳۳ ---

سال بیست و نهم واقعات سال ۱۲۸۸ ه. ق - ۱۸۷۱ میلادی

همّت بر آن نهادند معذک کله در این هنگام که بخانه عودی مذکور قرار یافتند نسبتاً رخا و آزادی حاصل شده و جمال ابهی جاسم مذکور بغدادی و هم آقا شیخعلی یزدی مذکور را بطلب هفت تن اُسرا که از مصر بخرطوم سودان تبعید شدند بفرستاد تا آنان را یافته از واقعات خبر داده بمراسله با مرکز مراسلات در اسکندریه که مینگاریم هدایت کرد و رابطه ارض مقصود با احبّا در بلاد مختلفه باز شده از عراق و ایران و غیرهما پی در پی سوی ارض مقدّس برای زیارت محضرابهی رهسپار گشتند والواح بسیار صادر گردید و چون آقا شیخعلی یزدی مذکور پس از عودت بایران و ایصال الواح باحبّا و ملاقات با اُسرای خرطوم با حاجی سیّد جواد و آقا سیّد مهدی دهجی یزدی و آقا میرزا جعفرقلی ارومیه از مسافرین زائرین قرار شرکت دادند و حاجی سیّد جواد مقیم اسکندریه مصر شد و آنان دکه خرازی در سویس تأسیس نمودند باوی تجارت نمودند و آقا شیخعلی و میرزا جعفرقلی بدوره گردی نیز مشغول گشتند و بدینطریق مرکزی برای ارسال الواح و مراسلات باحبّا از عکا باسکندریه و بمبئی و ایران برقرار گردید و آقا محمد حسن نام منشی سفارت انگلیس در طهران که جوانی خوش نویس و مخلص بود باحبّا میرساند و افراد اینطائفه خصوصاً فضلاً و مقبلین از وصول الواح انتفاض و انتعاش یافته بنشر و تبلیغ قائم و متدرّجاً نفوسی کثیر درین امر وارد شدند و معاندین از ملاها و غیرهم باشد بغضا برخاسته باتفاق حکمرانان و عمّال دولت بقبض جان و مال و عیال اینطائفه قیام نمودند.

تعمیر بیت اعلی در شیراز

نظر باینکه بعد از واقعهٔ شهادت حضرت نقطهٔ اولی اشرار شیراز پی در پی متعرض خانه و بستگانشان شدند و حرم اعلی در سالهای بعد با اُخت امّی خود که حرم خال شهید بود

--- صفحه ۱۳۴ ---

مراققت و مؤانست جُسته در بیت خال مذکور اقامت نمود و بیت اعلی احتیاج بتعمیر و ترمیم یافت لذا جمال ابهی حسب عرض و استدعای حرم بخواهرزاده اش آقا میرزا آقا نور الدین امر فرمودند که بیت را طبق رضای وی تعمیر نماید تا در بیت سکونت گیرد لاجرم آقا میرزا آقا بتعمیر بیت پرداخت و با استاد عبدالرزاق معمار از احباب همه روزه مراقبت نمود و پس از چند ماه تعمیر با تمام رسید و خانهٔ مختصری در جانب شرقی بیت نیز خریداری کرده ملحق بیت نمود و حرم در بیت سکونت و قرار گرفت و وضع و هیئت بنای بیت در این تعمیر تغییر کلی یافت .

فتنه در شیراز و حبس و قتل احباب

شیخ حسین ظالم ناظم الشریعه از مجتهدین شیراز که در بخش دوّم شمهٔ از بغضا و قساوت اش را در حق حضرت نقطهٔ اولی ذکر نمودیم پیوسته بمقاومت با امر بدیع و تعرض اینطائفه قیام داشت و ابوالحسن خان مشیر الملک وزیر فارس با او و امثالش موافقت و مراققت میکرد و میرزا علیمحمد خان

قوام الملک بیگربیگی و کلانتر شیراز حمایت از احباب مینمود و میرزا آقا رکاب ساز از متقدمین مؤمنین را که بتبلیغ و هم بکتابت الواح و آیات اشتغال میورزید زنی ناموافق بود که برای إذا واضرارش پی بهانه میگشت و بتحریک معاندین مفسدین نزد ناظم الشریعه مذکور رفته سعایت و شکایت از شوهر نمود که کاتب آیات و کلمات اینطائفه است و شب و روز مقیم خانه و ندیم این خدمت میباشد چنانچه مجلّلات بسیار از نوشته های او را مهیا دارم و اگر خواهید میاورم و لاجرم ذهاب و ایاب بهائیان در خانه ما متصل است و بانگ و هیاهو متواصل و چندان ازین قبیل گفت که شیخ ظالم انبوهی از طلاب علوم دینیّه و معممین و ظالمین را برای دستگیری میرزا آقا و یافتن و آوردن کتب و آثار امریه بفرستاد و احباب شیراز مطلع شدند و زنی از مؤمنات

--- صفحه ۱۳۵ ---

بخانه میرزا آقا رفته تمامت آثار امریه را بدربرد و همینکه اشار مذکور بخانه رسیدند چیزی از کتب و آثار ندیدند و میرزا آقارا بخانه مجتهد ظالم کشیدند و او پس از تعیّظ و تشدّد و سؤال و جواب چندی اصرار همی کرد که میرزا آقا نسبت بحضرت نقطه اولی و جمال اقدس ابهی سخنان ناروا بر زبان راند ولی محروم ماند و آنمظلوم را با نامه که بحکمران در خصوص وی نوشت بدارالحکومه فرستاد و مشیر الملک وزیر فارس مذکور موقع بدست آورده اسماً عدّه از مشاهیر احباب را نزد حکمران برشمرد و ترغیب بر گرفتاریشان نمود و حکمران شاهزاده سلطان مراد میرزا حسام السلطنه سابق الذکر بود و برای انجام این کار آستین بالا زد و از میرزا علیمحمد خان قوام الملک کاری از پیش نرفت و جمعی

از معاریف احباب را گرفته بدار الحکومه آورده حبس کردند که اسامیشان بدین تفصیل است میرزا نبی خیاط میرزا محمد جعفر خیاط کربلایی محمد هاشم قصّاب مشهدی ابوالقاسم خراز آقا میرزا باقر حاجی ابوالحسن بزّاز محمدخان بلوچ کربلایی حسنخان سروستانی آقا ملاّ عبدالله فاضل زرقانی آقا ملاّ عبدالله بکاّ و پس از ایّامی طویل همگی متدرّجاً بموجب شفاعت و وساطت برخی از اهالی و وسائل اُخری خلاصی یافتند و فقط میرزا رکاب ساز و میرزا نبی خیاط و مشهدی محمد جعفر خیاط برجای ماندند و شیخ ظالم فتوای قتل شانرا نگاشت و حکمران امر داد هر سه مظلوم را شبانه در محبس خفه کردند و صبح روز بعد اجسادشان را تسلیم عائله شان نمودند که غسل و کفن و در قبرستان معروف بدارالسلام دفن نمودند و بدین طریق نائره فتنه انطفأ یافت ولی اهالی بلد تا مدّتی وقاحت کرده اشعار هجوّیه در شأنشان گفته در کوی و برزن کف زدند و خواندند و در یوم اربعین شهادتشان طبق ها را پُراز شاخهای گوسفند

--- صفحه ۱۳۶ ---

و بیّحه سگ ها و ارجاس نموده بر سر گرفته بانبوهی از اخلاط ناس در اسواق همی گرداند و ابیات هجوّیه و قبیحه سرودند تا بقبرستان مذکور برده بر قبرشان ریختند و آنچه خواستند و توانستند از اعمال نزیل و فسوق رزیل مرتکب شدند تا حسام السّلطنه از حکومت فارس معزول گشت و در اعمال و شدائد مذکوره تخفیف حاصل شد و زوجه مذکوره میرزا آقای شهید نیز متبّه و تائب گردید و بتلافی

برخاست و بر لوحهٔ سنگی بزرگ نام واحوال آن شهید را نقش و بر قبرش نصب نمود ولی اشرار آن سنگ را نیز درهم شکستند.

فتنه در کاشان و قتل و غارت بهائیان

میرزا نام از اهل کاشان که بنام شاه میرزا معروف شد جوانی رشید از خاندان بابی و پدر و مادر و خواهر و کسانش کلاً از مشاهیر و مهمّین اینطائفه و خانه شان در کاشان واقع در جنب خانه حاجی ملاّ محمد مجتهد نراقی بود و ملاّی مذکور بفکر خرید و تصرف خانه شان افتاد و برای نیل باین مقصود ایشانرا تشهیر بنام بابی کرد و میرزا را جمعی از مریدان و گماشتگان فرستاد بمحضرش کشید و استنطاق و بازخواست نموده اعلان و حکم کرده گفت این پسر بابی است و باید از این خانه برود میرزا بدو گفت ای آقا آیا چه ضرری از ما بشما رسید و مجتهد فریاد برکشید بغلظت گفت ای بابی لعنتی فضولی مکن و روی بمردم حاضر نموده گفت این پسر را باید تغیر کنم تا از بایّت برگردد میرزا بجسارت گفت عقیدت من هرچه باشد تکلیف وجدانی من است و بشما ارتباط و حتّی دخالت در این امور نیست و مجتهد بغضب آمده گفت این پسر را فلک کنید میرزا خواست بگریزد ولی مستخدمین و گماشتگان مجتهد ویرا گرفته بفلک بسته چوب بسیار زده رها کردند چنانکه تقریباً ده روز بستری بوده از جای نتوانست برخیزد

برخیزد و مادرش نزد مجتهد رفته پرسید که آیا چه خطائی مرتکب شدیم که پسر مرا چنین چوب زده بحال مردن بر بستر انداختی مجتهد بدو پر خاش کرده گفت ای ملعونه تو هم بابی هستی از محضر دور و گم شو و از آن پس نیز پیوسته ظلم و جفای مجتهد بایشان رسید چندانکه میرزا ناچار مصمم بر طغیان گردیده مسلح شده بر رهنی و انتقام از چنین مردم برخاست و خسارت بر همه گونه از اهالی رسید و جمعی مسلح در پیرامونش مجتمع شدند و راه آمد و شد از اطراف کاشان مسدود گردید و میرزا را شاه میرزا خواندند و متدرجاً حدّ و عدّتش بمقامی خطیر رسید و منال دولتی را گرفته قبض الوصول بنام خود میداد و بمصرف عدّه خود بنوعی که میخواست میرساند و بشاه چنین مینوشت که آن برادر مکرم مالیات فلان محلّ را نگیرد چه باین جانب واصل شد و نوبتی مالیات فارس را که معتمدالدوله بطهران ارسال داشت او قبض کرده قبض الوصول نزد شاه فرستاد و چون خبر بسمع ناصرالدین شاه رسید مصطفی قلیخان سرتیپ ایل عرب ساکن اطراف اصفهان و کاشان را مأمور دستگیری و یا اعدام وی نموده حکم داد که هر که را با او مربوط است بگیرند چه خبر بسمعش رسید که چندین هزار بابی با شاه میرزا متفق اند و عنقریب طهران را متصرف میشوند و سرتیپ مذکور با اردوی خود کاشانرا معسکر و مرکز ساخته بتجسس و تفحص از بابیان متفق و متعهد باشاه میرزا برآمد و معاندین مفسدین نام شیخ ابو القاسم را بردند و شیخ مذکور از اهل قریهٔ مازگان تابع قمصر کاشان و ملا و مرجع دینی آنحدود و از زهاد و عبّاد و متقدمین اینطائفه بود و شاه میرزا از او کمال احترام و تجلیل مینمود و سرتیپ با جمعیتش بقریهٔ مذکور و خانهٔ شیخ ریخته او را دستگیر و خانه و اهالی قریه را تاراج کردند و شیخ را با

الواح و آثار که در خانه اش بدست آوردند بکاشان کشیده تسلیم خانلرمیرزا احتشام الملک حکمران نمودند و بحکم حاکم چوب بسیار براو زدند و عوانان و دژخیمان پهلوهایش را بضرب لگد شکستند

--- صفحه ۱۳۸ ---

و او را در محبس بغل و زنجیر کشیدند و شیخ در آن هنگام بسن و سال پی‌ری و با محاسن سفید و قد خمیده بود و در زندان مشرف بهلاک شد و از آنسو اردوی دولت مازگان و قمصر را چاپیده با حبابی آنجا مخصوصاً بستگان شیخ نهایت ظلم و جفا وارد آوردند و شیخ را حکمران ایامی در حبس نگهداشت آنگاه نزد حاجی ملا محمد حجة الاسلام نراقی مذکور فرستاد تا حکم قتل دهد و او مماطله و مسامحه کرده فتوی نداد و میرزا عبدالله قمصری که مردی با کفایت و نفوذ و نیز محب و حامی احباب بود نزد حکمران شفاعت نمود و شیخ را رها کردند و بخانه اش بردند و آن پیر دلخسته تن شکسته مدتی سخت علیل و بستری دوچار فقر و تنگدستی بود ولی بانهایت ایمان و استقامت و شکر و رضا میزیست و هنوز مدتی نگذشت که عیسی خان بن کاظم خان کاشی رئیس تلگرافخانه کاشان محرمانه بشاه خبر داد که شیخ ابوالقاسم مازگانی باشاه میرزا مرتبط است و حکمران او را دستگیر کرده ولی باخذ جرائم قانع شد و او را رها نمود لذا طولی نکشید که شاه تلگرافا بحاکم امر داد شیخ را بقتل رسانده سرش را بطهران بفرستد و از آنسو مصطفی قلیخان بمقابله و مقاتله با شاه میرزا پرداخت و چند مقاتله بین فرقتین واقع شد و پسرعمو و چند تن از اقربای سرتیپ کشته شدند و کاری از پیش نبرد و شهرت و قدرت شاه میرزا مزداد گردید ولی برخی از احباب باوی ملاقات کرده رسم و آئین امر ابداع ابهی را برو خواندند و او را

نصیحت و نکوهش کردند که این رفتار مقاومت با دولت و انتقام از ملت مخالف این آئین و مضر بمقام این دین است و او لاجرم اطاعت نموده دست از محاربه کشید و بهمرهان خود گفت دیگر بار مرتکب این اعمال نمیشوم اینک هر کس مرا میخواهد بامن همراه بیاید و سنگر و مرکز خود را جای گذاشته رفت و جمعیت وی نیز متفرق شدند و اردوی دولتی جرئت یافته آنانرا

--- صفحه ۱۳۹ ---

تعاقب نمودند و روزی بعد مصطفی قلیخان برای خود آرائی در عقب بتاخت و باو نرسیده برگشتند و عده از بهمرهان را بدست آورده بانواع عذاب و عقاب معذب کردند دوتن را پی بریدند و بعضی را کشتند و برخی را اسیر بردند و چند تن را بعد از ضرب و حبس رها نمودند و در خلال این احوال گماشتگان حکومت کاشان بصدد و دستگیری شیخ مازگانی بودند ولی او را بدست نیاوردند چه که او پس از استخلاص از حبس سابق پیوسته متواری و مخفی بود و احبای قمصر برای احتفال پیاده و محتاطانه نزدش میرفتند و محفلی در کمال احتیاط ولی پر شور و اخلاص انعقاد مییافت و شیخ تلاوت الواح و آیات مینمود و آرزوی شهادت در سبیل این امر میکرد بنوعی که آحاد احبّا از شدّت انجذاب گویا در طیران بودند و میرزا عبدالله قمصری مذکور حکم شاهی و سعی حکومت را در گرفتاری شیخ باحبا خبر داد لاجرم حسب میل ایشان شیخ بکلی پنهان و مخفی شد و مأمورین حکومت برای دستگیری شیخ بصدد اذیت و جفای احباب برآمدند و مردان و زنان خصوصاً دختر شیخ را شکنجه و آزار همی کردند تا از شیخ خبری بدست آرند و نتوانستند تا آنکه تنی از اهل مازگان را بوعده های

مالی بفریفتند و او بتزویر و چرب زبانی نزد احبّا رفته اظهار داشت که از طرف میرزا عبداللّه قمصری مذکور حامل پیامی برای شیخ است و از محلّ اختفای وی آگهی یافت و او را تسلیم مأمورین حکومت نمود تا بغایت اذیت و شدّت بر اسبی نشانده پاهایش را زیر شکم مرکب و دستهایش را از پشت بستند و با سختی و جفا بکاشان و دارالحکومه بردند و بسجن انداختند آنگاه در روز جمعه هنگام ظهر ویرا برای شهادت حاضر کردند و او در آن سنّ شیخوخت و ضعف و نقاهت چهره نورانی و قلبی مملوّ از ایمان و اطمینان

--- صفحه ۱۴۰ ---

و لسانی ذاکر و متشکّر داشت و از میرغضب آب طلبیده وضو ساخت و نماز و مناجاتی باکمال خضوع بجای آورد و اعتراف و شهادت بر عقائد حقّه گفت و آب آوردند که بنوشد نیشامیده گفت شراب شهادت بهتر رفع عطش میکند و در همانحال که در سجده بود یکی از ارازل که تطمیع کرده مأمور قتل او نمودند سرش را از قفا بریده جدا کرد و جسدش را غرقه بخون بیفکنده احباب کاشان جسدر را برده در مزار قدمگاه سرپله دفن کردند و نیز در خلال واقعه مذکوره که بقتل و غارت احبّا میپرداختند آقا محمود صباغ را سنین عدیده در ایّام اشراق جمال ابهی از افق عراق مجاور بغداد و از مؤمنین مخلصین بود گرفتار کرده باز دحام انام بهر سو کشیدند و از کثرت ضرب و جفا در میدان کاشان جان تسلیم نمود آورده اند که حکمران کاشان چون واقعه مذکوره بدون اجازه و فقط بتحریک ملاها بود قاتل را دستگیر نمود ولی سید حسن و میرزا آقا از فقهای بلد شورش کردند تا قاتل مستخلص گشت

و مصطفی قلیخان با جمعیتش از کاشان بقصد احبای نراق حمله برد و بخانه میرزا محمد خان معاون الممالک که اخو الزوجه حاجی میرزا علی اکبر که شمه از احوالش را در بخش سابق نگاشتیم وارد شد و احبای معروف از قبیل حاجی میرزا علی اکبر مذکور و برادرش آقا محمد مهدی و غیرهما ناچار گریخته مخفی شدند و سرتیپ پس از دو روز شروع بتعرض نمود نخست آقا محمد جواد و آقا نصرالله و بعضی دیگر را دستگیر کرد ولی حاجی میرزا محمد خان از ایشان ضمانت کرده مبلغی نقد بسرتیپ داده مستخلص نمود و حاجی میرزا کمال الدین و برادرش آقا محمود که نیز شمه از احوالش را در بخش چهارم آوردیم بدیدن سرتیپ رفتند و او ایشانرا توقیف کرد و طالب و متجسس از حاجی میرزا علی اکبر بوده میگفت از قراریکه شنیدم او از شاه میرزا زبردست تر میباشد و بحاجی میرزا محمد خان و پدر حاجی میرزا علی اکبر اطمینان داده قرآن از بغل درآورده قسم یاد نمود که مقصودش فقط مشاهده حاجی است و چون از او پرسیدند که اگر این سخن صدق است پس چرا آقایان مذکور نراق را که بنیره فاضل نراقی اند گرفتار نمود در جواب گفت بابی

--- صفحه ۱۴۱ ---

شده اند و دین محمد را ترک کرده اند باید تنبیه شوند و بفکر حال و مثال خود باشند و مکتوبی بامضای خود باین مضمون داد که آنان را در گرو حاجی میرزا علی اکبر نگهداشته منظوری جز ملاقات حاجی ندارد و پدر و برادر و دائی همگی اطمینان حاصل کرده از حاجی خواستند که بملاقات وی حاضر شود تا سائر احباب را نیز رها نماید لاجرم حاجی باتفاق ایشان نزد سرتیپ رفت و او احترام

بجای آورده همه را برای صرف ناهار در نزد خود نگهداشت و هنگام عصر چون خواستند از محضر
 وی بیرون آیند حاجی را نگهداشت و بآنان گفت بروید و حاجی امشب نیز مهمان من است و در آنشب
 با حاجی مصاحبه طولانی کرد و همی از محلّ اختفای شاه میرزا پرسید و از ایّام اقامت حاجی در بغداد
 در جوار ابهی و از عقیدتش جويا شد و حاجی شرحی از جلالت و عظمت ابهی و از عقیدت و ایمان
 خود بصراحت و فصاحت و شجاعت بیان کرد و سرتیپ حکم داد که این بابی را هم نزد بابیان دیگر
 حبس نمائید زیرا همه دشمن شاه اند و حاجی هر قدر بیان و استدلال نمود که این سخن باشتباه است
 و ما دشمن شاه نیستیم اعتنائی ننمود و حاجی ذکر قسم و عهد نامه اش را بمیان آورد و او چنین گفت
 در آنوقت نمیدانستم شما بابی هستید و بالجمله حاجی میرزا علی اکبر را با حاجی میرزا کمال الدین
 و آقا محمود زنجیر کردند و روز بعد بیستگان حاجی چنین گفت او را باید بطهران فرستم تا شاه آنچه
 خواهد مجری دارد و پدر و خویشاوندان حاجی که همه از تجّار نامی بودند اصرار و درخواست نمودند
 تا عاقبت قرار باین شد که مبلغ بسیاری از نقود تسلیم سرتیپ نمایند و حاجی مستخلص شود و همینکه
 قسم اکثر نقود بدست سرتیپ رسید اظهار نمود که در شبی حاجی را رها کرده بدولت میگویم که
 گریخت و نیز از آقا محمّد جواد و آقا نصرالله و حاجی محمّد تقی و غیرهم از اهالی نراق درهم و دینار
 بیندوخت و در مدّت اقامت در آنقصبه شام و ناهار و فرش و رخت خواب و لوازم اسبان و غیرها را از
 احباب گرفت و مبالغی هر روزه بنام حق الحفظ محبوسین

--- صفحه ۱۴۲ ---

اخذ و جمع کرد تا شبی که مقرر بود محبوسین را رها نماید طرح حيله ريخته فتنه برانگيخت و مجمل
 واقعه اينكه در پاس اول شب حسب تحريك و تهيج ملاي محلّ جمعي از ارازل و اشرار ببقعه امام زاده
 شاه سليمان درآمده درو پنجره ها و برخي از اثاثيه را آتش زدند و قرآني بخطّ كوفي كه نيم ذرع طول
 و سه ربع ذرع عرض و جلدی مذهّب و ميناكاري داشت در آتش نهادند و شهرت دادند كه با بيان
 مخصوصاً اخوان حاجي ميرزا علي اكبر كه جديداً از طهران آمدند مرتكب اين اعمال شدند و بامر
 سرتيپ پنجاه نفر مسلّحاً بخانه ها ريختند كه با بيان تازه وارد را دستگير كنند لاجرم رجال احباب
 فراري و متواري گشتند و مأمورين بدستگيري صغار و خوردسالان پرداخته بدار الحكومۀ كشيدند و ناله
 وضجّه مادران و خواهران مرتفع شد و تمامت شب مذكور در خانه هاي احباب ضجّه و ناله وزاري
 و بيقراري تا صبح امتداد يافت و بامر سرتيپ بند و قيد محبوسين را سختتر كردند و تا صبح منافقت نموده
 همه همۀ انداختند كه با بيان بقعه امام زاده را آتش زدند و نيز راههاي خروج از قصبه را بمراقبت گرفتند
 كه كسي از اين طائفه بطهران براي تظلم نرود و در تجسس سائر احباب مخصوصاً برادر و پسر حاجي
 ميرزا علي اكبر برآمدند و آندو لاعلاج بكوهي پناه برده در غار مخفي شدند و پسر حاجي در آن غار
 هولناك محاط بجانوران در مدت سه شبانه روز بسر برد و عمو در عين خوف و خطر بامراعات كمال
 احتياط شبها بقصبه ذهاب و اياب نمود و سعی و جهد در تسكين نائره فتنه و استخلاص حاجي همي كرد
 و آب

مصطفی قلیخان سهام السلطنه رئیس ایل عرب که ساکن اطراف اردستان اصفهان بودند بیاداش آنکه اسلافش در محاربات خارجیّه ایران شجاعت بظهور آوردند ناصرالدین شاه تأمین قسمتی از ایران را بدست او سپرد و او بالأخره در سال ۱۳۰۶ در طهران مرد و پسرانش در مقاومت با اینطائفه و قتل و غارتشان سهامی از پدر داشتند یک پسرش انتظام الملک عاقبت درعین احتیاج و حقارت مقتول شد و پسر دیگرش حسینخان سهام السلطنه آخر الامر بحقارت و احتیاج مبتلا گردید.

--- صفحه ۱۴۳ ---

و آب و غذا ببرادرزاده میرساند و در شب چهارم عمو و برادرزاده متفقاً بباغات قصبه برگشته بخانه خویش رسیدند و روزان و شبانی باضطراب و سختی گذراندند و سرتیپ مصطفی قلیخان خود این فسادرا برانگیخت ولی بظاهر نسبت بهیجان و شورش اهالی داد و بالأخره حاجی میرزا علی اکبر و برادرش را بنام همکاران و همراهان شاه میرزا و بعنوان بابی فتنه انگیز با عدّه سوار بطهران فرستاد و مادر حاجی میرزا علی اکبر که بابیه محترمه رشیده و از بستگان میرزا جعفرخان وزیر بود باتفاق پسرش آقا محمد مهدی پی دادخواهی و نصرت و استخلاص پسر و برادر شوهر رهسپار طهران گشت نخست بکاشان وارد شده از حاجی ملا محمد مجتهد مذکور توصیه گرفته سه ۳ روزه خودرا بطهران

رساند وبا برخی نسوان همدست شده بخانه عزت الدوله خواهر شاه رفته رحل اقامت انداخت و تعدیات و غارت‌های مصطفی قلیخانرا با شدت و گریه وزاری شرح داد و شاهزاده خانم را غیرت برافروخت که چرا در قصبه متعلقه باو چنین خرابی و یغما کردند و بواسطه وی خود را نزد شاه رسانده با کمال جسارت و فصاحت شرح احوال گفت و عزت الدوله نزد شاه سربرهنه کرده ناله و تظلم نمود و از آنسو گماشتگان مصطفی قلیخان حاجی میرزا کمال الدین و آقا میرزا محمود و حاجی میرزا علی اکبر و برادرش و برخی دیگر را که مجموعاً هفده تن بودند وارد طهران کردند و موافق اخباری که مصطفی قلیخان بشاه داده بود برای اعدام در کاروانسرای میدان معروف پهای قاپوق و میدان اعدام ورود و نزول دادند و میر غضبان پی در پی نزد آنان ذهاب و ایاب همی کردند چندانکه حاجی میرزا علی اکبر متغیر شده فریاد برکشید گفت آیا این چه ظلمی است که دود سیاهش ایران را فراگرفت مصطفی قلیخان عرب چند تن رعایای صدیق دولت را چون از عهده قبض و اخذ شاه میرزا برنیامد بنام بابی سرکش باین خواری و ذلت نشانده ماکه طاغی و عاصی و قاتل و سارق نبودیم حال اگر قصد قتل مارا دارید

--- صفحه ۱۴۴ ---

یکباره راحت کنید و در همان حال مادر و عمویش با دستخط شاهی که شامل امر بردن ایشان بانبار دولت برای فحص از چگونگی احوال بود رسیدند و مصطفی قلیخان حسب حکم عزت الدوله مقصر واقع شده خود را بقصبه شاه عبدالعظیم رسانده متحصن گشت و عاقبت بیدل مال بسیار مستخلص

گردید و ملا محمد رضا ملائی مفسد نراق را که مادر حاجی میرزا علی اکبر او را بواسطه پشت کردن فربه و غلیظش در حضور شاه ملا گوشتی معروف کرد بطهران کشیده حبس تحت مراقبه و نظر دادند و بالجمله عموم محبوسین مذکور را بعد از مدّت نه ماه حبس در انبار بموجب دستخط شاهانه رها کردند.

شهادت آقا میرزا باقر در کرمان

آقا میرزا باقر شیرازی از متقدّمین مؤمنین که با بیان و خطّ فصیح و زیبا تبلیغ امر ابهی همی کرد و چنانکه نگاشتیم باجمعی از معاریف احباب شیراز حسب الحکم حسام السّلطنه والی فارس گرفتار شده در زنجیرخانه دار الحکومه بکند و غل افتاد مدّت چهار ماه در حبس بقید و زجر بسربرد و بالأخره ویرا بفلکه بسته چوب وافر زده رها و محکوم بمهاجرت کردند لذا به نیریز واز آنجا بخاک کرمان رفت و همهجا نشر این امر نمود تادر شهر کرمان اقامت جست و پیوسته با اهالی مصاحبه دینیّه و هدایت ورهبری نمود و برخی از اتباع حاجی محمد کریمخان تمایل باین امر یافتند و بعضی دیگر تعصّب و عناد ورزیدند و خان ابن خانرا از رفتار و گفتار وی آگاه ساختند تا حکمران را تحریک و تهییج کرده

حاجی محمد کریمخان اعلی الله مقامه درماه گذشته عازم زیارت و تقبیل عتبات عالیات گشتند تقریباً پنجاه نفر از اخوان و اهالی کرمان به همراهی ایشان از راه بندر و دریا روان شدند در منزل مهرور بمرض اسهال مبتلا و بفاصله چهل ساعت بر حمت ایزدی پیوسته است در مدرسه مرحوم ابراهیمخان مجلس فاتحه آن مرحوم مغفور طاب ثراه منعقد روز سیم وکیل الملک حکمران کرمان حضور بهم رساند مجلس را برجیده بود و شرائط مهربانی با بازماندگان ایشان بأقصى الغایه منظور داشته.

(روزنامه ایران مؤرخه رمضان ۱۲۸۸)

--- صفحه ۱۴۵ ---

براین واداشت که اورا دستگیر و حبس نموده بشهادت رساند و بعد از واقعه مذکوره تا مدتی احبای کرمان در تحت تضییقات و محروم از امنیت و آسایش بودند .

فتنه در زنجان

و در زنجان عامه پرشور و طغیان حسب تحریک و تهییج رؤسای دین بمعارضت و مقاومت بهائیان برآشفتمند و حکمران چندتن از ایشانرا که از آنجمله حاجی ایمان و آقا رسول قناد و آقا فتحعلی بودند دستگیر کرده اسراً مغلولاً بطهران فرستاد تا بانبار انداختند و در قید و کند و زنجیر گران بداشتند

و آنمظلومان چهارده ماه بنوع مذکور محبوس نمودند تا بعثت شدت مجاعه در مملکت و پریشانی
انتظام امور دولت و ملت مستخلص شده بوطن برگشتند.

پیدایش غصنیان قزوین وزوالشان

میرزا محمدعلی غصن اکبر را که درین بخش ضمن تفصیل احوال عائله جمال ابهی ونیز در مطاوی
بخشهای آتیه شرح احوال واعمال خسران مثالش رامیاوریم از صغر سن بتربیت وتابش انوار ابهی
حسب مصالح ضروریّه وقت لسان و بنان درانشا مکاتیب مموّه بعربیّه وفارسیّه براسلوب آیات وآثار
آلهیّه جریان یافت وچنانکه میرزا یحیی تقلید از آثار اعلی کرد او نیز بسبک کلمات وآیات جمال
ابهی تقلید وحکایه ونسج وتلفیق همی نمود وبشأن مذکور حسب دستور مکاتیب وارده

دراین سال ۱۲۸۸ مجاعه شدید مشهوره سرتاسر ایرانرا احاطه کرد وهزاران نفوس که از آنجمله جمعی کثیر از
اعادی این امر بودند طعمه هلاک گشتند وناصرالدین شاه نیز سفری بعزم زیارت بعراق رفت ودر یوم بیستم جمادی
الثانیه از طهران بیرون آمد ودر غیاب وی پسرش کامران میرزا نائب السلطنه مأمور رسیدگی امور مملکت گشت ودر
روز بیست ویکم شعبان بخانقین رسیدند وبالأخره پس از زیارت کاظمین کربلا نجف عسکرین وغیرها مراجعت
بایران کرده ودر روز سه شنبه غره ذیحجه بطهران ورود نمود .

از اطراف را اجوبه نوشته و برای بعضی از شهدا صورت زیاراتی نگاشت که مصطلحات و ترکیب کلمات و مبادی معارف بدیعه از آن نمایان بود و جمال ابهی ازین جهت تشویق و تأیید میفرمودند که عظمت و قدرت الهیه مشهود گردد و اهل بیان ببینند که در ظلّ افاضات بدیعه حتی صغار بهتر از امثال میرزا یحیی مینویسند تا او شهرت نزد احباب حاصل نمود و صورت آثار قلمیه ویرا احترام و محافظت نمودند و خطوطش را که نیکو و زیبا مینوشت حرز خود و کتیبه وزینت منزل قرار دادند و متدرّجاً در طی عباراتش مضامین و مفاهیمی بود که اشعار از اظهار مقام و ابراز درجه مخصوصه مینمود و برخی بدان معجب و فریفته شدند و بکلمات و بیانات ابهی که برای تشویق وی صدور یافته تمسّک بسته روایات و مبالغاتی در شأنش شهرت دادند و مرقومات او را که آثار عدم بلوغ و کودکی در الفاظ و افکارش پیدا و عیان بود آیات خواندند و او خود بصراحت و شدّت ممانعت نکرد خصوصاً حاجی حسن زرگر قزوینی و برادرش آقا علی زرگر و نیز میرزا عبدالله و بستگانشان در قزوین با وی مراسله مستمرّ داشته او را بلقب سلطان الروح خواندند و قدم جسارت و علّو را

هوالبهی مجدداً عرض میشود اگر از ساحت اقدس جویا باشید الواحی لایحصى درین اوقات از ساحت اقدس رسید مع سواد رسائی چند که لسان امکان واکوان از شرح وبیانش عاجز وقاصراست والواح چند نیز از آقا میرزا محمدعلی روحی لحضرت الفدا رسید از آنجمله پنجاه ودو توقیع بجهت اعراب نازل فرموده بودند ودستخطی از آقا میرزا موسی روحنا له الفدا نیز رسید که بعضی از آن لازم شد سواد نموده ارسال دارم وآن فقره جناب آقا میرزا محمدعلی الواحی بأعراب نوشته اند ارسال اگر مصلحت بدانید بدهید والا فلا چه که یومی در ساحت قدس حاضر بودم از یمین عظمت نازل که بنویس بجانب انا انطقنا النبیل قبل علی فی صغره ليشهدن الناس قدرتی و سلطنتی ثم عظمتی و کبریائی ولكن احبائی الجهلاً اتخذوه شریکاً لنفسی وفسدوا فی البلاد وکانوا من المفسدین باری از ناس مطمئن شوید الواح را برسانید واگر مجدداً احداث فتنه میشود فاحتفظ وکن من الحافظین و فرمودند ملاحظه نما که چقدر ناس جاهل اند نفوسی که تلقاً حضور بوده اند معذک نوشته اند وچنین

--- صفحه ۱۴۷ ---

بجائی گذاشتند که ویرا ظهور مقام باطن جمال ابهی خواندند وفلسفه بدینطریق بیان کردند که در هریک از ادوار آلهیه برای بث معارف وتعالیم ربّانیه دو هیکل کامل ظاهر شوند یکی درمقام اجراً احکام وتوسعه اداره امور ظاهره بایستد ودیگری برجای تنفیذ در بواطن واقامه اسرار بنشیند وعده از احباب قزوین بدین طریق دور خود مجتمع کردند واز طرفی دیگر آقا محمد جواد فرهادی وآقا شیخ کاظم سمندر بهدایت و ممانعتشان قیام نمودند ومناظره ومجادله های شدیدیه بمیان آمد چندانکه

غصنیه بکرات قیام بضرب و زجر کردند و چند سال طرفین از یکدیگر قطع و فصل کرده مراوده نمودند و اینواقعات موجب تکدر و حزن خاطر ابهی گشته مدّتی از قزوینیان صرف توجّه فرمودند والواح و عنایاتی در حقّشان صادر نشد تا آنکه حاجی محمد ابراهیم

وچنین سخنها انتشار داده اند قل انه عبد من عبادى قد خلقناه بقدرتى وانطقناه لثناً نفسى بين العالمين واگر آنی از ظلّ امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود قل يا قوم انّ ماسوائى خلق بقولى وانه وامثاله من الذين انبتهم الله من هذه الشجرة هم سحاب الرحمة وغمائم الفضل وسُرج الهداية وادلّائى بين البرية ان يكونن ثابتاً على امرى وان ربك ما اتخذ شريكاً ولا شبيهاً ولا وزيراً ولا نظيراً ولا ندّاً ولا مثالا كذلك اشرق الحكم وقضى الأمر من لدى الله العلى العظيم. انتهى بارى بعضى عقائد از اهل و احباب آن بلد شنیده شد سبحان الله چگونه است که بعضى اختلاف را دوست میدارند و از رضوان رضای الهی که مقرّ و آرامگاه قلوب مقدّسه و افنده منیرهاست دوری میجویند آخر ای احباب صمدانی اگر حب ابهائی در قلب موجود شد دیگر چه باعث است باین شاخ و آن شاخ پریدن والله تا قلب از هر هوائی و خیالی و ارتفاعی و انخفاضی و حیّ و بغضی رها نشود آسوده نخواهد گشت و از زلال مقصود نخواهد آشامید دیگر مختارید خیال ارتفاع را بگذارید و بر بساط حب الهی که مرفع هر ارتفاعی است متکی گرده هوای خود را در رضای دوست فانی نمائید تا بجمع اثمار مرزوق شوید اینست ذکر اینذلیل بعضی احبّای آن بلد را خالصاً لوجه الله عرض شد ولا اريد من احد جزاء ولا شكوراً والبهأ من سلطانه الأبهى على احبائه جميعاً.

(مکتوب آقا سیّد مهدی دهجی است از بغداد بقزوین خطاب باّقا شیخ کاظم سمندر)

خلیل قزوینی و غیره معروضه بمحضر ابهی نگاشته و از حال و مقام میرزا محمد علی پرسیدند و الواحی مهیمن صدور یافت و مقام فقر و لاشیئیت محض هرا برای میرزا محمد علی مرقوم فرمودند و کاتبین حضور و برخی از مبلغین مشهور را حسب احاطه و مصلحت مکنونه امر دادند که با حبابی قزوین آنچه در خصوص بیان احوال و نحو لازم و درخور بود نوشتند و کشف حقیقت بنوع اجمال نمودند و جمعیت غصنیه از زیارت الواح و مکاتیب مزبوره متفرق و متلاشی و متذکر و متنبه شده از جهالت و غفلت خویش نادم گشتند و از جمله بیانات صادره در لوح خلیل مذکور ایناست " وَاَمَّا مَاسْتَلْتُ عَنْ ابْنِي فَاعْلَمْ اَنْ اِبْنَانِي اِنْ يَتَّبِعُونَ اَحْكَامَ اللّٰهِ وَلَا يَتَجَاوِزُونَ عَمَّا حَدَّدَ فِي الْبَيَانِ كِتَابَ اللّٰهِ الْمَهِيْمَنَ الْقِيَوْمَ وَيَأْمُرُونَ اَنْفُسَهُمْ وَانْفُسَ الْعِبَادِ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَشْهَدُونَ بِمَا شَهِدَ اللّٰهُ فِي مُحْكَمِ آيَاتِهِ الْمُبْرَمِ الْمَحْتَوِيَةِ وَيُؤْمِنُونَ بِمَنْ يَظْهَرُهُ اللّٰهُ فِي يَوْمِ الَّذِي فِيهِ يَحْصِي زَمَنَ الْاَوَّلِينَ وَالْاٰخِرِينَ وَفِيهِ كُلٌّ عَلَى اللّٰهِ يَعْضُونَ وَلَنْ يَخْتَلِفُوا فِي اَمْرِ اللّٰهِ وَلَنْ يَتَعَدَّوْا عَنْ شَرْعِهِ الْمَقْدَرِ الْمَسْطُورِ اِذَا فَاعْلَمُوا بِاَنْهُمْ اوراق شجرة التَّوْحِيدِ وَاثْمَارُهَا اِلَى قَوْلِهِ الْاَعْلَى وَالَّذِي مِنْهُمْ يَظْهَرُ بِالْفِطْرَةِ وَيَجْرِي اللّٰهُ مِنْ لِسَانِهِ آيَاتُ قُدْرَتِهِ وَهُوَ مِمَّنْ اخْتَصَّهَ اللّٰهُ عَلَى اَمْرِهِ اَنَّهُ مَا مِنْ اِلَهٍ اِلَّا هُوَ لَهُ الْخَلْقُ وَالْاَمْرُ وَاَنَا كُلٌّ بِاَمْرِهِ اَمْرُونَ وَنَسْتَلُ اللّٰهُ بِاَنْ يُوَفِّقَهُمْ عَلَى طَاعَتِهِ وَيَرْزُقَهُمْ مَا يَرْضَى بِهِ فَوَادَهُمْ وَافْتَدَى الدِّينَ مِنْهُمْ اِلَى شَطْرِ اللّٰهِ هُمْ فِي كُلِّ حِينٍ

یتوجّهون ویتجاوز عن جریراتهم ویجعلهم من الذین یتوارثون جنّة الفردوس من لدی اللّٰه العزیز
المهیمن

القیوم. " الخ ودر لوحی دیگر است " وَاَمَّا مَنْ سَمِيَ بِمُحَمَّدٍ قَبْلَ عَلِيٍّ اَنَا انطقناه

لثنائی ولكن عبادی الجهلاً اتّخذوه ربّاً لأنفسهم من دون اللّٰه " و بالأخره در

سال ۱۲۸۸ حاجی میرزا علی اکبر نراقی بعزم تشرف در عکا وارد قزوین و خانه

--- صفحه ۱۴۹ ---

و خانه آقا محمد جواد فرهادی شد و با حاجی حسن ملاقات و تلافّف و تفقّد نمود و فرهادی و سمندر را
بایشان ملاقات و تجدید معاشرت و مصاحبت داد و در مجالس مکرّره عظمت مقام ابهی و بزرگواری
غصن اعظم شرح و بسط کرده نصیحت و موعظت همی نمودند چندانکه حاجی تنبّه حاصل و در مجمع
عموم اعتراف نمود که محلّ توجّهی جز جمال ابهی نیست و با برادرش آقا علی عریضه توبه و انابه
عرض و درخواست اذن تشرف حضور نمودند و چون حاجی میرزا علی اکبر مراجعت بایران کرد
لوحی از قلم ابهی برای وی آورد که حاوی اجازه بود پس با عائله اش بسال ۱۲۸۸ بعزم عکا شتافت
و توبه اشرا قبول فرمودند و اذن مراجعت دادند و بزن و همهرانش باینعبارت خطاب کردند که حاجی را
در سه منزلی قزوین بگذارید و همینکه بسه منزلی آن بلد رسیدند حاجی درگذشت و جنازه اشرا حمل
بقزوین کردند (۱۲۹۱)

آنگاه برادرش آقا علی اجازت حضور طلبیده وفود بعگا نمود و توبه اش مقبول گشت و استدعای مجاورت نموده سالها طائف حول ابهی و مشغول بخدمات شد تا در آنجا وفات یافت و بدین طریق فتنه وافکار دانه غصنیه برای ابد در مغرب فنا و نیستی معدوم و مخفی گشت و ما در این مقام برخی از مکاتیب میرزا محمد علی غصن اکبر و نیز تبرّی نامه اش را که در جواب بعضی از احبّا و هم لوحی از بیانات جمال ابهی را در حقّ وی ثبت میداریم تا احوال وی باندازه روشنتر گردد

در مکتوبی بخطّ محمد جواد قزوینی از عگا خطاب بمؤمنین قزوین مسطور است شما بقول و تأویلات این قول را میفرمائید و این عباد بچشم شهود در هر آن ملاحظه مینمائید قسم بمحبوب یکتا بیک اشاره اصبع صد هزار مثل جناب محمد علی روحی فداه اگر اراده فرماید در ملک خلق میشود فوَحَقّه در مجلس سرکار آقا سرّ الله روحی فداه قادر بر تکلم نیست چه رسد بحضور طلعت ابهی کسانیکه در اینورا حضور بهمرسانیده اند کلّ بعین شهود ملاحظه نموده اند لازم باظهار نسبتها و نیز در مکتوبی دیگر که بخطّ محمد جواد قزوینی از عگا بقزوین برای آقا محمد جواد عمو جان است و او قزوینیان را

وهی هذه صورت مکتوب غصن اکبر است جناب ۱۴:۱۷۲ - ۰۷۴۴۸۴ لفرع الأكبر هو الأبدع فی ملکوت الأعلى فسبحان الذی بیده ملکوت ملک الآیات یصرّفها کیف یشأ ویلهمها علی قلب من یشأ من عباده وأنّه ما من إله إلاّ هو یبدء ویعید ثمّ یمید ویبدء وأنّه قد کان بكلّ شیء قديراً وأنّه لهو الذی انزل الماء من سحاب فیض فضله ومکرمته وانبث به الأشجار وارسل الریح لتربيتها حتی البسهن بلباس الأوراق الی ان زینت رؤوسهن بتاج الأزهار واثمرت بثمرات منیعاً وأنّه قد کان بكلّ امر قویّاً قل یا قوم تالله انّی لسدره غرست فی الفردوس بید الرحمة وما جائت میقات ثمری اذاً فارحموا علی ولا تقطعونی باسیاف شرکم واذا تنظرون آیاتی وتقرئونها لا تعترضوا بی ولا تفتروا علی ولا تقولوا هذا من مفتریات نفسه یا قوم انّ هذا الاّ من عند الله نزلت باسمی من لسان صدق بديعاً قل یا قوم ایاکم ان لا تفتروا علی ولا تنسبونى بالكذب ولا تقولوا بانّک تعلمت ولا تتبعوا خطوات کلّ مشرک مغروراً فوالله ما انا عبد الاّ من عباد الله الذین اختصهم الله لتبلیغ وأنّه قد کان علی کلّ شیء شهیداً قل یا ملأ البیان فاستحيوا عن الله

توصیه وتنبیه بتوجّه بجمال ابهی وحده نمود چنین مسطوراست امروز مرا احضار فرمودند بین یدی الله حاضر ومشرف بودم شکایت از اهل قزوین فرمودند فرمودند فلانی فکری نما چه باید نمود اینفانی مملوک چیزی عرض نکرد بعضی بیانات لسان الله تفوه فرمود از آنجمله درباب حضرات که از برای حقّ شریک قراردادند باسمه ذکر

فرمودند مگر نمیبینند که او در حضور می‌ایستد جمال الله آیات نازل فرموده او مسطور میدارد اگرچه بعضی دیگرهم ازاین فقره را حامل هستند خوب مشی الهی را ناس نمی‌بینند واستماع نمیکند اینطور نیست هرقدر هرنفسی بخواهد بخواهدش خودش حقی در مقابل حق بدارد هرگز ظهور نمیشود زیاد فرمایشات شد اگر مذکور دارم کتابی خواهد شد سامعین را همینقدر کفایت است همینقدر باید بر شما معلوم شده باشد که اینعبد مملوک بهر نحوی قائل میشود واعتقاد داشته باشید ازجهت بنده لایضر ولاینفع است ولكن دلم بر شما میسوزد که بعد از این همه زحمات امروز همه هدربرود لذا از روی حُب عرض شد دیگر مختارید

--- صفحه ۱۵۱ ---

بارئکم ولا تفتروا وائی قد اوتیت العلم صبیاً ثم ارحموا علی ثم اشهدوا علی عبودیتی للذی فطرنی بأمر من لدنه وكونوا علی صراط الحق مستقیماً قل یاقوم ایاکم ان لا تتبعوا هواکم ولا تنسوا نصحی وهذا نصحی علیکم ان انتم سمیعاً قل یاقوم فاشهدوا کیف افتروا علی ملاً البیان وقالوا فی حقّی بأنّ شأن الایات قد بلغ الی مقام یتلوها صبی قل اتعجبون من قدرة الله ان یلقى علی قلب صبی آیاته وبیناته قل فموتوا بغیظکم بما نزلت آیات الله عن لسان عبد منیباً قل انتم یاقوم لا تكونوا بمثلهم ولا تتبعوا هواهم ولا تسمعوا قولهم وكونوا مستقیماً علی هذا الصراط الذی قد کان علی الحق بالحق عظیماً دعوا المشرکین وما عندهم وما فیهم من القواعد ثم اسلکوا سبل العرفان بالله ومظهر نفسه وان یتوجّه الیکم احد من هؤلاء فاعرضوا عنه ثم انظروا جمال قدس محبوباً ولما مضی من ایامی ستة سنین اذا اقامنی

الروح ثم نطق في صدرى بأيات مبيناً وقد اختصنى الله بهذا الفضل بينكم لتعرفوا قدرة ربكم وتكونن على الأمر مستقيماً ومن اهل البيان من انكرنى بعد الذى رفع الله عنى قلم التحديد وهذا لم يكن مخصوصاً بنفسى بل لكل صبي من كل اناث وذكوراً ومعدلك ملاً البيان ما امسكوا يد الظم عنى وكذبونى بعد الذى دعوتهم الى محبوى الذى كان علياً فى الأسم وفى اللوح عظيماً وانك يا ايها العبد الصالح لما ذكرتني فى كتابك ولاخى الأكبر وسئلتني بأن القى عليك ما القى الله على فؤادى لذا القيت عليك فى هذا الكتاب ما الهمنى الروح وارسلت اليك فى هذا الايام التى احاطتنا الأحزان من شطر قريب وبعيداً ونسئل الله بأن يوفقك على امره ويرزقك ثمرات الايمان من سدره الرحمن ويثبتك على امر الذى يفر عنه كل مشرك شقياً ويرفعك الى مقام لن يحتجبك حجابات الايام وتنشق الأستار و تخرج عن خلفها وتقوم بين العباد على نصر ربك الذى تالله قد وقع فى سجن اشرك عن ورأ

--- صفحه ۱۵۲ ---

هذا السجن مظلوما وان تعجبنا منك فى ذكرك هذا المسجون لأن الناس كلهم نسونا وطرحونا عن خلفهم بالأعراض فسوف تشهدن من له عقبى الروح ومن كان فى ظلمات النفس محجوباً اى حبيب من اينعبد بسيار تعجب نمود كه آنجناب ذكر اين مسجون نموده چه كه اليوم كل از حق معرض وبدون او توجه نموده اند مگر قليلى كه بقميص عنايت كبرى مخصوص گشته اند وهم اقل من جوهر الاكسير بارى اميدواريم از فتنه ايام از جمال غلام محجوب نمايند اگرچه فتنه بزرگ است ولكن والله ظهورهم بشأني مهيمن است كه احدى قادر برانكار نه مگر بالمره از حق معرض شود انشاء الله لازال در

ظلّ ذوالجلال مع اهل وعيال ساکن باشید الله اکبر من عبد ذکر الله العلی محمد علی. ایضاً صورت تبرئه میرزا محمد علی غصن اکبر بخطّ خود و ورق مطرّز بقلم شکسته نستعلیق زیبا .

هوالبهی هذا کتاب من لدن هذا الصّغير الذی اّیده الله علی امره وانطقه بأّياته وجعله من المحسنین شهادت میدهد لسان و قلب و نفس و فؤاد و دم و عرق و عظم و جسد و جسم و جلد و شعرات من براینکه اوست خداوند واحدی که لم یزل بوده و شبهی از برایش نبوده و لا یزال خواهد بود و وزیر و نظیر از برایش نه و لا زال در علو استقلال مقدّس از مثل و امثال بوده نشناخته و او را احدی جز ذات مقدّس اش و عارف نشده باؤ نفسی مگر کینونت منزّهش و جمیع مخلوقات باؤمراو مخلوق و کلّ موجودات از امطار عنایتش موجود و أنّه واحدٌ فی ذاته و واحد فی صفاته و أنّه لهو العلی العظیم و بعد آنکه نوشته آنجناب رسید و بر مضمون کماهی حاصل شد انشاءالله امیدواریم که فضل الهی شامل شود و از شمال و قوف بیمین اقبال کشاند بشنو ندای این ورقاً منقیّه را که در رضوان قدس الهی ندا مینماید و دوستان خود را ببقعه مبارکه احدیه ابهی دعوت مینماید قسم بجمال قدم که اینعبد خود را در آن ساحت اقلّ از نمله دانسته

--- صفحه ۱۵۳ ---

دانسته و احقر از ذره مشاهده نموده مالک الملوکی که بیک اراده اش مظاهر الهیه خلق میشود چگونه میشود که در آن ساحت دعوی وجود نمود این بنده لم یزل خود را مفقود دانسته و میدانم و در کلّ حین

از سحاب مکرمت مستدعیم که قطرت فیض فضلش را از این قلب پژمرده منع ننماید وآنه فعّال لمایشاً
 ولایسلّ عما شأ وآنه لهو المقتدر القدير وایکاش دوستان خدا دراین ارض حاضر میشدند وملاحظه
 مینمودند که بر جمال مبین الهی چه وارد شده قسم بیکتا خداوند قادر واحد که دشمنان بر قطع شجره
 الهیه قیام نموده اند ومعدّلک خود را مظلوم دانسته اند الیوم یوم نصرت براین امر اعزّ اعلی پس چشم
 از عالم بیوشید وبر نصرت حق اقدام نمائید ونصرتش تبلیغ امرش بوده وخواهد بود چنانچه از قلم الله
 در الواح ذکر شده وهمیشه مذکور آن بود که خداوند را در خلف حجاب یقین عبادی هستند که
 ایشانرا از اهل عیان خیامند ومقصود شماها اید که در آن ارض ساکنید ومعنی عیان آنست که
 گوش از کلمات وهمیه مقدّس نمائید وقلب را از حجاب ظنیه منزّه دارید وببصر خود در امور ودر
 ظهور الهی ملاحظه نمائید حال همچه مفهوم میشود که شما شمس را گذاشته اید حول سراج طواف
 مینمائید واز حرم الله دور مانده اید در جحری عاکف شده اید واز رضوان ابهی که در قطب جنّت
 فردوس شده از او بعید مانده اید وبگیاهی از آن رضوان تقرّب جسته اید واستغفر الله عن ذلک چه که
 اینبعد خود را گیاه هم نمیدانم بلی چون در گلستان قدس صمدانی ساکنم لذا اریاح صمدیه از مایظهر
 منی در هبوب ومروراست ولکن این از فضل اوست بمن نه فضل من بر من من هیچم وهمه او لا إله إلاّ
 هو ازین غلام بشنوید وعلی را بگذارید وخدای علی را بپرستید وآنه حقّ به وعن کلّ العالمین
 ایدوستان خدا هر حجر یاقوت نیست وهر ظلّی موطن امن نه آن ظلّ الله است که عالم را حفظ فرماید
 وظلّ دونش محلّ امن نبوده ونخواهد بود از خدا میخوام که آنجناب را برضوان

قدس لقا کشاند وبمقرّ غز باقیه وارد فرماید تابعین قلب وبصر مشاهده نمائید که جز ذاتش معدوم بوده وجز نفسش مفقود خواهد بود بشنوید ندای این صغیر الهی را واز ماسوی الله منقطع شوید ودر عرفان جمال ذوالجلال بيمثال مستقیم باشید این ایام ایّامی است که اهل ملأ اعلی وحقائق کلّ اشیا درطواف رضوان مشغولند انشاءالله امیدواریم شما خود را ازاین فضل اکبر وعطیه اکبر محروم نسازید قسم بجمال الله که مقصودم ازاین بیان جز حَب شما نبوده ونخواهد بود وخالصاً لوجه الله ذکر نمودم واین لوح پارسی ذکر شد تا بمعنی آن کما هی مطّلع شوید واز دون محبوب منقطع گردید یک نفس صاحب یک قلب بوده وخواهد بود ویک قلب قابل حمل هیاکل متعدّده نیست خدا واحد بوده وقلب واحد ودودستی در قلبی ننگجد بلی اگر حَب بمقامش واقع شود یعنی بنفس حق وبعد اگر کلّ من دخل فی ظلّه اگر محبوب قلب واقع شود باُسی نبوده ونخواهد بود انشاءالله امید که آنجناب ودوستان خدا از نار عشق الهی جمیع حجات را بسوزانند این است که لسان ذوالجلال فرمود "نارعشقی برفروز وجمله هستیها بسوز" ××× پس قدم بردار واندر کوی عشّاقان گذار" وامیدواریم که کل کمر خدمت بربندید وبخدمت امر مستقیم بایستیم ودر مقرّ واحد مجتمع گردیم وبذکر دوست مشغول گردیم واینقدر معلوم آنجناب بوده که ضری برجمال قدم واین عباد وارد شده که چشم امکان ندیده دیگر اگر ذکر نمایم البتّه افسرده شوید لذا مستور داشتم وکان الله علی ذلک علیم وشهید وهمچنین از خدا میطلبم که آنجناب ودوستان را بمقامی فائز فرماید که در امور بسمع اکتفا نکنند همچو نباشند که

هرچه استماع نموده اند موقن شوند بلکه ببصر حدید در امور مشاهده نمایند این است حق واقع و ما بعد الحق إلا الضلال جميع قانتين وقانتات را از قول اینعبد تکبیر برسانید وفي آخر القول اقول ياليت قومی یعلمون. عبدالله محمد علی

--- صفحه ۱۵۵ ---

لوح ابهى " بسم الله الأَمْنَع الأَرَفَع الأَقْدَس الأَبْهَى "

ان يا ايها العبد اسمع ندأ الله ثم اعمل بما تؤمر من لدن ربك ولا تكن في دين الله من الذينهم لما اشرقت شمس الجمال عن افق الجلال اتخذوا لأنفسهم ظلمة وكانوا في شك وارتباب اياك ان تشرك بالذى كان لم يزل واحداً في ذاته وما اتخذ لنفسه شريكاً ولا شبيها ويشهد بذلك كل ما نزل من قبل من لدن عزيز وهاب ان الذى سمى بمحمد قبل على ونسبه الله الى نفسه انه لورقة من اوراق تلك الشجرة تالله الحق لو نأخذ عنه فى اقل من الحين فيوضات الأمر ليصفر ويسقط على التراب ان ياعبد هل تلعب فى امر الله وتحب ان تكون من الذينهم يتخذون فى كل حين رباً من دونى والها سوى ومعبوداً غيرى ومحبوباً عن ورائى تالله قد زلت اقدامهم واسودت وجوههم اذا فاعتبروا ياملاً الأحاب فاعلم بانى وحده قد كنت محبوب كلشئ وإله كل من فى السموات والأرض وما اتخذت لنفسى شريكاً فى الملك وكذلك كنت من قبل القبل واكون الى آخر الذى لا آخر له وانك فاشهد بما شهد الله ولا تكن فى مرية و حجاب وانا خلقنا الأبن بأمر من لدنا وقدرة من عندنا وانطقناه بنأ نفسنا ليتذكر

به اولى الالباب ويشهدن قدرة ربهم ويوقنن بآنة لهو المقتدر على كلشى ينطق من يشأ بسلطان من عنده
وان اليه يرجع حكم المبدأ والمئاب ان الذينهم ما حضروا تلقأ العرش وما سمعوا نغمات الله وما اشرقت
عليهم انوار الجمال لو يتكلمون باهواً انفسهم ويحتجبون بالأوهام لن يغفرهم الله بعد رجوعهم

--- صفحه ١٥٦ ---

اليه لأنهم ما اطلعوا بأصل الأمر وكانوا فى ستر وحجاب ولكن انت يا عبد كنت حاضراً تلقأ العرش
ورأيت ببصرك وعرفت بقلبك بأن كل ذى شمس سجّاد لطلعتى وكل ذى عزّ معزّز بذكرى وكل ذى
ضياءً مُشرق بعنايتى وكل ذى نور يطوف فى حولى وكل ذى امر قد ظهر بأمرى تالله لو تفكك بصرك
لتشهد بانّ خرّت لعظمة ربك كلاً للأرباب كلّ الأمواج التى تشهد من هذا البحر تذكّر فى مقامها وعلة
ظهورها عناية هذا البحر الذى احاط بالممكنات خف عن الله ولا تفسد فى الأرض بعد اصلاحها فاقبل
بكلّك الى الله ثم اجتنب عن الذناب الذين خرجوا من ايكات النفاق ببغض الله وغله واشركوا به
كذلك نعلمك بالحق فضلاً من لدنا عليك لتقطع عن العالمين وتستظلّ فى ظلّ هذا القباب ان يا عبد
لا تقترن بذكرى ذكرر احد من الممكنات ولا بنفسى نفس احد من الموجودات لأنّ ماسوائى قد خلق
بأشارة من اصبعى اما شهدت كيف انفطر كلّ سماً وانشق كلّ ارض وخسف كلّ قمر ومرّت الجبال
كمرّ السحاب واما شهدت بأنّ كلّ الوجود فانى عند ظهورات عزّى وكلّ ذى قدرة فى اضطراب من
خشيتى اتق الله ولا تتخذ امر الله هزواً وكن من الذين دعوا كلّ من فى السموات والأرض عن ورائهم
واقبلوا الى هذا الوجه الذى ظهر بالحق بخضوع وخشوع وانا بئب الى الله ولا تحزن الذين تجد من

قلوبهم نفحات حبّی ثم اخفض بين يديهم جناح الذل خالصاً لوجهي وأنا عرفنا بأنك انت احزنت الذي احب الله ربّه وعندنا علم السموات والأرض وعلم كل شيء في صحف وكتاب ايقن بأن لن يغرب عن علمنا من شيء لا في السموات ولا في الأرض ولا يحرك من ذرّ إلا بعد امرى وكلشي يحضر وكل حين تلقاً عرشي ويقضى ما فيه وله وورد عليه وظهر عنه كذلك كان امر ربك ويشهد بذلك عباد الذين انقطعوا

--- صفحه ۱۵۷ ---

عن كلاً الجهات وخرقوا بسلطنتي كلّ الأحجاب ان ياعبد أنا اجبناك من قبل وامرناك بأن تعاشر مع الأحباب بخضوع وخشوع وتذكّرهم بهذا المظلوم الذي قاموا عليه عباد الذينهم كفروا بالله واشركوا بجماله وحاربوا بنفسه لعل يتذكّرون في انفسهم بالله الذي خلق كلشي بأمر من عنده وانّ اليه يرجع الأمر في يوم الحساب وأنا امرناك بأن تحرق حجابات الأوهام وانك زدت في بعض النفوس ما زدت اذا طهر نفسك وروحك وذاتك عن كلّ ماسوائى ثم ذكر الناس بالموعظة الحسنّة في هذا الجمال الذي استوى على عرش الأحران في تلك الأيام ولم يجد لنفسه ناصراً إلا نفسه العزيز الوهاب والبهأ عليك وعلى من اتبع امر مولاه واستقرّ اليه بعد الذي اخذت كلّ النفوس رجفة واضطراب . اى رحيم بشنو نغمات ابدع احلى را از مقرّ حزن كبرى و بكمال سلوك ومدارا با عباد الله رفتار نما بانقطاع خالص حركت كن بشأنى كه آثار حق از تو ظاهر شود لاتجادل مع احد وذكر الناس بموعظة وحكمة ان ياعبد تخلق بأخلاقى لأننا ارفعنا حكم النزاع والجدال واطهرنا الأمر بقدرة واقتدار من غير ان

يلتفت به احد من العالمين لأنَّ القدرة في ارادتي لا في المحاربة والمجادلة كذلك يعظك لسان ربك
من جهة عرش الجلال لتكون من الموقنين امر الله را همهچه مدان که در هر روزی وساعتی هرنفسی
بخواهد اظهار نماید وادعا کند زینت ده نفست را بعبودیت لله الحق وحده ولا تکن من الذین یمشون
فی کلّ حین علی سبیل جدید والبهأ علیک.

شدّت افساد سیّد محمّد و کج کلاه و عاقبت امرشان

بنوعی که اشاره کردیم سیّد محمّد و آقا جان بیک نیز پس از خروج جمال ابهی واصحاب از قشله
آزادی یافته

--- صفحه ۱۵۸ ---

در خانه باهم سکنی گزیدند وبا دانی و عالی مؤالف و موالی شده بشدّت تامّه برنشر مفتریات سافله
و تکدیر اذهان عامّه پرداختند و بمقصود نرسیدند چه که معاشرت و مصاحبت غصن اعظم بنوعی قلوب
محترمین و متنفّذین را جذب نمود که سخنان کذبہ امثال ایشان به هیچ وجهه تأثیری نداشت و بدین
موجب بغض و غضبشان مزید گردید و مصمّم بر معاشرت با ضعفای همراهان جمال ابهی شدند تا آنانرا
باعمال ناروا واداشته بذر فاسد در زمین اخلاق و عقایدشان بکارند و جمال ابهی را از ایشان متکدّر
وایشانرا منحرف و منزجر سازند و نخست بامیرزا رضاقلی تفریشی اُنس و الف حاصل کرده متّحد و متّفق
شدند و او بنوعی که دربخش سابق آوردیم بابرادرش میرزا نصرالله و آقا عظیم تفریشی که در

خدمتشان بود بآدرنه ورود یافتند و خواهرشان که یکی از زوجات میرزا یحیی ازل بود از شوهر معرض و متنفر گشته با برادران زیست و آقا عظیم مذکور بکسب و تحصیل امور معاش اشتغال جسته زندگانشان را اداره کرد و آنان مبادرت بشرب خمر و تناول لحم خنزیر داشته از نظر احبّا و محضرابهی کتمان مینمودند ولی اندک اندک مستور مکتوم فاش و معلوم گشت و حجاب عفاف و حیا دریده شد و بعضی چنین بعرض رسانده که این نفوس شکم خواره از تناول اشیاّ ذمیمه برکنار نشوند و ایرانیان ساکنین بلد گمان زینکه این امور در امر بدیع محلّ و رواست و جمال ابهی بغایت محزون شدند و آنانرا منع و نهی صریح از ارتکاب فرمودند و نصیحت نمودند ولی ایشان دست از عمل خود نکشیدند و کدورت ابهی حاصل کرده بنای اغراض و افشای اغراض کرده برخی سخنان نستوده گفتند که بسمع ابهی رسیده

دیگر آنکه میرزا نصرالله چندی قبل مرحوم شد خدا بگذرد از او ولکن خواهش دارم از بعضی که دیگر از برای خود دائی و عموی عملی درست نمایند میرزا رضا قلی و آقا فضل الله در حضور یعنی طائف هستند خداوند را قسم میدهم بحق رحمت منبسطه خودش که از شر خواهشها حفظ فرماید همه تان را.

(ضمن مکتوب بخط محمدجواد قزوینی برای آقا محمدجواد فرهادی در قزوین)

متأثر و محزون گشتند تا آنکه قریب بهنگام خروج ازادرنه میرزا نصرالله بدأ سئ ردیی گرفتار شده وفات نمود و چون اعراضش ظاهر نشد و خواهرش آمد و شد در حرم داشت در حق وی ذکر عفو و غفران فرمودند و در هنگام خروج ازادرنه از طرف جمال ابهی بمیرزا رضاقلی اصرار شد که بایران برگردد ولی نشنید و باخواهر مذکوره و میرزا فضل الله بن میرزا نصرالله و مستخدمشان عظیم باتفاق موکب ابهی وارد عکا مقیم قشله گشتند در یکجا ساکن شدند و بیملاحظه و رعایت پاس احترام استعمال مسکر همی نمودند وزن میرزا یحیی مکرر بحالت مستی نوعیکه ظواهر و قیحه و روائح کریهه از او مشهود بود بحرم ابهی داخل شد و مع کلّ ذلک برای مصالح و قتیّه اغماض فرمودند ولی بغایت متأثر و محزون میشدند و اصحاب جرئت جسارت بکلام و اقدامی نیافتند و بالاخره میرزا فضل الله و آقا عظیم از اعمال مذکوره خجل شده احتراز از ایشان جسته پناه بحق بردند و این موجب بغضای ایشان گردید و غلی دردل مکتوم داشتند و مغرور و متوقّع بودند که چون خویش را از میرزا یحیی بریدند همه گونه استمالت و رعایت نسبت بایشان بشود و در خلال احوال کدورت و ملالشان مزید گشت تا بالاخره مقاصد مکنونه شان ظاهر شد و با سید محمد و آقا جان بیک پیوستند و متحداً بقلع و قمع شجره مبارکه قیام کردند و کلمات و آیات بسیاری که باخود داشتند تحریف کرده تغییر داده عباراتی از خود افزودند که مهیج و فتنه انگیز و نزد متعصبین موجب خروج از تصور دین بود بدست مفسدین دادند و آنان بین عامّه تشهیر نمودند که اعتقاد اینطائفه کفر مبین و محو دین و عدأ با اهل یقین است و اهالی را چنان

شورانده وبقذح وذمّ وعناد واداشتند که طاقت احباب طاق گشت وبأتش غیرت برافروختند وامساک
زمام نتوانستند وازمحضرابهی اذن طلبیدند که شجرة فسادرا ازبیخ وبن براندازند ولی منع فرمودند وامر
بتسلیم ورضا

--- صفحه ۱۶۰ ---

وتفویض امور بید مالک تقدیر وقضا نمودند واصحاب هرچند عموماً اطاعت کرده دست نگشودند
ولی برخی روحاً متأثر ودرهیجان بودند وبایکدیگر چنین میگفتند که دستور مبارک متبّنی برمصالح
غیبیه مکنونه است وبجان ودل اطاعت کنیم وعواقب شدید آتیه را برگردن رضا وتسلیم نهیم چه
بنوعیکه از بیانات الهیه واز قرائن احوال مفهوم است مفسدین عنقریب آتشی برافروزند که خود
وجمعی را بسوزند تاجون اوضاع معاشرت اهالی عکّا باحبّا واقدامات معاندین مذکور باقصی درجه
تیرگی وبیمناکی رسید جمال ابهی باب بیت را بریار واغیار بستند واصحابرا ازحضور منع نمودند
وعزلت اختیار فرمودند وما دراینجا نبذه قلیله مقتبس از الواح صادره ازقلم ابهی که دربیان اوضاع عکّا
واعمال معاندین مذکور درهمان سنین مسطور گشت محض نمونه ومزید تبصّر ثبت میداریم منها
قوله الأعلى " کم من عباد جا وطردنا لدی الباب بما اوحی الشیطان فی صدور الذین یحکمون فی
المدينة وبذلك بکت عین علی ثم عیون المخلصین ممّا ورد علینا واهل البهائم اکتسبت ایدی اهل
البیان وربک یشهد بذلك انه لهو العلیم الخیر ان الشیطان قعد علی الرجیم اذا دخل نفر احداً مقرّ

المقصود يخبر باب الحكومة فاسئل الله بان يبعث من يكفى شره انه على كلشى قدير ودر لوحى ديگر ان يامعشر الأصفيا لم يرد البها من اى مصائبه يذكر لكم اذكر لكم ماورد عليه من الذين ظلموا او ماورد عليكم من حزب الشيطان الذى كفر بربه الرحمن انى اكون جالسا فى السجن وقعد المرصدين اللذان بهما منعت السحاب ؟ ؟ ؟ واذا دخل احد باب المدينة مقبلا الى الله اخبر رئيسه بها لذا منعت الأحاب عن شطر ربهم العزيز الوهاب كذلك يخبركم جمال القدم بعد الذى اخذته الأحزان واذكر اذ دخل نبيل قبل على واراد ان يحضر تلقا العرش اخذه الغافلون واخرجوه

--- صفحه ۱۶۱ ---

عن المدينة بذلك ناحت الورقا وبكت الأشياء وصفرت وجوه الذين اقبلوا الى الله العزيز المنان فى كل يوم ورد علينا منهما مالا ورد على احد من قبل عند ربك علم مايكون وما قدكان اذا نرسل الواحايوسوسان فى الصدور ليأخذوا لوح الله واثره لذا منع مألحيوان وغلقت ابواب اللقا على الذين توجهوا الى وجه ربهم العزيز المستعان يشاروران فى كل الأحيان لسفك دمي بعدالذى حبسنا فى السجن بما اكتسبت ايديهما وايدى الذين اعرضوا عن الحجّة وكفروا بالبرهان اذا دخلا مقر الحكومة قالانا كفرنا بالله واذا رأيا احدا مثلهما قالانا نحن من الذين اتبعوا بما نزل فى

البيان لتشهد كل الذرات على كذب هؤلاء ويلعنهم ملا الأعلى ان ربك لهو العزيز العلام. واصحاب دراین هنگام بغایت متأثر ومتغیر وخشمناک شدند ودواعی وبواعث حدوث اصطكاك وانقلاب كامل

ومہیا گشت چہ سید محمد و آقا جان بیک و میرزا رضاقلی کار معاندت و مقاومت را بدرجہ افراط رساندند و اصحاب نیز درخشم و تغیر از اعمال و اقوال آنان زمام صبر و اختیار از دست دادند و درائنآ آن احوال حاجی ابراہیم کاشی از ہمرہان موکب ابہی را کہ دربخش سابق نام بردیم اختلال احوال کارش شدہ طریق طغیان و عصیان پیش گرفت و آغاز تغیر وضع و سلوکش در اوایل ایام قشلہ بواسطہ ارتکاب رفتار ناصوابی بروز کرد کہ موجب تکدّر خاطر جمال ابہی گشت و مختصرش اینکہ حجرہ ائی را کہ محلّ بیرونی غصن اعظم واقع شدہ طلب نمود و خواست باعمال قوّت سکنی گیرد و درغایت جسارت و سوءادب اثاثیہ ایشان را بیرون ریختہ بساط خویش بگسترد و درہمان ہنگام جمال ابہی مشی کنان رسیدند و نظر بر اثاثیہ غصن اعظم افکنندہ متغیر شدہ

--- صفحه ۱۶۲ ---

بنوع شدّت و ارتفاع صوت پرسیدند کہ این اشیاء را کہ در خارج حجرہ افکنندہ چون احبّا مطلع و حضور داشتند امر فرمودند فی الحال بساط حاجی را از حجرہ بیرون ریختند و اثاثیہ غصن اعظم را بگستردند و ایستادند تا عمل انجام گرفت آنگاہ امر نمودند در حجرہ را مقفل کردند و درنہایت تغیر فرمودند بحجرہ غصن اعظم تعدّی کرد و مبادرت بعملی نمود کہ احدی را یارای آن نیست چہ میدانست کہ هیچیک از احبّا وی را بمنزل خود راہ نمیدهند ولی غصن اعظم درغایت ملاطفت و رعایتانہ و بأحدی شدّت نمیگفتند و این ذنب و خطائی عظیم بود و حاجی ازین تادیب و تنبیہ درخود را دانست و میبود تا در خلال احوال مذکورہ روزی نزد آقا میرزا موسی کلیم در بارہ بعضی از احبّا کلمہ

ناصوابی برزبان راند و کلیم ویرا موعظت و نصیحت کرد ولی تأثیری حاصل نشد بلکه در بدگوئی و هرزه درآئی شدّت نخمود و بخانه مفتی عکا شتافت و شکایت کرده چنین گفت که ایرانیان میخواهند مرا از خان بیرون کنند و چون مراجعت کرد اصحاب در حال تأثر و تغییری که از اعمال این نفوس داشتند ویرا ضرب و تادیب کامل کردند چنانکه آقا میرزا موسی کلیم رسیده او را از چنگالشان نجات داد و در حجره دیگری جای داده محافظت کرد ولی حاجی تنبه نیافت و در غیاب سخنان ناصواب همی گفت و معلوم شد که خیاط باشی کاشی از همهران موکب ابهی که نیز در بخش سابق نام بردیم با حاجی همراه است و ملقی و محرک اقوال و اعمال مذکوره میباشد لذا اصحاب مصمم بمجازاتشان گشتند و در آن ایام شهرت وبا در عکا بود و مأمورین دولت

در آن ایام که جمال مبارک چون فتنه سید محمد و کج کلاه را ملاحظه فرمودند باب بیت بستند و اصحاب را از حضور منع نمودند بنده نظر بکینه آن سید دجال از سایه جمال ممنوع گاهی در کرمل با اصحاب کهف یار و گاهی در حیف باخلیل صفار و ذبیح معمار و گاهی در قاهره بانیل قائن و پدرجان متواری و گاهی در کوه لبنان که در قمه آن روز و شب آثار مرج و نیم عکا نمودار آرمیده در هر مکانی اشعار هجر و فراق میسرودم و از جمله این غزل بود نیست سنگی در تمام گردآبهای بر شام کز دموع سائل چشمم مکرر تر نشد دیار مرتبه سوم

در هر کس آثاری میدیدند و در محلّ و مسکن شرا قرنینه میگذاشتند و دو طاغی مذکور در همانشب گرفتار گشته بهلاکت رسیدند و اجسادشان در همانخان مخفیاً مدفون گردید و چون ماهی بگذشت و سیّد محمّد و رفقاییش آندو را در سوق و غیره ندیدند وسیله کافیه جهت تفتین و فساد بدست آوردند و بتمام همّت بتهیج و عناد قیام کردند تا آنکه به قهرالهی دچار و بدست هفت تن بدین اسامی استاد محمّد علی سلمانی اصفهانی و استاد عبدالکریم خراط اصفهانی و آقا احمد کاشی بادوپسرش حسین و حسن و نیز آقا حسین آشچی کاشی و محمد جعفر یزدی هلاک شدند و در آنواقعه زلزله و رعب عظیم در اهالی افتاد و تماماً از خاص و عام و حاکم و ضبّاط و عساکر قیام کردند و با چوب و شمشیر و تفنگ رو به بیت ابهی خانه عودی مذکور و رو بخانه و منزل اصحاب آوردند و هر که را دیدند دستگیر کرده بسرایه حکومتی کشیدند و حکمران با اعضا حکومت و عساکر نظام حول بیت را گرفته غلغله عظمی در انداختند لکن وقت عصر و هنگام

سوّم عبورم بناصره افتاد در عینی که احدی از احباب در آنجا نبود و مریض شدم و خبر تنهائیم را چون بحضرت کلیم معروض داشتند فرمودند که در حدود عکا و با پیدا شده و نظم درستی نیست اگر تو بتوانی تقرّب جوئی شاید کم کم باسباب غیبی داخل عکا شوی و آسوده گردی ازین نوید قوّت زانو یافتم و نزدیک غروب خود را بقلعه شفاعمرو

رسانیدم ودر جامع منزل نمودم ودر رؤیا دیدم که دوسگ قوی که در زنجیر بودند رها شده برمن حمله نمودند
 وایصدای خسته عرض نمودم یا بھاء الالبھی نجنی ناگاہ جمعی باتیشہ وتبر پیدا شدند ودوسگ را ریز ریز نمودند
 ودرآنحین یکی از خدام پیدا شدہ گفت این دوسگ کہ مانع تو بودند الحمد للہ اخذ شدند چون بیدار شدم برخاستم
 وبراه افتادم وچون بباغی کہ منزل حاجی محمد افنان از احبّا بود رسیدم رؤیارا نوشتم وبحضرت کلیم فرستادم
 وعبدالاحد را روانہ فرمودند واو بنده را داخل عکا نمود پنج روز در خان مهمان حضرت کلیم بودم کہ واقعہ حاجی
 ابراھیم کاشی وخیاط باشی روی نمود وبعد ازسہ روز درحقّ خیاط باشی اینکلمہ صادر شد قد رجعت للنیران نفس
 قدرحم اللہ تراب قبرها _ ولا غفر الغفّار رمس لحدھا وفرمودند او نہ تنها باطیع بود بلکه بجمیع انبیا ورسل استھزأ
 مینمود وباعث ہرگونہ فتنہ وفساد میشد شکر کنید کہ چنان مفسدی از میان شما رفت ودر حقّ حاجی ابراھیم
 فرمودند ما با او ازایام عراق تا عکا مدارا کردیم چون ازحد تجاوز کرد وبخیاط باشی متحد شد آن بود کہ باّتش
 خیاط سوخت وإلاّ اخذ وھلاک نمیشد بعد از

--- صفحه ۱۶۴ ---

نزول آیات بود وغوغا قلم اعلی را از حرکت باز نداشت تا آنکہ بعد از یک ساعت از شب سعید بیک
 کہ از ارکان دولت ومنفیاً ساکن عکا بود بمحضرا بھی رسیدہ بعزم سراہہ بیرون آمدند وخواجه عبّود
 مذکور نیز ہمراہ شد وغصن اعظم وآقا میرزا محمد قلی ومیرزا آقا جان وآقا محمد علی اصفہانی
 وآقا محمد جواد نیز باتفاق ودر عقبشان رفتند وبعضی از ضبّاط تا سراہہ مراقبت کردند ودر آن حال
 انبوه اھالی بلد تماشا ی جلال وشجاعت ابھی نمودہ غریق بحر حیرت گشتند چنانکہ یکتن ازایشان

بمشاهده آن احوال منجذب و مؤمن گردید و همینکه بسرایه قدم گذاشتند بحجره متصرف درآمده در صدر جلال قرار گرفتند و حاضرین همگی مبهوت و ساکت مانده لب نگشودند فقط قائم مقام بعبارتی بدین مضمون پرسید که آیا این صواب بود که منتسبین بشما مرتکب چنین عملی شوند و در جواب او چنین فرمودند که آیا چون از بعضی عساکر شما امری مغایر آداب واقع شود باید شمارا درجای آنان مؤاخذه و تأدیب نمود و آنان از استماع این کلام زبان در کام کرده آرام ماندند دیگر احدی یارای

آن قضیه باب لقا مفتوح شد فرمودند ما بابر بستیم که آنگونه امور واقع نشود حال دیدیم که شاید امری عظیمتر روی دهد پنجاه و چهار روز از آن وبا گذشته واقعه هلاک سه ناپاک دیگر شد دوشب قبل از آن فرمودند امشب لوحی نازل شد که ما بسیار محزون شدیم و جهت همه آنلوح تلاوت شد و اول آن این بود قدماج بحر البلاد واحاطت الأمواج فلك الله المهيمن القيوم لا تضطرب من الأرياح ان فالق الأصباح معك في هذا الليل المظلم الديجور از آن لوح معلوم شد که واقعه خواهد شد که ضرر آن بر جمال مبارک وارد و پس از آنکه آن سه نفر معرض بقتل و عذاب الهی رسیدند فرمودند اعمال آنها بمقامی رسیده بود که هوأ تراب آنها را بامر رب الارباب اخذ نمود و دست انتقام حق آنها را هلاک کرد و آن در دوازدهم ذیقعه هنگام غروب بود هفت نفر از احبارا متهم نمودند ولی متصرف عکا جمیع احبارا بزنجر کرد و جمال قدم و غصن اعظم را هم شبانه بسرایه خواستند جمال مبارک یک شب در خان شاوردی و دوشب در بالاخانه بالای لیمان تشریف داشتند و عصر روز پانزدهم ذیقعه سال ۱۲۸۸ وارد حرم رحمانی شدند و آن پاشا بدترین حال معزول گشت .

--- صفحه ۱۶۵ ---

یارای تکلم نداشت و جمال ابهی از آنحجره بحجره دیگر رفتند و آقا میرزا محمد قلی بایشان دریك حجره وغصن اعظم در محبس وسایر احباب کلاً در سرایه محبوس شدند و فقط حاجی علی عسکر چون دربیرون نبود گرفتار نشد و تمام شب آرام نیافت و علی الصبح بسرایه رفته دق الباب نموده

هوالأبهی

شکر حق کاین دردمندان واصل دیان شدیم _ در بلایا مقتفی برهیکل رحمان شدیم
زان رَحیق خاص کز وی جان جانان فرش کرد _ نوش جان کردیم و خود از پای تاسر جان شدیم
شش شب و شش روز در محبس سرایه شاه مان _ ساکن اندر غیب حق با روح وبا ریحان شدیم
در نخستین روز و شب در پای زنجیر گران _ لیک همی سبحه ذو الله ابهی خوان شدیم
روز سیم سوی ما خورشید ذات اشراق کرد _ چشم روشن از جمال سدره واغصان شدیم

خواب درچشمان دانشش روز و شب پایان برد _ لاجرم هر روز و هر شب ذاکر سبحان شدیم

مجد حق روزی رسان ما شده هر صبح و شام _ او مبارک میزبان گردید و ما مهمان شدیم

چون شب هفتم بیاید هیجده تن با جدل _ وارد خان خراب پهلوی لیمان شدیم

حجره دروی مکان ما بسی تاریک _ لیک گویا کاندراو ما داخل رضوان شدیم

از آنکه محبس خالی از اغیار و کل در ذکر یار _ شاکر شکر شکور و حامد شادا شدیم

گرچه باب حجره مان مستد باشد روز و شب _ لیک از ظلمت قرین چشمه حیوان شدیم

شکر یزدان را که باتقصیر بیجرم و گناه _ چون اسیران سُخره و بازیچه طفلان شدیم

شکرلله در ظلال سدره اغصان حق _ منع از ابله‌س از خناس از شیطان شدی‌م.

شادمانی‌م ار تموجهای دریای بلا ××××× کاندراو از فضل رحمان لؤلؤ مرجان شدی‌م.

الخ

کپی بقیه صفحه واضح نیست

--- صفحه ۱۶۶ ---

بنداً بلند گفت در باز کنید من یک تن از آن جماعتم که محبوس کرده اید چرا در حبس نباشم باؤ
گفتند پی کار خود برو باتو کاری نداریم واو اصرار والاحاح نمود تا به ضابط خبر دادند و او را نیز با
حیرت وتعجب بین احباب برده حبس کردند و جمال ابهی وغصن اعظم و همراهم مذکورشان را سه
شب بنوع مذکور نگهداشتند و در روز سوّم همگی مستخلص شدند و سائر احباب را رها نکردند و همه
را تا شش روز بسرایه نگهداشتند آنگاه برای ضیق محلّ بخان شاوردی که خانی وسیع و محلّ توپخانه
برده بدست توپچیها سپردند و در شب آن ورود همه را در یک حجره منزل داده آمد و شد را ممنوع
داشتند و هفت تن محکومین را بمحبس انداختند چنانکه هرگاه یکی از آنان برای خرید اشیاّ ببازار
میآمد توپچیان باوی بوده سختی میکردند که حتیّ بیمین و

هفت تن چون آتش قهر الهی دردمی _ سوختند آتش زدند از ریشه افکندند خصال

چهار شر از کل خبر ارضاً یک از ارض ما _ بردیدند آنسه کافر خرس و خنزیر و شغال

این جزای آنکه بامولای خود بد میکند _ فگروا فی امرهم ثم العنوهم یا رجال

خنزیر خبیث در جهنّم شد هالک _ گردید وزبر او دو خرس از برک

تاریخ وی از خود پرسیدم گفت _ شیطان کبیر بادو فاجر شده سکر

آن یکی دجال و دیگر کج کلاه_و آن رضا قلی غافل از خدا_آنسه ملعون کارشان تزویر بود

برهلاک طیرها تدبیر بود _ بهر اطیار خدایم دور دین _ روز و شب بودند آنها در کمین

همچه میکردند نزد پادشاه _ که بگیرد جمله اطیار خدا _ مطلع گشتند اطیارها که

نزد سیمرغ آمدندی دادخواه _ کای بها ایرب اطیار ضعیف _ حفظ کن مارا بتأیید لطیف

اذن فرما تاییک حمله هجوم _ آوریم براین غرابان چوبوم _ اصلشان یکدم زعالم برکنیم

آتش شراز برجانشان زنیم _ گفت آنشه من نمیخواهم شما _ درجهان باشید مظلوم جفا

صبر آرید ولبوزید بانشاط _ بینم اندر سوختشان انبساط _ سیفرا بر بندگان کردم حرام

هم نزاع وهم جدال از آنکرام_صبر کردند تا که یکچندی گذشت_حوصله ازدست عشاقان برفت

قلب حق از فعل آنان محترق _ درمناجات ودعایش منطبق _ گفت یارب کز سیوف شاه منتقم

عاشقان در سر شنیدند این ندا _ مستعد گشتند از بهر فدا

حق بیاطن هفت تن را برگزید _ بهر این کار این خداوند فرید

ویسار نگاه نکنند و شبها در حُجره را مقفل مینمودند و همه روزه اقوالی در خصوص مجازاتشان منتشر میگشت و فقط میرزا مجدالدین بن آقای کلیم که صغیر بود باتفاق ضبطیه با آنان ملاقات مینمود و دلگرم بنوید و امید نجات میکرد و برای رسیدگی بخانه هایشان میرفت ولی بعلت واقعات مذکوره ونشریات کاذبه سید محمد و رفقاییش مردم عکا چنان حالت عداوت وایذا یافتند که حتی مجدالدین را هم درحین عبور سنگسار و آزار کردند و بیان واقعات مذکوره در عدّه ازالواح و مکاتیب صادره در آن ایام از عکا مسطوراست ونبذه از آنرا ثبت میداریم منها قوله الأعلی خطابا لسید مهدی دهجی اسم الله قد حضر ما جرى من قلمک عنده جرت انهار الحيوان بين الأمكان وسلسيل رحمة الرحمن بين العالمين وبه فاحت نفحات ؟ ؟ وتضوّع عرفك على الأرض كان دأبيانك اختلط بظلم المحبوب وبذلك اشرقت كوكب السرور ودار كوب الأبتهاج في هذه الأيام التي فيها ؟ ؟ الأحران بما اكتسبت ایدی الفاجرین طوبی لك ولکتابک

متحد گشتند آنان همچو شیر _ بهر اطفأ ستهن گشتند دلیر _ آمدند ؟ ؟ ؟ ؟ ؟

ریز ریز کردند آن اجسامشان_ ریختند آلات از اندامشان_ هر طرف ؟ ؟ کردند هجوم

پس گرفتند جملهٔ اطيّار را_ حمل کردند زحمت بسیار را_ بر محبّان خدا آن ناکسان

حاضر آوردند آنشمس جهان_ باد و اغصان و یکی خادم خدا_ پس مکدر داشتند آنربّ بها

غل زدند در نزد سلطان واقعه_ خواستند براهل حق پس واقعه_ مطلع گردید چون سلطانشان

زوبقل حرمت کنید آنشاهشان_ با کمال بندگی در نزد ربّ_ عرض کردند در ؟ ؟ ؟ ؟

کُپی بقیّه صفحه واضح نیست (حاجی محمد اسماعیل ذبیح کاشانی)

--- صفحه ۱۶۸ ---

الذی کان حاکماً عمّا انت علیه فی امر ربّک العلیّ العظیم لا تحزن فیما ورد علی نفسی تالله انّ البهّا
لا یجزع عن البلیا انّه آنس بها فی سبیل الله المقتدر القدیر ولكن فانظر ثم اذکر انا نهینا کلّ عن
سفک الدماً بذلک یشهد کلّ الألواح وکنت من العالمین قد بلغت الشقاوة الی مقام نطق بغتة قلم
الأعلى باعلى الندأ بین الأرض والسّمّا بعد الذی سُدت علی وجهه ابواب اللّقاء قد طالت الأعناق بالنّفاق
این اسیاف انتقامک یا مهلک العالمین فلما نزلت الآیات اضطربت الأشياء ولذا اخذنا زمام القهر بسلطان
من عندنا ولكن رشح مارشح وظهر مظهر قل لک الحمد یامن فی قبضة قدرتک زمام العالمین یا
اسمی جمیع ناس را از اینگونه امورات نهی نمودیم بقسمی نار شقاوت مشتعل که وارد شد آنچه

وارد شد درسین معدودات آن نفوس خبیثه را تحت رداً حفظ محفوظ داشتیم ومعدلك آرام نگرفته
درهر یوم عنادی وفتنه ظاهر امر بمقامی رسید که از کلّ عزلت گرفته وابواب معاشرت را سد نمودیم
قد اخذتهم زبانية القهر وجعلهم عبرة للعالمین مارحم الرحمن ترب قبورهم واین امر بغته واقع شده اگر
تفصیل را استماع نمائید شهادت میدید که دست قدرت حق اخذ نموده دخلی باحدی نداشته وندارد
قد ظهرت القدرة المحضة من لدن مقتدر قدیر الخ

نبیل زرنندی در یکی از منظومه های مثنویش بسال ۱۲۷۱ در وصف آقا حسین آشچی بن آقا
محمد جواد کاشی که احوالشان در مطاوی بخش سابق در آن مسطوراست چنین سرود:

از حسین آنکه قرین بارخ دوست _ کز ستم پابند زنجیر باروست

زانکه از صبح است تا وقت غروب _ درد وزجر ومحنت ورنج وکروب

چونکه حاضر میشود طبخ و غذا _ بایدش رفتن بسجن بی فضا

نیستش در انجمن عز حضور _ تاکه وقت اکل آن شهیار نور دمبدم

سال بیست و نهم واقعات سال ۱۲۸۸ ه. ق. ۱۸۷۱ م .

در لوحی دیگر چنین مسطور است (۱) انّ فی ابتلاء مالک الامکان فی کلّ الاحیان الآیات
فی الاکوان قد قبل الشدّة لرّخاء البریّة و المشقة الراحة من فی الامکان نفسی لفضله الفداء و
روحی لعناية التیّ احاطت الآفاق ما اصبح الا و احاطته ظلمات الاشارات من الذین کفروا
بالله منزل الآیات و أنّه یمنعه شیء عمّا اراد فی امرالله مالک یوم التناد و مرة ینادی
بلسانهاالمیین و طورا یشیر باصبح الیقین و یدعوا الكلّ الی الله مالک الرّقاب لو نذکر ماورد
علینا لینفطر السماء و تخر الجبال ان الذین کفروا افتخروا بما عندهم من الالقاب انّ
الاخرس نفسه بالقدوس و ادّعی فی نفسه ما ادعی الخناس و الآخر سمّی نفسه بسیف الحق و
قال انیّ انا الفاتح البلاد قد بعث الله من ضرب علی فمه لیوقنن الكلّ بانّه ذئب الشیطان قطع
من سیف الرّحمن قد کان ان ینتظر ایّام عزّه و ظهوره بما وعده من کفر بالله فالحق الاصبح
کذالك یأخذ الله من اعرض عنه و قام علی تضييع امره بین العباد فلما هلكوا سرّت اریاح
الربیع و فقعت ابواب السّماء و امطر السحاب طوبی .

« دمبدم جان نوش آمد بتن === ده نجاتش ای خدای ذوالمنن

ساز آزادش تو باشش تن رفیق ===== که همه اهل وفایند و صدیق

چونکه خوانده دلبر ما شیرشان ===== همچو گل گشته غل و زنجیرشان . الخ

قدّوس افندی سیّد محمّد اصفهانی مردود سیف الحق آقا جان مردود که ازل عراق را باو
وعدده داد و چون نرسید بآنچه موعود بود به او، مکتوبی بازل نوشت که وعدۀ تو چه شد

(۱) مائده آسمانی . جلد چهارم صفحات (۲۵۱ - ۲۵۲)

صفحه ۱۷۰

واقعات سال ۱۲۸۸ هجری قمری ۱۸۷۱ میلادی

طوبی لمن فاز بعرفان الله فی ایّامه و انقطع بکله عن کلّ الجهات قل اولم یکفکم ربّ
السموات و الارض قد اتی بالحق باسمه المهیمن علی الابداع انک نورّ علیک الاعظم الذی
اوقده مالک القدم ثم استقم علی الامر بسلطان ربّک العزیز المختار .

و نیز در مشروحه مفصلی از خادم چنین مرقوم قوله : و دیگر از امور وارده آنکه نفسین و اختهما در افق سرّ باعملی ظاهر شدند که مثل آن والله الذی لا اله الا هو در ابداع شنیده نشده و از آنها هم الله عمّا عملوا اعرضوا و اعترضوا الی ان كفروا بالله مالک يوم الدّین در جمیع ایام و لیالی بما نهوا عنه مشغول قد استهزئوا برسل الله و سيقرائه و ظهر منهم ما ناح به سّکان الفردوس و الذّین طافوا حول عرش ربّک العزیز الکریم ابدًا متدّین به دینی نبوده و نیستند و لکن در ارض سرّ سرّا باعراض و اعتراض مشغول بودند الی ان رای النصر قهر ربّه تاب حین الموت و عفرالله ان ربّک هو الغفور الرحیم و بعد ارتقای حضر رضاقلی و تاب ان ربّک لهو التّوّاب ذوالفضل المبین اگرچه نفاق باطنش معلوم بود و لکن نظر بسبقت رحمت و احاطه فضل ستر می فرمودند تا آنکه باین سجن وارد و در اغوای بعضی جهرة مشغول شد چه که حقّ را مظلوم و مسجون یافت شرب الخمر جهرة و اخته تشرب و تحضر لدى الوجه کذالک ورد علی المحبوب قد ذكرت لحضرتک لتكون من المطلقین و این از احسن اعمالشان بوده نعوذ بالله من اعمالها الاخری و چون طغیان و بغی و کفران بمنتهی رسیده اطردهما الله و ترکهما فی عذاب الجحیم و ذهبوا و قالوا ما لاقاله الا ولون ابّ لهما ولوفائهما آنچه آیات الهیه که نزدشان بوده بعضی هم مجعولا بآن .

ملحق نموده باهل این بلد داده اند و فتنه بزرگی برپا نموده اند ولکن « ضلّ سجههم فی الحیوة الباطلة انه لهو الحاکم علی ما یرید »

جميع اعمال شنيعة خود را بحق نسبت داده اند مشاهده فرمائید مع رحمت کبری و فضل محیط الهی چگونه طغیان نموده اند که آنچه طلب عفو نمودند مقبول نشد لذا خائبا خاسرا راجع و حال به شیطان متحد شده اند لعنة الله عليهم مع آنکه آن نفوس از ابلیس و اتباعش چه مکاتیب در ارض سرّ نوشته و باطراف فرستاده اند باری ای محبوب من به بعضی ظاهر شده اند که شبه آن ظاهر نه بجميع انبياء و مرسلین معاند اند « نسل الله بان يأخذهم بعد له انه لهو العزيز القدير » و دیگر آنکه مدّتی بود که از سماء مشیت آیات نازل نه و باب لقا مسدود و طلعت مقصود وحده در بیت جالس چند روزی است سحاب عنایت مرتفع و امطار رحمت نازل انشاء الله از بعدهم الواح منیعه از شطر الهیه ارسال خواهد شد لتقرّبها عینک و عیون العارفين و الحمد لله ربّ العالمين و دیگر در باب نفس مردوده بجناب آقا میرزا حسین علیه بهاء الله هم مجملی نوشته شده ملاحظه خواهند فرمود و دیگر از قبل این عبد تکبیر بلیغ بجناب آقامیرزا سید حسین من اهل تاوفا رسانید و تفصیل بایشان بنویسید

که مطلع باشند « و الروح و العزّ و القدس و البها علی حضرتک و من معکم من اهل البها »
در اکثری از الواح منزله پارسیّه و عربیّه تلویحا و تصریحا از قلم مالک ایجاد نهی عباد از
توجّه باین شطر نازل و بسیار تأکید و تهدید و تحذیر در حکم محکم من لدن عزیز قدیر
شده آنجناب باید مخصوصا .

۱۷۲

سال بیست و نهم

واقعات سال ۱۲۸۲ هجری. قمری.

نهی نمایند و نگذارند احدی توجّه باین سمت نماید چه که ضرر کُلّی دراو مشهود الخ.
و نیز مشروح مفصل را که بامضاء خادم در این موقع صادر و منتشر شد بتمامها ثبت می نمائیم
و هی هذه: بسم ربّنا الامنع الاقدس الاعزّ الابهی ' سبحانک یا من بک حقّ الذات

بالذات وتردّي كينونة القدم برداء الاسماء والصفات من اسمك الظاهر ظهرت
الظهورات من اوّل الذى لا اوّل له وباسمك الباطن استبطنت البطونات فى غيب
الغيب بحيث ما ظهر من قدم القدم ولن يظهر الى ؟.. الذى لا آخر له بطلوع شمس
جمالك الابهى 'طلع نير العلاء من افق البداء مبشراً لمن فى لاهوت العماء وملاً
البقاء واهل عوالم الذى لا يذكر بقلم الانشاء ولا يُدركها حقائق اولى النهى ثمّ من
فى ناسوت الادنى بانّ هذا الجمال الابهى والطلعة الاسنى قد ظهر بما هو مقدس عن
ذكرى وشارتى وعرفانى ودلالتى وتقديسى وتسبيحى وتنزيهى وتمجيدى
وتوحيدي وتفريدي اياه وما هو فى جوهر جوهرى وساذج ساذجى لدى ذكره
وبهائه اذاً يمن خلقتكم فى البيان بآياتى لعرفانه لا تحتجبوا عن الذى كان البيان كلّ
حلقة خاتم فى اصبع ارادته وو..؟.. لرّضوان امره فسبحانك يا من يقدر ان
يشير بذكرك ذكر الاعظم ولن يقدر ان يجرى على ثنائك قلم القدم فكيف يقدر
ويستطيع ان يحترح بذكرك هذا الفانى الذى يكون احقر الخدام لدى باب فضلك
الذى فتح على الامم الا يُرّشح من ابهر جودك الذى تموّج على كلّ الموجودات

وطفح من طمطام عنايتك التى تلجلجت على من فى ملكوت الاوليات
والآخريات حيث فتحت السن كل الاشياء بابدع الازكار بثناء نفسك
المختاروارتفع النداء من قلب صخرة الصماء

--- صفحة ١٧٣ ---

فى قعر البحار وما فى على الأطيّار وبأنك انت الله ربّ مايرى ومالا يرى اذاً يا الهى اسئلك بهذه العناية
التى احاطت كلّ الأشياء وهذه الرحمة التى سبقت من فى الأنشأ بأن ترسل حينئذ على هذا الفانى نسمة
من نسمات جود وهائيك ونفحة من نفحات بدعك التى بها اهتزت عظام الرميمة وقامت اجسام الميته
بأنك انت الله الباقي الدائم القديم لأقوم بها على ثناً احبتك وذكر الديم جعلتهم انوار الهداية بين
خلقك ومشاعل التوحيد بين عبادك وبريتك وانطق ما يؤيدنى وتلهمنى من عندك لأننى لا اعلم شيئاً
وانك انت العليم الخبير وانت تعلم يا الهى انّ حبى اياهم وذكرى لديهم يكون خالصاً لوجهك ومطهراً
عن مشاهدة غيرك انى احب يا الهى انهم يطلعون بمواقع الأمور فى ايامك حق الاطلاع ويعرفون ما هو
المستور عنهم حق العرفان لبقى بذلك كينوناتهم وحقائقهم وارواحهم وامثالهم فى كلّ عالم من
عواالمك عارفاً بحقك ومطلعاً بما ظهر من عندك وما اردت لهم فى سرادق عنايتك وفضلك لأنهم
يا الهى لو يطلعون بكلّ الأمور ويحتجبون عن شىء احتجبوا بقدر ذلك عن منظر ك الأكبر وما توجّهوا

اليك بتمام البصر وهذا لم يكن إلا بتقديسه عن كل ما خلقت وتخلق وظهرت او تظهر حيث ينطق
بذلك لسانك الحق المبين لو يكون البصر على كبر السموات والأرض ويتوجّه بطرف طرفه اقل مما
يضيء على جهة اخرى لم يقدر ان ينظر الى هذا المقام الأعلى على ما ينبغي له من حق النظر تعالى
تعالى امرك يا الهى وتباهى تباهى ظهورك يا محبوبى قد صعب على هذا العبد فوق كل

--- صفحه ١٧٤ ---

صعوبة بأن يحتجب احد فى مثل تلك الأيام التى ما رأت عين الأبداع شبهها ولا ابصر شئ من الاختراع
مثلا حيث ظهرت فيها بصرف جمالك وكافور طلعتك وساذج ربوبيتك واحاطت السموات والأرض
ظهورات عنايتك وبروزات الطافك بحيث طلع كل امر مكنون وكتر مخزون ورمز مصون واشرقت
شمس المعانى عن افق سماً البيان وتجلت بظهورات اسمائك الحسنى وصفاتك العليا على من فى
الأمكان والأكوان والذين يريدون ان يدخلوا هذا البساط الممتنع المنيع وهذا المقر المتعالى الرفيع
ينبغي ان تكون قلوبهم مقدسة عن ذكر اشارات القبل وكلمات التى اسسوها اولو الجهل الذين اشتهرت
انفسهم بالعلم والشعر لك الحمد يا الهى بما جعلت للواردين فى هذا البساط الأرفع الأعلى مقاما لا
تناله طيور افئدة اهل البقاء ولا حقائق من فى الأنشأ كما نطق به مظهر وحيك ومطلع الهامك ونقطة
مشيتك نطفة سنة ذلك الظهور وتكون اقوى من كل البيان وكذلك نزل فى قیوم الكتب والواح اخرى
فى ذكر هذا المقام الأعلى على شأن يتحیر منه عقول اولى الأبواب فما اعلى اعلى علو هذا الخلق الذى
خلقتهم من ساذج امرك وانشأتهم من جوهر فطرتك اذاً يا الهى كيف يليق ان يكون هذا الخلق

البديع وهذا الصنع الأرفع الرفيع ان تكون متحيراً يا الهى من قصر بعض الأذان وغطاً الأبصار وغشاوة
بعض القلوب بحيث من ندائك اهتزت الأعراش وانفطرت السموات وخرقت حجابات الخفيات
واندكت جبال حقائق الممكنات بتجلّى من اشراقات انوار وجهك ومع كل ذلك ما انتبه الذينهم
عبادك وبريتك مع أنك تنادى فى كل الأحيان بأعلى النداء فوق رؤوسهم وبكل اذن وتكون قائماً تلقاً
عيونهم قد اخرجت لهم من جيب الإرادة يد المشيئة وتقول

--- صفحه ١٧٥ ---

بسلطان القوة والعظمة فيها هذه يداقتدارى التى بسطتها على لأشراق عظمتى وجبروت قدرتى وملكوت
سلطنتى وممالك قدمى واقاليم امرى واطويت كلّها وما قدرّت باحاطة علمى فيها فى يدى وانّها بيضاً
من انوار وجهى وشعشاع من ضياء ماهيتى ومتلاًّلاً من انوار وجهى قد اعطى بفضلى وكرمى لمن يدخل
ملكوتى وجبروتى وهم يذكرون عند تموجات ابحر النور ذوات اولى الظلمة والغرور فى الهى قد خجل
كل الوجود من اذكارهم وهم لا يخجلون يستحيى كل الممكنات من اقوالهم وهم لا يستحيون هل
الذى انتبه من ندائك وقام بروح امرك وحى من نفس رحمانيتك وشرب عن كأس عنايتك يجرى
لسانه بذكر الهويات التى كانت فى السن الغافلين من بريتك والجاهلين من خلقك لا وجمالك
المختار إلا الذى جعلت له السمع آية العذاب من عندك والبصر حفره السقر فى وجهه بأمرك فى الهى
قد اجترحت بتلك الأذكار بين يدى سلطان عظمتك ولكن أنك تعلم بأنّ النار تلتهب من شعراتى بما
اسمع اقوال الذين ما اطلعوا باسرار امرك وخفيّات مافى علمك وتركوا مقاماته العالية واقتفوا بمراتب

الدانية كأنهم نسوا ما نزل من جبروت امرئ قلت وقولك الحق يا بن منظر الأعلى قدّرت لك من شجرة الأبهى فواكه الأصفى كيف اعرضت عنها ورضيت بالذى هو ادنى فارجع الى ما هو خير لك فى الأفق الأعلى وارى بعض منهم يا الهى احتجبوا بقول من الكتاب بعد الذى أنّه نزل بالتّصريح من غير التّلويح بأنّ كلّ البيان لا يعادل بكلمة من عنده كلّما ذكر من الحجّة والبرهان ثمّ الدّليل والآيات والبيّنات والعلامات لم يكن إلّا لهذا الظّهور الأعظم

--- صفحه ۱۷۶ ---

بحيث ما ذكرت فيه كلمة وما وجد فيه شىء وما نطق بحرف إلّا ويكون آية لأمرئ وبرهاناً لكلمتك كما تكلم به لسان المشيئة من عندك كلّما خلق ويخلق يكون آية له خلق بقوله من قوله ليكون حجّة لنفسه يوم ظهوره بل جعل يا الهى كلّ البيان معلّقاً باذنك وقبولك قال وقوله الحقّ فوعزّتك لو تغفرن البيان ومن فيه لا ينقص عن ملكك من شىء وان لا تقبلن البيان ومن فيه لا يزيد فى ملكك من شىء بل ان تقبل ذلك تدخل تلك الأفتدة الميئة فى ظلّ ظلال محبّتك وان تردّه يفنى كأنه لم يكن له ذكر من قبل اذاً اسئلك يا مالك الوجود ومليك الغيب والشّهود بأنّ تؤيّد الكلّ على التوجّه الى افق فضلك وافضالك مقدّساً من اشارات القبل والبعد وتعرفهم مانزلته فى كتابك ليتمسّكوا بجوهر ما فيه لأنّ هذا مقصودك فيما نزل بالحقّ ومحبوبك فيما انزلته فى كتبك والواحك أنّك انت المقتدر المهيمن المتعالى العزيز الحكيم اى الله ابدى تو شاهد وگواهى كه اينعبد در جميع احيان واوقات جز طالب رضای تو نبوده وانشاء الله بعنايت تو نخواهد بود همیشه اوقات چشم اينعبد بمنظر اكبر بوده وقلب بمصدر امر متوجّه

و آنچه دیده و عارف بآن شده خالصاً لوجهک خدمت دوستان تو معروض داشته که شاید نفوس قابله از کوثر حیوان که در ایام ظهور اذ اصبع فضل و احسان جاری شده بیاشامند و بمطلع امر و مشرق وحی توجه نمایند و چندی بود که این عبد صمت را بر نطق اختیار نموده تا آنکه در این ایام مشاهده شد که غبره تیره ظلمانیّه از شطر نفوس غافله در حرکت آمده و بیم آن رفت که بعضی از ابصار ضعیفها تیره نماید لذا این عبد متوکلّاً علیک و منقطعاً عمّا سواک بر خود لازم شمرد که بعضی از امور واقعه را خدمت احبّای تو که بر بساط استقامت آرمیده‌اند و از رَحیق عنایت نوشیده‌اند

--- صفحه ۱۷۷ ---

معروض دارد که شاید ضعفارا از ظلمت هواهای نفسانیّه و شبهات انفس شیطانیّه حفظ فرماید قسم بعظمت تو ای پروردگار که در اینوقت جمیع اعضا مرتعش و ارکان متزلزل این عبد کجا قابل آنست که کلماتش مقبول آید و یا بیاناتش مذکور شود نیست بحت چگونه علم هستی برافرازد و عدم صرف کجا تلقّاً ظهور قدم اظهار وجود نماید چه که عرض همین مطالب اظهار وجود است و آن از اعظم خطیئات محسوب و لکن چون لأجل تقرّب عباد بشاطی قرب و لقا و اقبال نفوس بقبلة من فی الأرض و السّمّا عرض میشود لذا از بحر غفران طلب عفو مینمایم مع آنکه این عبد بیقین میداند که تو لم یزل از اذکار و عرفان و اقبال ناس غنی بوده و هستی لا ینفعک اقبالهم ولا یضرّک اعراضهم هیچ وصفی بساحت اقدسست نرسد و هیچ ذکری ببساط احدیّت در نیاید بلکه ذکر احدیّت در ساحت اقدسست ذنب صرف است و غفلت محض چه که شرافت او بنسبتها الیک و کما لا بنسبتک الیها لو تطردها باسرها من

يقدر ان يمنعك في ذلك ولو ترفعها كما رفت من يقدر ان يعترض على فعلك انك انت المحمود في كل ما اردت وتريد وفي كل ماقلت وتقول وفي كلما اظهرت وتظهر فوعزتک يا الهی لا احب ان اختار لنفسي إلا ما اخترته لی ولا اريد ان اتكلم إلا بما امرتني به يكون طرف كينونتي ناظراً الى افق اوامرک ومشرق احكامک لو تطوى بساط الأذکار المنبسطة المنتشرة في الأرض لأقول انت الحاكم في امرک ولو تأمرني بما ينكره من في الملك لأقول انت المطاع في حکمک اسئلك اللهم بأن تجعلني من الذين لم يتكلموا إلا باذنک ولم يتحركوا إلا بإرادتك انك انت المقتدر المتعالی المهیمن القيوم عرض میشود حين ورود جمال قدم در سجن عکا چندی امر بسیار شديد بود وتفصيل آن در همان ایام خدمت بعضی از دوستان

--- صفحه ۱۷۸ ---

عرض شد تکرار آن لازم نیست جميع در کمال عُسرت ومشتت بودند تاآنکه یومی از ایام لوحی از مصدر امر نازل واینعبد تلقاً وجه تحریر مینمود آیه از سماً مشیت نازل واین سجن را بسجن اعظم موسوم فرمودند اینعبد گمان نمود که نظر باین شدائد وارده است که باین اسم موسوم شد تا آنکه یومی از ایام آیاتی نازل مضمون این است که میفرمایند تفکر نمائید بچه سبب این سجن را باعظم نامیدم این بیان که از مطلع وحی رحمن ظاهر شد اینعبد خودرا بسیار مضطرب ومتزلزل مشاهده نمود ولكن متوکل علی الله ساکن بودم وبهیچ وجه برسؤال جسارت ننمودم تاآنکه روزی ذکر محبت واقبال یکی از اهل مدینه تلقاً عرش عرض شد لوحی مخصوص او از سماً احدیت نازل در آن لوح

مفصلاً امورات حادثه این ارض را ذکر فرمودند و آنلوح حال موجود است بعد از تنزیل آنلوح اینعبد دانست که سبب اعظمیت این سجن بلایای کلیّهایست که بر جمال احدیه وارد میشود تا آنکه یومی از ایّام یکی از همراهان بابعضی از اصحاب بنزاع وجدال برخاست مع آنکه خود او خاطی و ظالم بود عریضه بساحت اقدس معروض داشت و در آنعریضه اظهار مظلومیّت خود نمود در جواب او بلسان پارسی از سحاب حزن سبحانی نازل و صورت آن اینست هو الله عاشق را نزد معشوق اظهار هستی و خود بینی جائز نه اگر خطوه از این سیل تجاوز نماید از عشاق محسوب نه نکند عشق نفس مرده قبول نکند باز موش مرده شکار بلی بعضی از عاشقان اظهار صدمات و شدائد خود را در پیشگاه محبوب امکان نموده اند و مقصود از آن اشتغال بامحبوب را صفای حضرت مقصود بوده نه ذکر نفس وهوی حال قاصدی از اعلی مقاصد غر مقصود نازل و بکلماتی ناطق است بفهمید که که میگوید و چه میگوید تالله لو عرفتم و علمتم ماوراً ستر الکبریاً من اسرار ربّک العلی الاعلی لفدیتم انفسکم حباً لله مالک

--- صفحه ۱۷۹ ---

الاسماً باری قاصد معهود حکایتی ذکر نموده که وقتی در طور اشراق بودیم و محبوب آفاق بقصد جبلها بیرون تشریف بردند و بعجز تمام از مدعیان محبت رجا فرمود که این سفر وهجرت اگر چه بظاهر سهل وآسان است ولکن درباطن شدید و باب امتحان و اگر بصورت سلطنت واقتدار مشهود ولکن در معنی بمحنت واضطرار لا یحصی مکنون عرض خود مبرید وزحمت بر خود ندهید وبگذارید

تا بنفس خود هجرت نمایم آنچه کلمات محبت آمیز و شفقت انگیز بود تلویحاً و تصریحاً فرمودند
 مفید نیفتاد این بنده و جمعی بادعای آنکه زادی بجز رضای دوست نخواهیم و مقصودی جز وجه
 محبوب نداریم بگمان خود معتکف و از نصیح و یقین دوست غافل عزم سفر نمودیم و باطلعت محبوب
 همسفر گشتیم قدریکه بادیه پیمودیم نار حَب مخمود و جمال شوق محجوب تا آنکه از آنمقام تجاوز
 نمودیم حسنات را سیئات مشاهده نمودیم و سیئات را عین حسنات شمردیم تا آنکه وارد جزیره خضرأ
 شدیم فلک الهی در آن ارض روحانی بوجودی امر مستوی گشت و بعد بمراکب هوی دریدای ظنون
 و اوهام در صبح و شام سائر بودیم گاهی مجتمع و گاهی متفرق و گاهی بحب و گاهی بغفلت ایام و لیالی
 بسر میردیم سلسبیل بیان در کلّ احیان از کوثر فم رحمن جاری و لکن عطش مفقود و انوار وجه از افق
 اجلال مشرق و لکن اقبال غیر موجود هر روز بر وهم و گمان افزودیم و از توجه بحق کاستیم و باین
 احوال غیر مرضیه و شوونات غیر لائقه چنان در غمرات غفلت و هوی غرق شدیم که از احوال خود
 هم غفلت نمودیم و در جمیع احوال طلعت محبوب را با کمال شفقت و ملاحظت ملاحظه مینمودیم بعضی
 از ما متحیر که اگر احاطه ملیّه الهیه موجود چگونه میشود با این افعال ردیه مقبول شویم بالأخره حق را
 غافل و خود را

--- صفحه ۱۸۰ ---

سال بیست و نهم . واقعات سال ۱۲۸۸ هجری قمری . ۱۸۷۱ میلادی .

عاقل و عالم شمردم غافل از آنکه رحمت کبری مانع است از هتک استاد و اگر خدمتی نمودیم اتباعناه بالَمَن والاذی و بعد از آن اراده هجرت فرمودند و مجدداً کلّ را از حضور منع نمودند مستشعر نشدیم و متنبّه نگشتیم که علتّ منع چیست و سبب چه مرّة اخری هجرت نمودیم و با حضرت مقصود بادیه ها پیمودیم تا آنکه وارد بارض اخری شدیم و با دوست در یک محلّ آرمیدیم و سرّاً بهوای نفس مشغول گشتیم تا آنکه آتش هوی غلبه نمود و از منظر ابهی^۱ ممنوع شدیم و از کثرت لقا قدر وصال از نظر افتاده و پرده حیا در هم و حال محبوب را در محلیّ حبس نموده ایم و در کلّ حین از سهام ظنون و ریاح اوهام بقدر وسع و قوه دروغ نمیداریم چه که محبوس و مسجون و فریدش یافته ایم غفلت بمقامی رسیده محلیّ را جمیع اهل بها ملاء اعلی^۱ باو ناظرند و از او متمدّد در آن محلّ مبارک جهره با قبح کلمات ناطقیم و باذلّ اعمال و اخسر آن عامل فنبائنا ما اثرت فینا کلمات الله و مع ذالک متنبّه نشدیم و اقلاً اگر وفا ننمودیم جفا ننمائیم نه شیئی بذکری ذاکر و نه بتوجّهی مشغول حکایت کنند که فضل خراسانی کان من اشقی العباد و یقطع الطريق انه عشق جاذبه و اتاها لیلۃ فصغد الحداد اذا سمع احدا یقرء هذا لایة الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم تذکر الله واثوقی قلبه فقال بلی یا ربّ آن رحمان فرجع و تاب و قصد بیت الله

الحرام و اقام فيه تثنين سنه الى ان صمد دوحه الى الافق الاعلى عجب است که کلمة الله را از لسان یکی از عباد شنید و چنان مؤثر افتاد که در یک روز از حضيض امکان بافق رحمن راجع شد و این عباد در لیالی و ایام متتابعاً متوالیاً نعمات نفس رحمن را از لسان قدرت و عظمت استماع نمودیم و اینقدر تأثیر ننموده که اقلاً بقبح افعال و اعمال و ظنون و اوهام خود مطلع شویم حکایت .

صفحه ۱۸۱

سال بیست و نهم . واقعات سال ۱۲۸۸ هجری قمری ۱۸۷۱ میلادی

باین مقام رسید بیان برجودی لسان منصعق و مدهوش و قلم از بیان منقطع و بی هوش « لن یصینا الا ما کتب الله لنا نسل الله بان یفتح ابصارنا و یعرفنا انفسنا و اعمالنا ان لم نوفق علی معرفة نفسه سبحانه نوفق علی معرفة انفسنا النافله و بکشف علی وجوهنا حجابات المانقه لنراه عشروا بمن افق الفضل و العناية و ننقطع عن فی الامکان و الاکوان و نتوجه الیه بکلنا

هو و بنا الرحمن و نسئله بان نوفقنا على التوبه والاناۃ فى كلّ صباح و مساء و يحفظ مشرق
اشراق انوار وجهه عن رماح احبائه لانه ما اراد معينا سواه و أنّه بمبدئه و مثواه و يقول لا اله
الا الله « انتهى . اگرچه بعموم نازل شده ولكن فرمودند مخصوص است به نفوس معرضه که
حال در ظاهر ادّعاى حبّ مینمایند و بعد و ما فى سرّهم ظاهر خواهد شد و از برای عدّه از
احبّا قرائت و از خود او مستور بود جمیع ناس دانسته و میدانند که بعضی از مدّعیان محبّت
رحمائیّه در عراق و مدن اخری باعمال ناشایسته مشغول بودند و لکن رحمت رحمائیّه مانع
از خرق حجاب و کشف اعمال بود چنانچه آن نفس ظالم در ایّام توقفّ عراق سرّاً بشرب
خمر و بعضی از اعمال دیگر مشغول بوده و در اواخر ایّام عراق گاهی از سر بجهر تجاوز
می نمود و معذالک طائفین حول سفر می نمودند مع آنکه متصلا از مطلع آیات الهیّه
کلمات نصیحیّه نازل بود چنانچه در اکثری از الواح منزله مذکور است و از اعمال و افعال
بعضی از اهل بیان در اوّل امر بر احدی پوشیده نبوده و نیست و لکن همچه می دانستند که
این امور مقبول است و از جانب حق تعالی شأنه مأذون اند مع آنکه بساط اوامر حقّ مقدّس
از اعمال ردیّه غیر مرضیّه بوده و ساحت اقدسش منزّه از شئونات مکرهه نالائقه و نفسه
الحق که در سنین توقفّ عراق .

وایام هجرت لیلاً و نهاراً از سماً اراده آیات واضحه و صریحه در نهی عباد از ما حکم به الله نازل و باطراف ارسال میشد تا آنکه الحمد لله بعضی از عباد بما اراد به الله عارف شدند و عامل گشتند و نفحه تقدیس و تنزیه امریه الهیه مابین بریه مرور نمود نظر بعدم اطلاع ناس از او امر الهیه تفضلاً لهم از لسان احدیه اینکلمه استماع شد عفی الله عما سلف نسئل الله ان یوفقهم علی التقدیس و التّنزیه و العمل بما اُمرُوا به من لدن علیم خیر باری نفس ظالم و رضاقلی لازال سرّاً باعمال شنیعه مشغول بودند و اینعبد بکرات هردورا نصیحت مینمود چه در عراق و چه در ارض سرّ و چه در سجن اعظم که شاید متنبّه شوند و از خواب غفلت منتبه شوند ابدّاً تأثیری ننمود ما تأثرت فیہ کلمات النصیحة و بیانات الشّافیة المعلنة تا آنکه رضاقلی بابعضی از نصاری جهرة بشر و اعمال شنیعه مشغول گشت لذا طرده الله بسلطانه و با خبیثین هم یعنی سیّد محمد و آقا جان متّصل شد چندی از میان گذشت یومی عریضه بساحت اقدس فرستاد مشعر بتوبه از خطیئات قبل و همچنان چند یوم بعد عریضه اخری و لکن چون بکرات توبه نموده و نقض عهد و میثاق الله از او ظاهر لذا عرائض مقبول نیفتاد و بعضی اعمال از او ظاهر که شبه و مثل نداشته و سبب تضييع امر الله بین عباد گشته اینعبد فانی دوست نداشته که ذکر نماید شاید که ملائکه ناشرات اعمال آن خبیث مردود را در ارض انتشار دهند ألا لعنة الله علی القوم الظّالمین و در اتّصال آن خبیث و خبیثین اشتعلت نار الفتنة و البغضاً علی شأن لا یحصیه القلم و البیان و لکن الرحمن

اخمدها واطفئها آنه لهو المقتدر القدير هر ذی بصری از طرد جمال قدم آن نفوس را غرق قميص
تقدیس و تنزیه استنشاق مینماید چه که اعمال رضاقلیخان و آقا جان خبیث و ذنبه نزد کل واضح و

--- صفحه ۱۸۳ ---

و مشهوداست نسل الله بأن یفتح عیون الناس و یعرفهم اعماله واحكامه جلّ و عزّ علی تقدیس ذاته
و تنزیه نفسه و ساذج امره اگرچه اکثری از ناس نائماند و لكن بعضی از انفس زکیّه و ابصر حدیده
بعنایت رحمانیه موجود انهم یمیزون الحق عن الباطل و یعرفون من عرف کلّ امر ما تطمئن به قلوبهم
و نفوسهم ألا انهم عباد مکرمون باری امر بمقامی رسید که جمال قدم در بیت عاکف و امر بسدّ باب
از کلّ فرمودند و بهیچوجه ملاقات از برای احدی ممکن نه تا آنکه یومی از ایّام در شهر رجب او شعبان
مکتوبی از جناب آقا سید ۱۱۰ قبل اکبر ابن اخ جناب آقائی اسم الله م ه علیه من کلّ بها ابهاه لدی
الوجه جواب لوح اقدس الذی جعله الله رحمة للمخلصین و نعمة للمشرکین از مطلع بیان رحمن
نازل بعد از تنزیل آن لوح مبارک افق این ارض تغییر نمود و معجزه تمام ظاهر و درهر یوم در ازدیاد
تا آنکه یومی از ایّام آیات عنایت از مطلع رحمت نازل بعد از استماع آن این عبد مطمئن شد که
الحمد لله غضب الهی مخصوص نفوس خبیثه بوده بعضی از آیات آن لوح مبارک در شوق و اشتیاق
عشاق بوده و بعضی در قهر و اقهار اهل نفاق و صورت آن لوح مبارک اینست قوله جلّ کبریائه ان
یا اسمی مهدی قد حضر الوجه ما انشأ ابن اخیک فی ثناء مولاه و عرفنا منه الشوق و الاشتیاق و نزلنا فیهِ ما

يحدث به الشَّعْف والأحترق فى حَبِّ الله مالِك يوم التَّلَاق طوبى لمن يقرأ ويتفكَّر فيما نزل من لدى
الله المقتدر القدير.

بسم الله الأقدم الأعظم

قد احترق المخلصون من نار الفراق اين تشعشع انوار لقائك يا محبوب العالمين قد ترك المقربون فى
ظلمات الهجران اين اشراق صبح وصالك يا مقصود العالمين قد تبلبل اجساد الأصفيا على ارض البُعد
اين بحر قربك يا جذاب العالمين قد ارتفعت اياى الرجا الى سما الفضل والعطاء

--- صفحہ ۱۸۴ ---

اين امطار كرمك يا مجيب العالمين قد قام المشركون بالاعتساف فى كل الأطراف اين تسخير قلم
تقديرك يا مسخر العالمين قد ارتفع نباح الكلاب من كل الجهات اين غضنفر غياض سطوتك يا قهار
العالمين قد اخذت البرودة كل البرية اين حرارة محبتك يا نار العالمين قد بلغت البلية الى الغاية اين
ظهورات فرجك يا فرج العالمين قد احاطت الظلمة اكثر الخليفة اين انوار ضيائك يا ضيا العالمين قد
طالت الأعناق بالنفاق اين اسياف انتقامك يا مهلك العالمين قد بلغت الذلة الى النهاية اين آيات عزك
يا عز العالمين قد اخذت الأحزان مطلع اسمك الرحمن اين سرور مظهر ظهورك يا فرح العالمين قد
اخذ الهَم كل الأمم اين اعلام ابتهاجك يا بهجة العالمين ترى مشرق الآيات فى سبحات الأشارات اين
اصبع قدرتك يا اقتدار العالمين قد اخذت رعدة الظمأ من فى الأنشأ اين فرات عنايتك يا رحمة العالمين

قد اخذ الحرص من في الأبداع اين مطالع الأنقطاع يامولى العالمين ترى المظلوم فريداً في الغربة اين
جُند سماً امرك ياسلطان العالمين قد تُركت وحدة في ديار الغربة اين مشارق وفائك ياوفاً العالمين قد
اخذت سكرات الموت كلّ الأفاق اين رشحات بحر حيوانك يا حياة العالمين قد احاطت وساوس
الشيطان من في الأماكن اين شهاب نارك يا نور العالمين قد تغير اكثر الورى من سُكر الهوى اين مطالع
التقوى يامقصود العالمين ترى المظلوم في حجاب الظلام بين اهل الشام اين اشراق انوار صباحك يا
مصباح العالمين ترانى ممنوعاً عن البيان من اين تظهر نغماتك ياورقاً العالمين قد غشت الظنون
والأوهام اكثر الأنام اين مطالع ايقانك ياسكينة العالمين قد

--- صفحه ١٨٥ ---

غرق البهاً في بحر البلاء اين فلكك نجاتك يامنجى العالمين ترى مطلع آياتك في ظلمات الأماكن اين
شمس افق عنايتك يا نوار العالمين قد خبت مصابيح الصدق والصفاء والغيرة والوفاً اين شئونات غيرتك
يامحرّك العالمين هل ترى من ينصر نفسك او يتفكر فيما ورد عليها في حبك اذاً توقّف القلم
يامحسوب العالمين قد كسرت اغصان سدره المنتهى من هبوب ارياح القضاء اين رايات نصرتك
يامنصور العالمين قد بقى الوجه في غبار الأفتراً اين ارياح رحمتك يارحمن العالمين قد تكدر ذيل
التّقدس من اولى التدليس اين طراز تنزيهك يامزّين العالمين قد ركد بحر العناية بما اكتسبت ايدى
البرية اين امواج فضلك يامراد العالمين قد غلق باب اللقا من ظلم الأعداء اين مفتاح جودك يافتّاح
العالمين قد اصفرّت الأوراق من سموم ارياح النفاق اين جود سحاب جودك يا جواد العالمين قد تغبر

الاكوان من غبار العصيان اين نفحات غفرانك يا غفار العالمين قد نسي الغلام في ارض جدياً اين غيث
 سماً فضلك يا غياث العالمين ان يا قلم الأعلى قد سمعنا ندائك الأهل من جبروت البقاء ان استمع
 ما ينطق به لسان الكبرياء يا مظلوم العالمين لولا البرودة كيف تظهر حرارة بيانك يا مبين العالمين ولولا
 البلية كيف اشرقت شمس اصطبارك يا شعاع العالمين لا تجزع من الأشرار قد خلقت للأصطبار يا صبر
 العالمين ما احلى اشراقك من افق الميثاق بين اهل التفاف واشتياقك بالله يا عشق العالمين بك ارتفع علم
 الاستقلال على اعلى الجبال وتموج بحر الأفضال يا وله العالمين بوحدتك اشرقت شمس التوحيد و
 بغربتك زين وطن التجريد ان اصطبر يا غريب العالمين قد جعلنا الذلة قميص العزة والبلية طراز هيكلك
 يا فخر العالمين ترى القلوب ملئت من البغضاً و لك الإغضاً يا ستار العالمين اذا رأيت سيفاً أن اقبل اذا
 طار سهم أن استقبل يا فداً العالمين اتنوح او انوح بل اصيح من قلة ناصريك يا من بك ارتفع نوح
 العالمين قد سمعت ندائك يا محبوب الأبهى اذا اناز وجه البها من حرارة البلاء وانوار كلمتك النوراً وقام
 بالوفاء في مشهد الفداً ناظراً رضائك يا مقدر العالمين ان يا على قبل اكبر ان اشكر الله بهذا اللوح الذي
 تجد منه رائحة مظلوميّتي وما انا فيه في سبيل الله معبود العالمين لو يقرؤه العباد طراً ويتفكرون فيه
 ليضرم في كل عرق من عروقهم ناراً يشتعل منها العالمين

صفحات ۱۸۶ و ۱۸۷ کپی نشده خالی است لذا ادامهٔ تایپ از صفحه ۱۸۸ میشود

--- صفحه ۱۸۸ ---

نفوس را بقتل رسانیده اند مع آنکه واللّه المهیمن القیوم که ابداً برحسب ظاهر از مقرّ امر امری ظاهر نشد ولازال کلّ را از ارتکاب این امورات نهی میفرمودند و میفرمودند انّ الکلب ینبح واللّذّب یعوی ان اترکوهما ولا تتعرّضوا بهما وکونوا من الصّابّین باری یکی از احبّای الهی تفصیل مجلس حکومت را از این عبد از دیار بعیده استفسار نمود اینعبد آنچه درنظر بود خدمت ایشان معروض داشت و حال در اینورقه تکراراً ذکر میشود تا جمیع برّیه از بیانات الهیه در آن لیلّه مستفیض شوند لیلّه اولی صلاّة عشاء بود که درمجلس پاشا تشریف بردند در آنمجلس جمع کثیری مجتمع بوده و جمیع در کمال وحشت واضطراب جمال قدم در صدر مجلس متکئاً جالس و ابداً تکلم نفرمودند چه که اهل مجلس بشوری ومکالمه بین خود مشغول بودند و در آن مجلس جز حضرت غصن اعظم احدی را همراه نبردند بعد پاشا برخاسته معروض داشت که در محلّ دیگر تشریف ببرید چه که حال میخواهم حضرات آخرین را استنطاق لذا در محلّ دیگر که بمجلس اداره موسوم است تشریف بردند و در آن مجلس غصنین اعظمین و آقای آقا میرزا محمد قلی و آقا محمد علی اصفهانی و آقا محمد جواد و آقا محمد حسین بن حاجی علی عسکر تلقاً وجه حاضر بودیم و بعضی از اهل سرایه از ضبّاط و غیره والی ساعة سابقه در آن محفل تشریف داشتند و متصلّاً بآیات عظمت ناطق از جمله باینعبد فرمودند که درنظر هست آیاتی که لیلّه قبل نازل وبعد بأعلى البیان تلاوت فرمودند و آن آیات این است **بسمه الباقی الدائم العزیز العلیم قد ماج بحر البلاء واحاطت الأمواج فلك الله المهیمن القیوم ان یاملاّح لا تضطرب انّ فالتق الأصباح معك فی هذه الظلّمة التي احاطت**

العالمين توكل على الله فى كل الأحوال ولا تخف من هبوب عواصف البغض ان استعد بالله ربك
المقتدر العليم انه يحفظ من يشأ بسلطان من عنده انه لهو العليم الحكيم فى بحبوحة الظلمة كان الوجه
مشرقاً بضياء احاط من فى السموات والأرضين أنا فى تلك الحالة ندعو البرية الى الله ولا يخوفنا اجتماع
الذينهم كفروا بالله اذ اتى بأمر بديع قد سرق السارقون منازل لدى العرش واحضره لدى الذين
يحكمون على العباد كذلك فعل ذلك المشرك البعيد قل مت بغيطك يا أيها الجاهل هل تظن أنك
تسبقنا لا واسمى الذى بيده فاحت نفحات الروح على كل صغير وكبير أنا بلغنا الأمر بايادى الرسل من
لدىنا أنا كنا قادرين ثم نشرناه بايادى الذين اعرضوا انه لا يضره مكر الماكرين ان الخناس حضر بكتابى
بين الناس وظن بذلك يهجمون على مطلع الأمر ويحتقر به شأن الله فى ماسواه كذلك سولت له نفسه
وحقت عليه كلمة العذاب من لدن غالب محيط قل بذلك يرفع امره وينتشر آياته ويعلو هذا الذكر
الذى به قدر كل امر حكيم ياليت يجنون علينا العباد ويسفكون دماءنا فى هذا السبيل المستقيم أنا فدينا
ما عندنا فى سبيل الله يشهد بذلك ما أنا فيه من البلايا وعن ورائها قلم الذى به ثبت امر الله العزيز
الحكيم قل اننى اكون منتظراً يوم الذى فيه ارى نفسى بين الأحزاب من جنود الظالمين تالله اذا يسمعون
مالا سمعوا من قبل ويرون مالا رأيت عيون الذين سبقوا انه لهو الحاكم على ما اراد وانه هو القوى القدير
قل يا أيها الذئب هل تقدر ان تطير مع الورق فى هذا الهوا الذى ما طارت فيه طيور العالمين كل ما

یرد علینا اَنَّهُ رَحْمَةً لِّنا یشْهَد بِذلِکَ کُلُّ مَوْقِنٍ بِصیرِ تَنَوُّحِ الذَّراتِ لَضَرْنا وَنَحْنُ فِی فَرَحٍ مِّبِینٍ قَدْ اَظْهَرْنَا
 السَّرُورَ مِنْ اَفْقِ الْاَحْزَانِ اَنَّهُ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ وَیَحْکُمُ مَا یرِیدُ. انتہی در آن احوال ابداً بمأمورین اعتنا نفرمودند
 وجہٴ مبارک متوجَّہ بحضرت غصن اعظم و حضرت غصن اکبر روحی لهما الفداء و بعضی احبّا کہ در
 خدمت حاضر بودند برده بعد بحر بیان رحمن مَوَاجِ از جملہ فرمودند قَدْ اَوْحٰی اللّٰہُ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی اِلٰی
 بَعْضِ انْبِیَآئِہٖ فِی بَعْضِ وَحِیْہٖ وَعِزَّتِی وَجَلَالِی لِاَقْلَعِنَ رَجًا کُلَّ مُؤْمِلٍ یُّؤْمِلُ غَیْرِی وَلَا کَسُونِہٖ ثَوْبَ الذَّلَّةِ
 بَیْنَ النَّاسِ وَلَا یُبْعَدَنَّہٗ عَنْ فَضْلِی وَفَرَجِی اِیُّوْمِلْ عِبْدِی فِی الشَّدَایِدِ غَیْرِی وَمِفْتَاحِہَا بَیْدِی مَالِی اَرِیْ عِبْدِی
 مَعْرُضًا عَنِّی وَقَدْ اَعْطِیْتِہٖ مَا لَمْ یَسْتَلْنِیْ اَفَاَنْ سَلَّ فَلَا اَجُودُ کَلَّا اَلِیْسَ الْجُودُ وَالْکَرَمُ لِی اَلِیْسَ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةُ
 بَیْدِی وَلَوْ اَنَّ کُلَّ وَاحِدٍ مِنْ اَهْلِ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاَعْطِیْتِہٖ مَا نَقَصَ ذَلِکَ مِنْ مَلْکِیْ عَلٰی قَدْرِ جَنَاحِ
 بَعُوْضَةٍ وَاَمْثَالِ اَیْنِ بَیَانَاتِ کہ اکثری در نظر نیست متّصلاً از کوثر فم وحی جبروت بودہ قد تعاطی
 اقداح البیان من خمر ذکر ربّک الرّحمن آنچه بخاطر اینعبد مانند معروض داشته چه عرض کنم کہ
 در آن لیلۂ مبارکہ آیات قدرت و عظمت و بیانات چه قسم جاری و سایل و نازل بود کَأَنَّ سُلْسِیلَ الْبَیَانِ
 نَزَلَ عَلٰی مَنْ فِی الْاَمْکَانِ وَبَحْرُ الْکَرَمِ تَرَشَّحَ عَلٰی الْاُمَمِ وَسَرُ الْمَجَلَّلِ بِالْسَّرِّ تَجَلَّی عَلٰی مَنْ فِی الْغَیْبِ
 وَالشَّہُودِ بَسِیَّارٍ اَزْ بَیَانَاتِ اَبَدًا دَر نَظَرِ نَمَانْدَہٗ بَعْدَ دَر سَاعَتِ سَابِعَہٗ یَکِیْ اَزْ ضَبَاطِ آمَدَہٗ جَمَالَ قَدَمِ وَغَصَنِینِ
 اعْظَمِینِ وَاَقَائِیْ آقا میرزا مُحَمَّد قلی را بردند در عریضہ قبل ذکر شدہ کہ جمال قدم و حضرت غصن
 اکبر را در محلّی کہ جنب لیمان است و آقائے را در محلّ دیگر و حضرت غصن اعظم را در لیمان
 تحت حدید اینعبد و سائر احبّارا در نفس سراہیہ محلّ بسیار مظلّم تحت حدید حبس

حبس نمودند و در ليله ثانيه تلگراف از والی آمد محلّ جمال قدم را تغيير دادند در قبه مرتفعه که فوق لیماناست تشریف بردند (و آنوقت چون صلاة عشا بود) غصنین اعظمین و آقائی در حضور اقدس و توقّف در قبه سی و هشت ساعت و نیم بعد مجدّد یوم خمیس ساعت رابع از نهار بسرایه طلب نمودند لأجل سؤال و جواب حين توجه بمجلس لسان عظمت باین کلمه ناطق اخذتم اصول انفسکم و نبذتم اصول اللّٰه عن ورائکم مالکم لاتفقھون این آیه مکرّر از لسان عظمت جاری و بعد از ورود جمال قدم پاشا و اهل مجلس معذرت خواستند که ما مکلف بتفحصیم چه که سه نفر کشته شده اند و جمیع اهل بلد خائف و هراسان لذا باید بموجب قانون عمل شود گویا بیچاره از قانون هم اطلاع نداشته باری سؤال از اسم مبارک و وطن نمودند و معروض داشتند که موجب قانون است که این سوالات بشود و نوشته گردد فرمودند انّ اظهر من الشمس مجدداً سؤال شد فرمودند لا ينبغي ذکر الأسم فانظروا فی فرمان الدّولة التی عندکم بعد بکمال ملایمت عرض نمودند که خود شما بفرمائید اذا جلس هیکل العظمة مستویاً علی السّریر و نطق بلسان القدرة والقوة اسمی بها اللّٰه و مسکنی نور اذا فاعرفوا ثمّ توجه وجه القدم الی المفتی و قال عزّ کبريائه لو عرفتم لأسمعناکم هدير ورقاً العظمة علی غصن سدره الرّبانيّة لیظهر ما قال العبوديّة جوهره کنهها الرّبويّة فبهت من حضر من کلمة اللّٰه الأبدی و بعد مخاطباً الی الكلّ فرمودند ما المقصود من هذا الاجتماع والسؤال والجواب لو تريدون اعترف بما هو مقصودکم ورجاً قلوبکم لأنّی ما احب ان اکون فی الدّنيا علی قدر ساعة واز آیات سورة ملوک تلاوت

فرمودند واز جمله این فقره مبارکه ما مررت علی شجر إلا وخاطبه فوادی یالیت قطعت لأجلی وصُلب
علیک جسدی فی سبیل ربی وفی اثناً البیان قد اخذ الأهتزاز ارکان الرحمن ثم بعد ذلک قام القیام
وتوجّه جمال الرحمن الی محلّ آخر خارجاً عن المجمع باری عجائب روزی وعجائب وقتی بود در
بعضی از ناس شمس کلمة الله اشراق نمود اظهار محبت نمودند فی الحقیقه این عبد از ذکر بیانات
رحمانی عاجزاست. صاحب مثنوی ذکر نموده مناسب این مقام است:

آن خطاباتى که گفت آندم نبی xxxxxxxx گر زند برشب درآید از شبی

روز روشن گردد آنشب چون صباح xxxxx می نتانم گفت باز آن اصطلاح

خود تو دانی کأفتاب اندر حمل xxxxxxxx می چه گوید با ریاحین یا زحل

هم تو میدانی که آن آب زلال xxxxxxxx می چه گوید با ریاحین یا ذقال

باری اینعبد از ذکر بیانات الهیه واصطلاحات ربانیه عاجز بوده وخواهد بود بعد پاشا فرستادند که بیت
مراجعت فرمائید ومعدرت خواست ازآنچه واقع شد فرمودند رجوع بحبس اولیاست چه که جمعی
محبوسند بعضی تلقاً وجه حاضر شده معروض داشتند که حال اهل بلد در حرکتاند نمیتوان محبوسین
را بیرون آورد چند یومی اگر توقّف شود بهتراست بعد مراجعت ببیت فرمودند وآن حین ساعت
احدی عشر یوم خمیس بود مجمل آنکه ابتدای خروج جمال قدم از حرم الی حین ورود شصت ونه

ساعت ونیم منقضی شد توقّف در سرایه لیلۀ اولی پنج ساعت ونیم مجلس جنب لیمان هیجده ساعت ونیم حبس قبه فوق لیمان سی وهشت ساعت ونیم ورود سرایه وتوقّف در آن مرّة ثانیه هفت ساعت كذلك قضی الأمر من لدی الله المقتدر العليم الحکیم دیگر آنکه حجت نامی از اهل رأ علیه اختها لله اذا حدث کذب واذا وعد اخلف واذا اُتمن خان این صفت منافقین

صفحات ۱۹۳ و ۱۹۴ کپی نشده خالی است لذا از صفحه ۱۹۵ ادامه تاپ میشود

--- صفحه ۱۹۵ ---

من کلّ صغیر وکبیر طوبی لمن جعله طرازا هیکله ویل لمن جعل محروماً من هذا الفضل العظیم لو کنت صاحب الکلمة ما نبذت کتاب الله ورأاً ظهرک اذ ارسل الیک من لدن عزیز حکیم انا بلوناک ما وجدناک علی ما ادّعت قم وتدارک ما فات عنک سوف تفنی الدنیا وما عندک ویبقی الملك لله ربّک وربّ آبائک الاولین لا ینبغی لک ان تقتصر الأمور علی ماتهوری به هواک اتق زفرات المظلوم ان احفظه من سهام الظالمین بما فعلت تختلف الأمور فی مملکتک ویخرج الملك من کفّک جزاً عملک اذا تجد نفسک فی خسران مبین ویأخذ الزلازل کلّ القبائل فی هناك إلا بأن تقوم علی نصره هذا الأمر وتتبع الروح فی هذا السبیل المستقیم اغرک عزک لعمری انه لا یدوم وسوف یزول إلا بأن تتمسک بهذا الجبل المتین قد نری الذلّه تسعى عن ورائک وانک من الراقدین انتهى ومعلوم احبای الهی بوده درایام توقّف درارض سر الواح منیعه مخصوص بعضی از ملوک لأتمام حجّة الله نازل

وارسال شد از جمله بملک پاریس که در آن ایام رأس ملوک بود لوحی نازل و سبب آنکه روزی تلقاً عرش حاضر بودم فرمودند بعد از دعوی روس و عثمانی ملک پاریس باعانت عثمانی برخاست و بعد از نزاع وجدال و قتل و غارت جمعی از ملوک بمیان آمدند و حکم مصالحه چنین شد بعد ملک روس از ملک پاریس سؤال نمود که من و تو هر دو اهل یک ملت بودیم سبب چه بود که باهانت اهل مذهب خود و اعانت غیر مذهب قیام نمودی جواب نوشت که سببی نداشت مگر آنکه نفوسی از رعیت عثمانی را شما در بحر اسود بغته برایشان هجوم نمودید و جمیع را غرق کردید ندای آن مظلومان مرا از خواب

--- صفحه ۱۹۶ ---

بیدار نمود و باعانت برخاستم بعد از اتمام این فقره فرمودند حال ما لوحی میفرستیم و او را امتحان مینمائیم اگر باعانت مظلومین اهل بیان برخاست تصدیق مینمائیم او را در آنچه گفته و الاً یظهر کذبہ فیما ادعی وقال لذا لوحی باو نازل و ارسال شد خبری از او نرسید مع آنکه وزیری از وزرای او که سرّاً اظهار حبّ مینمود بساحت اقدسی معروض داشته که مخصوصاً لوح را بملک رساندم و تفصیل را هم لساناً معروض داشتم معذلتک جوابی نرسید این بود که بعد از عدم وصول جواب آن لوح لوح ثانی نازل و بخطّ فرانسوی شخصی نوشته و ارسال داشت حال ملاحظه در لوح نمائید آنچه بعد بر او وارد شد از قبل تصریحاً من غیر تلویح در آن لوح نازل طوبی للقارئین طوبی للمتفکرین طوبی للمنصفین و همچنین در خلق بدیع و ارسال آن بقدرت و عظمت تفکر نمائید و ملاحظه کنید بعد از اكمال حجّت

واظهار قدرت چگونه بلایا از قحط و غلاً و خوف عجم را احاطه نمود اخبار این امور و کلاً در الواح متعدد نازل شده فَوَ اللّٰهُ الَّذِیْ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ اِگر نفوس در خلق بدیع و ارسال و لوح او و آنچه بعد وارد شده تفکر نمایند جمیع را کافی است و برهان الهی اظهر از شمس بر کلّ مبرهن و واضح میشود و لکن کینونات جعلیه بعوالم خود مشغولاند از انفاس سبحانیّه و عرف آیات رحمانیّه قسمتی نبرده و نخواهند برد اِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ چنانچه مشاهده میشود مع این اعلّٰ کبری و ظهور عظمی و آیات و اضحات بعضی از عباد متابعت نفوس را اختیار نموده اند که همیشه خلف قناع بوده و خواهند بود و ابداً امری از آن نفوس ظاهر نشده چه فائده که اینعبد فرصت ندارد و اِلَّا مظاهر

--- صفحه ۱۹۷ ---

ظاهر شده و میشود و کلّ را از آیات اللّٰه که بالتّصریح من غیر تأویل نازل شده معروض میداشت نسل اللّٰه بَأَن یُوئِیْدَ الْعِبَادَ عَلَی الْأَنْصَافِ وَمَحُو مَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْأَوْهَامِ وَمَا ذَكَرَ فِی الْأَسْلَافِ إِنَّ الْعَجَبَ فِی الذِّینِ اتَّبَعُوا الدُّفْرَ اَبَعْدَ الَّذِی تَضَوُّعَ رَائِحَةِ الْمَحْبُوبِ بَیْنَ الْعَالَمِیْنَ مِثْلَ اَنَّهُ بِسَیِّدِ مُحَمَّدٍ اَصْفَهَانِیْ و اقوال او که ابداً از اصل امر مطّلع نبوده و لازال بفساد مشغول از حق امنع اقدس محتجب مانده اند اگرچه قول عوام است و لکن مناسب اینمقام کوری نگر عصاکش کوری دگر شود فَوَاللّٰه فَوَاللّٰه هر ذی بصری و ذی شَمّی که یک مرتبه او را دیده از وجهش اثر جحیم و از نفسش رائحه اهل سجّین یافته هر روز بتدلیس مشغول چون وارد سجن اعظم شدیم اسمش را قدّوس افندی گذاشت بگمان آنکه اسم بیمعنی سبب اعلای مسمّی خواهد شد و یل له و لمن اتّبعه و همچنین آقا جان را رئیس المشرکین سیف

الحق نامیده وعراق را باؤ وعده داد چنانچه مکتوب خود آقاجان الان موجود است که برئیس
المشركين نوشته واستغاثه نموده آن وعده که دادید چند وقت دیگر ظاهر میشود باری دراین ارض
نزد هر شخص ذکر نموده که من سيف الحقم واکثر بلاد را عنقریب فتح میکنم ألا لعنة الله على
الکاذبین دراین مقام آیاتی از سماء مشیه الهیه نازل قوله عز کبريائه الأقدس الأعظم الأعظم انّ فی ابتلاء
مالک الأمکان فی کلّ الأحيان لآیات لمن فی الأكوان قد قبل الشدة لرخاً البرية والمشقة لراحة من فی
الأمکان نفسی لفضله الفداء وروحي لعنايته التي احاطت الأفاق ما أصبح إلا واحاطته ظلمات الأشارات
من الذين كفروا بالله منزل الآيات وانه لا يمنع شئ عما اراد فی امر الله مالک يوم التناد مرة ینادی
بلسانه المبين وطوراً يشير باصبع البطين ويدعو الكل الى الله مالک الرقاب لو نذكر ما ورد علينا

--- صفحه ۱۹۸ ---

لتنفطر السماء وتخرّ الجبال انّ الذين كفروا افتخروا بما عندهم من الألقاب انّ الآخرس سمى نفسه
بالقدّوس وادّعى فی نفسه ما ادّعى الخناس والآخر سمى نفسه بسيف الحق وقال انى فاتح البلاد قد بعث
الله من ضرب على فمه ليوقنّ الكلّ بانه ذنب الشيطان قطع من سيف الرحمن قد كان ان ينتظر ايام عزه
وظهوره بما وعده من كفر بالله فالى الأصباح كذلك يأخذ الله من اعرض عنه وقام على تضييع امره
بين العباد فلما هلكوا اسرت ارياح الربيع وفتحت ابواب السماء وامطر السحاب طوبى لمن فاز بعرفان الله
فی ايامه وانقطع بكّله عن كلّ الجهات قل اوکم یکفکم ربّ السموات والأرض انه قد اتى بالحق باسمه
المهيمن على العالمين انک نور قلبک بمصباح الأعظم الذى اوقده مالک القدم ثم استقم على الأمر

بسلطان ربك المقتدر المختار انتهى شخصی در اینمدینه از علمای مدینه کبیره بوده آقا جان نزد او مراده داشت نزد اوهم تفصیل را ذکر نموده که من سيف الحقم عنقریب فتوحات اکثر بلاد بدست من خواهد شد آنشخص عالم جاهل اگرچه از سبیل حق بعید بوده کلمه خوبی ذکر نموده کأن روح القدس نطق علی لسانه چنانچه بعد از قتل مشرکین فی قعود مع پاشای دایره برسمی نعلش آقا جان حاضر مذکور نمود این ملعون میگفت من سيف الحقم حال معلوم که سيف الحق آن بود که بر کمرش خورد وبأسفل الجحیم مقررش داد باری الحمد لله بعداز وقوع این فقره و رجوع مشرکین باسفل الجحیم امطار رحمت لیلاً ونهاراً باریده بعداز آنکه درچند سنه رحمت ممنوع بود ناس بقحط وغلاً معذب ومبتلا باری وقتی که درادرنه بودیم همچنان آن خبیث بشخصی نوشته بود ازمتن ملاحظه شد یک فقره ازفقرات لوحی که درعراق نازل شده سرقت نموده باسم خود

--- صفحه ۱۹۹ ---

نوشتند وآن فقره اینست چون شمس مشرقیم وچون قمر لائح وآن غافل پلید آنقدر ادراک ننمود که عرصه سیمرغ جولان که ذیاب نشده ونخواهد شد وظلمت را نمیرسد که دعوی شمس نماید فوالله چون بعضی ناس را ضعیف واحمق دید لذا بمفتريات نفسیه قیام نمود چنانچه بعض مجعولات قلمیه او را اخذ نموده ومیخوانند قد خسر الکاتب والقاری وبوساوس ودسائس مختلفه ناس را از رب الناس منع مینمودند وبأوهام سابقه بعضی را گمراه نموده چنانچه این بنده را شخصی درسوق ملاقات نمود مذکور داشت که ساعتی میخواهم تو را ملاقات نمایم بشرط آنکه احدی جز من وتو نباشد واینعبد از

قبل اورا ندیده بودم گفتم بسیار خوب وقتی معین شد و آمد بعضی ذکرها بمیان آمد و معلوم شد که با مشرک بالله مراوده دارد و ذکر نمود بمن گفته اند تو از شیعیانی درین اثناً اینعبد را بشأنی ضحک علیه نمود که زمام صبر از دست رفت آن شخص تعجب نموده گفت سبب ضحک چیست گفتم ای بیچاره فقیر شیعیان شما که در دیار ایران مثل حصاة ریخته اند بچه نامی در میروند و یا چه شأنی عند الله داشته اند که تازه تو میخواهی بر اثر آن متوهمین مردودین مشی نمائی آیا ندیدی که کلّ باطل و در ضلالت صرف بوده اند چنانچه حقّ منیع را بآیادی خود شهید کردند ألا لعنة الله علی القوم الظالمین بعد از القأ این کلمه بسیار متفکر شد بعد لوجه الله بعضی از کلمات منیعه که از مصدری امریه استماع نموده بودم باو القا نمودم مشاهده شد که خالی از استعداد نیست از جمله مذکور داشتم که تو فکر کن از آنچه نزد شیعیان بود و از اساس مذهب و ملت خود میشمردند کدام یک صدق بود که حال تو میخواهی بر اثر آن اوهام و کلمات کذب ببحر صدق و حکمت ربانیه وارد شوی آیا این شیعیان که میگوئی معنی قیامت را ادراک نموده بودند قال لا گفتم آیا میزان را عارف

--- صفحه ۲۰۰ ---

شدند قال لا گفتم آیا حشر و نشر را فهمیدند قال لا بعد مذکور داشتم که خود شاهی کلّ کذب بود حال اینفقره که بتو گفته اند از کجا دانستی که صدق است بعد جلست مستویاً مقابلاً الیه و نطقت بما حفظت من آیات الله الملك المهيمن القيوم والقيت عليه ما أمرت به من لدى الله العزيز المحبوب قلت يا عبد اما سمعت مناطق به لسان العظمة اذا استوى على عرشه المهيمن على كل شاهد ومشهود قال

وقوله الحق دعوا ما عندكم من الأوهام ثم اسمعوا ما ينطق به لسان ربكم العلام الى متى تتبعون الهوى
 قد اشرقت شمس الهدى ان اقبلوا اليها مقدسين عما ذكر من قبل من علمائكم تالله هذا لظهور الله وآية
 بطونه لما سواه لا يقاس بما ذكر في ازل الأزال ولا يعرف بما عندكم من كلمات اهل الجدل تقرّبوا
 اليه بعيون نوراً ووجوه بيضاً كذلك امرتم في الألواح من لدى الله المقتدر العليم الخبير وقوله جلّ
 كبريائه مخاطباً لأحد قد نراك منغسّاً في غدير المحتجبين ومياه اوهام الغافلين ان اخرج منه باسمي
 وسلطاني ثم تغمّس في هذا البحر الأعظم الذي ينطق كل قطرة منه لا إله إلا أنا المقتدر المتعالى
 المهيمن العزيز الكريم گفتیم ای مرد لوجه الله میگویم وخالصاً لله ذکر مینمایم بریز این اوهام را
 وازاین مقامات کثیفه محدوده متوهمه صعود نما تا بیرهای رحمت رحمانی بسموات حکم ربّانی
 خروج نمائی وفائز شوی الیوم الیوم قل الله ثم درهم فی خوضهم یلعبون است واین آیه مبارکه ازقبل
 مخصوص این یوم نازل شده چه که دراین ظهور واضح ومبرهن گشت که نفس حق وحده سلطان
 است برکلّ وشریک وشبیه اخذ ننموده ونخواهد نمود اگرچه ازقبل اهل ملل باین بیان مقرّ ومعترف
 بودند ولکن اکثر کاذب بودند چه که هر روز شریکی ازبرای حق قرار میدادند وبعد دراین مقام آنچه
 سزاوار بود اینعبد معروض داشت ذکر نمود الیوم تکلیف چیست گفتیم عمل بهمین آیه که عرض
 کردم بگذار این نفس موهومه که اقوالشان را در فضای خوش بدیع وارد شو تا خمر باقی از آیه

رحمت رحمانی

رحمانی که میفرماید بظهوری ثبت حکم البدع وانّ هذا لبديع السموات والأرض بیاشامی از قبل وبعد بگذر بنفس ظهور بعین ظهور ناظر باش چه که کلّ دراین ظهور اعظم باین مامورند واین مختصّ باین ظهور است وبعد ذکر نمودم که بعضی از نفوس ضعیفه را آن نفس خبیثه بامثال این اذکار از مختار منع نمود چنانچه یحیی هم ببعضی مینویسد انت من شیعتی ومقصود ازاین عبارت معلوم قد ضلّ کلّ کتاب کذاب حال مشاهده کن کجاست مقام اذکار آن نفس خبیث ومقامی که حضرت ربّ الأرباب از برای عباد خواسته ای برادر جمیع این الفاظ محدوده نالایقه قبل را بریز وبپرهای بدیع درفضای خوش بدیع طائر شو تا بعنایت الهی از خمر بدیع بیاشامی وبسرّ این امر بدیع پی بری دیگر آنکه بعضی از عباد از بعضی اعمال نفوس ضعیفه که طائف حول اند شکایت نموده اند وآن را بحقّ جلّ وعزّ نسبت داده اند چنانچه شخصی ذکر نموده که چگونه میشود مع اظهار حقّیت واعلاً این امر که عالمرا احاطه نموده بعضی نفوس که خودرا بحقّ نسبت میدهند باعمال ناشایسته مشغول باشند باری این فقره از غفلت آن غافلاست گویا این شعر که مابین ناس مشهور است ننشیده که میگوید گر جمله کائنات کافر گردد بر دامن کبریا نشیند گرد روزی در ساحت عرش حاضر بودم قد توجه الی وجه الله قال سمعت انّ المخلصین فی خطر عظیم ای بعد حاضر لدی العرش علمای ظاهره در اصحاب حضرت رسول اختلاف نمود هاند که آیا اسم صحابه بر چه نفسی صادق است بعضی گفته اند صحابه نفوسی هستند که در یک سنه او اکثر در خدمت آنحضرت بودند وبجهاد فی سبیل الله قیام نمودند وبعضی

گفته‌اند که هر کس اقرار بر کلمهٔ توحید نمود و رسول را ملاقات کرد او از صحابه محسوب است اگرچه مرهٔ واحده بوده و بعضی گفته اند که این اسم در بارهٔ نفوسی صادق است که مخصوص حضرت رسول

--- صفحه ۲۰۲ ---

اورا باین اسم خطاب فرمود و بعضی گفته اند نفوسی هستند که عند حضرت موثق بوده اند و در سفر و حضر حاضر و لکن اکثری از علما گفته اند کلّ مَنْ اسلم و رأى النّبی صلی الله علیه و صحبه ولو اقلّ زمان أنّه من الصّحابة ازین قرار در حجة الوداع چهل هزار نفر با حضرت بودند و یوم وفات حضرت در مدینه صد و بیست و چهار هزار نفر جمع شدند بر کلّ این نفوس بقول اخیر اسم صحابه صادق معذک معدودی بودند که از زلال خمر ایقان نوشیده اند و بمبدأ فیوضات رحمتیه وارد شده‌اند باری امثال این سخنان از غفلت شده و میشود نسئل الله ان یؤید الکملّ علی ما یحبّ و یرضی باری ایدوستان حق بسمع قناعت نکنید و باو هام قبل دل نبندید فوالله الیوم نفوس خبیثه ضعفاً را باو هام قبله از شریعت الهیه منع نمود هاند بشنوید عرض این عبد خادم لدی العرش را و بارجل مستقیم بر صراط احدیه قائم شوید حق بشأنی ظاهر که احدی را مجال اعراض نمانده و جمیع کتب الهیه مشعر و مدلّ بر آن چنانچه چندی قبل یکی از دوستان که از ملل مختلفه بوده عریضه نموده و در آن عریضه دو روایت معروض داشته که در کتب قدیمه از لسان یونانی بلسان عربی ترجمه شده فقرهٔ اولی سیظهر الشیطان فی جزیره قاف و یمنع الناس عن الرحمن اذا حان ذلک الحین توجّهوا الی الارض المقدّسه منها تمرّ نسمة الله انتهى وقاف

قبرص است واین مشهور است چنانچه جمیع تُرک قبرص را شیطان جزیره سی میگویند وارض مقدّسه هم معلوم که حال مقرّ عرش واقع شده و فقرهٔ ثانّی يظهر الحیّات فی جزیره المنسوبة الیه أنّه قصیر القامة کثیر اللّحیة ضیقّ الجبهة والصّدر اصفر العین والشّعْر بظهره وبرّ کالأبل وبصدره شعر کالمعز اذا اتی ذلک الوقت تقرّبوا الی الكرمل ولو بالکلکل ثم اقبلوا الی الوادی المقدّس ارض المحشر بقعة البیضاً انتهى معلوم بوده

--- صفحه ۲۰۳ ---

بوده که حیات اسم شیطان وحیّ هاست میفرماید ظاهر میشود شیطان در جزیرهٔ که منسوب باو است که قبرص باشد چنانچه بجزیرهٔ شیطان معروف است و میفرماید اذا اتی ذلک الوقت تقرّبوا الی الكرمل وکرمل جبلی است مقابل عکا ولو بالکلکل یعنی اگر چه بسینه باشد ثم اقبلوا الی الواد المقدّس ارض المحشر بقعة البیضاً این سه لقب ارض عکا است چنانچه بین کلّ مشهود ودر کتب مذکور وکاش نفسی بقبرص میرفت وجمیع اینصفت که مذکوراست بعین ظاهر درآن سجن مشاهده مینمود باری اיעباد حق محتاج باین اذکار نیست وامثال این اذکار لأجل تفصیل معرفه است که این بنده ذلیل گمان نموده که امثال آن بعضی از خواب غفلت بیدار شوند وإلّا حق مقدّس از ذکر این وآن لا یعرف إلاّ بنفسه ولا ینعت إلاّ بما نعت به ذاته لذاته ماسواه مخلوق بأمره و راجع الی اماکنه فی عوالم ابداعه واختراعه امیدواریم که عرائض اینعبد چون خالصاً لوجه الله معروض شده شفای قلوب واقع شود وضیاً صدور تا کلّ بحبّ الله برشائی قیام نمایند که احدی را مجال اعراض واعتراض نماند وجمیع ما

قاله المشركون او يقولون را لاشئ محض انگارند اذا اقول تُبَّت اليك يا الهى بما اجترحت فى ساحتك
فاغفر لى بسلطانك وفضلك انك انت اكرم الأكرمين والحمد لك ياإله العالمين خادم الله ونيز در
مشروحه ديگر كه بقلم خادم صدور يافت چنين مسطوراست واينكه مرقوم فرموده بودند كه جناب
م ح م د مصطفى عليه بها الله سواد نامه بيروت را فرستاده بودند اصل آن از بيروت پست در لندره طبع
شده تفصيل آنكه بعضى از اهل اروپا آمده وكمال جهد نمود كه تلقاً وجه مشرف شود قبول نشد
ايامى در خدمت غصن اعظم روحى لترات مقدمه الفدا بودند وبعد بيلاد خود راجع شده

--- صفحه ۲۰۴ ---

تفاصيل را ذكر نمودند ودر روزنامه ها طبع شد در بيروت روزنامه لندره كه بلسان انگليزى بوده عربى
ترجمه نمودند بعضى را طبع کرده اند و بعضى را جرئت ننموده كه ذكر نمايد خوفاً من الدولة چه كه
در روزنامه اصل كه الان نزد اينعبد موجود است از بلايى وارده هم نوشته اند وهمچنين ازبروسيه
روزنامه شده ودر آنجا هم تفصيل ذكر نموده و اظهار داشته اند كه چگونه دولت عليه بمقتضاي آن امر
قيام ننموده بلكه در صدد اذيت برآمده كلّ نزد اين عبد موجوداست ولكن بعداز مقدمه جديد نفس
خيشتى ازاهل آن ارض مكتوبى بمدير منطبعة بيروت فرستاده وآن بيچاره من غير اطلاع در آنجا طبع
نموده اگرچه بزعم خود آنچه نوشته عداوت نوشته ولكن فى الحقيقه بلغ الأمر ولا يفقه در اين مقام آيه
مباركه ما نزل انا بلغنا الأمر بايادى الرسل من لدنا انا كنا قادرين ثم انشرناه بايدى الذين اعرضوا انه
لا يضره مكر الماكرين قد تم هذا البيان من نطق الرحمن وكتبت على امر حبيب ملك المنان .

ارتفاع عظمت ابهی در عگا

۶ شهر رجب سنه ۱۲۸۹

و چون مدّتی بطریق مذکور از حبس احبّا عگا درخان شاوردی گذشت و هیجان اهالی نسبت بایشان ساکن گشت و سپاهیان و توپچیانی که مراقبشان بودند تغییر و تبدیل یافتند و متدرّجاً کذب شایعات و اراجیف منتشره مکشوف و معلوم گردید و مستحفظین جدید رحم و عطوفت آورده آنانرا از رفتن بخانه هایشان و از تشرّف بمحضرا بهی و هرجائی که میخواستند ممانعت نکردند لذا درخان مذکور آزادی حاصل شده باغچه گلکاری زیبا ترتیب دادند که توپچیان آبیاری مینمودند و صاحبمنصبان و برخی دیگر هنگام عصرها بمحضر تناول چای حضور یافته بمصاحبه بایشان میپرداختند و باخود بنوع تأسّف و تعجّب میگفتند که آیا حکومت را از حبس اینجماعت چه مقصود و منظوری است و از سکونتشان دراین خان باچنین

صفحه ۲۰۵ کپی نشده خالی است و ادامه تاپ منتقل بصفحه ۲۰۶ میشود

--- صفحه ۲۰۶ ---

نیز درغایت ادب و خضوع ملاقات نمود و کس فرستاد تمامت کلمات و آثار مذکور را آورده تسلیم احبّا نمودند و حسب خواهشش برخی از آنها را با خط خوش جهت وی استنساخ کردند و متدرّجاً

بدرجهٔ ازمحبت و اخلاص نسبت بغصن اعظم رسید که چون بیاب محضرشان نزدیک میشد در خارج عتبه کفش را ازپا بیرون آورده بغایت ادب و خضوع می‌نشست و بی اذن واراده شان مهم امور حکومتی را جاری نمیساخت و همه روزه پسر خود را بمحضرشان میفرستاد تا تربیت و آداب حقیقه گیرد و لاجرم نزد اهالی بلد چنین شیوع یافت که حاکم حقیقی عکا اینطائفه اند و احمد بیگ توفیق بی ارادهٔشان کاری را انجام نمیدهد و او از جهت شدت انجذاب و اخلاص پیوسته استدعا داشت که بحضور در محضرابهی مشرف گردد و اجازه نمیدادند تا آنکه خواجه عبود سابق الذکر را واسطه و شفیع ساخته اصرار نمود و اذن حاصل کرد و روزی هنگام عصر تشرّف یافتند و در کمال خضوع و ادب باتحویل اجازه برای استماع و استخاره ساکت و صامت نشست و چون خواجه برخی از خدّام واقف بر عتبه اشاره کرد که قلیان جهت او بیاورند باشارهٔ دست فهماند که موافق ادب و روا نیست و زمانی قلیل حضور داشته کلمات و بیانات مبارکه را شنید آنگاه معروض داشت که اگر انجام امر و خدمتی را رجوع فرمائید ممنون میشوم جمال ابهی فرمودند ما را حاجتی نیست ولی اگر در حال کافّه منفیین و محبوسین تفحص و رسیدگی کنید عندالله محبوب است چه که بسیاری از آنان بی گناه اند و برخی مدّت مقررّه حبسشان بسرآمده مأمورین دولت فقط بآمید انتفاع تسامح و تعویق مینمایند و او دست قبول و امتنان بر سر نهاد و اجازت یافته بدار الحکومه برگشت و فی الحال رؤساً محبس و دفاتر محبوسین را طلبیده از سبب حبس و مدّت توقّف هریک تحقیق و استفسار کرد و هر که بی تقصیر بود و یا مدّت مقررّه اش سرآمد خارج نمود و بعضی که از مدّتشان اندکی مانده بتوقیف

سال سی ام واقعات سال ۱۲۸۹ ه. ق - ۱۸۷۲ میلادی

بتوقیف در بلد حکم داد و از برخی کفیل گرفت تا در امرشان رسیدگی شود و از حبس خارج کرد
آنگاه پی تحقیق احوال حبسیان شدید نظامی بزدان درآمد و بنوع مذکور عمل نمود سپس فرمانداد
خواهر میرزا رضاقلی را در حالیکه اظهار عدم رضایت از خروج و اصرار در اقامت داشت باتفاق تنی
از مأمورین لشگری در کشتی نشانده روانه قبرص نمود و بالجمله در آن ایام هر خار و خسی در عکا
از جلوی پای احبّا برجیده و موانع و عوائق حاضره مرتفع گردید و اخبار واقعات ببلاد نائیه رسیده قلوب
آحاد اینطائفه را مملوّ از نشاط و انبساط ساخت و ذهاب و ایاب مسافرین و زائرین از ایران و عراق و مصر
و غیرها بارض عکا میسور و نزول و ارسال الواح به رسو مکرّر و موفور شد و مبلغین و علمای بهائی
در غایت ایمان و اشتعال سرگرم نشر امر بدیع گشتند و لذا هیجان و شورش اعدا نیز پی در پی وقوع
یافت .

فتنه در اردکان یزد و شهادت بعضی از احباب در اردکان

یزد یوم نهم ربیع الاول حسب مرسوم شیعیان در ایران که جشن قتل خلیفه ثانی میگرفتند جمعی از
ارازل هودجی آراسته سگائی چندرا عمامه بر سر بسته در آن نشانند و هودج را بردوشها گرفته

باجمعی غفیر از صغیر و کبیر و باچنگ و رباب درب خانه های احباب همی گشتند و آنچه از رفتار و گفتار رذیل و ناهنجار خواستند و توانستند گفتند و کردند و نسوان و رجال و اطفال خوردسال ناچار در زوایای خانهها مخفی شده درها را از درون محکم بستند و جمیع ارازل بآنچه کردند قانع نشده اتفاق نمودند که هجوم عامّ برده ابواب را شکسته بخانه ها درآمده اموال را یغما و نفوس را مقتول نمایند لذا بعد از ظهر همانروز بنوع مذکور حمله آورده ابواب بیوت را از جای کردند و درهم شکستند و اموال و اثاثیه را بغارت بردند و مازاد آنرا آتش زدند و معدودی از رجال ناتوان را که پای فرار در صحاری و جبال نداشته برجای بودند گرفته قصد قتل نمودند ولی جمعی از مظلومان بواسطهٔ حمایت اقوام و اقارب خلاصی یافتند و فقط برخی از ضعفای

--- صفحه ۲۰۸ ---

بی پناه مورد جور و جفا شدند و از آنجمله آقا گل محمد را که اضعف و سالخورده تر بود در میان انبوه عام گرفته هریک ضربتی وارد آوردند چندانکه پیر مهربان مدهوش و ناتوان یفتاد و در آن حال دوتن از ارباب عمام پیش دویده باکفش خود که مسمارهای آهنین مانند نعل ستوران هرون بی تمکین داشت بر سر و اضلاعش همی لگد زدند و بدهانش نواختند که دنده و دندانهایش شکسته درهم ریخت و یقین بطیران روحش از قفس تن کردند آنگاه ریسمان بپایش بسته بسوی صحرا کشیدند و محلی را حفر نموده جسدرا در آن گودال انداخته زیر خاک پنهان ساختند و روزی دیگر جمعی از ارازل ناس

جسدرا از تحت خاک بیرون آورده در تمامت کوچه ها و بازارهای قصبه بر زمین کشیدند و بالاخره بصحرا برده بینداختند و احباب در نیمه شب رفته جسدرا گرفته مخفیانه دفن کردند

فتنه در اشتهارد قزوین و در اشتهارد

قزوین بموجب فتوای حاجی ملا محمد اسماعیل مجتهد براینکه هر کس اقرار ببایی بودن نماید واجب القتل است و بحسب تهییج ملا حسین نام از ملاهای متنفذ آنجا مردم بصدد احبّا برآمده شورش نموده قصد آن کردند که جمعی را بقتل رسانند و آنان غالباً گریختند و برخی خودرا مخفی بداشتند ولی مشهدی محمد خلیل درچنگ مهاجمین افتاد و چندان براو ضرب واذیت وارد آوردند که بخطر هلاک رسید و عاقبت بمشقت تمام خودرا از دستشان رها ساخته بی کفش و کلاه تا طهران شتافت و نیز آقا محمد باقر را دستگیر کرده لباسش را ربوده بمحکمه حاجی ملا اسماعیل مذکور کشیدند که او را بازخواست نمود و در آنحال مادر آنمظلوم را نیز گرفته گیسوان شرا دردست پیچیده بی چادر در محکمه مذکوره حاضر ساختند و مورد اعتراض و تهدید قرار دادند و نیز آقا یوسف را گرفتار کرده بمحضر مزبور بردند و از او خواستند که توبه و تبری نماید چون اطاعت امرشان ننمود ویرا بسر تا ید بسته دوتن از ظالمان بیرحم چندان تازیانه زدند که ازهوش رفته بیفتاد و ملا محمد بن شیخ ابوتراب شهیر را که دربخش سوم شرح احوال آوردیم در حالیکه کتاب

سال سی و یکم واقعات سال ۱۲۹۰ ه ۰ ق - ۱۸۷۳ میلادی

کتاب ایقان بدستش بود گرفته بمحکمه مذکوره حاضر نمودند و شیخ با نهایت اخلاص بحث از این امر کرد ولغتی از کتاب ایقان خواند و مقداری از مناجاتهای عربیه که در حفظ داشت تلاوت کرد و بعضی از ملاهای منصف از استماع بیانات و کلمات مقدسه تغیر یافته چنین گفتند که این اعتقادات بالقطع وبلا ریب منزّه از هر نقص و عیب است و مخالفتی با دین و آئین اسلام ندارد ولی حاجی ملا محمد اسماعیل سخنانی ناسزا و دشنام و سب و لعن گفت و شیخ را تهدید کرد و بعناد و افساد برخاست تا بالاخره رضاخان یاور از احبای شجاع مقتدر در مقابلش ایستادگی کرده او را مجبور بانصراف از شورش واذیت احباب نموده برجایش نشاند. بلایای احبای درکاشان و تبلیغ امر بشاه و مجتهدین و وقوع فتنه در طهران نظر باینکه لوح منیع صادر از قلم ابهی بنوع مذکور سابقاً بواسطه بدیع شهید بدست شاه ایران رسید ولی او وقفها طهران چنانکه باید و شاید مطالعه نکرده از بیانات و دلالات مسطوره کما ینبغی نصیب نبردند و خون چنان جوان فداکار ریخته گشت و بحسب ظاهر ثمره منظوره که ارتفاع امر بدیع واستخلاص از تعدیات ظالمین بود حاصل نشد و آقا جمال بروجردی سابق الذکر از علما و مبلغین شهر بهائی بابرخی دیگر از بزرگان دلیر اینطائفه مانند ملا محمد رضای یزدی و حاجی میرزا علی اکبر نراقی و غیرهم که شرح احوالشان را مفصلاً دربخش لاحق میاوریم برآن شدند که آئین ابهی را بشاه و علما علناً ابلاغ کرده طبق بیانات مسطوره در لوح استدلال حاجی محمد اسماعیل ذبیح کاشانی در

ضمن منظومهٔ مثنوی خود شرح فتنهٔ مذکورهٔ کاشان و طهران را بدین ابیات آغاز نمود : **فتنهٔ در شهر**

ری آمد پدید _ که مثالش کس در اینعالم ندید

یکنفر از عاشقان حق پرست _ آنکه بودی دائماً از عشق مست

آنکه بودی متصل محو جمال _ طلعتی چون او نیامد با کمال

عشق عاشق کرد طغیان آنزمان _ خواست تا تبلیغ شه سازد عیان . الخ

صفحهٔ ۲۱۰ کپی نشده خالی است ادامهٔ تایپ از صفحهٔ ۲۱۱ میشود

--- صفحهٔ ۲۱۱ ---

باقاً جمال دیگر از فقهای ساکن طهران اشتباه کرد و فوق معروضه بخطّ خویش نوشت که رفع ظلم نمایند و مشمولش هر چه باشد ادا کنند و امین السلطان ملتفت شد و موقع را غنیمت شمرده بنای حيله و تزویر نهاد و نزد آقا جمال رفته ملاطفات شاهانه را نسبت باو و بتمامت اینطائفه ابلاغ نمود و دستخطّ مجعولی از شاه دال و مفید اینکه آحاد باید همگی آسوده و مرفّه باشند نشان داد و آقا جمال فریب خورده مطمئن گشت چندانکه او را تبلیغ بامر بدیع کرده ابواب عقائد ایمانیّه را بر وجه او بگشود و امین السلطان از احوال و اشخاص اینطائفه مطلع گشت و خواست نیرنگی ریخته همگی را دستگیر سازد و اظهار داشت که چون عید رضوان برسد تمامت احباً اینطائفه توانند در محلی که متعلّق باوست جمع

شده مهمان شوند و آقا جمال را با مهاجرین متظلمین کاشان ضیافت کرده وعده ونویدها داده گفت که آنچه میخواهند بخواهند تا شاه مجری دارد و چون عید رضوان رسید احبّا با دلگرمی واطمینان عریضه تظلم بشاه دادند ولی در محلی از محله معروف بیای منار احتفال عید گرفتند و از آنسو بحکم کامران میرزا نائب السلطنه پسر شاه که معروف باقا بود آقا جمال را در خانه امین السلطان توقیف نمودند و غلامان شاهی مأمور شده بمحل اجتماع احباب رفته چنین ابلاغ کردند که آقا جمال در عمارت امین السلطان است و آقا میرزا علی اکبر بروجردی را میطلبد و او در حالیکه تب داشت بعزم رفتن با غلامان از جای برخاست واستاد عبدالباقی بنای کاشی و آقا سید نصرالله کاشی نیز باتفاق او رفتند و ساعتی نگذشت که فرّاشان مذکور برگشتند ومتظلمین کاشی را طلبید و سه تن از آنان آقا سید رضی و آقا میرعبدالباقی و آقا محمد جعفر مخمل باف تن بقضا داده رفتند ومیرزا محمود نراقی وسائرین چون استشمام رائحه حبس و بلیات نمودند روی پنهان کردند ومحبوسین مذکور از احبّای کاشان که قریب ۲۴ تن واز آنجمله آقا شعبانعلی و آقا سید آقا و آقا

سید مهدی بودند دچار میر پنجه قهر وغضب گشتند وبأمر

--- صفحه ۲۱۲ ---

نائب السلطنه آنانرا جدا جدا حبس کردند گروهی از مستحفظین را بمراقبت گماشتند وهنگامیکه فرّاشان دولتی بنوع مذکور بمحل جشن عید رضوان وارد شده اظهار داشتند که شاه متظلمین کاشانی

را خواسته تا رفع ظلم و تعدّیات وارده نماید مقصودشان این بود که همه مظلومین متظلمین احباب کاشانی و مساعدینشان و هر که را از اینطائفه دست یابند گرفتار نمایند ولی از آنجمع فقط عدّه مزبوره گرفتار شدند و گروه دیگر ملاحظه و احتیاط کردند و برخی از طهران گریختند و در حبس نیافتادند و آقا جمال در آنحال عریضه بشاه نگاشته استدعا نمود که برای تحقیق حقیقت امر انجمنی از علما منعقد سازد تا با وی محاجّه کنند و امینی از طرف شاه حضور داشته مسائل طرفین را معروض دارد و شاه حکمیت نماید و تعرّضات علما و فقهارا نسبت باینطائفه مرتفع سازد و شاه موافقت کرده بعد از هفت روز که آن هفت محبوس بودند و استنطاق شدند امین السّلطان مذکور را مأمور براین داشت که در عمارت علاءالدوله انجمنی از مجتهدین طهران در محضر خویش منعقد ساخت و آقا جمال در جلساتی چند با ایشان محاجّه و مناظره کرده عقائد و مسائل اینطائفه را روشن نمود و ادله حقیّت حضرت مبشّر اعظم اعلی و موعود ابهی را کاملاً اظهار داشته تشکیکات و اعتراضات را دفع کرد و بالأخره هیئت علما حجّت قاطعه را ظهور معجزات و خوارق عادات قرار دادند و آقا جمال گفت اگرچه خلق حقّ امتحان حق را ندارد و امتحان شأن حقّ است و حجّت بالغه کتاب و آیات و دلایل اخلاقیّه و انفسیه میباشد ولی محض اتمام حجّت تعهّد نوشته شما و شاه امضا نمایند تا چون تلگرافاً بمحضر ابهی معروض داریم و اتیان فرمایند بهانه دیگری نماند و از ایشان حاجی سید حسین کاشی و ملاّ محمد تقی کاشی و تنی از ملاّهای مازندرانی نوشته سپردند ولی بلا فاصله عصیّت عداوت ابراز

دادند وعلّا الدوله چون چنین دید خطاب باّقا جمال و بهائیان کاشی که مابین در و پنجره حجره

--- صفحه ۲۱۳ ---

حجره ایستاده بودند نموده گفت این دستخطّ همایونی است اگر بابی هستید رحم بر حال خود کنید و اگر نیستید تبرّی نمائید در جوابش همه سکوت اختیار کرده سر بزیر انداختند و غلامان و عوانان فی الفور مظلومان را از آنجا بدر بردند و مجلس علما متفرّق گشت و لکن مشورت کرده بشاه معروض داشتند و باتّفاق علمای بلاد اخری از اصفهان و تبریز و غیرهما بشاه عرض نمودند که بایان میخواستند باینطریق ریاست برای خود فراهم کرده دین محمّدی را از میان ببرند و البتّه باید آنان را کُشت و ریشه فساد را برکنند و الاّ منجر بشورش عمومی ملّت میگردد و شاه ترسیده جواب داد که البتّه آنان را در انبار حبس میکنم تا شهرت و آوازه برافتد و علما قبول کردند لا جرم عدّه مذکورین مدّتی در حبس بودند تا شاه مرخص ورها نمود.

اوضاع عظمت ابهی در عکا و صدور کتاب مستطاب اقدس

غرّه محرم سال ۱۲۹۰ه ق در اواخر فصل شتّاء در عکا با آغاز افتتاح آسایش و گشایش و رخا بر وجوه اصحاب صفا و ارباب وفا توأم گشت و مستقرّ عرش ابهی چنانکه نگاشتیم در خانه عبود محلّ توالی زیارات بهائیان زائرین و تشرّف اجتماع مهاجرین و مسافرین ممالک و اقوام متبوعه گردید و خان جوین

مسکن مهاجرین و محلّ نزول و اقامت مسافرین واردین بود و آقا میرزا موسی کلیم با عائله‌اش در جوار خان مذکور خانه و مسکن داشتند و گاهی جمال ابهی تلطفاً و تعطفاً بمنزل مهاجرین و مسافرین وارد و میهمان میشدند نوبتی مهمان آقا میرزا موسی کلیم و یک بار مهمان حاجی جعفر تبریزی از مهاجرین و نیز مهمان حاجی شاه محمّدامین منشادی گشته آنانرا دلخوش و شادمان نمودند و زائرین از احباب پی در پی میرسیدند از آنجمله حاجی مذکور و حاجی میرزا ابوالحسن امین اردکانی بودند و بدینطریق جمعی از خراسان و یزد و بغداد و موصل بعضی پیاده شش ماه راه بیابان و کوه طی کردند تا خودرا بعکا و محضر ابهی رساندند و آیات پی در پی صدور مییافت و با خطّ زیبای میرزا محمّد علی

--- صفحه ۲۱۴ ---

غصن اکبر و آقا محمّد جواد و آقا جان خادم و غیرهم نوشته برای احبّا ارسال میشد و نبیل زرندی در خان مذکور مقرّ داشته قصائد و مدائح و منظومه های تاریخیّه که حاوی برخی از وقایع جاریه بود سروده توسط مسافرین زائرین برای بسیاری از آحاد مؤمنین میفرستاد از آنجمله در قصیده بدین مطلع و ابیات آغاز نمود:

بده ساقی می باقی که وقت جوش مستان شد _ بین کافاق سرتاسر گلستان در گلستان شد

بفیروزی محرم شد جهان سرسبز و خرم شد _ مجدّد جمله عالم شد ربیع روح و ریحان شد

مبارک سال تسعین شد زمان عزّ و تمکین شد _ که الملک لله ابهی از فضل منّان شد

عدد چون ملک و تسعین را بدیدم متفق جانم _ بوجد آمد ز خوشحالی دلم از شوق شادان شد

مبارک ماه و سال آمد دوام اتصال آمد _ ختام انفصال آمد شمس فضل تابان شد

شد از آن مهر جان پرور زمان سجن اعظم سر _ گرفتاری و مسجونى بدل برباغ و بستان شد

زند ذرات امکانی زهرسو بانگ بشرایم _ که برشادی مهیا شو که فصل و موسم آن شد الخ

و نیز در منظومه که بوصف مجلس ضیافت خواجه الیاس مجاور عبود از جمال ابهی

واصحاب سروده مطلع و ابیات اولیه چنین است :

در فجر روحانی ای ساقیم _ بده ساغری زان می باقیم _ که فصلی ازین برای مدام

نکرده است ایجاد ربّ الأنام _ شهنشاه جهان در کمال سرور _ بود استوایش بعرش ظهور

درید همه پردههای گمان _ شده جنت عدن دور زمان _ جمالش چنان پردههارا درید

که رنگ از رخ هر منافق پرید _ زیك جلوه آن ملیک قدم _ بشد لشگر نفی سوی عدم

جهان سربسر حرف اثبات شد _ شه ما برکسی ذات شد _ چه زهره باسما چه حد از صفات

که گردد دیگر دور آتشاه ذات _ همی خواهد آن منبع دلبری _ کند جمله را زین علایق عری

که در جمله آفاق جمله جهات _ نبیند کسی جز تجلای ذات _ بیک چشم برهم زدن با سرور

رسیدم بدرگاه خلّاق نور۔ برویم بشد باز باب حرم

--- صفحه ۲۱۵ ---

برویم بشد باز باب حرم ۔ شدم وارد بارگاه حرم ۔ بدیدم چه جان خادم الله را

مبشّر بمن رحمت شاه را ۔ بشد او مقدّم منش در قفا ۔ معرّج بمعراج صدق و صفا

گذشتیم از کلّ احجاب نور ۔ هم از عرش و کرسی ربّ غفور ۔ سوی وجه ذوالعرش بشتافتیم

تعالی عجب محفلی داشتیم ۔ نگشته هویدا امیر حرم ۔ زانوار او خواست سوزد پرم

که لطف الهی بجانم رسید۔ زنیان برضوان جانم کشید۔ چه بسم الله شاه شد استماع

شدم اندر آن محفل امتناع ۔ بهر تار مویم هزاران درود ۔ بهر عرق و اعضا هزاران سجود

که رخسار رحمن نمودار شد ۔ در آندم ندانم چه در کار شد ۔ بدیدم بعرش جمالش مکین

تعالیت یا مُبدع العالمین۔ زبام در این ورطه لالاست لال۔ بیانم در این عرصه کالاست کال

چگویم زبزمی که سلطان ذات ۔ نشسته باعراش اسم و صفات ۔ چنان مشعل عارض افروخته

که موجود و ایجاد را سوخته ۔ زهر تار مویش بصوت جلی ۔ بگوش آمده صوت الملک لی

بیک سمت از امر و منّان شه ۔ بمسند مکین گشته اغصان شه ۔ بیک سمت افنان و یاران شه

نشسته زالطاف واحسان شه _ نخستین مهین نیر انبساط _ مکین غصن اعظم بداندر بساط

شکر کاز فضل کریم کارساز _ باز ابواب لقا گردید باز _ موج زن شد باز دریای وصال

تشنگان خوردند از عذب جمال _ گرچه بعد از قتل شیطان پنج تا _ بسته شد سوی بساط وصل راه

باز اشراق لقا شد پرده در _ عاشقان گشتند از نو بهره ور _ فجر ماینعش از عهدم ربیع

شمس وج اله بیاران شد لمیع _ از حرم آن پادشاه کل زمان _ با هزار اشراق آمد سوی خان

تافت اشراقش بسینای کلیم _ عرش رحمن گشت سینای کلیم _ مشرق الأنوار شد خان جوین

قبله ابرار شد خان جوین _ دوستان کز دشمنان مسجون بدند _ پنج مه از هجر شه دلخون بدند

آخران یوم عدال همچو جان _ فضل شه شد شامل آندوستان _ جمله را از حبس وز لیمان صلا

شد بیزم وصل سلطان ولا _ هفت تن زنجیری لیمان بدند _ پانزده تن حبسیان خان بدند

جمله آنروز از عطای ذوالجلال _ بهرهور گشتند از کوب جمال _ ظلم اهل ظلم و منع مانعین

منعشان نمود از آنمأمعین _ زانکه هرچه خواهد آتشاه احد _ کلشاهان عاجزند از منع ورد

آزمودند این سخنرا بارها _ جمله را بگسیخت عود وتارها _ امر آنشاهان چو بیت عنکبوت

شد عدم زین پادشاه باثبوت _ الغرض خان جوینی در طرب _ بود از دیدار شه یکروز و شب

زابتدای سجن اعظم هیچ بار _ اینچنین فضلی نیاید آشکار _ که شبی را تا صبح آندو الکرم

سربرد بامیل در غیر حرم _ یا تعالی اله از این فضل مدید _ کار یمین رحمتش آمد پدید

--- صفحه ۲۱۶ ---

دگر آینه وجه خلاق نور _ بهی غصن اکبر بد اندر حضور _ دگر سدره طور سینا کلیم

دگر بد رؤف آن وفی کریم _ دگر آندو غصن منیر لمیع _ دومهر درخشان ضیا و بدیع

دگر مجد شاهنشاه ذوالمنن _ دگر خادم کردگار زمن _ دگر ابن عم شه بی همال _ حسن

دیگر آن خبر رحمن جمال _ دیگر باقر آنعبد صبار حق _ دگر آن امین نجم سیار حق _ دگر

بوالحسن آنکه زاهل وفاست _ دیگر آن نبیلی که کلب البهاست _ دگر خاجه میزبان وفی

که حق فطرتش را نموده صفی _ چنین محفلی دیده آسمان _ اگر دیده باشد ندارم گمان

در آندم که این پای اشکسته مور _ شرفیاب گشتم بیزم حضور _ چهارم جلوسم شد از ذوالمنن

بیان کردی آنشه زهرسو سخن _ که تاشهسوار بیان و عیان _ گشایند اینجا زمام بیان

که راحت که طالب بود مردمان _ نگریده ایجاد در اینجهان _ ولی ظلّ من منبع راحتاست

مکین هر که شد فارغ از عاهتاست _ چه ظلّ الهی نه دنیا بود _ شکی نی که فردوس اعلی بود

یقین جای راحت همیناست وبس _ جز اینجا جهانی غمیناست وبس . الخ ونیز در مثنوی دیگر که

در آنسال سروده این ابیات است :

چون ز پرده سال تسعین رخ نمود - دست رحمت جمله درها را گشود _

زین محرم چون هویدا شد هلال _ شاه جان بنشست بر عرش

جلال محفل وصل لقارا ساز کرد _ در بروی جمله یاران باز کرد

اوّل آنماه با بدو صیام _ شد مطابق از شهنشاه انام

حبّذا هرروز از آنشهر نور _ بود انواع عنایت در ظهور

تا که آمد یوم مبروک نهم _ شد اشارت ساقی جانرا کرم _ گرچه این مه جمله منسوب من است

لیک این تسع است و محبوب من است _ عزم دارم عنبر افشانی کنم _ صائمانرا جود و مهمانی کنم

خادم الله صبحرا باخوشدلی _ گشته چون جان وارد هر منزلی _ اهل منزل را مبشر باصفا

کاندر افطاری تو مهمان بها _ نیم ساعت چون بماند بر غروب _ بر در درگاه شه شو باطروب

زاهل سجن اعظم حق هفت وده_سيزده نيز از مهاجرهای شه _ يك بيك فرمود اين سي نفس را

كه فلان وقت اندر آن در گه درا_ جمله اينسي شده چوكان چولام_ تا ربايد گوي ديدار غلام

طلعت ذات قدم اشراق كرد_ نظره رافت سوي مشتاق كرد_ كاي گروه مهمانانم ادخلوا

من نعيم وجهي الابهى كلوا _ بي بيان وبى لسان وبى خطور_ خويش را ديدم در بزم حضور

حبذا يك محفلي آراسته _ كه از او فردوس اعلى كاسته _ رب اكرم بر مقرر خود مكين

اسم اعظمش از يسار وازيمين _ هريكي ناطق بالحن ودود_ حبذا نعم القضا نعم الورد

____ تفصيل احوال خسران مثال اغصان ومنتسبين كه در عهد حضرت غصن الله الاعظم ناقض عهد وميثاق ابهى شدند

در خاتمه اين بخش ونيز در بخش لاحق مياوريم.

--- صفحه ۲۱۷ ---

قدسا نعم بمكان نعم المكين_ نرها نعم المعان نعم المعين_ ناگهان آنخادم وجه سنا

بر مناجات سنانش شد نما_ نعمة سبحانك الرب ساز كرد _ صدهزاران باب غيبي باز كرد

شد گه افطار وفرمان داد حق _ چای نوشانید یارانرا سبق _ کوثر و تسنیم و سلسال بها

شد روان زان نهر سیال بها _ سمت یمنی ساقی مجلس جواد _ کز سرش ظلّ عنایت کم مباد

سمت یسری ساقیش مجد البقا _ جمله را نوشاند از چای لقا

غصن اعظم آن امیر بزم ورزم - گرچه غائب بود از آن فرخنده بزم

لیک طالع گشته چون شمس علی - پرتو رویش ز شرق هردلی

بود در بیرون سرا آن مقتدا _ ای همه ارواح پاخاکش فدا

باب راحت بسته بر رخسار خویش - خوش کمر بسته بامر یار خویش

نی شب و نی روز یکانش فراغ _ در شبان تیره روشن چون چراغ

تا مگر یک طالب آید مستیر _ از شوون قدس آنمهر منیر

برزده مردانه اکواب بلا - نیک و بد را داده سوی خود صلا

گر بگویم ز حمت یکروز او _ بر فروزد عالمی از سوز او

لیک در سیمای آن بدر جلال _ هیچ گه مشهود نه یک چو ملال _ با کمال انبساط آن وجه ربّ

روز و شب نوشد ز صهبای لقب _ خاصه خلق نحس عکای خراب _ که قرینشان نیست در روی تراب

پیش هریک خولی و شمر و سنان _ در مقام ظلم دزدیده عنان

اینچنین اشخاص را بی مقتضی _ داشتن هر روز و شب از خود رضا

ناید از کس جز از آن غصن و دود _ در بیان این قصه ناید بی شهود

اهل آنخوش محبس خوش اشتهام _ همعدد بودند با اسم اله

بود محبس واقع اندر تحت عرش _ پرفروغ از نوریات بحت عرش

چونکه امر خوردنی انجام شد _ دستها شستند و بزم آرام شد

ابتدا کرد آن امین ذات حق _ بر تلاوت کردن آیات حق

ای بها حق همین بزم تو دال _ کاندراو گسترده شد خان جلال

حق اغصانی که هست از ذات تو _ هر یکی شد مصدر آیات تو

حق آن انوار عرش اعظمت _ حق آن افنان سبز و خرمت

حق آن ابهی دماً عاشقین _ که براهت ریخت باشوق یقین

حق آن اسنی دموع طالین - که بود باران در نیشان مبین

حق اسم اعظم مکنون تو_ که کس ادراکش نکرده دون تو

حق آنانی که باکل وجود _ عاملیندت باحکام و حدود _ حق صوم غصن اسنایت ضیاً

که منزّه بوده از ریب وریا _ حق الطاف بدیع الله نور _ کاندراین بزم منیعت در حضور

دست یاران را گرفت از مرحمت _ کردشان جالس بیزم موهبت

حق حبس هفت تن لیمانیت _ که شدند از جسم واز جان فانیت

--- صفحه ۲۱۸ ---

حق حرمانشان ازین بزم لقاست _ که بزودیشان ده از لیمان نجات.

الخ ونیز در مثنوی دیگر اوضاع واحوال محضر ابهی را چنین وصف نمود :

چون مبارک وجه تسعین رو نمود - دست قدرت جمله درهارا گشود

رغم انف مشرکین وظالمین _ ابر رحمت ازیسار واز یمین

غیث فضل وجود باریدن گرفت _ سروهای روح بالیدن گرفت _ بود چون اوّل سنه بدو صیام

طائفانرا شد بصوم الله قیام _ غصن اکبر آنسحاب روح بار _ باهمه انوار و با احباب و یار

روزه بگرفتند بایک جذب و شوق _ که مکان ولا مکان پرشد ز شوق

تا ضیاءُ الله آن فخر زمان - که بود عمر عزیزش در زمان

باهمه افنان که در سنّ ویند - چون ظلال آنمهر جانرا در پی‌اند

بودشان اینصوم خوش ازدل قرار - آمدند از جان و ازدل روزه دار

حبذا کز اوّل اینسال خوش - دورزن شد ساغرافضال خوش

بود دور جانفزایش مستمر - تا که شد اثنین و عشرین صفر

بود آن یوم نکو یوم الجمال - حبّذا زان یوم بیمثل محال

خادم الله صبح آنروز نکو - بر مقرّ غصن اکبر کرد رو

کای مکرم غصن مرغوب بها - ای شئونت جمله محبوب بها

خواهم امروزم ز لطف آئی معین - در مقرّ عرش ربّ العالمین

تابخواهیم از عطای بیحدش - کاندر این عید عظیم امجدش

باز فرماید برخ باب سرور - طائفانرا بخشد ابواب سرور

زانکه از رضوان اوّل تابحال - تسع کامل منقضی گشته زسال

؟؟؟ انجمن از شمع بهجت شعله ور - لیک جاری بود خونها در جگر

سائل از فضلش شویم امسال را _ کز عنایت آنشهنشاه وری

در حقیقت بخشد اذن عیدمان _ خود نماید بفرح تأییدمان

تا شود ظاهر بجمله خشک تر _ که بود ایام عید ما دگر

باثبوت آنخادم آزاده سخت _ ذیل غضن الله را بگرفت سخت

تا در اینمطلب باو همراهی شد _ چون قی امت قامتش از جای شد

همره خادم فروزان همچو گل _ شد بعرض قرب خلاق کل

رایت عَز شفاعت بفراشت - عرض خادم را بشه معروض داشت

از نیازش در حضور بی نیاز _ باب گنجینه عنایت گشته باز

باسرور ابتهاج وابتسام _ داد اذن عید سلطان انام

در همان لحظه جنود وحی حق - صف زد اندر محضر ربّ خلق

نازل آمد وحی باطل علم _ خادم الله برگرفت آندم قلم

ناصر الدین شاه در بیست و یکم صفر بعزم مسافرت باروپا از طهران بیرون آمد رو بروسیّه و آلمان
وبلژیک و انگلستان و فرانسه و سویس و ایتالیا و اطیش و عثمانی سفر کرده مراجعت بایران نمود و در
روز مسخ رجب وارد طهران شد

--- صفحه ۲۱۹ ---

همچه غیث هاطل فصل ربیع_ گشت نازل آنزمان لوح منیع_ من چه میگویم که برقی زین سحاب
بردراند صدهزاران آفتاب_ رشحی ازباران این خرّم بهار_ ظاهر آر ونوبهاران صدهزار
عالم الفاظ تنگاست این محل_ شتر نطق افتد اینجا دروخل_ آنکه ازحرفین کاف ونون او
شد عیان کون ومکان بی گفتگو_ ازچنین لوح عظیم اعظمش_ تاجه دریا ظاهر آید ازیمش
لوح رضوان چون پذیرفت اختتام_ شد رحیق خاص ابهی بی ختام_ بحر بهجت موجزد درشرق وغرب
ز آب بهجت شد جنود حزن غرق_ خادم الله از گل وگلدان وشمع_ زینتی بخشید برفرخنده جمع
نصب کرد اندرمیان یکطرفه جار_ کامد ازسیّدجواد او یادگار_ ازقضا آنروز خالی اززیان
عید اعظم شد برای انبیان_ در میان انبیان شد اختلاف_ در رئیس مذهب پر انحراف

عاقبت دادند اینگونه قرار_خواجه الیاس آنکه شهرها هست جار_باشد از نواب عیسی آنزمان

خانهایش گردد کلیسا آنزمان_نصب شد ناقوس سمتالراس اب_انیان را ساز شد برگ طرب

باوله ناقوسرا بنواختند_رایت ابن اللّهی افراختند_در بغل بگرفته تمثال مسیح

یکنفر زان قوم بالفظ فصیح_انیان بالبن یکسر بیخلاف_دور بیت اب شدند اندر

طواف_طائف بیت الهی فوج فوج_قوم عیسی از حضيض و همزاج_محشری برپا شده آنصبح

وشام_کاندراو گردیده مخفی صد قیام_راکع و ساجد همه عیسائیان_درفنای بیت خالی

از گمان_مدّتی زین پیشتر مردی شریر_گفته از قوم نصاری پرزفیر_که مرا این درد آخر

میگشدد_که زهر سو قوم یابی بی رشد_قبله کرده خانه الیاس را_سجده آرندش بلا چون

و چرا_رغم انف آن شریر پر زفیر شد کشیده درهمه عکا صغیر_تانشاری بر همان بیت

مطاف روز و شب همسجده آرد هم طواف_در چنین هنگام از بهر حسود_از ضغینه دل بجز مردن

چه سود یالها یا حبّدا ز آن طرفه شب_که عجائب چیده شد بزم طرب_جز مجاور که همه

حاضر شده از مهاجر نیز آنشب نوزده_آمده ز اطراف عکا در درون_رغم انف مشرکون

و کافرون عهدشان این بود کز کین وحسد_راه براهل بها آرند سدّ_دست قدرت پرده را

آنسان درید کهروان ازجسم بدخواهان پرید_ شد اطاق خادمالله انجمن _ آنشب از

امر بهای ذوالمنن _ هم مهاجر هم مجاور جمله جمع _ غصن اعظم اندرون مجمع چو شمع

غصن اکبر نیز باروی چو بدر_ گشت طالع اندر آن محفل زصدر_ از ضیاء الله مجلس پر

زنور _ وز بدیع الله روانها پر سرور

--- صفحه ۲۲۰ ---

هم بظاهر هم بیاطن آن بساط _ پر گل پر بلبل و پرانبساط _ شش جهت از شاهد و شمع شراب

پر شده یاحبذا زین فتح باب _ بلبلان محو جمال گل شده _ هرگلی درنغمه چون بلبل شده

بهرانوار جمال آن حبیب_ جمله گلها درندا چون عندلیب _ خادم اله چون زلوح روز عید

برجهان بگشوده ابواب امید _ هان اشارت شد ز غصن اعظمش _ جان بقربان دوزلف پرچمش

که بنوشاند ز صهبای طهور _ بر همه احباب واصحاب حضور_ هریکی را ساغری آن را کزاد

ازمفرح جام ابهائی بداد_ بعد از آن مجدالبقا شد جلوه گر_ خواند ثلث اهل محبسرا بدر

کردشان واعد بعرش ذوالجلال_ تادهد رهشان برضوان جمال_ چون شدند اندر فناء اله مکین

قد تجلی اله رب العالمین_ شد جمال اله فروزان بیحجاب_ مشرق ازرویش هزاران آفتاب

مستوی بر کرسی عَزَّ و جلال _ بر مبارک تارکش تاج جمال _ ناری از خدّین خود افروخته

که قلوب عاشقانرا سوخته _ از مسلسل گیسوان کافکنده دوش _ برده از فرق محبّان عقل وهوش

از دو لعلش محو موهوم آمده _ از جبینش صحو معلوم آمده _ از مشعش انمل یاقوتیش

خرق گشته پرده ماهوتیش _ در برش ابها ردای کبریا _ تا رپودش پر ندای کبریا

مرتفع زد از یسار واز یمین _ نغمه هذا إله العالمین الی آخر الآیات .

واز جمله واقعات خطیره اینسال ۱۲۹۰ ه ق صدور کتاب مستطاب اقدس مییابد که امّ الکتاب درامر

ابدع ابهی و مرجع احکام و آداب و سرچشمه انتظامات آتیه دنیا است و در شأن صدور آن در لوحی که

بخطّ و امضاً خادم الله در همان سنه صادر شد چنین مسطور است " و در این ایام کتاب اقدس از سماً

مقدّس نازل طوبی لمن ینظر فیه و یتفکر فیما نزل من آیات ربّه المهیمن القیوم و سبب آنکه درسین

معدوده از اطراف بعض مسائل در احکام الهیه سوّال نمودند و لکن قلم اعلی متوقّف در ارض سرّ بلسان

پارسی مختصری نازل و لکن بطرفی ارسال نشد حسب الامر در محلّ محفوظ بود تا آنکه درین ایام

مجدداً عرائض سائلین بساحت اقدس حاضر لذا بابدع الحان بلسان آیات این کتاب بدیع منیع نازل و

--- صفحه ۲۲۱ ---

چون جناب آقا ج م علیه بهاءالله در اینجا تشریف داشتند آنچه حال مصلحت اظهار آن بود بایشان عنایت فرمودند یعنی اذن فرمودند که نسخه از آن بردارند انشاءالله بآن فائز خواهند شد وبمقتضای حکمت عمل خواهید فرمود طوبی لذائقة تجد حلاوتها ولدی بصر يعرف مافیها ولدی قلب یطلع برموزها واسرارها تالله یرقبه ظهر الغلام من عظمة مانزل فیها والأشارات المقنعة لشدة لشدّة ظهورها خادم ۶۶ مؤرخه ۱۵ جمادی الاول ۱۲۹۰ " وایضاً در لوحی دیگر چنین مسطوراست " و کتاب اقدس بشائی نازل شده که کلّ را قبل از اقبال احاطه فرموده سوف یظهر فی الأرض سلطانه ونفوذہ واقتداره انّ ربّک لهُو العلیم الخیر " ودرضمن لوحی بعنوان خادم مسطوراست " این بسی واضح ومعلوم است از یومیکه کتاب اقدس از سما مشیت نازل شد درسین معدوده مستور بود تاآنکه جمعی از نفوس مقبله موقنه از اطراف از احکام الهی سؤال نمودند لذا امر بارسال کتاب اقدس شد وفرمودند احدی حقوق الهی را مطالبه نکند واین فقره معلق باقبال خود نفوس بوده تاآنکه سنین منقضی شد بسنة قبل وامر از مصدر امر صادر که هر نفسی بخواهد ادای حقوق الله نماید از او اخذ نمایند وفی الحقیقه اینهم فضل بزرگی است درباره عباد چه که سبب تطهیر ونعمت وبرکت الهی است طوبی لمن عمل بما أمر به فی الکتاب " وبالجمله احمد بیک توفیق حاکم عکا پس از دوسال حکمرانی معزول گردید وهمینکه شاکر بیک بنیابت حکومت وارد شد روی برج جنب مقر ابهی خیمه زده نقل مکان نمود تا تهیّه لوازم رفتن کند وشب وروز شام ونهار وچای وقهوه برای او وهمهران وهرکه برسم وداع نزدش رفتند از

بیت ابھی فرستاده شد وبموجب خواهشش یک قطعه اسم اعظم (یا بهاءُ البهی) که غصن اکبر بخط
بسیار جلی نوشت بوی دادند

--- صفحه ۲۲۲ ---

کپی نشده خالی است ادامه تایپ از صفحه ۲۲۳ میشود

--- صفحه ۲۲۳ ---

سال سی ودوم واقعات سال ۱۲۹۱ ه ق - ۱۸۷۴ میلادی

منتشر ساخت وبالاخره بلاد عدیده مانند رنگون ومندلی وغیرهما مرکز پر جمعیتی از دوستان وجان
نثاران این امر گردید وما شرح احوال جمال افندی وتفصیل اوضاع بلاد هندوستان ومشاهیر احبای آن
مملکت را دربخش لاحق مینگاریم.

کیفیت انقلابات داخلیّه وخارجیه دولت عثمانیه ومآل

احوال سلطان عبدالعزیز وآغاز سلطنت سلطان

عبدالحمید ونیز کیفیت احوال معاندت ویا محبت

اشتمال حکام عکا باجمال ابھی

در آن او آن که صیت عظمت جمال ابھی باوج شهرت رسید ستاره عزت و اقبال دولت سلطان عبدالعزیز متدرجاً باقول رفت چه که انقلابات داخلیه قسمت اروپای مملکت عثمانیه و استقلال طلبی ملل و اقوام غریبه کمال شدت حاصل نمود و الکساندر دوم امپراطور روس بامال و سپاه و ذخائر حربیه مساعدت بانان همی کرد و بدینرو نیران جنگ مشتعل شد و سپاه دولت آل عثمان پی در پی شکست یافته پشت بجنود متقاتل و روی باسلامبول همی شتافت و انبوه جنگ آوران روس و صرب و بلغار قطعه را بعد از قطعه گرفته ادرنه را بخون عثمانیان بی آغشته تصرف نمودند و تا قرب دروازه های قسطنطنیه رسیدند و مصداق اندازات جمال ابھی در حق ادرنه و اسلامبول لفظاً بلفظ تحقق یافت و دولت انگلیس مانع شد و نمایندگان دول عظیمه دربرلین مقرراتی فضاحت آگین عناور نمودند که دولت عثمانیه سی میلیون لیره غرامت بروسیه داد و رومان و صرب و بلغار از مملکتش جدا و مستقل شدند و جزیره قبرص نیز بتصرف انگلیس آمده باطوم و قارص را هم دولت روس قبض نمود و مدت انقلابات و محاربات مذکوره سه سال شد و آغاز آن در اواخر ایام سلطان عبدالعزیز بسال ۱۸۷۶ واقع شد و گردنکشان دولت

ویرا پس از شانزده سال سلطنتش خلع و عزل نمودند و مصداق انذارات صادره از قلم ابهی در مقابل آنچه مرتکب شد واقع گردید و برادرزاده‌اش سلطان مراد خامس برجای او بسلطنت منصوب گشت و پس از دوماه با کمال یأس و نومیدی خود را هلاک ساخت و سلطان مراد نیز حسب فتوای شیخ الاسلام پس از سه ماه سلطنت مخلوع شد و برادر کهنش عبدالحمید بسلطنت منصوب گردید و در خلال ایام منقلبه مذکور اوضاع عکا نیز دگرگون گشت و بعد از عزل احمد توفیق بیگ عبدالرحمن پاشا واحد العین از اهل گلیولی بحکمرانی منصوب آمد معاندین عکا در ایام حکومت سابق خائب و خاسر شدند القائنات سو در وی کرده با مرافقت و موافقتش بنا و اجراً عدا و بغضا گذاشتند و پاشا موقع را مغتنم شمرده بقصد جمع دینار و درهم و اخضاع غصن اعظم و ارضاً عامه مردم برخاست و چون آنحضرت نسبت بامثال وی با کمال استغناء و عدم اعتناً سلوک میفرمودند قلباً کدورت و کینه گرفت چند بار بملاقاتشان رسید و بظاهر ابراز دوستی نمود و سرّاً با اعدا همراه و همدست شد و گواهی نامه بشهادت و امضای جمعی از اهالی و بتصدیق بعضی از اعضا دایره حاکم و والی و سران و سروران عالی رساند مبنی بر اینکه بابیان عکا بموجب فرمان سلطانی بایستی محبوس و مسجون باشند و با احدی معاشرت و ملاقات نکند و اینک اسماً محبوس ولی با وجوه و اعظم بلد معاشر و مأنوساند و در غایت نفوذ و ریاست بکسب و تجارت بلکه بمداخله در امور مملکت اشتغال ورزیده باحدی اعتنا نمینمایند و عریضه بدین نمط از وسوسه سیئه و مبالغه مغویه آکنده بدربار اسلامبول فرستاد و جواب رسید که باید

در چنانکه فرمان سلطانی تصریح شد بدون اندک مخالفت و انحرافی عمل کنند و ابداً حق کسب و تجارت و آمیزش با عامّه ندارند تاچه رسد بمعاشرت نفوس مهمّه و مبادرت

--- صفحه ۲۲۵ ---

و مبادرت امور خطیره و حکمران صورت حکم را مکتوم نگهداشته بنای اقدامات نهاد تا بدین وسیله جمع مال و منال نماید و چون غصن اعظم بدانچه کرد اعتنا ننمود لذا این راز را با مفتی عکا که دوستی با آنحضرت داشت در میان گذاشته اظهار کرد که میخواهم موافق حکم دولت تمامت مکاسب و متاجر اینجماعت را بسته عباس افندی را از خروج از منزل ممنوع سازم و مصمم شد که روزی بعد غفلة با اعضا دایره حکومت ببازار آمده دکه های احبارا ببندد و غصن اعظم از تمام امور مطلع بودند و بعضی از نفوس مخصوصه نیز خبر میرساندند و ایشان بمحضر ابهی رفته ماجر را تماماً و کاملاً معروض داشت و امر فرمودند که تمامت احبارا آگاه کنند که روز بعد احدی ببازار نرفته دگان نگشاید و این واقعه در شهر رمضان واقع شد و پاشا چنانکه گفته بود باچند تن از معاندین دایره حکومت ببازار آمده تمامت دکانهای احباب را بسته دید و تصور کرد که چون ایام صیام است دیرتر از ایام دیگر بدگان میایند لذا ساعتی در محلی بیارمیده منتظر ماند و در آنحال مفتی عکا تلگرافی که از رأفت بیگ والی ایالت شام بنام وی بدین مضمون رسید که عبدالرحمن پاشا معزول و اسعد افندی منصوب دامن عباس افندی را میبوسم در دست گرفته از محل مذکور میگذشت و نظرش بحکمران افتاده تلاقی کردند و مفتی اظهار انضجار و ملال کرد و حاکم از کیفیت احوال پرسید و او لغتی از بی اعتباری حوادث زمان

گفته صورت تلگراف را بدست حاکم داد تا مطالعه نمود آنگاه از یکدیگر جدا شده بمحال خود برگشتند و حکمران را یأس وبأس فراگرفت و خبر عزلش ما بین اهالی شهرت یافته و در شگفت و حیرت شده رایها گفتند بعضی بریقین بودند که از عکا بمركز ایالت شام تلگراف وتوسل شده نوروز اینسنه در شهر صفر واقع شد

--- صفحه ۲۲۶ ---

سال سی و سوم واقعات سال ۱۲۹۲ ه ق - ۱۸۷۵ میلادی

حتی یکی از اعضا دایره حکومت بمحضر غصن اعظم رسیده چنین معروض داشت که اینواقعہ فی الحقیقہ خارق عادت جلوہ نمود ولی ما گمان میکنیم کہ تلگراف بمركز ایالت نمودید در جواب فرمودند لا واللہ نہ بجائی نوشتیم ونہ تلگراف نمودیم لکن بملاً اعلیٰ معروض داشتیم وطلب نصرت نمودیم وبالجمله عبدالرحمن پاشا معزولاً مخذولاً از عکا رفت واسعد افندی بنیابت حکومت و برای تفتیش امور بعکا آمد واز مرکز ایالت توقیعہ داشت کہ ملاحظہ پاس خاطر اینطائفہ را بنماید ونزد مردم اظهار داشت کہ فقط مأمور رسیدگی صحت مضبطہ است وبنوع کامل ولایق تجسس وتفحص خواهد نمود وحرکتی یا کلمه کہ مخالف آداب باشد از او بظہور نیامد وچند بار مستدعی تشرّف بمحضر ابھی گردید غصن اعظم جواب گفت کہ با احدی معاشرت نمیفرمایند واو گفت چون در مضبطہ تصریح رفت کہ ایشان در عکا نیستند ناچارم کہ تشرّف حاصل کنم وخواجه عبود را واسطہ

ساخته عاقبت مشرّف بحضور گشت و باخضوع و اخلاص تمام دست و دامن ابهی را بوسیده رجای دعای خیر نموده مرخص گردید و ایّامی چند حکمرانی میکرد بواسطه اخلاص و حمایتش معاندین جرئت و جسارت اظهار مخالفت نکردند تا آنکه فیضی پاشا از رجال بزرگ دولت عثمانی بحکمرانی و تدبیر امور عکا آمد و او مردی مدبّر و عاقل و کافی بود و موقعی که ناصرالدین شاه بعراق عرب برای زیارت بقاع متبرّکه رفت از طرف دولت عثمانی برای پذیرائی در بغداد اقامت گرفت و تا اندازه از امر بدیع اطلاع یافت و در ایّام حکمرانیش در عکا مدرسه رشیده را بنا کرد و در آوردن آب کابری برای عکا جهدی بلیغ مبذول داشت و نیز مدارس ابتدائیه تأسیس نمود و در انتظام امور همّت گماشت و کمال محبّت و اخلاص نسبت بمحضر ابهی اظهار میکرد و در مجالس و محافل توصیف و تمجید از اینطائفه کرده مکرّر گفت لازم نیست مختفی و منزوی باشند هر جا بخواهند میتوانند بروند ولی مدّت حکمرانیش بیش از یکماه ونیم نشده ویرا باسلامبول طلبیدند و ابراهیم پاشای حقّی بحکمرانی منصوب گردید او نیز بسیار اظهار اخلاص مینمود و چندی حکمرانی

--- صفحه ۲۲۷ ---

کرد و بعد از او مصطفی ضیاً پاشا متصرّف عکا گردید که بسیار نجیب و سالم و وقور بود و کمال محبّت و اخلاص باینطائفه داشت .

فتنه در زنجان

و در خلال احوال مذکوره بتوالی رجوع زائرین عکاً ببلاد و قری و بتواتر وصول الواح صادره از قلم ابهی و از جهت سیر و گذار مروّجین دانا و گویا سوز و اشتعالی متعالی از وصف و تقریر و بیان و عرفانی عظیم النّظیر در جامعه اینطائفه از هر کرانه آشکار شد و هیجان بغض و کین در قلوب متعصّبین و معاندین گردباد فتنه برانگیخت و در زنجان محمّد تقی میرزا رکن الدوله حکمران باجمعی از ملاّها و معاندان تعرّض باینطائفه نمود و آقا میرزا محمّد تقی ابهری (ابن ابهر) که با عمّش آقا میرزا عبد العظیم بتبلیغ مشغول بود و برخی دیگر را دستگیر کرده در طاش قلعه مقید و مغلول و محبوس ساخت و ابهری را شش ماه در حبس نگهداشت و بالمثال از اغلب دراهم و دنانیری چند گرفته رها نمود و سه تن را با قید و بند تسلیم سواران قسی دولتی کرده بطهران کشیدند و حسب الامر شاهی در انبار مقید و گرفتار کردند .

فتنه در طهران

و چون سال ۱۲۹۳ در آمد آحاد اهل بها غالباً برای استقلالیکه در ظلّ آئین اقدس یافتند جوش و خروش و اتّحاد و اعتماد ظاهر ساخته منجذبانه قیام برامر تبلیغ کردند و نیران حسد و عصیّت معاندین بیش از پیش برافروخت و بدین علّت و علل خارجیّه موجوده دیگر یک سلسله از اضطهادات و بلیّات بر اینحزب از نو شروع شد که تا سال ۱۳۰۵ استقرار یافت چنانکه در غالب بلاد ایران دچار حبس و قتل و غارت گشتند و تمامت شدائد مذکوره غالباً از مرکز طهران و اصفهان برخاست چه که شاه تقریباً امور

داخلهٔ مملکت را باقتدار سه پسر ارشدش واگذاشت آذربایجان تخت حکومت مظفرالدین میرزا ولیعهد قرار گرفت و مسعود میرزا ظلّ السّطان در اصفهان تخت حکمرانی

--- صفحه ۲۲۸ ---

سال سی و چهارم - واقعات سال ۱۲۹۳ ه ق - ۱۸۷۶ میلادی

تأسیس نموده در غالب ایالات مرکزیّه و جنوبیّه فرمانروائی کرده با تمام قوی بجمع مال و نظم سپاه و تأمین شوکت و استقلال خود پرداخت و کامران میرزا نائب السّلطنه وقائم مقام شاه در امور پایتخت و ایالات شمالیّه گردید و برای رقابتی که مخصوصاً ما بین دوشاهزاده اخیر بود و هریک در تأمین استقبال و استقلال خویش میکوشیدند و بقوای داخله و خارجیه هریک بنوعی وجهتی استمداد میجستند و شاهرا مجذوب تدبیر و حسن سیاست و اقتدار خود میخواستند افراد و جمعیتهای متمول و مقتدر واقع در قلمرو خویش را دستخوش اغراض ساخته آنچه میخواستند و میتوانستند معمول میداشتند و برای برافکندن یکدیگر میکوشیدند و نائب السّلطنه پیوسته اهمیّت اینطائفه را از جهت جمعیت و قدرت خاطر نشان شاه کرده اقدامات سرّیّه‌شانرا بر علیه وی همی ذکر نموده برای اجرا مقاصد خویش و وسائل و اسباب فراهم میکرد و از عداوت و تعصّب حاجی ملا علی کندی و آقا سید صادق طباطبائی دو مجتهد اعظم پایتخت که نهایت بغضا و عداوت نسبت باینطائفه داشتند استفاده میکرد و ظلّ السّطان از شیخ محمّد باقر و شیخ محمّد تقی و میر محمّد حسین مجتهد و امام جمعهٔ اصفهان فائده میبرد و در چنین

احوال آقا محمد فاضل قائینی از مشاهیر علما و اهل بها که شرح احوالش را در بخش لاحق میاوریم در طهران مخفیانه میزیست و برخی از محارم احباب ملاقات و استفاضه میکردند و مجتهدین مذکور جاسوس برای پیدا کردن محلّ و مسکنش گماشتند تا ویرا گرفته باشد عقاب اعدام نمایند ولی فاضل تغییر محلّ و مسکن میداد و دسترسی براو نیافتند و حکم شاهی نیز در حقّ وی چنین بود که در بلاد معظمه مانند طهران و اصفهان و مشهد و غیرها نماند و اعتزال جوید و در آن اثناً میرزا محمد رضا واعظ عنود لدود همدانی در مسجد ملک التجار بمنبر رفته تعرض وافترا را نسبت بامر ابهی بدرجه رساند که خاصّ عامّ بحرکت آمدند و بتحریک حاجی ملا علی مجتهد کنی شاه بصدد دستگیر کردن آقا محمد فاضل قائینی نبیل اکبر برآمد و او را بدست نیاوردند و اتفاقاً در ذیقعه سال

--- صفحه ۲۲۹ ---

سال مذکور حاجی محمد حسین طبیب قزوینی سابق الذکر که از موصل بأرض مقصود و عکا شتافته چندی مثول در محضر ابهی یافت و بعزم تبلیغ بایران آمد در طهران رایت نشر امر بدیع برافراخت و شعله محبت و عشق روحانی در قلوب مؤمنین برافروخت و احتفالات پر از روح و ریحان متوالیاً منعقد گشت و آن ایام ناصرالدین شاه برای صید و شکار بخارج شهر رفته کامران میرزا (آقا) بنوع مذکور نائب السلطنه و وزیر جنگ و حاکم طهران و مازندران و گیلان بود و بواسطه مخبران مخفی خبر یافت که محلّ طبیب و اجتماعاتشان خانه آقا محمد کریم ماهوت فروش میباشد و مأمورین پی دستگیری طبیب و نیز آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی از علماً و فضلاً و جمعی دیگر از معاریف این طائفه بفرستاد

واینواقعہ در غرّہ ذیحجّہ ۱۲۹۳ اتّفاق افتاد وعدّہ کثیر از قبیل طیب و آقا میرزا ابوالفضل و حاجی محمد اسماعیل ذبیح و آقا محمد کریم اصفہانی مذکور و میرزا محمد حسین منجمباشی تفریشی و میرزا اشرف کنی و آقا سیّد ابوطالب قمی و غیرہم را دستگیر نمودند و نائب السّلطنہ خود بابعضی ازایشان مواجہ شدہ سوّال و جواب مکرّر ردّوبدل گشت و ہمی تجسّس کرد تادیگران را نیز بدست آرد و در سوّال و جوابش با آقا میرزا ابوالفضل از او خواست کہ تبرّی و لعن نماید و آقا میرزا ابوالفضل ہرچند آغاز اطلاع و ایمانش نسبت باین امر بود معذّلك بطرق اسلامیّہ حرمت سبّ و لعن را ثابت اعتدال کرد و بالآخرہ نائب السّلطنہ ویرا در بیرونی عمارت خویش موقوف بداشت و حاجی محمد حسین را نیز در حجرہ دیگر توقیف نمود و از آقا محمد کریم بازخواست کرد کہ چرا فاضل قائینی را بااینکہ دولت حکم بتبعیدش کرد و مجتہدین عظام حکم بکفر و قتلش نمودند در منزل خود جا بداد و او متعذّر گشت کہ از حکم

تحویل بحمل در روز دوشنبہ ۲۳ صفر سہ ساعت و سی و ہشت دقیقہ و چہل ثانیہ از روز گذشتہ واقع شد و در مملکت ایران جشن دولتی برای سلطنت سی سالہ ناصرالدین شاہی گرفتند.

اطلاع نداشت پس نائب السلطنه ویرا درحبسخانه خود حبس کرد و دیگران را غالباً در خانه میرزا عیسی وزیر طهران توقیف واستنطاق نمود وبا منجمباشی مذکور میرزا حسینخان مشیرالدوله ومیرزا علی اصغر خان بن میرزا ابراهیم امین السلطان بعنوان نمایندگی مخصوص ازطرف شاه بازپرس واستفسار کردند واجوبه مقنعه تامه گرفته بردند و کامران میرزا سعی کرد که واقعه را خطیر ووسیع نماید گویند شاه چون از شکار برگشت ویرا توبیخ نمود ولی محض اصرار او شش ماه مدت حبس انبار مقرر کرده ومیرزا حسینخان مشیرالدوله که قبلاً صدر اعظم واینهنگام وزیر امور خارجه و بحریه هم بود همت براستخلاص سه شخص اول گماشت تا بعداز پنجماه وپنجروز تحمل شدائد حبس آزاد شدند ودر روز استخلاص سائرین که پنجم جمادی الاولی وعید مبعث حضرت نقطه اولی بود جمع احباب از ملاقاتشان مسرور شدند ولهیب فتنه مذکوره طهران بسائر اقسام مملکت نیز رفت ودر فروغ وازغند وترشیز وغیرها از بلاد خراسان بنوعیکه دربخش سوّم ضمن شرح احوال ملا احمد حصاری نگاشتیم تعرّضات عمومیه برانگیخت وموجب شهادت حاجی عبدالمجید در مشهد وآقا محمد مصطفی در ترشیز گردید

شهادت حاجی عبدالمجید نیشابوری

حاجی عبدالمجید (ابا بدیع) از بقیه السبف قلعه طبرسی والد ماجد آقا بزرگ بدیع شهید سعید سابق الذکر بعداز تشرّف بأرض عکا واستفاده در محضر ابهی با سوادى از سورة الرئيس و کتاب مستطاب

اقدس وانجذاب وانقطاعی بی نظیر از طریق اسلامبول عودت بایران کرده کما کان در مشهد خراسان اقامت جست وبا آرزو و گفتگوی شهادت برای امر بدیع که در ضمیر داشت رنّه در مابین یار واغیار انداخت و برادر و خواهرش که تعصّب دینی ورزیده پیوسته خیال هلاک او و تصرف خانه واملاکش را در نظر میگذرانند وقت را غنیمت شمرده بمحضر شیخ محمد تقی بجنوردی مجتهد رفته در لباس غمخواری برای دین اسلام ومذهب

--- صفحه ۲۳۱ ---

سال سی و پنجم واقعات سال ۱۲۹۴ ه ق - ۱۸۷۷ میلادی

جعفری سعایت وشکایت کرده چنین گفتند که برادر ما از خواص اصحاب ملا حسین بشرویه و از انصار وی در وقایع قلعه مازندران بود وپسرش آقا بزرگ حامل یرلیغ بهاءالله بطهران نزد شاه شده گشته گشت اینک خود تازه از عکا مراجعت نموده بی پرده و بر ملا مردم را ببهائیت میخواند ودرین ماه رمضان که شهر صیام اسلام است روزه ندارد آیا تکلیف حجج اسلام نیست که حفظ بیضه دین مبین فرمایند ومجتهد مزبور برآشفته برخی از طلاب علوم دینیّه را مأمور داشت که بتدبیر وتزویر نزد حاجی راه یافته اقرار ببهائیت از لسانش بشنوند وآنان پس از مدّتی قلیل خبر آورده شهادت دادند که ما بسمع خود اقرار واعتراف از حاجی شنیدیم ودرآن ایام شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی (ذئب) وحاجی میرزا محمود مجتهد بروجردی برای زیارت روضه رضویّه مقیم مشهد بودند واوازه عقیدت وشهرت

حاجی را شنیده پی دست آوردن وسائل قتلش میکوشیدند و مجتهد مزبور با آنان وهم باشیخ عبدالرحیم مجتهد مشهد متفق شدند و از والی خراسان شاهزاده محمد تقی میرزا رکن الدوله برادر شاه حبس و قتل را خواستار گشتند و شاه زاده مذکور جوانی حسن النیه بسیط القلب ولی ضعیف النفس بود و از جهت قلت تجربه و کفایتش از طرف شاه امور حکومتی بمؤمن السلطنه از بهائیان نامی مشهد سپرده شد شاهزاده ناچار جمعی از مأمورین حکومتی را بفرستاد و حاجی را در خانه اش دستگیر کرده بارک حکومتی بردند و در خانه میرزا حسنخان فرّاشبازی محبوس بداشتند و اینواقعه در شب بیست و ششم شهر رمضان ۱۲۹۴ اتفاق افتاد و شاهزاده حکمران خود میل واقدام در قتل حاجی نداشت و اصرار کرد که کلمه انکار بر زبان آرد تا موجب سکوت مجتهدین گردد و او اطاعت ننمود لاجرم حاجی را در حبس نگهداشته تعلل و تسامح کرد و عاقبت مجتهدین مذکور

تحويل بحمل در روز سه شنبه چهارم ربیع الاول نه ساعت وسی و هفت دقیقه وسی و شش ثانیه از روز گذشته شد.

--- صفحه ۲۳۲ ---

خصوصاً شیخ اصفهانی تلگراف شکایت بشاه نمودند و جواب تلگراف شاه باینمضمون رسید

که هرگاه حاجی اقرار بعقیدت بهائیت نکند رها کنند و إلاً حکم شرع را دربارهٔ وی مجری دارند
 و شاهزاده برخی از محترمین را واداشت که از حاجی بخواهند اعتراف بعقیده ننمایند و خویشرا بیرون از
 اینطائفه اظهار دارد و بالأخره ویرا بعد از متجاوز از سی و پنج روز که در حبس بسربرد در روز بیست
 و نهم شوال سال مذکور در حالیکه زنجیر در گردنش بود از حبس بیرون آوردند و او بشاش و مسرور
 بوده اشعار تسلیم و رضا میخواند تا بتالار حکومتی وارد شد و در محضر حکمران جمعی که از آنجمله
 شیخ اصفهانی مذکور بود حضور داشتند و مؤتمن السلطنه نیز حاضر بود پس شیخ اصفهانی روی
 بحاجی نموده گفت اگر بهائی نیستی لعن کن و او جوابی نگفت و شیخ تکرار کلام کرد حاجی گفت
 من سب و لعن میکنم کسی را که خدا و رسول و انبیا و ملائکه براو لعن میکنند شیخ گفت باید اسماً
 لعن کنی حاجی گفت همان است که گفتم و شیخ پرسید که آیا از اسلام چه امر بدی مشاهده کردی
 که پیرو بهائیت شدی و حاجی گفت عقائد اهل بهارا شرح داده اثبات نمود که حقیقت اسلام می باشد
 و شیخ بحال غضب و درشتی گفت این سخنان بیفائده بس است چارهٔ جز لعن نیست در اینموقع
 شاهزاده حکمران نیز بحاجی خطاب نموده گفت لعن کن و او جواب داده گفت که من گفتم
 بر چگونه کسی لعن میکنم پس شیخ بحال تغیر برکن الدوله گفت حاکم شرع منم و قتل او را بقانون
 اسلام واجب میدانم و مؤتمن السلطنه دخالت نموده گفت هیچ امری و سخنی که دلیل بر کفر باشد
 و موجب قتل گردد از حاجی شنیده و معلوم نشد و شیخ با وی سخنی چند بنوع تشدد و اعتراض گفت
 و بالأخره رکن الدوله ناچار شده خطاب بحاجی کرده گفت میخوام حکم بقتلت دهم لعن کن

وحاجی بدو گفت مختارید دراین موقع شاهزاده حکمران روی بگماشتگان و مأمورین حکومتی نموده

بلهجه شدید

--- صفحه ۲۳۳ ---

شدید چنین گفت ببرید و ببرید پس حاجی را بیرون آورده بحالیکه محاط بفراشان بود و درخیمان سر زنجیر را گرفته از ازدحام انام ممانعت میکردند بمیدان توپخانه که بعداً تغییر یافته میدان ارک شد کشیدند و میدان مذکور در گرداگرد حجرات متعدّد داشت و توپچیان و سربازان میزیستند و در وسط قریب شصت عرابه توپ منصوب بود و در سمت شمال میدان جائیکه بعداً در جلوش باغ ملّی تأسیس شد حوضی بزرگ داشت و حاجی را از جلوی حوض گذرانده بسمت جنوب جائیکه ایوان چوبی برای باروت کوبی قرار گرفته بود برده نگاه داشتند و فراشان و میرغضبان احاطه کرده ویرا جلوی ایوان مذکور پشت بقبله نشاندند و قدری آب برای شرب دادند و درخیم اسکندر بیدادگر بالباسی ارغوانی درحالیکه کارد کجی بکمرداشت درمقابل منتظر بایستاد و باز دراینموقع و نیز چند بار درطی راه هنگامیکه حاجی را بسوی مقتل مذکور میاوردند برخی از دوستان و اقربایش خود را بوی رسانده اصرار و الحاح همی کردند که لعن کن و خلاص شو و فراشباشی نیز ازطرف حکمران پیام آورد که لعن کن تا آزاد شوی و او بهیچ یک اعتنا نکرد و دراینجا مهیای شهادت بنشست آنگاه درخیم عمامه و شال کمر و قبایش برگرفت چنانکه فقط درخالق قلمکار براندامش باقی ماند و شانه هایشرا محکم بیست و خنجر از کمر کشیده حلقومش برید و حلقوم بریده اشرا روی سنگ مرمری نهادند و مردم

بتماشای آن تاجر محترم متقی هشتاد و پنج ساله مقتول فوج فوج شتافتند و درخیمان و فرّاشان و عامّة انام
همی از جانفشانی و قوّت قلبش سخن رانده گفتند شکفت در این حد از سال کبر و بیم و خطر چندان خون
از عروقش جاری شد که زمین را بیاغشت آنگاه جسدش را انبوهی از اشرار با و هن و جفای بسیار
در کوچه و بازار گردانده سپس در غسالخانه قرب حمّام شاه مقابل مسجد سنیها گذاشتند که بستگانش

تاریخ شهادت حاجی عبدالمجید (ابادیع) را نبیل زرنندی در سال ۱۲۹۵ بشش ماه قبل از شهادت شیخ کاظم
طالخنچه اصفهانی که عنقریب مینگاریم آورد و ما حسب اقوال و آثار احبای خراسان از معمرین و غیرهم
در این سال ۱۲۹۴ انگاشتیم و العلم عند من لا یغرب عن علمه من شیء*

--- صفحه ۲۳۴ ---

برده دفن نمایند ولی دختر و شوهر دخترش آقا سید ابو محمد طفلشانرا در بغل گرفته بدر مسجد مزبور
نشسته گریستند آهسته گریستند و جرئت مبادرت بکفن و دفن نکردند چه با آنکه هنوز پاسی از اوّل
شب نگذشت و هوا تاریک بود و قطرات باران نیز میبارید گروهی از کودکان مجتمع بوده سنگ
میزدند و ممانعت میکردند و از آنسو احبای مشهد که در گوشه مجتمع و متضجّع منتظر وقوع شهادت

بودند همینکه خبر بشنیدند از آن میان آقا عزیزالله جذّاب از آل اسرائیل جدید الاسلام تربت که در اسلامبول حین عودت حاجی از سفر عکا بواسطه وی در زمره اهل بها داخل شد حسب مشورت احباب بزی اکراد متلبس شد و نزد اخوان زوجه حاجی رفته از واقعه آگهی داد و متفقاً شتافتند تا دروازه عیدگاه بسته نشده جسدر را بخارج بلد برده و بروی رباط بابا قدرت مقابل کاروانسرا در سردابی دفن نمودند و چون خبر شهادت حاجی بمحضر ابهی در عکا معروض شد صورت زیارتی در حق وی صادر فرمودند .

آغاز اقبال یهودیان ایران باین امر

گرچه بنوعیکه در بخشهای سابق اشاره کردیم و در بخش لاحق مفصلاً مینگاریم برخی از آحاد یهودیان ایران امثال حکیم مسیح طهرانی و ملا الیاهو و پسرش ملا الیعازار از اهل همدان و حاجی الیاهو از اهل کاشان قبلاً مقبل و یا مؤمن بامر بدیع شدند ولی آغاز توجه و حرکت ملت یهود ایران باین امر در سال ۱۲۹۴ اتفاق افتاد و موجزی از علت و کیفیت قضیه این است که قوم مذکور از ابتداً مسلمانی ایرانیان تا ایام طلوع و انتشار امر بدیع پیوسته دستخوش تعرض و تعدی مسلمانان بوده در کمال ذلت و حقارت میزیستند جان و مال و عرض و اعتبارشان همیشه در خطر بوده بهانههای متنوعه از ایشان میکشند و اموالشان را بیغما میبردند و معذلک سالیانه شرعاً مبالغی از درهم و دینار بعنوان حق الحمايه از ایشان میگرفتند و تمامت آحادشانرا از کبیر و صغیر و ذکور و اناث

و کلیه اشیا متعلقه بآنرا نجس و پلید و غالباً غیر قابل تطهیر دانسته از معاشرت و اختلاط با ایشان احتراز میکردند بنوعی که احدی از ایشان جرئت و جسارت تماسی در حال رطوبت با اشیا متعلقه باهل اسلام نداشتند و برای نشانه بایستی وصله کهنه در جلوی لباسشان باشد و سوار بر اسب نشوند و عمارات رفیعہ نساژند و در بسیاری از بلاد ایران از جهت شدت تعصب اهالی سکونت نتوانستند و درجهایکه استقرار جستند ناچار در ارزل واکثف محال قرار یافته محله بنام محله یهود در غایت حقارت و پلیدی تأسیس کردند و برای استمداد از یکدیگر در مواقع حملات مسلمین جدران خانه هارا سوراخ کرده بیکدیگر راه دادند بالجمله از مسلمانان انتظاری جز شر و ضرر نداشتند و بالعکس آنان نیز نسبت بمسلمانان بهمین احوال بوده اگر دست میافتند مقابله بمثل مینمودند و مسلمانان و اشیا متعلقه بایشان مخصوصاً ذبائح و ماست و پنیر شانرا نجس میدانستند و در همدان که یکی از بزرگترین مراکز اجتماع یهود و مقبره استر مردخای مشهور در آنجا است در سنین اخیرہ بعضی از یهود بدست مسلمانان مقتول شده اموالی را که با تلاش و امساک مخصوص خود گرد آوردند بباد غارت رفت و در غالب بلاد ایران خصوصاً در خاک خراسان عدّه بسیاری از ایشان بالاجبار خوفاً و طمعاً مسلمان شده نام جدید الاسلام برایشان بماند و بالجمله با چنین احوال چون در همدان بابرخی از محترمین اینطائفه تصادفاً معاشرت یافتند و ایشانرا بری و عری از اخلاق مسلمانان و نیز متدین و متقی و عارف بررموز و اسرار کتب مقدسه خود مشاهده کردند و سجایا و مزایا محبت بین المللی و بشر دوستی و حقوق متساویه عمومی و لطف کلام و حسن

معاشرت و اختلاط و امتزاجشان را نگریستند و عقائد معتدله آنرا مطالعه کردند بصدد تجسس و تحقیق از آئین بدیع برآمده آنرا موافق مواعید و بشارات کتب خویش یافتند لاجرم تصدیق نموده

--- صفحه ۲۳۶ ---

ایمان آوردند نخست حکیم آقا جان از اطبا و فضلاء قوم با آقا محمد باقر نراقی تاجر از احبای ساکن بلد تصادف ملاقات و معاشرت و اطلاع از این امر یافت آنگاه پسرخالش حاجی رحیم طیب مشهور بطلب برخاست و هردو ایمان آوردند سپس پسرخاله حاجی رحیم که آقا حیم نام داشت فائز بایمان شد و چنانکه در بخش لاحق بتفصیل مینگاریم با اقدامات ایشان و غیرهم متدرجاً در همدان جمعیت کثیره از آل اسرائیل در این طائفه داخل شده والواح کثیره از قلم ابهی خطاب بانان صادر گردید .

ارتفاع عظمت ابهی و طلوع حریت و رخا در عکا

گرچه سلطان عبدالحمید در آغاز جلوس بر سلطنت از جهت مداخلات دول اروپا و طغیان احزاب دگر و نقران و انقلاباتی که در مملکت عثمانیه بود بیم واضطراب عظیم داشت و نسبت بمقام و نفوذ ابهی ملاحظه و احتیاط میکرد و یکی از محارم مخصوص خود را بعکا فرستاده دستور داد که در بلاد عثمانیه و تابعین اتباع آندولت تبلیغ بهائی ممنوع باشد و در مقابل متعهد شد که از هر کس هرجا شکایت و سعایتی رسد تحقیق و تفتیش آنرا از محضر ابهی طلبد و باقوال معاندین و مغرضین اکتفا ننماید و از اینرو تبلیغ این امر را جمال ابهی در مملکت عثمانیه منع فرمودند و بجز معدودی از مخلصین حکیم و

دانا که با رعایت مقتضیات و مصالح حاضره مسائل و مقاصد را بنوعی که درخور بود بیان میکردند احدی را اجازه تبلیغ در آن مملکت ندادند و در مواقعی که در عکا و حدود سوریه اختلافات داخلیه مملکت رخ میداد و یا علم طغیان و عصیان از قبائل و عشائر و یا سپاهیان بلند میشد غصن اعظم بقوت بیان و نفوذ و عظمت شخصیه و تدابیر عظیمه خود حلّ و عقد مسائل نموده رفع مشکلات میفرمودند و چنانچه نگاشتیم مصطفی پاشا متصرف عکا این عبارت در مجالس و محافل تکرار نمود که لازم نیست منزوی باشند و هر جا بخواهند میتوانند بروند و چون نه سال و نه روز تمام از سنین هجریّه از آغاز ورود بعکا گذشت که در آن طول

--- صفحه ۲۳۷ ---

سال سی و ششم واقعات سال ۱۲۹۵ ه ق - ۱۸۷۸ میلادی

مدّت جمال ابهی از قلعه عکا خارج نشده با همه علاقه که بمنظر طبیعیه و سبزه و گل و آب جاری و اشجار داشتند حتّی نظر بر سبزه نینداختند مفتی سابق الّذکر عکا که در آغاز معاند بود و در انجام از مخلصین شد حسب تدبیر و دستور غصن اعظم بمحضر ابهی مثل یافت و دستشان را گرفته قسم داد که دمی از عکا بیرون آمده بتفرّج باغ قدّم نهند و جمال ابهی قبول ننموده فرمودند ای مفتی محترم چگونه از قلعه بیرون آیم ما در اینجا بحکم دولت محبوسیم مفتی اظهار بنوع تعجّب و انکار عرض کرد که کی و چگونه شما را حبس توانند کرد و چندان اصرار نمود تا مسئّل و مأمولش را قبول

فرموده در کرّوسه سوار شده با متصرّف ومفتی بباغ نعمین که غصن اعظم درخارج عگا خریده ودر
مدّت دوسال بانواع اشجار واوراد آراسته مهیا کردند قدم گذاشتند

منظومهٔ مثنوی نبیل زرنندی در وصف خروج موکب جمال ابهی از زندان عگا

نسیم صبح آمد عنبر آمیز ×× که اיעاشق زخواب ناز برخیز - جمله ازسمت بستان صبح روشن

خرامان شاه گل درطوف گلشن - بدورش بلبلان درنغمه سازی ×× توای بلبل چنان درخواب تازی

رضوانی ساز وبها آور دوگانه - شو اندر ذکر محبوب یگانه - که از اوّل شهنشاه فریدت

برای ذکر ومدحش آفریدت - بیاد یار برکف کسر خامه ×× مزین کن بنام دوست نامه

بهمراه نسیم صبحگاهی ×× بده پیغام کای باغ الهی - هزاران شکر چشمت گشت روشن

از آن گل کزوی آقا تست روشن - اگرچه انتظاریها کشیدی ×× بحمدالله که برمطلب رسیدی

چه درعگا بآن سلطان اجلال ×× بسرآمد ده ودو روز ونهسال - سه الف ودوصد ویکروز وشب چون

بعگا شاه ابهی ماند مسجون - صباح روشن یوم العدالی ×× جلال شهر نور ذوالجلالی

بروز هیجده ازماه خورداد ×× زیک مشرق به مبروکی دو خور زاد - بروز کاف ودال ازجیم اوّل

ازین سال جمله عزیزان یاراجمل - زصحن بیت موسایش بدرشد ×× هوالابهی زنان پندار ودرشد

چه غصن اعظم آن نوعیکه میخواست ××بروآمد شاه درگروه آراست - جمال الله ابهی شد روانه

منور از رخش شد اهل خانه - علی اکبر حسینی را که موجود ×× بدید افتاد و سر بر محرمش سود

حسین ارض طف با والد وجد ××همی بر آن علی اکبر ندا زد - که ای یالیت ما جای تو بودیم

که سر بر مقدم آنشاه سوریم - غرض با صد عنایت شاه باذل ×× شد از آنخانه بر گروه نازل

چه در گروه آنجانان مکین شد ×× پراز بهجت سموات وزمین شد - برآمد از همه ذرات عالم

ندای شوق کای سلطان اعظم - بحمد الله که عهد سجن سر شد ×× اوان شادی و فتح و ظفر شد

--- صفحه ۲۳۸ ---

واین سبب شد که بعداً ایامی بقصر مزرعه و باغ جنینی و قصر عودی برای تفرّج خیمه افراشتند و سدّ
اقامت در مابین حیطان رفیع قلعه عکا بشکست و اراضی سواحل دریا بقدم ابهی مزین گشت و باری
نیز بحیفا رفته در کوه کرمل و دیر نزول و ساعتی استراحت نمودند و لوحی شامل خطابات و بشارات
جلیله بکوه کرمل صدور یافت و حاکم مذکور بکلمات معاندین ابداً اعتنا نمیکرد و مکرراً در مجالس
گفت عجب است که احدی از ایرانیان در طول مدّت توقیفشان در این مملکت هرگز نزد حکمرانان
بشکایت نیامدند و چون از حکومت عکا انتقال بحکومت طرابلس یافت پیوسته مکاتیب مخلصانه اش
بمحضر ابهی رسیده و بهر یک از احبّاء لدی الملاقات ابراز محبّت و اشتیاق مینمود و اخبار مذکوره

چنان بر کرسی تمکین نشست. که پشت پادشاهان را شکستی. پس آنگه شد بامر شاه اقدر

بکروسه سواره غصن اکبر. پس آنگه شد در غصن انور حق. بکروسه روان چون نور مشرق

که کروسه بصدعالم طرب ها. روانه شد باسم الله ابهی. روانه درامامش غصن اعظم

روانه در یمینش مجد وخادم. کلیم الله برتوسن سواره. روان باصد شعف دریک کناره

شده کروسه با آن مجد اعظم. زدروازه برون زنسوان و حرم. باعلی صوت خود آندم ندا زد

که برما چون تمام ذات خدا زد. هر آنکسرا رسید آن نغمه در گوش. فتاد از سکر او سرمست و

مدهوش. چه غصن الله اعظم بحر تمهید. جمال الله برون در دید. کیش از خود شدی جانان

شگفت. چه حال اندر تبسم آمد و گفت. که چون سجن امر شد لله اکبر. شد از عکا بدر شد

قصر اکبر. کبی مابقی این صفحه هیچ واضح نیست

--- صفحه ۲۳۹ ---

در ایران و عراق و مصر و هند و قفقاز توسط مسافرین زائرین والواح و مکاتیب انتشار یافته احبّا از فرح

وامید بالیدند و ناصرالدین شاه وعده از درباریانش که از آرزوی دیدار ممالک اروپا و تأسیس اوضاع

مدنیّه آنجا در وطن خود بیصبر و قرار شدند دست از تعرض باینطائفه کشیدند ولی مغرضین از مجتهدین

باستماع اخبار و مشاهده آثار باغایت بغض و کین برآشفتنند و از غم و آلم همی نالیدند چه که دسترس
بمرکز امر نداشتند و لاجرم بقصد اهلاک احبّا برآغالیدند

همه اشجار بستان و نعمین. همی ناطق که آمد شاه دارین. چه آن باشوکت آندریای ذخّار
گذشتی از کنار تلّ فخّار. از آن تل مرتفع شد بانگ تمجید. که بنگر سویم ایسلطان تجرید
تو خود نامیده تلّ فخّارم. ولی دردیده این خلق خوارم. بیک نظره زمن کن منع خواری
مرا بخش از عنایت افتخاری. شهنش فرمود کای تل شاد میباش. زنادر در حزن آزاد میباش
چنان سازم محلّ افتخارت. که هر گلرا حسد باشد زنارت. بدین سو اهل آن کرّوسه خاصّ
چه ذره درهوای شمس رقّاص. که بستان الهی شد نمودار. برآمد نغمه از انهار و اشجار
که ذات کبریا آمد بشارت. بصد نور وضیاً آمد بشارت. چه حوران قصور اینرا شنیدند
ز خوشحالی ز سر مهجر دویدند. دویدند از خیابانها بشادی. بحوران جنانها را منادی
که ای عشاق یار آمد بشارت. دلارام دیار آمد بشارت. روان کرّوسه ابهی چه مستان
کهتا ساکن شد اندر باب بستان. مقارن باطلوع شمس اشراق. ز کرّوسه برون شد مهر آفاق

ولی چون باغ این خورشید را دید. زغیرت روی آن خورشید پوشید. که با اشراق آن خورشید اعظم

نیم محتاج مهر ماه عالم . با سم خود شه ابهی پرستان . قدم بنهاد با بهجت بیستان

گر دو قدس برپایش فتادند. بشکرانه زیارت برگشادند . که شکر ایدوست بر فضل و عنایت

که در این باغ خوش دیدم بنایت. چنان گویم که در آن صبحگاهی. چه واقع گشت در باغ الهی

بیان آن بود با خادم الله. که بود و غرق بحرلی مع الله. که او در دیدن و من در شنیدن

شنیدن کی بود مانند دیدن . شنیدم شانگه آن بحر ذخار. زیستان شد بسوی تلّ فخّار

شهنشاه قدم بر تلّ قدم زد. علمهای قدم بر آن علم زد. بگفت ای تلّ قدسی این تو است

شرف باشد بهفت و آسمانت . تو اوّل تلّ قدس بر شامی . که از رجل بها با احتشامی

از ایناست برسموات افتخار است. جدیداً جمله پیشست خاکسار است. اقل کوهها بودی تو چون طور

کنون گشتی چنان در دهر مشهور. که مقصود هزاران کوه کافی. گردد حق پرستان را مکافی

الهی شکر که این ایام دیدم . جهانرا اینچنین بر کام دیدم

بیاعت با همه انوار دیدم . زرویت باغ را گلزار دیدم

--- صفحه ۲۴۰ ---

سال سی و هفتم واقعات سال ۱۲۹۶ ه ق - ۱۸۷۹ میلادی

فتنه اصفهان وشهادت ملا کاظم طالخونچه

ملا کاظم نام از ارباب عمام و مراجع احکام شرعیه اسلامیّه درقریه طالخونچه تابعه شهر اصفهان درمحمّیت دیان بدیع میزیست وجمعیتی را هدایت باین امر نمود و متعصّبین و معاندین خصوصاً محمّد باقر مجتهد اصفهانی (ذئب) سابق الذکر پیوسته در صدد او برآمد و برای برکندن او و امثالش همی کوشید تا درین سال سیّد حسین مجتهد قریه که رقابت و عداوت باملا کاظم داشت برای آنکه در مجلسی باهم مناظره علمیّه کرده مغلوب و خجل شد اهالی قریه را بضدّیت با وی بشوراند تا هجوم آوردند و ملا کاظم را با خواهرزاده اش سیّد آقا جان که از علما و متنفّذین محل بود و بواسطه خالو مؤمن باین امر گشت دستگیر کرده باصفهان بردند و در اثر غوغا و وضوضاً طالخونچه در اصفهان نیز بتحرّیک شیخ محمّد باقر (ذئب) و پسرش شیخ محمّد تقی نجفی (ابن ذئب) شورش شد و حاجی محمّد هاشم و چند تن دیگر از احباب را گرفتار نمودند و چون ملا کاظم و سیّد آقا جان را بدار الحکومه حاضر کردند شیخ محمّد باقر و شیخ محمّد تقی متفقاً بمحضر حکمران شاهزاده مسعود میرزا ظلّ السّلطان حاضر شدند و ملا کاظم را طلبیده مکالمه و سوّال و جواب کردند و او حضرت مبشّر اعظم را بنام قائم موعود و جمال ابهی را بعنوان رجعت حسینی یاد کرده اقرار و اعتراف بر ایمان بامر بدیع نمود لاجرم شیخین فتوای برکفر و قتل او دادند و ظلّ السّلطان بنیت کسر نفوذ مجتهد مذکور سعی

بسیار که او تبرّی کرده خلاص شود و آنان اصرار در سرعت قتل و هلاکش داشتند و او خود نیز شتاب در شهادت داشت و عاقبت ظل السّطان ویرا تسلیم میرغضب کرده و مأموری همراه برستاد تا شاید تبرّی کند و مستخلص شود

شب پنجشنبه شانزدهم شهر ربیع الأوّل پس از گذشتن سه ساعت و پانزده دقیقه و دو ثانیه از شب تحویل بحمل شد و ناصرالدین شاه در روز شنبه سنح شهر مذکور بعزم سفر باروپا از طهران خارج شد و در ایام غیابش نیابت خود را به پسرش کامران میرزا (آقا) نائب السّلطنه امیر کبیر واگذار کرد و بعد از سفر روسیه آلمان فرانسه و اطیش مراجعت کرده در شهر شعبان وارد طهران گردید.

--- صفحه ۲۴۱ ---

ولی او با دژخیم شتابان بمقتل رفت چندانکه قاتل بیرحم از حال وی در تعجّب و حیرت شد و چون بمیدان شاه در بالای سکوئی که در آن قاپوق برپا بود مهبّای فدا نمودند عمّامه وردا و لبّاده و شال کمر و قبایش را کنده تا نموده برای میرغضب گذاشت و آمادۀ شهادت نشست و میرغضب سرش را بُرید و جسدش را بیفکند و انبوه اخلاط انام هجوم برده اسب بر جسد مطروح تاخته بطرفه العین اعضایش را از یکدیگر جدا ساختند و بعضی اعضا را بردند و مابقی را نفت و آتش زدند و بالاخره استخوانها و آنچه

از جسد برجای ماند در خرابه‌ئیکه معروف بتکیه بکتاش است انداخته دیواری را بر آنها افکنده مفقود و مخفی کردند و شیخ محمد باقر مجتهد مذکور اصرار داشت که سید آقا جان را نیز بقتل آورند ولی حکمران فرمانداد سید را چوب بسیار زده هردو گوشش را بریدند و در بینی مهار کرده بازارها گردانند آنگاه بنجف آباد که مجمع احباب بود کشیده در معابر و مظاهر انام نشان داده رها کردند و این واقعه در بیستم صفر سال ۱۲۹۶ واقع شد و در اثر فتنه و واقعه مذکوره اخباری چنین فیما بین اهالی اصفهان اشتها و انتشار یافت که ظل السلطان عزم بر قتل عام ونفی و تبعید و یغمای اموال این طائفه دارد و چون آحاد احبّا پریشان شده اخبار را نزد آقامیرزا محمد حسین و آقامیرزا محمد حسن (سلطان الشهداء و محبوب الشهداء) که از تجار و سادات متمول و معظم و علمدار امر بدیع در آن حدود بودند نقل کردند ایشان همی ردّ نمودند و عاقبت الامر توسط آقا محمد باقر مدرّس شیرازی که از علماً و محترمین و ابوالزوجه شاهزاده حکمران و محبّ این امر بود بدین مضمون نزد شاهزاده پیام کردند که اهالی بلد از این اعمال حکومت متوحّش و مضطرباند و از اعضا دائرہ حکومت بعضی اخبار شنیده میشود بناءً علی هذا اگر شاه زاده مصمم است که جمعی از کسبه و فقرا را دستگیر کرده

--- صفحه ۲۴۲ ---

اموالی زهید از ایشان گرد آورد اینک ما یکبار آنچه مطلوبست تقدیم مینمائیم تا بندگان خدا در امن باشند و خیال شاهزاده نیز راحت و آسوده باشد و ظل السلطان چون پیام بشنید جواب داد که نشریات مذکوره کذب صرف است و ابداً بدیگران تعرّضی نمیشود و فی الحال حکم نمود تا تنی از ارازل

اصفهان را که قطعه از گوشت جسد ملاّ کاظم شهید را بر ریسمانی آویخته همه روزه بردرب دگان خویش میافراخت دستگیر بران و گوشش را بردرب قیصریه میخکوب نمودند و یکشنبه روز تمام بر همان حال بداشتند آنگاه رها نمودند و بدین طریق هممه ونشریات واضطراب در اصفهان قدری سکون و آرام یافت .

شهادت آقا میرزا محمد حسن (سلطان الشّهاد) و آقا میرزا محمد حسین

محبوب الشّهاد) و مشقّات احبّای اصفهان

سی و سه روز بعد از شهادت ملاّ کاظم فاجعه شهادت اخوین رحمانین یعنی آقا میرزا محمد حسن و آقا میرزا محمد حسین در اصفهان واقع شد و مجملی از مفصّل آنواقعه چنین است که اخوین مذکور پسران آقا میرزا ابراهیم نهری و از اجلّه سادات محترم و تجّار معظّم ایران بودند و در کتبهای سابق شرح احوال این خانواده جلیله و مقام آندو برادر را آورده و در بخش لاحق مفصلاً مینگاریم و یا بصدد اشتهار که در ایمان بامر بدیع داشتند و رایت ابهی را در اصفهان برافراشتند اهالی کمال امتنان و تعلّق بایشان اظهار میکردند و امور ملکی میر محمد حسین امام جمعه بدست آقا میرزا محمد حسن سپرده بود و نهایت اهتمام و تجلیل امام و در جمع شمل امور ملکیش نمود ولی بالأخره امام مبلغ هیجده هزار تومان مدیون او شد و چون دین ثابت و معلوم بوده تخلف آنرا ادا نمیتوانست پس از حادثه

مذکوره ملا کاظم که اوضاع اصفهان استعدادی برای اجرای اغراض حاصل کرد بقصد جان آندو برادر و تخلف از دیون افتاد و شیخ محمد باقر مجتهد مذکور که پیوسته آرزوی هلاک ایشانرا در قلب داشت واز حمایت انام

--- صفحه ۲۴۳ ---

تا حدی مخالفت نمیکرد نیز موقع را مقتضی دیده فرصت را از دست نداد و بواسطه میرزا سلیمان مشهور بنائب المصدر اخ الزوجه امام که پیوسته نقشه قتل میرزا محمد حسین و قیام برجای او و تصرف در املاک امام در ضمیر بست ودرین هنگام بصدد اجرای اغراض مکنونه برآمد با امام متفق شد و شاهزاده ظل السلطان حکمران را نیز بطمع قبض نقود و اموال آنسید مظلوم و تعرض و تطاول بأحاد اینطائفه باخود موافق کردند و اخبار و اشتها اینکه نوشتیم مصداق وقوع یافت واز تبعه امام جمعه است بکار شد و چون در روز هفدهم ربیع الاول که عید مولد النبی و یوم مقرر و موعود برای قتل میرزا حسین با برادر کهترش آقا میرزا اسماعیل بدیدار امام رفتند در آنحضرت پر جمعیت بهانه گرفته تشدد و پرخاش بنام دین و عقیدت و نیز تکفیرشان کرده کتم بغیر حرف بایشان داد و بخدّام و گماشتگان غلام خود سپرد هر دورا با شتم و لطم بدار الحکومه کشیدند که آقا میرزا محمد حسن از ماجری آگاه شد بخانه آقا محمد باقر مدرّس اب الزوجه شاهزاده حکمران پناه برد و مدرّس بحماییت و وقایت وی قیام کرد ولی

کپی بقیه صفحه واضح نیست نمیشود تایپ کرد

--- صفحه ۲۴۴ ---

بزبان نیارد و حکمران از مقاومت وی در غضب شد اصرار کرد که باید تبرّی ولعن کنید و آقا میرزا محمد حسن همی بنوع لطف و ملایمت دفاع نمود و بالأخره شاهزاده با دست خود لطمه و پنجه بصورتش زد و حکم داد تا هر سه را بمحبس بردند و باذیت و جفا گرفتند و از وقوع واقعه مذکور عموم احباب اصفهان مضطرب و پریشان حال شده بخیال مهاجرت و فرار افتادند و از آنسو شاهزاده و امام بلا مانع باخذ نقود و اموال سادات مظلوم پرداختند شاهزاده باجبار حواله تلگرافی مبلغ ده هزار تومان بعنوان حاجی میرزا بزرگ افغان شیراز از ایشان گرفته مبلغ مذکور را وصول نمود و افغان از قضایا مطلع شده بتجار پارسی هندوستان که با آنسادات طرف تجارت بودند خبر داد و آنان بفرمان فرمای هندوستان متظلم شده از خطر خسارت مالی خود حمایت خواستند و فرمانفرما بشاه درباب حفظ سادات تلگراف کرد و شاه بظلم السلطان تلگراف نمود ولی او تلگراف شاه را مخفی داشته بسرعت اقدام بقتل کرد و بعداً بشاه اظهار داشت که تلگراف پس از قتلشان رسید و نیز جمعی از تجار اصفهان که با ایشان دوست بودند تلگراف بشاه کردند که با سادات مذکور معاملات تجارتی داریم و خطر تضییع اموال ما درپیش است ولی شاهزاده حکمران آنان را دستگیر کرده بمحبس کشیده اجبار نمود تا سند بتفریغ محاسبه خود نوشتند و نیز یکصد و پنجاه شتر متعلق بمحبوسین مظلومین را ضبط کرده

داغ نشانه مالکیت خود نهاده نقود کثیره که از ایشان نزد صرافان بود اخذ و جمع نمود و امام جمعه نیز گماشتگان خود را برای غارت اموال مظلومان محبوس فرستاد و ظالمین بخانه ایشان ریخته زنان و اطفال را در یک جا جمع و احاطه نمودند آنگاه بتجسس اشیاء و اموال پرداختند و آنچه یافتند و خواستند بردند و بالجمله مظلومین مذکور را هفت روز در محبس نگهداشتند و جور و جفا نمودند و پس از فراغ از امور مذکوره در روز هفتم امام جمعه و شیخ محمد باقر

یازده ساعت و سی و نه دقیقه از شب جمعه بیست و هفتم ربیع الاول گذشته تحویل بحمل واقع شد

--- صفحه ۲۴۵ ---

سائر متهدین اصفهان را نزد حکمران مجتمع کردند و حکم قتل سیدین حسنین مظلوم را نوشته مهر و امضا نمودند و امام جمعه نزد شاهزاده تعهد و التزام هر نوع مسئولیت دنیوی و اخروی کرد پس بدستور حکمران در همانحال که مجتهدین مذکور در محضرش نشسته منتظر بودند درخیم خونریز باتیغ بیدریغ بزدان رفت نخست آقا میرزا محمد حسن آنگاه آقا میرزا محمد حسین را سر بُرید و این واقعه در ساعتی قبل از زوال یوم دوشنبه ۲۳ ربیع الاول سال ۱۲۹۶ واقع شد آنگاه هردو جسد را ریسمان برپا

بستند از زندان بیرون آورده کشان کشان بمیدان شاه انداختند واجساد تا غروب آنروز در میدان مذکور مطروح بوده مردم بتماشا همی رفتند و برخی میگریستند سپس بازارچه جنب مدرسه چهار باغ برده محفوظ بداشتند و در ظلمت شب تنی از نوکرهایشان آقا محمد باقر نام باجمعی از فرّاشان حکومتی دو سید را در چشمه جنب بقعه امام زاده باقر شستشو داده آماده کفن کردند و قریب بسحر بقبرستان تخت نوارد رساندند و در آنحال که باهول و عجلت و خوف از تعرّض شیخ باقر مجتهد و غیره حفر قبر میکردند و قبر مهیا و آماده از زیر خاک نمایان شد واجساد را در آنجا مدفون ساختند و در اینواقعه از احبای اصفهان هر که بزی نمود خطر دید میتوانست از شهر خارج شود غروب مهاجرت نمود و تقریباً سی نفر در نهایت بیم و احتیاط از شهر بیرون رفتند و از آنجمله حاجی عبدالحسین پدر پرداغ خارج شد از خطر محفوظ ماند و در بین مشقّت سرما و عسره جسته اند و تا مدّتی حکمران و مجتهدین در پیشان بودند و شاهزاده حکمران مادرزن میرزا محمد حسن شهید را از نسوان جلیله شهریه اینطائفه بود و شرح احوالش نیز در بخش سوّم آوردیم طلبید و آن مظلومه باتّفاق برادرش نزد وی حاضر شد پس سوّالات و تعرّضاتی چند نسبت باین امر نمود و پاسخی متین و لطیف مدافعانه شنید و بخشم آمده با دست و پای خود مشت و لگد بسیار بر آنمحترمه زد خست و فاجعات مذکوره آحاد بهائیان در بلاد ایران سخت منزجر و متعیر ساخت جناب

فاضل قاضی که آنهنگام در یزد بود حسب مشورت بابعضی از احباب بطهران رفته قصد نمود که بدوّل معظّمه اروپا تظلم نماید و باین عزم رهسپار تبریز شد و در آنجا لوحی برای وی باینمضمون رسید که احبّا باید تأسّی بمرکز امر کنند و صبر را پیشه کرده امور را بحق واگذارند لاجرم فاضل منصرف شد و نیز واقعات مذکوره که مشحون از استقامت و مظلومیّت آند و سیّد جلیل القدر و از قساوت و عداوت و هرزه درائی حکمران و مجتهدین مزبور بود تأثیرات بسیار شدید در ارض مقدّس عکّا نمود چنانکه از مطالعه در صورت زیارات و آثار و الواح کثیر که در شأن شهیدین مذکور و کلمات شدیده که در حقّ قاتلین مزبور صدور یافت واضح و روشن میگردد از آنجمله لوح البرهان است که در روز سی و هشتم شهادتشان بطهران رسید و احبّا دو نسخه بخطّ زیبا نوشته شده هریک را در پاکتی علیحده گذاشته یکی را برای شیخ محمّد باقر و دیگر را برای امام جمعه با پست فرستادند و از بیانات صادره در لوح مذبور خطاباً للشیخ ایناست قوله الأبهی " انصف بالله بأیّ برهان استدللّ علماً الیهود وافتوا به علی الروح اذ اتی بالحق وبأیّ حجة انکر الفریسیون وعلماً الأصنام اذ اتی محمّد رسول الله بکتاب حکم بین الحقّ والباطل بعدل اضاء بنوره ظلمات الأرض و انجذبت قلوب العارفين وأنک استدلت الیوم بما استدللّ به علماً الجهل فی ذاک العصر یشهد بذلك مالک مصر الفضل فی هذا السّجن العظیم أنّک اقتدیت بهم بل سبقتهم فی الظلم وظننت أنّک نصرت الچدین ودفعت عن شریعة الله العلیم الحکیم و نفسه الحقّ ینوح من ظلمک الناموس الأكبر و تصیح شریعة التي بها سرت نسمات العدل علی من فی

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ إِلَى قَوْلِهِ الْأَعْلَى فَاعْلَمْ ثُمَّ اَيَقْنَنَّ أَنَّنَا فِي أَوَّلِ يَوْمٍ فِيهِ ارْتَفَعَ صَرِيرُ الْقَلَمِ الْأَعْلَى بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ أَنْفَقْنَا أَرْوَاحَنَا

--- صفحه ۲۴۷ ---

وَاجْسَادَنَا وَابْنَانَا وَأَمْوَالَنَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَنَفْتَخِرُ بِذَلِكَ بَيْنَ أَهْلِ الْأَنْشَاءِ وَالْمَلَأِ الْأَعْلَى يَشْهَدُ بِذَلِكَ مَا وَرَدَ عَلَيْنَا فِي هَذَا الصَّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ إِلَى قَوْلِهِ الْأَعْلَى يَا غَافِلَ لَا تَطْمَئِنَّ بِعَزِّكَ وَاقْتِدَارِكَ مِثْلَكَ كَمِثْلِ بَقِيَّةِ اثَرِ الشَّمْسِ عَلَى رُؤُوسِ الْجِبَالِ سَوْفَ يَدْرِكُهَا الزَّوَالُ مَنْ لَدَى اللَّهِ الْغَنَى الْمَتَعَالِ قَدْ أَخَذَ عَزَّكَ وَعَزَّ امِثَالَكَ وَهَذَا مَا حَكَمَ بِهِ مَنْ عِنْدَهُ أَمْ الْأَلْوَا ح " وَدَرِ خُطَابِ بَا مَامِ جَمْعِهِ چَنِینِ مَسْطُورِ اسْت: " يَا قَلَمِی الْأَعْلَى اذْکُرِ الرَّقْشَاءَ الَّتِي بَظَلَمَهَا نَا حَتِ الْأَشْيَاءُ وَارْتَعَدَتْ فَرَائِصَ الْأَوَّلِیَّاءُ کَذَلِكَ یَأْمُرُکَ مَالِکُ الْأَشْيَاءِ فِي هَذَا الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ إِلَى قَوْلِهِ الْأَبْهَى اِنْصَفِیْ يَا اَیَّتِهَا الرَّقْشَاءُ بَآیَّ جُرْمٍ لَدَغْتَ ابْنًا الرَّسُولِ وَنَهَبْتَ

چون ذنب از سفک دم کاظم شهید را وضعیتی یافت وبا رقشا امام جمعه اصفهان متحد گشت رقشا چند هزار تومان مقروض سلطان الشهدا بود ومنتظر چنان روزی که آنقرض را پایمال نماید باحاکم بلد هردو ساخته تا آنکه حسن سلطان الشهدارا با برادرش حسین بنام بهائی بزدان انداختند برادر دیگر که اسماعیل نام داشت نیز با آنان بزدان رفت ولی چون عاقبت را دید حیات دنیوی را برخود ترجیح داد وچون ظلّ زاهل امر بیدگوئی وتبری کرد حضرت سلطان الشهدا فرمود تو بد میگوئی بس است اینکلمه را ظلّ بهانه نمود وبا غضب برآشش چند عصا زد وفرمان قتل

داد تا چند سال قلم مبارک بذکر شهادتشان جاری واینواقعهٔ جانسوز سه روز قبل از نوروز وسی و سه روز بعد از شهادت کاظم بود ودر بیست و سوم ربیع الاول یوم صعود غصن اطهر بود که قلم اعلی و عدهٔ اخذ رقصاً و ذنب پرچفا فرمود آن بود که زود بساط امامت در دستشان منطوی شد و اخراج بلد گشتند و بکمال ذلت در قری سرگردان و بعد بامرضی که جز باغضب الهی چنان امراض پیدا نشده مبتلا گشتند و شدت عفونت بدرجهٔ رسید که زن و دخترش از رقصاً دوری میجستند و کسان ذنب ویرا سرزنش نمودند تا باسفل راجع شدند و بدرجهٔ همان حاکم با آنان عداوت پیدا کرد که حکم نمود احدی بر جنازهٔ رقصاً حاضر نشده و با چند حمّال او را بردند و بخاک سپردند و از قلم رحمن قبل از آن خطاب بذنب لوحی نازل و در آن میفرمایند مثلك كمثل اثر بقية الشمس على رؤوس الجبال سوف تدركه الزوال امراً من لدن غنى المتعال إلا ان تتوب الى الله وتفر الى قلال الجبال وتنوح وتصيح

--- صفحه ۲۴۸ ---

سال سی و هشتم واقعات سال ۱۲۹۷ هـ ق - ۱۸۸۰ میلادی

اموالهم اكفرت بالذى خلقك بامرہ كن فيكون قد فعلت بابناً الرسول مالا فعلت عاد و ثمود بصالح و هود ولا اليهود بروح الله مالك الوجود الى قوله سوف تأخذك نفحات العذاب كما اخذت قوماً قبلك انتظر يا ايها المشرک بالله مالك الغيب والشهود الى قوله قد قتلت الكبير ونهبت الصغير هل تظن انك تأكل ما جمعته بالظلم لا ونفسى كذلك يخبرك الخير تالله لا يغنيك ما عندك وما جمعته

بالاعتساف يشهد بذلك ربك العليم قد قمت على اطفأ نور الأمر سوف تنحمد نارك امرأ من عنده أنه
هو المقتدر القدير لا تعجزه شئون العالم يفعل مايشأ بسلطانه ويحكم مايريد

استقرار با استمرار عرش ابهی در قصر بهجی عکا

بنوعی که نگاشتیم حسب تقاضای مفتی عکا ونیز حکمران مصطفی ضیاً پاشا جمال ابهی قدم بخارج
قلعه عکا گذاشتند ودر عمارات وبساتین متعدده کم وبیش توقف واقامت فرمودند تاآنکه دراینسال
بقصر بهجی که قبلاً شرح دادیم انتقال نمودند والی دوازده سال با عائله در آن عمارت اقامت جستند
وعمارت عودی را در عکا نیز باستیجار داشته وغصن اعظم با والده وخواهر وعائلهشان در آنجا مقیم
بودند وزهاب وایاب بملاقات و استفاضه ازایشان در آن عمارت میشد وجمالابهی نیز گاهی در آنجا
اقامت ویتوته می فرمودند وازین پس ذهاب وایاب زائرین ازممالک متنوعه وصدور الواح متکثره در
قصر متوالی ومتواتر شد ونیل زرندی در منظومه مثنوی که سوانح ایام طلوع ابهی را بنوع ایجاز آورد
چنین سرود: از ورود وسجن محبوب الأنام. چون بشد نه سال ونه روز تمام جالس کروسه خود صبحدم . شد
زدروازه برون شاه قدم

--- صفحه ۲۴۹ ---

شد بسیر بوستان ناعمین. دوستانش را منور گشت عین. بعد از آن هم قصری ازنقصان بری جاری از وی نهر آب
کابری . قصر عبدالله پاشایش لقب . چند سالی شد مقر عرش رب رغم انف ظالمان قوم عاد. که خدا بنیانشان برباد

داد. بر عکا هر چند نزهتگاه بود مرتفع در وی خیام شاه بود . گاه باغ ناعمین غم زدا . گه جنینی جنت بهجت فزا گاه قصر خاص پشای رفیع . گاه کوه کابری طور منبع . که تبارک الله اورا نام شد از قدوم شه بهی انجام شد . گاه کوه غابسیه بیهمال . مشتعل از قبه نور جمال گاه یرکا قصر مرزوق جوان . ابن شیخ و پیشوای در زمان . شاهرا یک چند مسکن با حریم و آن بلد آباد از اکرام کریم . گاه کرمل گاه حیفاش مکان . گه مکان بالای دیرش رایگان کوه کرمل از قدوم شاه جان . بگذرانده فرق را از فرقدان . بعد از اینها قصر عودی طرب که لقب بهجی بدش شد عرش رب . هم بعکا بیت عبود و داد . شد مقر کرسی رب العباد بیشتر در قصر بهجی مستقر . آن ملیک روح و سلطان قدر . شد ده و دو سال آن قصر عزیز xxx از شه جان مشکبار و عطر ریز . تا که نور امر سلطان قدر . آمد اندر ربع مسکون جلوه گر آمد از الواح ربانی زدر . ملک روس و انگلیس مند بر . اهل ایران در خیال قلع و قمع - هندوچین از امر حق روشن چو شمع .

هجوم اکراد و قتل و غارت احباب

و در این سال ۱۲۹۷ فتنه طلوع و گردنکشی شیخ عبید الله کرد از قبیله عباس در ناحیه همکاری اکراد عثمانی روی داد و تعصبات و ضدیت مذهبی موجب آن واقعه مؤلمه گردید چه شیعیان ایران در طعن و لعن خلفا و نیز اصحاب و زوجات النبی که پیروشان شدند چندان تظاهر و تشاهر نمودند و تعصب اکراد سنی را برافروختند که کردی مذکور اکراد سرحدنشین دولتین را تحت ریاست خود در آورد و حمزه آقا کرد از قبیله منکور از حکومت ساوجبلاغ گریزان شده بدو پیوست و انبوهی از اکراد سنی ایران و عثمانی چون مور و ملخ مسلح در عقبشان روان شدند و خونخوارانه در سر حدات و معمورات

آذربایجان ریخته مرد و زن و صغیر و کبیرا درو کردند کُشتند و سوختند عذاب و غارت نمودند
و در اثر این واقعه خسارت جانی

دو ساعت و نیم از روز هشتم ربیع الثانی گذشته تحویل بحمل واقع شد.

--- صفحه ۲۵۰ ---

ومالی بسیار باحبای آذربایجان رسید چه از طرفی دشمنان بهانه بدست آورده آتش فساد بدشمن کردند و موجب تعرض دولت برخی از احباب شدند واجمالی ازما وقع این است که درسین قبل ایامیکه سرتیپ رضاقلیخان افشار بن حاجی سلیمانخان صائن قلعه درطهران بود وعزم مراجعت بوطن ونشر این امر فیما بین اهل افشار نمود وتصادفاً میرزا محمود نراقی مهاجراً با عائله اش وارد طهران شد وحسب میل خان واحبای طهران نامزد برای ابن مقصود شده با عائله اش پس از حرکت خان باافشار رفتند ودر آنجا قرار گرفته علم تبلیغ برافراخت وبا بستگان خان وخوانین آنجا خصوصاً با حرم محترمه اش کریمه حاجی سید کاظم رشتی که بنام دختر آقا خوانده میشد مذاکرات این امر و مطالعه الواح وآیات مستمر داشت وپس از چندی اتفاقاً آقا میرزا عنایت الله علی آبادی از طرف مظفرالدین میرزا ولیعهد و والی آذربایجان برای رسیدگی باختلافات ومنازعات واقعه درافشار از تبریز وارد بر

رضاقلیخان شد و برخی دیگر از مشاهیر و شناخته گان اینطائفه نیز ورود کرده محفل شور و اشتعال
 آراسته گشت و بتبلیغ پرداختند و حاجی سلیمانخان که از متعصّین اتباع حاجی محمد کریمخان بود
 و شرح احوال او نیز و پسرش رضاقلیخان مذکور را در بخش سوّم آوردیم خبر یافت و ولیعهد که نیز از
 معتقدین شیخیه بشمار میرفت شکایت وسعایت نمود که رضاقلیخان و بابیه در افشار قصد خروج دارند
 لاجرم حکم ولیعهد بحرکت رضاقلیخان از صائین قلعه و احضار میرزا عنایت الله بتبریز و رفتن آقا
 میرزا محمود بیلقون آقاج که مرکز اقامت حاجی سلیمانخان بود صادر گردید و در اثنا احوال مذکوره
 طغیان شیخ عبید الله و حمزه آقا در اطراف ساوجبلاغ مکرری دنیاب و میاندوآب شروع شد و دشمنان
 رضاقلیخان خصوصاً پدرش حاجی سلیمانخان را وسیله بدست آمده او را نزد ولیعهد و خیل درشورش
 و طغیان مذکور بقلم آوردند و لذا امر شاهانه صادر شد او را دستگیر کرده بقلعه اردبیل حبس نمودند
 و نیز در آنهنگام در میاندوآب جمعی کثیر از این طائفه مجتمع بوده و میرزا حسین بن حاجی ملا مهدی
 یزدی

--- صفحه ۲۵۱ ---

حاجی ملا مهدی یزدی بآداره روحانیّه شان قیام داشت و میرزا ابوالقاسم ناظر حکومت میکرد و حاجی
 شاه محمد (امین البیان) و حاجی ابوالحسن (حاجی امین) پس از عودت از عکا بملاقات احباب آنجا
 ایّامی چند گذراندند و ناگهان اکراد مذکور چون سیلاب بلا وارد شدند و بقتل و غارت پرداختند گروه
 احباب نیز در ضمن عموم طعمه هلاک گشتند چنانچه بعد از آنواقعه جز چهل تن از زن و مرد دیگر

احدی از اینطائفه برجای نماند و حاجی ناظر دستگیر اکراد شد و بعداً از چنگشان بمراغه گریخته جان سلامت بدر برد و از تجار احبای نراقی که ساکن آنجا بودند جمعی مقتول گردیدند و برخی که از آن جمله کربلائی آقا جان شهیر بود سروپای برهنه فرار کرده محفوظ ماندند و حاجی شاه محمد هدف گلوله شده مقتول گشت و حاجی ابوالحسن را گلوله بر سران رسیده مغمی علیه بین قتل بیافتاد و چون اکراد مهاجم رسیدند و مجروحین را سر و شکم بریده و دریده و نیزه پیچ کردند بوی تعرض نشده بعداً با پای مجروح خویشرا تا تبریز رساند و معالجه نمود .

آغاز فتنه در طهران

ناصر الدین شاه در سفرش باروپا بسال قبل درنظر گرفت دائره نظمیه و تأمینات بدانسانکه در ممالک اروپا مقرراست درطهران تأسیس نماید و جاسوسان زبردست توانا برگمارد تا انقلابیین مخالفین سلطنت خود را بدست آرد و مانند سلطان عبدالعزیز پادشاه عثمانی و الکساندر دوم امپراطور روسیه دستخوش مهاجمه احزاب طاغیه مملکت و عظمأ دولت نگردد و از شرور جمهوری طلبان اتباع سید جمال الدین افغانی محفوظ ماند و لذا کنت دومنت فرت اطریشی را بایران آورد بدین سمت موظف داشت و خفیه نویسان بسیار برای اطلاع از احوال جاریه گماشت و درآنموقع که فتنه شیخ عبیدالله مذکور برخاست مغرضین خبر دادند

که بهائیان اجتماعات سرّیه نموده اسلحه جمع کرده با شیخ کُردی موافق اند و مخابره و مواضعه دارند و کُنت مذکور شبانه اطراف خانه های احباب را با سپاهیان پیاده و سواره محاصره نمود و با کمند از دیوارها بالا رفته بآندرون ریختند زنان و کودکان را در حجرات محبوس کرده مردم پیر و نورسان بی تقصیر چند را دستگیر کرده بمحبس انداختند و تمامت محال محتمله را برای یافتن اسلحه تفتیش نمودند و مردم مغرض و معاند را بهانه بدست آمده عدّه کثیری را نشان دادند و بچنگ پلیس انداخته گرفتار کردند چنانکه از بامداد پائین نزدیک هشتاد نفر مساکین مظلومین را با فتوای قتل از قبل مجتهدین بنظمیه کشیده محبوس ساختند و چون کُنت مردی اروپائی و نسبت بعقائد واحزاب ایران بیغرض بود تفصیل احوال را بشاه معروض داشته چنین گفت که پس از تفحص و تجسس کامل اسلحه و آلات قاتل در هیچیک از خانه ها نیافتم و متّهمین محبوسین کلاً و طراً از رعایای سالم صالح بی آزارند و معاندین مغرضین پیوسته از ایشان دستگیر کرده با فتوای قتل از طرف ملاّها بنظمیه میاورند و اگر حال باین منوال بگذرد ممکن است عدّه شان بصدها بلکه هزارها رسد و موجب پریشانی نظم شهر و تشویش افکار عامّه گردد و من مصلحت خیر دولت را درین میدانم که موافقت با ملاّها نکرده تعرّض برعایا ننمایند بلکه دست حکمرانی و نفوذشانرا در امور کشوری و سیاسی مملکت چنانچه دول اروپا کردند و قدرت و تأمین یافتند مقطوع سازد لاجرم شاه دستور داد که محبوسین را استنطاق کنند اگر فی الحقیقه بی تقصیراند محض پاس احتیاط و ملاحظه جانب ملاّها آنانرا یک یک و دو دو روانه

کنند و بناً علیهذا همه محبوسین احباب از مدتهای مختلفه رها شدند و ایام توقیف آقاسید ابوطالب قمی که شرح احوالش در بخش سوّم آوردیم چندی بطول انجامید و آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی مذکور که از جمله محبوسین بود کیفیت گرفتاری و مکالماتش با کُنت و نیز استخلاصش بنوعیکه خود شرح و تفصیل داد چنین واقع شد که روزی در قهوه خانه مدرسه خان مروی نشسته با جمعی مصاحبه علمیّه و دینیّه میکرد ناگهان

--- صفحه ۲۵۳ ---

سه تن ناشناس بالباس معمول وارد شده جنبش نشستند و پس از شُرب چای بواسطه شخصی دیگر باو اخبار کردند که تنی در خارج قهوه خانه حاضر و جویای او میباشد و با وی از قهوه خانه بیرون آمده باو گفتند که کُنت رئیس نظمیه مارا پی شما فرستاد پس باتفاق روانه شدند و در اثناً طی طریق رئیس آنان بوی توجه خطاب کرده گفت شما مردی از اهل علم و فضل میباشید و جای تأسف است که بابتی شدید و در انجمنها مردم را بمخالفت بادولت و حکومت میخوانید میرزا باو جواب گفت چون شما امر رئیس نظمیه را ابلاغ کردید با شما همراه آمده ام ولی شما حق مداخله در احوال و اعمال مرا ندارید و همینکه نزد کُنت رسید اشخاص دیگر که حاضر بودند حسب دستور رئیس خارج شدند و جز مترجمش احدی برجای نماند و بمیرزا گفت من مقصود و منظور شما بهائیانرا میدانم و در این شکّ و شبهه ندارم که برای جمیع ملل خاصّه ایرانیان خیر و مفید میباشد و نیز کتب احکام و تعالیم این امر را دیده ام و موجود دارم ولی ملاها نزد شاه امر را مشتبه نمودند میرزا باو گفت بهائیان از صمیم قلب

آرزو دارند که سرشتهٔ امور بدست مردمی دانا و بیغرض و متمدن باشد تا در امور بادیدهٔ بیطرفی و انصاف بنگرند و از این مسروریم که دولت برای حفظ حقوق عموم و تأسیس حق و عدالت و ملت پروری اشخاص عاقل عالم بیغرض را از اروپا خواست و آمدن امثال شما در این مملکت سبب کمال مسرت ما است و شما میدانید که این طائفه بموجب تعالیم حضرت بهاءالله ممنوع از مداخله در سیاست اند و رعایای صادق و مطیع دولت و دوست خیرخواه ملت میباشد و قصدی جز ترویج خداپرستی و نوع دوستی و رفع تعصبات و محاربات از مابین اقوام و دول عالم و تأمین انتظام و ترفیع تمام بنی آدم ندارند و مقداری بسیار از آیات و بیانات ابهی را بیان کرد و کنت استماع نموده همه را تصدیق کرد آنگاه چنین گفت مطالب مذکوره بر من معلوم بود و اکنون از گفتار شما روشنتر گردید

--- صفحه ۲۵۴ ---

و من معتقدم که از اثر امر شما ایران و ایرانیان عاقبت ترقی کرده متمدن میشوند ولی خوبست نوعی رفتار کنید که آخوندها را وسیلهٔ برای فتنه و فساد بدست نیاید و دولت مجبور باخذ و حبس شما نگردد میرزا گفت هیچیک از آنان هرگز گفتار و رفتاری مابین آسایش دولت و ملت و مخالف آئین و شریعت و مغایر ترقی وطن و سعادت انام و منافی تعظیم و تجلیل رسول و امام از ما نشیندند ولی بصرف بغض و عناد پیوسته دسائس و وسوس انگیزه ایجاد فساد مینمایند در این صورت ما چه توانیم کرد آیا بهائیان از آئین و وجدانشان که خیر محض است بگذرند و انسانیت حقیقه را حسب میل ملاها تغیر و تبدیل دهند کنت گفت هرگز از این طائفه خلاف و خطائی خطیر یا حقیر بروز نکرد و تمامت نسبتهای شایعه از

کذب و افترا و بهتانهای ناروای معاندین حسود و حقوق انتشار یافت اینک خواهشیم این است که در اجتماعات و تبلیغات خود ملاحظه احتیاط را از دست ندهید تا برای معاندین معتدین بهانه بدست نیاید پس میرزا مرخص شده بقهوه خانه مذکور نزد رفقاییش رفته مکالمات واقعه را تماماً بیان کرد و در آن ایام علائم قرب بروز فساد بزرگ واضطهادی سترک برای این طائفه از هر کرانه ظهور و بروز داشت و برخی که در دائره نائب السلطنه کامران میرزا با مراعات احتیاط و استتار عقیده بودند محرمانه برای بعضی از اعظام احباً خبر آورده گفتند نائب السلطنه بهمین صراحت اظهار کرد که تا تمامت آحاد بهائیان را شناسم و از مقاصدشان کاملاً مطلع نگردم راحت و اطمینان نیابم چه دولت ازین بابت در خطری عظیم است و برخی از حضار بنوع دلسوزی و رهنمائی اظهار داشتند که معاریف بهائیان را ماهمه میشناسیم خوبست دستگیر کرده تطمیع بانعام و خلعت و یا زجر بشکنجه و عقوبت نمائید تا تمامشانرا بدست آرید نائب السلطنه جواب گفت که مکرراً چنین کردم و بروز ندادند چنانچه حاجی ملا علی اکبر شهیرزادی که از بزرگان طائفه است

--- صفحه ۲۵۵ ---

سال سی و نهم واقعات سال ۱۲۹۸ ه ق - ۱۸۸۱ میلادی

احضار و ملاطفت و مهربانی بسیار نمودم و عده ها داده خواستم که دیگران را نشان دهد جواب گفت من از حال و عقیدت خودم آگاهم و از نهان قلب دیگران بیخبرم و هر قدر زجر و اذیت دادیم صبر

و تحمل کرد و فرّاشان و میر غضبان شکنجه و عذاب نمودند بروز بالآخره گفتم دندانهایش را بکشند و بر سرش بکوبند چون بیطاقت شد و از حال طبیعی بیرون رفت بی اختیار چنین گفت دینم مقتضی است که بندگان خدا را بزحمت نیندازم اینک هربلایی را که خواهید توانید بر من وارد آرید لکن نخست بگوئید که کدام دین و مروّت و انصاف و آئین چنین ستم و جفائی را روا میدارد و من خجالت کشیدم و او را بمحلّ سجّش فرستادم و بالجمله آقا میرزا ابوالفضل از استماع این اخبار که دلالت یقینیّه بر فرصت حدوث انقلاب و اضطراب داشت از طهران مهاجرت و مسافرت نمود و احبّا همه روزه در انتظار بروز فتنه و فساد و ظهور انواع بلیّات بسر میبردند .

فتنه در یزد

شاهزاده مسعود میرزا ظلّ السّلطان سابق الذّکر در تمام قسمتهای اصفهان خونسار گلپایگان کردستان عربستان لرستان و عراق و بروجرد و کرمانشاهان و فارس و یزد حکمرانی داشت و حاجی معدل السّلطنه را که از جانب خود بحکومت یزد گماشت بعضی از ملاّها تهییج و تحریک نمودند تا بتعرّض بهائیان آنحدود پرداخت و شش تن را که آقا محمّد اسماعیل خبّاز و شاطر حسن و آقا علی اکبر پسران آقا میرزا ابراهیم خبّاز منشادی و نیز استاد حسین کفشدوز منشادی و آقا محمّد باقر یزدی و آقا عبدالحسین

مشکی و آقا سید محمد علی هنزائی بودند دستگیر کرده چندی محبوس بداشت آنگاه همرا بیك
زنجیر بسته پیاده همراه مأمورین سواره باصفهان نزد ظلّ السلطان فرستاد و آقا سید محمد علی

در روز یکشنبه نوزدهم ربیع الثانی بعد از گذشتن هشت ساعت وهفده دقیقه و کسری از طلوع آفتاب تحویل بحمل
واقع شد.

--- صفحه ۲۵۶ ---

مذکور را با آنکه در محبس دچار بیماری وضعف گشت سرزنجیر اُسرا قرار دادند و خواهرش فاطمه
بیگم که در سن بیست وهفت سالگی بود وهنوز شوهر نداشت پیاده پای برهنه همراه برادر و اُسرا روانه
شد و در تمامت شصت فرسخ طول طریق میخ طویل زنجیر را که بغایت سنگین بود بر شانه خود نهاده تا
باصفهان گداخته ونالان رسید وسواران لدی الورود اُسرا را بحال مذکور نزد شاهزاده حکمران حاضر
کردند واو بعد از مکالمه با ایشان دستور داد همگی را بمحبس انداختند وفاطمه بیگم در شبها از برادر
و اُسرا جدا شد و در روزها بزندان رفته نزد ایشان میماند وبالاخره چندان عرائض جانگداز نثر ونظم
بحکمران نوشت که قلبش را منعطف کرد وتمامت محبوسین مرخص و آزاد شدند وبا ضعف ومشقت
بسیار عودت بوطن نمودند .

فتنه در قوچان

شجاع الدوله قوچانی حکمران مقتدر غیور قوچان بملاقات با آقا محمد فاضل قائینی (نبیل اکبر) وبا میرزا علیمحمد بن ملا صادق مقدس (ابن اصدق) از مناقب وئارب امرابهی اطلاع یافت دراینسال ۱۲۹۸ حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی وارد قوچان شده چند بار با وی ملاقات وبا ادله وبراهین طریق مبین را اظهار واثبات نمود وایامی درعمارتش میهمان شبها مصاحبه روحانیّه داشتند ومنشی فاضلش میرزا حسین نام را نیز منجذب باین امر کرد وبالاخره بمیل حکمران مجلس مهمی از ملاهای بلد فراهم شد وحاجی مناظره ومحاجه کرده اکمال حجّت واتمام نعمت نمود وحکمران خود نیز درضمن محاوره تأیید سخنان حاجی همی کرد ولی هیئت مجتهدین با حاجی کینه ورزیدند وبا جمعی از اشرار بمنزل مسکونهایش ریخته اورا چندان زدند که سر تا پا مجروح وخونین گشته درهم شکست ومشرف بهلاک شد آنگاه از بلد اخراج کردند وحکمران مقتدر ماجری بشنید وبشدت غضب وغیرت

برافراوخت و گماشتگان غلاظ را فرمانداد بمدرسه دینیّه ریختند و قریب چهل تن از ارباب عمائم
و اصحاب و خائِم مذکوره را

دستگیر کرده بدار الحومه کشیده همه را

صفحه ۲۵۷ مفقود لذا تایپ از صفحه ۲۵۸ ادامه میشود

--- صفحه ۲۵۸ ---

شتافته اورا بحضور در دار الحکومه خواستند و چون بعضی از دوستان ویرا از فتنه معاندان آگهی دادند
نپذیرفت ولی معاندان بار دوّم و سوّم تکرار عمل کردند و با اینکه زوجه مؤمنه ویرا تحذیر همیکرد
ممنوع نشد و بیرون رفت و معاندان در لباس موافقان باچرب زبانی ویرا باخود بردند و در کوچه بخانه
درآوردند و مشروب خمریه بحلقش ریخته روی ولباش را بیالودند و بدین بهانه نزد حکمران کشیده
فریاد برآوردند که مشروب خورده آبروی ملاّها و روضه خوانان را برد و حاکم ویرا بفلکه کرده
چندان چوب بر پاهایش زدند که ناخنها بریخت و بحالت نزع جان رسید آنگاه ویرا بیرون عمارت
گذاشتند و اشار واراذل جسدر را بدینسو و آنسو کشیدند تا درگذشت و جسد مظلوم را در قبرستان
خارج بلد زیر خاک پنهان ساختند.

فتنه در همدان

وحکمران همدان بصدد تعرّض وایداً اینطائفه واخذ درهم و دینار برآمد و آقا محمد رحیم و آقا حسینعلی اصفهانی را چون عازم عکا بودند گرفتار و حبس نمود و بالاخره حاجی محمدباقر (نبیل مسافر) مبالغی نقود داد تا آندورا مستخلص ساخت ولی بالاخره دوازده تن از معاریف اینطائفه را که نام وشهرتشان چنین بود حاجی محمد باقر (نبیل مسافر) عبدالحسین دینارآبادی آقا محمد باقر نراقی آقا سید احمد نراقی آقا محمد باقر کرباس فروش آقا حسن اصفهانی آقا حسن آقا محمد هادی حاجی محمد ابراهیم آقا محمد حسن پسر حاجی محمد ابراهیم معروف بین عوام بجبرائیل بابیه آقا محمد اسماعیل خیاط آقا محمد علی بلورفروش حصاری آقا محمد بهاری گرفتار و حبس نمود و سائر معروفین بوسائلی مصون مانند چنانکه آقا محمدجواد نراقی مخفی شد و حاجی خان نراقی بگریخت و حاجی مهدی بن آقا رفیعا از آل اسرائیل مبلغی بمأمورین داده تا متعرّض وی نشدند و محبوسین مذکور را در محبس بتهدید وزجر کشیدند که تبرئه از عقیدت نمایند و خواستند شکنجه کنند و ذکر اعدام و اهلاک در میان

--- صفحه ۲۵۹ ---

سال چهلّم واقعات سال ۱۲۹۹ ه ق - ۱۸۸۲ میلادی

در میان بود ولی بالاخره مبالغی جرم همهٔ مظلومین داده مستخلص شدند و چون بدولت تظلم کردند و تلگراف مساعد در حقّشان بحکومت رسید مبالغ جرمهٔ مذکور را نیز استرداد نمودند .

شمه از عظمت واقتدار جمال ابهی ونفوذ غصن اعظم

در عکا

بعد از مصطفی ضیاً پاشا مذکور احمد افندی صلح بحکمرانی عکا منصوب شد و او نیز بغایت ادب واحترام سلوک نمود و یوماً فیوماً بر مقامات حَب و اخلاصش بیفزود بدرجهٔ یکه چون غصن اعظم بعد از چندی سفری بیروت برای معالجه از حال تب و نوازل که در اثر هوای عکا و مشقّات شدیدۀ عارض شد و نیز برای ملاقات والی و ارکان حکومت و علما و عظاما دارائۀ مقامات علیا رفتند احمد افندی مذکور که در آنجا بود با کمال صدق و صفا و اخلاص پیوسته ملازمت داشته انفکاک را جائز نمیشمرد و او پس از چند سال حکمرانی عکا معزول شد و زیور پاشا از اهل اسلامبول منصوب گشت که مردی مقتدر و متعظّم و غیور و بی مداهنه بود و باغ بلدی عکا و بعضی ابنیهٔ دیگر بهمت او تأسیس شد و اعظم بلد و ارکان حکومت غالباً بدون اجازه در محضرش وارد نمیشدند و در نخستین ملاقات با غصن اعظم چنان مجذوب و فریفته گشت که دل بمصاحبت و معاشرت شان بیست و متدرّجاً بمقامی رسید که فقط با ایشان معاشرت و مجالست میکرد و در ایّام او قضیهٔ خوأمیها واقع شد که رئیس آنطائفه منصور نام از اعضاً مجلس بلدی و نافذ القول بود و ایشان روزی بتفرّح و نزّهت بقصر بهجی رفتند و از آنان پذیرائی شده چای و قهوه و قلیان صرف کردند آنگاه در مقابل

تحويل بحمل در شب سه شنبه غره جمادی الأولى واقع شد.

سفر غصن اعظم بیروت در اوائل سال ۱۲۹۸ بود

--- صفحه ۲۶۰ ---

قصر زیر سایه درختان صنوبر و کنار جوی آب نشسته مشغول لهویات شدند و شخص عربی را که آب برای قصر میرد تعرض نمودند و بزدن گرفتند که چرا از قربشان عبور کرد و در آنحال تنی از احباب نزدشان شتافت که سقای عرب را مستخلص کند او را نیز زدند و پس از لمحّه متنبه و ملتفت شدند که اعمالشان نتیجه و خیم خواهد داد و غصن اعظم که در قصر بمحضر ابهی میباشند آگهی یافته اغماض نخواهند فرمود لاجرم نزد احباب طلب عفو کرده متعذر گشتند که اینعمل درحالت عدم اختیار والتفات واقع شد ولی چون مراجعت بعگا کردند برای بیم از غصن اعظم سبقت بسته بانگ برآوردند که بهائیان با شمشیر برما هجوم نمودند و منصور مذکور بنای فتنه و فساد گذاشت و غصن اعظم حسب سحیّه کریمه شان قبلاً با وی مدارا میفرمودند و دراین بار چون غرور و غفلتش از حدّ

گذشت باو پیام کردند که من بعد هرگز در دائرهٔ حکومت منصبی نخواهی یافت و منصور معزول شد و هر قدر با اتباعش کوشید ثمری نچید و ناچار بکسب صرافى مشغول شد و همگی نزد غصن اعظم حاضر شده توبه و انابه و عجز و نیاز نمودند و بالجمله ایام حکمرانی زیور پاشا متجاوز از یکسال بود و چون از عگا رفت عرائضش پیوسته میرسید و اظهار اسف و اندوه از مفارقت مینمود و درعین احوال مذکوره اجتماع احبای واردین عگا درین سنین اخیر بیشتر از اغلب سنین ماضیه شد چه در سال ۱۲۹۷ دول اروپا هجوم و حمله بمصر نموده‌اند و احبای قاهره و مصر ناچار بارض مقصود شتافته در جوار ابهی قرار و اطمینان یافتند و در لوحی صادر بامضای خادم چنین مسطور است اسکندریه فی الحقیقه تاج مدن اسلامیّه بود و بمثابهٔ عروس بود مابین ممالک و دیار از سطوت مدافع انگلیس از اثواب امنیّت و اطمینان و طراز عزّت و عمار عاری مشاهده شد در ده ساعت عالیها سافلها بظهور رسید اهل وطن در کمال ضعف و اجنبیه بغایت قوی و غالب القدره

--- صفحه ۲۶۱ ---

و الغلبه لله الفرد الخیر این است تعبیر ظهورات ما انزلہ الله فی الکتاب طوبی للعارفین الفائزین در این ایام نامهٔ مفصلی در جواب دستخط آن محبوب روحانی نوشته شد و لکن چون امورات پوسسته منقلب است لذا ارسال آن در عهدهٔ تعویق ماند و اینورقه بکمال اختصار عرض شد و امید است که آنهم از بعد ارسال شود چون دول اجنبیه در سر مصر هجوم نموده‌اند لذا این دیار هم خالی از اغتشاش نیست احبای الهی که در اسکندریه بودند جمیع باین ارض راجع شدند آنچه داشتند معاموال ناس کلّ بغارت

رفت البلیة اذا عمّت طابت اسکندریّه وما فیها خراب وسوخته ومنهوب ولکن عنایت حق دوستان را
حفظ نمود نحمده فی کلّ الأحوال الخ خادم فی ۱۵ شهر شوال المکرم سنة ۹۹

فتنه در جاسب کاشان

در بیست و پنجم شهر جمادی الاولی از اینسال ۱۲۹۹ اهالی قریه جاسب بقم شتافته نزد آقا سید جواد
مجتهد سعایت و شکایت از میرزا غلامرضا یکی از بهائیان شهریه مذکوره نمودند و شهادت دادند
که جمعی از اهالی را بهائی کرده مجتهد باعضاد الدوله محمدخان سپهسالار که از جانب کامران
میرزا نائب السلطنه حکومت قم داشت نوشت و حکمران مأمور بجاسب فرستاد میرزا غلامرضارا با
برادرش آقا محمد جواد دستگیر کرده بقم برده محبوس نمودند و آقا میر از بهائیان شهریه جاسب
بطهران شتافت و عرائض تظلم بشاه رساند و دستخط شاهیه برای خلاصی دو برادر مذکور بنائب
السلطنه صادر شد و او دستخط را برای اعتضاد الدوله بفرستاد ولی

--- صفحه ۲۶۲ ---

عباسقلیخان سرتیپ از اطرافیاناش که غایت تعصب و غرض نسبت باین امر داشت باعضاد

الدوله نوشت که سید جاسبی چندان بشاه و نایب السلطنه عریضه داده از تو شکوه نمود که ترا رسوا ساخت و اعتضاد الدوله متغیر شد و بنایب السلطنه چنین نوشت که اگر من این دو برادر را رها کنم اهالی قم شورش مینمایند و شما اگر سید جاسبی را در طهران محبوس نسازید در قم دیگر حکومت نتوانم کرد لاجرم نایب السلطنه آقا میرزا هنگامیکه دیگر بار نزد وی برای استخلاص دو برادر محبوس در قم رفت در محبس خود محبوس نمود و آقا میر مدّت نه روز در حبس بسر برد و عریضه مسترحمانه بمادر نایب السلطنه نوشت تا او را مستخلص نمودند و باز با حالت بیماری همه روزه بدرب خانه نایب السلطنه رفته برای استخلاص اخوین مذکور

کوشید و امور بهمین طریق جاری بود تا بسالی ۱۳۰۰ بعد در شهر صفر چون نایب السلطنه بقم رفت آقا میر همراهش روانه شده در منازل راه همی خود را بدو نشان داد و نایب السلطنه بعد از ورود بقم باعتضاد الدوله دستور داد تا دو برادر محبوس را حاضر کرد و آقا میر نیز حضور یافت و نایب السلطنه از میرزا غلامرضا و آقا میر جويا شد که آیا شما از این طائفه‌اید و هر دو اقرار کردند و هر سوّالی که در اینخصوص نمود بخوبی جواب گفتند و نایب السلطنه تمجید بسیار از آقا میر کرده بحاضرین گفت من از استقامت و پافشاریش تعجب دارم در طهران از بس دنبال کرد من ناچار شدم آنگاه امر داد که آقا میر و محمد جواد آزاد باشند و مبلغی نیز بمحمد جواد انعام داد و وعده کرده گفت انشاء الله پس از عودت بطهران تلگراف میکنم که میرزا غلامرضا هم مرخص شود و بعد از مراجعتش بطهران چون

فتنه بشرحی که عنقریب میاوریم واقع شد آقا میر دراثناً گرفتاری احباب بنائب السلطنه تلگراف کرد که وعده فرمودید بعد از

--- صفحه ۲۶۳ ---

مراجعت بطهران میرزا غلامرضا را مرخص نمایند و او باعتضاد الدوله تلگراف کرد که غلامرضای بابی جاسبی هرگز خلاص نشود و عرائضی که بنائب السلطنه در اینخصوص میدادند التفاتی نمیکرد و مدت حبس میرزا غلامرضا در قم متجاوز از شانزده ماه بطول انجامید.

فتنه در بشرویه

در بشرویه خراسان پیوسته احباب مورد تعرض واذیت اعدا بودند توهین و جریمه میگشتند گهی معاندین عبارات کتاب ارشاد العوام حاجی محمد کریمخان را که در ردّ بر حضرت باب نوشت علی المنابر خواندند و هنگامی معاریف این طائفهرا تحقیر وارد آوردند و بدینطریق بهائیان از جور و جفایشان دمی راحت نیافتند و بالاخره انبوه اشرار بخانههای آنمظلومان هجوم نمودند و درهای خانه روحانیّه از مشاهیر مؤمنات و نیز خانه حاجی میرزا حسن رئیس و خانواده میرزا محمد علی (نبیل قائن) را آتش زدند و در کوی و بازار همی شتم و ناسزا گفتند سب و لعن کردند و محمد حسن بن کربلائی قاسم را در خارج قصبه بچنگ آورده چندان زدند که از تکلم و امانده بیخس گشت و قریب چهار ماه بیمار و بستری شد و بعد از دو سال بدروود جهان گفت و در کلّ مواقع مذکوره شدّت و مشقّت چون احبّا

شکایت بمراکز امور مینمودند اعدا انکار ارتکاب اعمال خود کرده میگفتند اعمال و صدمات مذکوره از ناحیه جنیان باینطائفه میرسد و بداینطریق از بی اعتنائی واستهزاً آنچه خواستند کردند وانتقام ومجازات ندیدند .

فتنه در منشاد یزد

ودر منشاد باغواً واغراً نواب رضوی یزد و تحریک ملاها ومعاندین محلّ اشرار واراذل بتعرض بأحباب برخاستند ودر آغاز بصدد ضعفافقرا برآمدند انواع اذیت وجفا از شتم وضرب

--- صفحه ۲۶۴ ---

وتوهین وتحقیر وارد آوردند و خانههایشانرا غارت کردند و برخی از خانههارا آتش زدند و آنمظلومان ناچار باطراف وبلاد اخری متفرّق شدند بعضی بکرمان ورفسنجان و برخی بشیراز وبوانات ومیخ وجمعی بأباده گریختند وچندتن بطهران شتافتند از آنجمله حاجی حسین ترک باسه تن دیگر باصفهان رفتند وسائرین که قدرت فرار نداشتند تن ببلا در داده هر ستم وجفائی را تحمّل کردند واغنیاموتمکّنین آنچه اشرار واعدا مطالبه کردند ناچار تسلیم نمودند وحاجی حسین مذکور با همراهانش در اصفهان بصدد تظلم و دادخواهی از ظلّ السلطان برآمدند روزی در معبر موكب جلالش ایستادند چون شاهزاده نزدیک رسید حاجی دست تظلم دراز کرده فریاد و فغان نموده گفت داد و فریاد از ظلم وجور اهل غرور واز بی اعتنائی حکمرانان که بحال فقرا وضعفا توجهی ندارند ظلّ السلطان زمام اسب

را کشیده بایستاد و گفت ای پیرمرد مگر چه واقع شده حاجی بنوع اختصار چنین گفت هشتاد سال از عمرم میگذرد و سالها است که بنام بابی بین انام معروفم چگونه ممکناست این شهرت سلب گردد و هکذا سائر اهالی منشاد حال اگر کشتنی هستیم بفرمائید مارا تماماً بیکبار مقتول سازند والا اسباب آسودگی فراهم سازند تا بدعاگوئی دولت مشغول زندگانی خود باشیم و شاهزاده ویرا تسلیت داده گفت فردا بدارالحکومه آئید تا امور شمارا ترتیب دهم و روز بعد حاجی با همراهان بدارالحکومه رفتند و پساز مقداری مکالمات شکایت از نوّاب رضوی نمودند و شاهزاده فوراً بابراهم خلیل خان که از جانب او حکمران یزد بود باین مضمون تلگراف نمود که چنین معلوم میشود زمام حکومت یزد در دست دیگراناست و گرنه چرا رعیت متفرّقشوند و باطراف فراری گردند البتّه اهل منشادرا آسوده نمائید و آنانکه تعدی نمودند تنبیه کنید و نیز فرمانی

--- صفحه ۲۶۵ ---

فرمانی بوی بدین مضمون نگاشت که مظلومین منشادی را از شرور و تعرّضات معتدین مفسدین آسوده نمائید و متعرّضین را تنبیه و تأدیب کنید و حاجی حسین فرمان را گرفته بیزد برگشت و بابراهم خلیل خان حکمران داد و او ناچار چندتن از متعرّضین را مؤاخذه و تنبیه نمود و منع اکید کرد که احدی متعرّض ایشان نشود ولی این امور موجب شدّت بغض و عناد معاندین گردید و سیّد میرزا امام جماعت نیرنگ جدیدی ریخت نیمه شبی برخاسته چند تیر طپانچه خالی کرده فریاد و فغان برکشید و همسایگان مجتمع و مردم از نزدیک و دور انبوه شدند و امام بناله گفت سه تن از بایان بقصد کشتن

من آمدند و چند تیر گلوله بقصد من انداخته رفتند و از اینرو عوام را دست آویزی پیدا شد و شروع بتعرض و هجوم بر احباب نمودند و در آن میان ابراهیم نامی خارکن بود که در فقر و تفرّد و بی پناهی مانند نداشت و روزی دو بار خار جمع کرده بقریه میآورد و بحمامی میفروخت و بدین طریق معاش او و عائلهاش میگذشت و او را حال جذبه ایمانیّه دست داده در حقّ خود مدّعی مرکز قدرت و سلطه موعوده گردید و سه معجزه برای خود اظهار کرده بدان متمسّک گردید نخست انقطاع از ماسوی الله دوّم صبر و تحمّل سوّم استقامت و پافشاری و بدین رو بنام سلطان ابراهیم معروف گشت و ایّامی قبل از واقعه مذکوره ویرا کلانتر قریه ترزجان که مهدی نام داشت چندان چوب زد که مشرف بهلاک شد آنگاه بمحلّی انداختند و او بخانه بعضی از احباب رفته چند روزی اقامت کرده بهبودی حاصل نمود بالجمله در اینموقع ابراهیم مذکور را اراذل و اشرار منشاء دستگیر کرده از صبح الی غروب در هفده محلّ نگهداشته همی چوب زدند و بی مأکول و مشروب در محلّی حبس نمودند و چون تقریباً چهار ساعت از شب گذشت پنج تن

--- صفحه ۲۶۶ ---

از ملاّها سه تنشان پسران شیخ حسن سبزواری و چهارم پسر شیخ تقی مجتهد بودند بمحبس وارد شده ذکر نمودند که چون شب بیستویکم رمضان واز لیالی احیاست و امروز شنیدیم که یکتن بابی را در رهگذرها چوب زدند و اکنون محبوساست برای نیل باعظم ثوابات اخرویّه میخواهیم این بابی را تنبیه و تادیب کنیم باچوب مقداری بر سر و پهلویش نواختند آنگاه دو قران بیک نفر داده گفتند این بابی را

آنچه توانی بزنی تا تماشا کنیم و تشویق و ترغیب بسیار نموده گفتند عملی اعظم مقاماً از اذیت بایه نیست و هر کس موفق شود تمامت کناهانش مغفور گردد و آنمظلوم را چوبی وافر زده مدهوش انداخته رفتند و او همینکه بحال خود آمد قوت قلب در خود دیده بنوعیکه استقامت و مقاومت با صفوف اعدا تواند و از آن محل بیرون جست و مردم منشاد از او بوهیم و هراس شدند و علی رؤوس الأشهاد تبلیغ کرده اشتها را امر بدیع همی نمود و پس از مدتی براو هجوم برده دست بسته از منشاد بیزد برده در دار الحکومه حبس نمودند و چون سخنانی مجذوبانه میگفت حمل بر جنون نموده رها کردند.

شرح فتنه خطیره طهران

چنانکه از واقعات سنویه گذشته مفهوم گردید ناصرالدین شاه پس از مطالعه لوح و بعد از شهادت بدیع این را دانست که بهائیان با دولتش معارضه ندارند و در سیاستش مداخله نیارند و شیفته معارف و مقاصد دینیّه خود هستند و از اینرو متدرجاً دست از تعرضات کشیده بنفسه اقدام بضدیت و اذیت احباب نکرد و لکن تعرضات فقهاء شیعه مستمر بود و بملاحظه عدت و عدت روز افزون اینطائفه مزید گشت و عوام را تحریک و تهییج همی کردند و شاه برای عدم رشد و قدرت و از جهت بیم و خوف از مقام خود فرمان بتعقیب و مجازات مظلومین میداد تا ملأها راضی شده عامه انام از تدین شاه اسلام خورسند و آرام باشند و برای

--- صفحه ۲۶۷ ---

سال چهل و یکم واقعات سال ۱۳۰۰ ه ق - ۱۸۸۳ میلادی

احتیاط از طغیان گردنکشان و انقلابات داخلیّه کُنت مذکور اطریشی را بریاست انتظامات و تأمینات مشغول داشت و از واقعات جاریه روزانه مَطَّلَع می‌گشت و کُنت نیز مردی حق گو و عدالت جو و بی‌غرض نسبت باحزاب و عقائد ایرانیان بود و از بهائیان و آئینشان نیز چنانکه نوشتیم اطلاع داشته حمایت مینمود و معذلک ناچار و لاعلاج تأسّی از روش و سیاست داخلیّه شاه میکرد و از طرفی دیگر مابین دو شاهزاده عظیم الشّان که در داخله مملکت اوّلین درجه اهمّیت را داشتند کار برقابت و حسادت میرفت و باینکه مقام ولایت عظمی بتصویب نمایندگان دول معظمه بشاهزاده معظم مظفّرالدین میرزا واگذار شد هریک هوی و هوس شاهی درقلب و دماغ خود می‌پروراندند و اینطائفه را حسب امیال متخالفه متقابله خود نوعی مخصوص نزد شاه جلوه میدادند و کامران میرزا جمعیت و نفوذ آنان را مهیب نشان داده با بعضی از اعظام و مهمّینشان روی ملاطفت نموده تحت مراقبت خود نگاه داشت و در مواقع مقتضیه تنی چندرا دستگیر کرده بشاه بابا مقام مقام تدبیر و کفایت و عمق سیاست خودرا جلوه گر میساخت تا بیش از برادران مطمحن نظر پدر تاجور شود و حکومت طهران و مضافاتش و نیز قم و گیلان و مازندران بدو سپرده و نائب السّلطنه و سپهسالار کشور ایران بود و در اوّل محرّم سال ۱۳۰۰ آقا سیّد مهدی دهجی یزدی اسم الله المهدی از ارض مقصود (عکّا) وارد قرب طهران شد و از لسان برخی از مخلصین که مدّتی بانتظار ورودش بودند چنین شهرت یافت که یکی از بزرگان اینطائفه وارد طهران میشود و گویا

خیالات بزرگی در سر دارد و جمعیت تا چهار فرسخ باستقبال شتافتند وبا اعزاز واجلال تمام او را وارد کردند و مجالس پی در پی منعقد گشت و در افواهشان شهرت یافت که خدمتی عظیم در نظر ندارد و او از عظمت جمال ابهی در عگا و تعالیم والواح صادره و اخبار جدیده همی بیان کرد و طالبین از دور

صفحه ۲۶۸ کپی نشده خالی است ادامه تایپ از صفحه ۲۶۹

میشود

--- صفحه ۲۶۹ ---

بخوبی مطلع و صندوقچه را در بگشود و فهرستی از اسامی قریب هزار نفر بیرون آورد گفت تمامت این نفوس بر من ثابتاست که از این طائفهاند ولی چه کنم که شاه اعتنائی بدین اسلام ندارد من مکرراً باو نوشته قلع و قمع این گروه را خواستم و او در هر نوبت تنی چند را گرفته ایامی در محبس نگهداشته مرخص کرد لذا من عهد کردم که دیگر در این باب سخن نگویم و آنچه از وی باصرار درخواست اقدام نمودند اثر نکرد لاجرم نزد آقا سید صادق مجتهد طباطبائی مشهور شتافتند و در شکایت وسعایت از بهائیان بسط مقال دادند و سید مجتهد بهیجان آمد خصوصاً چون پرسید که بایه درباره من چه میگویند و دو منافق مذکور جواب دادند که شمارا دجال زمان خوانده مصداق قول مشهور را درباره شما معتقدند که هر موی شما سازی ؟ ؟ چنان متغیر و متأثر شد که عمامه از سر بیفکند لطمه بر سر

وسینه خویش نواخته لختی بر اسلام گریست و فی الحال قلم برداشته مکتوبی مفصل و موثر و قاهر بنائب السلطنه نگاشت و با کتاب و فهرست توسط دو منافق مذکور بفرستاد و اکیداً قلع و قمع و استیصال این طائفه را خواستار گشت و نائب السلطنه پس از مطالعه مکتوب و ملاحظه فهرست و کتاب برای اغفال برخی از احباب که در دائره حکومتش بودند روی بمسلم کهنه فروش مذکور کرده پرسید آیا تو بخانه شان رفتی یا آنکه ایشان بمسکن تو آمدند و یا تو را اجبار کردند جواب گفت که من خود رفتم و شاهزاده بلحن شدت خطاب و عتابی بوی نمود آنگاه در خلوت از عدت و عدت این طائفه و احوال سید مهدی دهجی سوالاتی کرد و دستور داد که معاشرت با احباب را ادامه دهند و چون بهائیان خواهند اجتماع نمایند خبر دهد تا مأمورین بیکبار همه را دستگیر سازند و از آنسو احباب از مآوقع مطلع شده دست از معاشرت با آندو منافق بازداشتند و کربلائی محمد منافق مذکور هر چند طرح نیرنگ کرده نعل باژگونه زد

--- صفحه ۲۷۰ ---

و خواست نوعی تفسیر و تفهیم کرده آنانرا اغفال نماید و استشهاد کرد که میرزا ابراهیم خان پسر میرزا ابوالحسن خان ایلچی از محترمین احباب در موقع گفتگوی بانائب السلطنه حضور داشت احباً بسخنان کذبش اعتنا نکردند و او مأیوس از اجتماع ایشان شد و نزد ملا رضای همدانی مذکور رفته داد و فغان نمود و متفقاً شکایت به آقا سید صادق مجتهد بروند و از عدم اقدام نائب السلطنه شکایت کردند و او مکتوبی مفصل بشاه نوشته بتأکید اظهار داشت که اگر اقدام عاجل نکرده بهائیان را گرفتار و مقتول

نسازند عامّه انام خود ازدحام کرده اینطائفه را قلع و قمع خواهند نمود و مکتوب را نزد نائب السلطنه
 فرستاد که بشاه رساند و نائب السلطنه نیز از اجتماع اینطائفه و دستگیری آقا سید مهدی نومید بود
 و مکتوب را بشاه داد و فرمان مؤکد بدستگیری عموم اینطائفه صدور یافت و از آنسو ملاّ رضا و سائر
 روضه خوانهای شهر و نیز دراویش معرکه گیر در منابر و معابر انواع فساد و عقیدت و اعتیاد برذیلت
 بداینطائفه نسبت داده و لعن همی کردند چنانچه عامّه اهالی را بهیجان آوردند و شاهرا هم بیم بروز
 انقلاب گرفته منع اکید کرد و جلوگیری نمود و کاری بهائیان شروع شد و در صبح بیست و هشتم ربیع
 الأوّل گماشتگان و غلامان دولتی با کربلائی محمد منافق مذکور ابتدا بخانه آخوند ملاّ علی اکبر
 شه میرزادی رفتند و کربلائی محمد تقدّم جسته دقّ الباب کرده اظهار داشت مشهدی باقر دیزی پزّم
 و همینکه در خانه باز شد بی تأمل وارد و داخل حجره گشتند و آخوند حاضر شده رسوم آداب بجای
 آورد و کربلائی محمد از او سؤال نمود که ربّ اعلیّ چه معنی دارد آخوند جوابی در آنخصوص نداد
 و آندو از جای برخاسته گفتند گویا وقت فارغ برای تبلیغ و صحبت امری ندارید پس بماند برای وقتی
 دیگر و از درب خانه خارج شدند و آخوند را در آنجا خواستند همینکه بدرب خانه رفت دیده اش
 بقهوه چی باشی و گماشتگان نائب السلطنه افتاد که گفتند آقا شمارا

--- صفحه ۲۷۱ ---

طلبید آخوند گفت تأمل کنید تا جوراب و پوستین و عبا بپوشم مأمورین اذن ندادند و در آن اثنا کربلائی
 محمد بدرون خانه و حجره رفته کتاب بیان فارسی و شرح سوره کوثر و شرح سوره بقره و مقداری

از آیات و آثار بهائی و صورت فتوغراقیه سلطان الشّهدا را برداشت و با آخوند نرد نائب السّلطنه رساندند و نائب السّلطنه با وی بازار پرس و مکالمه مشغول گشت و از طرفی دیگر غلامحسین منافق مذکور با مأمورینی چند بمحلّه دروازه قزوین که خانوادههای بسیاری از احباب میزیستند شتافتند و آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی با آنچه از آثار امری و صور احباب که در منزلش بود بدست آوردند و از آنجمله صورت جمعی اصحاب متعلّق بایام ادرنه بود که صورت آقا سیّد مهدی دهجی را در آن جمع دیدند و نیز مشهدی حسین عطار قزوینی و برادرش مشهدی باقر دیزی پز و عمو حسین نجف آبادی و بابا حسن کاشی و آقا سیّد علی کفّاش کاشی و آقا نصرالله تنباکوفروش جدید الایمان و ملاّ محمد عطار عرب و کربلائی جعفر خاتم ساز شیرازی و حیدرعلی بیگ قزوینی را گرفتار کردند و نیز بطرف محلّه دروازه عبدالعظیم رفتند که گروهی از عائلات احباب در آنجا سکونت داشتند و آقا میرزا حبیب الله بن ذبیح و آقا ملاّ احمد روضه خوان و استاد حسین نعلبند کاشی و استاد حسین دبّاغ کاشی را دستگیر کردند و نیز بازار شتافتند و آقا میرزا زین العابدین جراح کاشانی شاعر شباهنگ تخلص وعدّه کثیر دیگر از قبیل استاد اسدالله آهنگر و کربلائی مهدی و میرزا مرتضیّ قالب تراش قمی و حاجی آقای حلوائی کاشی را گرفتند و استاد حسن کاشی نیز بازادی خود از حجره میرزا زین العابدین باتفاقشان روانه شد و وعدّه کثیر دیگر از قبیل آقا عبدالکریم ماهوت فروش آقا میرعلی کاشی آقا عبدالحسین تاجر و آقا میرزا مؤمن و آقا محمد حسین کاشی و غیرهم گرفتار شدند و تمامت نفوس

مذکوره را یک یک ورود و بدار الحکومه در موقعی که نائب السلطنه با حاجی آخوند شهمیرزادی مشغول بصحبت بود وارد کردند شاهزاده گفت همه را در ایوان واقع در جلوی عمارت مسکن دهند تا هریکرا که بطلبد حاضر نمایند و همینکه تمام قرار گرفتند وقت نهار شد و یک مجموعه غذا برایشان آوردند بعضی خوردند و برخی دست بسوی غذا نبردند و مکالمه شاهزاده با حاجی آخوند تا وقت غروب بطول انجامید و در آن هنگام شاهزاده سائر احباب را طلبید از یک یک سوالاتی نمود و هیچ یک اقرار صریح بعقیده نکردند و از تبرّی احتراز جستند هریک بعد از و بهانه متمسک شدند که موجب تنویر افکار و تبلیغ امر ابهی گردید و لعن و سب را مبعوض عندالله و مخالف حکم منصوص قرآن شمردند و اسلوب سلوک نائب السلطنه چنین بود که با هریک بملایمت و ملاطفت تکلم کرد و اذن جلوس در محضر خود داد و چون تبرّی و بیزارى نمیجستند با نهایت شفقت میگفت پس برای تحقیقات باید بمانی یعنی در حبس باشی و کربلائی محمد بزّاز حاضر بوده یک یک را برای شاهزاده شرح احوال میداد و چون بداین طریق شناسائی و مکالمه ابتدائی با آنان پایان رسید همه را حکم داد که در حجره واقعه در خلف مقرّ جلوس وی مقرّ دادند و توقیف آزاد کردند و اما آنچه از صور احباب و کتب و آثار والواح که برایش آوردند بملاً باشی معلّم عربی و عباسقلی خان معلّم و مترجم خود سپرد و احباب ازین جهت خوشنود و امیدوار شدند که کتب والواح بدیعه بدست شاه و امناً دولت رسیده میخوانند و بخوبی میدانند که اینطائفه ممنوع از مداخله در سیاسیات و مأمور باطاعت از دولت متبوعه خود هستند و نیز نفوسی که تبرّی کردند بتحقیق و شدت و غلظت سلوک نمود چنانکه میرزا زین

العابدین جراح خویشان را درویش و مرید میرزا کوچک همدانی خوانده گفت نسبت ببایان بدهم

میگویم ونائب السلطنه متغیر

--- صفحه ۲۷۳ ---

متغیر شده فحاشی و خطاب شدید کرده گفت گمان میکنی من از احوال تو بیخبرم و راه خدعه و حيله
پیش گرفتی و او را نیز با دیگران در حجره مذکوره محبوس نمود و بعضی از خائفین و متزلزلین که قبل
از سؤال و تفحص حال تبرّی کرده بد گفتند و بافترا و نسبتهای نالایق لب گشودند متغیر شده باغضب
و شتم امر داد که لطمی چند برفقاییشان نواختند و بانان چنین گفت در اوقات آسایش و استفاده بهائی
ثابتید و در مواقع شدّت و تنگی ب مردم نیک اعمال ستوده اخلاق افترا میزنید و آنان را نیز توقیف نمود
و اینک شمه از مکالمات وی را با محبوسین مذکور برای ارائه نمونه ثبت میداریم از یکی پرسید بهائی
هستی گفت مسلم موقن باسلام و ما انزلہ اللہ فی القرآنم شاهزاده گفت ازین معلوم است که بهائی ثابت
و جازمی جواب داد عرض کردم مسلم و موقن باسلام شاهزاده گفت لعن کن جواب گفت خدا لعن
کند کاذبان و ظالمان و مفتریان بر خدا و رسول و لعنت کند ضالّ و مضلّ را شاهزاده گفت شخص
معلومی را که تورا با سمش آوردند لعن کن جواب گفت ملاحظه فرمودید که مدّعی کاذب و مفتری
علی اللہ را لعن کردم در قرآن است لا تسبّوا الذین یدعون من دون اللہ و ایضاً لا تقولوا لمن القی الیکم
السلام لست مؤمناً شاهزاده گفت عمر را لعن کن جواب گفت خداوند در قرآن احدی را باسم لعن
نفرموده در این موقع شاهزاده اظهار حیرت و تعجّب کرده بحضار گفت ببینید با این مرد چه کرده اند

که عمر را لعن نمیکند و بدو گفت بمیرزا ابوالفضل لعن کن جواب گفت عرض کردم که قرآن و شریعت اسلام لعن بر احدی را باسم اجازه نداد من چگونه شخصی را که نمی شناسم و خود را مسلم می داند و از علمای اسلام محسوب است لعن کنم دیگری از ایشان چنین گفت من کتب استدلالیه

--- صفحه ۲۷۴ ---

این طائفه را مطالعه کردم و بر حجج و ادله شان واقف شدم و بتحقیق رساندم که بآیات قرآنیّه و احادیث اسلامیّه تمسّک مینمایند و حججشان محکم و متقن است و آیات و کلماتشان نیز شبیه بآیات قرآن است اینک از خدا میترسم که برای حفظ جان و استخلاص از حبس و زندان تبری کنم و مورد مؤاخذه و بازخواست الهی شوم و شاهزاده بدو گفت به مهمان خانه بفرمائید و مقصودش توقیف و حبس بود و نیز مشهدی حسین قزوینی که در قرب همان ایام مراجعت از زیارت ارض مقصود بطهران نمود برای شاهزاده چنین قصّه کرده گفت که من در قزوین از درویشی خبر ظهور قائم و رجعت حسین را شنیده از امر جدید آگاه گشتم و برای تحقیق احوال مسافرت بعکّا نمودم و مدت چهار ماه مهمان شدم و کراراً مراراً بملاقات صاحب این امر و اصحابش رسیدم اشهد الله که جز حقیقت دیانت نفهمیدم و امری مخالف و مغایر انسانیت ندیدم و غایت مردمی و مهربانی در حقّم بجای آوردند پس مراجعت بایران کردم و باین نام مشتهر شدم حال آیا سزاوار است زبان بکذب و افترا بیالایم و نزد خدا و وجدان خود در مدّت العمر خجل و شرمسار باشم و در ضمن کلماتش برخی از آیات قرآنیّه خوانده و کیفیت انحراف یهود و مسیحیان را از وعود مذکوره در کتبشان ذکر کرد و بالجمله مکالمه اوّلیه با افراد

محبوسین تا دوساعت گذشته از شب بطول انجامید و بستر تپ عباسقلی خان بعداً دستور که مابین هر دوتن از ایشان فراشی را گماشت تا با یکدیگر تکلم نمایند و مواضعه نکنند آنگاه خود بحجره مذکوره که محل توقیف همگی بود درآمده بایشان اظهار ملاطفت بسیار نموده گفت چند روزی شما میهمان من هستید آنگاه در کمال مسرت و اطمینان بمنازل خود می‌روید و در این ایام آنچه لازم دارید از ناظر بخواهید و دستور داد که فی الحال از بازار برایشان رختخواب بقدر کفایت بیاورند و دو برادر مذکور مشهدی حسین و مشهدی باقر قزوینی را باخود همراه کرده بسائرین گفت شما شام بخورید و غذای ایندورا نگهدارید و باندو دستور داد که درقهوه خانهاش بمانند و خود رفت و در نیمه شب هنگامی که

--- صفحه ۲۷۵ ---

تمامت مستخدمین و اعضا دائرهای خواب رفتند و جز یکتا فراش خلوت و تنی دیگر پیش خدمتش کسی نبود هر دورا احضار نموده اذن جلوس داد و چنین اظهار کرد من بیخواب شدم و شمارا هم بیخواب کردم اما چون میخواستم سوالاتی کنم بهتر آن بود هنگامی باشد که کسی نشنود حال آنچه میپرسم راست بگوئید و هر که از این طائفه از طبقه نوکران و مستخدمین دولتی میشناسید بگوئید بحق خداوند قسم است که باحدی اذیتی وارد نخواهد شد بلکه بخودشان هم اظهار نخواهم داشت فقط هر که از مقربان اعلیحضرت شهریار هستند از آن خدمت برداشته کاری بهتر رجوع خواهیم نمود زیرا دولت از این طائفه بیم دارد و می خواهد از نزدیکانش نباشند و مشهدی حسین باو چنین گفت که آیا

راست عرض کنم یا دروغ گویم شاهزاده گفت البتّه راست بگوئید او گفت من احدی ازین قبیل اشخاص که فرمودید نمیشناسم شاهزاده گفت اگر درین موسم شدّت برودت شتاً که درین محضر جلال و عطا برفرش نرم و در هوای معتدل و گرم مستریحید همکیشان خود را نشان دهید بهتر از آنست که در میان استخر پر آب منجمد و شکنجه و زجر بیحد هتک استار و کشف اسرار کنید مشهدی حسین گفت من بخوبی میدانم که شما قادر یرقتل مانند من هزار نفر بلکه بیشتر هم هستید و هیچ کس از شما مؤاخذه نخواهد کرد ولی بحق خدا قسم است من چنان کسانی را که بیان فرمودید نمیشناسم شاهزاده گفت حکم میدهم تمامت گوشتهای بدن ترا با گز لک بکنند مشهدی حسین گفت بحضرت والا سخن راست این بود که عرض کردم و الا هر که را امر بفرمائید اسم خواهم برد الحکم لله الواحد القهار پس شاهزاده روی بمشهدی باقر نموده گفت تو بگو و او جواب چنین داد که بفرض اینکه من از این طائفه باشم آیا دیزی پزرا با اُمرا و ارکان دولت چه مناسبت و

--- صفحه ۲۷۶ ---

و معاشرتی است و شاهزاده مقداری تفکّر و تأمل کرده بهر دو گفت بروید و خود نیز برخاسته برای خواب و استراحت بمنزل خویش رفت مشهدی حسین و مشهدی باقر نزد احباب آمده شام تناول کرده خوابیدند و چون صبح شد همگی از بستر برخاسته ادا صلاة نمودند و سماور و چای حاضر شد در آنحال نائب السلطنه ورود نمود و از محبوسین احوال پرسید و باخواند حاجی ملا علی اکبر گفت من دیگر با هیچ یک کاری ندارم آنچه خواهم از شما میپرسم و بمقرّ خود رفته پس از صرف چای

آخوندرا احضار کرده اذن جلوس داده آغاز سخن نمود و چنین گفت ای حاجی ملا علی اکبر دیگر محلّ انکار نیست اولی آنکه براستی سخن گوئیم مقصود ما فقط این است که از احوال رعایا و نوکران خود مطلع باشیم ملاحظه کنید اگر دولت روس از حال رعایای خود مطلع میبود اوضاع دولت و مملکتش بدین منوال نمیشد و حاجی ملا علی اکبر دانست که در واقع جای ملاحظه و کتمان نیست و باید رفع سوء تفاهم کرد و تبلیغ امر ابهی نمود و لذا شرحی مفصّل داد که خلاصه‌هاش چنین است ای نواب والا مقصود و منظور از این ظهور ایجاد امنیّت و انتظام در عالم و رفع نواقص و مفاسد و هدایت و خداپرستی امامست و با امور سیاسیّه مملکت و قیادت و ریاست ملّت سروکاری ندارد و اساس این امر اعظم ایمان و عرفان خدا و تصدیق بکلّ انبیا و تکمیل ملکات و سجایا میباشد و برای تهذیب اخلاق و تزکیه نفوس این همه بلا یارا قبول و تحمّل کرده اند و مقصود از بعثت کلّ انبیا همین بود و همان سید مظلوم که از شیراز ظاهر شد برای محبت بانام جان خود را فدا ساخت چنانکه با همه انتظار که سالها برای ظهورش داشتند فتوی بر قتلش دادند نائب السّلطنه پرسید چگونه قائم موعود تواند باشد با اینکه قائم باید از شهر جابلقا

--- صفحه ۲۷۷ ---

ظهور کند و با علائم و آثار مخصوصه که در کتب مسطور است بیاید و ترویج قرآن نماید و هیچ یک از امور مذکوره در حقّش تحقّق نیافت و حاجی ملا علی اکبر جواب گفت که تمامت علائم و آثار مسطور در کتب و اخبار هویدا گشت و صدق نمود ولی چنانکه بر ملل قبل مشته شد کار بر این ملّت

نیز باشتباه رفت وعلّت احتجاب ملل همیشه این بود که میخواستند علامات و آثار و بشارات مأثوره
 بمعنی ظاهر لفظ وقوع یابد واین هرگز نشد ویهود و مسیحین و مسلمین در یوم ظهور حضرت مسیح
 و حضرت رسول و حضرت قائم همگی بهمین علّت محتجب گشتند اندکی تعمّق فرمائید که در خبر
 مأثور است اذا ظهرت رایة الحق لعنہا اهل الشرق والغرب و در اوصاف قائم فرمودند علیه کمال موسی
 وبهّا عیسی و صبر ایوب فیدلّ اولیائه فی زمانه و تنهادی رؤوسهم کما تنهادی رؤوس التّرك والدّیلم و
 یقتلون و یحرقون و یکنونون خائفین و جلین مرعوبین تصبغ الأرض من دمائهم و یغشوا الویل والرّنه فی
 نسائهم اولئک اولیائی حقّاً اگر ظهور قائم با علامات و آثاری که این مردم فهمیده و منتظرند واقع شود
 که را قدرت آن است براو لعن کند و یا با اولیائش بدینگونه رفتار نمایند و امّا شهر جابلقای موهوم را
 علمای شیعی از اینرو اقتباس کردند که آنرا بلغت عبریشان شهرین موشه میخوانند و در آثار ائمّه اطهار
 بصحّت نه پیوست حضرت والا قدری تفکّر فرمائید درباره حضرت قائم خبر داده شده است یظهر
 صبی من بنی هاشم ذو کتاب جدید و احکام جدید یصنع کما صنع رسول الله یهدم ماکان قبله کما
 هدم رسول الله امر الجاهلیّة حال اگر در یکی از بلاد ایران نفسی ظاهر شده خود را مأمور از جانب
 پادشاه و حکمران مطاع مردم خواند و ناس بعضی قبول و اطاعت کنند البتّه پادشاه بمحض استماع
 و اطلاع آسوده ننشسته با کمال سرعت و تأکید حاکمی مخصوص دارای تمامت آثار حکومت فرستاده
 کذب حاکم کاذب را مبرهن میسازد پس چگونه در مدّت چهل سال بیرضای خداوندی در بین مردم

ظاهر شده خود را همان قائم موعود و مأمور از جانب خدا خواند و کثیری از مردم اطاعتش را فرض شمردند و معذلتک خداوند حاکم

--- صفحه ۲۷۸ ---

مخصوص خود یعنی قائم ساکن جابلقارا با آثار مذکوره آشکار نساخت تا بطلان داعیه مدعی کاذب معلوم گردد در این مقام نائب السلطنه پرسید چرا علما قبول نکردند حاجی آخوند جواب گفت همیشه امثال قیافا و خناس و ابوالحکم ملقب بآبوجهل و ولید و ابو راهب و عبدالله ابی علت گمراهی مردم و موجب اعراضشان از حضرت مسیح و رسول الله و باعث قتل انبیا و اولیا شدند و درباره علما آخر الزمان چنین مأثور است فقهاً ذلك الزمان شر فقهاً تحت ظل السماء ولی معذلتک اگر مؤمنین صدر اول در هر ظهوری ماهیگیر و عشر و راعی و عمار بودند که در حقشان چنین در قرآن مذکور است و اذا قيل لهم آمنوا كما آمن الناس قالوا أنؤمن كما آمن السفهاء ألا انهم هم السفهاء ولكن لا يعلمون و در جای دیگر فقال الملاء الذين كفروا من قومه ما نراك إلا بشراً مثلنا وما نراك اتبعك إلا الذينهم اراذلنا بادی الرای و ما نری لكم علينا من فضل بل نظنکم کاذبین مؤمنین این ظهور اغلب از علمای معروف مانند حسین بشرویه آقا سید یحیی و حید ملا صادق و ملا محمد باقر خراسانی و ملا میرزا محمد رفیع آبادی و میرزا محمد علی و آقا محمد فاضل قائینی و ملا عبدالخالق و حاجی ملا مهدی و ملا رضای یزدی و ملا محمد علی زنجانی و ملا مهدی کندی با برادرش و ملا یوسف اردبیلی و امثالهم متجاوز از چهارصد نفر بودند که مطابق بیان قرآن یا ایها الذین هادوا ان زعمتم انکم اولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموت

ان كنتم صادقين درراه خدا از جان و مال و عيال گذشتند و سائر علماً ظاهر كه عارى از علم حقيقى و ديانت و طالب و عابد رياست و متناول دراموال ملّت بودند خلاف نصّ آيه قرآن يا ايّها الذين آمنوا ان جائكم فاسق بنياً فتيّنوا ان تصيبوا قوماً بجهالة فتصبحوا على ما فعلتم نادمين بى تأمل و تحقيق حكم بكفر و فتوى قتل دادند و مصداق مثل الذين حملوا التّوراة ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل اسفارا و علماً السّوء دجاجة الأُمّة شدند نائب السّلطنة پرسيد آيا معجزه ايشان

--- صفحه ۲۷۹ ---

چيست آخوند جواب گفت كه برهان ايشان هماناست كه برهان حضرت رسول بلکه كلّ انبيا بود و مظاهر الهيه چنانكه خبر داده اند: " انّ فى قائمنا اربع علامات من اربعة نبي موسى وعيسى ويوسف ومحمّد اما العلامة من موسى الخوف والانتظار والعلامة من عيسى ما قالوا فى حقّه والعلامة من يوسف السّجن والتّقية والعلامة من محمّد يظهر بآثار مثل القرآن ودر زيارت حضرت قائم فرموده اند يا خليفة الرحمن وشريك القرآن آيا کدام كافر مشرك بمعجزه ايمان آورد ونسبت بسحر وشعبده ندارد انكار نكرد انبيا اگر معجزه اظهار كردند باختيار خودشان بود نه بحسب ميل ناس واگر معجزه حجّت بود بر سائر انبيا فرض ميشد كه براى هر معترضى معجزه اتيان نمايند ولو آنكه اشخاص متعدّد طالب امور ضدّ و نقیض باشند چه اگر براى بعضى اتيان كنند وبراى ديگران نكنند ظلم واغراً بجهل ونقض درامر رسالت ميشود وآيا نفوس كثيره كه در بلاد بعیده هستند و نفوسى كه بعد از ايام صاحب ظهور بدینعالم ميايند چگونه مكلف ميشوند ولهذا حجّت خودرا آيات قرار دادند كه باقى وبرقراراست

ونسبتش بکلّ بشر مساوی میباشد چنانکه درقرآن است: "أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَنِزْلَ تِلْكَ آيَاتِ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ وَنِزْلَ وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا بَايَةً كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ وَنِزْلَ ان كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اِيضاً وَاذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٌ مَا كَانَ حُجَّتُهُمْ إِلَّا اِنْ قَالُوا اِئْتُوا بِآبَاءِنَا اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ"

درین موقع عباسقلی خان سرتیپ گفت علماً میگویند آیات شما ملقّی از کلمات قبلاست حاجی آخوند جواب گفت درقرآن همین قول را نقل از کفّار درباره کلمات و آیات حضرت رسول چنین حکایت فرمود: "وَاذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٌ قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا

--- صفحه ۲۸۰ ---

مثل هذا اِنَّ هَذَا اِلَّا اَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ وَنِزْلَ أَنَّمَا يَعْلَمُهُ بَشَرٌ وَلِسَانٌ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِي وَهَذَا بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ اِيضاً اَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتِرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَنِزْلَ اُنَّا لَنَارْكُوهَا اَلْهِنَّا لَشَاعِرٍ مُّجَنُّونٍ عَبَّاسَقْلَىٰ خَان پُرسيد اينهمه معجزات كه گفتهاند پس از كجا پيدا شد آخوند جواب داد كه درقرآن خبری از آنها نیست بلکه درقرآن چنین مسطور است وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زَخْرَفٍ أَوْ تُكُونُ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خَلَالَهَا فَتُجِيرَا أَوْ تَسْقُطَ السَّمَاءُ كَمَا زَعَمْتُمْ عَلَيْنَا كُفْرًا أَوْ تَأْتِي بَالِلًا وَالْمَلَائِكَةُ قَبِيلًا أَوْ تَرْقَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرَقِيِّكَ حَتَّىٰ تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا يَقْرُوهُ قُلُوبُهُمْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا وَدَر جَائِي دِيگَر است وَمَا مَنَعَ النَّاسَ اِنْ تَوَّعُّوا اِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ اِلَّا قَالُوا اِبْعَثْ

الله بشراً رسولاً ودر جای دیگر است قل لا املك لنفسى نفعاً ولا ضرراً إلا ما شاء الله ولو كنت اعلم الغيب لاستكثرت من الخير وما مسنى السوء ان أنا إلا نذير وبشير لقوم يؤمنون ايضاً ولا اقول لكم عندى خزائن الله ولا اعلم الغيب ولا اقول لكم انى ملك ان اتبع إلا ما يوحى الى هل يستوى الأعمى والبصير أفلا تتفكرون ودر محلی دیگر است واقسموا بالله جهد ايمانهم لئن جاءتهم آية ليؤمنن بها قل انما الآيات عند الله وما يشعركم انّها اذا جاءت لا يؤمنون ايضاً وقالوا لولا نزل عليه آية من ربه قل ان الله قادر على ان ينزل آية ولكن اكثرهم لا يعلمون ونيز ويقول الذين كفروا لولا انزل الله آية من ربه قل ان الله يضل من يشأ ويهدى من اناب پس شكی درين نيست كه حجّت در قرآن آيات الله است نه معجزه وما منكر معجزه نيستيم و سلب قدرت از انبيا نميكنيم والبتّه معجزه داشتند ولي نه باختيار مردم و چون ناس بصيرت بخير و شر خود نداشتند و بهواي نفس

--- صفحه ۲۸۱ ---

خویش طلب بعضی اشياء ميکردند و مأمولشان انجام نميپذيرفت تكذيب كرده در صدد اذيت انبيا ير ميامدند چنانچه در قرآن است اُفْكَلْما جائكم رسول بما لا تهوى انفسكم استكبرتم ففريقاً كذبتم وفريقاً تقتلون ايضاً ويقولون الذين كفروا ما لهذا الرسول يأكل الطعام ويمشى في الأسواق لولا انزل عليه ملك فيكون معه نذيرا ودر جواب طلب مشركين چنين مذکور است قل قد جائكم رسل من قبلى بالبينات وبالذى قلتم فلم قتلتموهم ان كنتم صادقين درين هنگام محمد ابراهيم خان معمارباشي خالوي نائب السلطنة كه ملقب بوزير نظام ووزير شهر طهران گرديد پرسيد كه مگر نه اين است علما گفتهاند معنى قرآن را احدى نميفهمد و شما اين همه آيات قرآنيه را شاهد آورده تفسير كرديد حاجي

آخوند چنین گفت کتابی که رسول الله حجّت نبوت خود قرار داده و تمامت اوامر و نواهی الهیه را مجتمع در آن گفته و یگانه صحّت هدایت ناس در زمن خود و من بعده قرار داد اگر مفهوم احدی نگردد چگونه ناس مکلف و مسئول و مأخوذ میشوند و آیا این همه احکام صوم و صلاة و غسل و غیره را علما از چه طریقی فهمیده اند و حال آنکه آیه و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر در چند جای از سورة اقتربت مکرر شد ملاحظه فرمائید قریب صد هزار بیت در حیض و نفاس و هفتاد هزار بیت در غسل و طهارت و شصت هزار بیت در استنجاد نجاست ملاها تصنیف کردند و چندین کتاب برای احکام شکایات نماز نوشتند و تجوید قرائت را از جمله واجبات صلاة قرار دادند تا مردم ناچار بتقلید شوند والا چون دین یکی و کتاب یکی بیش نیست اینهمه آرا مختلفه پیدا نمیشد و اگر تجسس در امر دین حرام و تقلید علماً روا باشد مجوس نیز بتقلید از دستوران خود جز دین زردشت همه ادیان را باطل میدانند و یهود نیز تبعیت از کهنه و ملاهای خود همه اهل ادیان غیر خود را گمراه میخوانند و کتابی بنام خرافا یعنی قوی بزبان عبری نوشته انواع مفتریات

--- صفحه ۲۸۲ ---

در حق مسیح نگاشتهاند و در کتاب مذکور و غیره نسبتهای کذب بسیار بحضرت رسول داده اند و همچنین نصاری بتبعیت از کشیش و خلیفه و پاپ جمیع ادیان جز دین خویش را باطل و پیروان آنها را اهل جهنم دانسته و در حق حضرت رسول هزاران نسبتهای فاسده دادند چنانکه کتاب میزان الحق شاهد حاضراست بلی تقلید از علما فقط در فروع دین رواست و علمائیکه مقلد انام اند باید مصداق حدیث

مأثور واما من كان من العلماء صائناً لدينه حافظاً لنفسه مخالفاً لهواه مطيعاً لأمر مولاه فللعوام ان يقلدوه

باشند واین ارباب عمائم که ذرعی چند از قماش ایض بسر پیچیده خود را بظواهری آراسته افتخار نموده بر منبر خود آرائی میکنند مؤمن اند اما ریاست ظاهره را حافظ اند مال خود را و اموال مردم را نیز مال خویش می‌شمارند و مطیع اند هوی را و مخالف اند امر مولی را و صد هزار مکر و حیلۀ برای اکل اموال انام نموده نام آنرا خدعه و حیلۀ شرعیّه می‌گذارند و چون ذیل کلام باینمقام رسید نائب السلطنه خطاب باخواند کرده گفت ای حاجی ملا علی اکبر نزدیک است مرا بابی کنی حال بس است و برای صرف ناهار بروید و آخواند نزد احباب رفته صرف غذا کردند و بعد از ادا نماز ظهر فراش چای آورده گفت آقا میرزا ابوالفضل را خواستند و او نزد شاهزاده رفت و اذن جلوس یافته نشست نائب السلطنه گفت ای میرزا ابوالفضل حاجی ملا علی اکبر جمع ملاها را فاسد و ضایع خواند و معجزات انبیارا نیز ردّ کرد آقا میرزا ابوالفضل گفت اما علماً بس حیلۀ و تزویر برای اکل اموال انام کردند که خدا ایشانرا رسوا نمود و اما در باب معجزات انبیا هرگز مقصود جناب آخواند چنین نبود که سلب قدرت از انبیا کنند بلکه منظورشان این است که انبیا معجزه را بیّنه و برهان خویش قرار ندادند نائب السلطنه پرسید پس دلیل حقّیت ایشان چیست میرزا ابوالفضل جواب داد جمیع اخبار و آیات دلیل ظهور ایشان است

اگر باور ندارید بفرمائید

بفرمائید چند نفر از علما حاضر شوند تا باهم گفتگو کنیم و حضرت والا خود حکم قاطع فرمائید نائب السلطنه گفت الحق مراتب علم و فضل شما بیش از همه علماست ولی حیف که بابتی شدید حال بعد از همه این مذاکرات آیا معجزه از ایشان دیده شد میرزا گفت معجزات کلّ انبیا بلکه مضاعف آنها از ایشان دیده شد نائب السلطنه گفت از چه راهی باور کنیم شما چون اعتقاد بایشان دارید محض حُب نسبت معجزه بایشان میدهید میرزا گفت کدام معجزه کدام پیغمبر را منکرین او قبول کردند چنانکه میدانید معجزات زردشت را هنود قبول ندارند و معجزات حضرت موسی را هنود و مجوس منکرند و از حضرت عیسی را هنود و مجوس و یهود انکار دارند و از حضرت ختمی مثاب را هنود و مجوس و یهود و نصاری هیچ یک نپذیرفتند و این معلوم و واضح است که مردم چون پیغمبری را نبوّت قبول نکنند البتّه معجزه اشرا نیز قبول نخواهند کرد و بعلاوه هرگاه اخبار بیست ساله صدق نباشد اخبار سه هزار سال یا دوهزار سال یا هزار و سیصد ساله بطریق اولی محلّ اعتبار نیست درین هنگام نائب السلطنه بدو گفت اکنون شما نزد رفقای خود بروید و من کار لازمی دارم پس میرزا ابوالفضل نزد احباب آمد و شاهزاده در هنگام بعد از مغرب و عشا آخوند ملاّ علی اکبر و میرزا ابوالفضل هردو را طلبید و باتفاق نزد وی حاضر شدند پس از جلوس شاهزاده بایشان گفت حال که نزدیک است مراهم مثل خودتان کنید خوبست بنوع راستی و حقیقت هر کس از وزراً و صاحبمنصبان و اُمّراً ازین طائفه هستند بگوئید قسم بحقّ خدا و بحقّه شاه ابداً بآنان اذیت و ضرری نخواهیم رساند بلکه واللّه بخودشان اظهار نخواهیم کرد فقط اگر مقرب پادشاهی است کار و شغلی بهتر باو خواهیم داد علّت اینست که دولت از این طائفه بیم

دارد و میخواهد مانند امپراطور روس از رعایای خود بیخبر نماند که غفلة چنانکه معروف است موجب قتل او شدند ما که بصدد قتل و اعدام اینطائفه نیستیم شما چرا از شناساندن خودتان مضایقه

--- صفحه ۲۸۴ ---

دارید و حاجی آخوند آغاز سخن کرده گفت ایحضرت والا اولاً اینکه فرمودید ما در صدد قتل واستیصال اینطائفه نیستیم ملاحظه فرمائید چهل سال است دولت وملت مقتدر ایران قیام باخمداد این نور الهی نمودند وروز بروز اشتعالش بیشتر و شوکتش قویتر گشت و حال بشما عرض میکنم محال است که این ندا و صدا بخوابد فرضاً آنچه ازاین طائفه در طهرانند بقتل آورید قزوین و کاشان و قم و اصفهان و عراق همدان و شیراز و یزد و کرمان و تمامت ایالت خراسان و زنجان و آذربایجان و گیلان و مازندران و سائر بلاد ایران مملو از اینطائفه است و بالفرض هرگاه تمامت جمعیت کثیره اهل بهارا در ایران بقتل باعربستان و مصر و ترکیه و قفقازیّه و هند و اروپ چه خواهید کرد لذا مشقت و سعی بی ثمر را تحمل نکنید و بیقین بدانید که اینطائفه هرگز بخیال ریاست و سلطنت نیستند تا مانند کمینست ها نسبت بامپراطور چنان رفتار کنند اگر ما نسبت باعلیحضرت پادشاهی قصد سوئی داشتیم چون درهمه جا حتی در اندرون شاهی ممکن است از ما باشند ناچار مبادرت بعمل میکردیم چنانکه از همین واقعه حالیه هنگامیکه محمد بزّاز اقدام کرد و آقا سید صادق بشما نوشت در همانساعت اولی خبردار شدیم و چون از خود مطمئن بودیم پنهان نشدیم و موجب اقدامات دوره سابق نیز خود شما شدید زیرا چون تمامت بزرگان این طائفه را کشتید زمام کار بدست جهّال افتاد و از مردم جاهل اینگونه اقدامات بعید

نیست نائب السلطنه تصدیق کلام ویرا کرده گفت راست میگوئید اگر سید شیرازی را نمیکشتند کارها باینجا نمیرسید آخوند گفت با اینکه خود دانسته وپی بردید پس چرا بصدد اذیت اینطائفه هستید شاهزاده گفت استغفر الله ما ابدأ خیال قتل این طائفه را نداریم بلکه چنانکه مکرر گفتم برای فتنه وفساد ومقاتلات ومحاربات که قبلاً از بایها بروز کرده سلب اطمینان دولت شده واز شما مطمئن نیست چنانکه شما نیز از او اطمینان ندارید و شما نباید ازین رهگذر مکدر شوید ودولت میخواهد راهی برای اطمینان فکر خود ونیز شما

--- صفحه ۲۸۵ ---

شما باز کند وچنانچه بکرات گفتم میخواهیم خیال این جماعت را نسبت بدولت کاملاً بدانیم میرزا ابوالفضل گفت ای نواب والا مکرر اندر مکرر عرض کردیم که محبوب ما متعالیتر از خیال فساد وانقلاب وتحصیل ریاست وسلطنتاست ودر مقامی از آثارش چنین فرمود از بحر وبر همه را بسلاطین که مظهر قدرتاند واگذار نمودم ودر جایی دیگر فرمود ان تَقْتُلُوا خَیْرَ مَنْ اَنْ تَقْتُلُوا ودر محلی دیگر طوبی لمن اصبح قائماً لخدمة الأمم ونیز لیس الفخر لحبکم انفسکم بل لحب ابناً جنسکم ونیز لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم وایضاً عاشروا مع الأدیان بالروح والرّیحان گذشته ازهمه اینها آنچه از آثار کتبه که از قبل واین ایام بدست شما افتاد بیارید ومطالعه فرمائید هرگاه ایشان قصد ریاست وسلطنت داشته باشند معلوم خواهد شد چون سخن باینجا رسید نائب السلطنه گفت بسیار خوب گفتید ولی اکنون بروید شام خورده استراحت کنید لذا ایشان بجمع محبوسین آمد وشام تناول

کرده خوابیدند و در صبح روز بعد چون صرف چای کردند شاهزاده باز هردورا خواست و گفت از کلمات و آثار خودتان بیارید و قدری بخوانید و ایشان نزد احباب آمده و بعضی آیات را بمحضر شاهزاده بردند حاجی آخوند پرسید که از آثار طلعت اعلیٰ بخوانیم یا از جمال ابهی شاهزاده گفت از کلمات ایشان بخوانید و حاجی شروع بخواندن کرد تا بجائی رسید که لفظ ربّ اعلیٰ مذکور بود درین مقام وزیر نظام مذکور گفت ببینید سید شیرازی از قائمیت گذشته ادّعی الوهیت کرد حاجی آخوند جواب گفت که ذکر لفظ ربوبیت مستلزم ادّعی الوهیت نیست زیرا که ربّ یکی از صفات الله میباشد مانند رحیم کریم غفار ستّار و هّاب عزیز رحمن غفور و غیرها و مردم بدون استحقاق آنها را اسماً خود قرار دادند رحیم بیرحم و کریم عاری از کرم و ستّار خالی از ستراست بلکه اصلاً از جادّه شریعت خارج اند و احدی برایشان اعتراض نمیکند ولی در اینجا چون بدیده غیر درستی مینگرند اسم ربوبیت را الوهیت میخوانند و اگر بنظر

--- صفحه ۲۸۶ ---

انصاف بنگرند خواهند دید که آنسید بزرگوار مربّی انام بود و چندین هزار نفوس را چنان تصفیّه و تزکیّه و تربیت نمود که کلّ بصفات الله متّصف گشتند از آنجمله ملاّ محمد علی بارفروشی بود که هشت هزار بیت بسبک آیات در معنی الله الصّمد و شرح بر قلّ هو الله نوشت و عدّه کثیر از علمای معروف دست از ریاست ظاهره کشیدند و جان و مال و عیال را فی سبیل الله فدا نمودند انصاف دهید اگر نفسی ولو بدینی از ادیان متدین نباشد ولی متّصف ببعضی از صفات الله گردد فی المثل جود و کرم از او

مشاهده شود و خویش را کریم خواند آیا قرآن تکذیبش نماید پس کسیکه ازهر حیث متّصف بصفات الله است هرگاه یکی از صفات الله را بخودش نسبت دهد چگونه توان گفت ادّعی الوهیّت نمود دراین هنگام عبدالله خان پیشخدمت باشی نائب السّلطنه ووالی گیلان پرسید چرا حضرت خاتم النبیین خودرا بدین اسماً ننماید آقا میرزا ابوالفضل درجواب گفت اسماً تمام انبیا صفات الله بود و حضرت ولایت مثاب که خودرا عبدی از عبید خاتم الانبیا فرمود در خطبه شقشقیه ندای انا حنّان انا منّان انا دیّان انا رحمن انا رحیم انا غفّار انا ستّار انا خالق السّموات والأرض برکشید گذشته از همه این امور چون نامشان که سیّد علّ محمد بود عدداً با ربّ یکی است از اینرو خود را باین نام خواند در اینمقام نائب السّلطنه روی بوزیر نظام و سائر حضّار کرده گفت فی الحقیقه کلمات اینطائفه عجیب جاذب است و مردم ذیحقاند که گوش بکلماتشان میدهند پس از جای برخاسته گفت شما الحال بروید و ایشان نزد احباب آمدند و بعد از ظهر این روز ملاّ رضامحمّد آبادی یزدی از متقدّمین اینطائفه را که با قامتی کشیده و دستار وعبای سفید درمسجد شاه بشغل ترسل و تحریر مکاتب اشتغال و نزد عامّه انام باین نام اشتهاار داشت غلامان و گماشتگان دولتی گرفتار کرده آوردند و نائب السّلطنه

--- صفحه ۲۸۷ ---

اورا احضار نموده اذن جلوس داد و ملاّ محمد رضا نشست و با تمامت حضّار اظهار ادب و اکرام نمود و بوزیر نظام مذکور گفت گویا درظاهر بحضور شما رسیدم ولی نمیدانم در کدام عالم بود وزیر نظام گفت خدا نکند در هیچ حشر منّ با تو باشد ملاّ رضا گفت شما مطمئن باشید در هیچ عالمی از عوالم

بامَن محشور نخواهید شد زیرا که مَتَّحَد جانهای شیران خداست پس نائب السُّلْطَنه از او پرسید تو بابی هستی جواب گفت بلی بابی هستم و پنهان نمیکنم و نهایت امتنان خواهم داشت اگر ریش سفیدم را بخونم قرمز کنید و سالها بدین آروز بودم که جان نالایق خود را در راه حضرت بها جَلَّتْ عظمته فدا کنم نائب السُّلْطَنه گفت از خوانین هر کس را از اینطائفه میدانید بگوئید او جواب داد که رضاقلی خان پسر سلیمانخان صائن قلعه از این طائفهاست دیگر کسی را نمیشناسم نائب السُّلْطَنه بفرّاشان گفت این را ببرید ببالا خانه تلگرافخانه (که در داخل عمارت مسکونهٔ نائب السُّلْطَنه بود) و سیمی از تلگرافخانهٔ مرکزی بآنجا وصل کنند که بهر جا خواهیم مخابره نمائیم و ملاّ رضا را باین جهت تنها بد آنجا فرستاد که مبدا سائر احباب محض مراعات و بجهت حکمت ویرا بکتمان وادارند و چون پاسی از شب گذشت نائب السُّلْطَنه حاجی آخوند و میرزا ابوالفضل و ملاّ محمّد رضا را مَتَّفَقاً احضار کرد و بملاّ رضا گفت مقداری از کلمات جدید بخوان و او کتاب الواح را با دست گرفته بوسید و باز نمود و مقداری از آن با لحن بدیع خواند و نائب السُّلْطَنه از حاجی آخوند پرسید که علّت اینهمه تأکید در تبلیغ چیست آخوند جواب داد چونکه ایشان امروز مدّعی حقانیت اند و حق خلق را دوست دارد و میخواهد همهٔ انام بدین حقیقی او که اصل جنّت است وارد شوند چنانکه انبیا انواع بلیّات و مشقّات از جهّال تحمّل کرده دست از هدایت خلق بسوی خدا نکشیدند و نیز تبلیغ علّت شوق و تقرّب مردم بسوی خدا است چه که وظائف و شرائطی برای

مبلّغین مقرر شد که ناچار اولاً باید خود را تبلیغ کرده تزکیه و تصفیه شوند آنگاه بهدایت دیگران پردازند و از اینرو قیام بتبلیغ سبب میشود که مردم خود را بصفات الله متّصف نموده ترقّیات عالیه یابند شاهزاده پرسید که ایشان چه مقامی را ادّعا دارند ملاّ رضا گفت این ایّام ایّام الله است و این ظهور ظهور الله و حاجی آخوند فی الحال چنین گفت ایشاهزاده چنانکه میدانید در هر ملّتی صوفی است و ملاّ رضا صوفی اینطائفه است و غلّو نمود اماّ بنده عرض میکنم چنانکه از قبل خبر دادند که بعد از ظهور حضرت قائم رجعت حسین میشود حال ظهور حسین میشود نائب السّلطنه گفت چگونه ایشان چنین ادّعا توانند و حال آنکه میان ایشان و حضرت حسین هزار و دویست سال فاصله است و پدر و مادر آنحضرت و والدین ایشان جدا است حاجی آخوند گفت حضرت رسول فرمود منم موسی و حال آنکه میان ایشان و حضرت موسی دو هزار و کسری سال فاصله بود و ایشان از قریش و حضرت موسی از بنی اسرائیل بود و نیز چگونه فرمود منم عیسی و حال آنکه ششصد سال و کسری مابینشان فاصله بود و ایشان از عبدالله و آمنه و حضرت عیسی از روح القدس و مریم بودند و نیز فرمود منم آدم منم نوح منم ابراهیم و حال آنکه والدینشان معلوم و تا چهل سال هم در میان خلق بودند و اینگونه ادّعا ننمودند پس معلوم میشود که منظورشان محلّ و زمان و شوّون جسدائیّه نبود بلکه نظر بحقیقت انبیا داشتند که قوّت و قدرت باطنیّه و احاطه در جمیع علوم اوّلین و آخرین و ما فی السّموات و الارضین و برهانی که تمامت خلق اتیان بمثل آن نتوانند یعنی آیات و خطب و مناجات است و همی از حضرت ختمی مرتبت ظاهر شد اماّ همینکه گفتیم علوم نگویند چرا حضرت ساعت سازی یا آهن کوبی یا نجّاری و غیرها

نمیدانست چه که علوم ظاهره شأن مخلوقین انبیاست و چون بروح ایمانی و نشاط روحانی
حیات

--- صفحه ۲۸۹ ---

حیات ابدی سرمدی عطا شوند قوّت قوی و انشراح صدر یافته موفق بعلم و فنون گردند اگر بنظری
دقیق بنگریم خواهیم دید که آنچه صنایع و علوم از مردم تراوش نمود بانبیا راجع است زیرا قوانین
مدنیّه و اوامر و نواهی شرعیّه و حدود و حقوق اجتماعیّه و آداب و انتظامات و مراسم انسانیّه را از انبیا
آموختند تا جان و مالشان از تعرّض یکدیگر مصون مانده در مهد امان قرار گرفت و از اسفل درکات
حیوانیّت و وحشیّت نجات یافته در راه انسانیّت و ترقّی مدنیّت پیش رفتند پس آنچه از مدارج و معارج
کشف و صنعت و کمال را انجام دهند از آثار و نتایج ظهورات الهیّه میباشد و این بدیهی است که بدون
حصول مدنیّت و امنیّت فرصت تفکر در صنایع و اختراعات و انتظامات حاصل نگردد مانند اهل ایران که
چون مدنیّت تامّه را از کف دادند فرصت تفکر در هیچ گونه از صنایع نیافته گرفتار ظلم یکدیگر
گشتند ولی مقصود ما از علم انبیا علم الهی است که ناس را تزکیه و تصفیه نموده بصفات الله متّصف
سازد و بالجمله حاجی آخوند فصلی مشبع و کامل در تحقیق اینکه حقیقت کلّ انبیا و ما یقوم به النبوة
یکی است و تغایر شان از حیث زمان و مکان و سایر عوارض حادثه میباشد ذکر نمود و بوحدت حقیقت
گل از حیث لون و عطر بدون ملاحظه تخالف زمان و مکان بیان مقصود کرد و بشعر مشهور مثنوی
رومی؛

(دیده میخوام که باشد شه شناس xxxx تا شناسد شاه را در هر لباس)

تمثیل جست حدیث انا کلّ النّیین را فروخواند و حقیقت رجعت حسینی را بدین اساس مؤسّس داشته سخن را بانجام رساند و نایب السّلطنه و حاضرین از بیان معظّمش ملزم و مبّهوت و مفخّم گشته بگماشتگان خود گفت حاجی آخوند و آقا میرزا ابوالفضل بمنزل خودشان و ملاّ محمّد رضا بمقرّ خود برود و آنان رفته صرف شام نموده استراحت کردند و روزی بعد پس از اداّ صلاة و صرف چای باز هرسهرا متّفقاً احضار نمود چون نشستند از ملاّ رضا پرسید آنشخص را

--- صفحه ۲۹۰ ---

که شما قائم میدانید آیا احکام قرآن را ترویج کرد و یا احکامی جدید آورد ملاّ رضا گفت حضرت ربّّ اعلی و جمال ابهی هر دو دارای مقام ولایت مطلقه و البتّه صاحب احکام و قوانین جدیدهاند اوامر و نواهی تازه فرمودند شاهزاده از نماز و روزه و غسل و غیره آنچه خواست پرسید و ملاّ محمّد رضا همه را بتمام و کمال بیان کرد و شاهزاده روی به میرزا ابوالفضل نموده گفت مگر نه حضرت رسول مکرراً فرمودند انا خاتم النّیین و حلّالنا حلال الی یوم القیامة و حرامنا حرام الی یوم القیامة میرزا جواب داد گفت اوّلّاً مفسّر این حدیث حدیثی دیگر است که فرمودند اذا قام القائم قامت القیامة و چون مراد از یوم القیامة بمفاد این حدیث یوم قائم میباشد مفهوم احادیث مذکور نیز تعقید و اغلاقی ندارد و امّا در خصوص کلمه خاتم النّیین چنانکه اوّلّیت که با آدم بود در حق حضرت رسول صادق است

آخریت هم دربارهٔ ایشان صحیح است و آنکسیکه فرمود کنت نبیا والادم بین الما والطین اگر بفرماید منم خاتم نیز بجاست واز اینرو جناب ولایت‌ناب در زیارت حضرت ختمی مرتبت فرمود الخاتم لما سبق والفتاح لما استقبل سابق که معلوم ومشخص است وناچار مستقبلی هم بدان نهج بایست بیاید ودر اینمقام نائب السلطنه سوالات راجعه بمسائل این امررا بریده آغاز منظور اصلی خود نمود چنین گفت حال اگر ما بخواهیم باهم صلح کنیم بنوعیکه طرفین از یکدیگر مطمئن باشیم چه باید کرد ایشان جواب دادند که چنانکه مشروحاً مفصلاً گفتیم در بارهٔ دولت ابداً نظر وقصد وغرضی نداریم ومعدلک آنچه موجب اطمینان شما میشود بفرمائید تا معمول داریم شاهزاده گفت دولت دوچیز از شما میخواهد یکی حضور شخصی که تازه از عکا آمد واینطائفه چنین باو گرویده فریفته شدند که غوغا وآشوب برانگیخت دیگر آنکه بهائیان طهران را بما بشناسانید واگر چه شما برای بلیات وتضییقاتی که قبلاً از دولت دیده اید در قبول

--- صفحه ۲۹۱ ---

این دوامر تأمل وتردید میکنید ولی من که پسر شاه ونائب السلطنه ام بسر شاه وحضرت امیرالمؤمنین قسم یاد میکنم ابداً قصد کشتن واذیت نداریم چه میدانیم که شما بکشتن ممنوع وتمام نمیشوید بلکه مقصود اینست که قانونی مرتب کنیم که دولت وشما هردو آسوده شوید آقا میرزا ابوالفضل اذن تکلم خواسته چنین گفت اولاً از آنزمان که حضرت بهاءالله دربغداد اقامت داشتند تا حال که نزدیک سی سال است درهیچ جای ایران مقاومت ومحاربتی از اینطائفه مشهود نشد وهرچه ستم وجفا دیدند فقط

بدولت التجا وشکایت نمودند چه که اطاعت دولت بر آنان واجب و فرض است و این کافی است که دولت مطلع شده اطمینان حاصل نماید و اما بهائیان طهران ضبط و حصرشان خارج از حیطه امکان میباشد چه که این امر قلبی و اعتقادی است و یوم فیوم در ترقی و ازدیاد میباشد و نیز بسیاری هستند که ایمان خود را بنوعی کتمان میکنند که اعضا عائله شان از حال همدیگر خبر ندارند و شناختن آنان بنوع سلامت و ملایمت برای دولت ممکن نیست و بنوع شکنجه و عذاب نیز میسر نخواهد شد زیرا افراد این طائفه عذاب و زجر را تحمل مینمایند و برادرشان را که میشناسند بدست نمیدهند و برای دولت اینگونه اقدام نتیجه نداده بلکه موجب تنبه و بیداری انام و نشر بهائیت میشود و اگر مستضعفین چند از این طائفه را شکنجه و عذاب گیرد چونکه مهمین و محترمین قوم پیوسته از این گونه اشخاص مجتنب و محترزند افراد حقیقی بهائیان بدست نیاید و ممکن است اشخاصی که با این طائفه معاشرت برای کسب و کار و غیره داشتند گرفتار شوند و این سبب اضطراب و انقلاب و سلب اطمینان و راحت عامه گردد لذا اولی این است که دولت ازین مقصود صرف نظر نماید و اما در خصوص آنشخص که تازه از عکا وارد شد البته اگر بداند که حضرت والا طالب دیدنش هستند و مقصودی جز تجسس و تفحص

--- صفحه ۲۹۲ ---

وظیفه اش این است که حاضر شود شاهزاده گفت بلی اگر بیاید و دو یا سه مجلس ملاقات شده طرفین نوشته بسپاریم که سبب اطمینان گردد بسیار لازم و مفید است حاجی آخوند گفت اگر در طهران برقرار باشند همین است که حضرت والا فرمودند ولی از شهر رفتند ملا رضا گفت هنوز

نرفتند و در شب قبل بخانه دامادم مهمان بودند ولی برای همین گفتگو که در شهر پیچیده شد نیامدند
 و اگر کسی نزد ایشان معروض دارد بی مضائقه میایند و آنچه را ایشان امضا گذارند احدی تردیدی
 نکند شاهزاده گفت البته اگر بیایند و یک بار هم با اعلیحضرت پادشاهی ملاقات کنند اولی و انسب
 میباشد اینک شما ببالاخانه مقرر ملاّ رضا رفته در اینخصوص شور کنید و من نیز بمحضر شاهی میروم
 لاجرم هر سه ببالاخانه تلگرافخانه مذکور رفتند و صرف ناهار کردند ملاّ رضا بایشان گفت از من دیگر
 نشنوید هر کس تکلیف خود را بهتر میداند شما تکلیفی دارید و من تکلیفی دیگر و مقداری مکالمات
 متفرقه کردند و پاسی از شب گذشته نائب السلطنه هر سه را طلبید و تا ساعت پنج از شب گذشته
 صحبت داشتند و مقداری از آیات و کلمات بدیعه خوانده شد و نایب السلطنه گفت بروید ببالاخانه
 و شور دقیق کنید و هر سه باز در بالاخانه مشورت کردند ملاّ رضا گفت آقا حکماً باید بیایند والا بر
 احباب صدمه بسیار وارد میاید آقا میرزا ابوالفضل هم گفت اگر چه عهد این گروه محلّ اعتبار
 و اطمینان نیست ولی چون غریق اندیشه واضطراب و بیم عظیم اند اگر ایشان نیایند احتمال وقوع بلیات
 و مخاطرات است و علی الصّباح شاهزاده هر سه را طلبیده پرسید که نتیجه مشورت چه شد هر سه گفتند
 اگر بیاید بهتراست و شاهزاده بملاّ رضا گفت پس بروید و بیاورید و او جواب داد که بسخن من اعتنا
 نخواهد کرد شاهزاده از میرزا ابوالفضل خواست و او نیز جواب گفت که قول

من نیز مؤثر نیست فقط بموجب کلام حاجی آخوند شاید بیایند وشاهزاده بأخوند گفت شما او گفت
میروم ولی آمدن شانرا بعهدہ نمیگیرم چه ممکن است از طهران رفته ویا بموجب قول من نیاید
شاهزاده گفت من بشما اطمینان میدهم شماهم ایشان را مطمئن نمائید بحق خدا وکلام الله وبحق
رسول که احدی را بایشان تعرض نیست ومقصود ملاقات واطمینان طرفین است آخوند گفت پس
بنویسید وشاهزاده بمضمون مذکور نوشته داد آخوند گفت مُهر کنید شاهزاده گفت بخطّ خودم
نوشتم دیگر چه احتیاج بمُهر است آخوند گفت چون الحال میروم وسیدی بزرگوار از اولاد رسول الله
آورده بدست شما میدهم بس هرگاه صدمه بایشان وارد شد من نزد خدا وخلق مسئول ومأخوذ نباشم
وبگویم بموجب این سند پسر شاه مطمئن شدم نائب السلطنه خندیده مکتوب را مُهر کرده بأخوند داده
گفت اینک از من مطمئن شدید اما بگوئید تابدانم که من چگونه از شما اطمینان حاصل کنم که چون
ازاینجا رفتید بموجب وعده وفا کرده برمیگردید آخوند گفت من فقط حسب تکلیف وامر شما میروم
اگر اطمینان ندارید نفرستید در اینموقع نائب السلطنه وعباسقلیخان وکنت دومونت فوت رئیس نظمیه
بلغت فرانسه درخصوص رفتن وی سخنی چند گفتند وشاهزاده بأخوند گفت اینان رفتن شمارا
مصلحت نمیدانند و آخوند جواب داد چون وفای بعهد از وظائف ایمانیّه است ودر خود نمی بینند
مراهم مثل خود گمان بردند ولی من خواهم برگشت نائب السلطنه گفت الحکم لله بروید وآخوند
بخانه خود آمده مکتوبی توسط یکی از نسوان بأقا سید مهدی نوشته تمام ما وقع را بیان داشت وخود

در وقت عصر نزد نائب السّلطنه برگشت و او حضور شاه بوده پیام فرستاد که باشید تا بیایم و پاسی از شب گذشته بیامد و حاجی

--- صفحه ۲۹۴ ---

آخوند باو گفت مکتوب نزد آقا فرستادم و هنوز جوابی نرسید که بدانم در طهران هستند یا نه نائب السّلطنه گفت ای حاجی ملا علی اکبر آفرین مرحبا ثم آفرین ثم مرحبا و باو آزادی داده گفت بخانه خود بروید ولی همه روزه در وقت عصر باینجا بیایید و آخوند نزد احباب رفته مقداری صحبت نموده بخانه خود رفت ورقه دیگر باقا سید مهدی عرض نمود جواب رسید که امشب در خانه شما ملاقات شده قراری میدهم و در همانروز شیخ ابوالقاسم عطار که عائله مشکین قلم را از اصفهان بعکا رسانده مراجعت کرده بطهران وارد شد و با احباب طهران معاشر بود در معبر کربلائی محمد بزّاز منافق مذکور و غلامان دولتی میگذشت او را دیده گرفته نزد نائب السّلطنه حاضر کردند او را مخاطب داشته پرسید شیخ ابوالقاسم توئی گفت بلی پرسید کجا رفتی گفت بزیارت پرسید چه دیدی گفت آنچه آرزو داشتم و خواستم پرسید دلیل حقانیت چه دارند گفت دلیل آفتاب ضیا اوست شاهزاده خندید و گفت او را هم نزد رفقاییش ببرید و حاجی آخوند وقت عصر نزد شاهزاده پیام فرستاد جواب داد که امروز کار دارم و ملاقات ممکن نیست باشد بعصر فردا و آخوند نزد احباب رفته مقداری جویای احوال شد آنگاه مراجعت بخانه خود نمود و ساعتی از شب گذشته آقا سید مهدی بانجا رفته از تمامت احوال و وقایع استحضار یافت و بحاجی آخوند گفت برای رفتن نزد نائب السّلطنه حاضرم و امشب برای همین آمدم

آخوند گفت بعهد وخطّ این گروه اعتمادی نیست او گفت من میدانم معذکّ میروم آخوند گفت اولی آنکه با احباب شور کنم مبادا وهنی وارد شود ودرباره من سخنانی گویند او گفت بر شما حرجی نیست ومن خود بمیل ورضا میروم واجتماع احباب برای شور بیرون از مصالح وقت میباشد آخوند گفت بایک یک مشورت میکنم وروزی بعد با احباب مشورت نمود برخی تصویب کردند وجمعی گفتند اسرار این واقعه بر ما مستور وصواب وخطا بر افکار ما

--- صفحه ۲۹۵ ---

پوشیده است آنگاه اقوال وآراً را بوی گفت واو اظهار نمود که اینک حسب شور نیز مصلحت دررفتن میباشد وبعد از ظهر همین روز فرّاشها آقا سیّد اسدالله قمی را از دگّه کفش دوزیش گرفته نزد نائب السّلطنه حاضر کردند از او پرسید که تو از این طائفه هستی جواب گفت من مردی سیّاح ودرویشم وبا اهل هر عقیده وهر طائفه معاشرت میکنم پرسید که با این طائفه هم معاشرت داری جواب گفت بلی اظهار داشت که اگر از این طائفه نیستی سب ولعن کن گفت من از ایشان بدی ندیدم بلکه بهترین طوائف عالمن و بسیاری از کلمات ومطالب شانرا شنیدم همه صحیح وفصیح وجذاب است دراینصورت چگونه بد گویم وحال اینکه از حضرت رسول نیز جز کلمات چیزی دیگر اکنون بدست نیست واگر روایات معجزات مناط باشد از ایشان نیز روایات بیشمار در باب معجزه شنیده ام شاهزاده بأمورین گفت حال این را نزد سائرین ببرید وحاجی آخوند بوقت عصر نزد نائب السّلطنه آمد مقداری صحبت کردند آخوند باو گفت فرمایشات وملاطفات لسانی شما با دستگیر

کردن آقا سید اسدالله و حال آنکه از ما نیست منافات دارد شاهزاده گفت فرّاشها بی اطلاع من چنین اقدام کردند و چون او را جهراً آوردند بهتر این است که آقا سید مهدی بیاید و همه یکبار مرخص شوند حال بگوئید چه شدند آخوند گفت فردا شب در ساعت دو از شب گذشته باتفاق میائیم و آخوند نزد سائر احباب رفته احوال پرسى کرد و بخانه خویش رفت و در شب فردا که پنجم شهر ربیع الثانی بود دو ساعت گذشته از شب آقا سید مهدی و حاجی ملا علی اکبر متفقاً وارد منزل نائب السلطنه شدند و در حجره خلوتی که مقرر داشت نشسته باهم صحبت کردند پس شاهزاده با عباسقلی خان و عبدالله خان آمد و بکمال احترام نشست و آن دو ایستادند و باقا سید مهدی گفت آیا نترسیدید و باینجا آمدید او گفت حبّاً لأهل العالم و فی سبیل الله شرفیاب

--- صفحه ۲۹۶ ---

حضور شدیم تا بر شما معلوم گردد که خیال فساد و نزاع نداریم و شاهزاده تمجید و توصیف بسیار از این طائفه کرده الحق وفا و جرئت شما نادر و بینظیر میباشد پس از احوال ارض اقدس و جمال ابهی سوالات بسیار کرد و آقا سید مهدی با رعایت مصالح وقت و مناسبت مطلب جواب گفت و سخن بجائی منجر شد که آقا سید مهدی حدیثی خواند نائب السلطنه گفت مگر شما باحادیث ما عقیده دارید و او گفت نه تنها بقرآن و احادیث اعتقاد داریم بلکه جان در راه آنها فدا میکنیم و حامل و عامل قرآن ما هستیم نه علمای که ایمان باصول دیانت را اجباری و تعبّدی میدانند و تمام همّشان در فروع احکامی است که بی دلیل و فائده استنباط کرده در کتب فقهیه انباشتند و خود بآنها عمل نمیکند

وبعناوین مجعوله شرعیّه دست تطاول بأموال وعیال مردم دراز مینمایند وبأحدی حقّ سوأل وبازخواست از عقاید واعمال خود نمیدهند وبعلاوه بشارات و اخبار این ظهور اعظم در قرآن و اخبار مملّو ومشحون است شاهزاده گفت امروز بدیدار آقا سیّد صادق رفتم پرسید با باییّه چه کردید گفتم چند تنی را گرفتم گفت آنچه بدست میاید بقتل رسانید آقا سیّد مهدی گفت شما ایشان را از همه مردم بهتر میشناسید چرا تا ایندرجه تحکّمات ایشانرا تحمّل میکنید گفت ناچاریم چه دولت دشمنی اعظم از آنان ندارد ولی از آغاز تسلّط ونفوذ یافتند و اکنون چاره نیست و آن شب تا ساعت پنج گذشته از شب صحبت بطول انجامید وبعداز صرف شام شاهزاده بعباسقلیخان سرتیپ گفت خودت فانوس کشیده جناب آقارا با حاجی ملاّ علی اکبر بمنزلشان برسان و آقا سیّد مهدی گفت امشب وقت گذشت اولی اینکه همین جا بیتوته کنیم شاهزاده گفت چون همه دوستان شما منتظر ومضطرب اند بهتر اینکه بروید آخوند گفت پس خود حامل فانوس میشویم وسرتیپ زحمت نکشند شاهزاده گفت چون قراول دوره بدون اسم شب بعد از ساعت

--- صفحه ۲۹۷ ---

ساعت مقرّره مانع از ذهاب وایاب اند وسرتیپ اسم شب دارند اولی آنکه همراه باشند و کفشهای آقا سیّد مهدی وحاجی آخوند را عبدالله خان جلو گذاشت وشاهزاده تا درب در بدرقه نمود وبعداز عذر بسیار گفت جناب آقا حال مرا نیم بابی کردید اولی آنکه چند مجلس ملاقات شود وسخن را بپایان رسانیم آقا سیّد مهدی گفت حقیر حاضرم هر وقت معین فرمائید بجناب آخوند خبر دهید باتفاق

مشرّف بحضور میشود شاهزاده گفت همه روز در هنگام عصر باینجا آئید همینکه فرصت شد خبر میکنم آنگاه عباسقلیخان فانوس کشیده تا درب خانه حاجی آخوند رساند و ایشان از سرتیپ معذرت خواهی نموده بخانه رفتند و عصر روز بعد حاجی آخوند بمنزل شاهزاده و نزد احباب رفته پیام فرستاد شاهزاده پیام کرد که امشب وقت فراغت ندارم و باین نوع تا چهار روز گذشت و آخوند را ملاقات با شاهزاده حاصل نشده بعد از ملاقات احباب بخانه خود برگشت و در آنمدت احاد احباب با وی ملاقات و صحبت کرده اظهار شادمانی از مآوقع نمودند و او پیوسته میگفت باظهار محبت و تعهدات قاجاریه اعتماد نباید کرد مکرراً در آغاز با احبّا خدعه کرده قسمها خوردند و در پایان کار تخلف نمودند مگر خداوند تفضّلی فرماید و از آنسو شاهزاده خود هر روز یک بار بحجره احباب درآمده دلجوئی کرده میگفت محزون و ملول نباشید یقیناً همین دو یاسه روز آزاد میشوید و بعضی از کودکان احباب را که برای ابلاغ پیام و امور اخیری بحجره احباب میرفتند بهریک پنج قران یا یک تومان انعام میکرد تا در عصر روز دهم ربیع الثانی حسب المعمول چون حاجی ملا علی اکبر نزد شاهزاده رسید بحاجی گفت امشب جناب آقا بیایند و او بخانه رفته باتفاق آمدند ولی شاهزاده ملاقات نکرد چنین پیام فرستاد که امشب چون با سفرای دول مشورت داریم شما در بالاخانه تلگرفخانه نزد

--- صفحه ۲۹۸ ---

ملاّ رضا و آقا میرزا ابوالفضل بمانید فردا ملاقات شود و صبح فردا چنین پیام کرد که امروز اعلیحضرت پادشاهی بکن میروند و بعد از دو روز خواهند آمد و معذرت بسیار جسته گفت چون حاجی ملا علی

و آقا سید صادق اصرار دارند اولی اینست که چندی در اینجا باشید و تشویش نکنید آقا سید مهدی گفت اگر مطمئن نبودیم چرا باینجا میامدیم قلب ما آسوده است چه اگر بکشند شهید فی سبیل اللّٰهیم و اگر نکشند شاکریم از ماسوی چشم پوشیده راضی بقضائّ الله شدیم بلاشرا بجان خریدار وفدا کردن جانرا موجب دیدار محبوب میدانیم نه از بستن محزون و نه از رستن مسرور میشویم این سرِ ما و آن شمشیر شما ما حاضریم در دادن و شما قادرید در گرفتن آنچه مصلحت مملکت خود میدانید معمول دارید نائب السّلطنه چون این بشنید گفت همان است که مکرراً اظهار داشتم دولت ابداً بخيال تعرض شما نیست اینهم برای سدّ سخنهای ملاها است و شاهزاده بطبقه پائین رفته بوزیر نظام و غیره گفت واللّٰه مَنْ طائفة مشتاق تر بمرگ ازین جماعت ندیدم و نشنیدم گویا جان در نزدشان بقدر خردلی قیمت ندارد در آن اثنا میرزا عبدالوهاب خان نصیر الدّوله و آقا علی امین حضور آمدند شاهزاده همین حکایت را بر ایشان اظهار داشته چنین گفت چه کنم که دولت قدر نمیشناسد خدمتی کردم که کس تا بحال نکرد این شخص ثانی رئیس این طائفه است که با تدبیر بدست آوردم و اگر دولت یک کرور خرج میکرد میسر نمیشد و تا حبس دولت است احدی از این گروه جسارت اقدام بر خلافی نمیکند و آنان نیز توصیف و تمجید همی از خدماتش نمودند و روزی دیگر کس فرستاد میرزا ابراهیم خان نوّه میرزا ابوالحسن خان ایلچی را که یکی از پیشخدمتان مخصوص وی بود حاضر کردند و از او پرسید که آیا توهم ازین طائفه بابیه هستی جواب گفت بابی نمیشناسم و اطلاعی ندارم شاهزاده دستور داد کدخدا یعنی کربلائی محمّد بزّاز مذکور حاضر شد و از او استفسار احوال میرزا ابراهیم

صفحه ۲۹۹ موجود نیست ادامه تاپ از صفحه ۳۰۰ میشود

--- صفحه ۳۰۰ ---

ودر آغاز بدستور وی ملا محمد رضا را حاضر کردند و نشست و از او سوالات بسیاری نمودند و چنانچه طبیعت وی بود بصراحت بیان و هریک را جواب داد تا سخنش بداینجا رسید که جمال ابهی در مدت چهار ساعت هزار بیت آیات مانند قرآن از لسان و قلم معجزیانش صادر مینماید و معتمد الدوله با نهایت غرور علم و جاه و مال و نسب و بنوع تکبر و استهزا سخن ملا محمد رضا را چند بار تکرار کرد که در چهار ساعت هزار بیت آیات مثل قرآن از لسان و قلم معجزیان خود نازل مینماید و در اینموقع آقا میرزا ابوالفضل را وارد ساختند نشست و شروع بسخن کرده خطاب بمعتمد الدوله نموده گفت آیا تعجب حضرت نواب والا شاهزاده کبیر از چیست این محقق است که کلام خدا را علامت و نشان و شاهد و بینائی است که آنرا از کلام خلق ممتاز سازد و جدا نماید در هر کلام که آن علامت و اثر و خاصیت و ثمر مشاهده شود ولو یک سطر باشد حجت است و اگر آن علامت را نداشته باشد ولو هر قدر فصیح و بلیغ و بدیع الأسلوب و ملیح باشد و خواه بهر سرعتی از لسان و قلم جاری شود و یا بتائی و تفکر صدور یابد معتمد الدوله گفت بلی صحیح است و شما کلام خدا را از کلام بشر بچه علامت تمیز میدهید و جدا میکنید میرزا ابوالفضل گفت حسب قانون مناظره ایضاح و بیان این مسئله بر حضرت اجل اشرف میباشد زیرا حضرت رسول بوحی رب العزة چنین فرمود ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله وادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین و با اینکه بشهادت کلمه من

دون الله مفهوم ومعلوم است که مراد از شهدا کیست ومقصود از مماثلت چیست بمحضر حضرت والا عرضه داشته میپرسم که اگر مقصود مماثلت ومشابهت در شوون کلام عربی میباشد که فی المثل آواخر کلام بواو ونون مانند یعلمون ویاذنون مانند صادقین والف تنوینی در حالت نصب مانند بصیراً وامثال ذلک تمام شود

--- صفحه ۳۰۱ ---

پس برهر عربی دان اتیان مانند آن سهل وآسان وکتب ومقالات وقصائد عربیه باکمال فصاحت وبلاغت بسیار وفروان است که در اوآخر جملاتشان اگر یعلمون صادقین وبصیرا واقع نشده بامثال إعظاماً وإجلالاً اختتام پذیرفت واگر برای کلام الله علامات ونشانیهای دیگری بدست دارید که مماثلت ومشابهت بدون آنها تمام نشود ملتمس و متمنی هستم بیان فرمائید وروشن وواضح کنید ودراینمقام مناظره فیما بینشان بطول انجامید ومعتمد الدوله مانند طیر هراسان وگریزان همی از شاخه بشاخه پرید که شاید مغالطه نماید وعجزش ظاهر نشود وبالأخره میرزا باؤ گفت خوب است جمعی از مشاهیر مجتهدین را حاضر ومجتمع سازید تا باهم مناظره کنیم وبدانید که اعلم از همه هستیم ونائب السلطنه چون عم اکرم را مغلوب دید واحتمال میداد که بیان میرزا درقلوب حاضرین تأثیر نماید سخن بمیان آورده بمیرزا خطاب کرده گفت ای جناب آقا میرزا ابوالفضل خواهش دارم درین مسائل با اعمام کرام بملایمت صحبت کنید زیرا که قصد مجادله ندارند ومیخواهند ازین امر اطلاع یابند وبا معتمد الدوله لغتی از حُسن خط وانشأ مراسلات میرزا که برای مانکچی صاحب نمایندۀ پارسیان هند

بوزراً وامراً نوشته تمجید نمود و معتمد الدوله نیز مقداری از علم و فضل و قوّت انشاء میرزا توصیف کرده تأسّف خورد که ممکن بود برای ترسّل و انشاء حقوق بسیار از دولت بگیرد و میرزا حمد و شکر خدا را بجای آورد که موفق و فائز بایمان حقیقی و طالب و مجاهد در راه حق است و آنچه را اعتقاد نموده با دلیل و برهان مییابد و بحق توسّل جسته و از ماسوی بیزار و مستغنی گردیده و اظهار داشت که بسیار مائل و مشتاقم کسی بطلان این عقیده را بر من ثابت کند تا برگردم در اینموقع شیخ ابوالقاسم مذکور را حاضر کردند و معتمد الدوله از وی سوالاتی در خصوص آداب و احوال جمال ابهی نمود و او تمامت امور را کما ینبغی و یلیق حتّی وضع لباس و فرش منزل و آداب

--- صفحه ۳۰۲ ---

اکل و شرب چای را وصف کرد معتمد الدوله پرسید آیا مردم عکّا اعتنا و احترام مینمایند و شیخ شرحی در کیفیت خضوع و خشوع و ولّات و حکام و ارکان حکومت و قاضی و مفتی و معاریف عکّا نسبت بغصن اعظم بیان داشته گفت در هفته اقلّ یکبار غصن اعظم از شهر عکّا عزم زیارت جمال ابهی نموده مسافت قرب نیم فرسخ تا قصر بهجی پیاده طی مینمایند و پاشای معظّم و ارکان محترم و علمای ممجّد و بزرگان بلد نیز در عین گرمی هوا باتّفاق ایشان پیاده ببهجی میروند و بآداب و خضوع لا یوصف بمحضر ابهی تشرّف میجویند و خویشان را لایق و مستحقّ در ک حضور محترم می شمارند و از سخنان شیخ تمامت حضار خصوصاً معتمد الدوله غریق حیرت و تعجّب شدند و مجلس را سکوت عمیقی فراگرفت و میرزا ابوالفضل بیانی در باب حجّیت قدرت و نفوذ مظاهر الهیه نمود و معتمد الدوله با لحنی

آمیخته بتعجب و غضب اسم جمال ابهی را برده پرسید آیا ایشان حجّت عصرند میرزا پرسید که اگر ایشان نباشند پس حجّت عصر کیست و حدیث مأثور لولا الحجّة لساخت الأرض بأهلها را خواند معتمد الدوله گفت علّما حجّت اند میرزا گفت علما را در شعب عقیدت و مدارک دینیّه اختلاف است و هیچیک مدّعی مقام الهام و قائمیّت نیستند و در حجّت عصر اختلاف و تعدّد شاید و مقام الهام و مبعوثیّت من جانب الله باید و من خود یکی از علماً زمان هستم و معتمد الدوله و نایب السلطنه هر دو تصدیق و اعتراف بمقامات علمیّه اش نمودند و میرزا در خصوص عقیده عامّه بحیات محمد بن الحسن و اقامتش در شهر جابلقا و غیره بسط مقال داده آنرا مخالف رای حکما و عقلا بیان کرد و معتمد الدوله خود تألیفات در جغرافیا داشته نتوانست بشهری موهوم تمسّک جوید لاجرم بمسئله خاتم النبیین و معجزات و نیز علامات ظهور قائم تمسّک کرده موضوع سخن را تغییر داد و میرزا تمامت امور مذکور را حل کرده جوابهای مقنع و مسکت داده و شمه از الواح ابهی صادره در حقّ خود را خواند و معتمد الدوله

--- صفحه ۳۰۳ ---

سخن از جمله که در برخی از بیانات مذکوره مسطور است وهو هذا انّ قلمی الاعلی فی کلّ الاحیان یجول فی مضمار الموعظة والبيان ولكن اهل الامکان یسمعون ولا یعلمون إلا من شاء ربک المهیمن القیوم بمیان آورد و خواست تنقید ادبی و اعتراض بر کلمه یجول نماید و میرزا استعاره و کنایه بلیغه را در جمله مذکوره شرح داد و سخن را بقدرت و عظمت ابهی و تأییدات متتابعه در نفوذ امرش بپایان

رساند در این موقع فرهاد میرزا از شدت غرور و حسد و کینه نتوانست خودداری کند و سخنی نالایق
 بر زبان راند و چنین گفت شما که را میپرستید و چه ادعاهای در حقش مینمائید در صورتیکه با خودم
 بازی شطرنج کرده شراب خورد و میرزا با مراعات ادب و ملایمت کلام بوی جواب گفت که چون
 بهمه انبیا ازین قبیل تهمت زده افترا گفته اند امثال این سخنان مورد قبول ندارد چنانکه در قرآن است
 مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا يَسْتَهْزِئُونَ و بفرض اینکه صدق باشد شما مطلعید که حضرت موسی قبل
 از بعثت قتل نفس نمود و در قرآن از قول آنحضرت چنین مسطور است قُلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ
 ففُتِرَتْ مِنْكُمْ لَمَّا جِئْتُمْ فَوْهْبَ لِي رَبِّي حَكَمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ و حضرت عیسی در مجلس
 مهمانی آب را شراب کرده تناول نمود و کذلک در قرآن از قول مریم چنین مذکور است يَالَيْتَنِي مِتُّ
 قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا وَخَطَابُ قَوْمِ بَاوُ چنين مسطور يا اُخت هارون ما كان ابو ك امرؤ سوء وما كانت
 أُمُّكَ بَغِيًّا و حضرت رسول اصحاب خود را بهجوم برقافله و سرقت و غارت مأمور نمود و فرهاد میرزا
 میخواست تکرار سخن کرده ادامه بحث نماید که ملا رضا سخنش را قطع نموده با صراحت بیان که
 مخصوص او بود چنین گفت هر کس بگوید ایشان شراب خورده اند کافر و ملعون است دیگری هم
 بَمَنْ این سخن گفت وَمَنْ بَاوُ صریحاً گفتم تو خود اقرار و اعتراف بفسق خود نمودی و فسقت ثابت
 شد

وشهادت فاسق فاجر در حق دیگری مسموع نیست تاچه رسد نسبت بظهور الله وموعود جميع کتب وصحف و زبر صمدانيه واین بیان حکم نزول صاعقه داشت جميع خاموش ومدهوش ساخت و در چهره فرهاد میرزا آثار سخط وغضب نمودار گشت چنانکه از جای برخاسته بی اختیار در تالار قدم زد ونائب السلطنه نیز برای اطفاء فتنه برخواسته با عمین وسائرین رفتند ومیرزا ابوالفضل با ملا رضا وشيخ ابوالقاسم نیز بمقر خود عودت کردند وفرهاد میرزا معتمد الدوله اعتیاد بعبادت واشتداد قساوت را باهم توأم داشت ودر مقرهای حکمرانیش بسا اتفاق افتاد که چون میخواست مشغول باقامه صلاة فريضة شود گماشتگان حکومتی مقصری را حاضر کردند واو امر بقتل داده مشغول بنماز شد ومحکوم را در حضورش سر بُریدند ودر حالیکه ادعیه در تعقیب نماز میخواند سر بنزدش آوردند وگاهی چون از او میپرسیدند که مقصراً چه نوع بقتل برسانند سر بُرند یا طناب بیندازند یا شکم پاره کنند استخاره مینمود وهر نوع را که خوب میآمد جاری میکرد وبسا در اثناً اشتغال بنماز با اشاره حکم قتل میداد وحسام السلطنه ودیگران نیز در اجراً اعمال قساوت نادر النّظیر بودند وبالجمله بدین طریق مناظره ومحاجّه اکابر شاهزادگان واعاظم ارکان دولت با محبوسین مذکور روز وشب مستمر شد واخیراً در مجلسی منتهی بطلب معجزه وخوارق عادات گردید واحباب اقتراح معجزات را بأدله منقوله از کتب مقدسه ردّ کردند وحجّه باقیه را کتاب ومعجزه عمومیه را قیام واستقامت ونفوذ امر وشریعت وتریت شمردند وملاً محمد رضا ملتزم شد که آنان متحد ودر تعیین معجزه متفق شوند وتلگرافاً یا کتباً از محضر ابھی بخواهند واگر انجام نپذیرفت از اعتقاد خود برگردد واورا بقتل آرند ونائب السلطنه التزام

ملاً رضارا برای میرزا ابوالفضل گفته رأی اورا خواست و او جواب گفت که با چنین التزام و تعهد ملاً رضا برای چه مسامحه مینمائید و یکی از مجالس مناظره در حجره مذکوره خانه نائب السلطنه که مقرر میرزا

--- صفحه ۳۰۵ ---

ابوالفضل و حاجی ملاً علی اکبر و ملاً محمد رضا بود واقع شد و ایشان با سهام الدوله و معین نظام و نصر الملک و وزیر نظام خال نائب السلطنه گفتگو کردند و منظور جمع مذکور این بود که کلمه از ایشان گرفته بهانه نموده حمل بر سوء قصد و فساد نمایند ولی نتوانستند بهانه بدست آرند و جمع مذکور غالباً انجمن شده مشورت در تأسیس فتنه و فساد و قلع و قمع بهائیان همی نمودند از جمله مقرر داشتند که در سرتاسر ایران حکام و مأمورین سالم و بی آزار را معزول نموده بجایشان حکمرانانی معین کنند که تشنه خون بهائیانند و نیز بعلمائی که تعرض ندارند بی اعتنائی شود و با علمائیکه با ایشان دشمن اند غایت تعظیم و تجلیل نمایند تا امراً و علماً متفق شده عامه انام را بدرندگی نسبت باینطائفه وادارند و از اینرو رکن الدوله سابق الذکر را از حکومت خراسان معزول و حسام السلطنه را که دشمن بیرحم بهائیان بود برجایش منصوب داشتند گویند او در مجلس شورای دولتی فریاد برکشیده گفت تا دویست نفر از اهالی وطن بنام بهائی کشته نشوند که یکی فقط در آرمیان بواقع بهائی باشد محال است اینگروه را نابود توانیم نمود و نیز نزد شاه انواع سعایت و حیل کرده باینطائفه نسبت ضدیت با شاه دادند و گفتند اینکه در بعضی کلمات صاحب امر ذکر اطاعت از دولت شده برای اغفال ماست و هر وقت بخواهد

حکمی دیگر خواهد داد چندانکه شاه را متوحّش و مضطرب ساخته بقلع و قمع اینطائفه واداشتند و از مجتهدین عظام طهران فتوی خواست حاجی ملاّ علی کندی که اعلم و ائس بود فتوی داد که عوام تقصیر ندارند و ارتدادشان موجب قتل نیست زیرا که امر برایشان مشتبّه شد ولی مبلّغین و مؤلّفین و علمایشانرا باید دست و زبان بُرید و عوام را توبیخ و تهدید اکید کرده از حبس آزاد نمایند و بسیاری از علمای دیگر نیز بهمین طریق نوشتند ولی آقا سیّد صادق طباطبائی نوشت که کلّ را از کوچک و بزرگ و عامی و عالم

--- ۳۰۶ ---

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هجری قمری.

باید بقتل رسانند و زنان را از شهری به شهر دیگر برده آزاد سازند و شوهر دهند و چون تبرّی از حقیقت نمایند اطفال صغارشان را بدستشان سپارند و گرنه نزد امینی بسپارند تا به عقیدت و احکام اسلام تربیت شوند و او پس از دادن حکم مذکور مریض و بستری گشت و به هر کس نزد وی به عیادت رفت چنین

گفت: شاهد باشید عهد کردم چون حالم چندان بهتر شود که بتوانم از بستر حرکت کنم به حبس خانه رفته تمامت بهائیان را با دست خود بهلاکت برسانم. ولی شاه مطالعات مفصّل و ملاحظات گوناگون کرده راضی به قتل بهائیان نشد و حکم به حبس ایشان داد و روزی بعد از مناظره مذکور ما بین معتمد الدوله با میرزا ابوالفضل و ملّا رضا عکّاس آوردند و یک‌یک از بیست و پنج تن احباب محبوس را عکس برداشتند و هنگام عصر نائب السلطنه پیام فرستاد که هریک احوال خود را نویسند تا پای عکسش چسبانده نزد شاه ببرند و لذا هر یک مختصر احوال خود را نوشته دادند و روزی بعد دو تن مستنطق حاضر شدند و نخست به بالاخانه مذکور نزد آقا سید مهدی رفته سؤالات کردند و جوابهای ایشان را نوشتند در خصوص مذهب گفتند من به حسب کلام جدّم که فرمود استرذهبک و ذهابک و مذهبک عمل میکنم و چون از آغاز نائل به سیاحت بودم به عکا نیز رفته حضور ایشان رسیدم و چون از احوال عرض مقصود پرسیدند موافق حکمت جواب داد آنگاه از او پرسیدند آیا بدمیگوئی جواب داد من از مرحوم شیخ مرتضی و حاجی میرزا حسن شیرازی استفتاء کردم فرمودند در هر جهت لعن شایسته نیست آنگاه از حاجی ملّا (علی) اکبر و آقامیرزا ابوالفضل پرسیدند و ایشان جواب گفتند که ما مجاهدیم و در هر جا جويا شده استفسار می‌نمائیم و چون هنوز بطلان این مذهب بر ما معلوم نیست بد نمی‌گوئیم و همینکه از ملّا رضا جويا شدند پس از بیان نام و موطن گفت مذهب من بهائیت و شهادت در این راه را عین وصول به مطلوب می‌شمارم و اگر چنین کنید

۳۰۷ مفقود لذا از صفحه ۳۰۸ ادامه تاپ میشود

--- صفحه ۳۰۸ ---

تغییر و تبدیل داد و هر قدر احباب اصرار کردند که آنچه ما میگوئیم بنویس جواب گفت آنچه نوشتم عین گفته شما و طبق مصالح می باشد و صورت مکالمات را پای عکس چسبانده نزد شاه برد و در همانروز حکم شد که تمامت مظلومین را بانباز ببرند ولی برای اینکه آقا سید صادق طباطبائی مذکور درگذشت در آنروز نبردند و کیفیت وفات ناگهانی وی چنین شد که در پنجم ربیع الثانی احتراقی در قلبش پیدا گشته بستری گردید روزی بعد حرقت نزول نموده مرض نقرس در پاها ظهور نمود و روز دوازدهم بدماع صعود کرده تولید خوف و بیم گردید و پیوسته فریاد بر کشیده میگفت ایوای بابیان مرا کُشتند ایوای قطعه قطعه ام نمودند و عریضه نزد نائب السلطنه فرستاد که اینطائفه قصد قتل مرا دارند و شاهزاده چند دسته مستحفظین نظامی برای حفظ وی روانه و مأمور کرد و در شانزدهم نقرس متحوّل بشفاقلوس گردیده ازین جهان درگذشت و حسب امر دولت سه شبانه روز دکان و بازار شهر را بسته مراسم عزاداری بجای آوردند و روز هجدهم جنازه را از محله سنگلج که خانه اش بود حمل کرده در حالیکه راهها پر از گل و بیرون شهر پر از برف بود اغلب علما و امرا و تجار اطراف عماری پره زده

گروهی از یهود را برآن داشتند که بلغت خویش در جلو جنازه نوحه گری کردند و بداینطریق تا بقصبة شاهزاده عبدالعظیم برده دفن کردند و روزی بعد از وفات سید صادق پنجاه تن فرّاشان قرمز پوش مأمور شدند آن بیست و پنج تن احباب مظلوم را در میان گرفته هریک نفر را دوتن فرّاشان از دو طرف پنجه درپنجه انداخته از منزل نائب السلطنه تا دم سبزه میدان که انبار شاهی است رساندند و در معبر و گذر انبوه تماشائیان مجتمع بودند و احباب و اغیار همه در گمان داشتند که برای قتل میبرند ولی پس از واقعه ناگهانی سید صادق

--- صفحه ۳۰۹ ---

شاه را بیم و وهم احاطه کرد و حکم حبس ابد صادر نمود لذا همه را تسلیم محمد ابراهیم بیگ یوزباشی که انبار سپرده باو بود نمودند و قبض رسید گرفتند و در تمامت آنروز همه در شهر راجع باینطائفه و عدم خوف و هراسشان پیچید چه آن مظلومان همراه فرّاشان بانوعی از سکینه و وقار میرفتند که مشهود بود تکیه گاه قوی و مقتدری دارند و بالجمله از آغاز حبس احباب درخانه نائب السلطنه تقریباً یک ماه شد و درابتدا ایام مذکور دو زن شاه و نیز یک پسر یکساله اش که صاحبقران میرزا نام داشت فوت شدند و همینکه نظر آن مظلومان بزندان و کند و زنجیر گران افتاد در خیالشان گذشت که اینک در مقامی مظلومانه واردند که شهداً اولّیه و جمال ابهی مقرّ داشتند و استاد حسین دباغ کاشی باحالت انقطاع و تأثر بر زبان آورد که خانه اصلی ما اینجا است و هر قدر در خارج باشیم مانند غریب خواهیم بود و آقا محمد جعفر خاتم ساز شیرازی کفش پای خود را اولاً با آب حوض انبار تنظیف

و تَطْهیر نمود فرّاشی از وی جهت پرسید و او جواب گفت که انبار جای پاکان و نیکان است و همیشه مَقَرّ انبیا و اولیا بوده و خوب نیست با کفش آلوده وارد شویم پس فرّاشان زنجیر گران آوردند آقا سید مهدی و حاجی ملاّ علی اکبر و آقا میرزا ابوالفضل و ملاّ رضارا بیک زنجیر کشیدند و بیست تن دیگر را ده نفر ده نفر بیک زنجیر بستند و آقا میرزا ابراهیم خان را علیحدّه در یک زنجیر نهادند و یک پای هریک را در خلیلی نهاده مقفل کردند و بیست چهارتن مذکور را دو قسمت کرده در دو کند سنگین طویل و بزنجیر مشهور قره گهر دست و پا محکم بستند و چون پاسی از شب گذشت محمّد حسینخان حاجب الدّوله بن محمّد رحیمخان علاّ الدّوله وارد انبار شد و از یوزباشی ابراهیم بیگ مستحفظ انبار احوال محبوسین را سؤال کرد و او یک یک را بیان نمود تا چون نوبت باحباب رسید و پرسید که اینان کیستند محمّد ابراهیم بیگ گفت بایّه اند و او روی به آقا سید مهدی کرده گفت ای مردم من مأمورم و هر کس را برای حبس در انبار بمن میسپارند خواه

--- صفحه ۳۱۰ ---

پیغمبر یا پسر پیغمبر باشد ناچار باید کند و زنجیر نمایم در انبار البتّه کنده و زنجیر میباید نه اسباب مهمانی و چون مأمورم معذورم و اگر شما راست میگوئید و بحقّید خود را از حبس نجات دهید آقا سید مهدی گفت چرا حضرت عیسی و امام حسین و امام موسی کاظم خود را از چنگ اعدا و حبس خلاص نکردند و امثال شما همیشه مأمور و معذور بودید چه در مکه چه در کربلا و غیر آن دو آنچه کردید حسب امری بود که از مراکز خود داشتید پس حاجب الدّوله بیوزباشی گفت آنشلاق را بیار و او

آورده بدستش داد قدری وزن نموده گفت این سبک است درد می‌آورد یوزباشی گفت محکم می‌زنیم حاجب تازیانه را بدست یوزباشی داده رفت و یوزباشی دستور داد صندلی آوردند خود بنشست و بدو تن فرّاشان قسی القلب گفت تازیانه برداشته بیایید و توجّه باّقا محمّد جعفر شیرازی نموده گفت ای بدکیش انبار جای صافان و پاکان نیست بلکه محلّ دزد قلاّش و سفله و اوباشاست و فرّاشان امر داد او را تازیانه بزنند و دو سخت دل بتمام قوّت و شدّت ویرا با تازیانه بزدن گرفتند و چون پایش بکنده و گردنش در زنجیر بود و حرکت نمیتوانست سر خویش را روی کنده گذارده تحمّل واستقامت نمود چنانکه لب بتکلم و تظلم نگشود تا قریب بیانصد تازیانه زدند و یوزباشی متغیّر شده سپند آسا از جای جست تازیانه از دست فرّاش بگرفت و آقا محمّد جعفر را مخاطب ساخته گفت ای بابی یوست کُلفت استقامت بمن می‌فروشی حال بر تو معلوم میدارم و با تمام قوّتش قریب سیصد تازیانه بر پشت آنمظلوم غریب نواخت و صدائی از وی نشنید دستش از کار افتاد و دمی بیاسود پس خطاب با استاد حسین دباغ کرده گفت چون خانه اصلی شما اینجا است البتّه غذای اصلی شما هم شلاق میباشد ای فرّاشان بزنید و قریب چهارصد تازیانه بنوع مذکور بر او وارد آوردند و صدائی از او نشنیدند باز یوزباشی بخشم آمد

و

--- صفحه ۳۱۱ ---

و با دستش قریب صد تازیانه بر آنمظلوم نواخت در این هنگام آقا سیّد مهدی یوزباشی را مخاطب ساخته گفت این مظلومان تقصیری نکردند که مستوجب ضرب و تعذیب باشند و شما خسته شدید

قدری استراحت کنید و او با کمال غلظت جواب داد تمامت تقصیر با تو است آقا سید مهدی گفت چنین است و آنچه میخواهی باینان وارد آری بر من وارد ساز راضی و شاکرم یوزباشی گفت تو بفکر خود باش نوبت توهم میرسد آقا سید مهدی گفت من همان وقتی که باینجا آمدم فکر خودم را کردم و بدون فکر نزد نائب السلطنه رفتم حال بسم الله شروع کنید مهیا و حاضرم بنزید آنچه میخواهید در این مقام یوزباشی خجلت کشید و نشسته گفت من تقصیری ندارم شنیدید حاجب الدوله چه گفت و الا من راضی نیستم آقا سید مهدی گفت ما عذر شمار و حاجب الدوله هر دو را قبول داریم پس یوزباشی قلیان کشید و رفت و شب را محبوسین با غل و کند بسر بردند و صبح بیدار شده در قید و بند صلاة و مناجات خواندند و دو روز بدین منوال گذشت و غذای ناهار و شام از خانه حاجی ملا علی اکبر و آقا محمد کریم عطار و نیز از خانه بعضی محبوسین که استطاعت داشتند میرسید و برای مصاریف لازمه دیگر نیز از خانه حاجی و عطار مبلغی نقد آوردند و در روز بعد که نوزدهم ربیع الثانی بود میرزا ابراهیم خان را با آقا نصرالله تنباکوفروش مرخص و آزاد کردند و در روز بیست و دوم کربلائی مهدی و آقا حبیب الله و استاد حسن بنّا و استاد حسین دباغ و آقا محمد جعفر شیرازی و آقا حیدر علی بیگ قزوینی را مرخص نمودند و سائر محبوسین هریک یک تومان بیوزباشی دادند زنجیرشان را سبکتر کردند و گمان میرفت که همه بتدریج مستخلص شوند ولی پس از چهار روز دیگر باز همان زنجیر اول را آورده بگردنشان گذاشتند و علت را چنین ذکر کردند که اعلیحضرت شاه عزیمت سفر مشهد دارد

زنجیر سبک در راه لازم است ولی علت و سبب فتنه و آشوب غریب جدیدی بود که در روز هفدهم
 ظهور نمود و کسانی که موجب هنگامه و فساد مذکور شدند چون دیدند که دولت موافق رضایشان رفتار
 نکرد و از فوت آقا سید صادق نیز آتش کینه شان مشتعلتر گشت نیرنگی بکار بردند که رعیت را از
 دولت متنفر و دولت را از ملت بدگمان نمایند و شبانه چند مکتوب در ب خانه های علماً انداختند
 و ابلاغ کردند که فلان مبلغ از نقود برای جهاد فی سبیل الله لازم است باید مبلغ مذکور را فردا در فلان
 مکان گذارید تا درین طریق بمصرف رسانیم و آن مکاتیب بدست نائب السلطنه رسید و جمعی از
 غلامان و فرّاشان را بیازار فرستاد و استاد اسدالله آهنگر و آقا محمد کریم عطار را گرفته نزد او بردند از
 ایشان پرسید که این مکاتیب خط کیست و ایشان سوگند یاد کردند که ما ابداً اطلاعی از مکاتیب
 و امور مذکوره نداریم و بعد از تهدیدات بسیار ایشانرا بانبار انداخت و عباسقلیخان سرتیپ بانبار درآمده
 آندورا بشکنجه گرفته صاحب خطوط را مطالبه کرد و فهرست اسماً که قریب پانصد نفر بود با
 عکسهائی که از صندوقچه آقا میرزا ابوالفضل گرفته بودند نشان داده گفتند باید همه را باسم و رسم
 بیان کنید و بدست دهید و ایشان بعضی را منکر شده برخی را باجمال و ابهام گفتند آنگاه صورت اسماً
 و عکسها را نزد ملاّ رضا بردند و سوّال کردند او جواب چنین گفت که تمامت این اشخاص بابی اند
 ولی در پای سماور و نزد قاب پلو سپس عکس جمعیتی ادرنه را نزد آقا سید مهدی برده گفتند اسماً
 هریک را در بالای عکسشان بنویسد و او جواب داد که این عمل مخالف ادب و احترام است و من
 نخواهم کرد و نام هریک را بیان نمود و چون بعکس خودش رسید تبسم کرد و عباسقلی خان سبب

پرسید واو جواب گفت که خودم هستم آنگاه از سائر عکسهای متعلق باحباب طهران پرسید واو

جواب

که من اهل این شهر نیستم واین اشخاص را نمیشناسم

--- صفحه ۳۱۳ ---

نمیشناسم سپس یوزباشی حسب الأمر تمامت محبوسین را بزیر زمین انبار برد وگمان داشت که در همانشب یا روز بعد همگی را بقتل میاورند ولذا عبا وبالاپوش بعضی را از تنشان درآوردند وزیرزمین مذکور گل ولای ورطوبت بود ویوزباشی نمیگذاشت که لباسشان را در خارج محبس از رطوبت ونم خشک نمایند وبایشان همی گفت درین دو روز باقی اگر اگر لباس شما نمناک باشد چه خواهد شد وآن مظلومین شب وروز را بدانمشقت در عین انقطاع ومسرت گذراندند وبعداز سه روز ازحوض وسط انبار که تا خود انبار تقریباً ده ذرع فاصله داشت راهی بزیرزمین بازشد وآب جوشیده انبار مملو ازآب شد ویوزباشی ناچار محبوسین را بیرون آورده درحیاط انبار درآفتاب اسباب قید وبندهشان را مهیا ساخت ولذا لباس خودرا خشک کرده آسوده شدند وروزی بعد از دستگیری استاد اسدالله وآقا محمد کریم استاد محمد قلی خیاط داماد حاجی آخوند ونیز آقا عبدالعظیم آقا حیدرعلی اخوین او وهم میرزا علیجان خرازی فروش ترک را در بازار گرفتار کرده بآداره پولیسیه بردند وبعد از یکشب دیگر پنج تن را که از اینطائفه اشتباه کرده دستگیر ونزد نائب السلطنه کشیدند وچون ازاین امر پرسید

انکار کردند و آنچه میلش بود گفتند و خلاص شدند ولی بچهار تن احباب مذکور هر قدر اصرار کردند نگفتند لذا هر چهار یکشب در اداره نظام توقیف شدند و روزی بعد داماد و اخوین حاجی آخوند را بانبار نائب السلطنه بردند و میرزا علیجان را در اداره نظام نگهداشتند و پس از پنج روز پدر پیر آنجوان نزد نائب السلطنه رفته باقدامش افتاد گریه و التماس کرده برای پسر خود که تقریباً سه ماه بود بایمان بدیع فائز گشت امر آزادی گرفت و آنجوان بعد از هشت روز از حبس رهایی یافت و یوزباشی از قتل احباب مأیوس شد و لباس شانرا رد کرده قبول معذرت خواست ولی

--- صفحه ۳۱۴ ---

در طهران غوغا و همهمه برپا بود چه عمال اداره نظمیّه و غلامان حکومتی پی دستگیری اینطائفه هرسو جويا و پويا شدند تا هر که را یابند گرفتار نمایند و در آن احوال مسعود میرزا ظلّ السلطان که بنوع مذکور شاهزاده اکبر و در درجه اولی متنفذ و مقتدر و حکمران چندین ایالت مملکت بود در شورای دولتی چنین اظهار داشت که علی القطع و یقین بهائیان دشمن شاه نیستند بلکه آن کسانی دشمن شاهند که متعرض ایشان میشوند و من بتحقیق رساندم که اینگروه مردمی ستمکش و مظلوم میباشند و ابداً سرکاری با امور دولتی ندارند و خود بحضور شاه چند بار عرض نمود که اذیت باین طائفه ابداً موافق مصالح دولت و مملکت نیست و من در اصفهان بتحریک میرزا حسین امام جمعه سه تن از ایشان را کُشتم و با اینکه خودم تقصیر کار نبودم زنم هلاک شد و ضرر و خسارت کلّی بمن رسید و اهل اصفهان بر من شوریدند بنوعی که جانم بمعرض تلف رسید و امام جمعه خود بیدترین مرض و سخت

ترین آلم از جهان رفت اولی اینکه دولت ایشان را بحالشان واگذارد اگر فی الحقیقه براه ضلالت و باطلاند از میان رفته نیست میشوند و اگر بجاذبه حق و صوابند مخالفت و معارضت روا نیست و گذشته ازین امور الحال درین شهر بابی نمیگیرند بلکه هر که را صاحب مال و ثروت می بینند اخذ مینمایند و این اعمال موجب فنا رعیّت بیچاره است و بناء علی هذا شاه حکم نمود که دیگر متعرض این طائفه نشوند و آنقدر که گرفته اند بس است ولی اظهار و اصرار ظلّ السلطان و صدور امر شاهی موجب مضادّت نائب السلطنه گردید و همّت بر ادامه حبس محبوسین نهاد و نیز از جمله اموری که سبب رفع تعرض دولت نسبت با حجاب گشت واقعه هلاک سلطان مراد میرزا حسام السلطنه مذکور بود و او برای مغلوبیتش در مقابل ادله و براهینی که میرزا ابوالفضل و غیره در مجمع و محضر نائب السلطنه اقامه کردند و سخنانی که از ملا رضا شنید بغایت حقد و کینه برافروخته در شورای دولتی بمقابل اظهارات ظلّ السلطان بحماییت

--- صفحه ۳۱۵ ---

بحماییت ظلّ السلطان سخنانی شدید گفت و عهد نمود که چون بمقر حکمرانی خود و مشهد خراسان رسید همچنانکه در شیراز میرزا آقا رکاب ساز و دوتن دیگر را بنوع سابق الذکر مقتول ساخت از قتل و اسر و انواع اذیت بعموم بهائیان آن حدود ذره فتور و قصور نکند و از نائب السلطنه صورت اسماً بهائیان خراسان را گرفت و غالباً در مجالس و محافل این سخن را تکرار نمود که اگر خدا بمن ادامه عمر دهد درین سفرم بخراسان تمامت آن حدود را از وجود این طائفه مصفی خواهم کرد ولی پس از

پوشیدن خلعت حکمرانی خراسان در بیست و سوم ربيع الثانی قولنج گرفته نزدیک بهلاک رسید اطباء دربالینش مجتمع شده بمعالجه پرداختند در هنگام صبح زبانش گویا وحالش بهتر شد ولی درد پهلو داشت و پن جروز ادامه یافت تا در شب بیست و هشتم مرض شدت کرد و مدهوش شد و همینکه بحال آمد صدقه بسیار بسادات و فقرا داده انعام فراوانی باطباء ایرانی و اروپائی بذل نمود و باتوسل بهمه وسائل مذکور یوماً فیوماً مرض شدید و قوایش ضعیف شد تا در شب چهارم جمادی الاولی غش کرد و اطرافیاناش گمان نمودند که جان سپرد و نایب السلطنه نزد شاه شتافته واقعه را خبر داد و شاه یکی از اطباء مخصوص خود را شبانه فرستاد وی را بکمک بادکش پی در پی و تزریق با سوزن و تیغ کشیدن بریدن بهوش آوردند و بطیب یکطاقه شال کشمیری و صد تومان نقد دادند و بفقرا بذل مال بسیار کردند تا در صبح ششم دچار غشی عمیقتر شده قریب بموت رسید بنوعی که اسباب تجهیز از قبیل عماری و غیره حاضر کردند و باز بانواع وسائل مذکوره ویرا بهوش آوردند و اغلب اندوخته های ثمنی و غیره که در طول ایام حکمرانیش از مردم گرفته جمع نمود در مدت بیماریش صرف معالجه و غیره گردید و بالاخره در صبح هفتم بعالم دیگر و مقر اصلی خود انتقال یافت و جنازه اش را با کمال تجلیل تا قصبه عبدالعظیم برده

--- صفحه ۳۱۶ ---

از آنجا بمشهد خراسان فرستادند و مجلس عزاداری و سوگواری در مسجد شاه گذاشتند و سه روز همه وزراء و امراء و علما و عظاماً حاضر شده صرف قهوه و قلیان و ناهار نمودند و در روز سوم ظل السلطان

از طرف شاه رفته مجلس را برچید و بالجمله چند روز بعد از فوت او استاد اسدالله و آقا محمد کریم بدخالت و وساطت و شفاعت حاجی ملاباشی مرخص و آزاد شدند و باقی محبوسین مذکور در انبار باقی ماندند و عده از نسوان بهائیات دلیر که در طول مدت حبس مظلومان همت برساندن خوراک و پوشاک و نقدیه و اخبار و غیرها گماشته سعی در استخلاصشان همی نمودند بقوت و همت تمام اقدامات خود را ادامه دادند و آنان مادر و زوجه حاجی ملا علی اکبر و نیز خواهرش زوجه استاد محمدقلی و هم مادر آقا محمد کریم عطار (هدهد) و زوجه آقا حیدر علی برادر حاجی ملا علی اکبر و خاله آقا محمد صندوقدار صاحب دیوان و زوجه آقا میرزا محمد علی و زوجه آقا ملا محمد عطار و غیرها بودند و در آن میان خدمات و اقدامات مادر آقا محمد کریم که مخصوصاً برای استخلاص آقا سید مهدی بکار برد امتیاز داشت و با وجود کبر سن و ضعف بنیه در حالیکه تازه از بستر بیماری برخاست محرک سائر نسوان همی شد و آنانرا باخود باینجا و آنجا برد و مکرراً بسفارت انگلیس رفته سفیر را پی استخلاص آقا سید مهدی برانگیختند و نیز عریضه بشاه همی دادند و بدیوانخانه عدلیه پی در پی تظلم کردند و بالاخره در یوم بیست و چهارم جمادی الاولی هنگامیکه شاه بیدرقه ظل السلطان تا قصبه عبدالعظیم رفت چون مراجعت بشهر مینمود ده تن از زنان مذکور در معبر کوکبه شاهی ایستادند و همینکه موکب شاه نزدیک رسید خواهر حاجی ملا علی اکبر عریضه سردست بلند کرده نزدیک فرّاشان سواره جلو شتافت و هر قدر سعی کردند که او را دور کنند نتوانستند و چوبی چند براو نواختند

وپولیسها رسیدند سعی واصرار کردند که بکناری رود میسر نشد عاقبت با پشت کتاره بشدت زدند
وچادرشرا دریدند

--- صفحه ۳۱۷ ---

واو باهمه این احوال خویشرا بکالسه شاه نزدیک رساند و عریضه داد شاه پرسید مگر از شما کسی را
گشتند جواب گفت از بلیات و شدائد چه تفصیل وهم مختصر آنکه از من تنها یکنفر درانبار شاهی
وسه نفر درانبار نائب السلطنه محبوساند شاه عریضه را نگهداشته بدو گفت نزد شاطرباشی برو و جواب
را بگیر واو دو روز بعد نزد شاطرباشی رفت جواب شنید که نزد نائب السلطنه بروید لاجرم روزی بعد
نقودی باقا سید رضی طیب نائب السلطنه ونیز بعباسقلی خان دادند و آنان را واسطه کردند و عریضه نیز
بنائب السلطنه نوشتند لذا دریوم بیست ونهم جمادی الاولی نائب السلطنه استاد محمدقلی و آقا
عبدالعظیم و آقا حیدر علی را احضار التزام گرفت که با احدی از اینطائفه حتی با حاجی ملا علی اکبر
مراوده نکند وایشانرا مرخص ورها نمود ودر اثنا این احوال دوتن از مبلغین شهر آقا میرزا حیدرعلی
و آقا میرزا اسدالله اصفهانی در عشر اخیر جمادی الاولی بطهران وارد شدند و اینطائفه مضطرب گشتند
چه که جاسوسان خبر یافته آنان را نیز گرفتار مینمودند لاجرم پس از ایامی چند حاجی میرزا
حیدرعلی باصفهان عودت کرده رهسپار شیراز گشت و آقا میرزا اسدالله بحدود مازندران رفته بعداز
چندی بطهران برگشت و توقف نموده باصفهان مراجعت کرد در آن بین سید فتح الله بن سید علی
کفشدوز کاشی بشاه عریضه داد و شاه رجوع بدیوانخانه عدلیه کرد سید فتح الله عریضه بدیوانخانه

برده بیحیی خان مشیر الدوله داد مشیر الدوله پرسید عریضه از کیست گفت از مناست پرسید تو کیستی گفت بچه بابی واز اینجسارت همه اعضا دیوانخانه درشگفت شدند وبالاخره هنگامیکه شاه ازسلطنت آباد مراجعت کرده بعشرت آباد که قریب دروازه شهر بود رسید فتح الله مذکور با یونس ابن مشهدی حسین قزوینی که هردو صغیر بودند بمیان جاده رفته مشغول بازی گشتند

--- صفحه ۳۱۸ ---

وفراشان وغلایمان قصدشان را ندانسته متعرض نشدند وچون موکب شاهی رسید غفلة عرائض را بیرون آورده تقدیم کردند شاه را ازاین جسارت وتدبیرشان بسیار خوش آمده باقا دائی آبدار گفت عریضه این دورا بیار ودستور داد که درشهر جواب بگیرند وآندو درشهر نزد آقا دائی مذکور رفتند شاه بنایب السلطنه دستخط کرد که پدرانشان را مرخص نماید واطفال مذکور باقا دائی التماس کرده گفتند که شاه چند بار دستخط نمود ولی نائب السلطنه مرخص نکرد لاجرم آقا دائی خود دستخط را نزد نائب السلطنه فرستاده اظهار داشت که شاه مرا مأمور نمود که این دونفررا مرخص کنید لذا نائب السلطنه بانبار فرستاد وآندورا حاضر کردند وبایشان گفت بد بگوئید تا شما را مرخص کنم جواب گفتند که ما در روز اوّل گفتیم که شخصاً بد نمیگوئیم ولی برهرکه کذاب وظالم است وهرکه حلال خدا را حرام وحرام خدا را حلال کرد لعنت بلکه صدهزار لعنت باو نائب السلطنه گفت این تزویر نزد من بفروش نمیروود نصیر الدوله حاضر بود گفت ایحضرت والا دیگر جای سخنی باقی نگذاشتند شاهزاده گفت شما ملتفت نیستید اینها حلال وحرام این شخص را حلال وحرام خدا میدانند وصادق ومظلومش

میخوانند مشهدی حسین گفت اگر این سخن راست است دیگر چه اعتراضی دارید و اگر کذب است ما بر هر که دروغگو است لعن کردیم نائب السلطنه گفت یکنفر فراش هردورا نزد میرزا عبدالرحیم امام جماعت مدرسه مرحوم محمد حسینخان مروی برد تا فتوی و حکم بیارند و هردو نزد ملائی مذکور همان کلمات را تکرار نمودند و او عریضه بشاه نوشت که ایندو نفر بابی نیستند و فراش هردورا با عریضه ملاّ بعشرت آباد نزد آقا دائی برد و او بشاه رساند و حکم مرخصی هردو صادر شد و بدینطریق آندو تن در روز بیست و نهم جمادی الثانیه وارد خانه خود شدند و مدت حبسشان سه ماه و یک روز بطول انجامید

--- صفحه ۳۱۹ ---

و عائله محبوسین دیگر نیز عریضه بشاه همی دادند و در روز چهارم رجب آقا میرزا احمد روضه خوان مرخص شد و سائرین در انبار ماندند و هرچند روزی یکبار مبلغی نقود بیوزباشی زندانبان میدادند تا زنجیری سبک وزن بگردنشان مینهاد و باز عذری آورده همان زنجیر سنگین را اعاده میداد و آقا سید مهدی و حاجی ملاّ علی اکبر روزها بی زنجیر و در شبها هریک در زنجیر جداگانه بودند و آقا میرزا ابوالفضل و ملاّ رضا هریک بتنهایی زنجیری بگردن داشتند و نسوان مؤمنات همه روزه بدرب انبار رفته گاهی یوزباشی اذن ملاقات نمیداد ناچار مراجعت میکردند و گاهی مبلغی نقود داده نزد آقا سید مهدی و غیره رسیده مطالب خود را اظهار کرده عودت مینمودند و از واقعات طهران در آن ایام اینکه آقا سلیمان تاجر شال فروش از بائیان یهود همدان پیوسته برای استخلاص محبوسین کوشید و بواسطه

یهودیان بوزیر امور خارجه عریضه داد و فرّاشبازی یوم هشتم جمادی الثّانیه اورا نیز دستگیر کرده یکشب درحبس وزنجیر نگهداشتند و آقا سلیمان مبلغ پنج تومان داده مرخص و آزاد شد و نیز درمیان اوراق حاجی ملاّ علی اکبر مکتوبی از طهماسب قلیخان سوادکوهی بن خلیل خان بود شاه ویرا از محمّد ابراهیم امین سلطان طلبید و او دوتن سوار فرستاده طهماسب قلیخانرا بطهران آوردند و در خانهّ یکشب با کمال احترام توقیف کردند و هرچه از او راجع باین امور جويا شدند جواب داد که اطلاعی درین مقوله ندارم و صبح روز بعد امین السّطان وی را بنصرالله خان سرهنگ فوج سوادکوه سپرد که در طهران آزاد باشد ولی بولایت خود نرود تا رفع اشتباه گردد و باین حال بسربرد و تا چون امین السّطان بیمار و بیستر دچار شد اذن رفتن بولایت یافته مرخص گشت و در خلال احوال مذکوره نسون بهائیات چنانکه نگاشتیم پی درپی بوسائل متنوّعه عریضه بآرکان دولت

--- صفحه ۳۲۰ ---

داده بمشیر الدوله وزیر اعظم عدلیّه مکرراً دادخواهی و شکایت بردند روزی بتظلم در دیوانخانهّ عدلیّه رفتند مشیر الدوله پرسید شما کیستید جواب گفتند ما زنهای بابیها هستیم مشیر الدوله گفت شما خود در عریضه نوشتید که شوهران ما از اینطائفه نیستند و حال اقرار مینمائید و من شاید برای شما اقدام نافعی بکنم و لکن بجائی دیگر اینگونه اعتراف و اقرار نکنید چه که مصلحت شما نیست و روزی زوجهّ میرزا زین العابدین جرّاح بدرب انبار رفته تا میرزارا ملاقات نماید و مستحفظین مانع شدند و او اصرار کرد عاقبت چوبی چند براو نواختند و روزی بعد نزد مشیر الّوله رفته تظلم نمود مشیر الدوله جواب داد که

من بنوآب والا نائب السلطنة امير كبير ووزير جنگ عرض کردم ایشان وعده فرمودند که ملا محمد و میرزا زین العابدین را مرخص کنند و روز بیست و ششم رجب نائب السلطنة ملا محمد و میرزا زین العابدین را خواسته بنهایت تغییر و تشدد گفت شما مرخصید اما باید درین شهر نمانید درب دکان و حجره شمارا هم که مهر کرده اند مأذونید که باز کنید و آندو پس از چهار ماه الا دو روز که در حبس بسر بردند مراجعت بخانه خود نمودند و باقی در حبس بودند تا آنکه در روز دو شنبه پنجم شعبان شاه بعزم مشهد از طهران خارج شد و یوزباشی ابراهیم مستحفظ انبار ملا محمد رضارا بیهانه اینکه با سائر محبوسین مکالمه کرد قریب سیصد تازیانه بر بدن زد و او با وجود کبر سن وضعف بنیه تظلم بلکه تکلم نکرد و نیز آقا میرزا مرتضی قمی را قریب صد تازیانه نواخت او نیز لب نگشود و آقا شیخ ابوالقاسم را نیز چند تازیانه زد و مقداری تغییر و تشدد کرده رفت و از آنسو پدر میرزا مرتضی شیخ اسدالله اعمی را که خواجه بود و برای بیان مسائل فتوائیه شرعیه در حرم شاهی راه داشت واسطه قرار داده توسط یکی از حرمها چهار عریضه بحضور شاه رساند و شاه بنائب السلطنة دستخط کرد که این جوان قمی را مرخص نمائید و سه دستخط را نائب السلطنة بتعلل و تسامح بی اثر گذاشت و در دستخط چهارم شاه چنین نوشت

--- صفحه ۳۲۱ ---

نائب السلطنة حکماً مرخص نماید و او از دماوند بوزیر نظام نگاشت و میرزا مرتضی را مرخص ورها نمودند و بالاخره در اواخر شعبان از محبوسین احباب طهران در انبار یازده نفر برجای ماندند و شش تن

از احباب مازندران و نیز سه تن از اغیار مازندرانی بشرحی که عنقریب میاوریم با آنان محبوس بودند و نسوان بهائیات بنوعی که نوشتیم همه روزه بانبار رفته شام و ناهار میبردند و از احوالشان اطلاع مییافتند و سوسن حاجی شهمیرزادیّه از مؤمنات برای اطلاع احوال محبوسین مازندران و بردن غذا برایشان و رخت شستن و رخت نو بردن همه روزه بانبار رفته مراجعت میکرد و خویش را از اقربایشان نزد زندانبانان شناساند چندانکه برخی از محبوسین را نیز گمان رفت که از خویشاوندانشان میباشد و احباب حتّی از بلاد دور رخت دوخته برایشان فرستادند و والدّه آقا محمّد کریم عطار خود را خواهر آقا سیّد مهدی خواند تا هروقت برای احوال پرسى و بردن شام و ناهار درب انبار میرفت ایرادی نگیرند و همه روزه با امّ الزّوجه حاجی ملاّ علی اکبر و غیرها که گفتیم بدرّب انبار رفته جویای احوال شده برمیگشتند و شام برایشان میبردند و باقی روز را برای استخلاص آقا سیّد مهدی و حاجی ملاّ علی اکبر و سائر محبوسین چاره جسته عریضه ارسال مینمودند و بالاخره چندان رشوه دادند که زنجیر حاجی ملاّ علی اکبر و آقا میرزا ابوالفضل و آقا ملاّ رضا را برداشتند و زنجیر دیگران را هم سبکتر کردند و مصاریف اسمالّله و برخی دیگر از محبوسین که بیکس بودند از خانه آقا محمّد کریم میرفت و معذلک احبّا از بسیاری از بلاد مصاریف فرستادند و والدّه آقا محمّد کریم و کسان مذکور حاجی ملاّ علی اکبر و نیز متعلّقین دیگر محبوسین عریضه بدیوانخانه عدلیّه بمشیر الدوله داده استخلاص آقا سیّد مهدی و دیگران استدعا کردند و او شرحی بنائب السّلطنه نوشت و نائب السّلطنه زیر نام هریک عذر

وبهانه آورد وزیر نام آقا سید مهدی نوشت که دربابی بودن این
سید

--- صفحه ۳۲۲ ---

سید شبهه نیست و خلاصی او را مصلحت دولت و ملت نمیدانم و چون مشیر الدوله از نائب-السلطنه
ناامید شد در ضمن عرائض دیوانخانه بحضور شاه استخلاص محبوسین را خواست و شاه دستخط کرد
که انشاء الله بعد از مراجعت از مشهد و ورود بطهران قرار کلی در باب اینطائفه داده خواهد شد مطمئن
باشند زوجه و امّ الزوجه حاجی ملا علی اکبر عریضه نیز بنائب السلطنه نوشته استدعای مرخصی
آخوند را نمودند و نائب السلطنه بامّ الزوجه وی گفت حاجی ملا علی اکبر کافر و دختری بخانه اش
حرام است بدیگری شوهر ده و او جواب گفت من دین دارتر از دامادم احدی ندیدم اگر او کافر
است پس دینداری در عالم نیست دو خرم از او چند طفل صغیر دارد و سپس چون آقا محمد ابراهیم
امین السلطان در اثنا سفر شاه بخراسان در قریه مهر سبزوار بمرض سل در گذشت شاه شغل و منصب وی
حتی لقب امین سلطانی را بامین الملک پسرش داد و لقب امین الملکی را بیسر کوچکترش برگذار
نمود زوجه حاجی ملا علی اکبر عریضه بشاه نگاشته و عریضه نیز بامین السلطان جدید جوان عرض
نمود و تظلم و استدعای استخلاص آخوند کرد و عریضه بشاه را در جوف عریضه اش نهاده توسط
پست روانه مشهد مقدس نمود بعد از چندی امین السلطان مکتوبی بامین الدوله نوشت و دستخط شاهی
را خطاب بنائب السلطنه که حاجی ملا علی اکبر را از حبس رها نماید ارسال داشته مرقوم کرد که شما

خود دستخط را نزد نائب السلطنه ببرید و حاجی ملا علی اکبر را البته مستخلص سازید تا آسوده خود و عائله اش بدعاگوئی شاه مشغول باشند و معذک نایب السلطنه عذر پیش آورد که این اشخاص باهم دستگیر شدند و باید متفقاً مرخص و آزاد گردند و انشاءالله بعد از ورود شاه همه بیکبار از حبس بیرون میایند و بالجمله بموجب اقدامات مذکوره بعد از مراجعت شاه از سفر مشهد متدرجاً تمامت محبوسین خلاصی و رهائی یافتند و آقا سید مهدی مؤخر از کل خلاص

--- صفحه ۳۲۳ ---

خلاص شد که در او آخر شهر صفر ۱۳۰۲ واقع گردید و مدت حبس وی بیست و دو ماه بطول انجامید و درشش ماه اوّل پیوسته اخبار موحشه اقدام دولت بقتلشان میرسید و غالباً کسی را بملاقاتشان راه نمیدادند و احوال واقعه مذبوره طهران که ما آنرا برای عظمت و منشایش در ایجاد فتنه عمومیه برای بهائیان ایران بدین تفصیل نگاشتیم در بسیاری از الواح و آثار صادره از ارض مقصود ذکر شده و از آنجمله در لوحی خطاب بحاجی ملا علی اکبر چنین مسطور است یا علی علیک بهائی و عنایتی آنچه بر تو در فتنه ارض طاً از احزان وارد شد نزد مظلوم مذکور آنه معک یشهد ویری وهو السميع البصیر معشر غافلین بر اطفاء نور الهی قیام نموده اند و شرذمه مغلین بر اخمد نار محبت رب العالمین منتهای جدّ و جهد را مبذول داشته اند آیا فرعون چه ربح برد و از اعمالش چه ثمر دید و از ظلمش چه اثر یافت باتمام همت بر سفک دماً اطفال قیام نمود عاقبت ید قدرت و تربیت الهی کلیمرا دریت او تربیت نمود و ظاهر فرمود اراده الهی بر کلّ غالب است در شفقت حق جلاله و ظلم اعدا تفکر نما سی و دو سنه او

ازید حزب الله را از نزاع وجدال وفساد منع نمودیم سحاب قضا امطار بلا برایشان ریخت معذک صبر نمودند کلمات سخیفه شنیدند وجواب نگفتند کمال ذلترا دیدند واعتراض ننمودند گشته شدند ونگشتند معذک خلق بی انصاف دست برداشتند اسم الله را دیده اید صبر وسکون وحلم وشفقت ومحبت ووقار ایشانرا اکثری دیدهاند میدانند معذک اورا مفسد قلم داده اند وبر ضررش قیام نمودهاند ایناست شأن خلق حق از ظلم ظالمان چشم نپوشیده ونخواهد پوشید مخصوص دراین ظهور که هریک از ظالمین را جزا داده در رئیس روم از قبل وطائفان حولش تفکر نما قد اخذهم الله اخذ عزیز مقتدر چه که من غیر جهة

--- صفحه ۳۲۴ ---

آل اللهرا بسجن اعظم فرستاد وهمچنین در رقشاً وذئب تفکر نمائید کاذب ارض طارا که بصادق معروف ملاحظه کنید معذک خلق غافل بشعور نیامده اند واز بحر آگاهی و دانائی بالمره محرومانند آنجناب باید در جمیع احوال بأفق اعلی ناظر باشید و بر خدمت امر قائم قسم بافتاب افق سماً معانی هر نفسی که از شما درسیل الهی برآید لدی الله مخزون ومکنون این گلیارههای عالم که بجنود وصفوف وظلم فخر مینمایند بملاقات آب قلیلی ازهم بریزند بیک تب شعله نار غرور بیفسرد وآتش حرص وهوی منطقی گردد فسبحان الله معذک متنبه نشده ونمیشوند من غیر جهة قصد نفوس راسخه مطمئنه نمودهاند اولیاً الهی را من دون جرم وگناه اخذ وحبس کردهاند لعمرالله سجن را جنت دانستهاند وظلمرا از آیات عدل شمردهاند چه که درسیل حضرت محبوب برایشان وارد شده آنچه وارد شده

طوبى لمن يحبهم ويذكرهم ويخدمهم ويتقرب اليهم أنه من اهل الفردوس الأعلى فى كتاب الأسماء
يشهد بذلك مظلوم الأفاق الذى ينطق

فى السّجن أنّه لا إله إلا أنا العليم الحكيم البهاً عليك وعلى من معك وعلى الذين ما ذلّتم اشارات القوم
عن صراطى المستقيم انتهى خ ادم فى ٢٩ شهر رجب سنه ١٣٠١ ونيز در لوحى ديگر كه در جواب
عريضه حاجى آخوند مذكور بعد از استخلاصش از حبس وطلب اجازه تشرف بعكا صدور يافت خطاباً
له چن مرقوم هو الناصر القدير يا ايها المسجون فى سبيلى ان استمع ندائى أنّه نذكرك فى احاطة
الأحزان من كلّ الأقطار أنّه اخرجكم من السّجن ليعلم الغافلون أنّهم غير معجزى الله أنّه يبشرهم فى
هذا الحين بعذاب اليم لا تحزن من الذين كفروا واعرضوا سوف يرون ما قدر لهم من
لدى

--- صفحه ٣٢٥ ---

لدى مقتدر قدير لعمر الله لا ينفعهم حينهم وبكائهم سوف يجدون انفسهم فى عذاب الله من غير ناصر
ومعين ان الغافلين استنصروا علينا بجنودهم وصفوفهم وسيوفهم وخيولهم ونحن استنصرنا عليهم بالله
القوى الغالب المقتدر القدير قد حضر كتابك وقرئه من كان حاضراً لدى العرش اجنالك بآيات لا
تعادلها مافى العالم يشهد بذلك هذا الكتاب المبين قد ورد عليكم فى سبيلى ماناح به قلمى وصاح من
طاف حول عرشى العظيم طوبى لك وللذين صبروا وشكروا فى البأس والضراً ألا أنّهم من المقرّبين

عند الله رب العالمين أنا ذكرناك والذين سجنوا من قبل بذكر يجد منه المقربون عرف البقاء كذلك
قضى الأمر من لدى الله العليم الحكيم. خذ كتابي بقوة من عندي أنه يؤيدكم ويقربكم أنه هو الغفور
الرحيم ودرلوحی بقلم خادم چنین مسطور است یا ابناً سلطان موجود ملاقات واقع نشده بلی هنگامی
که دربند شمیران قبل از ظهور منظر اکبر واقع شاهزادگان عظام از جمله مراد میرزا که بحسام السلطنه
ملقب و فرهاد میرزا و امام قلی میرزا که بعماد الدوله ملقب دو بار بدر بند آمده حضور مبارکرا ادراک
نمودند مع سیف الدوله پسر ظل السلطان واما فریدون میرزا که بفرمانفرما ملقب بود یکبار جمال قدم
بمنزل او رفته چه که در جوار ساکن بود من دون آن آنچه گفته اند کذب بعضی از ذوی القربی با
ایشان مروده داشتند و بعضی هم بامروآت بعضی مشغول

و در بعضی از مکاتیب وارده از ارض مقصود در آن ایام چنین مسطور است این ایام درین ارض امور جدیده احداث
شده لذا در اذن توقف نمودند و بعد هم بمقتضیات حکمت ربانیه عمل میشود ایضاً در حین انقلاب ارض طا تا حین
ازین ارض گفتگو بمیان آمده از هر چیزی تفحص مینمایند

بودند سبحان الله اگر قول آن نفوس را تصدیق نمائیم ظهور امر اعظم واکبر واعلی وابهی مشاهده
 میشود و بر جمیع حجت بالغه کامل و تمام باری یقولون ما قالوا من قبل فی الحقیقه انسان بی بصر و بی
 انصاف حکم معدوم براو شده و میشود امرائیکه باین صفات موصوف باشند بمثابة قبور فراعنه بوده
 و هستند ظاهر مکمل و باطن غیر آن الخ خادم فی ۲۹ ذیحجه سنه ۱۳۰۲ و قوله عز بیانه از آن ارض
 کلمه بسمع مظلوم رسید که فی الحقیقه سبب حیرت شد نواب والا معتمد الدوله فرهاد میرزا درباره
 مسجون فرموده آنچه ذکرش محبوب نه این مظلوم با ایشان و امثال بسیار کم ملاقات نموده آنچه
 در نظر است دوبار در مرغ محله شمیران که مقر مظلوم بود تشریف آوردند کره اولی عصر یومی و کره
 ثانیه یوم جمعه صبح تشریف آوردند و نزدیک مغرب مراجعت فرمودند ایشان عالم و آگاهانند نباید
 بغیر حق تکلم نمایند اگر نفسی خدمت ایشان رسید این کلمات را امام وجه از قبل این مظلوم مذکور
 دارد هو العليم الخبير یا بن الملک حضرتک رأیتی من قبل كأحد من الناس لو تتوجه الیوم ترانی
 بنور لم یدر احد من اظهره و بنار لا تدری نفس من اشعلها ولكن المظلوم یدری و یعرف و یقول اظهرته
 ید ارادة الله رب العالمین و اوقدتها ید القدرة یسمع من زفيرها تالله قد اتی الوعد و مکلم الطور ینطق
 فی سدره الظهور و القوم اکثرهم من الغافلین یا امیر قد کنت ساتراً امری اظهرنی ربی و کنت راقداً
 ایقظتنی نسمة الله فلما رفعت رأسی سمعت من کل الجهات یا ایها الناطق فی السدره طوبی لأرض
 تشرف بقدمک و لنفس فازت بنداؤک و لوجه توجه الیک قم و قل یا ملا الأرض لیست افکاری
 افکارکم و لا امشی فی طرفکم اذکروا ما وعدتم به فیما

فی ما نزل من قبل وفی کتابی المبین اذا قُمت ونطقت بما أُمرت به لیس هذا من عندی بل من لدن مقتدر قدیر اسئل من حضرتک العدل والأنصاف فی هذا النبأ العظیم وهذا النبأ الکریم لحضرتک ان تسئل الأمر الذی فی سبيله سفکت الدماً ونصبت الرؤوس وتشبکت الصدور وذابت الأكباد وانصعق العباد إلا من شأ الله رب العالمین لیس الأمر بیدی بل بیده أنه هو القوی الغالب القدیر واین لوح را بهائیان در ایران بمعتمد الدوله مذکور رساندند وبا احترام تسلیم گرفت و باو گفتند مأموریم برای شما بخوانیم داد و خواندند متعجب و متفکر شد و کلمه مخالف ادب بر زبان نیاورد و چون اجازه گرفته از محضرش برخاستند اظهار خضوع و ادب کرده استدعای دعای خیر در حق خود نمود و بعداً احدی از وی کلمه سوئی در خصوص این امر نشنید و مسموع شد که در مجلسی مهم حضور داشت و سخن در خصوص این امر بمیان آمد و او این آیه از قرآنرا **وقال رجل مؤمن من آل فرعون یکتُم ایمانه اتقتلون رجلاً ان یقول ربی الله وقد جائکم بالبینات من ربکم ان یکُ کاذباً فعلیه کذبه وان یکُ صادقاً یصبکم بعض الذی یعدکم ان الله لا یمهدی من هو مسرف کذاب** فروخوانده گفت این قبیل امور را تکذیب وانکار ننمائید و تفویض بخدا کنید و او قبلاً نیز در ایامی که حکومت فارس داشت در شیراز بواسطه بعضی از احباب کتاب ایقان بدستش رسید و مطالعه نمود و چنین گفت کتابی بدین حلاوت و اتقان و باین اسلوب مطبوع تا کنون نوشته نشد و مخصوصاً تبیین **ان شجرة الزقوم طعام الاثیم** را درباره کریم کرمانی و عبارت **کریم فی الأسم عزیز بین الأنعام واثیم فی الکتاب** را همی وصف و ستایش میکرد

واین طائفه را از شرور ملاًها و اعدا محافظه نمود و علی هذا بجز از اینواقعه مذکوره طهران قبلاً و بعداً
از او مقاومت و معارضتی دیده نشد

فتنه در سروسن فارس و شیراز

چون اخبار فتنه مذکوره طهران ببلاد ایران منتشر شد اهل تعصب و عناد و طالبان شورش و فساد
بتعرض

--- صفحه ۳۲۸ ---

اینمظلومان دست گشودند از آنجمله درسروسن فارس که مرکز جمعی از شجعان و دلیران قوم بود
و اعدا پیوسته انتظار اقتضاً وقت و تحصیل وسائل را داشتند موقع را مناسب دیده بناً حمله و هجوم را
گذاشتند و احباب مدافعت نمودند و کار از محاوره و مشاجره بمنازعت و مجادلت کشید و اخبار واقعه
بحکومت شیراز رسید و حکمرانی فارس با سلطان حسین میرزا جلال الدوله بن ظلّ السلطان از جانب
پدرش بود و میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان پیشکاری ویرا داشت و مأموری علیخان نام برای تحقیق
احوال از شیراز بسروسن فرستادند که دستخوش القائنات کذب و تطمیع و تهییج اهالی گشت و اخبار
واقعه را موافق میلشان بحکوت ابلاغ نمود و حکم صادر شد که مظلومین را بشیراز ببرند و چهار تن از
بزرگان و دلیران و فدائیان اینطائفه کربلائی حسنخان و کربلائی صادق و مشهدی سلیمان و غلامعلی خان
را مغلولاً بردند و لدی الورود درباغ ایالتی شیراز نزد صاحب دیوان حاضر کردند و او بعد از سؤال

و جوابی چند حکم داد تا گماشتگان ایالتی چوب و فلک حاضر نموده سه تن اوّل را بفلک بسته چوب زدند و چون نوبت بغلامعلی خان که جوانی دلیر وجسور وفدائی این امر ودخترزاده کربلایی حسنخان وهم از خویشان کربلایی صادق مذکور بود رسید باّتش غیرت برافروخت وهمینکه پاهایش را بفلک بسته بلند کردند برآشفّت ونسبت بحکمران کلماتی سخت باینمضمون گفت که خود تحقیق کرده برائت ما وطمع وغرض ورزی مأمورین را دانستی وعالمّاً عامداً باذیت مظلومین پرداختی و روشن وواضح ساختی که سنجیت وعقیدت امثال شما با جور وستم بر بندگان خدا سرشته وآمیخته است لاجرم ویرا بقوّت وشدّت تمام زدند آنگاه هر چهاررا بمحبس برده با طاغین وسارقین شریر کند وزنجیر نمودند وغلامعلی خان چنان شیفته وسرمست از محبت و بندگی بجمال ابهی بود که برجلد هریک از بازوانش مصراعی ازین بیت را برنگ

--- صفحه ۳۲۹ ---

ازرق نقر کرده داشت چنانکه در بازوی راستش مصراع طلعت بها جلوه میکند ودر بازوی چپ مصراع جلوه‌اش مرا زنده میکند از مسافتی دور دیدهر را خیره میکرد وصاحب‌دیوان بدانست وروزی دستور داد ویرا بازنجیر بمحضرش آوردند وحکم نمود آستینهایشرا بالا زدند وبانکلمات خیراخیر نگریسته گفت اینها چیست که بردست خود کوبیده او جواب داد بدقت ملاحظه فرمائید خواهید فهمید که چیست صاحب‌دیوان گفت خودت بگو چیست وغلامعلی خان با آهنگی رفیع وتغنی بدیع بیترا خوانده گفت این نام محبوب مناست وصاحب‌دیوان از حال شیفته گی وجسارتش اظهار تعجب

نموده گفت نمیترسی و باین وضوح و صراحت اظهار مینمائی و او در جواب چنین گفت هرگاه
میترسیدم این کلمات بر بازوان نمیکوبیدم و صاحب دیوان حکم نمود ویرا گوش بُریدند و در کوی
و برزن گردانند و باز با رفقاییش در محبس بغل و کند کشیدند تا پس از چندی حاکم فارس تغییر کرد
و صاحب دیوان نیز بعد از پنج سال مباشرتش در اعمال حکومتی معزول گشت و محبوسین مظلوم با اقدام
محمد رضا خان قوام الملک از حبس مستخلص شده بسروستان رفتند .

فتنه در آباده فارس

و در آباده فارس جمعی غیور و جسور از این طائفه میزیستند و معاندین و مفسدین اجتماع نموده تنی از
ایشانرا دستگیر کرده بمحضر یکی از ملاها کشیدند و ملاّ فرمانداد تا مظلوم را چوب فراوان زده
بمحبس انداختند و گروهی از دلیران بیتاب احباب گردآمده مهیای قصاص و استخلاص گشتند ولی
ملاّی مذبور خبر بشنید و بترسید و نخجیر اسیر را احضار و عذر خواهی بسیار کرده چنین گفت عملی
که از من ظاهر شد نه منبعث از عداوت بلکه برای مصلحت شما و اخمدانیران اعدا بود اینک مستدعیم
نزد گروه خود شتافته نصیحت آغازی و همه را متفرّق سازی و راه خانه خود گرفته بشوون زندگانی
و مشاغل

--- صفحه ۳۳۰ ---

خویش پردازید لاجرم بدین طریق آتش افروخته منطفی گردید .

فتنه در یزد

و در یزد ایّامی که ظلّ السُّلطان بنوع مذکور در طهران بود ملاّ ها مکاتیب شکایت از اقدامات میرزا علی‌محمّد ورقاّ شهیر که چندی در آنحدود تبلیغ میکرد نزد حاجی ملاّ علی کنندی مجتهد مشهور طهران فرستاده اظهار داشتند که مردمی کثیر را بامر بهائی دعوت و هدایت و علی ملاّ الاّشهاد با علماًّ محاجّه و مناظره نمود و اگر شاه امر بقتل او ندهد ما خود با کز لگّ آمه جامه زندگیش را از هم بدریم و مجتهد مذکور نامه ها را نزد شاه فرستاد و او ظلّ السُّلطان را طلبیده گفت بلا درنگ تلگرافاً دستور ده این شخص را بگیرند و آنچه مصلحت مملکت است در حقّش مجری دارند لذا ظلّالسُّلطان بابراهیم خلیل خان سابق الذّکر که از جانب وی حکومت یزد داشت چنین تلگراف کرد که میرزا ورقاّ را گرفته در منزل فرّاشباشی توقیف نموده بدست وی بسپار تا باصفهان مراجعت کرده دستور دهم و حاکم مذکور میرزا ورقارا در توابع یزد دستگیر ساخته بنوع مزبور توقیف نمود تاآنکه ظلّ السُّلطان بمرکز حکمرانش اصفهان رفت و ورقارا از ابراهیم خلیل خان طلبید و مغلولاً باصفهان وارد کرده محبوس نمودند و ظلّ السُّلطان ویرا در محضر خود احضار و شخصاً تحقیق کرد و ورقاّ باقتضاً مصالح وقت جواب داد و ظلّ السُّلطان چنانکه ضمن واقعه طهران آوردیم بامید نیل آمال و مقاصد سامیه خود در آن ایّام با اینطائفه حسن سلوک مینمود و برای خلاصی ورقاّ اقدام کرده شیخ محمّد باقر مجتهد (ذّب) را واداشت کهبشاه عریضه نموده استخلاص ویرا خواست و خود نیز باینمضمون عریضه فرستاد که میرزا

ورقا مردی شاعر و طیب و سیاحاست و آنچه معاندینش خبر دادند صرف بهتان و افترا بود و تعرض
و آزار بوی مخالف عدالت و بی موجب و علتی است ولی معذک شاه حکم بازادی ورقا نداد و او
چندی در اصفهان محبوس بماند و با اسفندیار

--- صفحه ۳۳۱ ---

خان بختیاری که نیز در حبس بود مصاحب شده ویرا مؤمن و منجذب باین امر نمود تا آنکه پس از
چندی حکم استخلاصش از شاه رسید و آزاد گردید .

نشر امر بهائی در سده اصفهان و حدوث فتنه

در سده اصفهان چند تن از سادات و شعرا و ادبا و غیرهم که فائز بایمان بدیع شدند شعله تبلیغ
برافروختند و بحر العلوم و میر سید علی و امام جمعه قریه از مشاهده آن احوال بهیجان آمده اهالی را
تهییج نمودند و بشیخ محمد باقر (ذئب) مجتهد اصفهان و رکن الملک نائب الحکومه ظل السلطان
شکایت کردند و چند تن فرّاشان حکومتی برای گرفتاری احباب وارد سه ده شدند و پنجتن از معاریف
یعنی آقا محمد تقی و آقا سید محمود نیر و آقا سید اسماعیل سینا و آقا میرزا محمد نعیم و آقا سید
محمد کنت کنز را دستگیر کرده چوب وافر زدند و کتفها بسته مقیداً راجلاً باصفهان کشیدند و درانبار
حکومتی بغل و کند انداختند و درب خانه هایشانرا در سه ده سوزانده اموال و اشیا را یغما و تاراج
نمودند و مظلومین محبوسین مذکور چندی در حبس اصفهان بسربردند و معاندین اصرار در قتلشان همی

کردند ولی رکنالملک اقدام نمود و بعنوان اینکه بطلان عقیدتشان بشبوت نه پیوست زنجیر از گردنشان برداشته آزاد و مستخلص ساخت ورشته شورش و فتنه سه ده تا بسال ۱۳۰۴ امتداد یافت چنانکه ایشان دیگر اقامت در وطن نتوانسته مهاجرت بپهران کردند و ملاها زنان بعضی از ایشان را بتشویق و تکلیف شوهر دادند چنانکه در بخش لاحق ضمن احوال نعیم و تیر و سينا مینگاریم .

فتنه در گیلان و حبس و شهادت بهائیان

کامران میرزا نائب السلطنه در خلال تعرضاتش باینطائفه در پهران اقدام بتعرض در بلادیکه قلمرو حکمرانش بود نیز نمود از آنجمله پیشخدمت عالیش عبد الله خان معروف بوالی که از جانب وی حکمران گیلان بود.

--- صفحه ۳۳۲ ---

با تعلیم و دستور مخصوص برای دستگیری اینطائفه در عشر آخر شهر ربیع الثانی ۱۳۰۰ از پهران عودت بمرکز حکمرانی خود کرد و تلگرافی از شاه خطاب بوی بدینطریق رسید که گیلان و مازندران جنگلگاه و شکارگاه مناست اینطائفه ضالّه یا حبس ابد یا اخراج بلد و چند روزی بعد از ورود اقدام بحبس و قید بهائیان رشت و توابع نمود و گماشتگان حکومتی و اشرار و مفسدین را فرصت بدست آمده پی غارت خانه و دکانین منتسبین باین امر آستین بالا زدند و نخست حاجی نصیر قزوینی از بقیه السیف قلعه طبرسی که وصف احوالش در بخش سوم نگاشته گردید و با پسر ارشدش آقا علی و نیز میرزا

حسین هدی و میرزا مهدی و ملاّ مجید و ملاّ یوسفعلی و میرزا باقر بصّار و برادرانش حاجی میرزا علی و میرزا علی اصغر و برخی دیگر از معاریف اینطائفه را از حجره تجارت و شغل و خانه هایشان بمحبس حکومتی کشیده کنده و غل نمودند و در لاهیجان میرزا علی اشرف عندلیب و کربلائی بابا و آقا محمّد تقی و نیز آقا محمّد صادق قزوینی را دستگیر کرده زنجیر بر گردن و بازوان انداخته پاهایشانرا زیر شکم مرکب بسته بسوی رشت آوردند و اهالی بعضی قصبه و قرای واقعه در اثنا راه ظلم و ستم بر اسیران بیگانه وارد کردند و حین ورود برشت نیز انبوه زن و مرد و صغیر و کبیر در بازار و معابر برای تماشا ایستاده دست و زبان بسو ادب گشوده خار و خاشاک بر سرشان همی ریختند و والی محترمین و مترقّهین بلدرا دعوت کرده هریک بمناسبت شان خود بر صندلی و نیم تخت شادمان و خوش بخت نشستند درچنان حال مظلومان را وارد بارگاه جلال ساختند و والی بعد از سخریه و استهزأ آنان را نیز درانبار حبس نمود و عدّه مجموع محبوسین رشت بعلاوه چهارتن مذکور بچهل و یک نفر رسید و روزی دیگر آقا سیّد عبداللّه بروجردی و حاجی سیّد خلیل قمی از احباب بیاب محبس رفته دراهمی چند بزندانان دادند و بنام تماشای محبوسین داخل شدند و برادران دینی خودرا زیرغل و زنجیر و کند مشاهده نمودند و زنجیررا بوسیده

--- صفحه ۳۳۳ ---

برگردن نهادند و خطاب بمستحفظ کرده گفتند ما راضی بمشقت و جستجوی گماشتگان حکومتی نشده باپای خود و بحال اختیار و رضا آمدم اینک مارا بجوار برادران در کند و زنجیر نه و مستحفظ نزد

والی شتافته ماجری بیان نمود و او و جمیع اهل مجلس غریق بحر تعجب و تحیر شدند و آندو چون بحضور آمدند و سؤال و جوابی چند ردّ و بدل شد بالاخره چنین گفتند که آنچه بر برادران ما وارد شود بر ما نیز باید وارد گردد پس هردورا در محبس بکند و غل کشیدند و والی شرح فتوحات خود را عریضه کرده بامبالغی از نقود که ازاموال مظلومان بدست آورد بطهران نزد نائب السلطنه فرستاد و او در مجلس و محضر خود نزد ارکان و اعظم دولت تمجید بسیار از حقّ خدمتگذاری والی نمود و مکتوبش را بشاه داده و اوهم اظهار ملاطفت بسیار بوالی کرد و بالجمله حاجی نصیر که مردی پیر بود و طاقت کند و زنجیر و مشقات محبس را نداشت پس از نه ۹ یوم از حبس بجهان باقی عروج نمود و حسب حکم والی چهار حمّال جسد آنمظلوم را از کنده و زنجیر گرفته بر تخته پاره نهاده بیرون از محبس کشیدند و بخانه‌اش بردند و چون اینواقعه در روز جمعه اتفاق افتاد و اهالی شهر بیکار و مجتمع در رهگذرها بودند اطراف جنازه اجتماع نموده سنگ زدند و خاک انباشتند و درخانه ریخته جسدرا مُشله کردند و خواستند بسوزانند ولی مالک خانه مستأجره مسکونه حاجی شهید مانع شد و لذا جسدرا بیرون بلد برده با همان لباس که در بدن داشت در چاهی انداخته باسنگ و خاک چاه را پُر کردند و سائر محبوسین در زندان تاریک پلید با انواع مشقات و تضییقات استقامت کرده روزان و شبان بسر بردند و با اینکه همه سخت پیوسته بکند و زنجیر بودند و از سختی غل که در گردن داشتند مُشرف باختناق شدند و هنگام خفتن و برخاستن بایستی همه بیکبار بیفتند و یا برخیزند و درخیمان بزندان رفته فریاد برکشیدند که وصیت نامه بنویسید چه روزی دیگر همه اعدام شوید مگر اینکه بخانه امام جمعه رفته

تبری کنید ثبات واستقامت ورزیدند و چون مناجاتی صادر از قلم ابهی برای استخلاصشان رسید که بر

قرطاسی لاجوردی

--- صفحه ۳۳۴ ---

نوشته بود در دل شب باستعانت از روشنی چراغ نفتی کم روشنائی خوانده مناجات و طلب خلاصی کردند و باوج رضا و تسلیم مسرور و شادمان گشتند و چندی ایام براینمنوال گذشت و برخی از آشنایان و مردم نیک فطرت اقدام در خلاصیشان نمودند و تا چون ماه رمضان رسید و دختر والی بیمار شد والی نذر کرد که هرگاه صحت یابد محبوسین بایه را مرخص نماید و دخترش شفا یافت لذا چهار تن را مرخص ورها نمود و آقا میر سید محمد علی امام جمعه که مردی حکیم و عارف و شاعر بود و با اینطائفه ابراز ملاطفت مینمود آقا علی (ارباب) بن حاجی شهید مذکور را از حکومت طلبیده در محضر پُر جمعیت خود از وی تجلیل و مدح کرده در حقش چنین گفت مردی بایندرجه از دیانت و امانت و خداپرستی و عبادت درین بلد نشان ندارم بجز این هر کس هر چه گوید محلّ اعتنا نیست و من انوار حقیقت اسلام را در سیمای با تقوای ایشان کما ینبغی و یلیق میبینم و بدینطریق ویرا مستخلص ساخت و بالاخره بشفاعت او و برخی دیگر از اخیار و هم باخذ درهم و دینار همگی مستخلص شدند چنانکه بعضی از ایشان هر چه از متاع دنیوی ذخیره داشتند بوالی دادند و بعد از استخلاص محتاج بقوت خود و عیالشان گشتند و فقط پنج تن از محبوسین آقا علی اشرف عندلیب و آقا سید مهدی اصفهانی و آقا سید عبدالله بروجردی و دوتن دیگر باقی ماندند که در طول مدت مدیده متدرجاً مرخص و آزاد گشتند

و مدت حبس عندلیب تقریباً دو سال شد و فقط آقا محمد صادق قزوینی را مدت بیست و دو ماه در حبس گذشت و در محبس جان سپرد و جسدش را بیرون کشیده در قبرستان دفن کردند و مستخلصین را نیز غالباً امر بجلا وطن دادند و عده‌ها از آنان بسوی عشق آباد پناه بردند . فتنه در قزوین عباس میرزا ملک آرا برادر ناصر الدین شاه از جانب کامران میرزا نائب السلطنه حاکم قزوین شد و ملاها معرضین معارضین از اهالی بهیجان و در صدد تعرض و طغیان بعموم احباب آمدند و در آن اثناً کاظم نام خواهر زاده ملا علی جناب

--- صفحه ۳۳۵ ---

جناب معروف بفاریابی که بغایت معاند و مبغض بود بدار الحکومه رفته شکایت و سعایت از شیخ کاظم سمندر شهیر بدین طریق نمود که خالویم جناب را مخفیانه بقتل رسانده و جسدش را مفقود ساخت و جناب مذکور در آن وقت حسب مثال اندیشی احباب و احتیاط از تعرض اعدا فاضل قائینی را که متوقف در قزوین بود بالموت نزد آقا محمد علی الموتی رساند و در آنجا توقف داشت گماشتگان حکومتی بخانه آقا شیخ کاظم سمندر ریختند و آنچه دسترسشان واقع شد بردند و سمندر را دستگیر کرده نزد حاکم آوردند و فرمانداد که باید ملا علی را نشان دهد و بدست ایشان سپارد و سمندر اظهار بیخبری نمود و بالاخره بعد از آنکه گفت و شنیدهائی مابین او و حکمران واقع شد التزام سپرده مبلغ بیست و سه تومان ناچار باعضاً دائره حکومت داده مرخص و آزاد گشت و درین واقعه که حکومت بصدد گرفتاری احباب برآمد تقریباً چهار روز دست از شغل و کسب خود کشیده مخفی و پنهان شدند

ومعدلک معرضین ومفسدین دامن بآتش فساد همی زدند ولی بتدبیرات احباب وبسالت جمعی از خوانین ایلات که برخی مؤمن و بعضی محب بودند وخویش را نزد اهالی با اسلحه وحاضر برای مدافعه نشاندادند وبرخی از ارامنه ساکن قزوین نیز مساعدت نمودند اهالی را بیم گرفته اندک اندک برجای نشستند وحادثه مؤلمه واقع نگردید جزآنکه محمد تقی نامی ازاینطائفه را سید مجتهد درخانه خویش سخت گرفته که تبری نماید واو استقامت کرد لذا بأمر مجتهد آنمظلوم را ضرب شدید کرده شعرات محاسنش را کردند ونیز بعضی از معاریف احباب مانند فاضل قائینی وملاً علی مذکور وغیرهما ازشهر خارج شده چندی مخفی گشتند .

فتنه در مازندران وغارت وحبس و قتل بهائیان

ونیز کامران میرزا نائب السلطنه از جانب خود میرزا ابراهیم نوری سهام الدوله را مأمور حکومت مازندران ودستگیری احباب آنحدود نمود واو در ماه جمادی الثانیه ۱۳۰۰ ورود بشهر بارفروش کرد.

--- صفحه ۳۳۶ ---

وپس از چند روز بحاجی ملاً اسماعیل حجة الاسلام گفت از طائفه بابیه یقین دارید صورت اسماً بدهید تا گرفتار کنم ومجتهد بوی چنین جواب داد درین شهر ازین طائفه احدی نیست چه درسین اولیه حکومت وقت همه را کُشتند خانهایشانرا آتش زدند و همینکه از مجتهد مذکور نومید گشت توجه بأقا میرزا فضل الله شریعتمدار نموده مطلوب خودرا از وی خواست وشریعتمدار قریب سیصد

نفر از شهر و اطراف صورت داد و حکمران صورت اسماءاً بحجة الاسلام ارائه داشت و حاجی مذکور ورقه را گرفته پاره نموده گفت شریعتمدار از طریق عداوت این مردم را متهم کرد و من ضامنم اگر بایی باشند بهر کجا که شما یا دولت بطلبید روانه نمایم و شما بلا تأمل ضمانت نامه مرا تلگراف کنید من ضامن ایشانم و هرگاه فسادى ازین افراد ظاهر شود من مؤاخذ دولت خواهم بود و حکمران مزبور ناچار پذیرفت و بساری رفت و در آنجا از آقا ولی کلانتر صورت اسامی بهائیان ساری و توابع را خواست و او از بهائیان مشهور قریه ارطی و ماه فروزک جمعی را صورت کرد و در آن مجلس آقا میرزا مهدی کارپرداز دولت روس و عثمانی حضور داشته اظهار نمود که موافق قول آقا ولی تمامت اهالی مازندران بایی اند و این واضح است که مبنی بر غرض می باشد و حکمران چون این سخنان بشنید صورت اسامی را پاره کرد و بعد از چند روز با شرف رفت و اخبار مذکوره بسمع بهائیان بار فروش و ساری و اطراف رسیده و گمان بردند که فتنه مانند طهران و غیره در وطنشان نخواهد شد ولی سهام الدوله حکمران بعد چند روزی دیگر از اشرف بساری آمد و شبانه مظفر میرزا دیوان بیگی را با محمد حسنخان بن میرزا مسیح و میرزا عیسی خان و آقا ولی کلانتر با چهارصد نفر سوار کرد ساریلو مأمور داشت که بجنگل اطراف مهیا و پنهان و منتظر وصول دستوری باشند و علیخان نوری تفنگدارباشی او نیرنگ مؤثری ریخت تا بیزحمت بهائیان توابع را طبق صورت مذکوره اسیر نمایند و حین الاقتضا سواران مذکور را نیز مأمور دارند و آن نیرنگ چنین بود که علیخان لباس تجارت دربر نموده

دربر نموده بند براسبی نهاده با دو سواری دیگر بمه فروزک وقت غروب روز ۲۱ جمادی الثانیه وارد
 شد و از اهل قریه خانه آقا سید آقا بزرگ کدخداریا پرسید و بدانسو رفت و در خانه مذکوره پیاده شد
 و آقا سید آقا بزرگ حضور یافت و او باین عبارت پرسید که آقا سید بزرگ کجا تشریف دارند و آقا
 سید آقا بزرگ گفت من هستم پس بلا درنگ بتحیت و رسم بهائیان الله ابهی گفته دستها بگردنش
 حلقه کرده گونه هایش را بوسید و من قربان و تصدقت همی شوم و بدروغ اظهار داشت که من از
 افنام و مدتی است در تبریز تجارت دارم و این هنگام که سرکار سهام الدوله حاکم مازندران شد از
 جهت خویشاوندی مرا تفنگدارباشی خود معین کرد و دستور داد که بطهران رفته قطع محاسبه با مردم
 نموده مراجعت کنم و بنصب مذکور برقرار باشم و انشاءالله بعد ازین بدون خوف مراوده بسیار خواهم
 کرد و ازین قبیل کلمات چابلوسی فریبده بسیار گفت و بهائیان ساده دل باور کردند و در اثنا سخنان
 خود بیکدیگر از ایشان گفت این اسب را که همراه من است بدهید یکی از بندگان خدا سوار شود و نیز
 چون عبای آقا سید آقا بزرگ اندکی کهنه بود عبائی نو از مفرش خود بیرون آورده باو هدیه کرد
 و آقا سید آقا بزرگ امتناع از قبول ورزید ولی او چندان اصرار داشته متعهد شد که در مراجعت ثمن
 عبارات از وی بگیری تا قبول نمود و تا قریب بموقع صرف شام صحبت کردند آنگاه گفت مدتی است
 آیات نخواندم بیاورید تلاوت کنیم آقا سید آقا بزرگ گفت من نمیتوانم بخوانم و ملا علیجان نیز
 انکسار مزاج دارند و گر نه تشریف آورده تلاوت مینمودند علیخان گفت من میخوانم و آقا سید آقا
 بزرگ صندوقچه آیات و آثار بدیعه آورده نزد وی گذاشت و مقداری از آیات خوانده صرف شام

کرده خواهید وعلی الصّباح برخاسته گفت خوب نیست در اینجا آمده خدمت جناب علیجان مشرّف
نشوم و بهتر اینست چای صبح را در منزل ایشان صرف کنیم

صفحات ۳۳۸ و ۳۳۹ کپی نشده خالی است لذا از صفحه ۳۴۰ ادامه

تایپ میشود

--- صفحه ۳۴۰ ---

آنکس را که چنین اعتقاد دارد و همچنین بآنکه چنین نسبت بما میدهد مگر در میانه شما زنی خدیجه
یا سکینه یا رقیه نام نیست ما هم از بدو ولادت چنین اسماً داشتیم و مردم جاهل و کاذب و متعصّب بما
تهمت ها زدند و امثال این نسبت هارا بمردمان ما نیز دادند آنکه نامش اسداللهاست اسدالله الغالب
وآنکه علیاست علی بن ابی طالب و هر که محمّداست محمّد رسول الله و عیسی را عیسی روح الله
میخوانند هر دلیر رشیدی را حضرت عبّاس و هر جوانی را علی اکبر و هر وجیهی را یوسف و آنکه
علیل و بیمار است امام زینالعابدین و حتّی برخی را جبرائیل گفتند و حکمران توجّه بزوجه ملا علیجان
که خواهر آقا سیّد بزرگ مذکور و بلقب علویّه مشهور بود نموده پرسید توئی خاتون جواب گفت
مادرم نامم را خاتون نهاد حکمران پرسید تو خویش را خاتون صحرای محشر میدانی جواب گفت
استغفرالله من اگر کنیز خاتون محشر محسوب شوم زهی افتخار ولی از ذریّه ایشان هستم و اگر بدین
یقین نداشتم امروز که بدینحالم یقین حاصل کردم و در آنحال دست بر سر دخترک صغیرش گذاشته

چنین گفت ایحکمران اگر بگمان شما مردان ما گناه کارند از زنان چه عصبیانی ظاهر شد که اسیر و مقید بزنجیر شوند و هرگاه زنان عصبیانی کردند این اطفال صغار در همهٔ ادیان معصوم و بی‌گناه میباشند و هر بادین و یا بیدین برحالشان ترحم مینماید و حضار از سخنانش متأثر شده بیکدیگر همی نگریستند و سهام الدوله گفت همهٔ این امور تهمت است که بشما زدند بروید آزاد و مرخصید و از آنسو اهالی ماه فروزک چون اوضاع جاریه را ملاحظه کردند از بیم سواران و غارتگران حاصل زراعت و ما یملک خود را در جنگل متفرق و مخفی کرده پراکنده شدند و اهالی قرای دیگر بان اشیاء راه یافته همه را بسرقت بردند و بعد از چند روز که غلامان حکومتی در جستجوی احباب بهرسو میشتافتند قلندری را یافتند که در کوچه ها قدم میزد و مجذوبانه

صفحات ۳۴۱ و ۳۴۲ موجود نیست لذا از صفحه ۳۴۳ تایپ ادامه

میشود

--- صفحه ۳۴۳ ---

بیست و شش روز در آنجا محبوس بودند و احباب طهران برای راحتشان همی کوشیدند و خواهر حاجی ملا علی اکبر مذکور همه روزه بانبار نزد ملا علیجان رفته تفحص احوالشان نموده آنچه از غذا و دوا لازم میشد فراهم مینمود و از آنسو سهام الدوله هم بدستور کامران میرزا خود را در سمنان بموکب همایونی رساند و از حسن تدبیر و شجاعت خود شمهٔ معروض داشته اظهار نمود که اگر پنجروز

دراقدامات مذکوره واخذ رئیس بایان ماه فروزک تأخیر میشد قطعاً دو سال سرباز و سوار و توپخانه دولتی مشغول گرفتاری آنعاصی میگشتند و شاه گفت پس از تحقیق قضیه و ثبوت عصیان و طغیان ملا علیجان چنانچه لازم است ویرا بجزا رسانند هفدهم شعبان نائب السلطنه بطهران مراجعت نمود و روز چهارشنبه بیست و یکم ملا علیجان را طلبیده گفت دربابی بودن تو شکی نیست و او جوابی نگفت نائب السلطنه متغیر شده گفت تبرّی کن تا تورا باخلعت و مستمری و لقب حجة الاسلامی مرخص کرده آنچه از تو وسائرین غارت کردند پس بدهند ملا علیجان چنین جواب داد که من آن نیستم که دین را بدینار بفروشم و نائب السلطنه دستور داد او را بانبار برگردانند و بشاه در دامغان چنین تلگراف کرد که رئیس بایه مازندران را با نه نفر دیگر آوردند و آنچه سعی کردم بد نگفت شاه جواب تلگراف کرد که آنچه جناب حاجی ملا علی حکم کند مجری دارید و در عصر روز چهارشنبه خواهر حاجی آخوند نزد ملا علیجان رفت او گفت امروز و فردا روزی سه بار نزد ما آئید و روز پنجشنبه بیست و دوم شعبان هنگام ظهر نائب السلطنه بملاقات حاجی ملا علی رفت و ما وقع را بیان کرده صورت تلگراف شاه را نیز نشان داد مجتهد مذکور گفت چون اقرار دارد و شما هم اظهار علم میکنید قتلش واجباست لذا در سه ساعت بغروب مانده همانروز نائب السلطنه دستور قتل داد و میر غضب با چندتن فراشان و یک نفر نائب بانبار نائب السلطنه رفته ویرا بیرون

آورده گفتند حکم بقتل تو شد اما سپردند اگر بد بگوئی تو را نکشیم جواب داد که کشته شدن منتهی امل مناست چونکه ممکناست زبان بنالایق بیالایم آنچه بشما حکم شد مجری دارید پس ویرا از راه بازار بمیدان معروف بیای قاپوق بردند ودرطیّ طریق طویل با بنیهّ ضعیف نحیف زنجیر گران درگردن داشت و میرغضبان دوطرف زنجیرا بدست گرفتند و با سرعت وبشاشت وچهرهّ افروخته بمیدان فدا میشتافت ودم بدم با فراش ونائب گفت وشنید میکرد که موجب حیرت دوست ودشمن شد وجمعی ازاسرائیلیان وپارسیان تماشائی وغیرهم از مشاهدهّ آن حال متنبّه و متفکّر شدند وفائز باقبال وایمان باین آئین گشتند ودربین راه دونفر بانمظلوم رسیده گفتند نائب السّلطنه سپرد از هرجا در راه اگر پشیمان شده بد بگوئید شمارا مرخص و آزاد کنیم جوابداد آنچه گفتم همان است تا بمقتل مذکور رسید واز میرغضب مهلت خواسته آب طلبیده وضو گرفته بتلاوت آیات ومناجات مشغول گشت ومبالغی نقد بمیرغضب داده اشاره کرد که بدآنچه مأمورید عمل نمائید باز نائب بدو گفت بد بگو تا شمارا مرخص نمائیم چون بحال مناجات بود بدست اشاره کرد که محالاست لذا در همان حال مناجات دژخیم حنجرش با خنجر قطع کرد وجسد غرقه بخونش بینداخت وانبوه مردم تماشائی هجوم برده خاک وآبدهن همی برآو ریختند و چون خبر قتلش را بنائب السّلطنه رساندند دستور داد که محبوسین همراهم آنشهید آقا سیّد آقا بزرگ آقا میرخلیل آقا سیّد حسین آقا میرعبدالله آقا میرحسین استاد نورالله را با سه تن غیر بهائی آقا زکریّا محمد تقی آقا آقا گل ازانبار مخصوص وی بانبار شاهی برده بکند وغل نهاندند واز آنسو بهائیان طهران از شهادت ملاّ علیجان خبر یافتند وخواهر حاجی ملاّ علی

اکبر با سوسن باجی مذکور در همان عصر پنجشنبه پیادار رفته خویش را بروی بدن آغشته بخون
آنمظلوم غریب افکنده شیون کنان از خون حلقومش بروی خود مالیدند و مردم اخلاط هجوم بایشان
کرده سنگسار نمودند و فرّاشان مستحفظ ایشان را از روی جسد کشیده دور کردند و شدّت بسیار
نمودند

--- صفحه ۳۴۵ ---

و آندو شجیعۀ مؤمنه ناچار بمراجعت گشتند و باز فردا پّای دار شتافتند و خواهر حاجی آخوند یکتومان
بفرّاش داد که نگذارند مردم اشرار زیاده سوّ ادب کنند و بدین طریق جسد آنشهید سه شب و روز
در میدان افتاده و آفتاب براو تابید و مردم ستم و جفا کردند تا در یوم سوّم شهادت سوسن باجی رفته
یک تومان بفرّاش داد و جسدر را برداشت و فرّاش با او همراه شد که مردم اذیتی نرسانند و مصاریف
غسل و کفن داد آنگاه جسد را بخلف کاروانسرای گلی اوّل قبرستان دروازه عبدالعظیم دفن کردند
و بدن آنشهید از کثرت اثر سنگ و کارد و غیره پاره پاره بود و گوشت رانها قطع شده و از سینه تا پهلو
سوراخ شد و بدانحال در زیر خاک مستور گردید و بعداً در عشر اوّل شوّال سوسن باجی قبر آن
شهید را ساخته نشان نهاد که محلّش مفقود نشود و چون خبر شهادت آنمظلوم غریب و واقعات
مذکوره بمحضرابهی درعکّا معروض گردید صورت زیارتی فرستادند که باینکلمات عالیان مصدر
میباشد هذا ما نزل للعلى الأعلى الذی استشهد فی ارض الطّا بشهادة تحیرت منها الملاّ الأعلى و ناح اهل
الجنة العلیا وللحروفات العالیات الذین انفقوا مالهم و بهم فی سبیل الله مالک الارضین والسّموات

وباقی اُسری تا دو سال محبوس انبار بودند و استاد نورالله سلمانی در زیر کند و زنجیر درگذشت و از قلم ابهی درحق وی ذکر شهادت درلوحی صدور یافت و محمد تقی نام از آنان در محبس ایمان بامر ابهی آورد و با سائرین مرخص شده بوطن برگشتند .

آغاز نفوذ این امر فیما بین زردشتیان گرچه برخی از آحاد زردشتیان درسین اولیه این امر فائز عرفان وایمان گشتند چنانچه دربخش سوّم شرح ایمان مهربان بهمن تاجر پارسی مقیم کاشانرا که در دور حضرت مبشر اقبال کرد نگاشتیم و نیز مانکچی صاحب نماینده پارسیان هند چون بایران میامد دربغداد بمحضرا بهی رسیده ارتباط والتفات

--- صفحه ۳۴۶ ---

حاصل نمود ولی نفوذ واجتماع وفعالیتی درآنان مشهود نگشت تاآنکه چندی قبل ازین تاریخ ملاّ بهرام اخترخاوری ساکن قریه مریم آباد از توابع یزد فائز بایمان گشت و با قدرت مالی ووسعت اطلاع دینی ومعروفیت درحسن واعمال یزدان پرستان بتبلیغ این امر پرداخت ودرین تاریخ ۱۳۰۰ شاه سیاوخش مهربان از شناخته گان پارسیان اطراف یزد نیز ایمان آورد وشروع نفوذ ونشر این امر مابین پارسیان آنحدود شد وبین احبّا پارسی واسلامی مراوده درمحافل ومجامع مستمرّ ودائم گردید .

قریه امزاجرو همدان ونیز دراینسال داودقلی بیگ علی اللهی ومیرزا گل محمد از بزرگان قریه امزاجرو همدان بدلالّت محمود بیگ بیوک آبادی داخل درین امر شد آنگاه طالب بیگ وکربلائی

نصرالله سپس عباس بیگ قبول نمودند و متدرجاً جمعیت و مرکزیت برای این امر در قریه مذکوره حاصل شد و اهالی تعصب و رزیده بمخالفت احباب قیام و اقدام کردند آنانرا از دخول درحمام عمومی منع نمودند و بسبب و لعن پرداخته آبدهن بر سر و رویشان درحین عبور و مرور انداختند ولی بالاخره قدرت و جمعیت امر در قریه مذکوره قرار گرفت .

آغاز بنا شهر عشق آباد و تجمع بهائیان در خاک روسیه

چون دولت روس ترکمنستان را تصرف نمود بر جائیکه اکنون شهر عشق آباد است و موقعش اقتضای بنای شهر داشت خواست بلدی بنیاد کند که مطابق بلاد متمدنه غرب خیابانهای مستقیم هندسی و ابنیه ثمینیه رفیعیه داشته مرکزی برای حکومت شرقیه شان گردد پس زمین را نقشه بندی مهندسی کردند و اعلان دادند که هر که خواهد دولت با وی مساعدت باعطاء قطعه از زمین بنوعی سهل و مفید مینماید و مردم ایران در روسیه از هر سو بدانجا رفته خانه و آبادانی نمودند بهائیان ستم کشیده ایران

--- صفحه ۳۴۷ ---

سال چهل و یکم واقعات سال ۱۳۰۱ ه ق - ۱۸۸۴ میلادی

نظر باینکه محلّ آسایش و آزادی در عمل بعقیده خود یابند و نیز نظر بکسب و تجارت عطف توجّه بدآنسو نمودند و در آغاز سال ۱۲۹۹ حاجی میرزا حسن افغان کبیر چون از یزد بطریق روسیه عازم عکا شد همینکه بمرو رسید و اوضاع عشق آباد بشنید قصد خرید املاک در آنجا نمود و این سبب شد که حاجی عبدالحسین یزدی بعشق آباد رفته برای او و نیز برای خود املاکی خرید و در آن ایام هنوز خطّ آهن قفقاز تأسیس نشد و حاجی میرزا حسن از باکو تا باطوم را در مدتّ چهل شبانه روز طیّ کرد و از طریق اسلامبول وارد ارض مقصود شده بحضور در محضر ابهی مشرّف گردید و این را بهائیان بقال نیک گرفته موقع را مغتنم شمرده بر مهاجرت بعشق آباد و آسایش در قلمرو حکومت روسیه واستخلاص از تضییقات ملاّها و حکومت ایران و تأسیس امر ابهی در آنحدود دل نهادند و از ارض مقصود نیز اشاره و امر در اینخصوص رسید و افغان یزد مصمّم شدند که استاد علی اکبر و استاد محمّد رضای بنّار از طریق خراسان بعشق آباد فرستاده خانه ها و دکاکین و کاروانسرا بسازند و چون در همان ایام بسال ۱۳۰۰ چنانکه بتفصیل آوردیم.

فتنه و تضییقات واضطهادات عمومیه باتّفاق دولت و علما و رؤسای ملّت در عموم بلاد

ایران برای اینطائفه برخاست و گرفتاری ورقا در یزد و تبعید و حبسش در اصفهان واقع شد و نیز حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی بنوعیکه نگاشتیم در ننگ در طهران نتوانست و باصفهان و یزد رفت باافغان و محترمین احبّای یزد در خصوص استخلاص محبوسین و بنوع عموم برای رفع مضایق احبّای در ایران

مشورت کردند و آقا سید احمد افنان باینصدد شد که جمعی از احبّا پناه بدولت روسیه برده از ظلم و تعرضات ناصرالدین شاه شکایت کنند و آقا میرزا اسدالله اصفهانی را از طهران باصفهان برای مشورت خواستند ولی چون تلگراف بمحضرا بهی کرده اجازت طلبیدند و منع صریح رسید

--- صفحه ۳۴۸ ---

افنان مذکور منصرف از اقدام گشت وبالاخره استاد علی اکبر واستاد محمد رضا وارد عشق آباد شدند و از عقبشان حاجی عبدالرسول یزدی و آقا محمد رضا اصفهانی و معدودی دیگر رسیدند و برای شروع بنیاد و بنیاد مؤسسات قطعه زمینی از حکومت خواستند و تجارتسرائی عالی برپا کردند و آنشهر جدید بسرعت تامّه ترقی و توسعه یافته مردم بسیار از هرسو رو آوردند و سکونت و عمارت و تجارت گرفتند و پس از دو سال جمعیت بهائیان در آنجا مزداد شد و دار التجاره ها و ابنیه و عمارات چند بنا کردند خصوصاً افنان کبیر و آقا سید احمد و حاجی سید مهدی و حاجی میرزا محمد علی از افنان اراضی بسیار خریداری نمودند وبالاخره در سال ۱۳۰۵ مطابق دستور واصل از جمال ابهی عزم بنا معبدی نمودند و حاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله روس با نجلش حاجی میرزا محمود از یزد بعشق آباد آمدند و قطعه وسیعیه از اعظم نام ترکمان بمبلغ ششصد منات خریدند و بنائی نهادند و احبّا در نهایت حریت که آرزوی آنرا در ایران میکشیدند در اسحار حاضر شده بتلاوت مناجات و اذکار پرداختند و آنزمین معروف بزمین اعظم و اولین مشرق الاذکار رسمی بهائی گردید و نام عشق آباد در ایران ممثل امر بدیع را در انظار نشان داد و آنشهر اولین بلاد از خاک ترکمائیه روسیه ازطرف خراسان است و بردامنه

شمالی جبالی واقع شده که فاصل مابین خراسان و آنمملکت می باشد و چنانکه مینگاریم بهائیان مهاجر بعشق آباد در اندک زمانی فیما بین سائر اهالی خصوصاً نزد روس و ارامنه و ترکمانان بحسن اخلاق و دیانت و امانت در معاملات معروف و مشهور و معزز و محترم گشتند و جمعی در بخارا و سمرقند و غیره از بلاد ترکستان شرقیه روسیه برای تجارت اقامت گرفتند و میدان تبلیغ در آن حدود باز شد بنوعی که آقا میرزا ابوالفضل بعشق آباد و بعداً بسمرقند رفته بتبلیغ و تألیف پرداخت و بامساعدت اولیاً روسیه بصدد ایجاد مطبعه و روزنامه شد ولی اولیاً این امر در طهران صلاح ندانستند و بالاخره فاضل قائینی بعشق آباد رفت

--- صفحه ۳۴۹ ---

و برای تبلیغ مقیم بخارا گردید .

فتنه در اشتهارد

در اشتهارد قزوین ملاها اتفاق کرده اهالی را بعداوت و مخاصمت با بهائیان بهیجان و غلیان آوردند و شورش عمومی شده بر آن بیچارگان هجوم نمودند گروهی را ابواب خانه آتش زده بخانه ریخته ضرب و آزار کردند و برخی را که در چاهها پنهان شدند بیرون کشیده بعذاب و عقاب گرفتند و اموال و اشیاء را بغارت بردند و عده از مظلومان بطهران شتافته دادخواهی کردند ولی ملاهای ظالم نیز جمعی از اهالی را باخود بطهران آوردند و در محضر نائب السلطنه و وزیر نظام با طرفین سؤال و جواب شد

وبهائیان خصوصاً شیخ محمد بن شیخ ابوتراب شهیر مظلومیّت خود را مبّین و مبرهن داشتند و نتیجه و ثمره این شد که ستمدیدگان امر عودت بوطن یافتند و عده از جائزین چند روزی در طهران توقیف و سپس رها و آزاد گشتند و ملاها باُرزوی قلع و قمع اینطائفه که دردل داشتند نرسیده برگشتند لاجرم تعرّضات خود را در محلّ ادامه دادند چنانکه مظلومان را ازدخول در گرمابه‌های عمومی منع کردند و نوبتی یکی از ایشان را در حَمّام یافته ضرب و اذیت افر رساندند سر بشکستند و موقعی دیگر بر جسد میّتی از اینطائفه تاخته سرش را با سنگ و غیره نرم کردند و بالاخره چندان جفا و ستم وارد آوردند که همگی مجبور بفرار و مهاجرت بدیار دیگر گشتند ولی بهر جا قدم گذاشتند آتش فساد و عناد برایشان افروخته شد و ملجأ و دادرسی نیافتند تا آنکه متدرّجاً بوسائل متنوّعه مسکن و مأمن حاصل کردند .

فتنه در نامق و حصار خراسان و قتل و غارت بهائیان

ملاً احمد معلّم از

علمای قریه حصار از توابع تربت حیدریّه و ترشیز خراسان وهم برادرش ملاً علی که

--- صفحه ۳۵۰ ---

سال چهل و دوّم واقعات سال ۱۳۰۲ ه ق - ۱۸۸۵ میلادی

که هردو از متقدمین بابیه و مبلغین امرابهی بودند و در قریهٔ حصار و نامق جمعی کثیر را مهتدی ساختند و دو قریهٔ مذکور از مراکز اینطائفه شناخته گشت بنوعی که دربخش سوّم ضمن شرح احوالشان آوردیم مورد حسادت و معاندت ملاّهای محلّ واقع شدند و کربلائی ابوالقاسم ملاّی حصار با حالتی افروخته از غضب و عناد پیوسته بمخاصمت و مقاومت کوشید و درمقابل علم و عرفان و ذوق و بیان ملاّ احمد تاب مقاومت نیاورد و معذّلک در تفتین و تهیج اهالی دمی آرام ننشست و بالاخره در سال ۱۳۰۱ صورت استشهادی مشحون بمهر و امضاً اهالی حصار راجع بضلال و اضلال معلّم و بهائیان قریه تنظیم کرده نزد ملاّهای تربت حیدریّه فرستاد و از آنان حکمی صادر نمود که معلّم را از مسجد و منبرش ممنوع دارند و چنین کردند و معلّم ناچار دست از مرجعیّت خود کشیده درخانه نشست و معاشرتش محصور با جمع احباب شد و متدرّجاً بتهیج و تفتین ملاّی مذکور ارازل انام و انبوه عوام در مشاهد و معابر بتعرّض اینطائفه پرداختند و بسقط گفتن و توهین نسبت بمعلّم برخاستند و این نخستین حوادث مؤلّمه آنجا بود و بر احباب سخت ناگوار و گران آمد و دوتن از جوانان بهائی بمرکز حکومت در تربت شتافته تظلم کردند و حاکم که مردی بیغرض و سالم بود بنائب خود در حصار حکم داد که جلوگیری از شرارت اشرار نماید و این اقدام موجب مزید هیجان عوام گردید و جوانان را لدی المراجعت بحصار استهزاً و ضرب نمودند و هم سه تن از احبارا که بوساطت و اصلاح ذات البین پیشرفته نصیحت گفتند بستم و لثم گرفتند و دو جوان مذکور باز بترت شتافته تفصیل احوال نزد حاکم بیان داشتند و شکایت از جور و جفای اعدا کردند و مجدداً حکمی از طرف حکمران برای رفع تعدّی اشرار صادر شد ولی

کربلائی ابوالقاسم با نفوذ و قدرتی که داشت مانع از اجرای حکم گشته و اتباعش بر جسارت و شرارت افزودند و با حالت اجتماع در کوی و برزن رفته هر کس از بهائیان مظلوم یافتند توهین

--- صفحه ۳۵۱ ---

توهین کردند و سب و دشنام گفتند زدند و آزرده و در خانه معلّم همی سنگ انداختند و بضرب و آزار واردین و مراجعین پرداختند و لاجرم معلّم بأحبّای نامق خبر داد تا ملاّ فضل الله پسر ملاّ علی برادرش که دامادش بود و نیز میرزا سیّد علی برای وقایت و حمایت بحصار آمدند و شبها در خانه اش کشیک داده ویرا محافظت کردند و معاندین قدم جسارت فراتر گذاشته بر آن شدند که مجتمعاً بخانه هجوم کرده هر سه را بقتل آرند و ملاّ فضل الله و خامت حال را بأحبّای نامق اطلاع داد و ده نفر از ایشان بحصار آمده معلّم را باخود بنامق برده بخانه برادرش ملاّ علی رساندند و معلّم از آنجا بمرافقت پسر برادرش ملاّ نعمت الله و نیز ابوالقاسم بصوب ترشیز حرکت کرد و درمغان بخانه میرزا زین العابدین دادماد خود اقامت جست و میرزا زین العابدین مذکور و میرزا جالینوس حکیم و میرزا زمان از رؤسای محلّ را بامراهی مهتدی ساخت و بوالی خراسان میرزا عبدالوهاب خان شیرازی آصف الدوله مشروحو شکایت و تظلم از جور و جفای ملاّی حصار و اهالی پُرآزار نگاشته بمشهد فرستاد و از آنسو در حصار چون اشرار از حرکت معلّم خبر یافتند بخانه اش هجوم برده مستخدمش را ضرب شدید نمودند و الواح و آثارش را که بخطّ وی بود بدست نیاوردند و مقارن اینواقعات دوتن از بهائیان حصار آقا سیّد حیدر وجهانگیر بعزم تشرّف بمحضراهی در عکا عزیمت سفر کردند و براشتداد بغضا

وعصیّت اشرار و اعدا بيفزود و مستخدم معلّم را مجدّداً گرفته بعضی آثار و کتب امریّه را یافتند و سیّد محمّد بلبل دادماد معلّم را که خانواده اش را سرپرستی میکرد گرفته مورد تهدید و بازخواست قرار دادند و از او سه چیز مطالبه کردند نخست اینکه آنچه از کتب و آثار امریّه در خانه معلّم است تسلیم نماید ثانیاً بمعلم لعن کند ثالثاً از امر تبرّی جوید و سیّد محمّد مذکور با آنان مداهنه کرد و بدین بهلنه که کتب و آثار را از خانه معلّم بیاورد از نزد ایشان خارج شد و بلا تأمل در حالی که هوا بشدّت منقلب بوده باران میبارید

--- صفحه ۳۵۲ ---

بسوی کوه گریخت و از طریقی مخفی بنامق شتافت و بخانه ملا علی برادر معلّم وارد شده ما وقع را بیان کرد آنگاه بمغان رفته شرح ماجری را برای معلّم حکایت نمود و از آنجا بترت مهاجرت کرد و در عقب فرار آقا سیّد محمّد بلبل مذکور از حصار قسمتی دیگر از احباب آنجا نیز بعلت شدّت بلیات متواری و پراکنده شدند و جمعی در خانهای خود منزوی و برخی در منازل امن و سالم مختفی گشتند و ملا حمید الله پسر نوری معلّم چندبار دچار اشرار شده مورد ضرب و زجر شدید گردید و عاقبت ناچار بخانه عم خود ملا علی درنامق پناه جست و نیز جمعی از اشرار شبانه بخانه ملا حسن ریختند تا او را بقتل آرند و او از دری دیگر گریخته بمنزل حاجی میرزا حسن نام که مردی سالم و بی آزار بود ملتجی گشت و پسران حاجی مذکور اشرار را متفرّق نمودند و اما درنامق داماد کربلایی ابوالقاسم ملاّی معاند مذکور حصاری که خود نیز ملاّ ابوالقاسم نام داشت ملاّی مقتدر بود و زمینه فتنه و فساد را مستعدّ

کرده باتفاق مصطفی قلی و عبد العلی بیگ از رؤساً اعدا عامه اهالی را تهییج نمود و عبد العلی بیگ مذکور باین آرزو بود که کربلائی اسماعیل کدخدای نامق را که از اینطائفه بود بزمین زده خود کدخدا شود وبا ملاّ ابوالقاسم مزبور کمال مساعدت کرده فتنه عمومیه برپا نمودند و نخست حکم صادر کردند که برادران معلّم حقّ حضور در اجتماعات محلّیه ندارند چه کافر و نجس میباشند و اتفاقاً ایّام عید نوروز رسید و حسب الرّسم جمعی از اهالی نامق بدیدار خویشاوندان حصاری خود آمدند و ارباب زمام و بسط کلام در ردّ امرابهی و سقط وافترا و اظهار بغض و عدا نسبت باحبّا دادند و سپس کربلائی ابوالقاسم ملاّی معادی حصاری مذکور باپسر قهّارش مسمّی بعبدالقهار و قرب شصت تن ازحصاریان برای بازدید بنامق رفتند و پسر عبدالعلی بیگ مذکور آنان را پذیره شده تجلیل نمود و بر سبّ و لعن و تعرّض باّحاد احبّا تحریض کرد و تمامت جمعیت مذکوره بتحریک عبد العلی بیگ بمسجد مجتمع شدند و فریاد و فغان برکشیدند و عزم شورش نمودند و مسجد مزبور در جوار خانه ملاّ ابوالقاسم برادر معلّم بود و بهائیان

--- صفحه ۳۵۳ ---

و بهائیان در آنخانه اجتماع داشتند و سخنان معاندین شورشیان را شنیدند و نزد ملاّ علی اصرار کردند که سوار شده نزد نائب الحکومه رفته شرح احوال گوید و راه علاج جوید ولی او تن بشهادت داده ذکر تسلیم و رضا همی نمود و در آنحال محمّد علی نام صباغ تربتی در مسجد مزبور بمنبر رفته مردم را بقتل بهائیان تهییج کرد و انبوه اشرار از مسجد بیرون آمده بعزم قتل اینطائفه در کوچها شتافتند و هر کس از

مظلومان را یافتند بمسجد آورده نزد ملاّ برای لعن وتبریّ برپا داشتند وآنان اطاعت نکردند ومورد ضرب وجفا گشتند واحوال بدین طریق چند ساعتی گذشت تا آقائی وملاّ محمّد علی وآقا سیّد حسن قندی وملاّ محمّد بیگ را دستگیر واسیر ساخته آوردند با سنگ وجوب ومشت ولکد همی زدند ودرهم کوفتند چنانکه آه وحنین واستغاثه وائینشان مرتفع گشت وملاّ فضل الله بن ملاّ علی وملاّ خلیل الله وملاّ اسد الله خواهرزاده های ملاّ علی با محمّد علی نام از احباب متأثر وبیطاقت شده از خانه بیرون آمده برای جلوگیری از شرارت قدم جلادت پیش گذاشتند وقریب شصت تن از حصاریان وچهل تن از نامقیان با چوب واسلحه بسویشان هجوم بردند وآنچهار با کمال شجاعت وجسارت مقاومت نمودند وجمعیت اشرار با چوب از عهدّهشان برنیامده سنگباران نمودند وچند سنگ سخت برسر ملاّ فضل الله اصابت کرد چنانکه دوسه بار برزمین افتاد وناچار شده خودرا برای فرار عقب کشید وبدیوار کوتاهی پناه برد ودرآنحال اسحق وکیل یکی از رؤساّ اشرار نزدیک رفت که اورا دستگیر نماید ملاّ خلیل الله بمدافعه قدم پیش گذاشت وچوبی چنان بر وی نواخت که بزمین افتاد وملاّ خلیل وملاّ فضل الله هردو بطرف کوه فرار کردند وشرار بتعاقبشان شتافتند ودست نیافتند وملاّ اسدالله و محمّد علی نیز خودرا کناری کشیده در قریه مختفی گشتند وچهار سوار وچهل پیاده از اشرار برای دستگیری ملاّ فضل الله وملاّ خلیل بکوه

دویدند و بمقصود نرسیدند و نیز در هنگامیکه بنوع مذکور چهارتن مزبور مدافعه مینمودند و هنگامه گرم بود خبر بملاً ابوالقاسم برادر معلّم رسیده از خانه بیرون آمد و اشرار دور ویرا احاطه کرده سخت مکسور و مجروح نمودند و بمادر ملاً خلیل الله نیز که برای حفظ برادر جست و خیز میکرد ضرب شدید وارد ساختند و بالاخره جمعی از نسوان مؤمنات هجوم برده ملاً ابوالقاسم را بخانه ملاً علی انتقال دادند و ملاً علی زخمهای برادر و خواهر را بسته در بستر خوابانید و در آنحال اشرار بیرون خانه اجتماع نموده خواستند در را شکسته داخل شوند لکن برخی از مردم بیغرض و خیرخواه ایشان را منصرف ساختند و در آنروز هنگامه فساد بهمین مقدار باخر رسید و در نیمه شب ملاً فضل الله و ملاً خلیل عودت بقریه کرده نزد ملاً علی آمدند و او دستور داد که فی الحال متعاقب یکدیگر از قریه خارج شدند ولی بعّت مه و باران یکدیگر را در کوه گم کردند و ملاً فضل الله خویش را بکوه سرخ رساند و بمنزل میر علی نام از سادات و رؤسای محترم که مردی بیغرض و خیرخواه بود وارد شد و او مهربانی نمود و قضایا را بنائب الحکومه پیام کرد و او اقدامی در رفع غائله ننمود و اما ملاً خلیل الله بمغان نزد معلّم شتافت و ما وقع را حکایت کرد و حصاریان مذکور که در نامق بودند روزی دیگر باقوام خود پیغام دادند که بهائیان سرالحق وکیل را شکستند و این ننگ و عار بر شما خواهد ماند لذا بهر سرعت که ممکن است اجتماع نموده بانتقام برخیزید و آنان بر پشت بام خانه های خود برآمده فریاد برکشیدند که هر که در خانه بماند و بقتل و غارت بهائیان برنخیزد سقف خانه را بر سرش منهدم کرده او را بقتل میرسانیم و اموال را بغارت میریم لا جرم بلا درنگ قریب صدتن از اشرار باچوب و بیل و کلنگ و اسلحه و ادوات

جنگ هنگام غروب آفتاب از حصار بیرون شتافتند و هنوز نیم ساعت از شب نگذشت که وارد نامق شدند و بخویشاوندان خود ملحق گشته با فریاد و فغان نیزه و سنان برافراختند

--- صفحه ۳۵۵ ---

و بخانه ملا علی تاختند و چون در خانه بسته بود یکطرف دیوار را خراب کرده داخل شدند و بسوی حجره ملا علی شتافتند و او را احاطه نمودند و بی تأمل هر کس هر چه بدست داشت بر مظلوم نواخت و در آن میان یکی با کلنگ پهلویش را درهم شکست چنانکه از پای درآمده جان تسلیم نمود پس بسوی ملا ابوالقاسم که در بستر بود تاختند و ضربتی چند نواختند که یقین بهلاکش نمودند و خواستند هردو جسد را از بام خانه بزیر اندازند و بعلت ممانعت بعضی منصرف شده بغارت پرداختند و از اشیاء و اثاثیه خانه آنچه را لایق و قابل دیدند بیغما بردند و بقیه را درهم شکسته بر زمین ریختند و رفتند و این واقعه در شب ششم نوروز اینسال واقع شد و در اثنا آن هنگامه زوجه ملا علی و ملا ابوالقاسم با اطفال صغار معلّم و ملا ابوالقاسم پناه بخانه همسایه برده در انبار کاه مخفی شدند و اشرار با چراغ بد آنجا شتافتند و دوتن از ایشان که در جلو بودند دیدند و بحال مظلومان رحم آورده بهمرهان نگفتند و کودک صغیر معلّم تا چندی در خانه های احباب برای احتیاط از اطلاع اشرار در صندوقی مخفی بود و نیز خواهر کربلائی ابوالقاسم ملائی معاند حصاری مذکور زنان قریه حصار را مجتمع کرده بخانه معلّم هجوم بردند و چون خانواده معلّم در آنچنین بخانه سید سلیمان پنهان بودند کسی را نیافتند و ظروف خانه را شکسته بخانه سید حیدر از احباب دویدند و زن و دختران او را با قساوت شدید زجر

و ضرب نمودند و زنش را که خواهر زوجهٔ معلّم بود از غایت بغض و عناد موی سر کردند و زینت و زیورشانرا از دست و گردن بیرون کشیده بیغما بردند و ظروف و اثاثیهٔ خانه را درهم شکسته پایمال کردند و روزی دیگر حصاریان مذکور از نامق بمحلّ خویش معاودت نمودند و دربین راه ملاّ حسین نام از احباب را دیده آثار والواح را که بخطّ معلّم با او بود گرفتند

--- صفحه ۳۵۶ ---

و بسی شادمان شدند چه که اسناد و مدارک برای مقاومت با معلّم بدست آوردند و چون بحصار رفتند پی گرفتاری باقی احباب در کوچها همی گشتند و ملاّ محمدعلی را گرفتار نموده خواستند او را بقتل آرند لکن ملاّ مرتضی نام که مردی بیغرض و سالم بود ممانعت نمود و او را از چنگ ظالمین بدین بهانه ربود که در خانهٔ خود برده توبه دهد و بهائیان دیگر در خانه های مردم بی آزار چندی پناهنده و مخفی ماندند و ذهاب نزد حکومت و اظهار شکایت برایشان میسر نبود مگر بعضی ازایشان که قبلاً گریختند و نیز برخی از مردم بی آزار مانند ملاّ زین العابدین نامقی که با بهائیان دوست بود و چندتن ازایشان را بخانهٔ خود پنهان و محفوظ داشت شبانه دربرف و باران شدید بترشیز رفت و ماجری را بحاکم اطلاع داد و حکومت رحمة الله خان نامی را با دوازده سوار که همه از اهل سنت و جماعت بودند بنامق فرستاد و سواران مذکور وقت عصر رسیدند و رحمت الله ببالین نعش خونین ملاّ علی شهید که هنوز بی غسل و کفن افتاده بود حاضر شد زار زار گریست و بستگان شهید را دستور داد تا جسد را برای دفن بردند و شیخ عباس و ملاّ فضل الله و ملاّ یوسفعلی و سیّد حسن قندی بفاصلهٔ چهارده روز

جسد را بمشهد رساندند و رحمت الله خان با سوارانش شب درنامق استراحت کرد و روزی دیگر رؤساً اشارار عبدالعلی بیگ و عباسعلی بیگ و مصطفی قلی و ملا محمد هادی را که دخالت و مباشرت در آن اعمال داشتند دستگیر کرده باخود نزد حکومت ترشیز برد و از آنجا بمشهد اعزام داشتند و کربلائی ابوالقاسم ملای معاند حصاری قریب شصت تن از اهل حصار و نامق را باخود متفق کرده برای استخلاص توقیف شدگان مذکور عزیمت مشهد نمود و برای تقویت صحّت اعمال و مدّعی خویش کتب و آثار غارت شده

--- صفحه ۳۵۷ ---

معلّم را با صورت استشهداد و فتوی علماً تربت باخود همراه برد و از آنسو معلّم نیز بمشهد رفت و در خانه حاجی محمد ترک (شهید) از معاریف احبّا سکنی نمود و ازین آشفته بود که چرا اقوامش جسد برادر شهیدش را بمشهد نقل دادند و در نامق دفن نکردند و رؤساً اشارار مذکور مدّت دوماه در حبس ماندند تا آنکه امرشان بحکام شرح محوّل گردید و کربلائی ابوالقاسم و اعوانش موقع را مغتنم شمرد و کتب و آثار معلّم را در محضر علما ارائه دادند و بهائی بودن معلّم و ملاّ علی شهید را اثبات خواستند و ملاّهای مشهد فتوی علماً تربت را تأیید نمودند و گفتند مرتکبین را بجرم چنین قتلی بازخواست نتوان کرد فقط دوتن از علماً مشهد میرزا سید احمد بجنوردی و سید حبیب گفتند باید برای حلّ و فصل اینمسئله معلّم حضور یابد و از او تحقیق شود و از بهائیان غیر معروف تنی در آنمحضر حاضر بوده ازایشان اجازه خواسته رفت و معلّم را آورد و او لدی الورد درمحضر میرزا سید احمد مذکور همینکه نشست

حصاریان و نامقیان سخنان توهین آمیز و خلاف ادب نسبت بوی گفتند و اعتنائی بدیشان ننمود و مجتهد آنان را ساکت کرده بامعلم بمکالمه و محاوره پرداخت و پس از اندکی سؤال و جواب همی بر عقل و علم و احاطه‌اش در شعب علوم آفرین گفت و حصاریان چون چنین دیدند بعضی سخنان نسبت بخود مجتهد بر زبان راندند و مجتهد حکم داد همگی از محضرش بیرون راندند و معلم را برای حفظ و صونش ممانعت از خروج نمود و سپس بوی اجازت داد که بخانه مستشار دفتر از بهائیان معروف رفته تا صبح بسر برد و احبای اهل حصار که در مشهد بودند و از محلش در آنشب بیخبر ماندند بشدت نگران شدند تا آنکه روزی دیگر او را یافتند و او برادرش ملا ابوالقاسم و نیز بمیرزا فضل الله دستور که بحصار مراجعت کردند و خود مدت شش ماه در مشهد توقف نمود آنگاه مسافرتی باطراف کرد و توصیه از حکومت در حق خود گرفته بحصار عودت نمود .

--- صفحه ۳۵۸ ---

سال چهل و سوم واقعات سال ۱۳۰۳ ه ق - ۱۸۸۶ میلادی

درتوابع همدان و در سال ۱۳۰۳ درقرای تابعه همدان مانند ساری قمش چپوقلو میرزا کندی بواسطه نائب هادیخان حسین آبادی این امر نشر یافت وعده کثیری بهائی شدند و در میرزا کندی کرم بیگ منجذب و مشهور شده مورد تعرضات اعدا واقع گردید و شیرعلی بیگ نائب قریه برای اسکات و تسکین اهالی ویرا با تنی دیگر از احباب نزد ملا مهدی جناب متصدی امور شرعی قریه چپوقلو

فرستاد تا کفر و ایمانش را بسنجد و ملاّ مهدی از وی مسائل شرعیّه اسلامیّه پرسید و او همه را بخوبی جواب گفت و ملاّ مهدی در ورقهّ شهادت بر اسلامیّت او داد و کرم بیگ چون ملاّ مهدی را مردی سالم و بی آزار دید با وی درخصوص این امر صحبت نمود و حسب خواهش وی کتاب ایقان داد و ملاّ مهدی فائز بایمان بدیع گشت و باین نام شهرت یافت و اهالی از مراجعات شرعیّه باو دست نگهداشتند و او در سختی معاش افتاد و مالکّ قریه روزی ویرا بخلوت طلبیده چنین گفت اگر آنچه مردم در بارهات شهرت دادند صدقاست اقامت تو در اینقریه میسر نمیشود و باید بمحلّی دیگر روی و اگر کذباست اولی آنکه بمحضر شرع حاضر شوی و بدانطریق که دستور دهند تبری کنی تا تمام مقرّری در حقّ دائر شود و اهالی از نو بتو روی آرند و ملاّ مهدی ناچار بهمدان رفت و بمعلّمی در بعضی مدارس پرداخته اقامت نمود و صاحب مکنت و ثروت گردید .

برخی از واقعات عکا و عظمت جمال اقدس ابهی

شیخ یوسف مفتی متعظّم مقتدر متمولّ و شخص اوّل ناصره که ولّات و پاشاهای ایالت شام حین عبور بلد مذکور وفود بحضرتش میخواستند و او باّحدی اعتنا نداشت نوبتی بعکا وارد شد و در مجلسی با غصن اعظم تصادف ملاقات و مکالمات یافته منجذب وسعت علم و قوّت بیان و حلاوت اخلاق گردید و چون بناصره برگشت مراسله تکرار و اشتیاق مواصله اظهار نموده رجا کرد که ایّامی چند در ناصره و عمارتش بسر ببرند و اشهبی خاصّ هدیهّ اخلاص بفرستاد که بمیرزا ضیاً الله بخشیدند

بخشیدند و او مرکب سواری خویش قرار داد و بالأخره دعوتش مقرون باجابت شد و آنحضرت برای اقامت ایّامی چند عزیمت ناصره فرمود و اغصان و مفتی عکا و تنی چند از اهالی نیز در موکبش روان گشتند و شیخ یوسف الی مسافت فرسنگی بلد سوار مأمور خدمت مع لوازم ضیافت مهیا کرد و برای استقبال دسته دسته از بزرگان بلد را روانه نمود و خود با منتسبینش و اعظام اهالی شهر تا یکفرسخی پذیره شدند و در مدّتی که بعمارتش اقامت کردند محضرشان برای فضلا و اعظام بلد محلّ وفود و استفاده گشت تا آنکه مراجعت بعکا نمودند و بعد از چندی شیخ بعکا آمد و مهمان آنحضرت شد و علما و اعظام ملّت و اعضا و ارکان حکومت پی ملاقات ذهاب و ایاب کردند و با همراهانش در خانه های متعدّد که همه تعلق باینطائفه داشت بیتوته و اقامت و استراحت نمود چنانکه گهی در عمارت مسکونه ایشان که با والده و شقیقه و عائله میزیستند و جمال ابهی گاهی از ایّام ولیالی در آنجا نزول و اقامت مینمودند بسربرد و وقتی از شبانه روز را در خانه مجاور عمارت مذکوره که محلّ احباب بود و قبلاً جمال ابهی ایّامی در آنجا ماندند صرف شام یا نهار کرد و هنگامی از روز و شب را در خانه دیگر که جنب عمارت مذکوره و مسکونه حاجی عبدالرحیم یزدی بود میزیست و این واقعه که حکایت از رفاهیت احوال و وسعت امور و عظمت و اقتدار جمال ابهی داشت و برای دیگران در عکا میسر نمیگشت موجب وقود نار حسد و عصبیت مخالفین و معاندین گشت و تصادفاً دولت در همان ایّام خانه حکومت نشین عکا را که عمارتی واسع بود بطائفه شاذلیّه فروخت و آنان از جهت اقامت زیور پاشا حکمران

سابق الذکر تصرّف نکردند و همینکه او معزول شده برفت عمارت مذکوره را تکیه خود قرار دادند و حکمرانی جدید که گردی از پاشاوات شام بود و چندی نیز چنانکه قبلاً نگاشتیم در ایام قشله حکمرانی در عکا وارد و خانها را در جنب عمارت مسکونه آنحضرت اجاره واقامت نمود و در همان ایام حاجی ناشد پاشا والی شام از بیروت بعکا آمد و در خانه مستأجره مذکوره ورود نمود

--- صفحه ۳۶۰ ---

و جای بر حکمران ضیق شد و معاندین مفسدین بنای سعایت و فساد را نهاده نزد وی چنین گفتند که اینطائفه خانههای متعدّد دارند و جمعی از واردین خود را برفاهیت نگه دارند و حکمران را بمضيقه میگذارند و اولی آنکه جانب حکومت را ملحوظ آرند و سوسه در قلب حکمران اثر کرد و صریحاً اظهار نمود که خانه ایشان برای اقامت والی لازم است و برخی از اعضا دایره حکومت نزد آنحضرت معروض داشت و ایشان اظهار قبول کرده چنین فرمودند تا خانه دیگر جسته انتقال کنیم و در آن ایام والدۀ شان (ورقه علیا) بیمار و بستری بود و اطبا آمد و شد میکردند و آثار ضعف روز بروز شدیدتر گشت و در چنین حال پاشای گرد همه روزه کس فرستاد مطالبۀ تغییر خانه نمود و مفسدین معاندین را موقع بدست آمده ایقاد نیران فساد همیکردند و چون بوالی که مردی نیک نفس بود شرح واقعه معروض افتاد چنین گفت که برای من خانه دیگر لازم نیست تا آنکه جمال ابهی بعکا آمده اقامت فرمودند و والدۀ غصنا عظم بملکوت بقا صعود نمود و برای تشییع جنازه جمعی کثیر از بلد از مسلمین و مسیحین و هم انبوه اهالی حاضر شدند و در حالیکه قاریان قرآن در جلو جنازه و محصلین مدرسه با

لحنی حزین بآیات عربیّه ترجیع میکردند و آل و اغصان و افنان اطراف جنازه را احاطه داشتند برو
سردست برده بخاک سپردند و والی نیز بیروت برگشت و موضوع احتیاج بخانه از میان رفت و معذک
مفسدین دست نکشیدند

و بعد هر پاشائی که در عکا حسن سلوک مرعی داشت زمان حکومتش طولانی و مورد برکت و کامرانی بود ولی هر
متصرفی که بیغضا قیام نمود بزودی دست قدرت نکونسارش کرد یک روز غصن اعظم نزد مفتی هشت والی را
شمرند که همه بعد از سفر بعکا و مراجعت بشام معزول شدند و بعضی بزودی وفات یافتند مگر همان عزیز پاشا که
در ارض ادرنه مشرف شده بود و بعد از آن ترقی کرده والی بیروت شد و دو مرتبه بعزم زیارت بعکا آمد و بخدمت
حضرت غصن اعظم رسید و اینمطلب را جمیع سکنه عکا میدانند که هر والی بعکا آمد در مراجعت از ولایت بر الشام
معزول شد (نبیل زرنندی)

--- صفحه ۳۶۱ ---

و پاشای گُرد اصرار در تصرف خانه همی کرد تا آنکه خانه را خالی نموده بتصرفش دادند لاجرم ویرا
گمان رسید که هر نوع تعدی بخواهد تواند و بقصد مدخل بنای تعرض نهاد و آنحضرت مقاومت
نفرمود ولی آمدوشد با اهالی را ترک نمود و پاشا تعرضات را ادامه داده هر روزه وهنی وارد کرد ولی

طولی نکشید که اسعد افندی حکمران ناصره از خیانت‌های مالی و اختلاس‌اتش آگاه شد و بوالی نگاشت و دراثناً آن احوال تنی از اعضاً دائرۂ حکومت عکا و رئیس تجارت که اظهار دوستی صوری میکرد و چنین گمان داشت که از حقیقت حالش بیخبرند آمده چنین معروض داشت که رفع کدورت پاشا نموده اورا بنوع دلخواه ملزم کردم که ازین پس تعرض و تعدی ننماید و اکنون اندک مساعدت مالی باو ضروراست چه کنیم که مردم بیوفای حقوق شناس را نظر جز باُمور دنیویّه نیست و آنحضرت پرسیدند حال چه باید کرد گفت مبلغی قلیل از نقود بدهید که برایش ببرم و ایشان بسیار متأثر شده بدینعبارت فرمودند بسیار خوب اینکه چندان مهّم نبود چرا زودتر نگفتی و الحال میفرستم و بلا تأمل از جای برخاسته وضو گرفته دو رکعت نماز بجای آورده بدعا پرداختند و او منتظر برای وصول مبلغ نقود بنشست تا از دعا فارغ شده برخاستند و سؤال کرد که چه شد فرمودند فرستادیم پرسید باکه فرستادید فرمودند شما بروید مطلع میشوید و او برخاست و رفت و همینکه نزد پاشا رسید تلگرافی از بیروت بدینمضمون آمد که پاشا و مرافقینش معزولند مفتش میرسد ولذا غریق بهت و حیرت گشته همی سبحان الله گفت و پاشا از علّت استفسار کرد و او ما جری را نقل نموده چنین گفت متحیرم که چگونه از تمامت حقیقت واقع اطلاع دارند و پاشا اظهار داشت من سچیّه ایشانرا میدانم دراین امور بحسب ظاهر مداخله نمیکنند ولی دعایشان تأثیر مینماید و مکتوبی درپوشش از اعمال خود و توبه و انابه بمحضرشان فرستاد و روزی بعد سواره بدرب باغ آمد و چون درمنزل نبودند باقا محمدرضا گفت که از طرف من خواهش قبول

قبول توبه و انابه عرض کنید و در همان چند روزه محاسبی مفتش با اتفاق احمد فائق افندی از احباب
مأمور تفتیش اعمال پاشا شدند و خواستند بحضور آنحضرت برسند اذن نیافتند و در محلی سکونت
جسته همه روزه باستنطاق پاشا و رفقایش و تفتیش امور مالی پرداختند و این مزید عبرت و حیرت مردم
گشت که چگونه است شخصی از خود اینطائفه مأمور تحقیق و تجسس ازین امور شد و تمامت
معاندین مفسدین رسم پوزش و افتقار پیش آورده توبه و انابه نموده دعای آنحضرت را در حق خود
خواستار شدند و مدیر تحریرات حکومتی زن و عائله اش را بسرپرستی ایشان وا گذاشته بیروت رفت
و همچنین برخی دیگر بمرکز ایالت شتافتند که رفع تقصیر از خود کنند و در آنجا دانستند که بی
عنایت و التفات ایشان کاری نتوانند کرد و عرائض فرستاده توبه و انابه همی کردند و عنایت فرموده
آنانرا از مجازات مستخلص فرمودند ولی پاشا و مدیر تحریرات معزول و مخدول شدند و آنحضرت
عائله مدیر را سرپرستی نموده بهمراهی دوتن از احباب بیروت فرستاد و آنان همگی اظهار انفعال
و اختجال از الطاف و بزرگواری ایشان همی نمودند سپس احمد پاشا ابان بعگا آمده قریب دو سال
حکمرانی کرد و چون در بیروت ویرا توصیه بحسن سلوک و آداب نمودند کمال مراعات و اخلاص
اظهار کرد و در ایام حکمرانیش حاجی ناشد پاشا والی ایالت باز از بیروت در کشتی مخصوص بحیفا
آمد و آنحضرت پی ملاقاتش بکشتی رفت والی اظهار محبت و خلوص نموده استدعا کرد که

اخلاص و تحیاتش را بمحضرباهی معروض دارند و خواهش کنند که دعای خیر و طلب توفیق در حقش فرمایند و بحجره داخل شده خربوزه ممتازی که در آن هنگام کمیاب بود با دست خود بنصوحی بیک برای تقدیم بمحضرباهی داد و او بواسطه مفتی رساند و جمالابهی در حق وی دعای خیر فرمودند و بعد از چندی عارف افندی متصرف عکا شد که والدش درسین ادرنه بحضور غصن اعظم رسید و اظهار خلوص و مودت

--- صفحه ۳۶۳ ---

سال چهل و چهارم واقعات سال ۱۳۰۴ ه ق - ۱۸۸۷ میلادی

بسیار میکرد و در ایام حکومت او جمال ابهی با عائله و اغصان محض تغییر هوا از قصر بهجی بحیفا رفته تقریب سه ماه اقامت فرمودند و بدین طریق سنین اخیره اشراق جمال ابهی در مدینه منوره عکا و قصر بهجی میگذشت و عظمت و قدرت و جلالشان در آن حدود محل توجه دوست و دشمن گردید و باهمه بیم و وهم سلطان عبد المجید و نیز حسادت و معاندت متعصبین دولت و ملت احدی از مخالفت و معاندت سودی نبرد و زائرین بهائی فرداً و جمعیاً از ممالک ایران و عراق و روسیه و ترکیه و مصر و هندوستان متعاقباً بعکا همی شتافتند و جمعیت مهاجرین مجاورین در عکا و حیفا ساکن بوده طائف حول ابهی میگشتند و از مشاهیر مجاورین طائفین مشکین قلم سابق الذکر بود که پس از اقامت نوزده سال در قبرص بعکا برگشت و از همراهانش سیاح در همانجا درگذشت و آقا عبدالغفار گریخته بعکا

آمد و دیگر از مشاهیر طائفین میرزا آقاخان خادم وزین المقرّین ونبیل زرندی و غیرهم بودند که احوالشانرا مفصلاً دربخش لاحق میاوریم . ولوح صلاة درسال ۱۳۰۴ بایران رسید واحباً بعمل بدان پرداختند و قبل از تاریخ مذکور بذکر نود و پنج (۹۵) بار الله ابهی در شبانه روز اکتفا میکردند والواح مهمّه صادره از قلم ابهی بفارسی و عربی پی در پی رسیده در ممالک مذکوره منتشر میشد و فضلاً مبلّغین مانند میرزا علی محمد ورقا در آذربایجان آقا شیخ کاظم سمندر در قزوین وحاجی میرزا محمد تقی ابهری در زنجان وحاجی ملا علی اکبر شهمیرزادی وملاً محمد فاضل (نبیل اکبر) قائینی وآقا جمال بروجردی در طهران وآقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی وآقا میرزا اسدالله وحاجی میرزا حیدرعلی در اصفهان ومیرزا علی محمد (ابن اصدق) ومیرزا محمود فروغی در خراسان ومیرزا علی اشرف عندلیب در گیلان وآقا سید محمد رضا در مازندران و غیرهم بنوع اقامت وسفر در بلاد ایران هرسو علم هدایت وتبلیغ برافراشتند ورسائلی در

--- صفحه ۳۶۴ ---

اثبات امر ابداع ابهی ودفع شبهات معارضین نشر دادند ودرهمدان وطهران وكاشان ویزد جمع کثیری از آل اسرائیل وپارسیان دراین امر درآمده یوماً فیوماً مزداد شدند والواح کثیره خطاب بایشان از ارض مقصود از عگا همی رسید ومرکزیت عشق آباد و بادکوبه وبمبئی ورنگون ومندله ومصر دمبدم قوت یافت لاجرم بعضی از مشاهیر طائفین ومبلّغین وغیرهمرا از جهت شدت عظمت وعزت ووفرت فیض وافادت تکبر وغرور متدرجاً بسر افتاد واز حدود خود تخطی کرده آغاز بلندپروازی نهادند چنانکه در

بخش لاحق ضمن احوالشان وهم دربخش هفتم هریک را بموقع مینگاریم و از آنجمله میرزا آقا جان خادم بود که بعضی اقوال و احوال ناستوده از وی ترادیده و احباً بیکدیگر نقل و حکایت نمودند و این موجب کدورت شدیدۀ خاطر ابهی گشت و اجمال ما وقع چنیناست که چون از ایّام اوائل ادرنه الی اواخر عکّا مرقومات و سوّالات احبّارا خادم حسب دستور ابهی جواب مینوشت و با عبارات بلیغ و عمیق آمیخته بفارسی و عربی مشتمل بر مناجاتهای بدیعه و دلایل متقنه ترین میکرد و در طّی مقال جواب هر سوّالی را نقل از بیان مبارک مینگاشت و برخی از احبّا گمان بردند که الفاظ و معانی الواح مذکوره باستثنا آنچه از زبان جمال ابهی نقل نمود از خود اوست و برای وی مقامی بس رفیع تصوّر کردند و او نیز ردّ نکرد و قبول نمود تا آنکه جمال ابهی همه را متذکّر داشته آگاه نمودند که تمامت عبارات الواح مذکوره من الف البداية الی یا النّهاية باملاً مبارک بود و خادم جز کتابت و رقم نصیبی نداشت و حضرت غصن اعظم از وی مکتوبی بخطّش در اعتراف بطریق مذکور گرفته نسخ متعدّد کرده برای معاریف احبّای بلاد فرستادند ولی جمال ابهی تا آخر الاّیام از خادم مکدّر بوده میل بمشاهدۀ سیمایش نکردند و هنگامیکه دربستر ناتوانی قرار داشتند بنوعیکه مینگاریم غصن اعظم خادم را بمحضر ابهی برد و او خود را بر اقدام مبارکه انداخت و توبه

--- صفحه ۳۶۵ ---

و استغفار کرد و غصن اعظم با سجّیّه محبّت و شفقت و عفو که در طینتش بود از او شفاعت و از اینرو ظاهراً مورد صفح و اغماض عمّا مضی قرار گرفت و در عین حال مصائب و شدائد وارده نیز افزود

وچنانکه نگاشتیم درعکّا والدّه غصن اعظم بسال ۱۳۰۳ و نیز آقا میرزا موسی کلیم بسال ۱۳۰۴ بعالم بقا خرامیدند و در بلاد مذکوره همه جا متعصّبین و معاندین برای قلع و قمع اینطائفه همی کوشیدند و خصوصاً در بلاد ایران و بلاد شرقیه روسیه که این امر بکمال سرعت و قوّت انتشار یافت آثار هیجان و طغیان مردم و خصوصاً ملاّها واضح و نمایان شد و در ایران برای جنبش سیاست داخلیّه و خارجیّه و طغیان جمهوریت طلبان آثار فساد عیان گردید .

فتنه در اشتهارد قزوین

دراشتهارد قزوین بنوعی که مسطور گشت پی درپی تعرّضات و تعدّیات برای اینطائفه استمرار داشت و اهالی بفتوای فقهاً و مجتهدین بر احبّای آنجا تعرّض کرده هجوم بردند زدند دستگیر کردند و اموال بغارت بردند و تقریباً سی خانه خراب نمودند و قریب پنجاه تن از آن بیچارگان از اشتهارد بطهران شتافته عرضحال بدربار شاهی دادند .

فتنه در شیراز

درشیراز مقدمه فتنه خطیره شروع شد ولی بهمت والی فارس شاهزاده اوّیس میرزا احتشام-الدوله

در خطّ محمد جواد قزوینی از عکا مؤرخ شهر ذیحجه ۱۳۰۵ چنین مسطوراست

چون مقتطف دراین ایام در مصر طبع میشود لذا حسب الامر نوشته شده که یک نسخه

شرکت نموده که در اسبوع و شهری که طبع میشود باسم جناب میرزا محمودخان مدیر فرهنگ

روانه نماید جناب آقا ملا علی اکبر علیه ۶۶۹ واو پانزده روزاست فائزاست .

۳۶۶

سال چهل و پنجم

واقعات سال ۱۳۰۵ هجری. قمری.

بی اثرماند و مجملی از آن چنین است که محمد قاسم خان بیضائی از مشاهیر متقدمین این طائفه را مستخدمی حاجی مرشد نام بود که بازن خود خدمات خارج و داخل خانه را انجام می داد و اظهار ایمان به این امرهم می نمودند و به این جهت خان و خانم که اخلاص

وصفاء قلب درایمان داشتند اطمینان یافته محرم امور خود قراردادند تا آنکه در سال ۱۳۰۵
مستخدمه دستبردی به صندوق واثاثیه شان زده مضبطه آثار و الواح را نیز گمان به خزینه
جواهر صوریه برد و بعد از کشف چون به خلاف مأمولش یافت از خانه بیرون انداخت
اتفاقاً زنی از مرده حاجی سیدعلی اکبر فال حصیری مجتهد متنفذ شیراز که اهل خانه
مذکوره را به نام بهائی می شناخت از کوچه گذشت و صندوقچه را گرفته کتب و اورارق
محتویه را ملاحظه کرده دانست که متعلق به این طائفه است و به شتاب نزد مجتهد
مذکوربرد و مجتهد همه را مطالعه کرده صورت عریضه را یافت که محمد قاسم خان به
امضاء خود و زنش با اسامی چهل تن از ذکور وانات برای ارسال به محضر ابهی تهیه کرد
و بسیار مسرور گشت و عزم تعرض به احبا نمود و در مسجد وکیل که امامت جماعت و وعظ
داشت اهالی شهر را خواست و ما وقع را به عرض و طول شرح داده محرک و مهیج شد که
به خانه قاسم خان ریزند و از قتل و غارت چیزی فرونگذارند و این خبر شهرت یافت و بسمع
خان رسید و بی تأمل به صندوقخانه خودرفت و جای صندوقچه جواهر و نیز
صندوقچه آیات و آثار را خالی دید و دانست که کار زن حاجی مرشد است و از او
بازخواست نموده به اقرار آورد که صندوقچه جواهر را در محلی از خانه پنهان کرده

صندوقچه آثار را بیرون به کوچه انداخت و خان نزد شاهزاده حکمران رفته مایه را بیان نمود و اتفاقاً در همان ایام شاهزاده از وی نهایت امتنان حاصل کرده در صدد تلافی و ابراز خدمتی بود چه خان تمول و عظمتی داشته پیوسته از جانب ولایت فارس به حکمرانی توابع منسوب می شد و چندی قبل از آن حکومت بهبهان داشت و چون معزول شد عودت به شیراز کرد شاهزاده مذکور به خانه وی برسم ملاقات رفت

--- صفحه ۳۶۷ ---

رفت و او احترام و تجلیل شایان بعمل آورد از آن جمله قلیان طلا که در بهبهان برای خویش ترتیب کرد حاضر نمود و شاهزاده قلیان را پسندیده همی نظر کرده توصیف و تحسین داشت خان دانست که شاهزاده طالب قلیان است و ساعتی بعد از خروجش قلیان را با متعلقات آن و مبالغی از مسکوک از عقبش روانه کرد و لذا حکمران بغایت ممنون بوده میخواست در مقابل اکرام و انعامی نماید و در اینموقع چون قضیه را استماع کرد بدو گفت ابداً مضطرب مباش و هرگاه از رفتن بخانه خود بیم داری در ارک دار الحکومه بمان و اصلاح این مفسده بعهده مناست و بسرعت اطفأ نیران خواهم کرد و خان برای اینکه عائله اش مضطرب نشوند بخانه رفت و حکمران چندتن سرباز برای حفظ خانه وی مأمور کرد آنگاه کس نزد مجتهد فرستاده پیام نمود که شنیدم اسناد محکمی از این طائفه ضالّه بدست آوردید اولی ایناست که خود با آنچه جستید بدار الحکومه حاضر شوید تا بمشورت یکدیگر بدانچه

درخور اسلامیت است عمل کنیم و مجتهد بسیار مسرور شد و صندوقچه را با تمامت محتویات حتی ورقه عریضه مذکوره برداشته بدار الحکومه رفت و شاهزاده اظهار احترام بسیار و وعده اقدامات بیشمار کرد و چون مجتهد خواست برگردد باو گفت صندوقچه را برجای گذار تا محتویات را بدقت رسیدگی

و مکتوب ؟ ؟ ؟ که مشتمل اسمش در ایام اقامتش در همدان برای طهران مؤرخ ۲۴ صفر ۱۳۰۵ چنین مسطور است . این چند یوم بغتة صدمه غریبی برای جناب نعیمی روی داد و خداوند حفظ فرمود احوال آن این است که چندی قبل از ملای یهود که مردی است بغایت مبغض عنود مبلغ پنجاه تومان جریمه گرفته شد و او در خیال تلافی و تدارک این وجه بود این چند یوم خانه جناب آقا اسحاق و آقا یوسف خریدند از اهل اسلام مبلغ هشتصد تومان و این فقره را ملای یهود باتفاق پاکار محل که هردو با احباب در کمال عداوت اند در حکومت مشته کاری نمودند که آقا اسحاق و آقا یوسف تاج تورا را گرو گذاشتند و خانه خریدند که برخانه اهل اسلام سرانداست پریشب بدون خبر هردو آقا یوسف را گرفته بردند بحکومت و چوب بسیاری زدند.

--- صفحه ۳۶۸ ---

سال چهل و پنجم واقعات سال ۱۳۰۵ ه ق - ۱۸۸۸ میلادی

نمایم و مجتهد بخانه خود رفت و شاهزاده بلا فاصله خان را طلبید و صندوقچه را با تمامت محتویات باو داد و تجسس کردند و دانستند که چیزی مفقود نشد آنگاه بوی دستور داد که اگر سید کلمه سوئی بشما گفت احتیاط نکن و جواب سخت بگو و خان با کمال امتنان از تدبیر و قدرت حکمران با

صندوقچه بخانه رفت و عائله‌هاش دور صندوقچه جمع شدند و از زیارت الواح و آثار شادمان گشتند و روزی بعد مجتهد مذکور پیغامی سخت نزد خان فرستاده اظهار کرد که اسناد ضلالت تو بالتّمام نزد مناست و مفرّی برای خلاصی از قتل نخواهی یافت چ� اینکه امروز وقت عصر با جمعیتی از علما و مؤمنین در مسجد وکیل حاضرم و با حالیکه چکمه پر از ریگ بگردن انداخته بیک دست قرآن شریف را بلند کرده و بردست دیگر شمشیر گرفته و پای برهنه حاضر شوی و در محضر جمع توبه کنی و بد بگوئی تا از گناه تو درگذرم و گرنه حکم شرع دربارهٔ تو مجری میشود خون تو و جمعی که در ورقه نوشته بحکم خودم ریخته گردد و خانه ات منهدم و ویران شود و خان برای حسن اخلاق و ملایمتی که در نهادش بود جواب نگفت ولی میرزا یوسفخان دامادش اجازت گرفته بدین نوع برای مجتهد جواب فرستاد که پیام شما برای خان بعینه پیام ابن زیاد است برای حرّ ریاحی و اگر در درجهٔ ابن زیاد هستی میتوانی مرا چکمه بر گردن و قرآن و شمشیر بدست برای توبه و انابه طلب کنی اما نه تو ابن زیادی و نه من حرّ و چون جواب مذکور بسید رسید

و مبلغ دویست تومان جریمه نمودند صبح بضمانت جناب وکیل الدوله مستخلص شدند و مراتب اشتباهکاری اعدا و بی تقصیری خود را بحضور بندگان حضرت اجلّ امجد امیر مدّ ظلّه العالی معروض داشتند عدل حضرت اجلّ شامل حال ایشان شد و وعدهٔ التفات فرمودند خلاصه امروز قبض دویست تومان را بایشان ردّ فرمودند و بجناب آقا اسحاق

هم وعده خلعت مرحمت فرمودند قباله خانه ابتیاعی ایشان هم بامضای دولتی رسید بهر حال بحمدالله خیر گذشت

بیچاره احباب محل غرض و معاندت کل ملل شده اند خداوند قادر و توانا خود پناه بیکسان است

--- صفحه ۳۶۹ ---

از غضب برافروخت و بشتاب نزد حکمران رفته راجع باقدماتی که وعده داده بود صحبت داشت و شاهزاده بطریق مدافعه اجراً عمل را به فردا انداخت و چون روز بعد بدارالحکومه رفت مأمورین باو چنین گفتند که حضرت والا کسالت دارند فردا بیائید و در روز سوّم بهانه آوردند که شاهزاده بخارج بلد رفت سید مکتوبی بحکمران نوشت و او جواب نداد آنگاه سید دانست که شاهزاده با وی موافق نیست و بعد از روزی چند خود را بملاقات رساند و شاهزاده در آغاز بملایمت تکلم کرد و سید مطالبه صندوقچه نمود شاه زاده گفت چند یومی نزد من بماند تا بدقت تمام مطالعه کنم دراینموقع سید چنین گفت چون برای من شکی درین نیست که قاسم خان بابی است تکلیف شرعی با خودم میباشد و حکمران بخشم آمد و با وی تغیر و تشدد کرده گفت اگر دلیل این است که هرکس کتب ملل مختلف دارد منسوب بانان شود من نیز کتاب تورات وانجیل و دساتیر در منزل دارم پس بنا بقول شما باید یهود یا مسیحی پاگیر باشم و بحال غضب گفت بحقّه شاه قسم است اگر از حدّ خود تجاوز کنی و موجب انقلاب شوی تورا از بلد اخراج خواهم کرد لاجرم سید بخانه خود برگشت و تمارض نموده بیرون نیامد و پس از ایّامی چند که از خانه بیرون آمد ابداً سخنی دراین خصوص نگفت ولی پیوسته بصدد

تعرّض و تعدّی باینطائفه بود تا پس از چندی جمعی را بفرستاد و آقا مرتضی سردستانی را از دگان صباغیش با نهایت جور و جفا کشیده بمحضرش حاضر نمودند و فرمانداد او را چوبی وافر زدند و سپس نزد شاهزاده حکمران بفرستاد و پیام کرد که در حبس باشد تا تکلیف شرعی مبین و فتوی صادر شود و حکمران آنمظلومرا تسلیم محمّد رضا خان قوام الملک نمود تا در زنجیر خانه خویش نگهدارد آنگاه سیّد علی مشیر السّادات شیرازی شریر و عنود که محرّک گرفتاریش بود زنش را بدون طلاق

حاجی سیّد علی اکبر در سال ۱۲۵۶ در قصبه سیر گرمسیر فارس متولّد شد و تحصیلش نزد ملاهای قصبه شده سپس بشیراز رفته نزد ملاهای آن در تحصیلات فقه وصول کرده معروف باجتهاد گشته متدرّجاً محلّ رجوعات اهالی و منتفّذ شدید در آنجا شد .

--- صفحه ۳۷۰ ---

سال چهل و ششم واقعات سال ۱۳۰۶ ه ق - ۱۸۸۹ میلادی

بدون طلاق عقد کرده تصرّف نمود و پس از ایّامی چند بتحریک وی کربلایی حسنخان و کربلایی صادق سردستانیرا دستگیر کرده نزد مجتهد مزبور بردند و او پس از اذیت و جفا آنانرا نزد شاهزاده

حکمران فرستاد وشاهزاده ایشانرا چوبی وافر زده حبس کرد ونیز پس از چند روزی مشهدی شکر الله
نحاس را دستگیر وحبس نمودند

شهادت میرزا اشرف در اصفهان

میرزا اشرف از علما ومبلّغین اخیراً در اصفهان استقرار جسته تبلیغ میکرد وشاهزاده مسعود میرزا ظلّ
السّطان حکمران چنانکه اشاره کردیم از همراهی اینطائفه نسبت بمقاصد سرباهش یأس یافته کینه
دردل گرفت وحاجی سیّاح که بفکر سلطنت او وصدارت امین الدّوله بود سفر بعکا کرده ابلاغ
مقاصد وتعهدات اورا در محضر ابهی نموده جواب یأس آورد وبعلاوه این ویرا بیم گرفت که مبدا
برای همراهی چند که با ورقاً وغیره از اینطائفه کرد ویرا نسبت باین امر دهند ومستعد شد که بوسیله
دست آویزی متعرّض احبّا شود واتّفاقی برخی از مستخدمین نزدیک وی بواسطه آقا میرزا اشرف بهائی
شدند وشاهزاده ازین واقعه آگهی یافت وآنان را با کتابی که از میرزا اشرف گرفتند طلبیده با شکنجه
وآزار اقرار واعتراف گرفت واز فراشباشی میرزا اشرف را خواست واو با یکی از احباب ساده دل
آشنا بود وبعنوان اینکه اطلاعات

در خطّ محمد جواد قزوینی مؤرخ ۱۳۰۶ فرمودند بنویس بجناب حیدر قبل علی علیه ۶۶۹ الابهی که از ملاقات شما
با س ی در صورتی واقع گردد احدی از داخل وخارج باید آگاه نشود ومعاشرت با او جهراً بهیچوجه صلاح نه چه

که همین معاشرت او با اولیاً درارض طا بود که علّت شهادت شهید ۱۱۰ علیه من کلّ بهأ ابهاه شد و سبب وقوع گرفتاری در طا و رشت و مازندران گردید انتهی و فرمودند که از س هم قطع مراتب ننمایند و در هر خطوطی ذکر حکومتی باشد محو کنید انتهی و نیز در خطّ مؤرخ ۱۳۰۷ در باب ظلّ بهیچوجه نباید از او مطمئن شوند در حق اولیای الهی مانند حیّه خوش خطّ و خال است.

--- صفحه ۳۷۱ ---

در این امر تکمیل کند از او خواست که با میرزا اشرف صحبت کند و قرار ملاقاتش را دادند و در ساعت مقرّره ویرا ملاقات و دستگیر کرده نزد ظلّ السّطان بردند و این در یوم نهم شهر صفر ۱۳۰۶ بود و پسر شیخ الاسلام آباده که آن وقت در اصفهان بود نزد شیخ محمد تقی نجفی (ابن الذّنب) مجتهد اصفهان شتافت و گفت که بابی بودن میرزا اشرف و تبلیغات او در آباده اظهر من الشّمساست و مجتهد مذکور بمحضر حکمران وارد شده ذکر احوال میرزا اشرف نمود و شاهزاده امر نمود او را حاضر کردند و مکالمه نمودند و شاهزاده عبّاسقلیخان که بسیار فاضل و محترم و در عقیدت شیخیّه بود حضور داشت و آقا نجفی از میرزا اشرف عقیدتش را پرسید و او شرحی از توحید و نبوّت حضرت محمد و حجّیت قرآن و امامت ائمّه اثنی عشر بیان کرد و شاهزاده و آقا نجفی او را تحسین گفتند و آن آقا نجفی از او خواست که تبرّی و لعن نماید و او بیان کرد که در شریعت اسلام نهی و منع از سب و لعن شد و آیت لا تقولوا لمن القی الیکم السّلام لست مؤمناً را بر خواند و آقا نجفی اصرار کرد که بعلاوه قولی تبرّی هم

لازم است و باید بد بگوئی تا مرخص و آزاد شوی و میرزا اشرف گفت خداوند لسانرا برای ذکر خیر آفرید نباید آنرا بذکر شرّ آلوده کرد و آقا نجفی باو تندی کرد و او نیز بلحن شدید گفت که من هم باین اندازه ها از مسائل دینیّه مستحضرم و هرگز مخالفت قرآن نمیکنم و آیه و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله را خواند تا اینکه آقا نجفی گفت که از ضروریّات مذهب غیبت محمّد بن الحسن العسکری است و چون شما منکرید قتل شما واجب میباشد و جمعی از شهود زود حاضر شده شهادت بر بهائیّت او

در خطّ محمّد جواد قزوینی مؤرخ ۱۳۰۶ خطاب بحاجی میرزا حیدر علی جزوه باسم آنحضرت نازل که از افق هر کلمه اش شمس معانی و بیان مشرق هنوز تمام نشد سبک اشراقات است اوّل در کلمه اوّل از فردوس اعلی میفرماید باری یومی از ایام فائز بودم لسان عظمت قرائت نمود چهار پنج فقره او را بیان فرمودند انشاءالله و اراد پس از تمام ارسال میشود .

--- صفحه ۳۷۲ ---

و خروجش از مذهب شیعه اثنا عشریه دادند و هر قدر شاهزاده عباسقلی میرزا نصیحت و اصرار کرد که اسراع در قتل اینمظلوم نکنید نشنیدند و لاجرم باحالت نهایت تأثر و تغیر از مجلس برخاسته بیرون رفت

وهمین امور سبب شد که بتحرّی حقیقت برخاسته فائز بایمان بدیع گشت درین هنگام آقای نجفی ظلّ السّلاطینرا مخاطب ساخته گفت چون کفر او ثابتاست اگر اقدام بقتلش نشود طلاب مدارس دینیّه میریزند و او را قطعه قطعه میکنند وظلّ السّلاطین بمیرزا اشرف اصرار کرد که لعن کن و برو میرزا اشرف گفت من آنچه تکلیف خود دانستم گفتم و آقای نجفی گفت ایحضرت والا دیگر چرا معطل اید وشاهزاده رمضان میرغضب را ندا کرده میرزا اشرف را تسلیم او نمود ورمضان ویرا بمیدان شاه برده مصلوب ساخت وهمینکه ویرا بصلاّبه زدند صلیب بشکست وبطلّ السّلاطین خبر برده گفتند که اینواقعہ دلیل بر عدم میمنت این حادثہ میباشد واو سخنی چند بزشتی ورکاکت نسبت بدین ادا کرده وحکم سخت بصلیب داد وبالجمله پس از شهادت آقا میرزا اشرف آقا نجفی با جماعت طلاب رسیدند وجسد بخاک افتادہرا چند لکد نواخته گذشتند آنگاه عامّہ انام بان پیشوایان اقتدا جستند وآنجہ خواستند وارد آوردند آتش زده سوزاندند واستخوانهای درہم شکستہ را برده در خرابہ واقعہ در پشت مطبخ در گودالی ریختند ودیوار بر روی آن خراب کردند واین واقعہ شہادت میرزا اشرف کہ بعداز چند روز ایّام حبسش بود در یوم چهار شنبہ ۱۷ صفر سال مذکور واقع شد ودر بسیاری از الواح مسطور گردید از آنجمله در لوحی ذکر میرزا اشرف شہید وظلّ السّلاطین وحاجی سیّاحاست وهو هذا هو المؤید العلیم الحکیم یا حیدر علیک بهائی نامہ جناب سیّاح بعب حاضر نوشتہ ودر آن نامہ اظہار تبرّی از اذکار قبل نمودہ جوابی باو نوشتہ وارسال شد از حقّ میطلبیم اورا مطہّر سازد از افکار کلّ مفسد غدار وکلّ ظالم مکار مع ادّعی آن شخص بر اعانت مظلومین

سال چهل و هفتم واقعات سال ۱۳۰۷ ه ق - ۱۸۹۰ میلادی

چون نیت فاسدش مقبول نیفتاد بقهر برخاست و حضرت اشرف را شهید نمود لعمر الله اگر جمیع عالم بر ضرر اینمظلوم قیام نمایند با اهل فساد همراهی ننموده و نمی نمایند سبحان الله از قساوت آن شجره زقوم آنجناب افکارش را دانسته و میدانید قل انا قلنا من قبل لیست افکاری افکار کم ولا امشی فی طرقکم از هر امری از امور و هر فعلی از افعال رائحه فساد و نزاع وجدال استشمام شود اهل بها از آن مقدس و منزّه و مبرّا نفسی که با پدر و برادر اراده ضرر نماید البتّه با دیگران وفا نخواهد نمود عدم تصدیق مظلوم همزات نفسانیّهایش را بر عداوت قیام نموده و در قلبش نار بغضاً مشتعل در حضور سیّاح گفتم امثال آن نفس وفا نداشته و ندارند لا تطمئن منه طهر ذیل فوادک من سو اعماله و افکاره و نیّاته و توکل علی الله انه یرزق من یشأ بغیر حساب باری حال از قرار نوشته او بفضل الله و منه از شجر ظلم و فساد خود را فارغ و آزاد نموده لذا رضایش را طالبم که مکدر نباشد چه که از اوّل ایّام باما محبت داشته و ما او را دوست داشته و داریم نسل الله ان یوفقه علی خدمة الامر بالحکمة والبیان ویجعل له خالصاً لوجه الله و متمسکاً بحبله انه هو المقتدر العزیز الفضال .

نشر امر در اطراف همدان

درین سال در قریهٔ لاله چین از توابع همدان کربلائی علی اکبر و محمد میرزا سلطان و آقامحمد مجاز که شعر نیز میگفت ایمان باین امر آوردند و متدرّجاً جمعیت احباب در قریهٔ مذکوره بسیار شد . واقعهٔ شهادت برخی از بهائیان در شیراز چنانکه مسطور شد در شیراز شاهزاده اویس میرزا حکمران حسب حکم و اقدام حاجی سید علی اکبر مجتهد مثال حصیری بسال ۱۳۰۵ کربلائی حسنخان سروستانی و کربلائی صادق و آقا مرتضی را محبوس

--- صفحه ۳۷۴ ---

نمود و مجتهد مذکور در این سال حکم قتل کربلائی حسنخان را نوشت و حکمران شبانه آن مظلوم را مسموم نمود و علی الصّباح جسدش را با همان لباس که دربر داشت بخارج بلد دفن کردند ولی بهائیان سردستانی قبر را پیدا کرده شبانه جسد را از زیر خاک بیرون آورده در نمدی پیچیده بسردستان نقل دادند و در باغچهٔ همانشہید غریب دفن نمودند و گماشتگان حکومت پس از چهار ماه کربلائی صادق را نیز هلاک کرده بنوع مذکور در خارج بلد مدفون ساختند و محلّ قبر آنشہید مظلوم را چنان نمودند که معلوم احباب نشد .

فتنه در قائن

در قریهٔ سرچاه از قائن برای مظلومان بدینطریق فتنه برخاست که سید غلامرضا از طلاب مدارس دینیّه بیرجند کتاب ایقان از خانهٔ ملا حسن بهائی بسرقت برد و فیما بین طلاب بیرجند تشہیر نمود و قیل وقال

در میانشان افتاد چنانکه خبر بسمع امیر علم خان حکمران رسید وخواست کتابرا بدست آرد ولی میرزا قوشیدخان از دست طلاب ربوده مخفی کرد وبحکم حاکم مأمورینی چند خانه ملا حسن را بتفتیش گرفتند وکتاب نیافتند واورا باتنی چند از بهائیان بدار الحکومه کشیدند و حکمران چون از وی کتاب را مطالبه کرد واو تحاشی نمود حکم داد ویرا بردرختی بستند ویکشب بانحال بی خوراک نگهداشتند وچند بار بشدت زدند آنگاه دو برادرش ملا علی اصغر وملا محمد حسین را نیز بدار الحکومه برده بنوع مذکور بستند وسپس هرسه را جدا جدا حبس نمودند وبالأخره میر علم خان از ایشان التزام گرفت که با صورت تفصیلی اسامی بهائیان قائن را بالتمام بدست دهند ویا اینکه مبلغی گزاف از نقود تأدیه نمایند وباین شرط آنانرا رها نمود ودر مدت سیزده روز که آزاد بودند عمل بهیچ یک از دو شرط مذکور نتوانستند ومتحیراً بسر بردند ولاجرم حکمران بصدد دستگیری شان برآمد وملا علی اصغرا مدت دوازده روز بکند وزنجیر مقید داشت وملا حسن را بخشش کشی مجبور نمود وملا محمد حسین چون مریض وبستری بود مصون وآزاد ماند ولی ملا آقا بابارا گرفتار کرده با دو محبوس مذکور بزندان انداخت

--- صفحه ۳۷۵ ---

تاآنکه در نتیجه تظلمات متوالیه بهائیان بأولیای دولت در مشهد وطهران حکم استخلاصیشان رسید ومیر علم خان سخت متغیر شد وملا حسن را مفصلاً چوبکاری نمود وهمگی را رها کرد وامیر علم خان حاکم مزبور قائن که اعمالش بابهایان متدرجاً درین بخش وبخش گذشته ونیز در بخش ششم

ضمن شرح احوال بهائیان قائن مذکور است بالأخره بسالی دیگر ۱۳۰۸ ازین جهان درگذشت وپسرش امیر اسماعیل خان شوکت الملک بحکمرانی قائنات نشست وبعداز او امیر ابراهیم خان امیر فائن شد وامیر علم خان مذکور واحفادش هرچند در قلمرو حکمفرمائی خود راضی بشورش مردم بنام بهائی نمیشدند ولی در مواقع تحریکات علما وبروز طغیان عوام جنبه مخالفین را مراعات کرده سیاستمداری تعرض باینطائفه مینمودند وجلب نقود وضرب وحبس میکردند .

شهادت حاجی محمد رضا در عشق آباد وعدالت کستری دولت بهیّه روسیه

وهم دراینسال ۱۳۰۷ فاجعه شهادت حاجی محمد رضا اصفهانی در عشق آباد ومجازات قاتلین ومحرّکین از طرف دولت روسیه واقع شد که از جهاتی چند حائز مقامی بسیار مهمّ در تاریخ این امر میباشد وما عین عبارت استاد علی اکبر معمار یزدی شهید را که در واقعه مذکوره مطلع وحاضر بود وبتفصیل تمام نوشت دراینجا نقل وثبت مینمائیم وهو هذا در دوّم ماه ذیقعه سنّه ۱۳۰۶ از ارض مقصود پاکتی بنام حقیررسید شش لوح از بیانات جمال قدم جلّ اسمہ الأعظم درآن پاکت بود یک لوح باسم فانی بود ویک لوح باسم جناب حاجی محمد رضا وچهار لوح دیگر باسم چهار نفر دیگر از احباب بود ودر لوح جناب حاجی بیاناتی میفرمایند که مدلّ است بر شهادت یکی از احباب اوّل آن لوح مبارک عربی وبعد _ تحویل حمل اینسنه ۱۳۰۷ درشب ۲۹ رجب واقع شد

--- صفحه ۳۷۶ ---

فارسی و ختم آن لوح عبری در اینمقام آنچه مقصود است ذکر میشود قوله تعالى صدهزار بار شکر مقصود عالمیان را که شمارا بر خدمت امر مؤید فرمود طوبی از برای نفسی که حوادث عالم او را از محبت اولیاً منع نکرد بتمام همت بر خدمت قیام نمود قسم بأفتاب حقیقت هیچ عمل عندالله مستور نه کلّ مکشوف و جزای آن از قلم قدم مذکور و مسطور این ایام مجدّد در مدینه عشاق حادثه رخ داده انّ الثّعبان فاغر فاه و لذع مطلع عنایة مولاه فاسئل الله ان یؤیّد اولیائه علی الصّبر الجمیل والأصطبار العزیز البدیع لازال مذکور بوده وهستی نسئل الله ان یقویّ جسدک ویطمئن قلبک وینور وجهک ویطول املک انه هو السّامع المجیب والمقتدر القدير البهّاء علیک مرّة بعد مرّة وکرّة بعد کرّة من لدن غفور رحیم انتهى واین لوح مبارک در یومی رسید که جناب حاجی محمد رضا احباب را در زمین اعظم معافی کرده بود این لوح مبارک و آن پنج لوح دیگر در محضر احباب تلاوت شد جمیع احباب متحیر که در عشق آباد هنوز حادثه رخ نداده که حق جلّ جلاله از برای احباب طلب صبر و اصطبار میفرمایند هر کس بگمان خویش ذکر نمود جناب آقا میرزا ابوالفضل در آن محضر تشریف داشتند فرمودند محققاً حادثه موحش عجیبی ظاهر خواهد شد و کلمه ان الثّعبان فاغر فاه و لذع مطلع عنایة مولاه کاشف بر شهادت یکنفر از احباب است تا یار که را خواهد و میش بکه باشد واین امر چون محقق الوقوع است بلفظ ماضی ذکر شده باید مترصد بود که چه وقت اثر بیانات مبارک ظاهر شود در سائر الواح هم اشارات و تلویحاتی که مشعر برین مطلب است مشهود و معلوم بود منجمله در لوح حقیر بیاناتی است مدلّ برین مقصد ارجمند چون مختصر است همان لوح مبارک بتمامه مرقوم میشود قوله تبارک

وَتَعَالَى هُوَ السَّمْعُ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ يَا عَلِيَّ قَبْلَ أَكْبَرِ ذِكْرِكَ فِي مَنْظَرِ أَكْبَرِ بُوْدِهِ وَهَسْتِ قَدْ فَزْتَ بِلَوْحِ لَاحِ
مِنْ أَفْقِهِ نَيْرِ عَنَايَةِ رَبِّكَ الْكَرِيمِ چندی قبل لوح اقدس

--- صفحه ۳۷۷ ---

مخصوص آنجناب مع الواح منزله ارسال شد از حق میطلبیم عباد خود را از بحر معانی مستوره در آیات
محروم نفرماید و از صراط واضح مبین منع ننماید اولیاً را تکبیر برسان و بعنایت والطف حق بشارت ده
بگو از نار فتنه و فساد قلوب عباد مشتعل شده محزون مباشید قسم بانوار وجه الهی که از افق اعلی
مشرق و لائحات این امورات سبب اعلا کلمة الله بوده وهست عنقریب کلّ بفناً راجع و یری المقربون
الأمر کلّه لله ربّ العالمین البهّا اللّائح من افق سمّا رحمتی علیک وعلی کلّ صَبّار شکور نظر
بحکمت منزله کلّ را از اقرار و اعتراف باین امر امام وجوه منع نمودم للکلّ ان یتمسّکوا بما قیل من قبل
التّقیة دینی و دین آبائی خلاصه بعد از وصول الواح مذکوره بر ارباب بصیرت معلوم و محقق شد که
کأس بلا در بزم اهل ولا در دوران است تا انجام شهادت رسائی قضائیکه عطا نماید براند حاجی
میفرمودند بلا شبهه این جام از برای من لبریز شده چنانچه این حکایت در لوح من مذکور است و ذکر
سکوت جمال قدم در حین رجای شهادت مینمود جناب حاجی آنی ازین خیال فارغ نبودند که چه
وقت بآمال خود نائل میشود تا اینکه ماه محرّم سنّه ۱۳۰۷ از افق آشکار شد ماه محرّمی که نمود از افق
هلال چون ناخنی که غمزده آلایدش بخون ایّام طغیان اهل فساد فرا رسید و عرق حمیت و تعصّب
اهل تحدید و تقلید نبّاض شد جناب حاجی هم کارهای خود را ترتیب داده وصیت نامه در یوم نهم

محرّم مذکور نوشته مهیا از برای اشامیدن انجام شد در یوم دوازدهم محرّم ۱۳۰۷ حقیر و جناب آقا میرزا ابوالفضل در حَمّام حضرات افنان بودیم دوساعت قبل از ظهر جناب آقا خیرالله وارد شد ذکر نمود که جناب حاجی محمد رضا را حضرات اشرار در وسط بازار شهید نمودند فوراً از حَمّام لباس پوشیده بیرون آمدیم در کوچه و بازار ملاحظه شد این خلق چون جرّار منتشر بهر طرف میروند و هر

--- صفحه ۳۷۸ ---

کدام ذکری مینمایند یکی میگوید امام رضای بابی هارا کُشتند دیگری میگوید سه روز دیگر زنده میشود بعضی بسبب ولعن مشغولاند بعضی بهمرسیده مبارکباد میگویند بعضی میگویند باید کار سایرین را تمام نمود دیگر حالات این ناس خدانشناس در امثال این وقایع معلوماست مخصوص اهل سوق که اکثر اهل فسوقاند کیفیت شهادت حاجی محمد رضا باین قرار است که عرض میشود جناب حاجی بازار تشریف برده چند شیشه گنه گنه جهت بخارا ارسال نمایند گرفته از بازار بسمت منزل مراجعت مینموده از مقابل دکان هائی که اجاره همان دکانین مذکور را جناب حاجی میگرفتند نزدیک قهوه خانه خانی اصفهانی که همه اوقات محلّ ارازل والواطاست بغتّه دونفر از اتراک چون گرگ خونخوار با خنجرهای آبدار بیرون آمده بر آنمظلوم جان نثار حمله نمودند از یمین و یسار و سینه و پشت و پهلو زخم های کاری میزنند و خلق بازار جمع شده تماشا مینمودند و شادی مینمودند و بان دو پهلوان شجاع تحسین و آفرین مینمودند زیرا که جوانهای سی ساله با پیرمرد هفتادساله بی حربه مقاومت نمایند منتهی شجاعت است که با این کمی سنّ بر او غالب آیند جناب حاجی بیطاقت شده بر زمین افتاد و جان

را بجانان تسلیم مینماید و بزبان حال الان قد حصحص الحق میگوید و باین شهادت تفسیر بیانات جمال ابهی مینماید که در لوح میفرماید انّ الثّعبان فاغر فاه ولدع مطلع عناية مولاہ واضح و آشکار نمود و تلویح کلمه مبارکه نسلّ الله ان یقویّ جسدک ویطمئن قلبک را از تحمّل آن زخمهای کاری ثابت و مبرهن نمود زیرا که سی و دو زخم کاری بر آنجسد مبارک وارد آورده بودند که یک زخم از آنزخمها برای شهادت کافی بود مثل آنکه پهلورا شکافته بودند بقسمی که جگر و سپرز نمایان بود سینه را شکافته شکم را پاره پاره کرده باری اشاره یقویّ جسدک ویطمئن قلبک مشهود است که اشاره باین مقام است و هکذا معنی یطول املک وینور وجهک
براهل

--- صفحه ۳۷۹ ---

براهل بصر عیان که باندک زمان بتمام قطعات ارض این خبر منتشر شد و این شهادت چقدر مثمر ثمر باری در آن حین چند نفر پلیس حاضر شده برسر آن جسد ایستاده مانع از جسارت مردم بودند و آندو نفر قاتل هم با خنجرهای خون آلوده ایستاده و با دهان خونهاهای خنجر را پاک نموده میخوردند و خیال فرار دارند و لکن بطور تائی و وقار میروند علی بیگ قدیم اوف که در آن ایام رئیس پلیس بود در عقب آنها رفته فایطون صدا کرده این دو نفر را در فایطون باخود نشانیده و عده خلاصی و نجات بایشان داده بسمت پلیسیّه میرد و از پلیسیّه ایشانرا بغرنات میرند و جمعی از پلیس هم ببازار میفرستند که مبدا از جهّال فسادی ظاهر شود لکن خلق اطراف جسد ازدحام نموده بولوله و هلله و کلمات ناشایسته مشغولند و آنچه میخوانند جسدر را از آن مقام بردارند ازدحام و هجوم عام و رزالت عوام کالانعام

مانعاست جناب مشهدی علی حیدر شیروانی پیش آمده مردم را بتهدید و تحذیر و سوّ مائل این افعال ترسانیده آنجسدر را از آن محلّ حرکت داده بکاروانسرای هشت که محلّ سکناى جناب شهید بود آوردند درب کاروانسرا را محکم بستند باز خلق از جهات دیگر بیام برآمده بسبّ و لعن مشغول بودند آنجسد مطهر را کفن نمودند و در تابوت گذاردند لکن متحیر که چه وقت بردارند و در کجا دفن نمایند که از شرّ معاندین محفوظ ماند قرار براین شد که در نصف شب او را برداشته بمقامی دور از معموره دفن نمایند نصف شب آنجسدر را بارابه حمل نمودند جناب کربلائی حاجی محمد سبزواری و دو نفر دیگر مع چهار نفر سالدات از شهر بیرون آمده بالای آسیاب سمت راه ایران حوالی چشمهٔ عزیزالله محلی حفر نموده دفن مینمایند و آثار قبر را مفقود مینمایند مدّتی سوای کربلائی حاجی محمد دیگری آنمحلّ را نمیدانست یوم بعد از شهادت در محلی احباب مجتمع شده در خصوص قتل جناب حاجی

--- صفحه ۳۸۰ ---

مشورت نمودند که تکلیف چیست عاقبت برین رأى متّفق شدند که بحکومت مزاحم نشوند زیرا عملی که واقع شده مطلقاًست آنچه مقتضی قانوناست خود اجرا مینماید لکن حزب فساد و اهل عناد باهم مشورت نمودند که حال چون باین عمل دست زده ایم باید کار را تمام نمائیم برخی ذکر مینمایند که باید بطور اجماع بیرون رفته نفوسی که باین امر معروف اند بقتل رسانیم بعضی چهارده نفس را معین مینمایند بالأخره سه نفر را منتخب نموده که حتماً باید مقتول شوند و سه نفر هم جهت اجرا نمودن اینعمل معین مینمایند که خود آنها مائل بودند و باهم قرار میدهند که فردا بعد از ظهر بیازار

رفته بوعده خود وفا مینمائیم روز دیگر طرف عصر ببازار میایند و آنسه نفر را که میخواهند مقتول نمایند جناب آقا مشهدی یوسف میلانی و جناب آقا میرزا عبدالکریم اردبیلی و حقیر علی اکبر بنّا یزدی اکثر احباب در آنحین در بازار بودند چون جمعیت احباب را ملاحظه مینمایند و ایشانرا متحد متفق مشاهده میکنند خائف شده از خیال خود منصرف میگرددند چون احباب اراده آنان را فهمیدند در محلی مجتمع شده مجدّد مشورت نمودند رأی صواب این شد که واقعه قتل جناب شهید و کیفیت یوم بعد واسامی محرّکین که منشأ این فساد بوده اند عریضه نمایند و بهیئت اجتماع نزد جناب جنرال قمراف روند فوراً عریضه را مفصلاً عرض نموده باتفاق درب خانه جناب جنرال قمراف حاضر شدند دوساعت بعد از غروب بود جنرال را دربان اطلاع داده فوراً تشریف فرما شده عریضه که پانزده نفر امضا نموده باسم جماعت عرض شده بود تقدیم نمودند ملاحظه فرموده اظهار

قمراف والی مملکت خوارزم بانّجمع احباب گفت من درین هفت سال کاملاً حسن اخلاق شما را فهمیدم ولی بمن گفتند که شما بانّمه دینشان بد گفتید و احباب برایش ثابت و مدلل کردند که بانّمه شیعه معتقد میباشند آنگاه بدستور والی عریضه بامضاً نوزده نفر تقدیم نمودند و والی برئیس نظمیه نفتالوف فرمانداد که اطراف محلّ ها و داکا کین احباب را مستحفظ مسلّح گماشت و شهر را تحت حراست و مراقبت گرفت تا مرتکبین و محرّکین فرار نکنند و در همانشب چهار نفر

عطف و مهربانی فرمودند و اطمینان دادند فوراً حکومت بلد نفطاً توفراً طلبیده فرمودند در ب خانه های احباب را مستحفظ بگذرانند و در کوچه و بازار قراول آنچه هست مضاعف نمایند و بماها فرمودند آسوده باشید درست خواهد شد و مرخص فرمودند بمنازل راجع شدیم و ماها حسب دستور چند روز با حربۀ مخفی بوده احتیاط میکردیم تا آنکه اطمینان حاصل شد و شعله شرارت اشرار از شوکت و اقتدار حکومت عادله منطفی شد و جناب جنرال اکرم عریضه را نزد پرکردر فرستاد و پرکردر ملاحظه کرده نزد مستنطق ارسال نمود و مستنطق بنای تحقیق و تفتیش گذارد و تمام نفوس را که در عریضه اسم آنها ذکر شده بود چه از شاهد و چه مدعی تمام را متدرجاً طلبیده بایشان جواب و سؤال نموده مرقوم مینمود هر یک از نفوس را جزوی علیحدّه مرقوم نموده بود قریب دوماه مدّت استنطاق نفوس از طرفین طول کشید و درین ظرف مدّت که استنطاق

تن از اشرار را دستگیر نمودند و در ضمن معلوم شد که سه نفر از کبار تجّار ایرانی و یک نفر از علمایشان که روضه خوان و واعظ بود محرّک فتنه بودند و بقاتلین پول و وعده ترقیات ملکی دادند لهذا آن چهار را نیز دستگیر کرده در حبس انداختند و این در اثنائی بود که محکمه تشکیل شد و قاتلین و نیز طرفین را استنطاق میکردند و اعدا بهر وسیله متشبّث شدند حتی بشاه و علمای نجف تلگراف کردند ولی قماروف از امپراطور استدعا کرد که قاضی عظیم عسکری بفرستد لذا نشانیسکی رئیس قضات حریّه که صاحب لقب جلیل و سرگرده بزرگ عساکر روسیه و بسیار

عالم وفاضل وکامل وعادل بود و آنرا بلغت روسیه سول میگویند باچهار قاضی عظیم وارد شدند ومردم از همه جا برای تماشا آمدند وعساکر روسیه شهررا احاطه داشتند مضمون کلام آقامیرزا ابوالفضل گلپایگانی کسانی که عریضه را باسم امضا نموده ودر سر اقرار کرده اند از قراری است که عرض میشود ۱_ مشهدی ابراهیم ۲_ جناب آقا میرزا ابوالفضل ۳_ جناب آقا میرزا عبدالکریم ۴_ آقا مشهدی یوسف ۵_ مشهدی ابراهیم ۶_ حقیر علی اکبر ۷_ آقا حسنعلی ۸_ ارباب ۹_ میرزا ابوالقاسم ۱۰_ مشهدی علی رشتی ۱۱_ میرزا مهدی رشتی ۱۲_ مشهدی محمد علی ۱۳_ مشهدی حسین تبریزی ۱۴_ علی اکبر داماد مشهدی یوسف ۱۵_ استاد محمد رضا ۱۶_ آقا محمد جعفر اسکویی ۱۷_ ملا یوسفعلی رشتی ۱۸_ جناب آقا علی اصغر رشتی ۱۹_ آقا میرزا حیدر علی اسکویی ۲۰_ آقا مشهدی علی اصغر حمزه یوسف میلانی

--- صفحه ۳۸۲ ---

مینمود حضرات مفسدین را بتدریج اخذ نموده بقرنات میفرستادند تا اینکه همه را محبوس نمودند مستنطق هم صورت استنطاقات را نزد پرکردر ارسال مینماید پرکردرهم تقصیرات هرکدام را معین نموده خدمت جنرال قمراف ارسال مینماید جنرال هم به پترسبورگ اطلاع داده خواہش مینماید که سود بزرگی جهت قطع این نزاع واجرای حکم آن معین نمایند از تفلیس سود وایانی جهت رسیدگی وقضاوت این مطلب تعیین میشود که قاعده آن سود این است که مدت گفتگو ومحاكمه باید بیست وچهار ساعت علاوه نشود سه شبانه روز هر شبانه روزی هشت ساعت وبعدهم احدی حق قبول نکردن

و یا بجای دیگر عریضه دادن ندارد الأمر قضی بماکان تستقضیان بعداز فلیل مدّتی آن سود باجمعی از اجزاً وارد عشق آباد شدند از ورودشان قلق واضطراب قلوب اصحاب فساد واهل عنادرا فرا گرفت احباب هم درمیان خوف ورجا بودند که آیا انجام کار چه شود بعداز چند یوم از پلیسیّه پلیس پاولیقه خبر داد و مذکور نمود که از پلیسیّه هشتاد پاولیقه درخصوص این عمل بمن داده اند که باید بهرکس بدهم از بابی و مسلمان و ارامنه و یهود و روس از شهود و غیره که فردا ساعت نه ۹ باید کلّ دروایانی کلوب در خدمت سود برستائیل حاضر باشند یوم بعد متوکلاً علی الله عازم بمحضر سود شدیم لکن قلوب متوحّش که مبادا وهنی وارد آید و یا کلمه منافی حکمت ذکر شود و الا بر کلّ احباب یقین بود که جند الله غالب بوده و خواهند بود فانی در وقت خروج از بیت بعزم محلّ سود قرآنی حاضر بود از آن تفائل زده کتاب الله را گشودم در سر صفحه این آیه مبارکه مرقوم بود انا لنصر رسلنا والذین آمنوا فی هذه الحیاة الدنیا ویوم یقوم الاّشهاد ولا ینفع الذین ظلموا معذرتهم ولهم اللّٰعنة ولهم سوّ الدار وانتّم که نصرت الهی با مااست وهرکس در آن محضر حاضر بود میدانند که مصداق آیه مبارکه جمیع در آن محلّ آشکار بود از قیام اشهاد از ملت اسلام و نصاری و یهود و بابی و از عذر و عجز ظالمین که میخواستند خودرا از تقصیر خلاص نمایند لکن معذرت آنها پذیرفته نشد و در آخر سبیر که سوّ الدار باشد از برای ایشان مقررّ و معین شد خلاصه

--- صفحه ۳۸۳ ---

خلاصه بمحضر سود حاضر شدم ملاحظه نمودم مجلس بکمال سطوت و صلابت آراسته چند جار از جهت چراغ از سرنیزهٔ تفنگ ترتیب داده آویخته اند و دیوار کوب ها از سرنیزهٔ تفنگ درست نموده اند در ایوان مقابل حیاط کلوب میزی بزرگ گذارده ماهوت قرمزی بروی او کشیده پرستایل در وسط و چهار نفر دیگر از یمین و یسار او جالس و از دو طرف ایوان مقابل روی هم یک نفر بالای استول طرف یمین جالس و جلوی رویش اوراق استنطاقها بر روی میز گذارده که آن شخص پیرکردر بود که از طرف مظلوم گفت و شنید مینمود و در مقابل روی پرکردر هم شخصی از طرف شمال که از جانب دولت وکیل بود از جهت مقصرین که اگر ممکن باشد آنها بی تقصیر نماید و کیئه اوراق استنطاق هم نزد او بود و دیگر نفوس متعدّد در گوشه و کنار ایستاده مواظبت دارند که احدی باهم تکلم نمایند و اکثر اجزاً سود لباس قرمز پوشیده‌اند حضرات مقصرین اصحاب شمال طرف دست چپ زیر دست وکیل با غلّ و زنجیر بر روی زمین حلقهٔ ماتم زده و دور ایشان سالدات که ملائکه غلاظ و شدادند چون حاشیه دور آنها ماشیه زده‌اند و هکذا محلّ جلو روی مقصرین از برای بابی ها معین نموده نیمکت ها گذارده بر روی آنها جالساند و دیگر هر طائفه از شهود در محلّی جداگانه برپا داشته‌اند و چند سالدات موکل آنها نموده اند که باهم تکلم ننمایند و هرگاه یک نفر از شهود خواسته باشد ادرار نماید دو نفر سالدات با او رفته و با او مراجعت مینمایند جهت قسم دادن شهود قاضی جهت مسلمانها کشیش ارامنه جهت ارمنی ها کشیش روس از برای قسم دادن روسها ملاّی یهودی از برای شهود یهود همه حاضر شدند و همچنین جناب میرزا ابوالفضل جهت قسم دادن بابی ها همه در محلّ

خود ایستادند و سیصد استول در صحن کلوب از برای جلوس معتبرین برای تماشا گذارده اند و دیگر هر قدر که جای ایستادن بود از هر قبیل مردم از جهت تماشا حاضر شده ایستاده بودند بعضی نفوس از بلاد قفقازیّه و از طرف مرو بخارا لأجل تماشا آمده

--- صفحه ۳۸۴ ---

بودند فی الحقیقه اوضاع غریبی بود و شش نفر مترجم روسی دان و ترکی دان و فارسی دان حاضر نموده بودند که ملتفت یکدیگر باشند که مبادا یکی بطور تقلّب کلامی را ترجمه نماید خلاصه شهود هر ملّتا بقانون آنملّت قسم دادند بجناب میرزا ابوالفضل گفتند شما هم حضرات بابی را قسم بده جناب میرزا ابوالفضل فرمودند در شریعت ما قسم نیست اگر شخصی متدین و صادق است بی قسم هم راست میگوید و اگر بی دین و متقلّب است قسم میخورد و دروغ هم میگوید بعد از قسم دادن بنای مکالمه و تحقیق گذاردند اوّل اهل بهارا یک یک طلبیده بایشان سوّال و جواب مینمودند و بعد از ذکر مطالبی که هریک نزد مستنطق ذکر نموده بودند بیان میکرد پرستائیل بمقصرین که اصحاب شمال بودند میفرمودند آنچه این شخص ذکر نمود اگر جوابی دارید بگوئید گاهی یک نفر از آنها قیام نموده کلمه لا یعنی ذکر مینمود بعد سود بوکیل مقصرین میفرمود اگر جوابی داری ذکر نما او هم گاهی ساکت گاهی قد علم کرده چند کلمه ذکر مینمود بعد از آن پرکردر قیام نموده چون ثعبان موسی حبال و عصاهای سحره را بأشاره می بلعید و بیانات مؤتفکه آنها را که چون بیت عنکبوت بود بأشاره معدوم مینمود و سوّ اعمال و افعال و حرکات ناشایسته آنقوم ضلال را در حضور نساً و رجال ذکر

مینمود مثلاً میفرمود من متحیرم که این گروه چقدر قسی القلب و ظالماند که پیرمرد هفتاد ساله را این قسم در میان گرفته این نوع او را می‌کشند و تمام خلق ایستاده تماشا مینمایند و اظهار شادمانی مینمایند و مبارکباد مینمایند که در حین بیاناتش اکثر زنهای روس میگریستند خلاصه بعد از بیانات پیرکردر پرستایل و آنچهار نفر یمین و یسار و پیرکردر و وکیل مقصرین برخاسته بمحل دیگر میرفتند و باهم مشورت نموده حکم آنرا نوشته مراجعت مینمودند و باز یک نفر دیگر را طلب نموده سؤال و جواب مینمودند و طریقه سؤال و جواب این قسم بود که عرض میشود فقره سؤال و جوابی که باخود حقیر شد عرض میشود ابتدا حقیر را باسم صدا زدند علی اکبر باقراوف برخاسته نزد سود

--- صفحه ۳۸۵ ---

حاضر شدم جزوه استنطاق اول سه نسخه آن موجود یک نسخه آن جلو سود و نسخه دیگر مقابل پیرکردر دیگری مقابل روی وکیل گذارده پرسید مانت چیست علی اکبر باقراوف اهل کجائی یزد رعیت که هستی سلطان ایران چندسال داری چهل و نه اهل و عیال داری بلی مذهب چیست بهائی کتاب شما چیست بیان و امّ الیّان قرآن را قبول داری بلی وکیل اصحاب شمال برخاست و گفت دروغ میگوید خود ذکر نموده است که قرآن را قبول ندارد فانی عرض کردم که من این قسم نگفته ام مستنطق از من سؤالی نمود و من او را جوابی گفتم صورت آنسؤال و جواب در نزد شما حاضر است ملاحظه نمائید و گفتگوی حقیر با مستنطق این است که چون از مذهب سؤال نمود عرض کردم بهائی پرسید بچه دلیل این دین را قبول نموده عرض کردم درین موقع مقتضی صحبت این امر نیست لکن

مختصراً عرض مینمایم و آن اینست که آنچه را که سائر اُمّت‌ها دلیل بر حقیقت انبیاء عصر و زمان خود دارند که مظاهر اسماً و صفات الهی‌اند از اُمّت یهود و نصاری و اسلام و غیرهم و بایشان گردیده اند ما هم اکبر و اعظم از آنها از نقطه اولی و جمال ابهی دیدهایم و ایمان آورده‌ایم و علاوه بشهادت از کتب انبیای قبل ثابت مینمایم که این وجود مبارک که الیوم بدعوت جمیع امم قیام نموده‌اند یعنی حضرت بهاءالله بشارت ظهور در امور انجیل تورا و صحف انبیاء ذکر شده و میقات یوم ظهور او را ذکر نموده‌اند پرسید در قرآن چه عرض نمودم بامّت نصاری از روی قرآن صحبت مینمایم از روی تورا و انجیل با اهل اسلام بدلیل قرآن صحبت مینمایم و ما اهل بها طالبیم که مجلسی فراهم آید که علمای هر ملت حاضر شوند و علمای این حزب هم حاضر شده بر حقیقت دین خود اتیان دلیل و برهان نمایند تا حقیقت امر مکشوف گردد و حقیقت این امر مبرم بر جمیع امم واضح و آشکار شود و مستنطق جمیع این بیانات مذکوره را مرقوم نمود و در آنمقام که ذکر شده بود که ما با طائفة نصاری از قرآن ذکر مینمایم مترجم درست ترجمه نکرده بود باری

--- صفحه ۳۸۶ ---

بر سود معلوم شد که مترجم مطلب را درست ترجمه نکرده و ایضاً علاوه خدمت سود عرض کرده که الیوم تورا و انجیل و قرآن علی حدّ سواست ما بشریعت و کتاب بهاءالله عاملیم خلاصه ابتدا قرار بود که سه یوم هر روزی هشت ساعت گفتگو شود و بعد چون جمعیت زیاد بود قرار بر چهار یوم دادند که سه ساعت قبل از ظهر و سه ساعت بعد از ظهر و دو ساعت از غروب گذشته گفتگو نمایند در روز

چهارم قبل از ظهر تمام شد که تمام مدّت صحبت و گفتگو بیست و یکساعت طول کشید و بعد از اتمام جناب پرستائیل فرمود کار تمام است حضرات شهود و جماعت بایّه هرگاه بخواهند بروند مانعی از برای ایشان نیست و با اجزاً و پیرکردر دراطاق خلوت رفته از برای اجرا حکم بعد از استماع این امر بعضی از مردم بیرون رفته متفرّق شدند و بما تهوی خود ذکر نموده بودند که حضرات بابی کلّ مقصّر شدند و محبوسین نجات یافته مرخص شدند این مردم کم فرصت هم باور نمودند باز بنای هرزه گوئی

بعد از استماع قاضی شهادت شهود طرفین را مدّعی عمومی فرخواست و قریب سه ساعت بلغت روس نطق کرد و جنایت هشت نفر را ثابت کرد و حکم باعدام شش نفر و نفی باقی داد و مدافعه مدافع جانیها سودی نبخشید و مدّعی بعموم جنایت آنانرا ثابت کرد آنگاه قاضی وقضات اربعه در حجره دیگر مشاوره نمودند و پس از یک ساعت ونیم مراجعت کردند و صورت حکم را بدینطریق خواندند علی حسین و علی بابا دارزده شوند و ملا احمد تاجر یزدی و مشهدی بن جلیل و مشهدی احمد آذربایجانی نفی بسیریا و اشتغال باعمال شاقّه نصرالله نفی ببلاد نزدیک دوسال ونیم و ملا مهدی واعظ و روضه خوان تبریزی نفی ابد باآخر سیبیریا با اشتغال شاقّه و او بود که در منبر سب و لعن میکرد و حکم بقتل حاجی محمد رضا داد و مقرر بود که پس از سه روز حکم اجرا شود و در آنسه روز والی قمراف حق تخفیف یا تضعیف اینحکم در باره هریک از محکومین داشت و در آنسه روز دهن توبها بسوی عشق آباد بود و سالدات پیاده یا سوار تمام شوارع و اطراف شهر را احاطه داشتند و همینکه مخالفین از هر سو نارس شدند نزد احباب رفته اظهار ندامت و خجالت و احتیاج نمودند لذا میرزا ابوالفضل و آقا میرزا عبدالکریم و مشهدی یوسف میلانی و آقا حسینعلی تاجر یزدی و بعضی دیگر از قبل جمعیت احباب نزد والی رفته اظهار تشکر و نیز شفاعت از اعدا کردند

وچندان اصرار نمودند که او قدری ملایم شد و اظهار کمال تعجب از امر جمال ابهی و اخلاق احبّا کرد و قول داد که سعی کند تا قدری تخفیف در جزای محکومین حاصل شود درحالیکه اقدامات شاه و تجار و علما نتیجه نداد لذا در روز معین مدعی العموم فرمان والی را خواند که بموجب شفاعت بهائیان تخفیفی داده شد و این اخبار درجراید منتشر شد و اهالی عشق آباد از بهائیان نهایت شکر گذاری و احترام نمودند . (میرزا ابوالفضل گلپایگانی)

--- صفحه ۳۸۷ ---

و سب و لعن گذارده رفتند درخانه ملا احمد و مشهدی جلیل و مشهدی صمد اخبار داده حضرات گوسفند حاضر نموده جهت قربانی شربت مهیا کرده همه منتظر که السّاعه وارد میشوند دونفر دوعدد گوسفند آورده بودند جلو راه که حضرات محبوسین چون از محل بیرون میآیند آنها را در جلوایشان قربانی نمایند که ناگاه مردم بعد از صدور حکم از کلوب بیرون آمده با قلوب پریشان و چهره های زعفرانی و بیان احکام سودرا ذکر مینمایند این بیچارهها که گوسفند جهت قربانی آورده بودند مأیوس شده گوسفندها را درزیر عبا و پوستین مخفی نموده خجل و منفعل برمیگردند و خلاصه حکم سود این بود که آندو نفر قاتل علی اکبر و علی بابا باید بدار آویخته شوند و اسدالله اردبیلی و یک نفر دیگر در بادکوبه مدت دوسال درقرنات باشند ملا احمد و ملا مهدی و مشهدی صمد و مشهدی جلیل چهارده سال در سوّ الدار سبیر قرار گیرند این است حکم بعدل که در باره آنها جاری شد لکن جناب جنرال قمراف اگر بخواهند تخفیف بدهند اختیار دارند و دو نفر دیگرهم باشتباه ایشانرا اخذ نمودهاند چرا

که حضرات بابیه ذکرى از این دو نفر نکرده اند مرخصانند دیگر حقّ على ماست که از برای احباب چه وجد و سرورى حاصل واز برای اعدا چه عذاب الیمى نازل ودرآن یوم بکلى فصل واقع شد که درسنهٔ یکهزاروسیصد و هفت بود و عدد آن یوم فصل هم سیصد و هفت است که بعد از الف گذشته بود آن یوم الفصل کان میقاتاً ودرآن تمام بیانات مبارک که از قبل در کتاب اقدس نازل شد و عباد منتظر آن یوم بودند بتمامه درآن یوم ظاهر شد قوله تبارک و تعالی ان یا ارض الخا انا نسمع فیک صوت الرجال فی ذکر ربک الغنى المتعال طوبی لیوم تنصب فیه رایات الأخاء فی ملکوت الانشاء بأسمى الأبهى اذا یصرخن المخلصون وینوحن المشرکون لیس لأحد ان یعترض على الذین یحکمون على العباد دعوا لهم ما عندهم وتوجهوا الى القلوب حال ملاحظه نمائید که این واقعه در عشق آباد که جز خراسان است وارض خوارزم است

--- صفحه ۳۸۸ ---

است وچگونه حکم بعدل نموده اند و احدی نتوانست اعتراض نماید چنانچه میفرماید لیس لأحد ان یعترض على الذین یحکمون بالعدل ونصب شدن رایات که نفوس ثابته مقدسه اند معلوم وهویدا ونوحهٔ مشرکین وفرح مخلصین آشکار حرفی از بیانات مبارک نماند مگر آنکه مصداقش ظاهر شد ولکن اکثرهم لا یشعرون وباز چون امم سابقه فأتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین میگویند و دو یوم بعد از صدور حکم از منسوبان و متعلقان ملا احمد و مشهدی جلیل و مشهدی صمد آمدند نزد احباب و مذکور نمودند که چون سود فرموده است که جنرال اختیار تخفیف دادن در مکافات مقصرین دارد

ما از شماها خواهش مینمائیم که شما بروید خدمت جنرال واز آنها شفاعت نمائید که اگر ممکن است از تقصیر ایشان بگذرد یا آنکه تخفیف دهد احباب مشورت نموده صلاح برآن دیدند که با چند نفر از اهل وعیال حضرات بخدمت جنرال روند و شفاعت نمایند چند نفری باتفاق متعلقان مقصرین بخدمت جنرال رفتیم و عرض نمودیم که ما از برای شفاعت و وساطت آمدهایم و تمنّی داریم که اگر ممکن است از تقصیرات ایشان بگذرید و اگر ممکن نیست تخفیف دهید و ما از شما کمال تشکر و امتنان داریم و اصل مقصود ما این بود مظلومیّت ماها و ظلم و تعدی آنها معلوم شود حمد خدا را از عنایت دولت عادلّه بهیّه روسیه این مطلب معلوم شد دیگر اراده انتقام و تلافی نداریم جناب جنرال فرمودند آنچه مذکور نمودید منتهای انسانیّت و مردمی است لکن بقانون سیاست و حفظ مملکت تنبیه آنها از الزم امور است عمل این نفوس سبب بدنامی حکومت و شماتت رقباى دولت شده فردا است که در تمام جرائد ثبت است که در فلان نقطه از مملکت روسیه نفوس دعوا نموده در وسط روز در میان بازار در سر گفتگوی دین و مذهب آدم گشتهاند و این دلیل بر بی نظمی دولت و حکومت است و از برای دولت نقصاست عرض نمودیم در صورت امکان و الاً صلاح مملکت خویش خسروان دانند و از خدمت مرخص شدیم حضرات هم

--- صفحه ۳۸۹ ---

هم مایوس راجع شدند بعد از آن رؤسای ملّت بطهران و تبریز و مشهد بعلماء تلگراف نمودند و علماً طراً از دولت استمداد و استعانت خواستند که این حکم سود اگر جاری شود نقصاست از برای دولت

وَمَلَّتْ كِه از برای كشته شدن يك نفر بابي نفوس عدیده مورد سیاط غضب باشند چه وهنی ازاین بالاتر كه جهت يك نفر بابي كه ایشانرا درایران پنج پنج ده ده میكُشند و میسوزانند و این عمل مایه افتخار است از برای ایشان درین بلاد كفر این نوع ذلّت و خواری بر مسلمانان روا میدارند و اوایلا و امصیتا و ادینا و اشریعتا اسلام از دست رفت شریعت غرا چرا باید بیقدر باشد ملت بیضا از چه تیره شد دولت جواب فرمود اجرای حکم قانون در مملکت دول خارجه و ساطت قبول نمی نماید و آن شخص را كه كُشته اند او هم از رعیت من بود آن بیچاره مگر صاحب عیال و اولاد نبود باذن و اجازه كه این عمل را نموده اند باذن دولت بود یا بفتوای علما البتّه عمل خود سرانه نتیجه آن همین است چنانچه در لوح بعد از شهادت جناب حاجی محمد رضا خطاب بأحاب عشق آباد نازل شده میفرماید لیس له ناصر ولا مُعین ازاین بود كه حضرت سلطان ناصرالدین شاه هم اقدام بر نصرت و معاونت ایشان ننمود در این مقام آن لوح مبارك ذكر میشود قوله جلّ کبریاؤه وعظمته یا اولیائی هناك انتم مفاتیح ابواب الاستقامة بین البریة و رایات الهدایة بین الخلیقة بكم ثبت توحید ذاته و تنزیه کینونته نوصیکم یا اولیاء الله بالحكمة و بما یرتفع به مقاماتكم طوبی لكم و لمن یحبکم خاصاً لأمر الله ربّ الأرض و السّما و ربّ العرش العظیم ایّاكم ان یخوفکم وضاً القوم الذین نبذوا العدل من ورائكم متمسّکین بالظلم ألا انهم فی عذاب مهین لیس لهم ناصر ولا معین سوف تأخذهم نفحات العذاب من كلّ الجهات انه هو الأخذ المقتدر القدير انتهى اگر حقیر بخوادم آنچه الواح در خصوص این واقعه كه از سماً مشیت رحمانی نازل شده مرقوم نمایم این اوراق کفایت نماید و این مطلب با جناب

"سال چهل و هفتم - واقعات سال ۱۳۰۷ هجری قمری.

انجامد حقیر بعد از ختم مجلس سود؟ و صدور حکم وقایع را کماکان به ساحت قدس محبوب امکان عرض نمودم چند نفر دیگر از احباب هم عرض نموده بودند بعد از قلیل مدتی در یک بسته دوازده لوح به اسم بعضی از احباب نازل و در خاتمه آن الواح زیارتی به اسم جناب حاجی شهید نازل آن لوح مبارک که به اسم این فانی نازل در این مقام مرقوم میگردد قوله جلّ جلاله وعمّ نواله باسمه المهیمن علی الاشیاء قد اتی المیقات و اتی منزل الآیات من سماء الامر بقوة لا یضعفها ظلم الاشرار الذین نقضوا عهد الله و میثاقه و قتلوا اولیائه من دون بیّنة من عنده و سلطان من لدنه نشهد أنّهم افسدوا فی الارض بعد اصلاحها و کفروا بنعمة الرّاحة بعد اذ تحقّقت و انبسطت بعدل ملیک المهلکة و سلطانها کذلک نطق المظلوم

اذیمشى فى هذاالمقام الذى سمى بسجن الاعظم فى العالم وبمقام انقطع عنه ذكر الامم طوبى
 لمن سمع ما امر به لى؟ الله فالى الاصباح انا منعنا الكل عن الفساد وامرناهم بالبر والتقوى
 والغافلون نبذوا ما ينفعهم ورائهم واتبعوا البغى والفحشا الا انهم من اهل الضلال عند ربهم
 المتعال قتلوا من آمن بالله ونصر امر ربّه ونطق بشنائى فى اللالى والاىام ياعلى قبل اكبرعلىك
 بهائى وعنايتى قد؟ كتابك الذى ارسلته الى احداثانى ووجدنا منه عرف الاتحاد فى اىام
 فيها اختلف الناس فى النبأ الذى يشربه الكلىم فى التّورة والحبيب فى الفرقان انا ذكرناك
 مرّة بعد مرّة وانزلناك ما اهتزّت به الاشياء وانجذبت به العقول والارواح كن قائماًعلى نصره
 امرى بالحكمة التى اشرقت شمسها فى آفاق الزّبروالالواح قد كنتَ مذكوراً لى المظلوم
 انه.....

۳۹۱ موجود نیست مفقود است لذا تایپ از صفحه ۳۹۲ ادامه میشود

--- صفحه ۳۹۲ ---

از برای شخص بابی که درشریعت ما کُشتن او فرضاست بدارکُشتند ماهم بیرون آمده جهاد مینمائیم
 واگرهم کشته شویم از شهدا محسوبیم این اخبار بسمع حکومت رسیده لذا آنچه لازمه حزم واحتیاط
 است مجرى داشت خلق هم از برای تماشا ازهر قریه بیرون آمدند مقصّرین را باسلاسل واغلال حاضر

نمودند آندو نفر قاتل را درپای دار حاضر کردند ایشانرا بالای منجیق برپا داشتند درزیر پای ایشان گودی حفر نمودند که بعد از خروج روح از جسدشان درآن گودها انداخته مستور نمایند لباس کفن مانند برایشان پوشانیده همینکه خواستند طناب به گردن ایشان اندازند جناب پیرکردر درآنجا حاضر بود فرمود دست نگاه دارند ورقه بیرون آورده بلسان روسی قرائت نمود بعد ب مترجم اشاره نمود بلسان ترکی وفارسی ترجمه نمود و بیان آنمطلب این بود که درآن روز که چند نفر بوساطت خدمت جنرال رفته بودیم مطالب را بتمامه بخدمت امپراطور اعظم تلگراف مینماید که حضرات بابیه آمده مقصّرین را شفاعت مینمایند حضرت امپراطور آنصورت تلگراف را بمجلس شورا ارسال مینمایند که آنچه صلاح دانند بجنرال قمراف تلگراف نمایند ایشان مشورت نموده صلاح برآن دیدند که اولی ایناست که وساطت بابیه تا یکدرجه قبول شود که عداوت معاندین آنها کمتر شود این قسم قرار داده اند که آندو نفس که باید کُشته شوند ایشانرا نکُشند بسبب ابدی برند وما بقی که چهارده سال بسبب جهت ایشان معین شده بود نصف باشد هفت سال بسبب روند حضرت امپراطور این رأی را امضا نمودند جواب جنرال قمراف را تلگراف نمودند جناب جنرال هم این مطلب را مکتوم نموده درآن یوم که جمعیت از هر طائفه حاضر بودند این مطلب را مفصلاً بیان نمودند که ازامپراطور اعظم حکم چنین صادر شده که محض خواهش طائفه بابیه بآنها تخفیف داده شد والا حکم همان بود که نموده بودند بعداز استماع این بیانات آندو نفر که برای آویختن حاضر شده بودند مذکور نمودند که ما بشفاعت بابی ها راضی نیستیم البتّه کُشتن برای

ما بهتر است وسائرین هم سرهای ایشانرا تراشیده کلاه‌های روسی وارونه برسر آنها گذارده بر اربه سوار نموده باطنطنه و کبکبه و جلال بدم راه آهن آورده در آن اطاق واگون که از برای ایشان مهیا شده بود سوار نموده روانه دار البوار نمودند دونفر آنها در بین راه تباه شدند دونفر قاتلین را بمقّری فرستادند که خبر واثری از آنها معلوم نشد دونفر هم بعد از قلیل مدّتی بمقّر اصلی خود شتافتند ملامّهدی فرار نمود بایران آمد بعد از شش ماه خانه جسدش ویران شده روحش بمکان و محلّ خود راجع شد از آنها یک نفر ملاّ احمد یزدی از برای نمانه در زمانه باقی مانده تا کسانی که آن نفوس مفقوده را ندیده اند او را ملاحظه نمایند و عبرت گیرند باری مقصود از شرح و بسط این مقالات این بود که بر صاحبان بصیرت واولی الاّفته مفاد و مصداق آیه مبارکه **یریدون ان یطفثوا نور الله بأفواههم ویأبی الله إلاّ ان یتّم نوره ولو کره الکافرون** واضح و مشهود و مبرهن شود زیرا که در آن مجلس شور اهل فساد این مذاکره نموده بودند حفاظ شرع مبین و پیروان دین سیّد المرسلین که ماها باید همّت نمائیم که در عشق آباد احدی ازین طائفه نتواند زیست نماید و باید چند نفری از اینهارا کُشت تا ما بقی حساب کار خود را نموده از اینجا خواهند رفت همه این رأی را صواب دانسته براین امر متّفق میشوند و آن دو نفر را از برای شهادت جناب حاجی معین مینمایند و مبلغ دو یست منات وجه به آن دو نفر میدهند و دیگر از اثر کلمه مبارکه **ابی الله إلاّ ان یتّم نوره** غافل بودند که حق جلّ جلاله رغماً لآنفهم آن نور را از افق عشق ظاهر مینماید که ضیاً و پرتوش جمیع عالم را روشن و منور نماید جلّت عظمت و تعالت قدرته لا رادّ لقضائه ولا

مانع لأمره وهو المقتدر العزيز الحكيم چنانچه در لوح حقیر یکی از الواح ششگانه که از قبل ذکر شد که پاکت آن باسم حقیر

--- صفحه ۳۹۴ ---

آمد ولوح جناب شهید هم که اشاره شهادت در آن ذکر شد یکی از آن الواح بود باری در لوح میفرماید قوله جلّ وعزّ بگو از نار فتنه وفساد که از قساوت قلوب عباد مشتعل شده محزون مباشید قسم بأنوار وجه الهی که از افق اعلی مشرق ولایح است این امور سبب اعلا کلمة الله بوده وهست انتهی آنچه عرض شد اهل بصیرت را کافی است وإلاّ از برای غیر اهل بصیرت هرچه ذکر شود بلا ثمر است چنانچه حق میفرماید **وان یروا کلّ آیه لن یؤمنوا بها** کیست که از حق راستگوتر باشد **ومن اصدق من الله قیلاً** باری اگر خواسته باشم جمیع الواح که درین خصوص از قبل وبعد از شهادت جناب حاجی شهید نازل شده ذکر نمائیم باید کتابی علیحدّه مرقوم نمائیم درخاتمه مطلب این لوح امانع اقدس که مدلّ است بر عنایت ورحمت بدولت ابد مدّت بهیّة روسیّه اّیده الله تعالی ذکر مینمایم که قرون واعصار ذکر خیرش درین لوح مبارک باقی است ودر سائر الواح دیگر هم مذکور است: **هو الحافظ المقتدر القدير** یا حسین علیک بهائی نشهد انک فزت بما کان مستوراً فی اللّوح و**مرقوماً من القلم الأعلى من لدی الله ربّ العالمین طوبی لک بما اقبلت الی البحر الأعظم ورأیت امواجه واللّالی المکنونة فی بیانه وسمعت ما ارتفع من الأفق الأعلى بعناية الله ربّ العرش العظیم** یا اولیائی فی

الممالك اعرّفوا مقام مَنْ نصرَكم وحكمَ بينكم بالعدل الخالص نسئل الله ان يؤيّد هذا الحزب على ذكره وثنائه وخدمته ويظهر منهم له لعمله الظّاهر المقدّس العزيز العظيم يا اهل البهّا قد كان نير العدل مستوراً محجوباً تحت غمام الظّلم ولكنّ الله ايّد حضرة الدّولة البهيّة الروسيّة على اشراقه وظهوره ونجاته من حجاب غليظ وسحاب عظيم نسئل الله تبارك وتعالى ان يؤيّد اوليائه وامنائه الذين بهم نصبت راية النصّر

--- صفحه ۳۹۵ ---

النّصر هناك وعلم الظّفّر امام وجوه الخلق رغماً للذين حبسوا العدل والانصاف و منعوهما عن اشراقهما ونورهما وظهورهما على اعلا كلمته و اظهار امره واثبات حقّه ويوفّقه على انقاذ المظلومين بدواعي العدل والانصاف ونجاتهم من الظّالمين و المعتدين والمنكرين كذلك قضى الأمر من لدى الله الأمر الحكيم بندای پارسى نداى مظلوم را بشنو بايد احبّا طراً ازین يوم الى آخر الذى لا آخر له قدر عنايت دولت بهیّه ايدها الله را بدانند وآنچه سزاوار اين عدل است برآن قيام نمايند و نفوسى كه من غير ستر و حجاب عدل را تأييد نمودند و نصرت فرمودند و اين مظلوم مسجون را از بئر ظلماً بحبل متين انصاف برآورند و نجات بخشيدند سزاوار پاداش عظيم اند از حقّ جلّ جلاله يشهد المظلوم بأنّهم هم الذين نصّروا عباد الله واخذوا حقّ المظلومين من كلّ ظالم بعيد وكلّ فاجر مريب انشاء الله اوليائى حق موفّق شوند در قرون و اعصار بر تدارك اين عنايت كبرى كه از دولت مباركّه عادله ظاهر شد البهّا والنّور

والعز والشأ علی حضرتہ وعلی الذین حکموا من جانبہ بالعدل الخالص و منعوا الظالمین من ظلمهم
واخذوهم اخذ عزیز مقتدر انتہی

نشر این امر در توابع ہمدان

آقا محمد شیر علی نام زنجانی از خلاصی یافتہ گان احبای زنجان در قریۃ بہار از توابع ہمدان اقامت
جست وبالاخرہ در این سال شیخ احمد خان از بزرگان قریۃ مذکورہ را ہدایت نمود کہ بواسطۃ او
جمعی از اہالی مانند آقا حسین آقا نصر اللہ مراد علی بیگ اسماعیل میرزا حسن عطار استاد علی
حسین استاد محمد حسین کربلائی غلامعلی وغیرہم ہدایت شدند و آقا محمد شیر علی مذکور تا

--- صفحه ۳۹۶ ---

تا سال ۱۳۲۵ در قریۃ مذکور حیات داشت وخلفی میرزا جلال نام باقی گذاشت کہ بدو زبان فارسی
وترکی شعر میگفت .

فتنہ در اسلامبول وانتحار حاج شیخ محمد علی

در اسلامبول امور ناپسندیدۃ چند بتدریج ایام پدیدار شدہ انضمام یافتند وبالاخرہ واقعۃ آتیۃ الذکرا
ایجاد نمودند واجمالی از امور مذکورہ این است کہ محمد علی نام تبریزی سالہا در زمرۃ اینطائفہ بود
ودرعکاظ فضل وعنایت ابھی مأوی گرفت ولی عادت استعمال مُسکر داشت وترک نتوانست نمود

عاقبت بیم آن بود که از اعمالش لگه بر دامن تقدیس این امر نشیند لذا جمال ابهی وی را مطرود و منفی از ارض عکا فرمودند و باسلامبول رفته سکونت کرده بر سوّ اعمال و اخلاقش بیفزود و بالاخره بعداوت و خصمت با این امر برخاست و با محمدعلی اصفهانی از احباب که بسال ۱۲۶۸ در اسلامبول اقامت نموده حجره دلالی و تجارت و مرجعیت تجار این طائفه فراهم ساخت و با شیخ محمد ازلی یزدی سرّاً رابطه و مراوده حاصل کرد معاشر و مؤانس گشت قیام بفته و فساد نمودند و اصفهانی بصدد خیانت و جمع نقود تجار برآمد و در تأدیّه وجوه احباب تعلّل کرده متعذّر بسرقت اموال خود همی شد و حاجی میرزا محمدتقی وکیل الدوله و حاجی سیّد میرزا و آقا سیّد احمد و حاجی میرزا محمدعلی مقیم چین از تجار متمول افنان که درایران و هند و غیرهما تجارت داشتند بآنصدد شدند که مرکز تجارت در اسلامبول برقرار نمایند و حاجی شیخ محمد علی قزوینی را برای محاسبه و دفترداری و اداره حجره تجارت نامزد کردند و او حسب اشاره ابهی بسال ۱۲۹۹ از قزوین بانجام مقصود مذکور شتافت و اقامت گزیده حجره تجارت مهمّه تأسیس کرد و حاجی ابوالحسن امین نیز وجهی در شرکت گذاشت و آقا محمدعلی مذکورهم سهمی در آن داشت و امور حجره بعهدّه حاجی شیخ محمدعلی و آقا محمدعلی هر دو مفوّض شد و شرکت بنام تجارت افنان و بهائیان در همه جا مشهور گردید و بهائیان و غیرهم پیوسته رجوعات تجارتی نمودند و بحسن سلوک و خدمات و حجاج و زوّار و مسافرین ایرانی از بهائی و مسلم و مسیحی بدانجا مراجعه و اقامت همی نمودند

نمودند و منظور مهم از تأسیس شرکت مرکزیت دادن اسلامبول برای نشر امر بهائی و مساعدت ذهاب وایاب زائرین و مسافرین عکا بود ولی آقا محمد علی بعثت حسادت و بتحریک محرکین و مفسدین که از آنجمله محمد علی نام تبریزی مذکور بود با وی معارضت و مقاومت کرده پیوسته موجبات پریشانی اوضاع تجارت را فراهم نمود و در اثنا این احوال سید جمال الدین افغانی شهر که سودای تأسیس جمهوریت واحده اسلامیّه و ریاست عامّه مسلمین در دماغ داشت و جمعی کثیر در عدّه از ممالک اسلامیّه تابع افکارش شدند در اسلامبول اقامت گزیده نفوذ در ارکان حکومت عثمانیه یافته بنشر مقاصدش مشغول گشت و تدبیر همی کرد که این طائفه را باخود همراه نماید و بمقصد خویش نائل گردد و چون مداخلت و مرافقت در مقاصد سیاسیه بموجب تعالیم ابهی اکیداً ممنوع بود ازین طائفه مأیوس و منزجر گردید و لکن میرزا یحیی و اتباعش با او موافقت نموده متفق شدند و آثار و مقاصد نقطه اولی را موافق اغراض خود جلوه داده تفسیر کردند و شریعت بیان را آلت اجرا نیات سیاسیه اش قرار دادند و برای هدم بنیان این امر و تفریق مرکز عکا نقشه ها طرح کردند و شیخ احمد روحی بن ملا جعفر کرمانی ازلی و آقا خان کرمانی معروف که در اسلامبول مقرّ جستند از وی تبعیت کرده به نشر افکارش پرداختند و آقا خان برای نیل بدین مقصود سفری بعکا کرده مأیوس گشت و سفری به قبرص کرده امیدوار شد و دختر میرزا یحیی را بدمیت گرفته با اسلامبول برگشت و آن دو با نفوسی کثیر در ایران مراسله و مکاتبه نموده افکار عامّه را بضد سلطنت و به تأسیس جمهوریت و رفع انواع معتقدات ملیّه و دینیّه و غیرها سوق همی دادند و با میرزا حسینخان خیر الملک شیرازی عضو

سفارت ایران در اسلامبول و نیز شیخ محمد یزدی ازلی و میرزا احمد پسر میرزا یحیی و جمعی از پیروان افغانی متحد و متفق شدند و آقا محمد طاهر مدیر جریده اخترا که بفارسی در اسلامبول طبع و نشر مییافت با خود متفق ساخته جریده مزبوره را آینه افکار

--- صفحه ۳۹۸ ---

و مقاصد خویش قرار دادند و بقلع و قمع این امر بتمام قوت و قدرت برخاستند و برای تشویش اذهان عموم و وسوسه در خاطر سلطانی بهر وسیله و حیلۀ متشبث شدند تا عموم ملت اسلامیّه و دولتشانرا بممانعت اینطائفه برانگیزند و بالجمله بتحقیق یگانه مانع بیدار و استوار مقاصد و افکار خود امر ابهی را شناختند با بایان و ازلیان ساختند و با آحاد آنان و میرزا یحیی پی در پی مکاتبه کردند و بدینطریق اسلامبول مرکزی مهم برای ازلیان و ایجاد فتنه و فساد برای بهائیان گردید و محمد علی اصفهانی و تبریزی بایشان راه یافته آلت اغراضشان گشتند و موقف حاج شیخ محمد علی خطیر و مسئولیتش سنگین گشته و در مشقات و امتحانات شدیدۀ افتاد از اینرو غصن اعظم باوی طرف مراسله و مکاتبه شده خطّ مشی و اسلوب معاشرت را تعلیم همی داده نصرت و مساعدت فرمود چه که محمد علی اصفهانی پیوسته شکایت و سعایت از او بسوریه نزد افغان نوشت و مفتریات و اعمال نالایقه درباره وی مشتهر ساخت و او بغایت محزون و متأثر گشت و غصن اعظم بوسیله برخی از ارکان حکومت ترکیه مانند نوری بیک و غیره که صفا و حفاوت بلکه اخلاص و ارادت داشتند از شرور و مقاصد آن جمع جلوگیری مینمود و آنان بالاخره آنچه

محمدعلی اصفهانی در اعمال مذکور تأسی بعبداًلأحد شیرازی کرد ولی عبدالأحد پنج هزار لیره مال عبود وعودی نصرانی عکارا خورد و اصفهانی بیش از آن از اموال افنان و احباب برد چندانکه شیخ محمد ازلی از او و تبریزی دوری جست . (نیل زرنندی)

تا در باب مدینه کبیره لله الحمد بعد از ورود حضرت افنان و جناب حاجی شیخ و جناب ناظر و جناب امین بر کل ازهر قبیل معلوم و واضح گردید خیانت و خبائث و کذب و افتراً آنها محمد علی اصفهانی قهرالله علیه مذکور نموده بیست سال بود گمراه و کافر بودم حال مسلمان شده ام عمامه کبیر نموده و در تعلّم قرائت حمد سوره توحید میکوشد و میخواهد خمس و زکاة بدهد و بمگه معظمه برود ملاحظه دام و حيله را نمائید که چقدر تزویر دارد و بچه مقام خبائث را رسانده با آقا خان کرمانی و محمد علی یزدی و شیخ محمد یزدی مغرض و جمعی دیگر اراده نموده اند که بضّر عظیمی قیام کنند فباطل ما هم یظنون

(در خطّ محمد جواد قزوینی مؤرخه ۷ شهر ربیع الثانی ۱۳۰۷)

--- صفحه ۳۹۹ ---

خواستند کردند و حجره تجارت مذکوره را زیان یافته و متلف اموال مردم خواندند و محمد علی اصفهانی را مبالغی طلبکار گفتند و در جریده اختر اعلان نمودند و نسبت ارسال وجوه را بارض عکا توسط آقا سید احمد افنان که بعزم تشرّف محضر ابهی رفت شهرت دادند و در آن اثنا میرزا ابوالقاسم ناظر اصفهانی بعزم رفتن بعشق آباد وارد اسلامبول شد و حاجی شیخ محمد علی باوی برسم صفا و یگانگی معمول داشته چندی باهم بودند سپس ناظر قصد مراجعت بعکا و آوردن اهل و عیال خود نمود و با کشتی بسوی ازمیر رفت و محمد علی اصفهانی نسبت سرقت بوی داده شکایت بسفیر ایران معین الملک نمود و امر تلگرافی از جانب سفیر شده ناظر را باسلامبول مراجعت دادند و در سفارت وعدلیّه ویرا محاکمه کردند و چیزی وارد نیاوردند و برائت ذمه اش ثابت شد ولی آقا محمد علی و همراهانش قضیه را بنوع افترا و اطناب و اطرا در جریده اختر نشر کردند و مفتریات و اراجیف بسیار نسبت بجمال ابهی بین ایرانیان شیوع دادند حتّی در السّن و افواه شان این سخن افتاد که دولت عثمانیه قصر ابهی را آتش زد چندانکه نخست آقا میرزا محسن افنان آنگاه آقا سید احمد و حاجی امین و ناظر حسب امر ابهی باسلامبول آمده رسیدگی بأمور شرکت نموده آقا محمد علی را محلّ بازخواست قرار داده دعاوی در عدلیّه مطرح کرده طلب خویش را ثابت نمودند و او را محکوم و کذب مفتریاتش را واضح نزد عموم کردند سپس شرکت را تفریق نموده اساس و دفتر تجارت را برچیدند و آقا محمد علی اصفهانی بکمال بغضا برخاست و مقالاتی در تبرّی خود از این امر و سب و لعن در جریده اختر منتشر ساخت و این سبب شد که ندای انین وحنین از قلم ابهی مرتفع گردید چندانکه حاجی شیخ

محمد علی که مردی غیور بود متأثر و محزون گشت و عاقبت بعثت غلبه غیرت و شدت تأثر بصدد انتحار برآمد و خویش را بدریا انداخت و لکن جمعی از حالش باخبر شدند و او را زنده بیرون کشیدند و او عزم عکا نمود و ایّامی چند بمحضر ابهی مثنوی یافت آنگاه حسب الامر بعزم ایران

--- صفحه ۴۰۰ ---

عودت کرد و چون باسلامبول رسید چندی اقامت گزید و مصمم بر اهلاک خود گشت و در نهم رجب سال ۱۳۰۷ بعثت شدت تأثر از مفتريات اعدا خود را درمسجد واقع درقبرستان ایرانیان درحیدر پاشا با استرکنین مسموم و هلاک کرد و درهمان قبرستان مدفون گردید و هرچند بطریق مذکور حسب دسائس اعدا مرکزیت این امر دراسلامبول متضعع گردید ولی عاقبت چنانکه دربخشهای بعد میاوریم معاندین و مفسدین موجب شورش و انقلاب درایران شده غالباً از میان رفتند و مقام امرابهی در همه جا واضح و درخشان و در بسیاری از الواح اشاره بواقعات مذکوره شد از آنجمله درلوحی بعنوان خادم مؤرخ ۲۴ ذیحجه ۱۳۰۶ چنین مسطوراست این ایّام توجه جائز نه چه که سارقین مدینه کبیره قاطعین طریق شده اند محض محبت حضرات آقایان افغان علیهم بهاءالله الأبهی بنفس اصفهانی که حال درمدینه کبیره موجود اعانت نمودند و چون تجارت محکم شد و محل رجوع احباب از اطراف گشت بنار حرص و طمع مشتعل و مقصودش آنکه جناب نبیل ابن النّیل حاجی شیخ محمد علی علیه بهاءالله از میان بردارد و بعد با نفسی مثل خود که البته تفصیل او را شنیده و یا میشنود متحد شد درفساد و مبلغی مال مردم را از میان برد و فریاد برآورد که سارقین برده اند و چون این افترا از او پذیرفته نشد بر اعراض

قیام نمود و بهتک حرمت امر پرداخت در نزد جمیع اعجام مدینه کیره مذکور داشت باینها آمدند و مال مرا سرقت نمودند مقصود از این ذکر آنکه آنمحبوب و اولیاً آگاه باشند که احدی بشرط مدینه کیره توجه نماید شقاوت آن نفسین بدرجه

در نهم شهر رجب این امر واقع شده و در ۲۷ خبر رسید و در غره شهر شعبان عرض شد همان روز و روز دیگر احباب و آقایان احضار شدند بمجلس فاتحه بعد از تلاوت مصیبات عالیات صورت وصیت نامه آنمرحوم قرائت شد و روز بعد لوحی بجهت سمندر ارسال گشت و ذکر صعود آنمرحوم در آن است.

(در خطّ جواد ۱۳ شعبان ۱۳۰۷ در خصوص واقعه حاج شیخ محمد علی)

--- صفحه ۴۰۱ ---

سال چهل و هفتم واقعات سال ۱۳۰۷ ه ق - ۱۸۹۰ میلادی

اعلی رسیده حرمت امر الله را نزد اعجام ضایع کردند یسئل الخادم ربّه بأن یبعث من یعرف الناس بکذبهم وافترائهم انه علی کلشی قدیر وایضاً قوله الاعلی دو آستانه علیه شخص اصفهانی مع آنکه کمال عنایت در بارهاش ظاهر با عدو الله متحد شده و بعضی ارازل را تحریک نموده اند مقبلین را شتم مینمایند عمل کرده اند آنچه را که هیچ ظالمی عمل نکرده نار حرص و طمع اخذشان نموده مبالغی

مال عباد را بادّعی آنکه سرقت شده از میان بردهاند باری از امانت گذشتهاند و بخیانت تشبّث جسته اند و حال در فساد مشغولاند نسل الله ان یزینهم بالانصاف ویؤیّدهم علی الرجوع قسم بافتاب حقیقت ارتکاب نمودهاند آنچه را که شبه و مثل نداشته حکم الله آنکه تعرض بأحدی ننمایند و لکن بانفوس معرضه که اعراضشان ظاهر شده معاشرت و تکلم و ملاقات جائز نه هذا حکم قد نزل من سماً ارادة آمر قدیم طوبی لمن نبذ ما اراد واخذ ما اراده الله رب العالمین .

فتنه جمهوری طلبان در طهران

و گرفتاری بهائیان اقدامات سّریه و فتنه شورشیان و جمهوریت طلبان از اتباع سیّد جمال الدین افغانی برای بهم زدن سلطنت ناصرالدین شاه در طهران بسال ۱۳۰۸ یروز کرد وعده بواسطه عمال کامران میرزا نائب السلطنه سپهسالار و حکمران

دیگر از وقایع آنکه جناب آقا سیّد احمد افغان که درین ایام در اسلامبول تجارت داشتند محمد علی اصفهانی نسبت داد که او با ملازمش بحجره من رفته صندوق را گشوده و یک کیسه لیره سرقت نموده اند و چون جناب آقا سیّد احمد در این ایام مشرف و در غیابشان این کذب را شهرت داده اند این خبر را استماع نمودند هنوز از رنج راه نیارمیده و گلی از وصال نچیده ناچار برای رفع بهتان حسب الاذن عازم اسلامبول شد و مقارن ورودش سفیر کبیر آقای معین الملک هم از فرنگستان باسلامبول وارد و چون با کمال عدل و انصاف رسیدگی کرد محمد علی را تذمیم کرد و از خان مسکون بیرون و بطلان اقوال او را اعلان کرد و در جمیع محافل بمدح افغان زبان گشود .

سال چهل و هشتم واقعات سال ۱۳۰۸ ه ق - ۱۸۹۱ میلادی

طهران دستگیر و محبوس شدند و بعثت جهل و نادانی و یا ابراز حسن خدمت و تحصیل کامرانی خود برخی از اکابر اینطائفه را نیز اسیر و مقید بغل و زنجیر نمود و آغاز واقعه چنین اتفاق افتاد که مکاتیب شورشانگیزی حاوی اعتراضات و عیب جوئی از اعمال دولت بخط میرزا نصرالله خان و میرزا فرج الله خان برادر زنهای صاحب دیوان بدست اعضا دایره کامران میرزا رسیده آنانرا گرفتار کردند و میرزا رضا و میرزا احمد کرمانی و معدودی دیگر را نیز دستگیر نمودند و حاجی سیاح مشهور مذکور در سابق که عامل فعال مقاصد ظل السلطان بود هم بچنگ آوردند و او چون در موقع هجوم غلامان دولتی گریخت از بام افتاد و پایش شکسته لنگ شد و سپس در هفدهم رمضان حاجی ملا علی اکبر شهمیرزادی و حاجی ابوالحسن امین اردکانی را نیز گرفته با آنان محبوس داشتند و باینکه احوال دو اسیر مظلوم از آغاز برای کامران میرزا و امثالش واضح و روشن بود و در مکالمه با آندو روشنتر شد که مقاصد این امر اعظم ارفع و امنع از ایناست که اینطائفه در امور نازله دانیه مداخله کنند معذک که نه دولت مابین بهائی و ازلی و سید جمال تفکیک کرد و نه مردم فرقی گذاشتند و گاهی همه را بنام بابی میخوانند و نایب السلطنه بعثت

غلبه طمع جلب اموال و علل دیگر که مذکور شد حاجی ملا علی اکبر را پنجاه و هشت روز در خانه خویش محبوس نگاهداشت و حاجی امین را با محبوسین دیگر در انبار بغل و کند انداخت و سپس همه را مغلولاً بقزوین بردند و با کند و غل در انبار حبس نمودند و نظر باینکه انقلاب جمهوریت طلبی مذکور امری خطیر بود و خاطر شاه ازین رهگذر بغایت خوف و تشویش داشت بیم آن میرفت که عموم اینطائفه را بعلت جهل و نیز عداوت متعرض شوند و قتل و غارت نمایند لذا همگی در اندیشه بودند و در جنین حال تصادفاً فاضل قائی و آقا جمال بروجردی و میرزا ابوالفضل گلپایگانی و میرزا اسدالله اصفهانی و میرزا علیمحمد ورقا و حاجی میرزا محمد تقی ابهری از مشاهیر علما و فضلا و مبلغین این امر در طهران مجتمع گشتند و مراعات احتیاط نمودند و مع ذلک دولتیان حاجی میرزا محمد

صفحه ۴۰۳

سال چهل و هشتم . واقعات سال ۱۳۰۸ هجری قمری . ۱۸ میلادی

میرزا محمد تقی ابهری (امین ابهر) و برخی دیگر از احبّا را یافته دستگیر و حبس نمودند و محبوسین مذکور قزوین را بعد از هفده ماه و بیست روز به طهران عودت داده، محبوس بداشتند و حاجی ملا علی اکبر را احبّای طهران مبالغی نقود گرد آورده به کامران میرزا داده، مرخص نمودند و حاجی ابوالحسن را چون می دانست که امین حقوق الهیه است، طوع گزاف برای استخلاصش داشت و امین از جهت مفطوریت به امساک از تبذیر و احتیاط و محافظت حقوق و اموال الهیه راضی به تأدیه نقود

نشد و لذا کامران میرزا وی را با سائرین مدّت سه ماه و چند روز دیگر در انبار سیه چال نگه داشته
آنگاه به اقدام بعضی از دوستان و عضو محترم سفارت روس معروف به عرب صاحب و به سعی و
جدّیت میرزا ایوب حکیم شاهی حکم استخلاص امین صادر و کامران میرزا وی را رها نمود و درین
فتنه چون به نوع مذکور حاجی سیاح گرفتار شد و ظلّ السلطان دچار اندیشه و بیم گشت که مبادا
اعمال مخفیّه و اسرا مکنونه اش کشف گردد ازینرو برای تبرئه خود در نظر شاه و به علت غلی که از
این طائفه در دل گرفت به اقدامی به غایت فجیع و فظیع مبادرت نمود و مذبحه دلگداز یزد را به
عرصهٔ بروز آورد که عنقریب می‌نگاریم و واقعهٔ مذکوره طهران در بسیاری از الواح و آثار صادره از
ارض مقصود در آن ایام ذکر شد از آن جمله به قلم خادم مورّخ ۲۴ ربیع الاول ۱۳۰۹ این ایام بعضی
خبرها از ارض طا رسید که مایهٔ حیرت شد، از جمله نوشته اند سید جمال الدّین افغانی بزرگان ایران
را به زنجیر ظنون و اوهام به خود کشیده به قسمی که در فساد با او شریک شده اند و آن شخص تا در
مصر بود کمال عداوت را به این حزب من غیر جهت ظاهر نمود و نوشت آنچه را که سزاوار خود او
بوده و همچنین در بیروت مکتوبی نوشته و به پطرس که به طبع دائرة المعارف مشغول بود، داده و آن
جاهل بی‌خبر هم در کتاب خود طبع نموده و انتشار داده و بعد به پاریس رفته و در آن مدینه ورقهٔ
اخباری طبع نموده و اسمش را عروة الوثقی گذارده و در هر هفته خدمت سیدی و مولائی حضرت
غصن الله الاعظم

سال چهل و هشتم - واقعات سال ۱۳۰۸ هجری قمری

روحی وذاتی لتراب قدومه الاطهر فدا ارسال می نمود و اظهار درستی نمود و خواهش کرد که آنچه اراده فرمایند ارسال دارند تا طبع شود و لکن این خواهش مقبول نیفتاد و بعد قصد ایران نمود و تفصیل ما بعد را البتّه استماع فرموده اند باری عجب در این که همچه نفسی نفوس مفرده را برنشر فساد خود تأیید نمود سبحان الله استقامت چه شد و عقل و دانش کجا رفت.

مذبحة دلگداز بهائیان در یزد

شاهزاده سلطان حسین میرزا جلال الدوله بن مسعود میرزا ظل السلطان سابق الذکر از جانب پدر که کرسی حکمرانیش در اصفهان بود حکومت یزد و مضافات داشت و اخلاق و اغراض و سیاست پدر را اجراء میکرد و از جهتی دیگر عدت این طائفه در شهر و توابع دم به

دم مزداد شده برجوش و خروش همی افزودند چنانچه اهالی بعضی ازقراء امثال عزآباد
 ومهدی آباد درسال گذشته واین سال ایمان آوردند واتفاقاً ملّا علی سبزداری از بهائیان
 صافی القلب مخلص منجذ ب که از لوح صادر از قلم ابهی برای خوداستشعارفوزبه
 شهادت کرده آرزوی فدا کاری داشت از سبزدار و نیشابورومشهد و تربت و غیرها تبلیغ
 وتشویق یگانه و بیگانه کرده آتش عشق ومحبّت درقلوب برافروخت تا به یزد وارد شده
 اقامت گزید ومجامع بهائیان را شوروشعفی جدید بخشید وعلماء وفقهای متعصبّ بلد
 برآشفتندوبه معاندت ومعارضت برخاستند وشيخ محمد تقی بن شیخ محمد حسن
 سبزداری مجتهد یزد درشهررمضان بر منبرتعرّض به این امرهمی نمودولسان به ردّ
 وذکرسوء بیالود وچنین واقع شد که درشب بیست و سوّم رمضان آقا علی اصغرابن میرزا
 ابوالقاسم وآقاعلی بن اقا محمد باقر از بهائیان مخلصین یزد درمسجد میرچقماق که اهالی
 درچنان لیالی شب را به قرائت مصحف کریم وادعیه مأثوره احیا داشتند درآمدند
 ودرحالی که درگوشه با هم صحبت میکردند تنی که ایشان را میشناخت دیده نزد خادم
 مسجد دویده وافترا بسته شکایت نمود که این دو بابی عمل مارا

--- صفحه ۴۰۵ ---

عمل ما را که قرآن بر سر میگذاریم استهزاً کرده کفش بر سر گذاردند و تقلید و تمسخر نمودند و در آنحال چندتن رسیده غوغا کردند و بشیخ محمد تقی مجتهد متنفذ مذکور که در صدد مجمع کمین بود خبر دادند و او امر کرد هردورا بزنند و از مسجد برانند و جمیع اشرار حضار را بهانه بدست آمده احاطه کردند و توهین و تحقیر نمودند خصوصاً مهدی بن استاد باقر عطار و ملا تقی چیت ساز و غیرهما قوت بارد نماندند و آندو مظلوم را با زنجیر زدند و اجبار و اصرار بر لعن و تبری کردند و چون آنان کلمه سو بر زبان نراندند و استقامت کردند و صبر و تحمل پیشه ساختند غضب معاندین افزون گشت و حاجی اسدالله بن افراسیاب بیگ شیرازی معروف بحاجی نائب فرّاشبازی شریر جلال الدوله که در مسجد حضور داشت سقط و دشنام چند گفته لطمه بر سر و صورتشان نواخت و حسب حکم مجتهد مذکور باشتاب ایشانرا از مسجد بقلعه حکومتی برده در محبس انداخت و علی الصّباح بجلال الدوله خبر داد و او هردورا احضار کرده اصرار نمود که اگر بهائی نیستید تبری کنید تا شمارا رها کنم و چون ایشان جواب نگفتند بلکه حاضر کردند و پاهایشانرا بچوب بستند چندانکه مجروح شد و خون جاری گشت و هر قدر اصرار و زجر نمود که لعن کنند ایشان سخنی نگفتند عاقبت شاهزاده ناامید و خسته شد و آنمظلومان را بمحبس بردند و شش شبانه روز در کند و زنجیر بداشتند و احباً مشورت و اتفاق کرده مبلغی نقود فراهم نمودند و بواسطه آقا حسین علاقه بند از احباب نزد شاهزاده تقدیم داشته و آنانرا مرخص و رها کرد ولی چون درد و روزی بعد از گرفتاری آنان تلگرافاً پیدرش ظلّ السلطان در اصفهان خبر داد و تکلیف خواست که دوتن بابی را گرفته حبس کردم آیا بایشان چه نوع

سلوک کنم و درروز دوم شوال جواب رسید که آندورا در حبس بدار تا دستور بدهم لاجرم از حاجی نائب فرّاشبازی خود اکیداً دستگیری آنانرا خواست و فرّاشبازی بواسطه برخی ازاهل بلد مهدی استاد باقر عطار معروف را که همسایه آقا علی مذکور

--- صفحه ۴۰۶ ---

واز اعداً اینطائفه بود احضار نمود و دستگیری آقا علی را از او خواست و او حيله کرده بدرب خانه آقا علی رفته دقّ الباب نمود زوجه آقا علی پشت در آمد مهدی چنین گفت که نزد شاهزاده حکمران بودم گفتگو از آقا علی و آقا علی اصغر بمیان آمد عرض کردم مردمی کاسب و فقیرند بهتر ایناست که وجه جرمه را بایشان ردّ کنید قبول فرمودند و من بملاحظه همسایگی اینخدمت را انجام دادم زن ساده دل باور کرده بدو گفت آقا علی بابرخي اکنون درخانه استاد عبدالرحيم مشکی باف بن آقا علی اصغر از بهائیان مشهور اجتماع دارند پس مهدی خوشحال شده بفرّاشبازی خبر داد و فی الحال با چند فرّاش بغته بخانه عبدالرحيم مذکور داخل شدند و آقا علی و آقا علی اصغرا گرفتند و در آنحال احبائیکه حضور داشتند هریک بسمتی دررفتند مگر پنج تن که ثابت و مستقرّ برجای بماندند و فرّاشباش بفرّاشان حکم داد آنانرا نیز گرفتند و هر هفت را دستها بیشت محکم بسته بقلعه حکومتی کشیدند و آن پنج یکی ملا علی سبزواری مذکور دیگر آقا محمدباقر سوم و چهارم آقا علی اصغر و آقا حسن خلفان آقا حسین شهیر بکاشانی پنجم استاد مهدی بنا بود و چون اسیران را از وسط شهر واز میان بازار عبور دادند صدها اشرار و اخلاط ناس همراهشان روان شده و سب و لعن گویان تا قلعه رفتند

ومظلومان را بحضور شاهزاده رساندند و چون هنگام غروب آفتاب بود سوّال و جوابی نکرده فی الحال گفت ببرید درزیر زنجیر حبس کنید وتلگرافاً بظُلّ السّلطان گرفتاری هفت تن بابی را خبر داده تکلیف خواست ودر آن ایّام که منتظر وصول جواب از اصفهان بود شیخ محمّد تقی مجتهد مذکور بدیدار وی رفت وشاهزاده درضمن مکالمه از وی پرسیده چنین گفت جناب شیخ تکلیف این هفت نفر بهائی که گرفته حبس کردیم چیست مجتهد جواب چنین داد ما نمیدانستیم که حضرت والا برای حفظ بیضه اسلام تاایندرجه اهتمام دارد

--- صفحه ۴۰۷ ---

ودر دفع طائفه ضالّه مجدّ وساعی‌اند فی الحقیقه حجج الاسلام قدرهاست کرده واز اقدامات حضرت والا حیاتی تازه گرفته‌اند وبدین طریق هم نفعی بیرون از حدّ تصوّر بشاهزاده میرسد وهم خدمتی بزرگ درراه اسلام انجام میگردد ومتعهّد وملتزم شد که مجتهدین فتوی وحکم قتل دهند وشاهزاده اجرا نماید وبخانه‌اش مراجعت کرد وبیدرنگ بخانه ملاّ صادق وملاّ محمّد باقر خلفان ملاّ محمّد بن ملاّ غلامحسین مجتهد رفته شمه درمدح حکمران واسلام پرستیش بیان اغراً بقلع وقمع اینطائفه نمود ولی اثری نیافت وآندو برادر مداخله نکردند لاجرم بخانه برگشت وپدر خود شیخ محمّد حسن وبرادران خود شیخ محمّد جعفر وشيخ محمّد باقررا طلبید تا باوی انجمن شدند وبایشان گفت که شاهزاده همّت بحفظ دین وقلع وقمع ضالّین مضلّین نهاد وبر حجج اسلام فرضاست که باچنین حکمران متّفق شوند وجان ومال بایّه را ازمیان بردارند ولغتی از ملاّ محمّد صادق وملاّ محمّد باقر

مذکور وعدم مداخله شان درین امور نکوهش نمود و پدر ویرا راه نمود که ملا حسن و ملا حسین مجتهد خلفان حاجی ملا باقر اردکانی را حاضر ساخته مقصود و منظور را بمیان نهاد و آندو بایشان ساز موافقت زده سهمی از مشارکت گرفتند و قرار دادند که درخصوص اُسراً سبعة و سائر بهائیان بمعیت یکدیگر و مرافقت با حضرت والا هر حکم و اقدامی که لازم شود بعمل آرند و شیخ محمد تقی همانشب نزد حکمران رفت و ماجری بیان کرد و قرار دادند که شاهزاده مجتهدین بلدرا صبح روز بعد دردار الحکومه مجتمع سازد و میرزا سید علی پدرش را نیز حاضر سازد و شیخ مجتهد مذکور خود حضور یابد لاجرم روز بعد مجمعی از علما انعقاد یافت که از آنجمله شیخ محمد تقی مذکور و آقا میرزا سید علی مدرّس و ملا حسن و ملا حسین اردکانی بودند پس اسیران محبوس را بازنجیر حاضر کردند و شاهزاده خطاب بایشان چنین گفت حال چه میگوئید اگر بهائی نیستید تبرّی کنید تا شمارا مرخص کنم و ایشان سکوت کرده جواب نگفتند مگر استاد مهدی بنا که بدو خطاب کرده چنین گفت ایحضرت والا من بنا هستم و این آقا آخوند ملا حسن مرا میشناسد و ملا حسن تصدیق کرده گفت

--- صفحه ۴۰۸ ---

استاد مهدی راست میگوید مدّتی درخانهاّم بنائی کرد و بابی نیست او را مرخص فرمائید و آقا میرزا سید علی مدرّس گفت من مهدی نام ثابت البایّت میشناسم که درسینی گذشته حکم کفر و قتلش را دادم و شاهزاده از شخص پرسید و او آخوند ملا مهدی خوید کی را نام برده گفت اگر بخواهید الحال

درخویدك اقامت دارد و حکمران بیدرنگ صمدخان صاحبجمع را با ده تن روانه خویدك نمود که
 ملاّ مهدی را بیاورند و بعد از رفتن مأمورین در روز هفتم شهر شوّال تلگراف از ظلّ السّطان
 بدینمضمون رسید که هریک از محبوسین اگر اقرار بیابی بودن نمایند و شرعاً ثابت باشد بقتل رسانید
 لاجرم حکمران شیخ محمد تقی را بدار الحکومه خواسته گفت حکم قتل محبوسین را بنویس و او
 جواب گفت اقرار بعقیده خود نمایند تا حکم صادر شود و تدبیر چینیاست که علما را حاضر کنید
 و وسط تالار را پرده کشیده آنان را درخلف پرده جای دهید و بایان را احضار و مکالمه نمائید تا علما
 اقرار بشنوند و فتوی نویسند و حکمران نیز چنین نمود و ملاّهای مزبور پشت پرده نشستند و مظلومین بار
 داده امر نمود زنجیر از گردنشان برداشتند و در نزد خود نشاند و خدّام چای و شیرینی حاضر ساختند
 و اظهار ملاطفت نموده چنین گفت مرا ندامت حاصل شده اکنون میخواهم حقیقت امر جدید را بدانم
 و چون مجلس خالی از اغیاراست بیملاحظه صحبت کنید و ملاّ علی سبزواری بیان نمود که حقیقت
 این امر را چنانکه من دانسته ام شما التفات نمیکنید شاهزاده پرسید که شما بچه طریق دانستید او گفت
 چون ما منتظر ظهور قائم بودیم و پیوسته از درگاه حق مسئلت فوز بلقاً آنحضرت را داشتیم لذا همینکه
 خبر ندأّ جدید بسمع رسید در طلب شتافته و باتنی از مؤمنین ملاقات کرده با ادله عقلیه و نقلیه از آیات
 قرآن و احادیث و اخبار رسول مختار و ائمه اطهار منطبق یافتیم و چون کلمات و آیات بدیعه را زیارت
 و تلاوت کردم قوّت و قدرت آیات الهیه را در آن دیدم و قلبم را بتمامه بسوی خود جذب نمود و ملاّ
 علی نبذه از ادله و آیات قرآنیّه و اخبار بیان کرد و شاهزاده گفت

قدری از کلمات جدید به خوان و او با نغمهٔ ملیح لوحی چند از حفظ خواند و شاهزاده تحسین نموده گفت روزهٔ شمارا میدانم نوزده روز است ولی نمازرا نمیدانم در این هنگام آقا علی اصغر و آقا علی از جای برخاسته در مقابل وی وضو ساخته آقا علی صلاة کبیر و آقا علی اصغر صلاة صغیر را خواند و بالجمله چون شاهزاده بمقصود خود رسید و از هریک بطریقی اقرار شنید آنان را مرخص نموده بهریک مسکوکی اشرفی انعام کرد ولی همینکه از تالار بیرون آمدند حاجی نائب اشرفیهارا از ایشان گرفته آنان را بمحبس کشید آنگاه ملاها از پشت پرده بیرون آمده نزد شاهزاده فرمان قتل مظلومان را نوشته همگی امضا کرده رفتند و از آنسو سواران مذکور بقریهٔ خویدک واقع در سه فرسخی شهر رسیده نیمه شب بر دیوار خانهٔ ملا مهدی برآمده داخل شدند و او را با دو پسرش حاجی احمد و آقا محمد حسن دستگیر کرده در زیر زمین همانخانه حبس نمودند و علی الصبح دستها بسته سوار کرده روی بشهر نهادند و ملا مهدی چون محاط با سواران و غلامان بحالت مذکوره در میان انبوه تماشاگران در معابر شهر میگذشت چندان مسرور و مشعوف بود که موجب حیرت کل گردید و همینکه بدار الحکومه وارد کردند حکمران پرسید بهائی هستی جواب داد بلی امر بتبری کرد قبول نمود تحذیر و تهدید بقتل کرده چنین گفت برخود رحم و کلمهٔ لعن ادا نما تا گشته نگردی آخوند دست بمحاسن سفیدش کشیده گفت ایحضرت والا من چهل سال است بانتظار چنین روزی بودم که ریش سفیدم در راه حق بخونم خضاب شود و شاهزاده دستور داد او و پسرانش را نیز با آن هفت در حبس انداختند و لاجرم

در شب نهم شوال ملاهای مذکور را طلبید و ملا مهدی را احضار کرده گفت امروز یا حقیقت امر بهائی را ثابت کن و آزاد باش و یا گشته خواهی شد و او جواب گفت که من از گشته شدن پروا ندارم بلکه چهل سال است آرزو داشتم و برای اثبات این امر مهیا و آماده ام حال بفرمائید آیا مقصود شما استهزا و مسخره است یا قصد فهمیدن دارید شاهزاده

--- صفحه ۴۱۰ ---

گفت مقصودم فهمیدن و قبول کردن است ملا مهدی پرسید که آیا طرف خطاب شما هستید یا علما گفت با ملاها گفتگو نمائید و من استماع کرده میفهم که حق با کدام است پس ملا مهدی خطاب بملاها کرده چنین گفت آیا شما منتظر موعودی بوده و هستید یا نه و آنان متفقاً گفتند ماهمه منتظر ظهور مهدی موعود میباشیم ملا مهدی گفت اگر برآستی در انتظارید چرا با وجود ظهورش در سنه ستین باتمام صفات و علائم و آثار که در احادیث و اخبار مأثور بود ایمان نیاوردید و با اینکه قدرت و غلبه اش در آفاق و انفس بشهود رسید و مؤمنین بموجب آیه فتمنوا الموت ان کنتم صادقین جان در راهش نثار نمودند او را شهید نمودید میرزا سید علی مدرّس جواب گفت برای اینکه ادّعی او بدانطریق که از ائمه ها روایت شد وقوع نیافت ملا مهدی این حدیث مأثور را قرائت کرد که یظهر صبی من بنی هاشم ذو کتاب جدید فیدعو الناس ولم یجبه احد واکثر اعدائه العلما فاذا حکم بشی لم یطیعوه وقالوا هذا خلاف ما عندنا من ائمة الدین و بدین طریق اخبار و روایات مأثور و بسیار قرائت نمود و آیات کثیره از قرآن خواند و آنچه ملاها در دل داشتند و اظهار خواستند گفتند و هریک سوالاتی

نمودند و حکمران استماع مینمود و بالجمله ملاّ مهدی با ادلّه عقلیه و نقلیه کتب مقدّسه و مخصوصاً آیات قرآنیّه و اخبار نبویّه و امامیه اثبات ظهور اعلی و ابهی نمود و هر سوّالی که نمودند جواب مقنع داد و مدّت مناظره و محاجّه مدّت چهار ساعت بطول انجامید و پس از اختتام کلام حکم قتل او را نیز نوشته مُهر و امضا نمودند و متفرّق شده بخانه های خود رفتند و ملاّ مهدی را فرّاشان بحکم شاهزاده بمحبس بردند و در آنشب که نهم شوّال بود آوانس نام عکّاس مخصوص شاهزاده حکمران نزد حاجی میرزا محمّد تقی افغان وکیل الدوله روس آمده چنین اظهار داشت که شما میتوانید بیرق دولت روس را بلند کنید تا هریک از اینطائفه در زیر آن مجتمع شوند و وکیل الدوله میدانست که اخطار مذکور از طرف خود شاهزاده و مبنی بر یک مواضعه و مسائل خفیه است و میخواهند این طائفه را آلت

--- صفحه ۴۱۱ ---

بعضی اغراض خود سازند و جواب چنین داد که ما در امور رعایای دولت ایران مداخله نمیکنیم و آوانس مأیوس شده مراجعت کرد و همینکه روز شد حسب المعمول علی الصّباح ملاّ مهدی پس از فراغت از نماز و مناجات باّقا علی اصغر که صوت ملیح جذّابی داشت دستور داد تا اشعار جمال ابهی را بصداّی رسا خواند و هنوز غزل ساقی از غیب بقا برقع برافکن از عذار را باّخر نرساند در زندان باز شد که آنمظلومانرا برای شهادت ببرند چه که علی الصّباح بدستور حکمران شیپورچی شیپور حاضر باش کشید و سربازان و فرّاشان و غلامان و میرغضبان و اعضاّ دائرّه حکومتی مجتمع شدند و شاهزاده حکم داد که بهائیان محبوس را بیاورید و در آنحال صاحبجمع بمحبس شتافته بحاجی احمد و آقا محمّد حسن

پسران ملاّ مهدی گفت من بسیصد تومان خون شما و برادر دیگر شما آقا ابوالقاسم را که درخوند ک است از حضرت والا خریدم و صد تومان هم خودم میخوامم آیا قبول دارید گفتند قبول داریم و خون پدر مارا نیز بخريد اطاعت مینمائيم و صاحبجمع گفت علما در باره اش حکم قتل دادند و او خود مایل بکشته شدن است علاجی ندارد پس آندور را با استاد مهدی بنا در محبس بداشتند و هفت تن مذکور را بازنجیر نزد شاهزاده حاضر کردند و او خطاب به آقا علی اصغر کرده گفت تو جوانی بر خود رحم کن و تبرّی نما والا الان کشته میشوی و آنجوان نورس رشید پاسخ داد که من جانم را نثار راه محبوب الهی داشتم هر که خواهد بیاید قبض نماید و حکمران امر بطناب نمود و افراسیاب نام سیاه میر غضب و فرّاشان طناب حاضر کردند و شاهزاده با دست خویش بگردنش انداخت

خلاصه در همانوقت سند پانزده روزه از من گرفتند سیصد تومان را صندوقدار شاهزاده داد و سی تومان هم نزول آنوجه را صندوقدار سند گرفته بنده و اخویم حاجی احمد را مرخص نمودند در سر وعده چهارصد و سی تومان از بابت سند و یازده تومان هم باسم زندانبانی ما دوبرادر و آقا مهدی بنا که او را مرخص کرده بودند و هفت نفر شهدا از من گرفتند . آقا محمّد حسن بن ملاّ مهدی شهید

وافراسیاب سرِ طنابرا از دست شاهزاده گرفت و سرِ دیگررا فراشان گرفته کشیدند و آن مظلومرا بشهادت رساندند و آقا علی اصغر مذکور اهل قریهٔ یوزداران و باکمال اشتعال درایمان و سعی وجدیت درتبلیغ بود و درحین شهادت ۲۷ سال داشت و شاهزاده حکم کرد تا چندتن یهودی را حاضر کردند و فرمانداد ریسمان پِای جسد انداخته درجلو بکشند و شش تن اسیررا از عقب دستها پِشت بسته و بیِک زنجیر ارتباط داده و سرِ زنجیررا میرغضب بدست گرفته و فوج سرباز باطل و شیپور ازدو طرف دریمین و یسار احاطه کرده و حاجی نایب فراشباشی و مبارک خان سیاه پیشخدمت مخصوص باسوارها درپیشاپیش وانبوه جمعیت مرد وزن واطفال اهالی بلد از عقب بیازار برده و تا میدان خان که بایستی آخرین مقتل شهدا واقع شود برسانند و شاهزاده خود محض تماشا بداخل قلعه بالای قصر که مشرف برهمهٔ اطرافاست بایستاد و چون اُسری را بنوع مذکور بجلو قصر آوردند توقف کردند و آخوند ملاّ مهدی را که سرِ زنجیر بود زنجیر از گردن گشاده و پنج تن اسیررا بالای سرش وقوف دادند و درمقابل شاهزاده که دربالای قصر تماشا میکرد میرغضب ویرا ایستاده با خنجر بیداد سر ازبدن جدا کرد و نخل قامتش بخاک افکند و سنّش ۸۵ سال بود و هنوز اعضا حرکت داشت که ریسمان پِایش بسته بدست چندتن یهودی دیگر دادند تا نیز از جلو کشیدند و با پنجتن اُسری بنوع مذکور تا بحسینیه شاهزاده مقابل درب حظیرهٔ ملاّ که نیز مقابل قصر حکومتی است رسانده نگهداشتند و در حالتیکه حضرت والا دربالای قصر تماشا میکرد و تمامت اعضا حاضر بودند و جمعیت تماشاّیان موج میزد و آوای کوس و کرنا رعبی عظیم دردلها افکند آقا علی را که شوهر خواهر آقا علی اصغر و آقا حسن اسیر و سر زنجیر

بود وقوت ایمان و کمال استقامت و اخلاص و تقریباً سی سال داشت گشودند و در قرب انبار درحالت ایستاده روی ببالا کرده بینی خود را بادو انگشت گرفت و میرغضب بیک ضربت سرش برید و قامتش بر زمین انداخت

--- صفحه ۴۱۳ ---

و اخلاط ناس جسد مقتول را بسنگ زدن گرفتند چندانکه تحت احجار مستور و مخفی شد و چهار اسیر دیگر را بنوع مذکور تا قرب خانه شیخ محمد حسن مجتهد سبزواری مذکور رسانده توقف دادند و ملا علی سبزواری که سر زنجیر بود باز کردند و مبارک خان غلام سیاه و پیشخدمت مقرب حکومت پیش آمده گفت ای آقا دلم در حق شما بسیار میسوزد زیرا که در این بلد غریبید یک کلمه تبری بگو نمیگذارم شمارا بکشند و خون شمارا بسیصد تومان میخرم و در آنحال آوای کرس ونای ساکت بود و تمامت جمعیت مبهوت و آرام ایستادند و اعضا حکومت و غلامان و فراشان اطراف اسری را پر کردند و میرغضبان خنجر بر آن بردست منتظر و مترصد شدند و ملا علی بصوت رفیع چنین گفت ای مردم بشنوید حضرت امام شهید حسین بن علی علیهما السلام در صحرای کربلا خطاب با افراد سپاه و جمعیت اعدا فرمود هل من ناصر ینصرنی گفت ومن عرض میکنم هل من ناظر ینظرنی این بگفت و به همان حال که ایستاده بود سر را برای شهادت بلند کرده حلقوم را مهبای تیغ نمود و او را افراسیاب خنجر بریده بيفکند و هنوز رمق داشت که دهقانی بابیل جسد را قطعه قطعه نمود و سرش را چنان با سنگ کوبیدند که مغز متلاشی شد و آنمظلوم چهل و پنج سال داشت پس سه مظلوم دیگر را بهمان طریق

بردند تا نزدیک بمسجد بیاخون رسیدند و بدستور مبارک خان سیاه زنجیر از گردن آقا محمد باقر برداشتند و او از متقدمین و مخلصین مؤمنین و حریرباف بود و در این هنگام چهل و دو سال داشت و مهیا برای شهادت شد و مبارک خان ایستاده بدون سؤال و جواب ویرا سر بریده بینداخت و دو برادر اسیر اخیر را بسوی میدان خان مذکور کشیدند در حالیکه صدای طبل و شپور و هلهله و غلغله در بازار افکند و سرزنجیر اسیران بدست میرغضب بود

--- صفحه ۴۱۴ ---

و در میان میدان و پشت بامهای بازار و امکان مرفعه از کثرت جمعیت جای خالی نداشت آندورا بمیدان خان که وسط شهر و پایتخت داروغه بود وارد کردند و نظر باینکه آندو مظلوم بغایت جمیل و جوان بودند کشتن ایشانرا بآخر انداختند که شاید بترسند و تبری کنند و چون ایشانرا امر بتبری نمودند و جواب چنین گفتند ما از شما و عمل شما بیزاریم حال آنچه میخواهید معمول دارید و آقا علی اصغر برادر مهتر بود و بیست و پنج سال داشت و اظهار عطش کرده آب خواست و چیز مستکری برایش بردند و او رد نمود و اصرار کرد که نخست ویرا بقتل آرند و آقا حسن التماس نمود که مقتول گردد و برادررا کشته نیند و میرغضب بدو گفت نخست برادرت را خلاص میکنم و نوبت تو نیز بهمین نزدیکی میرسد پس زنجیر از گردن آقا علی اصغر برگرفتند و در کنار حوض قرب تخت داروغه سر بریده بینداختند و او را تقریباً بیست و چهار سال بود و برادر کهترش آقا حسن را که بیست و دو سال داشت و در طرف دیگر بکنار حوض ایستاده شهادت برادر مهتر را نگریست بپائین میدان و لب حوض

رسانده زنجیر برداشتند و مبارکخان سیاه پیشخدمت مقرب جلال الدوله نزد وی اظهار داشت که شاهزاده بجوانی و جمال رعناى شما رحم آورده مایل بکشته شدن نیست کلمه تبری بگو تا تورا غلام وار در جلو افتاده باخود بحضور حضرت والا برم و باکمال عزت و راحت بخانه خود روی و او چنین جواب گفت زود مشغول بکار خود شوید که رفقایم همه رفتند و نائب حسینعلی شیرازی بقوت کارد بر پشت کتفش نواخت و مبارکخان خطاب بدرخیمان چنین گفت عجب جگری دارد شکمش را پاره تا مشاهده کنم پس افراسیاب کارد برکشید شکم بدرید سر از بدن جدا کرد و دوتن از اراذل اهالی بود محمد حسین کرمانی و مبین گدا لختی از گوشت بدن بعضی شهدارا برای

--- صفحه ۴۱۵ ---

روغن زخم بریده باخود بردند و اعضا دایره حکومت با فراش و غلام و طفل و شیپور سر آقا حسن را برنیزه تفنگ کرده بقلعه حکومتی رفتند و مبارکخان و افراسیاب خان از حضرت والا در مقابل خدماتی که انجام دادند خلعت گرفتند و شیخ محمدتقی مجتهد سبزواری هم خلعت بافراسیاب خان داد و مبارکخان از شاهزاده لقب نسقچی باشی یافت و مقرب و ذیجاه گشت و سربریده آقا حسن بدست اراذل ناس افتاد و در کوچه سنگ تراشی بر درخت توت قرب خانه استاد جواد پدرزنش که بعداً نزد احباب معروف بدرخت واویلا گردید بیاویختند و تا عصر روز مذکور آویخته بود و مردم فوج فوج بتماشا رفته بد گفته سنگ همی نواختند و جسد آنشهیدرا درب خانهاش افکندند تا مادر پیرا که از شهدا سبعة مذکوره آقا علی را مادرزن و آقا علی اصغر و آقا حسن را مادر بود دل بگدازد و زنانی چند

با آلات لهو و لعب بخانه اش وارد شده رقص و طرب نمودند و حکمران در هنگام عصر امر داد که جمعی از یهود رفته اجساد شهدارا که تا آنوقت در رهگذرهای متفرقه مکشوف و مورد توهین و اذیت بودند بجائی در خارج بلد انداخته مدفون و مستور کنند و آنان بهرسو رفته درحالیکه انبوهی از اخلاط ناس با خریع و لهله پیرامونشان گرد آمدند بپای اجساد انداخته هر گروهی جسدی را از جایش کشیدند و جسد مقطّع الفضلات و خالی از امعاء و اعضا داخل آقا حسرا که بقرب خانهاش افتاده بود سرش را آورده بقسمت اسفل جسد باریسمان اتصال دادند و جسد نیم سوخته ملاّ مهدی را از محلهّ فهادان که دسته از اشرار نزد جوی آب در گودالی انداخته و کریم نام حمّالی نقودی معدود از مردم گرفته نفط خریده بر جسد ریخته سوزانده نقل دادند و بالجمله اجساد متفرقه

--- صفحه ۴۱۶ ---

متفرقه شهدارا از هر جا یافتند بحال فطاعت و فصاحت تامّه باز دحام انام بدگویان و سنگ زنان و پاکوبان بخارج شهر کشیدند و مردم چندان سنگ بر اجساد نواختند که کاسههای سر خورد شد و مغزها فرو ریخت و عضلات بدن را جدا کردند و بالجمله در صحرای سلسبیل معروف بتلّ کوشک و کله منار در جاه خالی قنات محمودآباد ریختند و سپس احبای یزد هر مقدار از قطعات اجساد آن شهدارا در مقاتلشان و غیرها یافتند در آنچاه بینداختند و تا مدّتی سفله و رذلهّ ناس در سر آنچاه مرتکب اعمال رذیله شدند تا بالاخره تنی از پارسیان آن قطعه زمین بایرا خریده حصار و باغ و زراعت کرد گرچه اشرار مخاصمت نمود ولی آنزمین محفوظ و مضبوط ماند و دریوم شهادت مذکور جشن و عیدی برای

مردم یزد برپا شد چنانکه بیکدیگر تبریک و تهنیت گفتند و تمامت دکانین و بازار بسته کار و شغل تعطیل گشته اهالی بعیش و عشرت پرداختند و حسب امر حکومت که منادی ندا داد بازارها را در شب زینت و چراغان نمودند چنانکه از هنگام عصر تمام مردم سوق بائین بستن و نصب آئینه ها و بلوریات و قالیه های قیمتی و چراغانی مشغول شدند و جشن و چراغانی که در آنشب بموجب حکم شاهزاده حکمران و نیز بهمت علما و مجتهدین و بمقتضای میل و خود نمائی مردم در تمامت بلد برپا شد و آئین بندی و عیش و عشرت و ساز و نواز و اجتماعات زنانه و مردانه ئیکه برقرار گشت و جراحاتیکه به نیش زبان و ذکر تبریکات و تهنیات بر قلوب مکموده احباب زدند کمتر نظیر آن دیده شد اهالی از ذکور و اناث و صغار و کبار خصوصاً ارباب عمام مانند ایام عید بحمام رفته خضاب نمودند و در بازارها بکمال افتخار گشته بیکدیگر تبریک و تهنیت گفتند و بازماندگان شهدارا دل بریان نمودند و برخی از احباب مخفی شدند و بعضی که صاحب حجره و دکان

--- صفحه ۴۱۷ ---

ودگان بودند ناچار آئین بسته و با جگر بریان تظاهر سرور کردند و جلال الدوله با اعضای دائره اش برای تماشا بازار و متاجر برخی از تجار گردش کرد و در بسیاری از جایها نشسته شادمانی نموده چای نوشید و حالات و کلماتی ناگوار نسبت باینطائفه بروز و ظهور داد و تقدیمی و پیشکش از تجار برد چنانکه بحجره تجارت حاجی میرزا محمد تقی و کیل الدوله درسرای خواجه که ناچار چراغان کرد اندکی نشست و سخنانی ناروا نسبت باحباب ادا کرد و روزی بعد بمرکز مذکور افنان رفته در حالیکه

جمعی از تجّار و محترمین حاضر بودند خطاب بحاجی وکیل الدوله نموده گفت شما شاهد باشید چند نفر مقصّر را بجزای اعمالشان رساندم حاجی بدو گفت شما دراین بحبوحه ایام جوانی خود بعضی حکومتهای خوب کرده اید اما درین بار چشم زخم بزرگی بکار شما رسید وازاین قبیل سخنان دیگر نیز بوی گفت و او ملاحظه کرده جارجی ببازار فرستاد ندا دادند که هرکش نام بهائی برده متعرّض شود مورد مجازات میگردد ولی درهمان روز بعداز مذبحه مذکوره شهیداً سبعة ملاها نزد حکمران مجتمع شده اظهار داشتند که حاجی ملا محمد ابراهیم مسئله گو از علمای معروف بهائی اشتهر است و برای احاطه اش بر مسائل اسلامیّه و اعتمادی که اهالی باو دارند فوج فوج را بدین آئین وارد مینماید و اگر حضرت والا همّت فرموده او را بقتل آرد دفع ضرر و خطری بزرگ از اسلام میشود شاهزاده پرسید که اکنون در کجاست گفتند در ایّامی نزدیک برای تبلیغ بتفت رفت و حکمران فی الحال حاجی نائب فرّاشبازی را با عده سوار برای دستگیری حاجی اعزام نمود و چون بتفت رسیدند دانستند که حاجی در منشد می باشد و جمعی از اشرار و معاندین تفت را برای راهنمایی با خود بمنشد بردند ولی بعضی

--- صفحه ۴۱۸ ---

از احبّای تفت بمنشد شتافته واقعه را با حباب اطلاع دادند و آنان حاجی را بمغاره کوهی مخفی کردند و چون فرّاشبازی و سواران و همراهانش علی الصّباح بمنشد رسیدند و حاجی را نیافتند تفتیناتی که همراه بودند هرسو پی تفحص از حاجی رفتند و او را در مغاره پیدا کردند و بمنشد آوردند و فرّاشبازی

بلا تأمل دشنام داده ستم وجفا نمود وپاهای آنعالم متقی را که سنّش افزون از هفتاد سال بود درفلکه گذاشتند وچوب وافر زدند ونقود میخواستند ولاجرم احبای منشاد مبالغی بفرّاشبازی دادند و حاجی را از زیر چوب مستخلص کردند ومأمورین او را باغل وزنجیر سوار براستر کرده بعزم شهر حرکت دادند وچون بباغ ناصریّه واقع در دوفرسنگی بلد رسیدند خبر بحکمران رساندند وامر داد تا سربازان باطل وشیپور وغلّامان وسواران با عدّه از فرّاشان چوب بردست گرفته حاجی را احاطه کردند وبدین حال وارد شهر نموده سوی قلعه حکومتی بردند وانبوه اهالی از مرد وزن واطفال وکبار که درمعابر مجتمع شدند با دست ولسان آنچه خواستند وتوانستند نسبت باو گفتند وکردند بنوعیکه چون بمحضر حکمران رسید از کثرت مشقّت وکوفتگی وپلیدی عمامه وعبا ولباسش صلاحیت ومقدّرت مقابله وگفت شنید نداشت وشاهزاده دستور داد او را بحمّام بردند وحاجی کس فرستاد یکدست لباس سفید وپاک ازخانه برایش آوردند ودربر نمود ودر محلی که برایش در قلعه معین کردند اندکی راحت و خواب نمود آنگاه شاهزاده ویرا خواست وسؤال وجواب درخصوص دین وعقیده کردند شاهزاده پرسید بابی هستی گفت بهائی هستم وفرق بابی وبهائی را بیان کرد وگفتگویشان بطول انجامید وشاهزاده اظهار شفقت نمود وبعد از صرف شام که سه ساعت از شب گذشت دستور داد که او را از

دروازه سمت

--- صفحه ۴۱۹ ---

سمت جاده خراسان برده روانه مشهد نمایند و خود نیز سوار شده همراه رفت وعده از صاحبمنصبان و اعضا محترم دائرهای نیز سوار گشته روان شدند و مقرر داشت ویرا بر حمار سفید سواری خود نشانند و تظاهر بتجلیل واحترام دربارهای کرد تا بتلی که معروف بتل الله اکبر مقابل صدر آباد است رسیدند ویرا جلو روانه نمودند همینکه قدری دور شد بادرست خود پشت ویرا نشان کرده هدف گلوله ساخت چنانکه آنمظلوم بر زمین افتاد و همراهان نیز تاسی کرده پی در پی گلوله نواختند و جسدش را در گوشه تل زیر خاک چنان مستور و مفقود نمودند که اثری از محل معلوم نشد و این واقعه در شب ۲۴ ماه و سال مذکور واقع شد و شاهزاده صندوقچه الواح و آیات و یکصد و سی هفت مجلد کتاب و سند طلب هفتاد تومان که آنمظلوم از حاجی غلام نام نساج طلب داشت و این جمله از متروکاتش بود تصرف نمود و بالجمله مزیحه مذکوره شهادت هشت تن چنانکه نگاشتیم خاتمه یافت و اما سه تن بقیه محبوسین استاد مهدی بنا خانه خود را بیع شرطی فروخت و ثمن را بحکومت داده مستخلص شد و حاجی احمد و آقا محمد حسن پسران ملا مهدی شهید را نیز مبالغی نقود گرفته مستخلص کردند و حکمران بسیاری از آحاد این طائفه را نیز دستگیر نموده بمحبس انداخت و جور و ستم بسیار وارد ساخت و بالأخره مبالغ باهظه گرفته رها کرد و اموال و اثاثیه جمعی را تاراج نمود و برخی بهر نوعی ممکن شد از شهر گریختند و مخفی و متواری گشتند و از کشته شدن مصون ماندند و مدتی دور از عائله و خانه خود زیستند و جمعی آنچه توانستند فراهم کرده جریمه بحکومت دادند و از تعدیاتش

محفوظ شدند و برخی در اثر آنصدمات بدرود حیات گفتند و بعضی از مستضعفین و نابالغین درایمان پناه بعلماء و متنفذین برده دراهم و دیناری دادند و بشهادت بر تبرّی خود از اینطائفه خطّ و امضا گرفتند

--- صفحه ۴۲۰ ---

و بسیاری از اهالی که بهائی نبودند به این نام گرفتار شده به بذل مال خلاصی یافتند و حکمران اموال فراوان گرد آورد و اقدامات وی سبب شد که مردم یزد را عموماً هوای تعرّض این طائفه بر سرافتاده به ستم و ایذاء پرداختند چنانکه استاد ابوالقاسم گیوه فروش از متقدّمین مؤمنین یزد نزد دکانی خرید بعضی اشیاء می خواست و بین او و صاحب دکه بر سر قیمت گفتگو برخاست و صاعب دکان پر خاش کرده گفت تو هم از دین اسلام خارجی و کله قند روسی بر سرش به قوّت تمام فرو کوفت و آن مظلوم نالان به خانه به بستر ناتوانی افتاد و پس از یک هفته به جهان باقی شتافت و ملّا حسین از علماء و متقدّمین مؤمنین درسّنّ سالخوردگی از شدّت بلیّات و تأثر مریض و بستری شد و پس از سه روز درگذشت و اوضاع به درجه ای مخالف با این طائفه مظلوم شد که حتّی ملّاهای زرتشتی به معاندت با پارسیان بهائی قد برافراختند و اجمالی از آن واقعه اینکه در قریه مریم آباد یزد که غالب رعایا زرتشتی اند و از مدّتی قبل به مرور ایّام جمعی از ایشان ایمان به این امر آوردند و در

اثناء واقعات مذکوره که برای بهائی اسلامی میدان قتلگاه و تاراج کفش و کلاه آراسته گردید کدخدایشان شکایت به دستور بزرگ مقیم یزد که تیرانداز نام داشت نموده گفت این عدّه که بابی شدند از دینِ بهی خارجند و به فروع و رسوم زرتشتی بی اعتنا میباشند و به تقالید نیاکان استهزاء مینمایند و دستور مذکور بنا به گفته وی نام بیست و یک تن از احباب پارسی را برنگاشت و بواسطه او امر به احضارشان داد و یازده تن از آن عدّه به این نام و نشان شهریارپور جمشید، نامدارپور مهران، اسفندیار پور نامدار، رستم پور خرسند، اسفندیارپور بهمن، وفادار پور اورمزدیار، مهربان پور مهران، بمان پور سروش، جمشید پور رستم، رستم پور سروش، ملّا بهرام پور بهمن سابق الذّکر در خانه دستور مذکور حاضر و مورد عتابش واقع شدند، دستور به ایشان چنین گفت ای از دین دررفتگان هر چند شمار شما بسیار شد ولی دوتن از شما را

--- صفحه ۴۲۱ ---

از شما را باید کشت و دیگران را باید دست و گوش برید تا همه بهراسند و از آئین بهی بیرون نروند و اسفندیار از احباب حاضرین که بیباک بود بدو گفت آیا چه خطائی از ما سرزده که مستوجب چنین

جزا شویم دستور با صوت جهر و صورت غضب و قهر گفت لب فروبند که تقصیرت محتاج بتوضیح و تفسیر نیست زیرا همان کسی هستی که در صحرای خویدک بر پشت تپّه شن تورا دیدند که گهی دستها باُسمان برکشیدی و هنگامی خود را خم داشتی و نماز بهائی گذاشتی و چون سخنانی چند فیما بینشان ردّ و بدل شد ملاّ بهرام بهمن مذکور از بهائیان حاضرین که با مکتب و ساعی در نشر این امر و مردی سلیم بود بدو گفت ایدستور از این نکته نباید غافل شد که امروز شما رئیس روحانی زردشتیان ایران هستید و اگر مسلک هدی را بهدیتان ننمائی و راه را از حیات جدا نسازی و پند و اندرز نخواهی آنان ناچار برای دیگر خواهند رفت و باز حرمت و پاداش گناهشان بر شما خواهد رسید چه گناه از روی نادانی در خواهرزنش است و شما ایشانرا بنادانی گذاشتید اینک من از شما ایدستور مهتدیان میپرسم که از ما چه گناهی از آئین زرتشت دیدید دستور کدخدای خداوند را نشان داده گفت کدخدا اینجاست و آنچه از شما دید می شمارد ولی کدخدا سوگند یاد کرد که این گروه در کردار و رفتار یزدان پرستان از نیکوکاری و مردانگی و بخشش و پرستش از دیگران برتری دارند لاجرم مابین دستور و کدخدا مبادله سخن شد آنگاه شهریار جمشید که پیری باشهامت از احباب پارسی بود در محضر دستور بکدخدای مذکور تشدد و سختی کرد و ملاّ بهرام سخن بمیان آورده خطاب بدستور گفت اینک مصلح از مفسد معلوم شد و برای آنکه ویرا از عزم جفای برا حباب منصرف سازد وعده از پیشکشی در نظر گرفته محض آنکه او ملتفت شود و حاضرین بفهمند بدین طریق تعبیر از منظور نمود که من بعد از این مخارج آتشکدهّ مریم آباد را نخواهم داد و آنچه باید بدهم بخود شما

تقدیم میدارم تا بهرنوع که مصلحتاست صرف آتشکده نمائید و مقداری از سنگینی مسئولیت وی دراستقامت احوال و اعمال زرتشتیان سخن گفت و درخصوص صفائیت و خلوص عقیدت خود و هم‌رهان چنین استدلال نمود که اگر ما بهائیان پارسی راحت و عزت دنیویّه را طالب بودیم اولی آنکه قبول اسلام نمائیم تا برگردن دیگران سوار شویم و قبول امرابهی موجب چنین خطرات جانی و مالی‌است و کسی پیرامون آن نگردد مگر آنکه چشم از امور فانیه پوشد و در روزی بعد مبلغ خطیری از نقود برای دستور فرستاد و لاجرم تعرّضات دستور موقوف شد و فتنه مشتعلّه خواموش گردید و وقایعات مذکوره موجب تنبه پارسیان قریه حسین آباد گشت و انوشیروان بهرام و انوشیروان مهربان و جمشید بهرام و اردشیر بهرام بواسطه ملاّ بهرام قبول ایمان نمودند و سایر پارسیان قریه را هدایت کردند چنانکه چندی نگذشت که قریه بنام این امر معروف گردید و دستوران بنای تعرّض را گذاشتند و از آنجمله دستور نامدار از قریه حسن آباد اردکان منظومه دردم و هجا انوشیروان مهربان مذکور نگاشته بفرستاد و انوشیروان در جواب وی منظومه حاوی ادله حقیّت این امر تنظیم کرده برایش ارسال نمود و نیز فتنه مذکوره یزد بکرمان سرایت کرد چه که برخی از فراریان احباب برفسنجان رفتند و اینموجب شورش و هیجان مردم شد چندانکه آقا میرزا محمد صالح خان و آقا محمد طاهر از احبای آن بلد برای حفظ خود و سائرین بکوهستان گریختند و اشرار برای دستگیری‌شان از عقب شتافتند و آندو مدّتی از کوهی بکوهی دویدند و اعدا در تعاقبشان بودند ولی بدست نیاموردند و بالجمله شاهزاده جلال

الدوله تعرض و تطاول بر احبّا و قتل و نهب را ادامه داد تا آنکه ما وقع دربرخی از جرائد اروپا بطبع رسیده بواسطه قناصل و سفرا و هم بوسائط داخله بشاه و صدر اعظم رسید و جمعی از احبّا بطهران رفته نزد شاه و ارکان دولت تظلم نمودند

--- صفحه ۴۲۳ ---

از آنجمله حاجی میرزا محمد افشار و صدر و معتمد اردکانی و شاطر حسن و برادرش آقا علی اکبر و نیز آقا محمد اسماعیل عریضه بشاه دادند و بعضی در مقابل کالسکه شاهی ایستاده بنوعی مؤثر سخن گفتند شکایت از جلال الدوله نمودند تا آنکه تلگرافات راجع بمنع از تعرض احبّا و ردّ اموالشان بدو رسیده قرین حزن و یأس گردید و بالاخره پس از قریب یکسال معزول و احضار بطهران شد و مردم ستمدیده یزد از احباب و اغیار که در طهران مجتمع شدند براو شوریدند و برخی از اموال منهوبهرا استرداد کردند ولی در مقابل آنهمه قساوت و خونریزی نه او و نه ملاهای یزد احدی مورد بازخواست و مجازات واقع نگردیدند و تفصیلی از واقعات دلگداز مذکوره یزد قلم ابهی درالواح صدور یافت منها قوله الأعلی اوست گوینده و پاینده چشم عدل گریان و انصاف نالان سبحان الله در ایران افتخار بظلم و ستم و بیرحمی و اخلاق درندگان صحاری و براری شده ذئاب جزائر جهل و نادانی اغنام الهی را دریدند و خسارت عظیم را ربح کثیر دانستهند امروز حنین اشیا درارض یا مرتفع و فریاد و ناله یوسفهای معانی از چاه جاه ظالمان بلند زخمی عظیم بر صدر عدل وارد و ضربتی محکم برهیکل انصاف نازل غزالهای صحرای محبت و صفارا صیادهای کین ذرکمین و اطفال و مادرا طاغیان بی شرم و حیا از پی مقام و عدل

وجنودش ظلم وعساكرش قائم رحم در ایران بمثابهٔ عنقا با اسم ویرحم وانصاف بمثابهٔ کبریت احمر مذکور و غیر مشهود در شب بیست و سوم رمضان غبار ودخان عظیم از ضغینه و بغضای منکرین و معرضین برخاست بشأنی که تجلیات انوار نیر عدل را ستر نمود بل محو کرد و مظلوم بی چاره و بی معین آقا علی و آقا علی اصغر علیهما بهاء الله و عنایتہ را

--- صفحه ۴۲۴ ---

درجا مع شیخ حسن سبزواری بدون سبب و علت اخذ نمودند و با گماشتهٔ والا حاجی نایب با خفت تمام بحضور نواب والا بردند و انواع سیاست را مجری داشتند و بعد بحبس فرستادند و از قرار مذکور آنچه ممکن بود از زخارف اخذ کردند و مرخص نمودند و بعد دخان دیگر از مطالع بغی و فحشا مرتفع و آن اخذ نفوس مقدسه در کثرت اخیری برده هفت نفس را اخذ نمودند از جمله جناب ملا علی سبزواری بوده و همچنین جناب ملا مهدی علیهما بهاء الله و عنایتہ نواب والا یکی گفته تبری کن تا خلاص شوی آن منقطع حقیقی فرمود چهل سال است که من منتظر این یوم بودهام والحمد لله امروز فائز شده ام و نفس اخیری در هنگام مرور در اسواق با میر غضبها و فرآشها و رجاله عباد فرموده یا قوم سید الشهدا فرموده هل من ناصر ینصرنی و من عرض میکنم هل من ناظر ینظرنی باری نار بغضا بشأنی مشتعل که قلم از ذکرش عاجز این دو نفس مبارکه و نفوس اخیری باستقامتی تمام جان فدا نمودند خونهای این نفوس سبب شد که حال اهل ایران بعضی اذکار را میشوند و ساکن اند بلکه می پذیرند اهل ایران بانفس خارجه نفس نمینمودند چه که نعوذ بالله کل را نجس میدانستند ابداً تکلم را جائز

نمی شمردند حال از عنایت اینظهور اعظم ابواب معارف باز شده آن توحشهای زاید از حد ایران و اعتراضها از میان برخاست و کلّ را بحضور و لقاً بشارت فرمود و فائز نمود دماً عشاق در آفاق معجزهها نمود و اسباب بُعد را بسیاط بیان دفع کرد و قرب را بر مقامش مقرّ و مأوی معین فرمود حال اکثری باجمیع احزاب عالم معاشر و محبّ فی الحقیقه محبّتی نسبت بکلّ ظاهر شده که ظهورش نزد عباد از محالات شمرده میشد تبارک الکریم ذوالفضل العظیم حال کلّ بصر شدهاند تا ببینند و سمع شدهاند تا بشنوند افکار را جنود اقرار از میان برداشت درنفوذ

--- صفحه ۴۲۵ ---

درنفوذ قلم اعلی و اقتدار کلمه علیا تفکر نمائید چگونه تقلیب فرمود و نزدیک نمود باری نفوس مذکوره را بدترین عذابهای عالم شهید نمودند یکی را طناب انداختند و کشیدند تا آخر بلد و باقی را از عقب او میزدند و میبردند بعضی را با سنگ و بعضی را با چوب و بعضی را با زنجیر و بعضی را با سلاح آن هیاکل مقدّسه را قطعه قطعه نمودند و بعد آتش زدند و استخوانها را در گودالی ریختند از قرار مذکور هزار نفس رو بصحرا گذاردند معلوم نیست بکجا رفتهاند و چه شدهاند و احدی در آن ایام از عیال و اطفال سؤال ننمود و از بیم و خوف نزدیک نرفت آن مظلومها بیقوت ماندهاند و از قرار مذکور بعضی از ملت روح ایدهم الله در سر سر من غیر اطلاع احدی دستگیری نمودند و قوت یومیّه را ارسال داشتهاند یا حبیب روحانی امروز ناله سنگریزهها از صحراها مرتفع و حنین اشجار بلند و شب آن یوم بامر حکومت ناس عید گرفتند و جشن بزرگی برپا گویا اقلیمی فتح نمودند سبحان الله ظلم و بی

شعوری بمقامی رسید که اهل آسمانها وزمینها را کلّ متحیر نمود سوف یرن جزاً اعمالهم چه که بعد هر ظلمی نور عدل مشرق وبعد هر اعتسافی تجلّی نیر انصاف باهر در جمیع احوال نسلّ الله تبارک وتعالی ان یؤید عباده علی الأقبال وعلی التدارک علی مافات عنهم فی اللیالی والایام انه هو العزیز العلام و نیز درلوحی دیگر چنین مسطور میباشد ظالم ارض یا قصد اطفای نور نموده وعمل کرد آنچه را که از اوّل دنیا الی حین احدی مرتکب نشده قسّم بنور بیان که آنچه کرده سبب اعلاى کلمه مبارکه بوده وهست رغماً لأنفه ولمن معه ویحبّه و نیز درضمن صورت زیارت صادر در حقّشان چنین مسطور است اشهد بمصیبتکم صاحت الصخرة وارتفت الصیحة

--- صفحه ۴۲۶ ---

وذرفت دموع اهل الجنة الأحدیة اشهد بکم وبنور استقامتکم تزیّن دیاچ کتاب الوفا فی ناسوت الأنشأ وبحزنکم فیما ورد علیکم ناح قلب البها وصاح قلمه الأعلى وانقطع الفيض من سحب الفضل والعطاء آه آه یاکنوز الوفا آه آه یامشارق الأنوار فی سماء الذکر والثنا بمصیبتکم منع بحر البیان عم امواجه والسدرة عن اثمارها والشمس عن ضیائها انّ المقربون ساروا وداروا فی الصحارى والبرارى و فی الجبال والبوادی لیجدوا قطعات اجسادکم واحبابکم ولیجدوا منها عرف محبة الله موجدکم ومحبوبکم ومصورکم ومعبودکم ومحییکم طوبی لکم ولمن یحبکم ویزورکم ویزور زائریکم اشهد انکم فزتم بالمقام الأعلى والذروة العلیا وبلغتم مقاماً یعزّیکم الله بنفسه ویعزّی ابنائکم واهلکم وذریاتکم الخ

فتنه در سبزوار

در سبزوار چون بعلاوه بهائیان شهیر از اهل بلد جمعی دیگر نیز از معاریف احباب بلاد اخری مانند حاجی محمد کاظم از اصفهان و حاجی عبدالرسول از یزد و غیرهما در آنجا اقامت جسته بتجارت مشغول شدند و بداینطریق گروهی از شناخته گان اینطائفه تجمّع یافته تبلیغ کردند و حاجی میرزا ابراهیم شریعتمدار مجتهد مقتدر شهیر بلد با رعایت احتیاط از رقبا و اعداء ملجاً و ملاذشان بود لذا آتش حسد و کینه برخی از ملاّ ها خصوصاً برادران شریعتمدار مذکور مشتعل گردید و بایجاد فتنه و فساد همی کوشیدند ولی قدرت شریعتمدار مانع بود تا آنکه ماه رمضان رسید و عرق حمیت جاهلیّه تبّاض گشت و ملاّ ها بر روّوس منابر بنای تعرّض و سّب و لعن نهادند و اراذل و سفله را تحریک برفساد نمودند و میرزا هاشم تاجر اصفهانی ساکن در تجارت سرای متعلّق بشریعتمدار که تجّار احبّا نیز در آنجا تجارت داشتند محرّک و مفسد اصلی بود و بنصیحت و موعظت منصرف از اعمال خود

--- صفحه ۴۲۷ ---

نشد و آحاد اینطائفه را متغیّر ساخت و میرزا علیرضا یزدی ویرا بازنجیر چندان زد که بدنش سیاه و مورّم گشت و معاندین را بهانه بدست آمد و او را بآب بدن خونین بمسجد جمعه واقع در جنب تجارتسرای مذکور بردند و علمای ائمّه جماعت بجوش و خروش آمدند و شیخ روضه خوان اصفهانی و نیز سیّد یزدی که عوام سبزوار اوّل را عروس الذاکرین و دوّم را عنتر السّادات میخواندند علی المنبر یک یک

از احباب را نام برده نا سزا و سخط گفتند و د کاکین و بازار را بسته کسب و شغل را منع و تعطیل نمودند
 و اهالی اجتماع و شورش کردند و شریعتمدار را نیز مانع از اقامهٔ صلاة شدند و ابواب مساجد را قفل
 نمودند و یاعلی یاعلی گویان بتجارتسرای مذکور ریختند و عدهٔ از احبّا را گرفتار کرده حتی حسن نام
 جوان بخاری را بجای حسن نامی مشهور از اینطائفه بدین جرم دستگیر و بازخواست نمودند که بر
 خلیفهٔ دوّم لعن نکرد و تمامت محبوسین را بمحبس حکومتی کشیده حبس نمودند و نیز باز دحام عام
 بخانهٔ حاجی عبدالرسول هجوم بردند و او و پدرش آقا عبدالوہاب را گرفتار کرده ضرب بسیار نموده
 سرو پای برهنه بسرای حکومتی کشیدند و حکمران امر نمود ایشانرا دریکی از حجرات اندرونی حبس
 کردند و این واقعه در یوم بیست و ششم رمضان واقع شد و جمعی از احباب در خانه ها مختفی و پنهان
 گشتند و در غایت ترس و بیم مدّتی بسر بردند و برخی لباس زنانه در بر کرده شبانه فرار نمودند و گروهی
 گریخته آهنگ مهاجرت و اقامت در عشق آباد کردند و بالجمله ملاّها باتّفاق حکمران بتفرّق و قلع و قمع
 اینطائفه همّت گماشتند و تمامت محبوسین را پای در کند کرده متجاوز از دوهفته در محبس حکومتی
 نگهداشتند و احدی از اقوام و اقارب را اجازهٔ ملاقاتشان ندادند و پنج تن از ائمّه جماعت فتوی و امضای
 کفر و قتلشان داد ولی شریعتمدار مذکور مخالف بوده مساعدت ننمود و صورت شهادت عریض
 و طویلی بامضاً جمعی کثیر از اهالی

رسانده همگی شهادت دادند که حاجی عبدالرسول را مکرراً در حال صلاة و عبادات دیدند تا آنکه
 احبای عشق آباد عرضحال داده بعنوان مطالبات خود تظلم بحکمران نمودند و او تلگراف بشاه کرد
 و نیز تجار یزد و غیره تلگرافات بطهران نمودند و دستور از طهران بوالی خراسان که در این هنگام
 صاحب دیوان میرزا فتحعلی خان شیرازی بود رسید و او بحاکم سبزوار که پسرش ملقب بمؤمن الملک
 بود دستور داد محبوسین را استنطاق کرد و غالباً اقرار صریح بایمان نکردند و مقرر شد که مبالغی گرفته
 مستخلص نمایند و بالاخره ده نفر را که پنجتن سبزواری و پنجتن یزدی باتفاق دوازده سوار روانه مشهد
 داشتند و اسامی پنج تن سبزواری چنین است ملا عبدالوهاب مذکور میرزا هدایت که سیدی معمم بود
 و در استنطاق اعتراف بایمان کرد و میرزا محمد و میرزا ابراهیم و برادرش که یکی صباغ و دیگری نجار
 بودند و اسامی پنج تن یزدی چنین است حاجی عبدالرسول آقا محمد صادق چیت ساز آقا محمد بن
 حاجی محمد ابراهیم مبلغ آقا عباس برادرزن حاجی مبلغ و میرزا علیرضا و بعد از ورود بمشهد حاجی
 عبدالرسول مبلغ پانصد تومان که مقرر شد داد و او را با ملا عبدالوهاب و آقا محمد و آقا عباس رها
 کردند و شش تن دیگر که دارائی و توانائی تادیه وجوه رشوه و تقدیمی نداشتند ناچار قریب سه ماه
 در محبس بسر بردند تا بواسطه شیوع وبا و فرار اعدا مستخلص و رها گشتند.

فتنه در همدان و شهادت آقا محمد رضا در یزد

درهمدان باغواً شریف الدوله رئیس التجار جمعیت یهود بمعارضت و تعرض بهائیان اسرائیلی برخاستند و چندتن حاخام که از اورشلیم بهمدان آمدند با خود نزد عزالدوله حکمران برده بدین نوع شکایت نمودند که قلیلی از آحاد جمعیت ما فریفته اقوال بهائیان شدند و شریعت تورا را به پشت سر انداختند و برسوم و قواعد ما عمل نمیکنند و درخواست ما ایناست که حکمران امر فرماید

--- صفحه ۴۲۹ ---

یا از بین جمعیت ما خارج شوند و یا ملتزم که دیگر مخالفت تورا نکنند و حکمران حسب دستور شریف الملک عدّه را بتفحص و تحقیق بگماشت و نقشه تدبیر چنین کشیدند که تنی از بهائیان اسرائیلی را بکنیسه حاضر کرده بمقاوله و مناظره با حاخامها بگمارند تا ملزم و مفحم شوند و حکم دربار هُشان صدور یابد ولی جمعی از بهائیان بکنیسه در آمدند و مکالمه بدین طریق واقع شد که کلیمیان بایشان گفتند چون شما احکام تورا را نقض ورفض کردید یا ملتزم شوید که بعد از این مخالفت نکنید و یا خود را از جمعیت ما خارج نمائید و بهائیان جواب دادند که ما هرگز با اساس تورا مخالفت نکرده و نخواهیم کرد ولی بدعتهای شما را که با شریعت موسویّه مباینست اعتنا نداریم و شما را مخالف شریعت و درهم شکننده احکام میشناسیم و بعد از گفتگوی بسیار قرار چنین شد که در مجلس تحقیقات بلدیه که مرکّب از دوازده نفر از تجار و اعیان بلد تحت ریاست نماینده حکومت منعقد میشد محاکمه کنند و شریف الملک مذکور که خود یکتن از اشراف همدان و عضو مجلس بود با حضار سه نفر نماینده از احبّای اسرائیلی فرمان داد ولی دائی روبن از احبّای مخلص وحده نماینده گردید و حاخام

همدان نماینده کلیمیان شد و باتفاق حاخام وارد از اورشلیم بمجلس بلدی آمدند ودائی روبن نیز حضور یافت و رئیس مجلس که میرزا تقیخان قائم مقامی بود از نماینده کلیمیان پرسید شما را بر اینگروه چه ادعا است واو جواب داد کهایشان ازدین موسی بدرشدند چهکه حرمت یوم سبترا نگاه نمیدارند واغذیه واشربه پلید میخورند رئیس پرسید که اغذیه واشربه پلید کدام است نماینده موسویان توضیح واثبات کرد که ذبیحه مسلمانان وپنیر ودوغ ساخته آنان نزد موسویان پلید میباشد واین گروه احتراز واجتناب نمینمایند ورئیس چون این سخرا بشنید بشدت غضبناک شد وتأسف خورد که چرا برای استماع امثال این سخن حاضر شد وفی الفور حکم داد موسویان را رانند

--- صفحه ۴۳۰ ---

ویرون کردند ونیز دوبار دیگر حکومت همدان بعضی از احباب اسرائیلی را گرفتار نمود و مبلغی بعنوان جرم عقیدت ازایشان گرفت ونوبتی دیگر نیز موسویان برای آنکه بعضی از احباب اسرائیلی دریوم سبت بشغل وتجارت پرداختند بعز الدوله حکمران شکایت کردند ودر دار الحکومه مجتمع شده غوغا پیا نمودند وبالاخره حکومت فرمان بطرد موسویان داد ونیز دراینسال حاجی محمد نجار ازبهایان معروف همدان که درتبلیغ سعی وهمت مبذول داشت وفات نمود ومسلمین از دفن جسدش درقبرستانشان ممانعت کردند وبالاخره درمصلی مدفون گردید ونیز دریزد آقا محمدرضا از محترمین احباب بموجب فتوی بعضی از علما هدف گلوله برخی از اشرار شده بشهادت رسید .

طبع کتاب اقدس والواح معظّمه در بمبئی و چون طبع هیچیک ازالواح و آثار بدیعه تا اینسنه میسور نشد و نسخ عدیده که بخطّ زین المقرّیین و سائر آحاد احباب منتشر گشت عدّه روز افزون اینطائفه را کفایت نمینمود لذا حسب دستور ابهی در عکّا کتاب مستطاب اقدس بتضمیم معدودی ازالواح متنوّعه بشکل کتابی حجیم تهیّه شد و دومجلّدی دیگر نیز بهمان شکل و حجم مرکّب از معظم الواح فراهم آمد و مشکینقلم باخطّ زیبایش کتابت کرد و زین المقرّیین مقابله و تصحیح نمود و میرزا محمّد علی غصن اکبر باپسرش میرزا شعاع الله در شهر جمادی الاولی ۱۳۰۷ برای طبع و نشر عازم بمبئی گشت و نسخ مذکوره را باخود برد و در مصر ورود نمود پس از اقامت

حضرت آقای اکبر ارواح البشر فداه درین شهر خواهند تشریف آورد دیگر یک رساله مفصّلی که الی الان هفت جزّ نازل و نوشته شد از جهت ابن الذّئب نازل اکثری از کلمات و آیات و سور بمناسبت هر مقام دراو مذکور و مسطور فی الحقیقه رساله باین تکمیلی الی الان نازل نگردیده بعد از اتمام البتّه سواد و ارسال میشود. (خطّ جواد قزوینی مؤرخه ۹ شعبان ۱۳۰۸) کتاب اقدس مطبوعه که منشور بلاد گشته بخطّ فانی است و در آخر باسم حسین الذی سجن فی الخرطوم شده و آقای اکبر ارواح البشر فداه دستخط فرموده و این کتاب مبارک بحضور من لا یغرب عن علمه شیء گذشته و امضا فرمودند و طراً نسخ باید از روی

واستراحت ایّامی چند روانهٔ هندوستان گردید و چون ورود نمود احبّای آنجا مانند مؤمنین مصر شادمان شده امید ملاقاتش برای تبلیغ بافضلا ووجهای اهالی داشتند ولی او شهوری چند در بمبئی بنوع احتیاط وحذر بسر برد و برای طبع کتب مذکوره سعی نمود تا ازطبع بیرون آمدند وبنام کتاب اقدس وکتاب مبین وکتاب اقتدار معروف ومنتشر شدند ودرشهر شعبان ۱۳۰۸ آهنگ عودت بعگا کرده درشهر رمضان وارد شد .

شهادت حاجی ملاّ محمد علی در یزد

در یزد درشب بیست و هشتم صفر حاجی ملاّ محمد علی ده آبادی از علمای متقدّمین مؤمنین را درسّن هشتاد و یک سالگی باقرپیس از اشرار بلد هنگامیکه از کوچه میگذشت هدف گلوله نموده استخوان سینه درهم شکست و پسر آن مظلوم مقتول شبانه جسدرا برده دفن نمودند .

این موازنه و مقابله شوند ولابد کتاب مقاله سیّاح را ملاحظه فرموده اند آنراهم فانی در زمان حضور سرکار آقا در بمبئی طبع نموده اگرچه قدری از حرارت وزینت خارج است ولی بملاحظات حکمت مرعیّه چاره نبوده و کتاب ایقان صحیح هم در تحت چاپ است والواح مترتبه کتابی است که اکنون چاپ و تمام شده ولی باطراف نشر نیافته و کتاب مبین هم با کتاب اقدس معاً طبع شده واین اداره راجع بسرکار آقای اکبراست که بدون امضا واذن کتابی از داخله طبع نخواهد شد ... جناب عندلیب ازارض مقصود درسه ماه قبل وارد شدند و بعداز توقّف یکماه خیال

حرکت بحیدرآباد وکن نموده اند بعداز توجّه بتوقّف یسیر مراجعت نمودند اکنون در بمبئی مشغول بکتابت چاپ هستند یعنی کتاب استدلالیه جناب حاجی میرزا افشار که چند روز است از شطر مقصود وارد شده اند مینویسند .

(مکتوب حاجی میرزا حسین معروف خرطومی خطاب بحاجی میرزا حیدر علی مؤرخه ذیحجه ۱۳۰۹)

ولی این ایام کتاب اقدس و بعضی سورهای معتبره که منضم باناست در کمال دقت بصوابدید سرکار آقا روحی فداه بخط فانی است بحضور مبارک جلّ جلاله ارسال شد و در نهایت اصلاح حکم بچاپ فرمودند این روزها تمام است و هرگاه منتشر شود کلّ کتب های اقدس باید محو شود و این کتاب اقدس ثابت و محکم خواهد ماند دیگر بعضی الواح و کتابهای دیگر هم چاپ شده و در کمال صحت موجود است بسته بأراده آقایان است که هرگاه مصلحت باشد منتشر کنند.

(ایضاً مکتوب حاجی میرزا حسین خرطومی خطاب بحاجی میرزا حیدر علی مؤرخه ۱۴ صفر ۱۳۰۹) میرزا محمد علی بنوعیکه در بخش هفتم ضمن بیان اعمال نقضیه او و همراهانش امثال جواد قزوینی و حاجی میرزا حسین خرطومی مذکور مینگاریم در موضوعی از آیات کتب مبارکه مسطوره دست برده برای تأمین نوایای خاسره اش تحریف نمود .

--- صفحه ۴۳۲ ---

سال چهل و نهم واقعات سال ۱۳۰۹ ه ق - ۱۸۹۲ میلادی

و در اردکان استاد محمد حدّاد از معروفین احباب درگذشت و جمع مؤمنین جسدر را در قبرستان دفن کردند و بعد از سه روز گماشته بعضی از ملاها باتفاق اشرار جسد را از قبر بیرون آورده بانفط آتش

زدند و کفن نیمسوخته را درب دگان آنمظلوم بیاویختند و بازماند گانش جسد نیم سوخته را در باغ ملکی خودش دفن نمودند و ملاها اشرار را تحریک و تهییج کردند تا شورش نموده جمعی از معاریف احباب را دستگیر ساختند و ضرب و جفای بسیار وارد آورده بخانه علما کشیدند و مورد بازخواست و ستم قرار دادند و بالاخره حاکم مبالغی نقود از مظلومان گرفته مستخلص ساخت ولی از شدت تعرض و مقاومت اهالی استقرار در وطن برایشان معسور بلکه غیر مقدور گشت و جمعی که نتوانستند ببلاد اخری فراری و متواری شدند و برخی برجای مانده از شدت بلیات و مشقات وارده این جهان فانی را بدرود گفتند .

فتنه در آذربایجان و خراسان

در قریه مطنه واقع در بُعد شش فرسنگی تبریز اغیار بتعرض احبّا برخاستند و حاجی احتشام مالک قریه چند تن از مظلومان چوب زده تحقیر و تفضیح نمود . و در بشرویه از جهت توالی عبور و مرور مبلغین و انجذاب و اشتعال جمع مؤمنین اهالی بتعصب و تعرض برخاستند و آقا میرزا مهدی رشتی که بعزم تبلیغ ورود نمود بعلت تهاجم مردم ناچار شد در شبی بعد از ورود بیدرنگ مراجعت کرد و اشرار برجسارت بیفزودند و در کوی و برزن باسم باب الباب و ورقه الفردوس و روحانیّه سب و لعن و شتم و ناسزا گفتند و پشت در خانه های احباب اجتماع کرده دشنام همی دادند بحدی که مظلومان خروج از منازل خود نتوانستند و در اسحار از آب انبار باکوزه آب بخانه بردند و میرزا محمد علی ملا محمد شریف را اعدا دچار کرده بسختی زدند

واوضاع واحوال مدّت دوماه امتداد یافت آنگاه اسامی آحاد احبارا ثبت نموده بطبس ومشهد فرستاده فتوی قتل وغارت خواستند ولی چون در آن ایام که قرب وقوع فاجعه عظمی غروب شمس ابهی بود مرض وبا انتشار یافت اشرار ومعاندین گرفتار شده از تعرض دست کشیدند .

واقعه عظمی غروب شمس جمال ابهی از افق ادنی

ودراینسال محنت اشتمال طبقاً للمشیّة الربانیّة والسّنة الالهیّة جمال اقدس ابهی پس از چهل ونه سال بذل عنایت وافاضت که در هیکل عنصری بشری بر بنی آدم واهل این عالم فرمودند آهنگ غروب از افق عالم ادنی واشراق از ملکوت ابهایش نمود وتفصیل این سانحه عظمی ومصیبت کبری که در قریب بفجر ازشب دوّم شهر ذیقعدہ سال ۱۳۰۹ هجری قمری مطابق ۲۹ می ۱۹۹۲ میلادی واقع شد چون درهمان ایام کلیّه ازاقلام اعلام احباب نثراً یا نظماً صادر ومنتشر گردید لذا به ثبت برخی از آنمرقومات اکتفا مینمائیم منها مثنوی زفیر فراق از قلب پُراز حسرت واحتراق ملاّ محمد نبیل اعظم است که در فاجعه عظمی حاضر وناظر بوده مرثیه سرانی نموده وهی هذه

بسم الحاضر الناظر المشهور

وبجماله اشاهد الغائب المستور از غیاب طلعت ربّ الرّبوب . آتش افشان باوی آمد در هبوب . کزوی اشجار وجود آذر گرفت

آتش آنها بخشک و تر گرفت . دشتها ونهرها و بحر ها . باغها و داغها و شهرها
 جملگی یک قطعه آذر شدند . سوی قصر بهجی وارد شدند . دور قصر شاه جان صیحه زنان
 موکنان بر سر زنان زاری کنان . کی مهین قصر بها شاه تو کو . آفتاب و اختر و ماه تو کو
 ای گلستان بها ورد تو کو . دلستان و دلبر فرتو کو . باغ بهجی شاخ شمشاد تو کو
 وان خرامان سرو آزاد تو کو . تخت بهجی مالک الملک تو کو . بحر بهجی محیی الفلک تو کو
 عرش بهجی شاه ابهای تو کو . نغمه جان بخش ورقای تو کو . وحی بی تسکین و تعطیل تو کو
 موج زن دریای تنزیل تو کو . دلربای عنبرین موی تو کو . گلزار آتشین روی تو کو

--- صفحه ۴۳۴ ---

جلوه گر خورشید آفاق تو کو . وصل صبح و عصر عشاق تو کو . طائعان تیر نور تو کو
 و آن قلوب شاد و مسرور تو کو . هاتف غیبی در آمد درندا . کی نبیل دل پُر از خون فدا
 بیش از این آتش مزَن آفاق را . سوختی شش سمت و نه اطباق را . آنقدر زافلاکیان روح پاک
 از عیون باران خون آمد بخاک . کین زمینشد سر بر سر طوفاننوح . غرق خونشد جسمها با جان و روح
 کلک آتشبار را برکش عنان . کاتشش افروخت اوراق جنان . بس کن از بهر خدا شرح فراق

طاقت کلّ طاق شد از احتراق . ذکری از ایّام وصلش کن همی . بر جروح قلب ها نه مرهمی

تادل عشاق سلطان ظهور . مشتعل گردد چه نخل نار طور . دهر را انوارشان روشن کند

ارض را اذکارشان گلشن کند . صدهزاران قرنهای این آفتاب . کنز مخفی بود در خلف حجاب

آنچه از ابصار مستور و نهان . و آنچه مشهود و هویدا در جهان . جملگی از قدرت مکنون او

دردمی ظاهر ز کاتب و نون او . آدم از وی گشت مسجور ملک . هم زمینش شد مسخر هم فلک

نوح و ابراهیم و موسی و مسیح . در ندا هر یک بالحن فصیح . کی جهان بشری که شامت میرسد

نور بخش مهر و مامت میرسد . گرچه اصلش نورای است آتش نور . آیه نور علی نورش ظهور

لیک بر قدس نادایش شود . مسکن اندر حصن عکایش شود . ز آنسبب از خط فامیل خلیل

شد و هاجر سوی این بر جلیل . تا شود طائف بدور دار یار . برزند بشری باهل آند یار

کین دیار از عرش برتر میشود . پایتخت ربّ اکبر میشود . تا که حق زو پُر کند آفاق را

دادش اسمعیل و هم اسحق را . تا که از یعقوب و یوسف وز کلیم . جنت آید ارض مصر چون جحیم

عرف حق یابد از آن ارض انتشار . بعد از آن موسی بامر کرد گار . جمله را از مصر آرد شام

تا شوند از عرف حق مشکین آشام . شد چه موسی سوی یار بر شام . آمدش از نخل نار بر شام

صوت احلاى اناالله سوى گوش .زآن ندا مانند ديك آمد بجوش .آن درخت نار روح نوربار

بود سرو قامت موزون يار . كان كلیم دوست درسیناش دید. صوت جانبخش انااللهش شنید

جان موسى رسته ازهرنحس وسعد.زانسبب يكسان به پیشش قبل وبعد.

هر که میخواهد شود مشکين مشام. ازعبیرستان روح بر شام.بایدش باصد جهان شوق ووله. ناظر آید

سوى شرح بسمله . که بامر مبرم محبوب خویش . غصن اعظم زد رقم نه ماه پیش . حجت حقرا درآن

شرح لطیف . کرده کامل بروضیع وبرشریف. هر که آن اعلی بیانرا بنگرد . برامور این اراضی پی برد

.الغرض چون آنخلیل روح زاد.مژده حق را بر شام داد.

خواست کین عرف حقیقت بی مجاز. بروزد برخطه ملک حجاز. سوى مکه برد اسماعیل خویش .

تازنسل پاک باتبجیل خویش .آن براری وآن صحاری پُر کند . زان صدف ها جلوه گر یک در کند.

--- صفحه ۴۳۵ ---

ازیقین وصدق آن میر شرف . شد محمد در آن جمله صدف . بر حجاز ابواب رحمت باز کرد.

ازعنون سر حق را ساز کرد . ليله الأسرأ سوى معراج شد . تا بقصر بهجی بهاج شد.

منتهی شد سوى سدره منتهی. غرق شد در بحر دیدار بها. جمله قرآن را زسر تا پا بخوان.

تا بینى آن امیر ملک جان . جز شه ابهی نبودش مقصدی . دایم از شمس جمالش مهتدی

لیک بعد از حضرت وی امتش . اکثری رو تاختند از همتش . هر فریقی اخذ کرده یک صنم

تابع وی گشته مانند غنم . زان سبب اسرار وانوار کتاب . ماند از اسلا میان اندر حجاب

سنانرا راهزن شیخان راه . شیعهرا از عالمان ره پر رفاه . جملگی غرق بحور قیل وقال

بی نصیب از سیرت اخلاق و حال . اینچنین بودند اندر لیل تار . تا جمال احمد آمد آشکار

قلب او روشن بانوار خدا . سینه اش صندوق اسرار خدا . فرقهئی از شیعیان را آنجناب

میرشان برهاند از چنگ ذئاب . کم کمکشان واقف از اسرار کرد . و از منام و همشان بیدار کرد

سید کاظم مراد را یار شد . قلبش از وی مهبط اسرار شد . سیدش پرسید از این امر عظیم

در جوابش کرد مرقوم آن علیم . که نباشد مصلحت تعیین این . زین نبأ آیند واقف بعد حین

سید از این مژده چون گل بر شکفت . روز و شب بهر تلامیذش بگفت . که رسیده وقت آن کان آفتاب

پُر کند آفاق را از نور و تاب . بعد حین رو سوی صحرا هانید . داد سعی و جهد و کوشش بر دهید

تا که مقصود شما بهر شما . جلوه گر گردد چه خورشید سما . بعد سید فور بشرویه شتافت

آنچه میخواست در شیراز یافت . ربّ اعلیٰ خویش مرد راه دید . قلب او را طاهر و آگاه دید

از شه ابهی خبردارش نمود . واقف از اسرار و دلدارش نمود . گفت من بایم مدینه روح را

من بشیرم یوسف سُبوح را . امرا او مستقر است و سکون . بعد تسع کلّ خیر تدرکون

باب بشروئی چه نار مشتعل . سوی ری شد بهر وصل شاه دل . شاه ابهائش بطهران شاد کرد

جان او را از هموم آزاد کرد . مشتعل شد چون سدرهٔ فلورس نمود . سوی شهر طوس مامورش نمود . شاه

ابهی نیز عزم نور کرد . خویش را در امر حق مشهور کرد . آمران و عاملان آن دیار هریکی از یک نظر

زان شهریار . همچو آهوی ختن صید آمدند . با هزاران شوق درقید آمدند

بعضی از آنها بغایت مستقیم . آنچنان در راه حَبّ الله مقیم . که براه طلعتش جان باختند .

بیرق شاهنشهی افراختند . اکثری از ابتلا و از محن . آمدند اندر بلایا ممتحن .

الغرض شاه بها در سال شصت . آنچنان محکم کمر در امر بست . که نباید از مبارک مقصدش .

لوم و منع لائم و مانع حدش . دائما بابش پناه بایان . دائما با سیف تبیان و بیان . امر حق را ناصر و منصور

بود . از همه اوصاف حق مشهور بود .

--- صفحه ۴۳۶ ---

عالم قزوینی نا متنبه . چون ز جهلش کشته شد در شصت و سه . فرقه از بایان را دستگیر .

جانب طهرانشان بردند اسیر . شاه ابهائشان پذیرائی نمود . مرحمت فرمود و دارائی نمود .

ز آن سبب یکشب بطهران بی حذر. گشت زارباب غرض حبس نظر. طاهره از بهر قتل عم خویش.

دستگیر وینوا و سفید ریش. قصد ابن عم او اهلک او. لیک شاه راز دان پاک او.

محض قدرت بی همه گفت و شنود. زان میان چون کبریا نش در ربود. چند روزی داد درطا مسکنش.

بعد از آن شاهانه با چندین تنش. سوی ارض خا فرستاد آنعطوف. نی دمی درامر رحمانش وقوف. چون

زماکو امر از ربّ علا. که بأرض خا روند اهل ولا. شاه ابهی نیز با فرّشهی. سوی ارض خا بشد

بافرّهی. در بدشت آن روضه خلد برین. گشت قدّوس آن شه جانرا قرین. مدّتی قدّوس و طا باهمرهان

. میهمان شه در آن خرّم مکان. هر دمی طرز بدیعی در بروز. ز آنجمال ابداع عالم فروز. لیک جز

قدّوس و غیر طاهره. کس نه واقف زان شوون باهره

الغرض درهر مکان و درهر دیار. بهر اهل الله ناصر بود و یار. چون بقدّوس جلیل و باب حق

درطبرسی امرشد بس صعب و شق. مدّتی بامال کرد امدادشان. داد دایم آنچه باید دادشان

چون نرفت از مال دادن کار پیش. رفت تانصرت کند باجان خویش. دهسوار جان نثارش در رکاب

تازند بر آن سپاه بی حساب. یا کند برینوایان فتح باب. یا که جان بازد چه آنان باصواب

چون مشیت بر بقای شاه بود. دست غیب آن کار را وارون نمود. شاه ابهی باتمام همرهان

شد گرفتار از قضای ناگهان. آنچنان بردند سوی آملش. بسش جفا از چندتن بارد گلش

گاهی اندر شدّت و گه در رخا . تا بتأییدات سلطان قضا. شاه و همراهان رهید از آن ملال

سوی طهران شد روانه باجلال . هر دمش همدم بلائی تازه بود. هر دمش آفات بی اندازه بود

چون سراج آنشاه اسماً و صفات . در میان چارموج عاصفات . لیک دست قدرتش محفوظ داشت

با حظوظ سرمدی محفوظ داشت . تا اتابک جوهر شمر ویزید. کرد در تا ربّ اعلی را شهید

شاه ابهی را همی بُد در طلب. تا قضا برگشت از تقدیر ربّ . شد اتابک راجی از شاه ولا

که شود عازم بسوی کربلا . شاه ابهی با دوتن از چاکران . شد بسوی کربلای خود روان

شد مشرف بر لقا دارالسلام . وعده فرمودش شهنشاه انام . که تورا دارالجمال خود کنم

قبله قرب و وصال خود کنم . کاظمین و کربلا وهم نجف . از قدوم شاه جان شد با شرف

چند ماهی شاه ابهی را چه جان. بود در بغداد و اطرافش مکان. تا اتابک سوی قعر نار شد

صدر نوری صاحب دربار شد . داشت با شاه بها حَبّ نهان . قاصدش آمد سوی شاه جهان

سوی ری خواند آن ملیک نور را . تا کند روشن شب دیجور را

--- صفحه ۴۳۷ ---

شد بسوی شهر طرابلس نام. آن سفر یکسال هجری بد تمام. شد دوماهی چون بطهران شد مکین

گشت ظاهر ابتلای سال کین . شاه جان درقریه صدر آنزمان . انجب اخوان صدرش میزبان
اندر آن فتنه جناب میزبان . خواست آنخورشیدرا سازد چنان . تا زخفاشانش نیاید گزند شاه را تدبیر او
بد ناپسند . شد بار و باتن تنها سوار . شد باردوی رفیع شهریار . مهر را چون ظالمان دیدند فاش . دور
بگرفتند مانند خفاش . درشمیران ابتدا محبوس شد . بند و زنجیر و غلش مانوس شد . بعد از آن شد جای
سلطان بهی . درسیه چالی درانبار شهی و آن مهین زنجیر فرخنده گهر . که بود مشهور برقارا کهر . روز
و شب درگردن شاه بها درخلیلی پای آن میر بها . از احبای إله العالمین . قرب چهل تن ازیسار وازیمین
بعضشان همبند وهم زنجیر شاه . بعضان هم بزم وهم ببشر شاه . دایم ازتعلیم شه باخوشدلی ذکر جمله
حسبنا الله العلی . هرصباحی باب زندان قاتلان . مجتمع که قسمت باشد فلان زودتر دستش بدست ما
دهید . تا بصد خنجر نمائیمش شهید . شه شدی با لطف فکر سوی او . همچو نوگل برشگفتی بوی او
. امر فرمودیش برصبر و سکون . بافرح میرفتی از زندان برون . با هزاران شوق جان میباختی . رایت
شاهانه میافراختی . آن چهل ترا بدینسان یک بیک . کرده شاد و بی هراس و وهم و شک . جانب
قربانگهش کرده روان . ای فدای جمله جان رهروان . آنمکان کزباغ رضوان برتراست . اینزمان ماوای
ابن ابهراست . بارکاله ز آن اب و ام سعید . که از آنها زاد این شیر رشید . کزسم سلمای قهرش نار
نیست . هیچ شدت دربرش دشوار نیست روز و شب نطق مبینش درفشان . فرق فخرش برشده منشان .
درشب تاریک روشن چون چراغ نیست از ذکر حقش یکدم فراغ . چشمه حیوان که اندر ظلمتاست
. ای گروه طالبان نصرتاست سوی او باصدق بشتابید کل . تاحیات سرمدی یابید کل . باد ازعون حق

این ابھی سراج شمع بزم صاحبان تخت و تاج . الغرض سلطان ابھی چار مه . در غل و زنجیر قهر پای
 شه تاجہ شمس آمد هویدا عصمتش . روسیہ شد حاسدان طلعتش . از عنایتہای ربّ العالمین شد سفیر
 شاہ روسش ہم معین . تا از آن زندان بند آزاد شد . با جلالت عازم بغداد شد غصن اعظم با کلیم وبا
 حرم . امرہ آن تاجدار ذو الکرم . صدر اعظم خادمی از محرمان کردہ ہمرہ باروان بخش زمان
 . درشتای ہایل پر برف و برد . ہمچہ سدرہ نار آنسلطان فرد کرد طی رہ بغز خسروی . ہر مکان مبعوث
 از او جان نوی . شصت و یک زاوّل جمادی لیل پنج شد ببغداد حراب آنطرف گنج . کز قدم شد کنز
 مخفی نام او . ایخوشا زایام روح انجام او قرب سالی چون بزورا شد مکین . بروزید از غلّ دلہا باد کین

--- صفحه ۴۳۸ ---

شاہ ابھی شد نہان از ہمرہان . بی جمالش شب شد ایشانرا جہان . غصن اعظم را از آن ہجرا شیر
 قد بطفلی گشت خم مانند پیر . ہیچکس واقف نی از احوال شہ . تا ز وی پرسد حبیبی حال شہ
 تا دوسال آن مشک موی مہر رو . ساکن اندر کوهسار سرگلو . گاہ گاہش بر سلیمانی گذار *

کم کمک تایید نور آن عذار . نور باران گشت کردستان روم * . نام شہ پیچید درہر مرز وبوم
 تا سوی دارالسلام آمد خبر . کہ سلیمانیہ شہ دارد بیر . غصن اعظم مہر افلاک ولا

شیخ سلطانرا بخواند از کربلا . بخت اورا مشرق اجلال کرد . روی سلطان بہاش ارسال کرد

رفت و بعد از چند گه سلطان جان . آفتاب آسا ز زوراً شد عیان . جمله قرآن در آمد در کلام

ربنا یدعو الی دارالسلام . چون بزوراً شد بهاء العالمین . روح جنید از یسار و از یمین

هر که دیدی طلعت شه یک نظر . گر ز باد و خاک بودی گشت زر . گر هزاران قرن بنویسم مدام

شرح ناید قصه دارالسلام . بایدم کردن سخنرا مختصر . دامنم پر خون شد از دمع بصر

چون دوماهی ماند تا سال عرف . شطر روم از شاه جان شد با شرف . چارمه سلطانجان باغر و فر

با جلال کبریائی در سفر . تا بفلک نار شد در سامسون . فلک نار از شوق جانان بی سکون

تا که فرمان بر سکونش داد شه . بر عطای خود رکونش داد شه . چارمه هم شاه قیوم قدیر

کرسی سلطانش شهر کبیر . بعد از آن آمد ملیک مقتدر . مشرق شمس جمالش ارض سر

عرش حق چون بیت امرالله شد . پرده سوز اشراق و جهالته شد . حق و باطل را زهم ممتاز کرد

باب دیگر بر محبان باز کرد . پنج سال از ارض سر آن آفتاب . بر جهان تابید بی ستر و حجاب

بعد از آن شد عزم محبوب الانام . جزم تا صبح لقا تا بد زشام . وعده های انبیا و مرسلین

مژده های اصفیای واصلین . جمله را مشهود و معروف آورد . صدقشان چون شمس مکشوف آورد .

لاجرم از ارض سر رب مجید . زد علم بر ساحل بحر سفید . از گلیولی بفلک نار شد

گاه ثابت گشت و گه سیار شد . ساحل از میر با اسکندری . شد مبارک زان جهان دلبری

زانکه غصن اعظمش با دوستان . کردشان از سرو قامت بوستان . کوچه و بازارشانرا کرد سیر

درهواشان بال و پرزد همچو طیر . خواست از حق تانورشان کند . خالی از خلق مکدرشان کند

سال غرقه از تقاضای قدر . از جمادی العید در ثانی عشر . وارد از دروازه بحری شهر

شد بعکا روحبخش بحر و بر . در میان قشله آن اعلی مقام . شد مقر عرش محبوب الأنام

چون بشد یکسال با دهماه ونیم . از تقدیر خداوند علیم . غصن اطهر جان نثار شاه شد

محترق دلهای آل الله شد . ز آن بهی قربان سلطان مئاب . از برای عاشقان شد فتح باب

چون دوسال وهم دوسه با پنج روز . قشله شد عرش شه عالم فروز

--- صفحه ۴۳۹ ---

بعد از آن بیت ملک شد جای شه . پرنوا آفاق گشت از نای شه . بعد از آن شد بیت منصور رفیع

عرش دیدار شهنشاه منیع . بعد از آنها گشت بیت رابعه . از شعاع شمس ابهی لامعه

لیک هریک زین سه بیت بیدلیل . چند ماهی مسکن رب جلیل . بعد از آن شد بیت عودی عرش یار

عرش رحمن در وی آمد برقرار . در طوافش جمله ملک و ملک . ناطق ایشاه بهی الملک لک

از ورود سجن محبوب الأنام. چون بشد نه سال ونه روز تمام. جالس کروسه خود صبحدم

شد زدروازه برون شاه قدم . شد بسیر بوستان ناعمین . دوستانش را منور کشت عین

بعدازآن هم قصری از نقصان بری. جاری از وی نهر آب کابری. قصر عبدالله پاشایش لقب

چند سالی شد مقر عرش ربّ. رغم انف ظالمان قوم عاد . که خدا بنیانشان برباد داد

بر عکا هرچه نزعت گاه بود . مرتفع در وی خیام شاه بود . گاه باغ ناعمین غم زدا

که جنینی جنت بهجت فرا . گاه قصر خاص پاشای رفیع . گاه کوه کابری طور منیع

که تبارک اله اورا نام شد . از قدوم شه بهی انجام شد . گاه کوه قابسیه بی همال

مشتعل از قبه نور جمال . گاه یرکا قصر مرزوق جوان . ابن شیخ و پیشوای دُرزیان

شاهرا یک چند مسکن باحریم. وان بلد آباد ازاکرام کریم. گاه کرمل گاه حیفایش مکان

که مکان بالای دیرش رایگان. کوه کرمل از قدوم شاه جان . بگذرانده فرق را از فرقدان

بعدازاینها قصر عودی طرب . که لقب بهجی بدش شد عرش ربّ . هم بعکا بیت عبود و داد

شد مقر کرسی ربّ العباد . بیشتر در قصر بهجی مستقر . آن ملیک روح و سلطان قدر

شد ده ودو سال آن قصر عزیز . از شه جان مشکبار و عطر ریز . تاکه نور امر سلطان قدر

آمد اندر ربیع مسکون جلوه گر . آمد ازالواح رحمانی زدر . ملک روس وانگلیس و هند پر

اهل ایران درخیال قلع و قمع . هندوچین از امر حق روشن چشمت . در هزار و سیصد و هشت ارضیا آمد

از آن هشت قربان پُر ضیا . در هزار و سیصد و نه ارض صاد . بهر شه درویش جانان سربداد زابتدای سیصد

و نه شاه جان . دائماً ذکر و داعش در زبان . زانسبب جانها ببحر غم غریق نی بسوی ساحل شادی طریق .

سیما از ابتدای ماه صوم . تا بعید صوم در هر لیل و یوم

باهمه یاران ملیک اختراع . دائماً اندر وصیت هم وداع . چون شد ازشوال یوم یازده

از تب شه شد فروزان افنده . شنبه فجر واحد و عشرین زتب . خاک آفاقم بسر قد غاب رب . بیش

از این قادر نیم بر این بیان . اینقدر دانم قیامت شد عیان . گر نبودی منع و حفظ دست غیب

مردوزن زایشان ندا بی شک و ریب . خویشتن را سربریدندی زتن . تاشود در کوی جانانشان زحن

لیک کل را رفته از دست اختیار . بقرار و سوگوار واشکبار

--- صفحه ۴۴۰ ---

هفت روز و شب فقیر و هم غنی . بهره مند ازخوان سلطان سخی . فوج فوج از شهر عکا و ز قری

کامیاب از نعمت ربّ الوری . هر فقیری شد بسوی غصن شاه . جانب بحر غنایش داد راه

بس قصائد گشت انشا در عزا . بی طمع از جائزه و اجر و جزا . هم زخیل مسلمین بر شام

هم نصارای عظیم الاُحتشام . وصفها دروصف ابهی گفته‌اند. رمزها اندر ثنا بنهفت‌هاند

که نگوید مسلم بامذهبی . آن ثنارا جز در اوصاف نبی . هم مسیحی گفته با لفظ فصیح

آنچه نتوان گفت جز بهر مسیح . آن قصاید باتفاصیل امور. شد رقم ازامر غصن شاه نور

نسخه‌اشرا غصن حق از لطف وجود. سوی هرشهری روان فرمود زود . تاجبای بها واقف شوند . عَزَّ

امراللهرا عارف شوند. که بشهر سجن شد بایک قلم . بی معین وبی سپاه وبیحشم

امررا فرمود اینگونه بلند . کز تمام فرقها بیچون وچند . با وجود آنکه نبود آشنا

ظاهر آید این چنین مدح وثنا. از لسان ترک ورومی و عرب . نعت ها ظاهر شده دروصف ربّ

که بود از هریکی حجت تمام . بر گروه شیعه والا مقام . یوم تاسع شد کتاب عهد یار

با خط ابهای جانان آشکار. جمله اغصان وافنان عبید . این چنین مأمور از ربّ مجید

که بسوی غصن اعظم بنگرند. جمله درحول رضایش برپرند . سائلیم از شاه ابهی صبح وشام

که همه اهل بهارا بالتّمام . بر کتاب عهد خود عامل کند. فضل خودرا بهر کل شامل کند

هر موافقرا هزاران پر دهد . هر منافقرا نجات ازشر دهد . از نفاقش برکشد سوی وفاق

تا همه با جان ودل بالاتّفاق . از رهی که غصن قیوم قدیر . بهر ما بیند صلاح ناگزیر

ناصر امر شه ابھی شویم . برٹنائش روز و شب گویا شویم . ہمت ما این شود هر صبح و شام

کہ همه روی زمینرا بالتّمام . بندہ خاص جمال اللہ کنیم . دست بردامان غصن الہ زنیم

تا زُیمن ہمت پاکش همه . از بها یاییم حُسن خاتمه . شاہ ابھی حق اغصان عظام

ہم بحق جملہ خاصان کرام . کین دعا را مستجاب آور زجود . ای فدای تام تو مَن فی الوجود

ابن ابھر ای سراج المتّقین . ہر دمت باد ازبھا العاشقین . صد ہزار اللہ ابھای بھی

تا کہ روز و شب بَعز و فَرھی . مشتعل سازی ازین فرخندہ نار . جملہ اشجار و اوراق دیار

نامہ نامیت کز یُمن یمین . گشت تاج فخر این عبد کمین . اندر آغاز مصیبت در رسید

روح تو بر جسم بیجانم دمید . سوی غصن اللہ روان شد باشتاب . تا مگر ارم نماید در جواب

چونکہ غصن اعظم شاہ بها . هست شغل لازمش بی انتہا . زانسبب نامد جسارت در سؤال

لا جرم آمد معوّق تابحال . تا کہ در این جمعه کز ربّ ودود . یوم سبعیناست از یوم الصّعود

غصن اعظم نیر ملک ہدی . جملہ مَن فی البھا اورا فدا

--- صفحه ۴۴۱ ---

خواند این پیر پریشانرا ببر . غرق انوارم نمود از یک نظر . بعد از آن فرمود کان نور تُقی

ابن ابهر عبد سرباز بها . نامه بنوشته از بهر اسد . که شود زان مشتعل جان وجسد

روبخوان وزود هرچه اندراوست . عاملار ازبهر آن جانباز دوست . دست برچشمان نهادم از

ادب . وز اسد آن نامهرا کردم طلب . شد تلاوت بهر مشتاقان همه . با حلاوت زابتدا تا خاتمه

با رجا گفتیم یکدل یک بیک . یا تقی یالیتنا کنا معک . تا که ازنعمای آن اعلی مقام

که بود مأوای محبوب الأنام . بادو صد جان کامیاب آئیم کل . زان عنایت مستطاب آئیم کل

الغرض در منظر اعلای یار . شد زیارت بهر تو ای نخل نار . هم برای آن إماً زاکیات

که بها نوشاندشان آب حیات . کامده ثابت بمانند جبال . بالله آنانند زاخیار رجال

ازلسانت از لسانشان عرض ها . کردم اندر منظر شاه بها . اشکباران بعداز آن گشته خموش

تا که آمد سمع جانمرا بگوش . کأبن ابهررا بگو کز لطف حق . بردی ازبسیاری از یاران سبق

هم مکان وهم غذای من شدی . کز منیت وز خطر ایمن شدی . چونکه دایم غرق دریاد منی

یار وغمخوارت منم تو ایمنی . ایخوش آنکو طائف حولت شود . بهر جانان سامع قولت شود

خالصاً نفسه زخداًمت شود . حامل مکتوب وپیغامت شود . اجر آن نیکو نهادان بامناست

دستشان دائم مرابرد مناست . نزد من باشد دعاشان مستجاب . هر دم ازمن بهرشان صد فتحباب

ای تقی ای بنده شاه جهان. نیست حالت در بساط الله نهان. غصن اعظم با همه اغصان یار

عزّت سائل ز فضل کردگار . هم همه احباب ربّ العالمین . از برایت اشکباران و غمین

هر یکی را مرتفع در لیل تار . دست دعوت سوی عرش کردگار . کی بهّا العالمین از لطف زود

ابن ابهر را ایا آن دو وجود . که بارض قاف چون وی بی گله . شیرسان شاکر زبند و سلسله

هر سهر از بند و قید آزاد کن . جمله یاران خود را شاد کن . در کتاب عهد فرمودی شها

که کنید از دل سلاطین را دعا . ناصرالدین شاه را ای ذوالجلال . یار باش و دارمانش از ملال

طائعانش را بحدوت ای إله . کن بشاه و بارعیت خیر خواه . یارالها هیچ تن بی سر مباد

هیچ لشکر بی شه سرور مباد . حق منور قلب منظوران خویش . حق اشک چشم مهجوران خویش .

حفظ کن اغنام خود را از ذئاب . برگرفتارانت فرما فتح باب . امر اهل الله را اصلاح کن

جمله را بر خیر کل مفتاح کن .

و دیگر مقاله مفصّله ایست در بیان واقعه عظمی که در همان ایّام از ارض عکا برای احبّا رسیده منتشر

گردید و هی هذه ۱۵۲

--- صفحه ۴۴۲ ---

الثَّانِي الَّذِي ظَهَرَ مِنْ نَفْسِكَ الْأَعْلَى وَالْبَهَاءِ الَّذِي طَلَعَ مِنْ جَمَالِكَ الْأَبْهَى عَلَيْكَ يَا مَظْهَرَ الْكِبَرِيَاءِ وَسُلْطَانَ
الْبَقَاءِ وَمَلِيكَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ أَشْهَدُ أَنَّ بِكَ ظَهَرَتْ سُلْطَنَةُ اللَّهِ وَاقْتِدَارُهُ وَعِظَمَةُ اللَّهِ وَكِبَرِيَاؤُهُ وَ
بِكَ اشْرَقَتْ شَمْسُ الْقِدَمِ فِي سَمَاءِ الْقَضَاءِ وَطَلَعَ جَمَالُ الْغَيْبِ عَنْ أَفْقِ الْبَدَأِ وَأَشْهَدُ أَنَّ بِحَرَكَةٍ مِنْ قَلَمِكَ
ظَهَرَ حَكْمُ الْكَافِ وَالنُّونِ وَبَرَزَ سِرُّ اللَّهِ الْمَكْنُونِ وَبُدِئَتِ الْمَمَكِنَاتُ وَبُعِثَتِ الظُّهُورَاتُ وَأَشْهَدُ أَنَّ
بِجَمَالِكَ ظَهَرَ جَمَالُ الْمَعْبُودِ وَبَوَجْهِكَ لَاحَ وَجْهِ الْمَقْصُودِ وَبِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِكَ فَصِّلَ بَيْنَ الْمَمَكِنَاتِ
وَصَعَدَ الْمُخْلِصُونَ إِلَى الذَّرْوَةِ الْعُلْيَا وَالْمُشْرِكُونَ إِلَى الدَّرَكَاتِ السُّفْلَى وَأَشْهَدُ بِأَنَّ مَنْ عَرَفَكَ فَقَدْ عَرَفَ
اللَّهَ وَمَنْ فَازَ بِلِقَائِكَ فَقَدْ فَازَ بِلِقَاءِ اللَّهِ فَطُوبَى لِمَنْ آمَنَ بِكَ وَبِأَيَاتِكَ وَخَضَعَ بِسُلْطَانِكَ وَشُرِّفَ بِلِقَائِكَ
وَبَلَغَ بِرِضَائِكَ وَطَافَ فِي حَوْلِكَ وَحَضَرَ تَلَقُّاً عَرْشَكَ فَوَيْلٌ لِمَنْ ظَلَمَكَ وَانْكَرَكَ وَكَفَرَ بِأَيَاتِكَ
وَجَاحَدَ بِسُلْطَانِكَ وَحَارَبَ بِنَفْسِكَ وَاسْتَكْبَرَ لَدَى وَجْهِكَ وَجَادَلَ بِبِرْهَانِكَ وَفَرَّ مِنْ حُكُومَتِكَ
وَاقْتِدَارِكَ وَكَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فِي الْوَحْدَانِ الْقُدُسِ مِنْ أَصْبَحَ الْأَمْرِ مَكْتُوباً فَيَا إِلَهِي وَمَحْبُوبِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ
عَنْ يَمِينِ رَحْمَتِكَ وَعِنَايَتِكَ نَفْحَاتِ قُدْسِ الطَّافِكِ لِتَجْذِبَنِي عَنْ نَفْسِي وَعَنْ الدُّنْيَا إِلَى شَطْرِ قَرْبِكَ
وَلِقَائِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ وَإِنَّكَ كُنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطاً عَلَيْكَ يَا جَمَالَ اللَّهِ ثَنَاءُ اللَّهِ
وَذِكْرُهُ وَبِهَاءُ اللَّهِ وَنُورُهُ أَشْهَدُ بِأَنْ مَا رَأَتْ عَيْنُ الْأَبْدَاعِ مَظْلُوماً شَبْهَكَ كُنْتَ فِي أَيَّامِكَ فِي غَمَرَاتِ الْبَلَايَا
مَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ السَّلَاسِلِ وَالْأَغْلَالِ وَمَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ سَيُوفِ الْأَعْدَاءِ وَمَعَ كُلِّ ذَلِكَ أَمَرْتَ النَّاسَ بِمَا
أَمَرْتَ بِهِ مِنْ لَدُنْ عَلِيمٍ حَكِيمٍ رُوحِي لَضَرْكَ الْفِدَاءِ وَنَفْسِي لِبَلَاءِكَ الْفِدَاءِ اسْئَلِ اللَّهَ بِكَ

وبالذين استضاءت وجوههم من انوار وجهك واتبعوا ما أمروا به حباً لنفسك ان يكشف السُّبُحات التي
حالت بينك وبين خلقك ويرزقني خير الدنيا والآخرة انك انت المقتدر المتعالى العزيز الغفور الرحيم

۱۵۲

صلّ اللهم يا إلهى على السّدره واوراقها واغصانها وافنانها واصولها وفروعها بدوام اسمائك الحُسنى
وصفاتك العُلىا ثم احفظها من شرّ المعتدين وجنود الظّالمين انك انت المقتدر القدير ۱۵۲ صلّ
اللّهم يا إلهى على عبادك الفائزين و إمائك الفائزات انك انت الكريم ذو الفضل العظيم لا إله إلا انت
الغفور الكريم.

اگرچه سزاوار آن بود که بعد از هبوط قلم اعلی از انامل مولى الورى اسم قلم وخامه ورسم ورقم ونامه
ازعالم وجود بعالم عدم راجع شود ولكن چون درین يوم ظلمانى که ورقاً رحمانی در ریاض فرقانی
در حقش بنوای يوم يجعل الولدان شیباً مترنّم وخطیب سبحانى بر منابر سور قرآنى در ذکرش بیان انّ
زلزلة السّاعة شیء عظیم متکلم واز قلوب وعیون اغصان و خاصان نیر امکان انهار دماً ودموع در جریان
وسریان است این مور خسته و مُرغ پربسته وپیر دل شکسته از مصدر امر رحمانی ومطلع حکم سبحانى
صراط الله المستقیم ومنهج الله القویم والفرع المُشعب من الأصل القديم حضرت سرّ الله الأکرم غصن
الله الأعظم روحى ونفسى لوجهه الوقاً ولنفسه الفداً مأمور گردید که وقایع این ایام ظلماً والرّزیه
العُظمی والبلیة التى منها انشقت الأرض وانفطرت السّماءرا ضبط نماید تا از اختلاف وانحراف محفوظ

ماند و دست حوادث زمان در آن تصرف و تبدلی نتواند فوراً امتثال نموده و قلم تسلیم ربودم ولی لسان در اعتذار از ابیات و اشعار باین بیت مثنوی مولوی ناطق شد

--- صفحه ۴۴۴ ---

چونکه گُل رفت و گلستان در گذشت _ نشنوی دیگر زبلبل سرگذشت . لذا بکلماتی چون قلب و حالم پریشان مستعیناً من لطفه العظیم و فضله العظیم آغاز نمودم و صفحه اولی را بزیارات و صلوات مبارکات که از قلم اعلی در ارض سر و عکا لأحباً الله فی ارض الخأ و دیار آخری نازل شده مزین نمودم فلله الحمد که بشرف قبول مشرف گردید و هر صباح و مساءً حضرت غصن الله الأعظم جمال قدم جل شأنه را بهمان زیارات و صلوات با جمیع اغصان سدره رحمن و احباً الله خاضعاً خاشعاً متذللاً ساجداً مبتهلاً زیارت مینمایند و ملأ اعلی و سگان فردوس ابهی را بناله و حنین و ضجیع و انین میاورند طوبی للزائرین طوبی للفائزین طوبی للراسخین اُمید که بأجر اینعمل که خالصاً لوجهه الکریم است بزودی بندای احلای اسرع الی مولاک و ارجع الی منقلبک و مثواک بأن ساحت پاکم خواند و از این بیم و باکم رهاند انه قوی قدیر و بالأجابة حقیق جدیر . کما سمعنا من غصنه الأعظم و سره الأکرم نه ماه پیش از اینواقعه عظمی فرمودند که دیگر نمیخواهم در اینعالم بمانم و دائماً با احبائی که در این نه ماه ملاقات میفرمودند ذکر و صایا و بیاناتی مینمودند که از جمیع آنها عرف و داع استشمام میشد و بکمال تعجیل در تدارک بودند ولی صریحاً اظهار نمیفرمودند تا شب یکشنبه یازدهم شوال که پنجاهم روز نوروز بود رسید

ومیرزا علی اشرف عندلیب لاهیجی که در آن ایام زائر ودر واقعات حاضر بود رثائی گفته بایران فرستاد که صورت
آن چنین است

آه نامه جام جانها ساقی بزم قضا ریخت جای راح روح افزا شرنگ جان کرا

بهر هر درد است درمان بهر هر رنجی دوا آه از این رنج بیدرمان و درد بی دوا

چشم امکان غبره آمد قلب عالم تیره گشت گلشن دل بی صفا شد بلبل جان بینوا

منفصل گردید از این صدمه ارکان وجود مضمحل گردید از این لطمه عرش کبریاً

گشته ساکن بحر مواج کرم زامواج فضل موج زن دریای غم در قلب و جان اولیاً

رایت اسماً حُسنی سرنگون شد بر زمین ناله حزبِ الهی مرتفع شد بر سماً

--- صفحه ۴۴۵ ---

واثر تب درجسد عنصری مبارک نمودار گردید ولکن آنشب اظهار نفرومودند و صبح همان شب
جمعی از احباب مشرف شدند و نزدیک عصر آنروز شدّت تب ظهور و بروز یافت و بعد از عصر جز
یک تن از احباب که عرض لازم الأصغاً داشته احدی مشرف نشد و روز دوشنبه هم که یوم دوّم بود
جز یک نفر از احباب احدی شرفیاب نشد ولکن روز سه شنبه که یوم سیّم و یوم الوصال این شکسته

بال بود هنگام ظهر تنها بنده را احضار فرمودند و قریب به نیم ساعت گاهی جالساً و گاهی ماشیاً
 در اظهار عنایات کافیه و تبیان بیانات وافیه ایکاش میدانستم که شرفیابی آخراست تاذیل مقدّس را اخذ
 نموده رجا مینمودم که بفدا قبولم فرمایند و از این دار الغرور وارد بحر سرورم نماید آه آه قضی و امضا
 و در عصر آنروزهم که جناب حاجی نیاز از مصر وارد درگاه محبوب بی انباز گردیده بود آنجناب را
 باجمعی از احباب بار حضور دادند و باب لقا بر وجه جمعی گشودند و تا نزدیک غروب دسته دسته
 احباب شرفیاب میشدند و دیگر بعد از آن روز احدی از احباب مشرف نشد و باب لقا مسدود و چرخ
 کبود از آه و حنین مهجوران پردود و اغصان سدرهٔ رحمن همگی در کلّ اوان درحول مبارک حاضر
 و حضرت غصن الله ضیاً الله الابهی روحی له

آنکه درعالم قیامت از ظهورش شد پدید کرده درعالم قیامت از غروب خود پیا
 آنکه ازطور بقا انظر تری را کشف کرد موسیان را منصعق باز از خروش لن تری
 بحر اعظم کشتی یاقوت خود را غرق کرد شد پدید از چشم نوح امواج طوفان بکا
 شد مکین سلطان امکان در سرای لامکان شد نهان شمس لقا در مغرب قدس لقا
 گوش شد محروم از الحان ورقاً ظهور چشم شد ممنوع از انوار خورشید بقا
 نوزده یوم آنجمال ایزدی شد بستری فجر بیست دوّم ذیقعه شد غائب زما

بود سادس عشر ماه رومیان یعنی ایار بود ثالث عشر شهر عین ظاً و میم و تا

هم ز نوروز عجم شد منقضی هفتاد روز هم ز هجرت یک هزار و سیصد و نه کز قضا

--- صفحه ۴۴۶ ---

الفداً ذکر نمودند که جمال مبارک در آن ایام بیاناتی میفرمودند که ماها طاقت استماع آنها را نداشتیم و عرف فراق دربیانات نیر آفاق ساطع بود و فرمودند که کتابی مختوم بخط خود بغصن اعظم سپرده ام و آنچه لازم است در آن کتاب ثبت نموده ام باری بهمین منوال ایام ولیالی منقضی شد تا دوشنبه یوم نهم که یوم الأحزان دوستان و اغصان و خاصان بود در رسید در آن روز حضرت غصن اعظم از محضر مبارک بمحل مسافرین نزول نمودند و تکبیر مبارک را بهمگی رسانیدند و ذکر نمودند که جمال مبارک فرمودند که باید کل صابراً ساکناً ثابتاً راسخاً بر ارتفاع امر الله قیام نمائید و ابداً مضطرب نشوید چه که من همیشه در هر جا که باشم باشما هستم و در ذکر شما و فکر شما هستم از آن بیانات آتشبار قلوب حضار در احتراق و انفطار چه که عرف وداع مالک الأبداع از آنها استشمام میشد و چنان جمیع دوستان منقلب و پریشان شدند که همگی قریب بهلاکت بودند لذا از منبع الطاف محبوب یکتا و دوست بیهمتا یوم دیگر که سه شنبه دهم بود یوم السرور شد و تیر بهجت و حبور بظهور آمده حضرت غصن الله الأعظم هنگام طلوع فجر

این مصیبت گشت حادث این عزا شد آشکار جملهٔ قد غاب ربّ گردید تاریخ عزا

صبح محشر را بچشم سر عیان دیدم که بود در فضای ارض عکا رستخیزی بر ملا

خلق عکا بهر تشیع از وضع و از شریف جمله در بهجی شدند از بهر اظهار وفا

هم ز احباب عجم زد ناله بر گردون علم هم ز اعراب بلد واسید واسیدا

بهر تجنیز مبارک در حرم اغصان نور هریکی قائم بصرف صبر و تسلیم و رضا

حضرت غصن الله الأعظم بأحباب از کرم این چنین فرمود با لحن فصیح دلربا

کس نگردد مضطرب زیرا که حق فرمودهاست در کتاب اقدس خود بر تمام ماسوا

کای خلایق چون کند شمس جمال من غروب هم سما هی کلم پنهان شود از دیده‌ها

جملگی بر نصرت امرم بجان قائم شوید مطمئن باشید و افزاید بر عالم لوا

--- صفحه ۴۴۷ ---

بابهجت وابتشار اغصان و انوار را بیدار نمودند و بشارت سلامت و صحت مبارک مستبشر فرمودند و بعد

از آن چون گل شگفته و خندان بمنزل مسافری نازل شدند و چون نسیم مشکبار جعدنگار و روح القدس

رحمت پروردگار یگان یگان احباب را از خواب بیدار نمودند فرمودند که برخیزید وبا سرور تمام
 بحمد وشکر مولی الأنام قیام نمائید وبنوشیدن چائی سرور با بهجت وحبور مشغول شوید که حمداً
 لنفسه العلی الأبهی که صحت تمام در احوال مبارک هویدا وآثار عنایت عظمی از جبین مبارک پیدا
 گردید فی الحقیقه آنروز جهان افروز سرور وابتهاج طائفین عرش طلعت بهّاج ودوستانش بنوعی بود
 که بجمیع اهل عکا بلکه بتمام اهالی برّشام سرایت نمود وعموم انام از خواص وعوام بمانند یوم عید
 بتبریک وتمجید وتفریح وتعیید مشغول گردیدند چه که از یوم حدوث تب بقدر هزار نفر از فلاّحین
 وفقرارا باقوّه جبریّه مجتمع نموده ولباس عسکری پوشانیده وبمشق نظام واداشته بودند که بعداز چند
 یوم همه را با فُلك نار باقُصی دیار ارسال دارند ودر نزدیک قصر مبارک خیام آن اسیران برپا وحنین
 آنها و اهل واولادشان شب وروز بعرش مالک الوجود متصاعد بود ودر صباح یوم السّرور ناگهانی
 تلگراف سلطانی در نجات وآزادی آنها رسید وباعث

در ظهورم حکمتی در غیبتم هم حکمتی است کس نداند حکمت این هردو جز ذات خدا

پس بیاید متّفق گردید در اعلای امر پس بیاید متّحد باشید در جور وجفا

از پی تبلیغ ونصرت هیکل واحد شوید روح اندر هیکل عالم دمید از این ندأ

یازده تن بوده اند اصحاب عیسی مسیح بعد روح الله دادند اهل امکان را شفا

ما بحمد الله هستیم اینزمان چندین هزار جملگی روشندل از انوار و آثار بهاً

منت ایزدرا که کل در ظل غصن اعظمیم فرع آن اصل قدیم و موج آن بحر عطا

مستقیم و مطمئن باشید بر امر عظیم صابر اندراین مصیبت شاکر اندراین بلا

کاش مینوشتید قبل ازاین مصیبت عندلیب از کف ساقی صهبای ازل کأس فنا

--- صفحه ۴۴۸ ---

وشادی آن هزارنفر با منتسبین آنها گردید و همگی بخلفت سرور و حبور بیمن مالک ظهور فائز شدند و حضرت غصن اعظم چند گوسفند قربانی نمودند و بفقرا و اسرا و اهل زندان و لیمان قسمت فرمودند بنوعی که جمیع السنه و قلوب بذکر بقاً و شکر نعمای محبوب ابهی در داخل و خارج عکا ناطق و گویا بود باری یومی بود مشهود که احدی در خاطر نداشت که چنان سرور عمومی دربر شام بکافه انام دست داده باشد و همان یوم حضرت غصن اعظم بعکا تشریف بردند و تکبیر از لسان جمال مبارک در جمیع منازل احباب برجال و نساً ابلاغ فرمودند و در یوم یکشنبه پانزدهم وقت عصر جمیع احباب را که در قصر حضور داشتند و جمع کثیری از مهاجرین و مسافرین بودند احضار فرمودند در حالتی که در بستر بحضرت غصن الله الأبدع روحی له الفدا تکیه فرموده بودند جمیع احباب باکیاً طائفاً محترقاً متسلسلاً شرفیاب شدند لسان عظمت

و میرزا علی محمد ورقا در ایران چون خبر مصیبت کبری بگوش رسید زمام طاقت و صبر از کفش رفت و مراثنی بسیار

بنغم آورد که از آنجمله چنین است

واحسرتا بعرضه کون این چه محشر است	واحسرتا مگر بجهان حشر دیگر است
یا للعجب در افتاده این اضطراب چیست	واندر قلوب این فرع و احتراق چیست
یک نفعه صعق بود و دیگر نفعه قیام	این نغمه نار و اعجبا صعق اکبر است
این اشکهای جاریه همچون سیول چه	و این آههای ثاقبه همچون اشک چیست
یارب چه روی داد که شد تیره آفتاب	وانجم بخاک ریخته و مه مکدر است
در شرق و غرب این اثر حمرت ظلام	وندر جهات این نفحات عذاب چیست
ز تیره کون سحاب قضا بر قهای آه	با ناله های همه ابر چرخ اخضر است
این رعد و برق و صاعقه چبود بر آسمان	وین ارقها و زلزله اندر تران چیست
جاری هموم حادثه چون سیل منهدر	ساری غموم مفزعه چون ریح صرصر است
این آه و ناله از زن و مرد از چه شد پدید	وین شورشین و لوله در شیخ و شب چیست
زین بازمین که باز زنا دو هرزاد	چون مهره مهرمات وزین قطع ششدر است
در گلشنی که گل و بلبل حدیث بود	آوای بوم شوم نعیب غراب چیست

آفاق منقلب شد وانفس در اضطراب کیهان مشوش آمده گیتی مغبراست

شد سر بسر تجلی انوار منطمس در تیره گون فضای قضای شبی چیست

صاعد شرار آه زغبرا بر آسمان نازل بحور اشک ز گردون بر غبراست

درسکر صعق ومحو وفنا غرقه شد وجود ساقی که بود جام چه واین شراب چیست

هم چرخ را زدود قدر خامه اینگون هم عرش را زدست قضا خاک بر سراسر است

گر هوشیارم العجب این مستی از چه زاد در خوابم ایشگفت پساین تیره خواب چیست

واسواتا بعرصه عالم چه روی داد یارب چه روی داد که شد عرش مضمحل

وازمم دهر باز بگیتی چه فتنه زاد وارکان امر وخلق زهم گشت منفصل

--- صفحه ۴۴۹ ---

در کمال مرحمت ومکرمات وملاطفات با همگی ناطق که از جمیع شماها راضیم بسیار خدمت کردید
وزحمت کشیدید هر صبح آمدید وهر شام آمدید همگی مؤید وموفق باشید بر اتحاد وارتفاع امر
مالک ایجاد وآن مشرف شدن شرفیابی آخر احباب بود وطیور قلوب بندای قد غلق باب اللقا باهل
ارض وسمماً با حنین وبکاً منادی ومخاطب وقیام قیامت کبری را مراقب تاشب شنبه رسید که شب
بیست ویکم از حدوث تب جمال مبارک بود مقارن دوم ذیقعد الحرام ۱۳۰۹ هجری هلالی وشب

دهم خرداد فارسی جلالی و شانزدهم ایار رومی و لیلۃ القدر از شهر العظمۃ بیانی که یوم هفتادم بود از روز نوروز و سنه پنجاهم قمری و چهل و نهم شمسی از بعثت مبشر طلعت محبوب ابهی علی اعلی در حالیکه از تب اثری نبود اراده محتومه سلطان بقا بر خروج از سجن عکا و عروج بممالکه الأخری التی ما وقعت علیها

نادی مناد قد قضت الیوم بالزوال	صاح الفؤاد قد غربت نیر الجمال
شد صبح تیره و روز وصال تار	ایدل بر آرناله وایدیده خون ببار
شد آسمان هیکل معبود لم یزل	مستور در غیاهب غاب لا یزال
بگذشت عهد شادی و آمد زمان غم	آمد خزان حسرت و بگذشت نوبهار
محبوب شد از بر سید نیر ظهور	مستور شد بستر خفا مشرق جلال
اوراق گلستان صفا جمله گشت زرد	گلهای بوستان وفا گشت جمله خار
ای تشنگان بادیه هجر و اشتیاق	واحسرتا که رفت فرو لجه وصال
پژمرده گشت گلبن بیجلوه ماند گل	افسرده گشت بلبل بی نغمه شد هزار
در قمص سودا طرف علیا که ایدریغ	پیچیده گشت دفتر امید دراین مثال
یارب چه واقعه است که اینگونه رستخیز	اندر فضای بقعه بیضا شد شهریار

شمس شهود گشت در اینواقعہ چون سما بدر وجود گشت درین غصون خوالق

عکّا مگر چه دیدہ کہ جاری نمودہاست دریای غم زدیدہ خونبار برکنار

شد منفطر زنوحہ حور بقا سما شد مند کک زصیحہ خور لقا جمال

بہجی بر چیست خیمہ بصرای غم زدہاست فردوس را چہ گشتہ کہ گردیدہ سوگوار

ساقی زخم و آلم درد و حزن و ہم با دست کرب ریخت بہ پیمانہ بلا

آرخ چہ روی دادہ کہ گردیدہ از دوسو جاری زاشک دیدہ رضوان وجویبار

شد منہدر زدیدہ جوبی دموع ویافت نیران حزن در جگر کوثر مشتعال

از چشم قصر مزرعہ جاریست نہر خون بزمہ فلک ز آہ جنینی رسد شرار

واحسرتا چہ گویم ازاین درد جان کزا ما ہذہ المصیبۃ والہم ذوالحزن

واحسرتا چگونہ برم نام ای عزا ما ہذہ الرزیۃ والعم ذوالمحن

--- صفحه ۴۵۰ ---

عیون اہل الأسماء کہ ذکرش در لوح رؤیا ازقلم اعلیٰ در غرّہ محرّم تسعین کہ سال

سادس از ورود مدینہ عکّا بود کہ نوزدہ سال قبل ازاین سال پُر ملال بودہ نازل شدہ

بود تعلّق گرفت و انقلاب عالم تراب جمیع عوالم ربّ الأرباب را باضطراب آورد ودر

ساعت هشتم از آن ليله الظلماً التى فيها بكت السماء على الثرى ظهر ما نزل

من لسان الله المقدس فى كتابه الاقدس دیگر لسان حال وقال از بیان حال عاجز

الملک والملکوت لله ولا حول ولا قوة إلا بالله در شورش آن محشر اکبر که جمیع

اهالی عکا وقرای حولآن در صحرای حول قصر مبارک گریان و بر سر زنان و وامصیتا گویان

این دویت مثنوی مولوی مناسب حال و مطابق احوال است . چرخ بر خوانده قیامت نامه را

تا مجرّه بردریده جامه را . آسمان میگفت آندم بر زمین . گر قیامت را ندیدیستی بین

و تا یکنفر از آن محشر اعظم شب و روز جمع غفیری غنی و فقیر و یتیم و اسیر از خوان

نعمت منعم العالمین متنعم

خاکم بسر چگونه برم نام اینعزا چون باده نوش غم شوم از جام اینعزا

ای تیر سپهر قضا شهریار کو عکا است شهر یار بگو شهریار کو

شد خیره چشم مهر و مه از برق این الم شد تیره روز مرد وزن از شام اینعزا

ای بیت قدس یار ملیک حرم چه شد وای دار عز دوست امیر دیار کو

ظلمت گرفت بر سر آفاق قلب را چون در رسید پیک سیقام اینعزا

خالی است خانه خانه خدا را چه روی داد تار است حجره دوست کجا رفتش نکو

جانم زتن رهید زاصغای اینحدیث هوشم زسر پرید زیغام اینعزا
 ای دار یار طلعت غز و سنا چه شد ای بیت دوست سید جمع وقار کو
 شد غرق قعر بحر عدم کشتی وجود از صدمه زلطمه طمطام اینعزا
 رضوان کجاست مالک ذو اعز والاعلا فردوس آنشهشه ذو الاقتدار کو
 پیوند دل زگلشن هستی بجان پرید افتاد طیر روح چه در دام اینعزا
 ای قصر اُنس کرسی عرشت تهی چراست ایطور قدس سدره کجا رفتش نار کو
 از کام دوستان نرود تا بروز مرگ سختی درد و تلخی آلام اینعزا
 ای گلشن جبور حنینیه وصال آنشاه سرو قد و مه گلزار کو
 آغاز حسرت است واسف ای امل بیا مارا ببر بعالم انجام اینعزا
 ای خیره چرخ طلعت شمس قدم کجاست وی تیره دهر هیکل پروردگار کو
 کو لیلۀ فنا که دهم دل بخواب مرگ تا وارهم زسطوت ایام اینعزا
 با این چه تاب و سکون توان کجاست دراین رزیه صبر و شکیب وقرار کو
 زین نار غم که در کرۀ خاک برفروخت داد از غمی که جامۀ جانرا نمود چاک
 یک شعله اش سرادق هفت آسمان بسوخت واز ماتمی که برسر عالم نمود خاک

--- صفحه ۴۵۱ ---

یاسلطان الایجاد وملیک المبدأ والمعاد که ظهور و غیابت هردو سبب آسایش قلوب عباد و عمار بلاد بوده وهست از حین استوایت بعرش اعلى وهیکل اعزّ امنع على ابهى که فجر یوم ثانى ازمحرّم الحرام سنه هزارودویست و سیسه هجرى بود تاحین ارتقایتم بممالک بقا و عوالم اخرایتم که ساعت هشتم ازلیله السّبت دوّم ذی القعدة الحرام سال هزار و سیصدونه است که هفتاد وهفت سال هجرى الاّ دو ماه هلالی بوده و بعدد عزّ (۷۷) معدود گردیده در کل حال و هر غدو و آصال و همراه و سال سبب عزّت عالم وامم بودى وهیچ سائل و آملی را از باب جودت راجع ننمودى الاّ بابهجّت عظمى وعطیة کبرى وهیچ مهموم ومحرّومى را ازمحضر انور ومنظر اکبر خارج نفرمودى الاّ باسرورى اعظم ورجای اتمّ حاشا که این عید را ازبوّس شدید نرهانى و بسرور مالا مزید له

--- صفحه ۴۵۲ ---

نرسانى انت انت لا إله الاّ انت واز یوم ثانى صعود حىّ قیوم الى مقامه الاقدس الامنع المحتوم المکتوم هر یوم فضلاى اسلام ونصارى وشعراى آنها تلکرافات تعزیت بساحت انور حضرت غصنالله الاعظم وارد وقصائد غراً درمراثى وعزا درمحضر اطهرشان حاضر سبحان ربنا العلىّ الابهى اگر در اوان ظهور مظاهر الهى ومشارق شمس رحمانى اهل اعراض واغماض مجال یافتند که ببعضى مقال سبب اضلال

شوند چنانچه درحقّ سیّد انبیاء و سرور اصفیا روح ماسواه فدأ گفتند آنچه گفتند واقوالشان را ربّ العزّة درقرآن بیان نموده (واذا رأوك الذين كفروا ان يتخذنك إلا هزواً أهذا الذي بعث الله رسولا) ودر مقام دیگر (ولما سمعوا الذكر قالوا انه لمجنون) وحسان ابن ثابت که بعداز ارتفاع رایت اسلام مدّاح اعظم خیر الانام بود درسنین اوّلّیه چه مقدار قصائد در ذمّ آن منبع نور و مطلع ظهور انشا وانشاد نموده

___ایرب قلوب وافنده را اضطبار بخش نفس حزین مضطربین را قرار بخش

اجسادرا بتاب و توان احتمال ده ارواح را بصبر و سکون اقتدار بخش

رشحی ز بحر جود بملک وجود پاش نوری ز فجر فضل بر اهل دیار بخش

از فیض نسجت قوّت و قدرت بخلق ده واز فضل آب برد و سلامت بنار بخش

زان خمر لایزال که اندر خم فنااست ده جرعه مستی مارا خمار بخش

مستغرقین بحر بلارا نجات ده کشتی شکستگان فنارا کنار بخش

بیزار گشته ایم وازین هستی و حیات مارا ببارگاه عدم اذن بار بخش

ایساقی اجل زمطهر می فنا سرشار ساغری بمن سوگوار بخش

ای امر وخلق در کف تقدیر تو اسیر این لیل را ز نور حضورت نهار بخش

مارا بر امر اقدس خود استوار دار در ظلّ غصن اعظم خود پایدار دار

ایضاً این مرثیه از اوست که بعد از چندی از مصیبت کبری سرود

باز پدیدار شد دوّم ذیقعدہ ماه روز جهان تار شد زابر قضا آہ آہ

برشد بر آسمان تیرہ سحابی سیاه غیاب شد چہرہ پنهان شد روی ماه

خیل هموم و غموم کشید ہر سو سپاہ لشکر شادی شکست جیش خوشی شد تباه

دود قضا شد بلند قصر قدر شد خراب

--- صفحه ۴۵۳ ---

کہ لسان از ذکرش خجل و همچنین کعب ابن ظہیر کہ چنان بمذمت آنحضرت قیام نمودہ بود کہ آنحضرت دم اورا ہدر فرمود و بعد از عزّت و اعلیٰ کلمۃ اسلام بنوعی بمدائح آنحضرت قیام نمود کہ عفوش فرمودند وجوائز عالیہ بخشودند ولّٰہ الحمد والمِنَّہ کہ دراین ظہور اعظم قدرت و عظمت امراللہ چنان ظاہر و باہراست کہ درسجن اعظم جمیع امم روی زمین ابداً مجال نیافتند کہ کلمۃ از لسان کہ مخالف عزّت و شأن باشد جاری سازند بلکہ ہمیشہ دراحیان تہنیت و تعزیت باآنکہ معترف بمقامات الوہیّت و ربوبیّت نیستند قصائد عالیہ انشا و انشاد درمدح سلطان ایجاد نمودہ ومی نمایند واز ہر سمت تلگرافات بلسان ترکی و تازی از سُفرا عُلما و اُمرا رسیدہ ومیرسد مناسب دیدم کہ صورت یک تلگراف باچند قصیدہ دراین اوراق مذکور دارم لیفرح الأبرار باعلیٰ امراللہ العزیز المختار واعزاز

کلمة الله البهيّ النّوار صورت تلگرافنامهٔ شخص فاضلی از اهل سنّه مسمّی بمحیی الدّین افندی انّ نبأ
 أقول شمس الّکمال وکوکب الجمال اورث القلوب ضجيجاً واجيجاً واضطراباً نسئل الله سلوة واصطباراً
 محیی الدّین صورت جواب تلگراف از لسان احلی بیان حضرت غصن الله الأعظم المصيبة دهماً

بگو چه داده است رو بدهر واحسرتا که خیزد از کلّشی فغان واحسرتا

ضجيج واسواتا صریخ داد میتا انین واکربتا حنین وامحتتا

اجيج واحرقتا عویل وافرقتا زفیر داد اسماً شهیق واوحشتا

از کیست این احتراق از چیست این انقلاب چرا فضای سپهر چنین مکدر شده

چرا رخ ماه مهر زغم مغبر شده چرا چنین پشت چرخ زغصه چه پیر شده

چرا قلوب و عیون پُر آه و آذر شده وجوه اصفر شده دموع احمر شده

هموم بی حد شده غموم بیمر شده بهر چه نالد رعود بهر که گرید سحاب

--- صفحه ۴۵۴ ---

والرّزیه صمّاً فالصّبر منصرم والّقلب مضطرم والّدمع منسجم و هیها تالسلو هو العزّاً إلّا لمن استجار جوار
 رحمته الکبری وشتان بین ذلک الجوار وهذا الجوار (عبّاس)

صورت قصیدهٔ اولی که شیخ فاضل وشاعر وادیب کامل شیخ عبدالملک شعبی در تعزیت انشا نموده.

وَمَدْمَعُ عَيْنِي سَحَّ فِي صَفْحَةِ الْخَدِّ	أُنْثَى وَلَنْ الْقَى حَلِيفاً سِوَى السَّهْدِ
وَمَالَ بِهَا الصَّبْرَ الْجَمِيلَ إِلَى الْفَقْدِ	عَلَى نَكْبَةٍ حَلَّتْ فَحَلَّتْ عَرَى النَّهْيِ
بُاسُمِ زَرْءٍ لَا تَقَابِلُ بِالرَّدِّ	فَحَتَّى مَتَى يَادْهَرُ أَنْتَ مُحَارِبِي
وَضَلَّ رِقَادِي وَأَنْزَوِي لِلْجَوَى رَشْدِي	أَصَبْتُ فَوَّادِي كَمْ وَكَمْ قَدْ أَضَعْتَهُ
لَسِيفِ عَنَادٍ لَنْ يَمِيلَ إِلَى الْغَمْدِ	وَكُنْتُ قَوَى الْعِزْمِ أَنْ جِئْتُ شَاهِراً
وَأَنْ لَمْ يَفِدْكَ الْقَطُّ مَلَتْ إِلَى الْقَدِّ	فَمَا زِلْتُ تَسْطُو بِالْجُنُودِ وَتَعْتَدِي
وَسَاعَدَهَا خُطْبُ أَنْ أَنْبَزَ لَمْ يَجِدْ	كَتَائِبُكَ الْأَيَّامِ أَنْ جَرَتْ حَارِبَتْ
وَأَنْ يَرْجُ مِنْهَا النَّصْرَ مَالَتْ إِلَى الضَّدِّ	لَهَا حَادِثَاتٌ كَمْ تَمَّرَ عَلَى الْفَتَى
وَيَصِفُوا بِهَا عَيْشَ اللَّئِيمِ مَعَ الْوَغْدِ	تَرَى الْحَرَّ فِي أَكْدَارِهَا ظِلٌّ يَغْتَذِي
إِذَا فَكَّ مِنْ قَيْدٍ تَكْبَلُ فِي قَيْدِ	وَذَى حَالَةِ الدُّنْيَا لَمَنْ يَكُ فَاضِلاً

زچیسټ هزای بحر چرا برآرد خروش چرا فضا پُر صداست چه دیک هنگام جوش

جبال صعقان شده تلال رفته زهوش عقول گردیده مات نفوس گشته خموش

فسرده درسدره نار زهوش رفته سروش بیاغ نالان طیور بدشت گریان وحوش

تنوح روح البحار تصیح قلب الهضاب

واعجبا اینعزا واینغم جانگاه چیست درزمی وبر سماً این اسف وآه چیست

زروی ورخسار مهر نزاری ماه چیست نالهٔ روز ازچه رواست آه شبانگاه چیست

صوت ضجیح وعویل درحرم شاه چیست نحیب سر الوجود زفرقة الله چیست

هذا خطب عظیم ذلک حزن عجاب

--- صفحه ۴۵۵ ---

وسعد الفتی فی عفة وتأهب لدار نعیم فهی من اعظم الرشد

ألم تر ان الله نادى بهائه بلى بابه المقصود للفوز بالقصد

وسار الى جنات عدن مليا لدعوة مولاه فحيّاه بالوعد

تنعم بالفردوس رب مكارم وغادر ارواحاً تنوح على البعد

فاعطى امانيا وجوداً محققاً وندت امانينا وعدنا بلا جد

وسر بولدان و حور تزینت ونحن من الأحران نرفل فی برد
وهناه رضوان بزخرف جنة واحشائنا تصلى بجمر اللظى المردى
وناداه جبریل یهنی بعزه ونادى بها الله ان ابني من بعدى
ولذ بعیش قد صفا من مکدر واقواتنا صاب تحصل بالكد
واطربه رشف الرحیق مسلسلاً ونادمننا ساقى الکتابه بالکید
لقد کان ربّ الفضل والعلم والتقى وبحر الندى والجود والحلم والمجد
ومصباح جود فى الدجى یهتدى به بلى غاية الراجى واکرم من یسدى

تنوح قصر القدم تصیح بیت الوصال تضج روض اللقا تحن عرش الجلال
تبکی عین البحار تصرخ قلب الجبال تقول ارض الظهور این ملیک الجمال
این سماً الکرم این محیط الفضال این إله الوجود این مربی الکمال
این مغيث العباد این مجیر الرقاب
وااسفا ایجهان جمال معبود کو ایزمی وایزمان طلعت مقصود کو

شهنشه ذوالکرم ملیک ذوالجود کو خدای عالم چه شد إله مشهود کو

موجّه من فی الوجود حضرت موجود کو جمال قدس قدم هیکل محمود کو

کجاست ربّ البیان کجاست امّ الكتاب

--- صفحه ۴۵۶ ---

وافعاله بالعزم للعزم قارنت تسامت فدلّت من یضلّ من الوفد

إمام همّام فاضل متفضّل تقی نقی قد تمسّک بالزهد

وبحر روى الصّادی بعذب زلاله وانعش ارواح الوری من صفا الورد

وروضا له اغصان جود تباست اذا حلّه الجانی حماه من اللد

لئن تکن العلیا ادلهمت لفقده فقد خلف العباس فی أفق السعد

ترقی الی هام السّماک بفضله یفوح بهذا العصر کالمسک والنّد

معادن اسرار وموضع حکمة ومظهر الطاف لا ندیه الحمد

لا تأسفن عبّاس فهو منعم بحور وولدان تحیه بالود

وهيا استمع نظم النّعيم مؤرّخاً تزكّا بها الله قد جد للخلد

ناظمها الشيخ عبدالملك الشعبي ۴۲۸ ۹ ۶۷ ۱۰۴ ۷ ۶۹۴ (۱۳۰۹)

____ گوئی عز لقا چرا شده واژگون قباب قدس بقا چرا شده نیلگون

بریز ایچشم جان زدیده دریای خون بر آرای قلب روح زفیر نار ازدرون

بنال بیحد و حصر بزار بیچند و چون که سوخت از برق غم خرمن صبر و سکون

قلوب شد بی شکیب مرا زتن توان رفت و تاب

پس از تو ایشاه جان جهان و جان کومباد ز بعد شمس ظهور مهر جان کومباد

زمین پس از یوم شاه هم آسمان کومباد بهار و گل چون گذشت دگر جنان کومباد

جدا ز محبوب روح دل و زبان کومباد شکیب و صبر و قرار تاب و توان کومباد

که زندگی در فراق بود اشدّ العذاب چگونه ورقای شوق شود سپس نغمه خوان

که رفت گل از چمن خراب شد گلستان زغه لیبان باغ بر آمد آه و فغان

که طلعت شاه کل زدیدها شد نهان شد از غم فرقت پس از تو ایشاه جان

وجود شادی عدم بهار عشرت خزان قلوب احباب شد ز نار هجرت کباب

صورت قصیدهٔ ثانیه که فاضل ادیب وشاعر لیب امین فارس معلّم مدرسهٔ پرستانت در کفریاسیف

انشا نموده (رثاً فرد الزمان)

ما للمحاجر دمعها لا يحجر . فكأنه ديم غدت تتحدّر .

ما للقلوب تكاد تفطر والنفوس تكاد ترهق والمرائر تفجر .

ما للأنام تكاكثوا متجمهرين . كأنهم جمعوا لكيما يحشروا ما بال عكّة قد عرتها رجفة .

ما بالها تبكى دماً ينهر . ما للبسيطة زال عنها بسطها وغدت بحرقه مثل تتحسّر .

هل دكت الغبراءم هل مادت . الخضرأأم ماذا دهانا اخبروا امذاك صوت الصّور امنعى البها .

ملاّ البلاد فكل طرف يمطر . هذا بهاالله قد ترك الثرى من حيث ناداه العزيز الأكبر .

فتفطرت اكباد سكاّن الثرى . ويحقّ بعد رحيله تنفطرهو فى سرور والأنام بحسرة .

اذ فاتهم منه أياذ تذكر . قد كان كهفاً للبرايا كلّ من وافاه كان ينال مايستنظر .

قد كان شمس هدى وبدر فضائل . ومفاخر ومئاثر لا تُنكر مافاتِه شَيْءٌ من الأفعال ذا . ت البر فهو لكلِّ برِّ

مصدر . مهما نظمت فلا احيط ببعض بعض صنيعه أنى تحاط الأبحر.

يفنى الزمان وذكره لا ينطوى. تتعطر الأرجأ لما ينشر اوصافه جلّت عن التشبيه إن.

نشرت بناد فاح منها العنبر. ومقامه عن كلّ مدح قد علا أنى احار بأى مدح اذكر.

وعن الرثأفا رثائى شخصه. الأ على سبل العوائد فاعذروا

غمى که از فرقت بقلب عالم رسید دو صد هزار آنچنان بغصن اعظم رسید

بغصن اکبر شها ز هجرت آنغم رسید که بر تمام وجود نمی از آن یم رسید

بر اطهرت هم گذشت بر انورت هم رسید غمی که بر نه سپهر فغان وماتم رسید

ولی بلای حرم نیاید اندر حساب چگویم ایشاه جان ز درد اهل حرم

که چون برایشان گذشت ازین بلای عظم زعین اوراق ریخت عیون حمرا زدم

برون ز شرح است ووصف حدیث این درد وغم خموش ورقا که سوخت قلوب وارواح وهم

نزن ازین بیش نیش بزخم قلب امم بخواه از حق شکیب حذر کن از اضطراب

علاج این زخمر از دوست مرحم طلب دواى این درد را زغصن اعظم طلب

زلف سَر الوجود شفای اینغم طلب زمشرق فضل وجود حیات عالم طلب

ز شاه دریاق فضل برای اینسم طلب ظهور فضل وعطا زحق دمام طلب

که اوست در کلّ شأن ملیک یوم المثاب

--- صفحه ۴۵۸ ---

فهو الذی استقصی الکمال مع العلی والمجد والوجود الذی لا یحصر

والحلم والعلم المجمع بالهدی والحزم والعزم الذی لا یحقر

هیئات ان تحصی مناقبه الملائ او ان یحیط بوصفه المستبحر

حسناته لا تنتهی قد ماثلت عدد الحساب فهل لهذا آخر

یا قوم فارق ارضنا ذو رفعة من دونه کسری وایضاً قیصر

فلفقده جرت الدموع کأنهر تطفی لظا وسط الحشا تتسعر

وتکاد اهل ارض ان تقضى اسأ تتنفس الصعداً وهی تضجر

لولا الرجا بشاله اهل العلی ان یخلفوه لکان قلبی یفطر

لا تقنطوا يا قوم انّ شموله
اهل لكلّ مهمّة تستنظر

ما مات من خلّى وراه نظيرهم
قد ماثلوه مناقبا فاستبشروا

الله اكبر لا يقال بوصفهم
لكنّ اُولو مابهم ما ينكر

ابنيه صبراً انتم ادرى الورى
بضروب تعزية تقال واخبر

وبصبركم اهل المصائب تقتدى
حين الاسا فتصبروا وتصبروا

ترك البهّا الأرض واختار السّما
ولذلك فى الفردوس اضحى يخطر

ترك البهّا الأرض لكن ذكره
فيها يخلد وهو مسك اذفر

يا صاح قم انشد بنيه رثائه
واسئلهم ان يقبلوه ويعذروا

واذا استزادوا نظم تاريخ فرد ابقى بهّا الله صيتا يشكر (١٤ حزيران عربى ١٨٩٢)

ناظمها امين فارس معلّم ٩١ ١١٣ ٧٤ ٥٠١ ٥٣٠ مدرسة پرتستان فى كفرسيّف

به غصن اعظم نگر سدره برنار بين عيان دراين فجر نور تجلّى باربين

در ملکوت ظهور جمال دلدار بین دیده حق بین گشای جلوه دلدار بین

شعشعه شمس فضل لمعه انوار بین مظهر آیات غیب مشرق آثار بین

نقطه سر الوجود آیت فصل الخطاب

ای زنو جسته طراز کتاب عهد إله وی تو ولیعهد شه بر همه ماسواه

زمهر ابهی توئی مدام حاکی چه ماه زهی بیکتا نیست کتاب اقدس گواه

کسی که در نص حق بر تو کند اشتباه باد چو یحیی مدام در دوجهان روسیاه

همیشه بادش نصیب قهر شدید العقاب

زهی مبارک خدای که چون تواس بندهایست خوشا شهی کش چنین غلام فرخندهایست

که غصن اعظم برش عبد سرافکندهایست در آسمان ظهور چه مهر تابندهایست

تراشیهها بندگی طراز زینندهایست نزد شهی کش آله بنده شرمندهایست

--- ص ۴۵۹ ---

خدائی از صیبتش نهفته رخ در نقاب

صورت قصیدهٔ ثالثه که یکی از صلحای عکا که بدیانت وزهد و قدس معروف است و هرگز احدی را
 لأجل الجاه مدح نموده دراین مصیبت عظمی لسان فطرتش باین ابیات ناطق شده که اهل علم بعضی
 از ابیات او را جز در حق حضرت خاتم الانبیاء روح ماسواه فداه جائز ندانند بلکه قائل آنرا از منهج قویم
 دور شمرند

یا من تسامی بالمعارف والنهی	واستأسر العقلاً بحکمة عقله
لا یخف علیاک التی سمت الملا	فهما تقرّ الکائنات بفضلہ
انّ الوری جزعت علی فقد البها	جزعاً ترزعزت القلوب لهوله
قلب تبرزخ فاستوی فوق السّما	لا هوتہ کیما یعاد لأصله
ولذا بکیت دماً علی العلم الذی	ما عاد یأتینا الزمان بمثله
واتیت فی نظم الرثا مغزياً	ومذکراً انّی اقول لأهله
صبرا علی هذا المصاب وان یکن	شمّ الرواسی لا تقوم بحمله
فالصبر اجدر بالخطوب مکانة	حتّی والیق بالفقید ونسله
ولربّ یوم فیہ قد عظم البلاء	ورمی قلوب بنی الکرام بنبله
فلیکثرون من التأسی دائماً	بمصاب من خلق الوجود لأجله

(الفقیر الیه سبحانه) (الحاج محمد ابوالحلق)

ای پسر ذوالکرم وز پدر ذوالجلال سرّ شه بی نظیر این اب بيمثال

یافت خدائی شها زبندگیت کمال داده از بندگی آلهه را گوشمال

انت بدیع الشؤون انت جمیل الفعال انت کریم الصفات انت حمید الخصال

انت بسیط العطاء انت بذیل الثواب

ای زجمالت پدید جنود آثار حق مشتعل از سدرهات نور حق و نار حق

ماه رخت مستضی ز مهر رخسار حق ز فجر و جهت عیان شعاع انوار حق

عرف الهی توئی ای گل و گلزار حق در صدف صدر تو است قلزم اسرار حق

توئی شه کامکار توئی مه کامیاب

شها بورقاً خویش ز عطره ات نفحه ز ساغرت جرعه ز کوثر تطفحه

ز خامهات آیتی زد فترت صفحه ز جلوه ات پرتوی زلجه ات رشحه

ز گلشنت نسمة ز نظر دعت جذبه ز بخششت قسمتی ز مخزن ت بهره

که تا شود ذره ز فیض تو آفتاب

قصیدهٔ رابعه که یکی از ادبای بیروت انشا وارسال نموده (یا صبور)

انّ الجسوم الى المراكز ترجع xxx والروح مثل ذخيرة تستودع . والدين يمنع والنهي تنهى الفتى xxx عن ان يرى من
مس خطب يجزع . منذا ينازع ربه في ملكه xxx ومن الذي لقضائه لا يخضع سبحانه من خالق ومهيمن xxx منه اليه
الالتجا والمفزع . نفذت مشيته بسابق علمه xxx وعنت لقدرته الخلائق اجمع.عش ماتشافي الأرض أنك ميت xxx
واحجب بها من شئت فهو مودع. واصنع بها ماشته تره غدا xxx اذ لا رهين يفك ممّا يصنع . وسل الثرى كم من نواص
عفرت xxx فيه وكان المسك منها يسطع.وبدور فضل قد هوت لرغامه xxx كانت منازلها الصياصي المنع. انا لانام فرائس
والسبعة الا xxx يام فيهم بالرزايا اسبع. جرالزمان على الالى ذيل البلا xxx قدماً فكلّ تحته متبرقع . واناخ كلکله على
ماشيدوا xxx فتدکدکت اطم واقوت اربع . فاذا بنو العباس مات رشيدهم xxx هذا ابو العباس منه ارفع. عظم المصاب به
فما من مفزع xxx الا لمن منه اليه المرجع . يوم كيوم الدين لا وزر به xxx ولكلّ مرّ منه شأن مقنع. ما خصّ قطر لا ولا
افق به xxx بل عمّ ما شمل المحيط الاوسع . الامر ويحك فادرع جداً له xxx جد والاى سن تفرع . حيث الحقائق
فى العوالم اعين xxx فقدت بهاها فهى ثکلى تدمع. تبكى لمصباح طوت مشکاته xxx نوراً به تجلى العقول
وتسطع. ادناه حسن الخلق منربّ الورى xxx لطفاً وابعده المقام الارتفاع. فكأنه شمس الحقایق فى الملا xxx والشمس
تقرب للعيان وتشسع . يا قبر انت الان روضة جنة xxx من زار تربک فى نعيم يرتع . يا قبر قد اودعت منه طيباً xxx حياً
وميتاً فادر من تستودع. هذا الذى بك نشره متضوع xxx ركن العلا من فقدته متضعع . ياراحلا ابقى لنا من بعده.
ذکراً بارجاً السّما يتضوع. طابت نفوسهم لوضعک فى الثرى

علما بانک ليس شيئاً يوضع. اذ انّ علمک وهو بحر زاخر. ليست تحيط به الثلاث الأذرع

من كان رزؤوك فى صحيفه وزنه . رجحت وليس يهّمه ما يصنع . جادت عليك سحائب من رحمة

تروى ثراك بديمة لا تقلع . وتعطّرت بنسائم التسليم من . مولاك افنية حوتك واربع

ولقيت انسا بالذى قدّمته . من صالح ينميه فضل اوسع . ممّا يسلينا لفقدك علمنا

انّ الوفاة سبيل دار تجمع . ووجود انجال لهم فضل سما . وبصيرة بزمانهم وتضلع

وفصاحة علمية وفراصة . حكمية ونفوذ رأى يقطع . فهّم المكارم والكرامة والعلا

وهّم الفضائل والفواضل اجمع . ولقد تركت لهم عماداً قام فى . تلك الطريقة لاعراها منزع

عبّاسهم فى يوم فقدك وجهه الكامل المتفضل التورّع

متمكّن العرفان عند تلون ال معروف يقبله كما يتنوع

--- صفحه ٤٦١ ---

متقيّد باللطف مطلق همّة . وبصيرة مترفع متخشّع . يتوشّع الأراً منتخباً لما

هو فى نفوس ذوى النباهة اوقع . وموشّع اعطافه بمعارف . حلل العلوم بوشيهن توسع

تستعبد الدنيا القلوب وانه . يستعبد الدنيا اليه فتخضع . كيف العزأ له ومورد فضله

ما غاض دقق فيوضه المتدفع . انّ الخطوب تهول عند همومها . اذ ليس من يسلى ولا يتوجّع

لكننى قد جئت فى مرثيتى . وجميع احرفها عيون تدمع . (مصباح رمضان)

قصيدة خامسة كه اديب ليب رشيد افندى صفدى ازاعضای مجلس بلديّه عكا انشا نموده:

مُصاب ليس يعقبه شفأ . ودأ ما لصحّته دوا . وخطب قد ملا الأحشا كدورا

فمزّقتها وقد عظم البلاء . وكرب زلزل الدنيا بهول . له حزنّت على الأرض السّماء

وداهية دعت قوماً برزء . على آثاره وجب البكاء . وحادثه نعت قطب المعالى

فضاق لوقعها فينا الفضأ . بها الله من قد حاز سرّاً . تلالاً في الوجود له سنأ

إمام قد حوى علماً وفضلاً . ورشداً منه قد ظهر البهأ . بادراك الحقيقة فى المبانى

فبان له على الفضل العلا . بتحقيق اليقين على الصّلاح . وزهد لا يشوبهما رياء

ومذ نال الكمال وكلّ شئ . تكامل يعتريه الأنتها . فطالبه المنون بردّ دين

وحكم الدّين فى الشرع الوفاً . لذا ادى الأمانة فى مقام . يعزّ على السوى فيه الرضا

وحسبك أنّه قد سار عنا . الى الأفق المنير كما يشأ . ولكنّا فجعنا فى همام

اقلّ صفات صورته الضياء . وقمنا دهرنا بالحزن نرثى . إماماً قد يحقّ له الرثا

ونبكيه دماً طول اللّيالى . على التقدير ان عزّ البكاء . نسلى النّفس عنه فى بنيه

هم الصّلحا الكرام الاتقيأ . على انّ الفقيد وان تولّى . فنور لا يحيط به جلا

ولمّا ان رأى كلاً سيفنى . وهذا الكون ليس له بقأ . سعى نحو الجنان يروم خلدأ

بدارٍ لا يُدانيها الفناء . فنال بها من الرحمن عِزاً . بروضاتِ رضوها الأولياً

فأرخه بلاهوتى لب . لجنّات البها سار البها . (١٣٠٩) (الفقير رشيد الصفدى)

(قصيدة سادسه كه مجمع دينيه مدرسه خيريه كليساى روم ساكنين عكاانشا نموده)

--- صفحه ٤٦٢ ---

(نفثات القلوب)

مادت الأرض رعدة اذ تولّى . مبعث النور صاعداً وتعلّى . ام دفر منهارة لا تحاكي

هول وقع قد صار فيه تجلّى . لا بكاء لا آنة وعويلا . انه القطب آب لما تدلّى

كله النبل فى الأمائل اولا . ده اغرار كمل وأجلاً . سار هول لا يحكيه هول

لامصابا لا الخطب أم وكلا . انما الخطب يعتري الناس والذات البها الكريم ثم يصلّى

نحن خلق ولفظنا لفظ خلق . واصفاً كامل الصفات تجلّى . ذا ضياء ينير كلّ عمّا

ذا ندأ لكل فقر أفلأ . ذا رجاً لكل باب ملم . ذا رضا لكل خير أهلاً

سار باق مستفضل فى بنيه . فيه فى النور فى الكمال يجلّى . كيف يفنى وكله الفضل حقا

ذاته النور ساميا مستقلا . بشرّوا الأرض والسما وما بين . هما انما البها ما تولّى

فاز للنور يطلب النور ارح . ذا البها القدير فى الله حل . (١٣٠٩)

(اخويّة القدّيس جاورجيوس الخيريّة الأرثوذكسيّة في عكا)

(قصيدةٌ سابعه كه معلّم مدرسةً پروتستانت در عكا انشا نموده)

ما بال هذى الأرض تصعد للسمّا طيراً فهل قُطب المكارم قد سَمّا

ولمّا لكواكب قد تزايد ضوؤها هلا اليها من سناه تقدّما

مالى اراها قد ترتّب فى الفضاء انظرُ فقد صارت كجيش نظّما

وتقاربت وترتّبت ثم انحنت ذلاًّ لديه فهل عليها سلّما

ذهب الذى ترجو البريّة دائماً من كفّه جوداً كأُمطار السّما

حقّاً اذا سُكّبت عليه مدامع من ارضنا تروى ثراه وان دما

يا ارض نوحى واندبى وتصبّغى حزنا على مَنْ كان فيك متيّما

يا ارض نوحى فالنّواح لواجب جسم الحبيب الى التّراب تسلّما

عجبا ترى هذا نهاية من حوى اسمى المناقب جسمها ان يعدما

كلّا وكلّا لم يزل حى وبل انّ البهأ الى البقاء تقدّما

يا ايّها الاقوام نوحوا واندبوا لفراق شخص باطّهاره علما

شقّوا القلوب مع الجيوب فأنّما خلقت لكى تبقى له او تعدما

جودوا بدر من عيون كان فى آذانكم افراده قد نظما
 ابكوا الفراق وليس تبكوا ففده انّ البكا على الفقيده تحرّما
 لكنكم ان تصبروا لن تندموا اذ تتبعوه ومن برّى اسلما
 لا تحزنوا لوفاته فوفاته بدء الحياة كذا القضا تحتما
 ماذا نقول واى شئ ننطقن فى وصف من عن كل وصف قد سما
 بر رؤوف فاضل متورّع بمديحه الأفواه قد صارت فما
 رجل اذا دخل القصور بوصفه يبقى القريض مناقضاً ما يلزما
 من ذكره يلقي الهوا طهارة من شمّه من كل دإ سلما

--- صفحه ٤٦٣ ---

حين ارتقى الأملاك صاحت مرحباً اهلاً بمن للبر اصبح منجما
 لما رأوه دونوا التاريخ ها هذا الذى للحق حقاً قد حما
 فله البقا ولنا اليه أوبة _ لا بدّ منها ليس من هذى حما (تاريخ مسيحي ١٨٩٢)
 فلسنعين بأثره فى برّه _ حتّى نزكى تى الحياة ونختما (الفقير امين زعرب)
 يا إمام الهدى ونور البها . اى لفظ يفيك حق العزاً . ليت شعرى من لى بلفظ نبى

فيه ارثى علامة الأنبياء . سيد كان بعثه للبرايا . خير غوث من واسع الالاء
بث روح الرشاد بالخلق طراً . هادياً للحقيقة الغراً . ومذ استكمل الرسالة فيهم
صعدت روحه لأعلى السماء . ظهرت معجزاته تتلألاً . بينات كالبدر فى الظلماً
فاهتدى كل عاقل بسناها . واحاط الضلال بالجهلاً . هكذا الشمس لا يفوت ضياها
غير وغد ذى مقلة عمياً . عرفت فضله الملوك وخرت . نحوه سجداً بدون رياء
واعترى الأرض هزة يوم اودى . فهوت حزناً انجم الجوزاً . وبكى الفضل فقد اعظم ركن
من ذويه الكرام والفضلاً . وعيون السخا سحت عليه . ادمعاً مثل فيضه بالسخا
من يرى بعده لرفد اليتامى . وغياث الفقير والضعفاً . واذا ما الشمس المنيرة غابت
من لنا بعدها بنشر الضياء . هان والله بعده كل خطب . وتخبرنا الموت فوق البقا
يا عيون القريض سحى عليه . بدل الحبر ادمعاً كالدماً . غاب من كان للنبوّة اهلاً
غاب من كان كعبة الفصحاً . فاكتسى العلم بعده بحداد . وارتدى بالسواد خير رداً
ماتأخرت عن رثاه لعذر . غير داعى الأسى وفرط البكا . سيما قيل اسرع السحب عدواً
بالمسير الجهم من غير ما . لا تسلى حق الرثا لملك . ورسول قد جل عن نظراً
كدت اقضى عليه لولا التأسى . بعده فى اشباله النجباء . فئة يصلح الندى والمعالي

والسرايا لهم وبذل العطاء . انت منهم وفوقهم يا ملاذى . بعلوم وحكمة وذكاً

ولهذا فلا يليق بمثلى . ان يعزبك فى مقام الرثا . انت ادرى منا واوسع علماً

فى حياة مصيرها للفناء . ما مثولى امام عرشك إلا . لإد الفروض بعض الإد

فاذا ما سلمت للدهر ذخراً . سلم الدهر من خطوب البلاء . (امين زيدان)

واين كلمات را هم كه بطراز بلاغت وبراعت مزین است جوانی از ادبا و نجباى مسیحیه كه

--- صفحه ۴۶۴ ---

در عكا ساكن است بحضور حضرت غصن اعظم دراين ايام مصيبت عظمى تقديم نموده الى غرة

جبين الدهر وانسان عين الفضل سيدى ومولاى العالم العامل فضيلتو عباس افندى الأفخم دام عزه

تنازل يا مولاى يا فخر الندى وامير المكرمات وتقبل من مفتون آدابكم عبارات يبعد نطقها عن رقيق

معانيكم كبعد الأرض عن نور السماء حاول ان يأتى على ذكر صفة من صفات مولاكم الجليل وسيدكم

النَّيِّل وبدركم السَّاطع وكوكبكم اللَّامع حاول ان يصف خطباً ذهلت لديه بصائر أولى الحكمة

وحارت عقول اصحاب العلم والفهم

(خطب الم بکل قطر نعيه _ کادت له شم الجبال نزول)

حاول ان يصف مصيبة كسفت لها شمس الضحى وأقل بدر المكرمات وكبا زناد المجد و انفصمت
عري العليا وشوه وجه الحزم والعزم و غاضت ينابيع المعارف وتنكرت سبلها واقفرت ربوع المسرة
ودرست معاهدها حاول ان يصف خطب فقيد تقوضت لمنعاه الأضالع وارتجت لوقعه القلوب
واستكت المسامع فشاهدنا الكرامة تندب حظها والسيادة تبكي حامى ذمارها والعلى يؤبن ابن بجدته
والجود يرثى راعى حرمة

حَتَّى خَلْنَا مِنَ الْأَسَى كُلِّ طِفْلٍ نَائِحًا قَبْلَ أَنْ يَتِمَّ الرِّضَاعَا

وقام مفتونوا بهائه يبيكونه عدد إنعامه وعدله وهبت قلوب ابنائهم تنتحب عليه بمقدار ما زرع فيها من
حبّه وفضله . كيف لا وهو الراحل الذى تولّت المكرمات برحيله والواعظ المرشد الذى هداهم بوسع
علمه وجزيل فضله . فأى آثاره لا يندبون بعده وهم لا يطلبون محمّدة وعدلا الأ وجودهما عنده . آثار
علمه التى خزنها فى صدورهم ام واسع فضله الذى شمل به كبيرهم وصغيرهم ام ائيل مجده وجزيل
حكّمته ام عظيم نُبله وشريف كرامته . ولسنا بعد رياسته عَنَّا وعَلُو مقامه ورفعة شأنه لنستطيع الأتيان بجزء
من الواجب فى تعداد صفاته وحسناته ولو جمعنا فى رثائه جميع ما قيل فى الدنيا من رثا الملوك
والأمراء وافاضل الناس . فلا محاسن فضله

تُدرِك ولا مآثر عدله تُعد ولا فيوض

مراحمه توصف ولا غزارة مكارمه تُحصر ولا كرم اعراقه ككرم اعراق النَّاس . فانَّ كلَّ هذه الصِّفات
التي كان فيها آية الله في خلقه لم تكن لتفى بوصف بعثته الشَّريفة فهو الإمام المنفرد بصفاته والجبر
المتناهي بحسناته ومبراته . بل هو فوق ما يصف الواصفون وينعت النَّاعتون . الراحل الذي لم يترك
للنَّاس زاداً غير اكباد ملتبهة ودمع مصبوب . فكيف يسوغ وصف من جلَّت صفاته عن التَّغيير بل كيف
يليق ان يحزن الدمع بعد فقد هذا السَّيد الخطير . ولقد جمد المأ رعبة وارتياعا . وجرى الصَّخر أنة
وإلتياعا . وضياً الهنا استحال ظلاما والى المحو مطلقا قد تداعى . مذ هوى من اعالى الفضل طود . راسخ
جاوز السَّماك ارتفاعا وإنا لنجلَّ هذا البدر عن ان يغور فى القبور وهذا النِّجم عن ان يبيت تحت الثرى
إنما هو نجم بها لم يكن إلا لينتقل فى بروج سعده ويقترن بمنازل عزّه ومجده

حاشا علاه من الممات وأنما هي نقلة فيها المنى والسَّؤل

ولقد ناداه من احبّه فأجاب بعد ان ترك آثاراً تذكر متمماً بعثته الشَّريفة و بعد ان اوجد فى هذا الوجود
معادن لطف وجود كفى بوجودهم عزّاً وشرفاً . فسيادتكم مولاى وأتباعكم الكرام اصحاب المأثر
الحميدة تجدّدون بنور حكمتكم وعلمكم ما سنّه نجم بهائكم المنتقل فى بروج مجده فهو وان أحزنكم
وأحزن الجميع بنقلته فقد سر ملائكتك دار النِّعيم حيث مقرّه السَّعيد . فتقبّل ايّها السَّيد السَّند من عاجز عن
ادراك سر معجزاتك ومقصر عن أدّ حق الواجب نحو كرامة عنصرك انت يا من زرعت فى قلوبنا
بزور المحبّة واستمלטنا بكلّيتنا الى عشق صفاتك مراسيم التَّعزية التى نجعل والله كيف يليق الأتيان بها .

فباهر علمک وواسع حلمک یدرکان سَر قصورنا و تقصیرنا ادام الله بقائکم و حضرات اخوتکم الکرام
بالعز والاسعاد .

(الفقیر جاد عید سنه ۱۳۰۹ هـ _ ۱۸۹۲ م) (۹)

حال که یوم بیست و هفتم از غیاب شمس جمال و غیاض بحر وصال است اوراق نظم و نثر از ادبا
و فضیلاى اسلامیه و مسیحیه خارج از احصا بحضور حضرت غصن الله الأعظم تقدیم شده و میشود ولی
این اوراق

--- صفحه ۴۶۶ ---

منظومه و منشوره چون از نفوس معروفه بتعصب در دین و عدم انقیاد و تواضع و تملق و توقع باغیا
و ممولین بوده منتخب و درج شد تا صاحبان بصیرت در اقتدار این ظهور اعظم تفکر نمایند که آیا در
سجن اعظم که سخت ترین سجنهای عالم بود چه روش و سلوک از جمال قدم جل شأنه دیده شد که
آن شدت کبری باین رخای عظمی تبدیل گشت و آن ذلت بی منتهی باین عزت بلا انتها مبدل گردید
در کدام تاریخ از تواریخ عالم دیده شده که از نفسی که مبعوض ملل و مغضوب دول بوده در چنین
محلی چنین قدرتی از او ظاهر شده که در ایام ظهور آفتاب جمالش دوست و دشمن از مائده فضل
و عطایش متنعم و همیشه بابش ملجأ آوارگان عالم و جمیع همّش مصروف آسایش جمیع امم و در
حین غیاب نیر جمالش هم نفوس که بأحدی از ابناء عالم خاضع نبوده اند احتیاج و طمع باین گونه

کلمات بصرف خلوص و محبت مدحش نمایند و بثنای خود و طائفانش زبان گشایند لا و نفس الله
المهيمنة على الأفاق که چنین امری از اول ظهور مظاهر سبحانی تا حین اشراق این نیر اعظم بر آفاق
عالم نه در تاریخی مذکور و نه در صحفی مسطور ای دوست یکتا را بکلمات

فلک مارا زین الم طوفان شکست آه آه از آنچه مارا شد زدست

نوح دل زد غوطه در دریای خون غرقه گشت اندر بلای هجر چون

این نه طوفانی که یابد انتها تا ابد یکدل نیاید روز ما

تا بحشر دیگر امواجش کنون پاره های دل همی ریزد برون

قاف تا قاف بیابانها نگر کوه کره آورده قطعات جگر

در سر هر کوه سیلابی روان گشته از خوناب قلب عاشقان

مسلم و دُرزی نصرانی و یهود دور عکا از اهالی هر که بود

هر فرق بر رسم و آئینی که بود بر مرام خود عزاداری نمود

قوم این از دیگران محروقتتر درد و آه و ناله هاشان بیشتر

آنرئیسان کلیسا رکشت در مصائب بس قصائد ها نوشت

وایمشایخهای اسلام از کبار بهر غصن الله اعظم اشکبار

هریک از هر سو زبلدان بعید از مصائب بس معاتبها رسید

شاعران افصح ملک عرب کلّ بتمجید وثنای وجه ربّ

آنچه از اعلی فصاحت بودشان در مصیبت تامه شد تقدیسان

تاچهل روز و شب از آنخاص وعام در طواف روضه کردی اهتمام الخ نبیل زرندی

--- صفحه ۴۶۷ ---

علیا که از قلم اعلایت نازل شده میخوانم که شاید در این وقت سحر دعایم را پذیری و اهل عالم را
بنور انصاف و شناسائی منور فرمائی ای ربّ عرف عبادک جمالک ولا تجعلهم محرومین عن خمر
رحمتک الّتی جرت من اصبع مشیتک فی ایامک انّک انت المقتدر القدير (انتهی)

و چون این ذره بی مقدار را همیشه آرزو چنان بوده که چنین روزی را نباشم و نبینم حال که قضا محتوم
بر بقا این معدوم مقدر شد دیگر سزاوار ندیدم که بعد از چهل سال مدّاحی جمال مختار بنظم اشعار
مبادرت نمایم و لسان بتعزیت و تهنیت گشایم امید که عذرم در درگاه غنی متعال و اغصان سدره جلال
بشرف قبول فائز گردد و اکنون بسبب مطلع تاریخ باین دوبیت اکتفا نمودم تا مطلع تاریخ محفوظ ماند
و کسی در آن تصرف نتواند شد نهان شمس جمال آمد شب هجر و فراق (۱۳۰۹) بدر غصن الله سرزد

ازافق بااحتراق سال تاریخ غیاب شمس شد قد غاب ربّ (۱۳۰۹) گشت تاریخ طلوع بدر غصن الله

باق واختتم الکلام فی هذا المقام بما نطق به مولی الأنام لیكون ختامه مسك البقا لمن فی البها.

(قوله عز برهانه وعظم سلطانه)

ای ربّ لا تطو البساط الذی انبسط بأسمک ولا تطفی السراج الذی اوقد بنارک ای ربّ لا تمنع مأ

الهیوان عن الجریان الذی یسمع من خریره بدایع الألحان فی ذکرک وثنائک ولا تمنع العباد عن

نفحات هذا العرف الذی فاح بحبک (انتهى)

ودر یوم نهّم از غیاب جمال قدم جلّ ذکره وثنائه حضرت غصن اعظم جمیع احباب را با آنکه دراین

نه یوم همگی از خوان کرم متنعم بودند مخصوصاً همگی را از رجال ونسأ وکبار وصغار بمائده عنایت

مخصوصه دعوت فرمودند وهنگام ضحی هفت نفررا بمحضر انور احضار نمودند وفرمودند که در ایام

حدوث تب جمال قدم کتابی مختوم بمن سپردند وفرمودند که چون قدر مکتوم مختوم شد

--- صفحه ۴۶۸ ---

باید آنچه دراین کتاب است اعلان نمائی ومن هم نمیدانم که دراین کتاب که بخطّ مبارک است چه

مرقوم فرموده اند بعداز تقریر این بیان کتاب مبارک را گشودند وبجناب آقا رضا علیه من کلّ بها ابهاه

ومن کلّ ثناً اعلاه واحلاه عنایت فرمودند ودرآن محضر تلاوت نمود وجوی خون از قلوب بعیون

گشود واین آیه مبارکه کتاب اقدس درآن کتاب مسطور ومرقوم (اذا غیض بحر الوصال وقضی

کتاب المبدأ فی المثل توجّهوا الی مَنْ اراده الله الذی انشعب من هذا الأصل القديم) ومقصود از آن آیه غصن اعظم است که باید اغصان با کلّ مَنْ فی البهّا بأو توجّه نمایند وبعداً از مقام غصن اعظم مقام غصن اکبر است واحترام اغصان وحبّشان بر کل لازم و چون لوح الله با تمام رسید بمقرّ مبارک که از یوم صعود هر صبح وشام مشرف میشدند حاضر شدند و جمیع احباب را بأن مقرّ اعلی که مطاف اهل ملک و ملکوت است احضار فرمودند و کتاب الله را که به خطّ مبارک است به جناب میرزا مجد الدّین علیه نفحات الله محبوب العالمین عنایت فرمودند و بأعلی النّدا بما ینبغی له فی ذاک المنظر المنیر در آن محضر تلاوت نمودند لسان از بیان قاصر که چه حالت از استماع کتاب عهد الله بر احبّ الله دست داد چون ذکر آن کتاب مبین که آخر نغمه ورقّ العالمین و محبوب العاشقین بود بمیان آمد نفس آن کتاب مستطاب هم مرقوم شد لیکن هدی و ذکر ی للعالمین والحمد لله محبوب العالمین.

کتاب عهدی

اگر اُفق اعلی از زخرف دنیا خالیست ولکن درخزائن توکل و تفویض از برای وراث میراث مرغوب لا عدل له گذاشتیم گنج نگذاشتیم وبر رنج نیفزودیم . ایم الله در ثروت خوف مستور و خطر مکنون . انظروا ثم اذکروا ما انزله الرحمن فی الفرقان (ویلّ لكل همزة لمزة الذی جمع مالا وعدده) ثروت عالمرا وفائی نه آنچه را فنا

اخذ نماید و تغییر پذیرد لایق اعتنا نبوده نیست مگر علی قدر معلوم . مقصود این مظلوم از حمل
 شدائد و بلایا و انزال آیات و اظهار بیّنات اخمداد نار ضغینه و بغضا بوده که شاید آفاق افئده اهل عالم
 بنور اتفاق منور گردد و باسایش حقیقی فائز و از اُفق لوح الهی نیر این بیان لائح و مشرق باید کلّ بآن
 ناظر باشند . ای اهل عالم شمارا وصیت مینمایم بآنچه سبب ارتفاع مقامات شماست . بتقوی الله
 تمسّک نمائید و بذیل معروف تثبّت کنید . براستی میگویم لسان از برای ذکر خیراست او را بگفتار
 زشت میالائید . عفا الله عما سلف . از بعد باید کلّ بما ینبغی تکلم نمایند . از لعن و طعن و ما یتکدر به
 الانسان اجتناب نمایند . مقام انسان بزرگ است . چندی قبل اینکلمه علیا از مخزن قلم ابهی ظاهر .
 امروز روزیست بزرگ و مبارک آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و میشود . مقام انسان
 بزرگ است اگر بحق و راستی تمسّک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد . انسان حقیقی بمثابه آسمان
 لدی الرحمن مشهود . شمس و قمر سمع و بصر و انجم او اخلاق منیره مضیئه . مقامش اعلی المقام
 و آثارش مربی امکان . هر مقبلی الیوم عرف قمیص را یافت و بقلب طاهر باُفق اعلی توجه نمود او از
 اهل بها در صحیفه حمراً مذکور . خذ قدح عنایتی باُسمى ثم اشرب منه بذکری العزیز المنیع . ای اهل
 عالم مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف نمائید . نزد صاحبان بصر
 و اهل منظر اکبر آنچه سبب حفظ و علّت راحت و آسایش عباداست از قلم اعلی نازل شده و لکن جهّال
 ارض چون مربای نفس و هوَسند از حکمتهای بالغه حکیم حقیقی غافلند و بظنون و اوهام ناطق و عامل یا
 اولیاً الله و امانئه

ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزّت و ثروت حقّند دربارهٔ ایشان دعا کنید . حکومت ارض بأن نفوس عنایت شد و قلوب را از برای خود مقرر داشت . نزاع و جدال را نهی فرمود نهیاً عظیماً فی الكتاب . هذا امر الله فی هذا الظهور الأعظم وعصمه من حکم المحو وزینه بطراز الاثبات أنّه هو العليم الحکیم . مظاهر حکم و مطالع امر که بطراز عدل و انصاف مزینند بر کلّ اعانت آن نفوس لازم . طوبی للأمر والعلماء فی البها أولئك امنائی بین عبادی و مشارق احکامی بین خلقی _ علیهم بهائی و رحمتی و فضلی الذی احاط الوجود . در کتاب اقدس در اینمقام نازل شده آنچه که از آفاق کلماتش انوار بخشش الهی لامع و ساطع و مشرق است . یا اغصانی در وجود قوهٔ عظیمه و قدرت کامله مکنون و مستور باو وجهت اتحاد او ناظر باشید نه باختلافات ظاهره از او . وصیة الله آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین طراً بغصن اعظم ناظر باشند انظروا ما انزلناه فی کتابی الأقدس . اذا غیض بحر الوصال وقضى كتاب المبدأ فی المئال توجّهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الأصل القديم . مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده . كذلك اظهرنا الأمر فضلاً من عندنا وأنا الفضل الکريم . قد قدر الله مقام الغصن الأكبر بعد مقامه أنّه هو الامر الحکیم . قد اصطفينا الأكبر بعد الأعظم امراً من لدن عليم خبير . محبت اغصان بر کلّ لازم ولكن ما قدر الله لهم حقاً فی اموال الناس . یا اغصانی و افنانی و ذوی قرابتی نوصیکم بتقوى الله و بمعروف و بما ینبغی و بما ترتفع به مقاماتکم براستی میگویم تقوی سردار

اعظم است از برای نصرت امر الهی . و جنودی که لایق این سردار است اخلاق و اعمال طیبۀ طاهره مرضیه بوده و هست . بگو ای عباد اسباب نظماً سبب پریشانی ننمائید. وعلّت اتّحاد را علّت اختلاف مسازید . امید آنکه اهل بها بکلمۀ مبارکۀ قلّ کلّ من عند الله ناظر باشند و اینکلمۀ علیا بمثابۀ آبست از برای اطفاء نار ضغینه و بغضاً که در قلوب و صدور مکنون و مخزوناست . احزاب مختلفه از این کلمۀ واحده بنور اتّحاد حقیقی فائز میشوند . انه يقول الحقّ و یهدی السبیل وهو المقتدر العزیز الجمیل احترام و ملاحظه اغصان بر کلّ لازم لأعزاز امر و ارتفاع کلمه . و این حکم از قبل و بعد در کتب الهی مذکور و مسطور . طوبی لمن فاز بما أمر به من لدن آمر قدیم همچنین احترام حرم و آل الله و افنان و منتسبین . نوصیکم بخدمة الأمم و اصلاح العالم از ملکوت بیان مقصود عالمیان نازل شد آنچه که سبب حیات عالم و نجات امم است نصایح قلم اعلی را بگوش حقیقی اصغا نمائید آنها خیر لکم عمّا علی الأرض یشهد بذلك کتابی العزیز البدیع.

و صورت لوح مذکور صادر از قلم ابهی برای بعضی از احبای خراسان که زیارت نامه مبارکه بتمامها از آن اقتباس شد چنین است ۱۵۲ بسم الله العلیّ الاعلی

سبحان الذی نزلّ الآیات بالحقّ و یجذب بها قلوب من یشأ و انه کان علی ما یشأ قدیراً سبح له ما فی السموات و ما فی الأرض و کلّ عنده فی اللوح مذکوراً ان یا عبد ان احرم فی قلبک للکعبة الحرام ثم

زُرْهَا بِخُضُوعٍ مَبِينَا فَلَمَّا سَدَّ السَّبِيلَ إِلَى رَبِّكَ قَدَّرَ لِلزَّائِرِينَ بِأَنْ يَتَوَجَّهُوا بِقُلُوبِهِمْ إِلَى مَقَرِّ عَرْشِ عَظِيمَا

لَأَنَّ النَّاسَ قَطَعُوا السَّبِيلَ وَمَنَعُوا

--- صفحه ۴۷۲ ---

الْعِبَادَ عَنِ الْوُرُودِ عَلَى شَاطِئِ عَزِّ مَنِيْعَا لَذَا قَبْلَ اللَّهِ عَنْهُمْ تَوَجَّهَهُمْ إِلَى شَطْرِ الْبَيْتِ بِقَلْبٍ طَاهِرٍ مَنِيْرَا وَإِذَا

أَرَدْتَ الزِّيَارَةَ تَوَضَّأْ كَمَا أُمِرْتَ فِي الْكِتَابِ ثُمَّ وَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْعَرْشِ وَقُلِ الثَّنَاءَ الَّذِي ظَهَرَ مِنْ نَفْسِكَ

الْأَعْلَى الْخِ وَأَنَّكَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ كَذَلِكَ أَمَرْتُكَ يَا أَيُّهَا الْعَبْدُ قُمْ ثُمَّ أَعْمَلْ بِمَا أُمِرْتَ وَأَنَّهُ

يَكْفِيكَ عَنْ كُلِّ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ جَمِيعاً وَمَنْ زَارَ هَذَا الْغَرِيبَ الْمَحْزُونِ الْمَسْجُونِ بِمَا الْقَى الرُّوحَ عَلَيْهِ

فِي هَذَا اللَّوْحِ قَدْ يَغْفِرَهُ اللَّهُ وَابِيهِ وَامَّةً وَذَوِي قَرَابَتِهِ الْخِ

— روضه منوره ابهى —

حضرت غصن اعظم در صباح يوم دوّم ذيقعدہ مذکور تلگراف بدربار دولت سلطان عبد الحميد خان

باين مضمون فرمودند کہ بهاءالله از عالم عنصرى عروج نمودند و ميخواهيم جسد مطهر را در قصر بهجى

برسم امانت گذاريم و سلطان تلگرافاً اظهار موافقت کرد لذا هيكل الهى را بادست خود آداب غسل

و کفن مجرى داشتند در حجره ازخانه مجاوره قصر مذکور کہ ملكى ومسكونه آقا سيد على افنان صهر

مبارک بود قرار داده امانت گذاشتند و آنروضة منوره کہ محلّ زيارت عائله الهيه ومنتسبين واحباب

مجاور وزائر واقع شده قبلہ در صلاۃ و محلّ توجه اهل بها گرديد متدرجاً تعمير و تزينى کہ لایق

ودر خور چنان مقام مقدّس است فراهم شد و اکنون از حیث زیبایی بنا و فرش و چراغهای برقی و غیره که در داخل و خارجش مهیّا است و از حیث روحانیت و صفای باغ و گلستان اطرافش در عالم نادر النظیر است و فوج فوج از بهائیان ملل و ممالک متنوّعه و غیرهم از آنروز الی یومنا هذا بزیارت رفته گهی در مسافرخانه مخصوص شب را بیتوته نموده در صبح و شام مواجه با روضه منوره شده صورت زیارت و صلواتی را که مسطور گردید قرائت مینمایند .

(شمه از سمات و صفات کریمه ابهی)

جمال بیمثال ابهی و چشمان آسمان فام درخشان دلربا که ناظر و شاهد عیان و نهان بود و جبین بلند

--- صفحه ۴۷۳ ---

گشاده و ابروان کشیده و گیسوان و محاسن سوداً رفیع و شخصیت جلیله و مهابت عظیمه محضرشان را غالباً زوّار و سیّاحین یار و اغیار ستوده اند و تاج اندک طویل سمرأ که در غایت زیبایی و اتقان باخیوط الوان آجیده کرده بر آن عمّامه سفید خفیفی پیچیده بود بر سر داشته که آنرا بتاج اولیاً و شاهان اقلیم هدی میخواندند و لباس فراخی سفید و با خاکستری فام دربر کرده عبا بردوش میگرفتند ولی غالب زائرین بعلت غلبه جذبه و مهابت محضر قادر بر ملاحظه و مطالعه چهره و لباس نمیشدند و قامت در غایت اعتدال نه قصیر و نه طویل نه سمین و نه ضعیف و منظر بنهایت وقار و عظمت و جلال و اعضا در نهایت زیبایی و کمال بود و مصداق احسن الخالقین را مصوّر و ممثّل میساخت و دو قطعه تصویر قلمی

ویکقطعه رسم فتوغرافی را که درمخزن ارض مقصود معرض زیارت میباشد قبلاً اشاره نمودیم که در بغداد درویش محمد یکی را در حالیکه در حمام بودند و دیگری را در خارج ترسیم نمود و سوم در ادرنه با تاج و لباس مذکور رسم فتوغرافی برداشتند و هیچ یک برای مراعات احترام نشر نیافت ولی سیاحین و زائرین پیوسته در ارض مقصود زیارت نموده و مینمایند و رسم جلوس ابهی چنین بود که بر کرسی مستقر بر عرشه قرار میگرفتند و حتی در باغ رضوان نیز که برای تفرج گاهی اقامت مینمودند عرشه در آنجا زیر

حاجی مهدی نامی از اهل یزد بعنوان نوکری به آقا میرزا آقای افغان در پانزده سال قبل بعکاً محضر مبارک مشرف شد و بعضی از تقلبات از او شد از آنجمله عکس جمال مبارک را تقلب و ساختگی نمود لاجل جلب زخارف بیعضی از دوستان در یزد بقیمت گزاف فروخت از جمله آقا میرزا عبد الحسین یک قطعه گرفته و هشتاد تومان داده و کذلک دیگران و یک قطعه حاجی میرزا محمد افغان گرفته صد تومان داد آنچه حقیر دانسته ام ایامی در عکا بود باشخصی که عکس انداخته و احباب بوده رفیق شده آن بی فکر شمایل مبارک از اهل فتور گرفته عکس برداشته و این معلوم است دو شمایل مبارک از جمال قدم باقی مانده است و شش عکس که الان در ساحت اقدس موجود است یک شمائل حینی که جمال مبارک در حمام محرم بوده اند کشیده شده است آن بی فکر آن عکس را از روی شمائل محرم برداشته است بعد از برداشتن قطیفه که بدوش مبارک افتاده بود سیاه کرده و تاجی هم بر رأس مبارک کشیده است دوباره عکس را برداشته است این تفصیل از خود صفحه عکس معلوم است . نقل از خط آقا سید

اسدالله حیرت قمی که باقا میرزا حسن ادیب طالقانی ازایادی امرالله مورخه ۱۳۱۷در حال مسافرت بقسمت شرقی

جنوبی ایران نوشت

--- صفحه ۴۷۴ ---

سایه درختان معروف که شاخه بیکدیگر انداخته سقف خضرا ایجاد نمودند عرشه برقرار میگردد
وزائرین درنهایت آداب مصفوفاً مرتباً اذن یافته برکروسی متجاوره مینشستند واحدی ازیار واغیار
بدون تحصیل اذن حضور وفود نمی یافت ودرمحضر انور ازخود بیخود بوده قدرت تکلم نمینمودند
وازجمله سجایای مشهوره جمال ابهی تعلق تام بسبزه وچمن وگل و عطر وآب جاری ونسیم
صبحگاهی ونظافت ولطافت بود که در تمامت شوون ظاهریه وباطنیه جلوه داشت ومصدق آیات
نازله درکتاب مستطاب اقدس انه اراد ان یریکم علی آداب اهل الرضوان فی ملکوته الممتنع المنیع
درکلیه احوالشان دیده میشد ودیگر غنا واستغنا ورفع فاقه وعنا واشتغال بصنعت وحرفت وتجارت
چنانکه در کتاب اقدس فرمودند قد کتب علی کل احد منکم الاشتغال بأمر من الأمور منالصنائع
والاقتراف وجعلنا اشتغالکم فیها نفس العبادة لله الحق ودرسنین اولیه اقامت درعگا چندان مدح
وتأکید راجع بصنعت وحرفت وتجارت وامثالها فرمودند که حضرت غصن اعظم بمنزل آقا عبدالأحد
شیرازی درخان رفته نزد صاحب خان تحصیل شغل بوریا بافی نموده غصن اکبر بااستاد محمد علی
یزدی قرار شرکتی گذاردند که دکان صباغی باز نمایند ونیز تعلق تام بنشر معارف ادبی وترصیع خط

فارسی داشتند چنانچه از زیبایی اوراق و خطوط که الواح ابهی بدان نمط میرسید هر دیده لذت و روشنائی مییابد و برای تعلیم نویدگان مکتبی حسب دستور مبارک درعکّا تأسیس شد که آقا سید اسد الله قمی و برخی دیگر بتعلیم قرائت و کتابت فارسیّه اشتغال جستند ولذا لغت فارسیّه واسلوب انشاء و بلاغت بدانطریق که شاید و باید در اخلاف مهاجرین محفوظ و برقرار ماند و از صفات مشهوده هیکل ابهی شهامت و شجاعت الهیه عادم النّظیر واستقامت و مسرت درمشقّات و بلیّات و بذل و سخا و تعطف و تفقّد بحال ستمدیدگان و فقرا و عدم اعتنا بروّسا واقویا و امثال ذلک بود که درضمن واقعات این بخش و بخش سابق و لاحق حکایات واقعاتی دراین امور مسطوراست و چون

--- صفحه ۴۷۵ ---

بسط و کلام در اینمقام از قبیل توضیح واضحات شمرده میشد ناچار بهمین مقدار اکتفا و اقتصار گردید

آثار و آیات جمال ابهی

وامّا آثار مقدّسه جمال ابهی اسامی هریک از کتب صادره و عین عبارات و مضامین بسیاری از رسائل والواح و آیات درضمن بخشهای گذشته و این بخش و بخش لاحق حسب اقتضای مقام بتمامها و یا شمه از آن مسطوراست واستقصا کلّ فی الحقیقه غیر میسور مییاشد و قسمت کثیری برای اضطهادات و قتل و غارات که درمدّت متمادیه تضییقات دولت ناصر الدین شاه و فقها و رؤسا دینیّه

و تعصبات عامّه و شدّت سختیها که از طرف دولت عثمانیه شد و بعلاّ اری از میان رفت و معدلک معظمه که برجای ماند و تعدادش بیرون از وسعت حوصله آمه و خامه و وقت میباشد مقداری کثیر از آن در لغت عربیه فُصحی بغایت عذوبت و سلاست و بلاغت و منزّه از تعقید و استعمال لغات غربیه صادر شد و بسیاری ملمع از فارسیّه و عربیه و عدّه مهمّی بفارسیّه بدیعه و کثیری بیارسی سره در نهایت روانی و سهولت فهم و بلاغت برای مانکچی صاحب نمایندۀ پارسیان هند و برخی از احبّای پارسی صدور یافت و بالجمله الواح و آثار صادره از بنان و لسان ابهی که تماماً با اسلوبی بدیع و هریک شامل نوعی از معارف عمیقۀ روحانیّه مخصوصه و مطلوب و ملموس عقول درّاکه سلیمه و درسبک و نسق کلام در مقام سهل و ممتنع است از شدّت وضوح و سطوع و اشتها مستغنی از توضیح و تبیین میباشد و آنچه در جواب اسئله شیعۀ و سنی و یهود و زردشتی و مسیحی و حکیم و عارف و متشرّع و تبیین مطالب هندوان و غیرهم صدور یافت ادیان و مذاهب قدیمه را تجدید و تبیین نموده حقایق و اسرارشانرا هویدا و آشکار فرمود و ما در مطاوی بخش سابق و این بخش شرح صدور غالب از کتب و رسائل و الواح الهیه را آوردیم و نبذه از کلمات و آیات را بعینها ثبت نمودیم منها شرمه از ابیات منظومه مثنوی و غزلیات فارسیّه و قصیده عزّ ورقاً عربیه را که در ایام سلیمانیّه سرودند نقل نمودیم و از آنجمله اینغزل مشهور است

--- صفحه ۴۷۶ ---

ساقی بده آن جام هُوَ هُوَ . مطرب بسرا نام هُوَ هُوَ . نائی بنوا بر گو بملا .

عالم شده در کام هوَ هو . ای قاصد جان بر غمزدگان . سیار تو پیغام هوَ هو

ای طیر بقا تا چند خفا . برپر تو زنه فسام هوَ هو . بر کویش اگر عازم شده

آهسته بزن گام هوَ هو . هشیار که بس عنقا چه مگس . افتاده دراین دام هوَ هو

تا دل نکنی از سخن دانا . هرگز نشوی رام هوَ هو . خمار عما یک جرعه بما

زان باده گلفام هوَ هو . تا زنده کنیم اجسام رمیم . از کوثر طمطام هوَ هو

هستیم همه هستیم همه . از شریه انعام هوَ هو . خوامش نما شمع من وما

سرزد خور ایام هوَ هو .

وامّا سجع خواتم ابهی که بر فوق لوح مُهر مینمودند برخی از آنها چنین بود:

1- بهّاالله ۱۲۹۲

2- أنّه لبها الله لمن فی ملکوت الامر والخلق ×× ومصباح الهدی لمن فی السموات والأرضین

3- قد استقرّ جمال القدم علی العرش الأعظم اذاً نطق لسان العظمة والكبریا عند سدره المنتهی مخاطباً لمن فی

الأرض والسماء فوّعظمتی وجمالی قد ظهر من کان فی ازل الأزال مخفياً فی کنائز العزة والأجلال أنّه لهو المحبوب.

4- قد اتی لحیة العالمین.

5- دلیلی نفسی وبرهانی امری وحجتی جمالی المنیر

6- هو قد اشرق انوار الوجه عن مشرق البقاء لا إله إلا هو البهي الأبهي

7- أننى أنا حجة الله ونوره

8- شهد الله بنفسه لنفسه بأننى أنا حى فى الأفق الأبهي واذا ينطق من هذا الأفق فى كل شئ بأننى أنا الله لا إله إلا أنا

المقتدر المتعالى المهيمن العزيز البديع.

9- قد اشرقت من أفق القضاء شمس رقم عليها من القلم الأبهي السّجن لمطلع الآيات الذى ظهر بسلطان الله و اقتداره

لمن فى السموات والأرضين.

10- السّجن لله الواحد المختار 11- أنا المظلوم المسجون الفريد الغريب

و نیز از رساله هفت وادی و سه وادی و جواهر الأسرار و کلمات مکنونه فارسیه و عربیه شمه برسم نمونه

نگاشتیم (حضرت عبدالبهّا راجع بکلمات مکنونه چنین مرقوم فرمودند این کلمات مکنونه

--- صفحه ۴۷۷ ---

ولئالی مخزونه که از قلم حضرت بهّا الله صادر در بغداد درسنة ۱۲۲۴ هجرى نازل شد عبدالبهّا عباس

(وهم کتاب ایقان که اصل آنرا حاجی سید محمد خال اکبر حضرت نقطه اولی از بغداد بایران آورد

و کتاب بدیع که اصل آنرا از ارض عکا در سال ۱۲۸۸ برای آقا محمد جواد عمو جان فرهادی بقزوين

فرستادند و کتاب مستطاب اقدس که امّ الكتاب و جامع تعالیم و احکام است و بسال ۱۲۹۰ کامل شد

بیان کردیم دیگر رساله سؤال و جواب در توضیح برخی از احکام کتاب اقدس و دیگر رساله شیخ (ابن

الذئب) که در سال ۱۳۰۸ خطاب بشیخ محمد تقی نجفی اصفهانی صادر گردید واز سور والواح شهیره مصیبت حروفات عالیات که در ایام بغداد بعثت وفات اخ الحرم در طهران صدور یافت وقسمتهای عربیه را خود بفارسیّه ترجمه فرمودند وبقرائت در مصیبات اختصاص داده شد لوح کلّ الطّعام سورة الصّبر سورة النّصح مدینه التّوحید لوح ملاحّ القدس سورة القلم سورة الحجّ خطاباً للنّیل الأعظم لوح الأمر خطاباً لمیرزا علیرضا لوح الفؤاد خطاباً للسّمندر لوح البهّا برای فرهادیه قزوینیّه لوح فتنه صادر در ادرنه لوح الطّب لوح الحکماً لوح سلطان ناصرالدین شاه لوح رئیس سورة الملوک سورة الهیکل والواح وجذبه که اختصاص بقرائت اعیاد دارد ولوح اشراقات و طرازات وتجلّیات ولوح فردوس ولوح دنیا وامثالهاست که عموماً مزین بخاتم ابهی وصول یافته نسخ کثیره با خطوط زیبا واوراق ثمینه انتشار مییافت وبعداً بطبع رسید وبالسن متعدّده غریبه ترجمه وانتشار حاصل نمود واز جمله الواح ابهی چنانچه بیان کردیم ودر بخش هفتم نیز شرحی در آنخصوص میاوریم الواحی کثیراست که باملاً مبارک وخط میرزا آقا جان خادم صدور یافت ونیز مکاتیب بسیار حاوی بیانات صادره از فم ابهی بقلم محمد جواد قزوینی وغیره بایران رسید وغالب الواح صادره از فم ابهی بخطّ زیبای میرزا محمد علی غصن اکبر ومحمد جواد مذکور ومیرزا آقا جان ونادراً بخطوط برخی دیگر از عکا میرسید

وقلیلی بخطّ معجز نمط غصن اعظم عبدالبهّا واقّلی بخطّ مبارک ابهی نزد افراد این طائفه موجود
میباشد

نسب و منتسبین ابهی

والد جمال ابهی چنانکه در آغاز بخش دوّم بنوع اجمال نوشتیم میرزا عبّاس شهیر بمیرزا بزرگ از اهل
قریهٔ تا کر نور مازندران و او پسر رضاقلی بیگ بن کربلائی عبّاس خان بن حاجی محمّد رضا بیگ ابن
آقا محمّد علی معروف بأقائی بناقا فخر بن شهریار حسن بود که در ایّام سلطنت صفویّه میزیست
وبملوک آل زیار پیوسته و آنان بیزگرد شهریار آخرین پادشاه ساسانیان اتّصال نسب داشتند و از اینرو
بنام طائفهٔ شهریار معروف اند و اسلافشان پس از آل زیار در حدود نور و طبرستان ده خدائی
و فرمانروائی میکردند و تولّد میرزا بزرگ تقریباً بسال ۱۲۰۰ هـ ق درقریهٔ تا کر واقع شد و تحصیلاتش در
صغر سنّ بنوعیکه در آن ایّام متداول بود در همانحدود صورت یافت و درهیجده سالگی باقدمات والد
ازدواج کرد و پدر عمارت مخصوصی برایشان بنا نمود و مسجد و حسینیه که نیز از بناهای والدش بوده
در جلوی عمارت مذکوره قرار داشت و در نظر میرزا محقّر و ناپسند آمده نقش مهاجرت از وطن
واقامت در پایتخت دولت را بر ضمیر بست و برای مناعت نوایا باملاک و اموال پدری قناعت ننمود
ورسیدن بمقامی اعلی و ارفع را در خیال خود مصوّر کرده در سال ۱۲۲۰ با عائله بطهران وارد شده
اقامت و مسکن گزید و چون در فضل و ادب و کفایت و درایت مقامی زاهر و در حسن انشا و ترسل

وخصوصاً در زیبایی خطّ رتبه شاهر داشت شهرت حاصل کرد و در دائره دفتري لشگري بمنصب لشگرنويسي منصوب گشت آنگاه فتحعلي شاه وی را به وزارت پسر خود امام وردی میرزا که توپخانه و قورخانه و کشیک خانه بدو سپرده بود گماشته مسئولیت دوائر مهمه مذکور را بعهده او تفویض کرد و میرزا بناء علی هذا در سلک وزراً دولت منسلک گردید و حکمرانی قزوین و بروجرد و غیرهما را نیز در قبضه گرفت و شاه در بروجرد اراضی و املاکی باو بخشید و بالجمله میرزا بزرگ وزیر امام ویردی میرزا حاکم طهران و موانس و محبوب شاهزادگان و بواسطه

--- صفحه ۴۷۹ ---

فضل و کمالش مورد توجه دانشمندان و ارکان گردیده املاک و اموال بندوق و ابنیه و عمارات رفیعہ متصرف گشت و با عزت و ثروت در طهران میزیست و در وطن بعلاوه عمارت پدری بنائی رفیع در دامنه کوه ادرنگ بنهاد و عمارت مسجد و تکیه و مصیف را که بنای پدریش بود توسعه و تکمیل کرد و بنای مذکور که رود هزار معروف و کوه ادرنگ و سبزه و گلهای خوش آب و رنگ در منظرش قرار داشت و حاوی اثاثیه خطیر و زیبا و کتابخانه مشتمل بر کتب قدیمه و خطوط ثمینه عدیم النظیر و بیهمتا بود تا سال ۱۲۶۸ در محوطه همان عمارت مسجد و تکیه و مصیف مذکور میدرخشید و در سال مذکور بنوعیکه در بخش چهارم نگاشتیم مورد هدم و غارت سپاه ناصرالدین شاه گردید و در احوال میرزا آوردهاند که نوبتی در کتابخانه فتحعلي شاه جمعی از اعظم شهزادگان و ادبای احیان و ارکان حضور داشته سخن از کمالات ادبیّه و صنایع ظریفه و حسن ترسل و زیبایی خط بمیان آمد و آثار

موجوده از متقدمین را ملاحظه کرده افسوس همی خوردند که درین دور ارباب قلم و استادان خط امثال میر عماد و درویش عبدالمجید و غیرهما بعرضه ظهور نیامدند در آنحال یکی از شاهزادگان چنین گفت میرزا عباس لشکر نویس نوری اگر در حسن خط بهتر و برتر از میرعماد نباشد تحقیقاً کمتر از او نیست ولختی از کمالات وجودت خطش بیان نمود لاجرم برای معاینه و امتحان میرزارا خواستند وبا وی در امور مذکوره مذاکره کردند و او مرقع خطوط میرعمادرا که مشتمل بر قلمهای درشت و ریز بود از محفظه آثار شاهی بگرفت تا مانند آن نویسد و هفته دیگر دو مرقع مذهب و مطرز بشکل مرقع مذکور با خود بمحضر شاه و شاهزادگان برد که یکی خط مذکور میر و دیگر خط وی بود و بر همه مشته مانند و تفکیک نتوانستند و شاه را چنان استحسان و شگفت گرفت که جبهه ثمینش را از بر درآورده بدوش میرزا نهاد و او را میرزای بزرگ خواند و از او خواست که آنچه از آرزو در دل دارد بر لب آرد تا اگر ممکناست بحصول رساند و او از جهت علو و استغنائی طبیعی چیزی نخواست و شاه همی اصرار نمود و بالاخره میرزا رفع تحصیل منال دولتی و سرباز گیری را از قریتین تا کر و کلاکه یکی موطن اجدادی و دیگری محل تحصیل

--- صفحه ۴۸۰ --- علم کتابت و قرائت و دروسش بود تقاضا کرد و شاه پذیرفت و از آنگاه قریه تا کر بتول میرزا شد و مبلغ ششصد و چهل تومان مالیات ده ساله تا کر را نقدا پرداخت و نیز آوردند که میرزا بزرگ شباهتی تامه با فتحعلی شاه در صورت و محاسن و قامت داشت چندانکه نوبتی از عمارت سلطنتی بیرون آمده سوار شد و توپچیان گمان شاه برده چند توپ خالی کردند و چون شاه مطلع شد

میرزا را خواسته اظهار نمود که مقدار یک قبضه از محاسن خود را کوتاه کند و یا مبالغی گزاف بجرم آنچه واقع شد بدهد و او با کمال امتناع و ارتفاع شقّ ثانی را اختیار کرده مبلغ پانصد تومان ادا نموده پس از فوت فتحعلی شاه در ایّامی چند که علیشاه ظلّ السّلطان را هوای سلطنت برسر افتاد و طهران بتصرّف گرفته در صدد ایرانمندی برآمد از میرزا قبول مقام صدارت را خواست و او عذری پیش آورده مقام مستوفی الممالکی را قبول نموده در عهده گرفت و در اوائل سلطنت محمّد شاه همینکه میرزا ابوالقاسم قائم مقام بموجب حیل و دسائس اعدا مبعوض و مغضوب شاه شد و از سخطش بهلاکت رسید و حاجی میرزا آقاسی بجایش بصدارت قرار گرفت میرزا برای علاقه‌نیکه مابین او و قائم مقام بود و حاجی را آخوندی ریاست خواه عاری از حقیقت و غیر لائق مقام صدارت میدانست از منصب خویش احتراز کرد و هرچند برخی ویرا تشویق و تأکید کردند نپذیرفت و جواب چنین میگفت که طبیعت من راضی نمیشود که زیردست آخوندی بنشینم و حاجی با وی بمعاندت برخاست و ضیاً السّلطنة دختر فتحعلی شاه را که میرزا پیشکار املاکش بود نمضادت واداشت و بهانه بدست آورده تمامت عمارات هفت دست ویرا در طهران تصرّف نمود و میرزا پی احقاق حقّ خویش قیام کرد و ملاّ اسماعیل محرّر و مباشر امور شرعیّه محضر ملاّ محمود مجتهد طهران بن ملاّ محمّد علی مجتهد کرمانشاهانی را وکیل نود تا عمارات مغصوبه را از چنگ ضیاً السّلطنة بیرون آورد ولی بالأخره تمامت عمارات مذکوره پس از وفات میرزا بعنوان بیع شرط نزد ضیاً السّلطنة رفت و بالجمله میرزا با اقدامات حاجی از کار و مقام افتاد و مغضوب

واقع شد گویند آشفستگی مابین او و حاجی بدرجه رسید که شهرت یافت میرزا بزرگ نوری با علمی که در صنعت کیمیا دارد بآنصداست که بنام سفر بعراق عرب برای زیارت مقامات متبرکه بقوه مال و علم و عظمت خود سپاهی رزم آور انبوه کرده بر حاجی بتازد و مقام صدارت مغصوبه را که بقتل سید بزرگوار میرزا ابوالقاسم قائم مقام بچنگ آورد از وی بازستاند ولی میرزا بنام زیارت قصد مهاجرت از ایران داشت و اجل او را مهلت نداد و بعقیده بعضی حاجی او را مسموم ساخت و در حینی که مهبیای سفر بعراق بود و مقداری از لوازم سفرش را بقصبه عبدالعظیم بردند از جهان درگذشت ۱۲۵۶ و جسدش نقل بنجف شده در آنجا مدفون گردید و مقبره‌اش در ایوان مقابل درب حرم می باشد گویند هفت نوع از خط را در غایت اتقان و حسن و زیبائی مینوشت و اما برادران و خواهران میرزا بزرگ بدین اسامی بودند نخست میرزا محمد برادر ابونیش و نیز ملا زین العابدین که در آنخانواده بنام عمو بابا معروف گردید و جمال ابهی احمد نامیدند و کربلائی محمد زمان و شیخ عزیزالله و میرزا محمد طاهر و ملا علی وصفی قلی بیگ و عمو ربیع و بیگم خانم زوجه میرزا ابوالقاسم تا کبری که واقعه پسرش میرزا علیمحمد را

ضمن فتنه سال ۱۲۶۸ آوردیم و پسر دیگرش بهندوستان رفته عائله و اولاد در آنجا برقرار کرد و دیگر بیبی خانم زوجه میرزا جعفر قلی بیگ الاشدی که یکی از پسرانش آقا شکرالله در خدمت جمال ابهی

ملازم سفر بعراق عرب شد و دیگر ملک نساخانم زوجه میرزا کریم نمد ساب و پسرش میرزا محمد وزیر بود که عنقریب ذکر مینمائیم و میرزا کریم مذکور را

نبیل زرنندی ضمن حکایت مسافرتش در ایران بسال ۱۲۷۳ چنین نوشت در طهران وقتی همشیره جناب میرزا رضاقلی (خانم بزرگ) برای ناهار وعده خواهی فرمود جناب میرزا محمد ملقب بوزیر هم در آن مجلس بودند و فی الحقیقه روح مجسم مشاهده شدند و در آخر پرسیدند جمال ابهی را زیارت کردی عرض شد بلی فرمودند درست ندیده گمانم اینست اگر درست ملاقات کنید فیوضات باقیه مییابید و عالمی فوق اینعالم را بدست میاورید در صورت وسیرت ثانی اثنین کلیم بودند از ملاقاتشان وجد و ثباتی حاصل شد و باب تفکر

بر وجهم مفتوح و حالت انصاف پیش آمد

--- صفحه ۴۸۲ ---

از زن دیگرش پ سری بود اسکندر خان نام که مدتی حکومت طالقان نمود و بکمال ایمان و اخلاص در امر ابهی اتصاف داشت و برادران و خواهران مذکور از مادرهای متعدد بودند و ذکر مقام ایمان میرزا محمد مذکور و مراوده و اقامتش بجوار ابهی در بغداد و غیره گذشت و نیز ذکر ایمان ملا زین العابدین

و کربلائی زمان و غیره و شدّت تعرّض و اعراض شیخ عزیزالله را نیز آوردیم و میرزا زین العابدین در سال ۱۲۶۸ میرزا یحیی را از نور تا بغداد رساند و مراجعت بایران نمود مردی خلیق و سلیم و مطلع از اسرار این امر بود و در لوح مریم که در بخش چهارم آوردیم جمال ابهی در حق وی چنین فرمودند جناب بابا در سنین اولیّه باما بودند و آگاهی دارند انشاء الله روح القدس صدق و یقین از لسانشان نطق نماید و پسرش آقا محمد حسن سفری برای زیارت بعکا رفت و در اوّل لوحی که از قلم ابهی برایش صدور یافت ویرا بخطاب ای پسر عمّ مخاطب فرمودند و والدّه جمال ابهی خدیجه نام از خویشاوندان پدری میرزا بود و قبل از وصلتش با میرزا شوهری دیگر بنام آقای سلطان از خوانین نور از طائفه معروف بنمدساب و پسری بنام میرزا محمدعلی و دختری موسوم بتلان خانم داشت و تلان خانم زوجه میرزا محمد برادر ابوینی مذکور میرزا شد و ورقه خانم و حوا خانم که نامش در برخی از الواح ابهی مثبت است از ایشان بعرضه ظهور آمدند و حوا خانم بزنیّت میرزا محمد وزیر پسر عمّه جمال ابهی ملک نسّا خانم مذکور در آمد و از ایشان میرزا مهدی و میرزا علی آقا و خیر النساء و حمیده و آسیه و بی بی و هاجر و سلطان خانم بظهور آمدند و بعضی از ایشان خصوصاً میرزا علی آقا در ایمان بامر ابهی نامدار گشتند و دستخطی از جمال ابهی در هنگام مهاجرت از طهران خطاب بتلان خانم باین مضمون صدور یافت خواهر جان ما رفتیم خدا حافظ سفارش شمارا به آقا داداش میرزا محمد حسن نمودم و سه باجیه مرتع رمشنورا بشما بخشیدم کسی را با شما صحبتی نیست و مرقومه در دست وارثین موجود است و ظهر آنورقه بمهر اخوان مختوم میباشد

صفحه ۴۸۳ مفقود است لذا تایپ از صفحه ۴۸۴ ادامه میشود

--- صفحه ۴۸۴ ---

از ایشان خصوصاً میرزا مجدالدین بن کلیم که صمدیه خانم بنت جمال ابهی را ازدواج کرده عائله تأسیس نمود در بخش هفتم میاید و نظر باینکه تمامت جزئیات احوال جناب کلیم در طی بخشهای گذشته مسطور و معلوم گردید در اینجا احتیاجی بشرح و تفصیل ندیدیم و در باره وی جمال ابهی چنین فرمودند از بدو امر احدی مطلع نه جز دوفس احد منهما الذی سمی بأحمد استشهد فی سبیل ربّه و الآخر من سمی بالکلیم و او را بجز مجدالدین مذکور سه پسر دیگر بنام علیرضا و جمال و کمال بود سوّم نساً خانم نیز اصغر سنّاً بود و تولّدش در تا کر واقع شد و در طهران نشو و نما یافت و بازدواج میرزا مجید خان آهی منشی سفارت روسیه مقیم طهران در آمد و حاجی میرزایوسف پدر میرزا مجید خان منشی اوّل سفارت مذکور بود و نساً خانم کمال تعلّق بجمال ابهی داشت و در سالهای هزار و دو یست و هفتاد و اند در طهران وفات یافت و بموجب وصیتش جسدش را ببغداد بردند تا در محلّی دفن نمایند که عبور و مرور جمال ابهی از آنجا واقع میشد آورده اند که گماشته میرزا مجید که همراه جنازه بود در سر جسر بغداد مصادف با جناب کلیم شد و کلیم تصوّر کرد که جنازه میرزا مجید خان است و مکتوبی که حاجی میرزا رضا قلی نگاشته بود بکلیم داد و موجب حزن و تأثر شدید گشت و مکتوبی مختصر راجع برسید جنازه گرفته مراجعت بطهران کرد و جناب کلیم جسد آن مهجوره محترقه از فراق را بیت ابهی برد و سپس حسب دستور بمحلّی دفن نمودند و میرزا مجید خان مذکور تقریباً در

حدود سال ۱۲۹۰ وفات یافت چهارم میرزا مهدی نیز اصغر سنّاً بوده در طهران میزیست و زوجهٔ میرزا محمد علی اخ امّی سابق الذکرا پس از فوتش بزوجهٔ گرفت و اخیراً بشیراز رفته اقامت جسته در آنجا وفات نمود و این واقعه قبل از آغاز ظهور بدیع شد پنجم خواهری دیگر بود که از او اثر و نسلی برجای نیست دیگر از اخوان جمال ابهی میرزا آقا برادر مهتر ابوینی آقا میرزا محمد حسن که در ضمن بخش پنجم ذکری از احوالش نمودیم نخستین اولاد میرزا و فاضل و خوشنویس و مادرش زوجهٔ اولیّه و بنت خال میرزا بود که در هیجده

--- صفحه ۴۸۵ ---

سالگی ویرا باقدام والد بازدواج آورد و میرزا آقا و آقا میرزا محمد حسن در تا کر متولد شده نشو و نما کردند و میرزا آقا در هیجده سالگی در گذشت و آقا میرزا حسن بملکداری مشغول گردید و فائز بایمان بدیع شده طرف توجه و صدور الواح و خطابات ابهی بود و در سنین اشراق انوار الهیّه در بغداد سفری بد آنجا نموده و بالأخره در پنجاه و پنج سالگی بسال ۱۲۸۰ در طهران وفات نمود و برادر خود حاجی میرزا رضاقلی را وصّی و سر پرست عائلهٔ خود قرار داد و جسدش در بین الحرمین شاهزاده عبدالعظیم مدفون گردید و در لوحهٔ قبرش ابیاتی منقوش است که بیت اخیر و ماده تاریخ چنین میباشد:

زد خامهٔ خرد پی تاریخ آن رقم _ آن آفتاب برج بهی در حجاب شد

واولادش از زن اوّل شهربانو خانم کلثوم خانم و میرزا غلامعلی بودند و میرزا غلامعلی ببغداد رفته در محضر جمال ابهی شرف حضور یافته مراجعت بوطن کرد و چندی طول نکشید که از اینجهان درگذشت و از زن دوّم شمسیه خانم و نوریّه و از زن سوّم میرزا فضل الله خان در سال ۱۲۷۹ متولّد شد و پسر دیگرش میرزا حبیب الله که نیز ایمان بامر بدیع آورد و شهربانو خانم در صغر سنّ نامزد حضرت غصن اعظم بود و جمال ابهی از بغداد آقا محمّد جواد کاشی را با شال وانگشتر برای خطبه بطهران فرستادند و بعد آقا میرزا موسی کلیم از ادرنه حسب الامر مکتوبی به عمّشان میرزا زین العابدین مذکور راجع بارسال شهربانو خانم نگاشتند که صورت مرقومه چنین است : هو البهی الابهی

بابا بیا بابا بیا هر قدر زود بیائید دیراست امر فرمودند که بهر قسم که مصلحت میدانید نور چشمان را حرکت داده عازم کعبه مقصود شوید بایشان نوشتم که تا ممکناست رضایت جناب اخوی حاجی میرزا رضاقلی خوبست والاّ خود مختارید بهر نحو که مصلحت بدانید حرکت نمائید از جهت مصارف از طهران الی ورود بغداد هر قدر لازم باشد اگر نورچشمی چیزی نداشته باشد بقدر کفایت قرض شود و یا چیزی فروخته شود ورود بغداد گرفته ردّ نمائید دیگر در بغداد آدم و مال و خرجی معین است و تدارک موجود جناب آقا سیّد مهدی یزدی در آنجاست آنچه بخواهید و امر کنید اطاعت میکند زیاده هر قدر

زودتر حرکت نمائید بهتراست ملاحظه بغداد را ننمائید این صفحات بسیار سرداست انشاء الله حین حرکت اخبار مینمائید کلثوم خانم را هم امر فرمودند که بیاورید والسلام.

وشهربانو خانم مایل و طالب وعازم حرکت بود ولی در طهران حاجی میرزا یحیی خان خالوی او بمقتضای بیم واحتیاط ودستور حاجی میرزا رضاقلی ویرا بزوجیت میرزا علیخان پسر میرزا آقا خان صدر اعظم درآورد ویکسال بیشتر نشد که شهربانو خانم با کمال اندوه از بدبختی خود ازاین جهان بگذشت وبعد از او خواهرش کلثوم خانم مذکور را بمیرزا علی خان دادند و او بنام هبه واختیار از طرف دو زوجه خود قریه تا کررا دست اندازی وبهسابی کرد و آقا محمد جواد چندان متأثر گشت که بیمار شد وبکرمانشاه آمده سخت بستری گردید وبا همان حال با اهل وعیال باتفاق میر محمد مکاری بیغداد برگشت ودر آنجا وفات یافت واز میرزا فضل الله خان وشمسیه خانم پسر ودختر آقا محمد حسن خاندانی از او برقرار ماند حاجی میرزا رضاقلی حکیم مادرش کلثوم خانم بنت نصرالله خان امیرآخور فتحعلی شاه بود که میرزا ویرا در طهران بعد از دو زوجه مذکوره گرفت ومیرزا رضاقلی بسال ۱۲۴۲ در طهران متولد شد ودر آغاز ظهور بدیع فائز بایمان گردید وطیب مخصوص شاهی بود معذک بانتساب بجمالابهی ونام امر شهرت داشت وپس از مهاجرت جمال ابهی بیغداد خزانه ومحل رجوعات مالیه ایشان بود وبسال ۱۲۸۵ بعضی از علما وملاکین نور عریضه بشاه دادند که اهالی تا کر باز در صدد خروج اند وبعضی از وزراً طهران

نبیل زرنندی در ضمن شرح واقعات ایام اقامتش در طهران بسال ۱۲۸۳ چنین آورد آنشب در خانه سید ابوطالب بودیم و حضرت ورقة الحمراء بواسطه استاد محمد صادق بناً طعام فرستاده بودند و آنورقه مهجوره بستری بودند و اذن داشتند بایکی ازورقات بشرط مقصود مسافرت نمایند که شاه اورا ببساط قرب و قبول حضرت غصن اعظم رسانند ولی چون بلده شاه عبدالعظیم نقل مکان کردند خانم بزرگ مشهور بسبب غلی که دردل داشت نگذاشت آنسفر صورت گیرد و همین سبب انحلال قرای ایشان شد تا چون شمع کافوری بگداخت و صعود بملکوت الهی نمود و لوحی بافتخار آن مخدره و تعزیت اوصادر گردید و بنده جزوی مثنوی در آن مصیبت نوشتم و در آن ایام ایاتی درباره شهدا و احزان وارده بر اولیا خواسته بودند در بستر بیماری مونس ایشان باشد هفت بند ترجیع بحر مثنوی نوشتم

--- صفحه ۴۸۷ ---

نیز تأیید کردند و حاجی میرزا رضا قلی در طهران بجلوگیری قیام نمود ولی اعدا بتحریکات شیخ عبدالحسین و قونسول بغداد و غیره بشاه که در جاجرود بود رساندند که مبالغ و فیره از زروسیم برای حکیم از بغداد واصل شد تا بتبلیغ و بطمع آوردن عده مشغول گردد و شاه قسم یاد کرد که حکیم را در طهران سر بُرد و احدی جرئت بشفاعت نیافت و عمال دولت حکیم را دستگیر کرده در انبار حبس نمودند و تقریباً یک ماه در انبار بسر برد تا آنکه مستوفی الممالک در سرخه حصار که شاه مشغول

تناول ناهار بود مطالب بطلان شایعات مذکوره را بیان نمود و حکم مرخصی و تبعید وی صادر شد لذا حکیم را نفی بلد و تبعید بقم کردند و بعد از این واقعه حکیم در طهران با کمال تقید و احتیاط در طهران بزیست چندانکه خویش را از اخلاصمندان حاجی ملا علی مجتهد کندی نشان داد و با علما و مجتهدین و وزراً و محترمین معاشرت و اختلاط نمود و در ظاهر تبرّی از این امر و در سر اظهار ایمان میکرد و در سال ۱۲۸۸ با مادر و خواهر و دختر بمکه رفت و برای مراقبت دولت بیم کرده بعکا وارد نشد و جمال ابهی برایشان لوحی ارسال فرموده خواهرش را عزّت الحاجیه و دخترش ثمره را فخر الحاجیه خواندند و هنگامیکه حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله از اسلامبول بطهران برگشت و ارکان دولت و بزرگان ملّت بدیدارش میشتافتند حکیم نیز بملاقات رفت و مشیرالدوله او را برای حضار بنام برادر جمال ابهی تعریف کرد و او ترسیده اظهار داشت که مرا بنام پدرم تعریف نمائید و مشیرالدوله بنوع تعجب بوی گفت که هزاران نفوس محترم بعبودیت آستان برادرت افتخار مینمایند و تو از نسبت برادری احتراز داری و بالجمله حاجی میرزا رضا قلی هفتاد مرحله از مراحل عمر را طی کرد و بسال ۱۳۱۲ در طهران وفات یافت و جنازه اش را بنجف برده دفن نمودند و مقبرش در قسمت خلف و بالاسر حرم میباشد و مریم خانم (ورقة الحمراء) زوجها ش خواهر مهد علیا بود که عنقریب مینگاریم کمال معرفت در حق جمال ابهی داشت و در ایّامی که نام میرزا یحیی بین بابیان شهرت یافت پیوسته دم از محبّت جمال ابهی میزد و لوح مفصل که در اواخر ایّام بغداد از قلم

ابهی بنام مریم صدور یافت مشهور میباشد و مریم در طهران وفات یافت و در مقبره عبد العظیم مدفون گردید و در لوحه قبرش ابیاتی منقوش که ماده تاریخش این است بنوحه عیسی مریم بماتم مریم و صورت زیارت برای مریم از قلم ابهی صدور یافت که مصدر باین بیانات میباشد هذه زیارة لِلتی سُمیت بمریم أنّها اشتعلت بنار حَبِّ رَبِّها قبل ان تَمسّها وَاَنَا سترنا شأنها فی حیاتها فلَمّا ارتقت الی الرفیق الأعلى کشف الله الحجاب وعرّفها عباده ومن اراد ان يزور الطّا التي استشهدت فليزُر بهذه الزیارة یا ایتها الورقة الحمراء والأیة الأبهی الی آخر البیانات و در خاتمه چنین مرقوم فرمودند هر نفسی اراده کند حضرت اخت وورقة الحمراء وآل الله من اهل البيت اللائی فزن برضاً الله را زیارت نماید له ان يزور بما نزل من یراعة الأحدیة من لدی الله مالک البریة واز حاجی میرزا رضاقلی و مریم دختری بنام زهرا خانم معروف بشمره بعرضه ظهور آمد و دیگر از برادران میرزا تقی پریشان برادر ابوینی حاجی میرزا رضاقلی تولّد ونشو ونمایش در طهران شد و در طریقت عرفانیّه وحب بشعر وذوق شاعری بود وغالب شاهنامه فردوسی را در حفظ داشت و نیک میخواند گویند در ایّام جوانی برای محمّد شاه اشعار شاهنامه میخواند و اخیراً در پیشه تجارت داخل شد و جواهر فروشی میکرد و ازدواج نمود وبا وجود تحوّل وثروت ایّام عمر را بحالت انفراد بسر برد و بسال ۱۲۹۲ در طهران بگذشت و بدستور حاجی میرزا رضاقلی جسدش حمل بنجف شده در آنجا مدفون گشت دیگر از برادران میرزا ابراهیم در صغر سنّ شوق تحصیل علوم رائجه داشت و در سلک طلاب علوم دینیّه داخل شد و پس از فراغت از تحصیل در طهران برای تکمیل بعراق عرب رفته بدرجهّا جهاد رسید ولی اجل مهلت نداد و در سنّ جوانی از

اینجهان درگذشت واز خواهران فاطمه خانم خواهر ابوینی حاجی میرزا رضاقلی بود وبأراده واقدام
جمال ابهی بازدواج میرزا محمود

--- صفحه ۴۸۹ ---

ابن میرزا محمد علی برادر جمال ابهی درآمده در طهران میزیستند ومیرزا محمود مذکور چنانکه در
بخش چهارم آوردیم بسال ۱۲۶۸ در انبار طهران با جمال ابهی هم سلسله شد وبالأخره در سال ۱۳۰۳
در طهران وفات یافت ودر قُم مدفون گردید وفاطمه خانم قرب هفتاد سال از عمر را بیایان رساند
وعلت وفاتش چنین شد که در آن سال خبر صعود حضرت غصن اعظم را دشمنان کذباً منتشر کردند
وزنی این خبر را غفلة بعمه رساند واو چنان بیخود وپریشان شد وچنان لطمه برسر وسینه خود زد که
خون از حلق و دماغش جاری شد ویکسال باینحال مبتلا بود تا درگذشت واین بسال ۱۳۳۵ وقوع
یافت ودر جوار بقعه امام زاده معصوم مدفون گشت وازاو پنج اولاد ذکور وسه اناث برجای ماندند
ودیگر از اخوات حاجیه خانم بزرگ نیز خواهر ابوینی حاجی میرزا رضاقلی بود وهم در طهران تولد
ونشو ونما یافت وخانه مسکونه شان در بازار معروف بکنار خندق طهران ملکی والده شان حاجیه
کلثوم خانم بود آوردهاند که در ایام حبس جمال ابهی در سیاه چال طهران روزی حاجیه خانم بزرگ
بمحبس رفت وایشانرا در حال ضعف وبیماری دید وبخانه مراجعت کرد وباتفاق مادر بخانه میرزا
آقاخان صدراعظم شتافت وحاجیه کلثوم خانم باقدام صدر اعظم افتاده درخواست استخلاص ابهی
نمود صدر اعظم چنین گفت که برای شاه تقدیمی لازم است وبالأخره دیوان حافظ بخط میرعماد

و مجموعه ادعیه بخط حضرت علی امیر المؤمنین و نیز سه قطعه مرتع واقعه در تاکررا تقدیم کردند و صدر اعظم دیوان مذکور را بشاه داد ولی ادعیه را برای خود نگهداشت و بعد از وفاتش آنرا ورثه او را و مایینشان تقسیم کردند و قبale فروش مراتع مذکوره که نیز نزد ورثه باقی ماند بمهر جمال ابهی (حسینعلی) مزین است و جمال ابهی چون از انبار بیرون آمدند بخانه مذکوره رفته چند روزی توقف فرمودند و بالجمله حاجیه خانم بزرگ از مؤمنات در امر حضرت نقطه اولی شد و در اظهار امر جمال ابهی از اتباع میرزا یحیی گردید ولی آخر الحیات بحال اعراض و اعتراض زیست و لوح معروف بلوح عمه صادر از

--- صفحه ۴۹۰ ---

از قلم حضرت عبدالبها خطاب باواست و بنام او جواب ناصوبی حاوی تعرضات ازلیین طبع و منتشر گردید و در شأن او در لوحی از الواح بخط حضرت عبدالبها چنین صدور یافت قوله ورقه طیبه زکیه مطمئنه امة الله خدیجه سلطان علیها بها الله الابهی ملاحظه نمایند هو الابهی ای ورقه مهتره ازنفحات الهیه آنچه مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید و سبب روح و ریحان شد که الحمد لله آنورقه طیبه باین خدمات قیام نمودند در تقلیب قلوب همّت گماشتند که شاید نسیمی خوش بوزد و رائحه دلکشی ساطع گردد دیده های رمد دیده روشن شود و قلوب رم کرده منجذب ملکوت ابهی شود و طیور بال و پر شکسته پر تازه برویاند و باوج معراج تقدیس پرواز نماید آنورقه محترمه که باو ملاقات نمودید جمال مبارک بنفس مقدس او را تبلیغ فرمودند و در وقتی که ازسجن طهران بیرون آمدند جمیع

خدمات جمال بارک را او متکفل بود و شب و روز در ساحت اقدس بخدمت ایستاده و بنار محبت الله چنان افروخته بود که شعله نیران و لمعه از نور بود و چون جمال قدم بعراق تشریف فرمودند سید محمد معهود میدان را خالی یافت و خانه را بی والی بنهایت کوشید و جوشید و شب و روز فکر صرف کرده تا کم کم آن آتش افروخته را افسرده کرد و آنورقه سدره منتهی را پژمرده حال بلکه بهمت تو باز آنورقه محترمه تر و تازه گردد و از نفحات قدس حیات بی اندازه یابد و این خدمتی باشد از تو بأصل شجره رحمانیت و بلسان تقدیس در مجامع ابرار و محافل اخیار تا ابد الأباد مذکور آید بلکه نفحه خوش اینخدمت تا ملکوت ابهی متصاعد شود و انشاء الله بقوت ثبوت برعهد و میثاق الهی برای خدمت موفق گردی چه که الیوم ثابتین برعهد بجنود ملکوت ابهی موفق و مؤیدند و آثار تأیید و توفیق در جبینشان چون نور حقیقت ساطع و لامع باری جناب آقا سید نصرالله و حضرات اخوان و ورقه طیبه مطمئن و والد و همشیره را تماماً تکبیر ابدع ابهی ابلاغ فرمائید همیشه در روضه مبارکه بذکر و یاد ایشان مشغولیم و البها علیک

--- صفحه ۴۹۱ ---

و علی کل ورقه ثبت علی الميثاق ع ای ورقه مهتره بنفحات الله خدمت عظیمی و همت جلیلی این کیفیت است اگر بعون و عنایت جمال مبارک از عهده بر آئی و آنورقه مهجوره منقطعه از سدره را باز بشجره مبارکه راجع نمائی قسم بجمال قدم که طلعات قدس در غرفات ملکوت ابهی و ورقات انس در حجرات ملاً اعلی بتحسین و توصیف ندا بلند نمایند پس بجان و دل بکوش و بسیار فطن وزیرک باش

که مبادا همین کیفیت سبب شود که او شبهاتی بر اماًلله القا نماید خود تنها مراوده نما والبهاً علیک ع
 ع مکتوب مفصلی بخانم بزرگ مرقوم شد ولی ازهر نغمه در آن موجود فی الحقیقه در صخره صماً
 تأثیر مینماید واگر بر مرده قرائت شود حیات بخشد شما این مکتوب را بحضرات ایادی امرالله بنمائید
 بعد نزد خانم بزرگ ذکرش را بکنید بعد از آنکه او را تشنه نمائید بدهید ع ع و او متجاوز از هفتاد سال
 عمر نمود تا بسال ۱۳۳۵ در طهران در گذشت و در جوار بقعه امام زاده معصوم مدفون شد دیگر از
 برادران میرزا محمد قلی مادرش ترکمانیه وهنگام وفات میرزا در سن رضاع بود و در ظل جمال ابهی او
 تربیت یافته ملازم صادق گشت و در طهران وبغداد واسلامبول وادرنه وعکا ملازمت داشته بحمايت
 وخدمت قیام کرد وبا عربیه وصلت و ازدواج اختیار نمود ومحترمه خانم جان بنت عمه خود را نیز که
 بعداً از ایران بردند بزنیّت گرفت وعائله واسعه تأسیس نمود وپس از غروب شمس ابهی وفا بعهد
 وميثاق نمود تا درگذشت ودر نقیب طبریا مدفون گشت دیگر از خواهران حسنیّه خانم مادرش گرجیه
 بود ونشو ونمایش در طهران شد وبزوجیت میرزا محمد علی دزدائی درآمد وبعدها آنکه پنجاه مرحله
 از مراحل عمر را طی کرده عاقبت در خانه حاجی میرزا رضا قلی در طهران وفات یافت میرزا یحیی
 وحید _ ازل _ ثمره _ مرآت مقتدای فئه ازلیین مادرش

--- صفحه ۴۹۲ ---

بروجردیه کرمانشاهیّه بود که میرزا بزرگ در ایام حکومتش در بروجرد ولرستان متعه کرد ومیرزا
 یحیی بسال ۱۲۴۶ در طهران متولد شد ودر طفولیتش مادرش فوت نمود و والده ابهی طفل را در

حصن خود گرفت و هنوز در صغر سن بود که میرزا اولاً و سپس حرم محترمه بجهان اعلی انتقال یافتند
 پس جمال ابهی ویرا در ظلّ عنایت خود سرپرستی کرد و ملاّ مهدی کندی را معلّم و مربّی مقرر داشت
 تا قرائت و کتابت فارسیّه بیاموخت و نوشتن خطّ نستعلیق را نیکو فراگرفت و چون ندأ حضرت مبشّر
 اعظم در ایران مرتفع شد و مشاهیر اصحاب و مؤمنین در محضر ابهی مراوده نموده استمداد در حلّ
 و عقد امور همی جستند تقریباً بسال ۱۲۶۳ میرزا یحیی هم از این امر خبر یافت و آثار بدیعه زیارت
 نموده در زمره مؤمنین داخل گشت و سپس ایّامی چند ملازمت حضرت قدّوس و طاهره در مازندران
 حاصل کرده منجذب کلمات و آثارشان گردید و آثار قدوسیّه را حفظ در خاطر نموده با لحن همی
 خواند و بدینرو متدرّجاً استعداد و ملکه یافته بدان نسق کلماتی ترکیب و تلفیق نمود و مانند ادعیّه
 و خطب و غیره مقالات و عباراتی پرداخت تا چون در ایّام حبس حضرت مبشّر درماکو و خصوصاً
 در ایّام سجن چهریق که ملاّ عبدالکریم قزوینی واسطه ارسال مراسلات بین ایشان و جمال ابهی بود در
 توقیعی خطاباً بملاّ عبدالکریم چنین فرمودند انا لنشاورنک فی الظهور فاكتب ما يلهمك الله ربّ
 العالمین بامر لا یختلف الناس من بعد غروب الشمس ولا یحزن من یظهره الله فی یوم ظهوره وانّ هذا
 ثلاث ذکر حکیم انتهى و ملاّ عبدالکریم بمحضر ابهی معروض داشت و جمال ابهی دستور فرمودند
 که امر را راجع باُخوی کهتر میرزا یحیی نمائید و باوصاف و القاب رفیعہ بستائید چنانکه همه طائف
 حول باشند تا وقت معلوم فرارسد و منظور جمال ابهی چنین بود که توجّه انام باینخانواده شده در عین
 حال هیکل مقدّس از خطرات ناصرالدین شاه و میرزا تقی خان و غیرهما مصون و محفوظ ماند و چون

بسال ۱۲۶۵ پس از اختتام امر قلعه طبرسی سیاح مراغه حسب دستور مبشر اعظم برای اجرا مراسم زیارت از چهریق بقلعه آمد

--- صفحه ۴۹۳ ---

در طریق عودت باذربایجان در طهران بیت ابهی وارد شد و بعد از اقامت ایّامی چند خواست عودت باذربایجان نماید و جمال ابهی صورت مکتوبی را املاً فرمودند میرزا یحیی نوشت و بعنوان وی توسط سیاح ارسال نزد حضرت مبشر نمودند و نیز خود مرقومه نگاشتند و ملا عبدالکریم هم حسب دستور مذکور مشروحه نوشته توسط سیاح فرستادند و همینکه نامه بان مظلوم رسید سر بسجده نهاده شکر بجای آوردند و توقیعاتی با اسم میرزا یحیی و برای ملا عبدالکریم و شیخ عظیم و غیرهم صادر شد و دستور راجع بحفظ و تقویت میرزا یحیی ازین قبیل بیانات فرمودند الواح مسطوره که از جوهر و که و ساذج انجذاب متجلی گشته مشاهده الشکر لمجلیه جلّ و عزّ کمال تراقب در روح و ارتواح آن منظور داشته که اریاح مشرقه بر فوآد آن ساکن نگردد و اسباب شوق در خطّ و املاً بر نیج کمال از برای او فراهم آورده و نیز ولتأیدوه باریاح ردّکم و لتحفظوه عن کلّ ما یرکد ما حبه فی نفسه و یحبس هوا و ده فی ذاته و تطفی نار قربه فی کینوئیه و یبثّ تراب جذبه فی انیته که او بعداً بهانه کرده دلیل بر مقامات خود نزد حضرت اعلی گرفته جمعی را بفریفت و ما کیفیّت ارسال نقطه اولی توقیعی مخصوص که در آن سیصد و شصت اشتقاق از کلمه بها فرموده و نیز ارسال آثار مخصوصه خود را بواسطه ملا باقر حرف حی برای جمال ابهی در بخش سوّم آوردیم و راجع بتوقیع مذکور از حضرت غصن اعظم

عبدالبهّا سؤال شده در جواب چنین مرقوم فرمودند واما ما سئلت عن جَنَّةِ الْأَسْمَاءِ أَنَّهَا لَهِيَ الْهَيْكَلُ
المرقوم بالخطِّ الْأَبْهَى اثر القلم الْأَعْلَى النَّقْطَةُ الْأُولَى رُوحِي لَهُ الْفِدَاءُ عَلَى وَرَقَةٍ وَفِي الْهَيْكَلِ اشْتِقَاقُ شَتَّى
من كلمة الْبَهَّا وهذا الْهَيْكَلُ الْمَكْرَمُ قد سرقه يَحْيَى الْأَثِيمُ ومعه الْوَاحُ شَتَّى باثر النَّقْطَةِ الْأُولَى رُوحِي لَهُ
الْفِدَاءُ ظَنًّا مِنْهُ أَنَّ ذَلِكَ يَجْدِيهِ نَفْعًا كَلَّا إِنَّ هَذَا الْعَمَلَ حَسْرَةٌ لَهُ فِي الْآخِرَةِ وَالْأُولَى وَلَكِنْ سَوَادُ ذَلِكَ
الْهَيْكَلُ

--- صفحه ۴۹۴ ---

موجود عند الْأَحْبَابِ حَتَّى نَسْخَةُ مِنْهُ بِخَطِّ يَحْيَى وَبَعَثَ هَذِهِ النَّسْخَةَ مَعَ جُمْلَةٍ كُتِبَ مِنَ الْوَاحِ رَبِّكَ إِلَى
الْهِنْدِ أَمَانَةٌ وَلَكِنْ مَرَكُزُ النِّقْضِ الْقِي فِي قَلْبِ الْأَمِينِ أَنْ يَسْتَوَلِيَ عَلَيْهَا وَلَا يُؤَدِّي الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا هَذَا
شَأْنُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَبُئْسَ التَّابِعُ وَالمَتَّبِعُ يَا حَسْرَةٌ عَلَى الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا فِي هَذِهِ الْخِيَانَةِ
الْعَظْمَى فَسَوْفَ يَظْهَرُ اللَّهُ بِقُوَّةٍ مِنْ عِنْدِهِ أَنَّ الْخَائِنِينَ لَفَى خَسْرَانٍ مَبِينٍ وَعَلَيْكَ التَّحِيَّةُ وَالشُّنَّاعُ ع
وَبِالْجُمْلَةِ مِيرْزَا يَحْيَى مَغْرُورٌ شَدَّ وَازَ سَالِ ١٢٦٧ بَعْدَازِ وَاقِعَةُ شَهَادَتِ حَضْرَتِ نَقْطَةُ أُولَى بِأَعَارِيفِ بَابِيَّةِ
كَهْ بَاقِي مَانَدَنْدِ اجْتِمَاعَاتِ نَمُودِه مَسَاعِدَتِ دَرِ مَقَاوِمَتِ بَا نَاصِرَالْدِينِ شَاهِ هَمِي نَمُودِ وَازِ اطَاعَتِ اَوَامِرِ
ابْهِي اِنْحِرَافِ وَرَزِيدِ وَمُتَدَرِّجاً دَاعِيهِ وَصِي بُوْدَنْ بَرَايِ حَضْرَتِ مَبْشُرَا اِظْهَارِ كَرْدِ وَبَا اَيْنَكِهْ دَرِ نَصُوصِ
كَلِمَاتِ آنحضرت وصایت در دور بیان نیست ممتنع نگردید و کتب و رسائلی تلفیق کرده در ترویج
احکام فرعیّه بیان و اختراع احکام دیگر از خود سعی همی نمود و حکم قتل مشاهیر بابیه که از او
اطاعت نمودند داد و با مبادی عمومیه جمال ابھی که عدم مقاومت با دولت و احتراز از مداخله در

سیاست و احترام مراسم دیانت و معاشرت و اختلاط با ملل اخری و غیرها است مخالفت و معارضت نمود و فریاد ترویج فروع جزئیّه بیان از قبیل حرمت استعمال قهوه و ادویه طویه و سیر و پیاز و غیرها برکشید و حسد و استکبار و رزیده با بعضی از معاندین ریاست خواه بیان متفق شده سرّاً و بالأخره علناً بمخالفت با جمال ابهی برخاست و از بغداد دوبار سیّد محمّد را باصفهان فرستاده که محرمانه تنهائی و مظلومیّتش را برفقاً بابیش حکایت نمود و با موافقت میر محمّد علی نام عطار بابی چنین منتشر ساختند که جمال ابهی میرزا یحیی را پنهان و در قبضه خود گرفته ملزم و مجبور بدانچه میخواهد مینماید و همدستانش که آنانرا شهداییان خواند چنانکه در این بخش و بخش سابق نام بردیم و شرح احوالشان بتفصیل در بخش سوّم و ششم

--- صفحه ۴۹۵ ---

مسطوراست ملاّ جعفر نراقی و ملاّ جعفر کرمانی و ملاّ هادی قزوینی و سیّد محمّد اصفهانی و میرزا محمّد حسین متولّی قمی و حاجی میرزا هادی دولت آبادی و غیرهم از ذکور و اناث بابیه بودند کهالی آخر العمر بمخالفت باقی ماندند و خاندانی ازلی برجای گذاشتند ولی غالب بابیه حق و حقیقت را بمرور ایّام یافته از وی اعراض نموده بمؤمنین امر ابهی پیوستند چنانکه در کتاب بدیع چنین مسطوراست از حرم یزدانی نگذشت درسین قبل هفت نفر شهداً ناریه معین نمود یکی از آن نفوس بعد از اطلاع تائب و رجع الی الله و رفعه الی جنة الابهی فوق سدرۃ المنتهی انه سمی بموسی فی

ملکوت الٰہی .. وآن نفس مبارک میرزا موسی قمی بوده علیہ بہا اللہ کہ بشکست صنم و ہم و ہوی
را ودر فلک الہی باذن اللہ خالق الارض والسما مستقر شد وبعد الی اللہ رجوع نمود و نفس دیگر ابداً
قبول آن افک ننمودہ کأن روح القدس اخبرہ وحفظہ من مفتریات هؤلاء المفترین مختصر آنکہ سہ ۳
نفس از آن نفوس باقی ودر آن جزو این نفوس را شہید نام نمودہ و تصریحاً نوشتہ کہ ہر کدام دختر
بکری از برای او بفرستد مع درہم و دنانیر و آن جزو الان دردست موجود و مراسلات میرزایحیی با
ہمدستان مذکور مداوم شدہ یکدیگر را بر مخالفت و مقاومت بہائیان تحریص و تحریض ہمی کردند
و صورت زیارت برای برخی از آنان کہ ہلاک شدند مانند حاجی میرزا احمد کاشی و غیرہ نوشت
ویکی از بزرگترین ہمدستان وی زوجہ منقطعہ اصفہانیہ حضرت نقطہ اولی و برادرانش ملا رجبعلی

وہمچنین ہمیشہ ملا رجبعلی کہ حرم حضرت اعلی بود آنحضرت البتہ اطلاع دارند کہ او را طلب نمودہ از آن
ارض آوردند یکشب در نزد خود نگہداشت و روز دیگر بعنف و جبر او را از خانہ خود بیرون کرد و بان ہردو خبیث
داد چنانچہ خود ہمان ضعیفہ بجهت اینعبد فانی ذکر مینمود و بطلعت اقدس الہی قسم کہ در حین ذکر بشدت گریہ
میکرد کہ اینقسم بمن کردند و والدہ حضرت اعلی ہمین ایراد را بمہمان کہ الان در بیت میباشد عیال حاجی
عبدالمجید فرمودہ بودند کہ اگر شماہا معتقدہ بودہ و ہستید کہ ایشان یعنی حضرت اعلی حجۃ اللہ بودند و ظہور
الہی چگونه حرم او را تصرف نمودند ملاحظہ فرمائید کہ چہ میتوان گفت کہ در عہد ہیچ

وملاً علی محمد بودند که نیز شرح احوالشانرا در بخش سوّم و درمطاوی بخش سابق آوردیم و در الواح و آثار مکرراً مذکور گشت از آنجمله بعنوان خادم چنین مسطور گردید حال از رجال گذشتیم داهیّه دهماً چه میگوید در اوّل ظهور حضرت اعلی روح من فی ملکوت الامر فداه او و دو برادرش در کمال عداوت و بغضا بودند اکثری از اهل بلد براین فقره مطّلع اند در منازل و محافل و مجالس گفته اند آنچه را که قلم از ذکرش شرم مینماید درین ظهور نظر بنسبت چند یومی اظهار اقبال نمودند و بعد بدسیسه های خناسیه و اعمال فاسده مشغول گشتند حال بعد از شصت سال عشاق جدیده یافت شده تبّاً للعشاق و تبّاً للمعشوق اگر فی الجمله در اطوار و رفتار او تفکّر نمائید حقیقت دنیا را مشاهده مینمائید که در لباسهای ملوّثه ظاهر شد .. و جمیع قصور بنفوس مقبله راجع چه که عبودیت آن نفوس سبب طغیان داهیّه شده تا حال اینعبد فانی نظر ببعض امور اطوار او را ستر مینمود لکن دراین سنه که هزار و دو بیست و نود و نه است ظاهر شد از او امری که از شیاطین قبل و بعد ظاهر نشده یشهد بذلک من عنده امّ الکتاب بیست سنه حقّ جلّ جلاله فواحش او را ستر نمود و همچنین اینعبد فانی و لکن دراین کرّه واجب شد که بعضی از اطوارش ذکر شود تا

هیچ ظهوری و نبی و رسولی چنین کاری اهل آن بیت اظهار نکردند باینکه در لوحی بخود شجره کفر حضرت اعلی روح ماسواه فداه نازل فرموده اند در اوّل لوح خطاب باو میفرمایند ان یا اسم الأزل فاشهد بأنّی انا حى فی الأفق الأبهی الله اکبر الله اکبر چگونه خلق چشمها را نمیکند و آثار الله را ملتفت نمیشوند و چگونه بتصریح شمس جمال اعلائی را در افق قدس ابهائی اشاره فرموده اند و دیگر در همان لوح باز مخاطباً بأن مشرک بالله میفرمایند وان يظهر فی ایامک احد مثلك هذا ما یورثن الأمر من لدی الله المقتدر العزیز المحبوب وان لن يظهر فایقن بأنّ الله ما اراد بأن یعرف نفسه حال ملاحظه نمائید که چگونه بصراحت ذکر ظهور الهی را در ایام خود او میفرمایند

(مکتوب سیّد مهدی دهجی)

--- صفحه ۴۹۷ ---

تا عباد الله وامائه اطلاع یابند واورا بشناسند وبالجمله میرزا یحیی وهمدستانش بالأخره در ایام اقامت ابهی در ادرنه علم فصل ومخالفت برافروختند ودر مضادّات با جمال ابهی آنچه توانستند کردند و حزبی مخالف بنام ازلیّه وبابیّه تأسیس نمودند وچون بسیاری از اعمال ومخالفتهای ویرا در مطاوی این بخش وبخشهای دیگر آوردیم از تفصیل طویل که مخالف بااسلوب تاریخ نگاری است صرف نظر مینمائیم

وشرذمه از کلماتش را برای نمونه از افکار و آرائش ثبت مینمائیم از آنجمله در موقعی که جمال ابهی
مهاجرت بسلیمانیه فرمودند بمیرزا حسین متولی قمی مذکور که قسمتی مهم از جزئیات

نبیل زرنندی دریک منظومه مثنوی در بیان احوال وی چنین سرود که شمه از آنرا در بخش چهارم ثبت کردیم
.آنکه خود را خواند مرآت بیان . که برائت جست از او ذات بیان. هر کسی کاین اسمرا برسر نهاد.

نام خود یکروز من یظهر نهاد.زود فتوی داد اندر کشتنش×هم بسب وهم بخون آغشتنش .دفتر مستیقطش را رو بین.
کاین بیان ازبهر تو گردد مبین. حکم قتل چند نفس بی گناه . ثبت در آندفتر شیطان پناه . حضرت دیان که از اعلای
عال. بود صاحب رتبه وعز وجلال . آنچه نازل گشت اندر شأن او . از بشیر طلعت جانان او. صدیکش درحق
آنمرآت شوم. نامده نازل زاوصاف ورسوم . بلکه فرموده بدیان این چنین. درکتاب پنج شأن آتشاه دین.که بیرواز
آمده این تازه طیر.درهوای روح او را بخش سیر درکف لطف خود او را برپران .این نصیحت کرد هم بر دیگران . بر
وحید اکبر واسم عظیم هم باسم اصدق واسم کریم . جمله را کرده مربی بهر او . تا مگر تریاق گردد زهر او. آنکه
ایشن شأن وآنش منصباست.بین چه سان زد درمیان تاب وتباست.حضرت دیان بامرش کشته شد.هیکل پاکش بخون
آغشته شد.بروزید ازاستم اندین تباہ×هم درآن ساعت یکی باد سیاه. که جهان گردید همچون لیلتنار××باوجود شمس
درنصف النهار.هم علی اکبر که قلبش ساده بود شاه اعلی را همی همزاده بود.کشت دردار السلامش بیگناه.که چرا
برده بدیان او پناه هم ابوالقاسم وهماشخاص چند.جملگی مقتول ازآن دل پرگزند.هم حریم نقطه را ازارض صاد
خواست تابغداد باصدگون فساد.خود تصرف کرد یکماه تمام.بعدازآن دادش بان نسل حرام که رسولش اعور

ودجّال خواند. وصف او را از لسان صدق راند. گفت چاه ارض صادق صاخش مسکناست نسل شیطان است و همنام من است .
گرچه دزدی و گدائی میکند . لیک دعوی خدائی میکند اعورت آنکافر ربّ السّماء نیست اعور ربّ و محبوب
شما. خوش حریم نقطه را کرد احترام. که ببخشیدش بآن نسل حرام. زود ازدجّال ملعون یک پسر. سوی نیران رفت
و شد خاکش بسر

گر بنقطه نسبتش بودی تمام جانب شیراز رفتی بی کلام
در پناه عصمت اعلیٰ حریم ماندی اندر حفظ خلاق کریم

--- صفحه ۴۹۸ ---

اعمالش را در طّی بخشهای سابق آوردیم مکتوبی نوشت و بنده از آن چنین است فلما امتلئ الأرض ظلما
إذا سافرت بر جلی من دون شیء لما شأ ربی وقضى ولقد نزلت ارض الکاف والنون وسكنت هناك
شهوراً لما قدر الله واجرى ومکثت هنالك لما کان السّیل ممنوعة والطّرق مرفوعة لمن یسافر ویمشی
فاذا لما فتح الله سیلی اذا سافرت و نزلت فی البغداد الکبری فلما سكنت هنالك شهوراً ورأیت اخوتی
فی غلّ اذا اعتزلت عنهم وجلست وحدی فی بیت مع من یبشر امری واری ماذا یری الله لی ولما شاهد
اخای حسین لم اکُ متّبعا لهواه فیما یرید ان یتبع ویكون شاخصا بین اهل الصّفا اذا ذهب من دون اذنی
وسافر بین اهل الجماعة ومرافقتهم فیما هم علیه وما کان ان یرض عن الهوی ودر کتابی بنام اخلاق
روحانیین تلفیق کرد چنین

لیک چونکه طینتش ناپاک بود. کهربای کفر چون کاهش ربود. نیست یکدیندار دراهل بیان

تا پیرسد ز آن رئیس رهنان. کین همه اعمال اینزشت پلید. باچه برهان آمد از دست پدید

این همه کردی بجان دیگران. با شه ابها چرائی سرگران. همچو نمرودت بنعمت پرورید

دست ظلم وجور را از تو برید. بودی اندر طابطلّ ذات او. خادم وهم کاتب آیات او

چون جمالش شهره آفاق شد. زابتدا در دلربائی طاق شد. خواست تامحفوظ ماند آنشجر

اندر ایام اتابک از تبر. نام مرآتی بروی تو نهاد. نامت اندر شهر طهران شهره داد

هم بنامت نامه براعلی نوشت. تا برویت نام مرآتی بهشت. این خبر شد از تدابیر بها

شهره دردیوانیان ارض طا. که بهارا یک برادر هست حوزد. سید باب امر خود بر وی سپرد

هر کسی این گفتگوهارا شنید. لیک روی ناکسترا کس ندید. همچو غولت کرد شاه سروران

مخفی اندر جنگل مازندران. زین سبب محفوظ ماند ابهی شجر. از جفای تیشه وجور طبر

چونکه فتنه حین بطهران درگرفت. جانت درمازندران آذر گرفت. نام زینالعابدینرا احمدش

کردی وهمراه بردی باخودش. همره کشکول وبوق ومن تشاً. درتکدی هر صباح وهر عشاً

از کنار جنگل و بحر خزر . شد بشهر رشت و قزوینت گذر . تا بکرمانشاه قلبت پرخروش
 خلعت اموات افکندی بدوش . بهر عبد الله قزوینی کفن . نقد میکردی بصد تلپیس دفن
 در فلاکت باچنین حال نزار . تا بهارا شد بان کشور گذار . احمد مظلوم را کردی روان
 پیش موسای کلیم اندر نهان . تا بهایت درهم و دینار داد . پيله و پنبه خریدی زاعتماد
 جانب زوراً ز راه مندلیج . رفتی و خود هیچتر بودی زهیچ . جایگه کردی بیغداد آن زمان
 تو ز ترس خان بیک ادنی مکان . نامخود حاجی علی گفتی بناس . که در اینجا میفروشد قطن و لاس
 نی کست را بود از نامت نشان نی کسی آگاه بودت از مکان

--- صفحه ۴۹۹ ---

باتباع خویش دستور نوشت اِنَّالله سيظهر لكم يوماً يقول فيها ان اتقواالله ولا تقربوا امم غيركم انّ الذی لم یکن
 فی البیان لم یکن طاهراً ولم یطلق علیهم اسم الطّهاره الا ان یدخل فی دین الله ویكون من المؤمنین کتب الله علی من
 یكون سلطاناً فی البیان لا تأخذ الفدیة ولا الجزیة من نفس بل یقتلهم کافة کما قاتلوکم کافة حتی تكونوا لمؤمنین
 وبالجملة چنانکه نگاشتیم میرزا یحیی را در سال ۱۲۸۵ بحکم سلطان عبدالعزیز با عائله و بعضی اتباعش
 بقبرص بردند و در ماغوسا استقرار گرفت و ذهاب و ایاب بعضی از اتباعش از ایران و مراسلاتش با آنان
 مستمر گشت و بتخریب امر ابهی و مدافعت بهائیان بوسائل شتی پرداختند و خصوصاً چون در سال ۱۳۰۵

جزیره قبرص بتصرف دولت انگلیس آمد ومیرزا یحیی از حبس دولت عثمانی آزاد شد وازلیان با

احزاب

شاه ابهی چون امیر محتشم. هم عرب خاضع به پیشش هم عجم. درپناش قلب تو آسوده بود

لیک چون طینت تورابیهوده بود. میشنیدی یکنفررا درعجم. کردهاند ازبایان حبس ستم

جانت درمینا وکشتی پرشرار. مینمودی جانب بصره فرار. هفت تن را درعجم خواندی شهید

بهر هر هفت این نوشتی ای وحید . کز برای من متاع فاخره . با بنات جاذبات باکره

زود بفرستید ای یاران همی. که مرا نبود دراینجا همدمی. ازقضا نامد برت زان هفت نیز

جای نیست بکریک پیره کنیز. تازجود شاه جانت کام یافت. ازسه زن نفس وهوات آرام یافت

چونکه شاه جان ززورا شد بروم. عزم سوی زنگبارت شد چه بوم. با حریم آله باصد هندسه

زوجه های خویشرا با وسوسه. درخفا کردی روان با تاب و تب. تا در آخر خود پیوئی ازعقب

هردمی از بیم جانت صد خیال . بود تا شه شد ززورا با جلال . همره طاهر امین پاک کیش

رفتی ازبیره بموصل پیش پیش . ظاهر اول باهزاران احترام . داشتی درخدمتت صد اهتمام

بس عجائب دید در راه از تو وی . شد مبدل بر غضب تسلیم وی . پای خود میکرد در پشت دراز

یعنی از تو نیست هیچم احتراز . امرابهی کرده با تو همهم . حالیا از رتبه تو آگهم

گر رسد دستم بدامان بها . میکنم زین همهمی بس توبهها . چون بموصل شاه برزد خیمه گاه

رفت طاهر نزد شه بارشک وآه . شه چه حالش دید امدادش نمود . گفت رمزی وزعم شادش نمود

تا بموصل بودت ای یحیی گمان . که خطر وارد ره شاه زمان . چون بموصل رستی از خوف وخطر

عزت الله را بدیدی بیشتر . کم کمک در گوشه آنقافله . جای میکردی ولکن در وله

نیمه شب با زوجه هایت در نهان روز غائب از شه واز همهمان

هریک از احباب چونت ده وله دیدی اندر گوشه آنقافله

--- صفحه ۵۰۰ ---

مختلفه ساخته بطرق غیر مستقیم بنشر آمال و مقاصد خود سعی نمودند و بایجاد قدرت و سیاستی موافق

آمال و مرام خویش کوشیدند انقلاب در مملکت ایران حادث کردند چنانکه اقدامات جمهوریّت

طلبی را درین بخش آوردیم و انقلاب مشروطیّت خواهی را دربخش هفتم مینگاریم و بالاخره میرزا

یحیی در دوشنبه ۱۷ جمادی الاولی بسال ۱۳۳۰ مطابق ماه آپریل سال ۱۹۱۲ در سن هشتاد و سه سالگی

درماغوسا جهانرا بدرود گفت و چون درخاندان وسیعه - اش شخصی قابل ولایق نبود حاجی میرزا

هادی دولت آبادی را که در بخش آتی شرح احوال میاوریم وصّی خود مقررّ کرد و بدین طریق
در ایران حزبی با آمال و امانی مذکوره اجتماعی و سیاسی بنام ازلی و بایی برقرار ماندند که عقیدت اصلیّه
خود را مخفی کرده در لباس تقیه حسب دستور میرزا یحیی با مذاهب و احزاب

گفتی اخیر و یهودی از کجاست. گرازین منزل برانیمش رواست. تا که عزّ ترا در آن پنداشتی
که زامرت پرده را برداشتی. تا مگر یاران تو را ماجد شوند. چون بهایت راکع و ساجد شوند
چون بهاشان داده صهبای غنا. کس بشأن تو نفرمود اعتنا. بیت و هم خویش را هادم شدی
زاشتهار خویشتن نادم شدی. لیک کار از دست بیرون رفته بود. غنچه مستور تو بشکفته بود
هر چه میدیدی خضوع هم رهان. در مبارک محضر شاه جهان. غلّ صدر تو فزونتر میشدی
نردها با عقل خود برمیزی. گر جهان سازی نهان آن آفتاب. لیک مردم میفروزش نور و تاب
ظاهراً نزد بها خاضع بدی. در نهان راهی دیگر برمیزی. تا بارض سرّ بسطان قدم
بارها باچای نوشاندی تو سمّ. سخت هایلبود یکبار آنسموم. که همه دلهاشد ازوی پرغوم
هیکل آله زان سموم آذری. چند روزی شد مریض بستری. چون حکیم با وفا شه را بدید
ناتوان شد رنگ ازرویش پرید. دور شه گردید باسوز جگر. رفت بیرون بادر آن پر شر

شاه فرمود این حکیم با وفا. جان خود را کرد بهر ما فدا . چون بخانه رفت در بستر فتاد
هردمش شه مینمودی افتقاد . تا چه عشاقان خلّاق ودود . کوی قربانی جانان را ربود
شد قبول شاه او قربان او. بعد از آن بهبود شد جانان او. لیک ای یحیی تو در آن چند روز
که دل اهل بها بد پر زسوز . خرّم واشکفته و خندان بدی . خنده باد جال شیطان میزدی
چونکه دیدی سَم تو کاری نشد . هم عدوی هیکل باری نشد . یکتا از خدام شه را در نهان
خواندیش بر قتل محبوب جهان . کردیش اکرام و دادی خلعتش . تا مگر کاری رود از خلوتش
چونکه کیدت بان مسکین پدید. بی محابا صیحه ازدل بر کشید. هر چه جانان خواست خواموشش
کند. و آنسختنهارا فراموشش کند. سینه پردرد او ساکن نشد. ساکت از کید تو ای خائن نشد
گر نبودی از بها منع شدید . از همان خادم شدی تو ناپدید

--- صفحه ۵۰۱ ---

مختلفه مراققت نموده بتخریب بنامی عقاید دینیّه و ترغیب بحرّیت اعتقادیّه همی پرداختند و میرزا
یحیی زوجات متعدّدّه اختیار کرده اولاد بسیار آورد و اکنون اخلاف کثیره از او در ایران و قبرص
و غیرهما متفرّق اند که غالباً نسب خود را مکتوم میدارند یکی از زوجاتش رقیه بنت میرزا محمد برادر

ابوینی میرزابزرگ بود که شمه ازاحوالش را درمطاوی بخش سابق واین بخش ذکر نمودیم وازاو
دوپسر معروف بمیرزا تقی الدین عبدالوحید ودو دختر محترم ومریم بعرضه ظهور آمدند وعبد
الوحید در حیات میرزا یحیی فوت شد وآنعائله بسال ۱۳۱۵ بطهران سفر کردند وازمیرزا تقی نسلی
نماند ونسل مریم درایران موجودند وپسران مشهور دیگرش میرزا احمد عبدالعلی رضوانعلی ومیرزا

لیک شه بهر سکون سامعان . با حرم فرمود تغییر مکان . یکتن از اصحاب را همراه نبرد

جمله اشیارا بدست تو سپرد . امر شد بر منبع روشندلی . با صفا درویش حق صدقعلی

تاتورا خدمت کند باجان ودل.ماند آنخادم از آنخدمت کسل.آنچنان خدمت نمودت زامر شاه

که فتادی در گمان واشتباه . که شده از عاشقان روی تو . که چنین گردد بدور کوی تو

ظرفی از حلوی مصنوع خودت . ازبر تو برد پیشش احمدت . که بخور اینرا که حضرت ساخته

وزکمال صنع خود پرداخته . گفت او سم بر شه ما میدهد . بهر ما بهر چه حلوا میدهد

بهر تو نیکو بود حلوی او.بهر ما کافی بود بلوی او.چون شنیدی تو زدرویش این بیان

کردی از خدمت جوابش آنزمان.بعد از آن ای نفره ناقص عیار.حاجی ابراهیم شد بهر تو یار

ریشخندت کرد و خوردی گول او.تا عمل کردی تو بر مأمول او.نامها بنوشتی از بهر عجم

فعلهای زشت خود را می دزم . جمله را وارون نوشتی در کتاب . دادیش نسبت بسطان مئاب

که مرا محبوس زندان کرده اند . قطع از من آب وهم نان کرده اند . زهر دادندم ز کینه بارها

کرده اند اندر هلاکم کارها . ای که خود را خوانده مرآت حق . گشته معرض ز نفس وذات حق

گیرم از اعراض ماندی بی فروغ . از چه کردی اینهمه جعل و دروغ . آنچه بنو شتم ز تو در این کتاب

جملگی ظاهر بمثل آفتاب . هر که را در هر یکش باشد سخن . هست اثباتش بهده خان من

خط تو موجود در هر افترا . وقت برهان حاضر آرم جمله را . جمله آثار اعلی را تمام

که سپردت شاه در دار السلام . نسخها لواح را برداشتی . بذر تحریف اندر آنها کاشتی

خط آنسید حسین مهتدی . که تو از رویش همی زاعم شدی . جملگی موجود هم بی اشتباه

جمله را تحریف تو اعظم گواه . چونکه ابواب بیان فارسی . بود خط احمد کاتب بسی

دست از تحریف آن کوتاه ماند عقبه صعبی تو را در راه ماند

--- صفحه ۵۰۲ ---

نورالله سابق الذکر بود ومیرزا احمد پس از فوت میرزا یحیی بازادگان خواهر بحیفا آمده درجوار

عنایت حضرت غصن اعظم عبدالبها زیستند ودر همانجا درگذشته درقبرستان بهائی مدفون گردید

ویکی از پسران میرزا یحیی محمد نام داشت که ترکان ولی محمد میخواندند و از قبرص مکرراً بعکا رفته در جوار افصال حضرت عبدالبها بسربرده نقودی را که بوی کرم میفرمودند بمیگساری و شهوت رانی صرف می نمود و بالأخره او را بسید اسدالله قمی سپردند تا بوعده و نوید بسیار بطهران رساند و در رشت برادر خود میرزا نورالله مذکور را که آن ایام در زی و نام سیدی طیب در بلد مذکور اقامت داشته طبابت میکرد یافت و از او یکی از زوجات متعدده اش را میخواست و میرزا نورالله استدعا از آقا سید اسدالله و سائر احباً گیلان کرد تا

___ گر کنی انکار احباب بیان . کفرهای باطنت گردد عیان . چاره بهرت نمی ماند دمی

یا کنی انکار اعلی را همی . یا نمائی بی کجی و انحراف . بر جمال عز ابهی اعتراف

که بود مقصود از کلّ بیان . با همان برهان حق گشته عیان . که بان ثابت شود دین بیان

هر که خواهد بیند آن برهان عیان . گوی غل ازدل بهل بگشا نظر . کن بسجن اعظم ابهی گذر

تا که در عمّان تنزیل جلیل . غرقه بینی صدهزاران جبرئیل . آنچه زاعلی گشته نازل در دوروز

نیم روز از شاه ابهی در بروز . جمله آیاتی که اعلی مقترف . که زاتیان وی از یا تا الف

هممن وهم خامهمن قاصراست . زانکه این منصور را او ناصراست . گر نبود از شاه ابهائیم مدد

خامهام صامت بماند تا ابد . جمله آثارم از آن عمّان یمیست . آنچه بسرودم از آنورقا دمی

است. اعتراف وجه اعلی این بود. پیش از یحیی جوی گردین بود. میزنی صیحه تو با اعلی

النَّادُ. که نمودم ظلم بر خود ای خدا. سید دجال گمراهم نمود. در هوای خویش چون کاهم

ر بود. مقصد از اعلی والواح بیان. جملگی باشد همین شاه عیان. که زنا را ذات خود پنجاه

سال. باشدش هر دم فروتر اشتعال. هر چه بر انشا و اسماً و صفات. بیشتر آمد هبوب عاصفات

دمبدم روشتر آمد مشعلش. آخرش فیروزتر از اولش. هر سنه ز اصحاب آنشاه ولا

در عجم برپا شده یک کربلا. شوکت اصحاب آن ربّ العباد. برد شوکتهای سربازان زیاد

هر طرف بشگفته یک نو گلستان. از شهیدان ره آن دلستان. لیک ای یحیی تو را انصاف نیست

سینه ات از غلّ و بغضا صاف نیست. دوست را دانستی و دشمن شدی. تیشه حرمان پای خود زدی

با خطت موجود ای ناموئمن. که نوشته حضرت اعلی بمن. که اگر شد در زمانت آشکار

چون توئی این امر را بر وی سپار. ورنه تعیین کن شهیدان در بیان. تا شود آن تیر امکان

عیان. تو بظلّ شاه اسماً و صفات خویش را میدیدی آن دم محو و مات

ترک خود بینی نکردی ای دغل نزد رحمان بت ستودی در بغل

مطلع بودی تو از اغصان شه که بهر یک تافته برهان شه

تا ولی محمد را بطهران رسانده بآزلیان دادند و یکی از دختران میرزا یحیی در اسلامبول زوجهٔ شیخ احمد کرمانی شد و چنانکه در بخش لاحق مینگاریم شیخ احمد ویرا بواسطهٔ سوءاعمالش مجازات کرد و مورد تأثر شدید میرزایحیی واقع شد ولذا انگشتان خود را برید و بالجمله اعقاب میرزا یحیی از بنین و بنات در خاک ترکیه و ایران و هند و غیره متفرق شدند و غالباً مادی و برخی بصورت اعتقاد بادیان اخری گشتند و از میرزا یحیی کتب و رسائل و رسالات بسیار در نزد پیروانش برجای ماند که چنانکه نگاشتیم در صورت تقلید از اسلوب کلمات و معارف و تعلیمات حضرت نقطهٔ اولی است ولی لفظاً و معنأ بغایت رکاکت و بشاعت قرار یافته بدرجهٔ قاری و سامع را حیرت و تعجب فرا گرفته در مقام دانش و افکار وی غریق شکفت میگردد و چون نسخ آن بسیار است و بنده از آن را نیز ثبت کردیم اوراق کتاب را مشغول نمیسازیم و چند جمله بر سبیل نمونه ثبت مینمائیم از آنجمله در صلواتش بر بیان که بعنوان " بسم الله الاغیث الاغیث " شروع کرد چنین مسطور است ثم صلّ علیهم صلواتاً بارقاً مبرقاً من بوارق برق براق عزّتک صلواتاً شارقاً مستشرقاً من استشراقات شرق شوارق طلعتک صلواتاً شععانیاً لامعاً متقدساً متنوراً متلجلجاً متلعلعاً متنمّقاً متشعشعاً متطرّزاً مستطرزاً باستطرازات طریز طرائز کینویّتک و در زیارت قائم سبحانک سبحانک یا ایّها المانع للأهل الحراث فسبحانک

نزد بحر نور غصن اعظمش . که مسخر بود کلّ عالمش . خویش را دیدی تو با چشم بصر

کمتر از یک قطر هُبی پاوسر. چون نکردی امر را تسلیم او. تا رهی از جهل و از تعلیم او

نزد غصن اکبرش آن بیمثال. که ز عمرش رفته شش یا هفت سال. حق باّیات حقش ناطق نمود

همچه شمس از مشرقش شارق نمود . جملها آثار خود را چون خزف . یافتی در نزد آن درّ شرف

چون باو نسپردی امر الله را. ترک کردی شاهزاده شاه را. کردی آن گوساله خود را وصی

هم شهیدان ساختی تعیین بسی . شکر لله کان نهال پر عناد. غیر بار یأس و محرومی نداد

نزشهیدان گشت شیرین کام تو . نه زفر زندان نمی در جام تو . عاقبت از ناکسی و بیکسی

هادی گمراه را کردی وصی. تا مگر زان ره دهد نخل تو بار. آنشجر را بار نی جز ننگ و عار

الی آخره

--- صفحه ۵۰۴ ---

سبحانک یا ایّها الذی کسبت لک الحثاث فسیحانک سبحانک یا ایّها الغیاث الاستغاث اذ انت لا اله الا انت
فسبحانک سبحانک یا طلعة المتلجلج فسیحانک سبحانک یا ایّها الوجهة المتبلّج فسیحانک سبحانک یا ایّها القمص
فی سر النقطة بالاجمال المتفجّ فسیحانک سبحانک یا ملیک الحمد علی الغمام المتنجّج فسیحانک سبحانک یا ایّها
الذاتية منه المنتهج اذ انت انت لا اله الا انت فسیحانک سبحانک یا بن الصّالح فسیحانک سبحانک یا ایّها العلوم الفاتح

فسبحانك سبحانك يا أيها الأكوار الالائح فسبحانك سبحانك يا ملك الملوك في طور الالامع الالائح فسبحانك
سبحانك يا طيب الناصح اذ انت انت لا اله الا انت فسبحانك سبحانك يا أيها السر المستسرخ فسبحانك سبحانك
يا أيها الجذب المتسرخ فسبحانك سبحانك يا مليك المصور في النافخ فسبحانك سبحانك يا رب المتظهر في صراط
الراسخ الى فسبحانك سبحانك يا مليك الرعاذ يا حميد الاعاذ يا أيها الذي انى لديك الاذ يا حميد الذي منك
الشذاد يا حقيقة الانوجاذ الى فسبحانك سبحانك يا حضرت الطراز يا مليك الاستطراز يا علوم الأطراز يا سر الاركاز
يا أيها القميص للاقماص يا أيها الاقصص من كل الاقصاص يا أيها الخليص منه الاخلاص يا أيها المستخلص عند
الاستخلاص يا رب التقمص بالقماص يا ابيض البياض يا نقطة النقاط يا سرائر النمط يا أيها القسط منه الاقسط يا حبيب
الجالس في عرش الفسطاط ومن هذا القبيل الى آخره.

عائلة جمال ابهى

آسيه خانم نواب - ورقة العليا بنت ميرزا اسماعيل يالرودى نوري حرم اصلى جمال ابهى بود
وميرزا اسماعيل وزارت يكي از شاهزادگان مهم را كه در طهران حكمرانى مينمود داشت و امور
طهران بدست ميرزا اسماعيل حل وعقد مييافت وجمال ابهى در سن هيجده سالگى بسال ۱۲۵۱ هجرى
در تاكر نور با وى وصلت فرمود وفرزند نخست صادق نام داشت كه در سه سالگى فوت شد دوّم

--- صفحه ۵۰۵ ---

ميرزا على محمد كه بشش سالگى در مازندران فوت شد سوّم حضرت عباس افندى غصن اعظم
عبدالبهّا در طهران خامس شهر جمادى الاولى آغاز يوم تبشير ودعوت حضرت مبشر اعظم اعلى تولّد

یافت و غالباً در طهران و گهی در نور نشو و نما کرده قتل و غارت و بلیات گوناگون را که بر این طائفه در ایران وارد میشد و مشاهیر اصحاب و مؤمنین را که در بیت ابهی ذهاب و ایاب میکردند شنیدند و مشاهده نمودند و در ایامیکه جمال ابهی در انبار طهران بودند اسفندیار غلام ایشانرا بردوش گرفته بانبار بُرد و جمال ابهی از غایت علاقه که بایشان داشتند ممانعت فرمودند تا از مشاهده زندان و زنجیر گران تأثر خاطر حاصل نگردد و آنحضرت خود برای میرزا فضل الله خان ادرنگی ابن عم (نظام الممالک) در حیفا چنین حکایت فرمودند که در سن چهار و پنج در یک زمستان باتفاق والد میهمان آقا عمو آقا میرزا حسن بودیم و در آن ارسی روی بشمال منزل داشتیم و در بهار باتفاق میرزا غلامعلی اخوی شما رفتم بمرتع بلند برای گوسفند و من در جلوی عمو زمان بر یابوی کهری سوار بودم حاجی اسماعیل هم همراه بود و نیز برای وی حکایت فرمودند که روزی اسفندیار غلام مرا بسجن برد مشاهده حال و مقام میرزا محمود را نمودم میگویم آیه مقاماً محموداً در قرآن کریم بشأن او نازل بوده و نیز در مدرسه میرزا صالح واقع در محله پامنار معروف در طهران ایامی چند تحصیل قرائت و کتابت فارسی نمودند و در سفر با موکب ابهی

در اوان فتنه سال ۱۲۶۸ واقعه برای حضرت غصن اعظم رخ داد و آنوقت هشت سال داشتند از لسان مبارک خودشان شنیدم که فرمودند در آن ایام انقلاب ما در خانه میرزا اسماعیل خالو بودیم و گاهی که من بکوچه و بازار عبور

مینمودم اطفال محلّه جمع شده صدا می کردند بابی بابی من متعرّض نمیشدم میگذشتم از جمله یک روز تنها از بازار بسمت خانه میرفتم اطفال بسیاری در عقب من جمع شدند و سنگ میانداختند صدا میکردند من دیدم تا آنها نترسند دست از من بر نخواهند داشت برگردیدم و چند قدم بسرعت رو بآنها رفتم دیدم بی اختیار رو بفرار نهادند و می گفتند ایوای بچه بابی آمد و حالا همه ما را خواهد کشت بعد از فرار آنها برگشتم دیدم یکنفر بصدای بلند میگوید شیرا بچه همی ماند بدو دیدید از سطوت این طفل چگونه همه اطفالی که از او بزرگتر وقویتر بودند گریختند.)

نبیل زرندی)

--- صفحه ۵۰۶ ---

ب عراق عرب در سال ۱۲۶۸ که دولت ناصرالدین شاه مهلت نداد تا تهیه مایحتاج ولباس سفر نمایند بعلت صورت برودت تحمّل مشقّت و عنأ بسیار نمودند چنانکه درین طریق مخصوصاً در گردنه اسدآباد همدان اثر شدید در انگشت پا وارد شد و در ایام بغداد آثار بروزات کمالات عظیمه از هر جهت در ایشان نمایان شد که موجب حیرت یار و اغیار گشت و ایامی چند بموجب دستور ابهی با شیخ عبد السلام از علما و مدرّسین بغداد که در بخش سابق نام بردیم معاشرت یافته بمذاکرات علمیّه پرداختند و شیخ مذکور چند بار در محضر ابهی اظهار تعجّب و حیرت از تبخّر و وسعت و بداعت مطالب ایشان نمود و حسن خط و آثار علمیّه عربیه و بیانات فارسیّه ایشان نادر النظیر است منها توقیعی است که بلحن آیات حضرت مبشّر اعظم در تفسیر و بیان آیتین از قیوم الأسماء صادر فرمودند و جمال ابهی بیان

و تحریر اجوبه مسائل علمیّه را غالباً بآنحضرت واگذار میفرمودند معذک در شوون ظاهریّه از قبیل قوّت و قدرت و شجاعت و سواری و شناوری و تیراندازی و غیرها مشاهیر عرب و عجم را مستغرق حیرت و تعجب نمود و ما کیفیت اراده جمال ابهی را برای ازدواج آنحضرت درضمن شرح احوال میرزا محمد حسن آوردیم و در ایام ادرنه مانند آئینه شخصیت و احوال و اعمال جمال ابهی میدرخشید و بمقام عبودیت صرفه و استغراق درنشر این امر و تحصیل رضای جمال ابهی و معاشرت با حکام و مقتدرین و افاضل بلد اشتغال داشت و در نشر و نظم ترکیه و معارف دینیّه و ادبیّه ملل و اقوام سرآمد و افاضل قوم محسوب گردید و چون جمال ابهی بسجن اعظم ورود فرمودند روز بروز مقامات عظیمه و اسرار مکنونه حضرت غصن اعظم بیش از پیش واضح و عیان گشته و بآشاره و تلویح قریب بتصریح مقام ایشانرا در جامعه بشر و وظائف انام را در مراعات احترامشان معین و مبین داشتند و بالأخره در کتاب مستطاب اقدس که در تصریح و افشای مقام ایشان فرمودند و ما چون در مطاوی بخش سابق و این بخش مقداری کافی از اوصاف و خصالشانرا آوردیم در اینمقام تکرار نکرده باختصار میگذریم و فی الحقیقه غالب حلّ و

--- صفحه ۵۰۷ ---

و عقد امور معضله جامعه را در قبضه اقتدار و اختیار گرفته آنچه مقرر میداشتند مقبول جمال ابهی بود و در عکّا حسب دستور ابهی بنام درس تفسیر قرآن مجمعی در بیرونی خانه مرتّب نموده که گروهی از فضلا حاضر شده از بحر بیکران علوم الهیه اش استفاده مینمودند و اما آثار صادره از قلمشان که

درسین اشراق جمال قدم مرقوم داشتند بعلاوة الواح کثیره که حسب الامر خطاب بأحباب و معاریف نگاشتند یکی مقاله تاریخ امر است که بنام مقاله شخص سیاح در حدود سال ۱۳۰۳ صادر شد دیگر رساله مدنیّه و نیز رساله سیاسیه و دیگر رساله در تفسیر حدیث قدسی کُنتُ کنزاً و خفیّاً الخ و غیره نوشت و اما حرمشان در شوال سال ۱۲۸۸ در قشله حسب پیشنهاد بعضی و اجازه جمال ابهی علیا معظمه منیره خانم بنت آقا میرزا محمد علی نهری که در بخش سوّم بیان احوال ایشانرا نمودیم بابرادرش حاجی سید یحیی از اصفهان بعزم عکا برای حضرت غصن اعظم حرکت کردند و در شهر ذیقعه وارد شیراز شدند و مدت پانزده یوم بملاقات و معاشرت با حرم محترمه حضرت نقطه اولی و غیرها بر خردار گشتند

آنگاه از طریق بوشهر و کشتی

ونبیل زرنندی یکی از بیاناتشانرا که در خان جوینی در حجرة یکی از اصحاب فرمودند چنین ضبط کرد مابین جمیع اشیا هم جهة مابه الاتحاد و دیعه گذارده شده وهم جهت ما به الاختلاف و اضمحلال و رفع این اختلافات ممکن نیست مگر اینکه یک سبب اعظم و قوه عظمائی ظاهر شود که این اختلافات در جهت آن لایذکر باشد و این قوه ناپلئون و چون صحبت از ناپلیون بود که خیال اجرا قانون اتحاد و اتفاق کره ارض را داشت (و امثال او مثل آن است که مقتدر اعظم بخواهد وسیله اصلاح عالم شود و خیر غالب بر کل گردد تلخی نخواهد که تلخی های عالم را مبدل بشیرینی نماید ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش چون اینعالم ملک مرآت عالم

ملکوت است ایناست که ارادهٔ مطلقه بحسب احتیاج وافتقار زمان نفس سلطانی را از بنی نوع انسان برانگیزاند و او را بر دیگران امتیاز و غلبه بخشد و بمجرّد آنکه آنسلطان حکم خود را بظاهر درعالم نافذ دید و مردم را بمدح و ثنای خویش ناطق مشاهده نمود چنان تصوّر مینماید که این سلطه و غلبه را بصرف عقل و دانش و جلالت و شجاعت خود تحصیل نموده لذا مغرور میشود و بخیالات فاسده میافتد و چون منتهی درجهٔ سلطه و اقتدار رسید دفعهٔ بآندک چیزی بساطش پیچیده و خرگاهش چون بیت عنکبوت پاره پاره میشود تا اهل عالم بدانند که اگر نیل باین مقام بدانند و تدبیری او بود بایستی بر حفظ آن مقام قادر باشد تا خلل و فتوری در آن راه نیابد مثل اسکندر رومی مشهور که اغلب اوقات بلباس سفرای خود ملبّس میشد و تبلیغ سفارت خود را بملوک ارض مینمود تا وقتی در حدود چین بپایتخت پادشاه آنجا که یکی از نسأ بود بلباس سفارت رفت و در کمال جسارت بابلاغ مقصد و مرام پرداخت ملکه چون تهدیدات او را شنید تحمّل نکرد و خلوت کرد پس اسکندر را

--- صفحه ۵۰۸ ---

بأرض مقصود رسیدند و غصن اعظم قبول فرمودند و ازدواج واقع گردید و بالجمله بنوعیکه درمطاوی این بخش آوردیم حضرت غصن اعظم با خلق عظیم و معارف عمیم و بلاغت و اعجازی قویم که در لغات عربیه و ترکیه و فارسیه داشتند با علما و ارکان دولت و ملت ترک و عرب معاشرت داشته همه را مجذوب و منقاد خود ساختند و در امور مهمّه بسرانگشت تدبیر حلّ مشکلات مینمودند و جمال ابهی اجرائات عظیمه را وفق صلاحدید ایشان معمول و یا متروک فرموده بدور و نزدیک مقام عظیمشانرا

نشان دادند و غصن اعظم در سال ۱۳۰۵ از عکا بیروت سفر کرده بخانه فروغیه خانم خواهرشان که عنقریب میاوریم نزول نمود و ایامی چند با اعظم و فضلا و امرا معاشر شد چنانکه شب و روز باب بیت مفتوح و تمامت خدام بانجام خدمات مخصوصه مرجوعه مشغول بودند و برای احباب بعد از نصفشب زیارتشان مقدور و میسور میشد تا آنکه خبر کسالت جمال ابهی بسمعشان رسیده تاب نیاوردند برای هریک از بزرگان ورقه و داعیه فرستاده از طریق بر عودت بعکا فرمود

امر بجلوس نمود اسکندر ابا و امتناع کرده گفت سفرا را چه خداست که در محضر ملوک جلوس نمایند بلکه برخاست و دستش را گرفت و گفت تو بامن درشان ورتبه اگر خود را برتر ندانی کمترهم نمیدانی تو خود اسکندری و بر من مشتبّه نیست آخر ملکه جعبه خود را گشوده و شمائل اسکندر را باو نموده گفت من مثل تو خونخوار نیستم تو در امان منی چون تو خود را از دانش بی نظیر میدانی و بگمان خود تسخیر ممالک را بحسن تدبیر و قوت شمشیر منوط میشماری خواستم بر تو معلوم کنم که تو چندان نادانی که خود را دست بسته تسلیم دشمن خود نمودی که اگر بخواهم الان تورا با اشاره معدوم و هلاک مینمایم نهایت شجاعت و سلطه تو این است که چون اجل بعضی سلاطین ظالم غافل رسیده بود خداوند تورا عزرائیل آنها قرار داد و تو گمان کردی بقوه خود آن کارها را از پیش برده حال چون فراست خود را سنجیده و عجز خود را دیدی زود از اینجا بیرون رو که اگر پسر من مطلع شود از برای تو نجات نخواهد بود چه که پدر حرمش را کشته اسکندر بسیار اظهار امتنان نموده از چین بیرون رفت و لشگر خود را برداشته بسمت ایران و روم مراجعت نمود و از خیال جهانگیری گذشت ناپلیونهم بهمین منوال خود را اعظم رجال عالم

میدانست و کوس استقلال میکوبید چون خواست نام خدا را از روی ارض بردارد و خود کدخدای دنیا شود در دو روز بساطش منطوی شد و عساکرش مکسور و خودش نابود حال هم بیسمارک خود را عقل اوّل میداند تا به بینیم از برای او چه مقدر شده بلی اتحاد و اتّفاقی که از نوایای خیریه تأسیس شود باعث آسایش عالم و حیات امم است اگر غیر نوایای خیریه باشد اتّفاق آنها مثل اتّفاق قطع طریق خواهد بود که سبب خرابی بلاد واضطراب

--- صفحه ۵۰۹ ---

وبالجمله غصن اعظم با عائله قبل و بعد از وفات والده شان در عکا مقیم بود غالباً هفته یکبار تنها و یا باجمعی از محترمین و احباب برای زیارت محضر ابهی بقصر میرفت و در آنموقع مقررّ حسب امر ابهی جمع اغصان و افنان با استقبال میشتافتند و در معاودت ایشان مشایعت مینمودند و احباب زائرین مسافرین وارد از ممالک و بلاد متنوّعه حسب امر ابهی بزیرتشان بعکا میرفتند و بدینطریق ایّامشان میگذشت تا غروب شمس ابهی واقع شد و ما شرح مبسوط از بیان احوال و آثار و شوون آنحضرت را مستقیماً در بخش لاحق میاوریم و اما رسم فتوغرافی که در سنّ ۲۴ سالگی در ادرنه حسب الامر مبارک بسال ۱۲۸۴ برداشتند معروف و متداول میباشد چهارم سلطان خانم که بعداً بهائیه خانم مسمی و مشهور و پس از فوت والده بلقب ورقه علیا معروف گردید و لادتش در طهران بسال ۱۲۶۳ واقع و هنگام مهاجرت جمال ابهی از طهران شش ساله بود و در بغداد و اسلامبول و ادرنه و عکا همه جا همراه بوده و در عکا با مادر و برادر والا گهر میزیست و شوهر اختیار ننمود و بعد از غروب شمس ابهی با برادر با جان برابر در

عکّا و حیفّا بغایت جلالّت و مطاعیّت بزیست و پس از برادر چند سالی بیش دوام نیاورده بسال ۱۳۴۲ در حیفّا بملکوت ابهی خرامید و مقام رفیعشان در حیفّا مزار زائرین بهائی میباشد و ما شرح عظمت مقام و آثارشانرا ضمن بخشهای لاحقّه میاوریم

عباد است باری حال چون ملوک مخالفاند اگر درملکی برنفسی ازملکی ظلمی وارد شود ممکن است که بملوک دیگر پناه برده نجات یابد اما اگر جمع ملوک با این حالتی که دارند باهم متفق شوند دیگر مفرّی از برای هیچ مظلومی نخواهد بود و ملوک در کمال اطمینان بدون هیچ مانع آنچه تعدّی بخواهند دربارهرعایا مینمایند لکن چون اتّحاد این عالم با اراده مالک قدّم بنوایای خیریه دست دهد دیگر ملوک یارای تعدّی برعایای خود ندارند مثلاً ملک روس اگر بخواهد بر ملک روم قیام کند عساکر دررعایای او متفق القلب واللسان خواهند گفت که مارا با اهل روم نزاع و خلافی در میان نیست چگونه بهلاکت آنها برخیزیم اگر پادشاه روس عداوت شخصی دارد خود برود و با ملک روم محاربه نماید تا هر که غالب شود از شرّ دیگری آسوده ماند. انتهی

--- صفحه ۵۱۰ ---

پنجم میرزا مهدی غصن اطهر که در طهران بسال ۱۲۶۴ متولّد شد و جمال ابهی در هنگام مهاجرت برای عراق نظر بصغر سنّ وی و ملاحظه سرما و مشقّات راه او را در طهران بیستگان سپردند و آنمهجور

هفت سال درمفارقت ابوین واقربا همی گریان و بریان ماند تا بسال ۱۲۷۵ بدستور جمال ابهی مهد علیا از بغداد بایران آمده ویرا ببغداد آوردند ودر ظلّ سدرهّ الهیّه مأوی گرفت و یوماً فیوماً در عوالم روحانیّه ترقّیات عظیمه نمود بنوعیکه درایّام اقامت ابهی درادرنه ملاقات و مکالمه اش موجب انتهاض وانتعاش زائرین بهائی بود ودرآن ایّام وهم درایّام سجن قشله بمعاونت جمال ابهی قیام کرد و بیانات عالیّه فارسیّه و عربیّه را نوشته بامضاً غصن اطهر برای احبّا میفرستاد وچون طیر الهی پیوسته اشتیاق عروج باُشیان اعلی داشت تا بسال ۱۲۸۷ بنوعیکه تفصیل دادیم از عرشه قشله بیفتاد وبملکوت ابهی عروج نمود وصورت زیارت وبیانات عالیّه در حق وی ازقلم ابهی ' صدور یافت ومنها " الأَعْظَمُ الْأَقْدَسُ هَذَا يَوْمَ فِيهِ طَارَ طَائِرٌ مِنْ أَطْيَارِ الْعَرْشِ وَطَارَتْ مَعَهُ الْأَفئِدَةُ وَالْعُقُولُ أَنْ يَأْمُمَ الْمَجْدَ أَنْتَ ارْتَقَيْتَ بِرُوحٍ وَرِيحَانٍ وَمَحَبِّيكَ فِي الْأَحْزَانِ كَذَلِكَ قَضَى الرَّحْمَنُ أَنَّ لَهُوَ الْمَهِيْمَنُ الْقَيُّومُ أَنْتَ كُنْتَ بَقِيَّةَ آلِ اللَّهِ إِذْ أَخْرَجُونِي الْمَشْرُكُونَ مِنْ أَرْضِ الطَّاغُوتِ وَاحْتَرَقَتْ بَنَارُ الْفِرَاقِ فِي سَنِينَ مَعْدُودَاتٍ إِذْ أَتَى الْمِيقَاتِ هَدَيْنَاكَ إِلَى كَوْنِ الْوَصَالِ إِلَى أَنْ دَخَلْتَ السَّجْنَ وَفَدَيْتَ نَفْسَكَ إِمَامَ وَجْهِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْمَحْبُوبِ طُوبَى لَكَ وَلِمَنْ يَتَوَجَّهَ إِلَيْكَ وَيَزُورُ تَرْبَتَكَ وَيَتَقَرَّبُ بِكَ إِلَى اللَّهِ رَبِّ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ أَنْ يَأْهَأَ الْهُوِيَّةَ قَصَدَتْ مَعَارِجَ الْقُدُسِ وَتَرَكْتَ الدُّنْيَا فِي سَبِيلِ رَبِّكَ أَشْهَدُ أَنَّكَ أَنْتَ

چونکه ازطأباحریم خویشان.سوی بغداد آمدی ای ذوالمنن.

داشت اینغصن مکرم چهار سال

کز بلا بروی دگر گون گشت حال . دراوان هجرت بیمار شد . رفتی وهجر تو اورا یار شد

درفراقت کرد ناله هفت سال. تا مقدر گشت بهر او وصال . غصن اکبر باحرم شد سوی او

درشگفت ازبوی وصلت روی او. تا که هردو باحرم هودج نشین. خارج ازطهران چه نخل آتشین

دوست گویان سوی بغداد آمدند از ملاقات بها شاد آمدند

پنج سال اینگونه در دار السلام (نبیل زرنندی) از لقایش دوستانت شاد و کام

--- صفحه ۵۱۱ ---

الذی ارتقیّت الی مقام محمود واشهد أنّک رجعت مظلوماً الی مقرّک طوبی لک وللذین تمسّکوا
بذیلک الممدود ان یا دال الأبدیّة قد تشرّفت بک تلك الأرض وما حولها أنّک ودیعة الله وکنزه فی
هذه الدیار سوف یظهر الله بک ما اراد أنّه لهو الحقّ علامّ الغیوب باستقرارک علی الأرض تزلزلت فی
نفسها شوقاً للقائک کذلک قضی الأمر ولكنّ الناس لا یفقهون ان یا یا القدیمیّة طوبی لک بما انفقت
روحک فی السّجن الأعظم بعد الذی کنت بین یدی الذین کفروا بالله فی الیوم الموعود انّ لو نذکر
اسرار صعودک لیتنبّهن اهل الوقود ویشتعلن الوجود بنار ذکر اسمی العزیز الودود یا ایّها المذکور لدی
الوجه قد قصصنا لک ما ورد الیوم علی غصن الله لتطّلع بما قضی فی السّجن من لدن ربّک العزیز
الغفور أنّک لاتحزن ان اشکر ربّک فی کلاًّ لأحوال أنّه مع الذین یدکرونه وبامرهم یعملون أنّما البهأ

علیک وعلی مَن انقطع فی حبّه عن الدّینهم مشرکون. " ششم میرزا علی محمد که در بغداد متولد شد و بعد از دو سال در همان بلد وفات یافت و حرم دوم جمال ابهی فاطمه بی بی مهد علیا بنت میرزا کریم از خوانین نور از طائفه معروف بنمدساب اولاً زوجه حاجی میرزا محمد تقی علامه نوری بود که مجملی از احوالش را در بخش دوم آوردیم و میرزا بزرگ علامه مذکور را وصی خود قرار داد و او چند سالی بعد در گذشت و زوجه مذکوره اش را جمال ابهی^۱ بسال ۱۲۶۶ ازدواج نمود و هنگام مهاجرت بعراق وی را نیز با خود ببغداد بردند و تا عکا همراه جمال ابهی بود و در سنین اخیره بقصر بهجی با فرزنداناش استقرار گرفت و او با نواب مذکوره و اولادش نهایت حسادت و عداوت داشت.

نبیل زرنندی در آخر منظومه^۲ مثنوی^۳ که در اواخر سال ۱۲۷۹ در باب هجرت ابهی^۴ از بغداد سروده چنین آورد:

بحر عصمت حضرت مهد علا xxx داده بر گفتار این نظم صلا

تا شود ارسال اندر ارض طاً xxx سوی اختش اختر برج رضا

تا شود آگه ازین شور قیام xxx بیش ازین گفتن نشاید والسّلام

داشت و بعد از غروب جمال ابهی بعداوت باغصن اعظم نامبردار گشت وازاولادش نخست میرزا محمد علی غصن اکبر در بغداد بسال ۱۲۷۰ متولد شد وچنانکه نگاشتیم درحدود شش سالگی حسب اراده جمال ابهی مقتدر برانشأ کلمات عربیّه و فارسیّه بسبک آیات حضرت اعلیٰ و جمال ابهی گردید تا در مقابل میرزا یحیی و غیره از بابیان حجّتی بر قدرت و عظمت بدیعه باشد چنانکه در برخی از بیانات ابهی در حقّش چنین مسطور است: "وَأَنَا خَلَقْنَا الْأَبْنَ بِأَمْرِ مَنْ لَدُنَّا وَقُدْرَةِ مَنْ عِنْدَنَا وَانْطِقْنَا بَشَأً نَفْسَنَا لِيَتَذَكَّرَ بِهِ أُولُو الْأَلْبَابِ وَيَشْهَدُوا قُدْرَةَ رَبِّهِمْ وَيُوقِنُوا أَنََّّهُ هُوَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ يَنْطِقُ مَنْ يَشَأُ بِالْحَانَ مِنْ عِنْدِهِ وَإِنَّ إِلَيْهِ يَرْجِعُ حُكْمُ الْمَبْدَأِ وَالْمُنْأَبِ " واین احوال و آمال متدرّجاً دراو نمو و شدّت یافت تا در ایام اقامت ابهی در ادرنه خطّ نستعلیق ریز و درشت و نیز خط شکسته را از مشکین قلم بیاموخت و از او نیز بهتر نوشت و صدها الواح ابهی را کتابت و تنمیق کرده برای احبای بلاد فرستاد و نیز قطعاتی با خطوط متنوّعه از آیات جمال ابهی نگاشته تزیین کرده بمشاهیر این طائفه داد و هم بسی مکاتیب مفصّله بلحن آیات بدیعه حاوی معانی مستعاره از آثار ابهی ترتیب کرده پی در پی با کثیری از مؤمنین مکاتبه نمود و صور زیارات برای برخی از شهدا و متوفیان بزرگوار حسب اجازه جمال ابهی تنظیم کرده ارسال بلاد داشت و بدین جهت برخی از نادانان را بوی علاقه و اعتقاد تام حاصل گردید و بادعا و بلند پروازیها که در مکاتیب مذکوره از قلمش جست دل دادند و چنانکه درین بخش آوردیم فتنه غصنیّه در قزوین طلوع نمود و موجب تأثر شدید جمال ابهی گشت و مورد باز پرس عدّه از مشاهیر مخلصین احباب گردید و تبرّی از ادعا کرده مکاتیبی نشر داد و براءت اظهار داشت و بالجمله بسیاری از احبّا با او مراسله

داشتند بواسطه او در محضر ابهی تقرّب جستند ولذا باو تعلق یافتند و نیز مادرش در قصر کدبانوی حرم بود همه از او احترام عظیم مینمودند و او برای رقابت و حسادت همی تحریک نمود که پسر ارجمند خود را در مقابل حضرت غصن اعظم علم نماید والواحی چند از قلم ابهی در تشویق و در شأن احترام اغصان صادر گردید

--- صفحه ۵۱۳ ---

ولی همه را با احترام و تجلیل از حضرت غصن اعظم همی وادار فرمودند امر بمشورت و تبعیت از آرا آنحضرت نمودند چنانکه نوبتی غصن اکبر عزیمت سفری را کرد باو فرمودند که با آقا مشورت کن و چون مشورت نمود آنحضرت ویرا منع نمودند و جمال ابهی بهمان طریق امر کردند و دوسفر میرزا محمد علی از عکا بهند رفت سفر اوّل در سال ۱۳۰۲ باتفاق حاجی میرزا ابوالقاسم و زوجه اش بود و عنوان قیام بر تبلیغ امر ابهی گذاشت و چند روزی در مصر ماند و چون بمبئی وارد شد نخست در مهمانخانه بسربرد آنگاه خانه مخصوص اجاره کرد و بیش از سالی در بمبئی توقف کرد ولی ملاقات بانفوس مهمه و اقدامات و اثراتی از وی ظهور نیافت و سفر دوّم عنوان طبع آثار ابهی کرد که تفصیلاً در همین بخش آوردیم و کتاب مستطاب اقدس و آثاری دیگر در آنسال بطبع رسید و او دو زن اختیار کرد یکی دختر حاجی علی اصغر تبریزی بود که از او شعاع الله و امین الله و عائله شان بوجود آمدند دوّم دختر آقا میرزا موسی کلیم بود که پسرش آقا موسی بعرضه وجود آمد و بالجمله میرزا محمد علی پس از غروب شمس جمال ابهی بحسد و رقابت و خیانت تامّه با حضرت غصن اعظم قیام

کرد واکبر ناقض عهد وميثاق ابهی گردید و کمر بمقاومت وحتی قتل آنحضرت بست و برادران و خواهران و بستگان کم و بیش از او تأسی جسته بنوع مذکور سالها رفتار کردند و عاقبت دچار خسران عظیم وذلّ الیم گشتند چنانکه شرح وتفصیل مثال احوال او و برادران و خواهر و بستگان و همراهانش را دربخش لاحق که متعلّق بدوره حضرت غصن اعظم است خواهیم آورد دیگر صمدیه خانم مشهور بخانمی که در بغداد متولّد شد و در سال ۱۳۲۷ در قصر بهجی عکا درگذشت و او زوجه میرزا مجدالدین بن آقا میرزا موسی کلیم بوده و دو دختر برجای گذاشت فرزند سوّم نیز در بغداد متولّد شد و در دو سالگی فوت شد چهارم ساذجیه که در بغداد متولّد شد و در دو سالگی در اسلامبول هنگامیکه موکب جمال ابهی عازم مهاجرت بآدرنه بود فوت شد

--- صفحه ۵۱۴ ---

و در اسلامبول مدفون گردید پنجم ضیاءالله که در آدرنه بسال ۱۲۸۲ متولّد شد و در سی و چهار سالگی بدون نسل در حیفّا بسال ۱۳۱۶ درگذشت و جنازه اش را ببهجی برده در جوار روضه ابهی اندکی در قسمت زیرپا دفن گردید ششم بدیع الله که در آدرنه بسال ۱۲۸۵ تولّد یافت و در کنف فضل و عظمت ابهی برُشد رسید و بلقب غصن ابدع بین احباب خوانده شد و عالیّه خانم بنت سلطان خانم دختر حوا خانم و میرزا محمّد ابن عم جمال ابهی را بزنیّت اختیار کرد و حوا خانم مذکور بنت میرزا محمّد برادر ابوینی میرزا بزرگ بود که ذکر احوالش نمودیم و حرم سوّم جمال ابهی گوهر خانم دختر میرزا احمد روضه خوان کاشی که چون اوّلین مطبعه را بکاشان برد بنام میرزا احمد چاپ مشهور شد و اخلافش

که دو پسر و دو دختر بودند همگی فائز بایمان بامر بدیع گشتند و ارشد اولادش میرزا مهدی متّصف بفضل و کمال و حسن انشاء بود و در سنین اشراق انوار ابهی از افق عراق ببغداد شتافته طائف حول مرکز هدی گردید و مکاتیب شیوا باهل بیان همی نوشت و پس از چندی مأمور عودت بوطن شد و منتسبین را بهدایت کبری آگهی داد و خواهرش گوهر خانم را باخود برای بغداد برده بعد از مهاجرت مبارک در بیت اعظم قرار گرفته و حسب دستور واصل از محضر ابهی نیامدند و آقا میرزا مهدی بحفاظت و خدمت همشیره پرداخت تا آنگاه که فتنه و واقعه اسارت احبّا بموصل واقع گشت و برادر و خواهر اسیر موصل شده در آنجا ماندند تا بسال ۱۲۸۶ مدحت پاشا والی جدید بغداد از موصل بعراق میرفت حکم بازادی اُسرا داده گفت باید معاندینشان را مجازات

جناب آقا میرزا احمد کاشانی والد حرم مبارک ذکر نمودند که من هم بسیار مایل بودم که تا کاشان باشما باشم شاید اسباب فراهم آید و باهم عازم کعبه مقصود شویم و لکن فراهم نیامد و خیالشان آن بود که صبیّه‌شانرا با نجل محترمشان بدار السّلام روانه نمایند . نیل در سفرش بشیراز بسال ۱۲۷۸

--- صفحه ۵۱۵ ---

کرد ولدا کسی متعرّضشان نشد و بعداً دستورابهی رسید میرزا مهدی گوهر خانم را بعگا برد ووالده اش نیز بعگا رفته تا آخر عمر نزد دختر بماند واز گوهر خانم کریمه فروغیه خانم بعرصه ظهور آمد که در ۱۳ شعبان ۱۳۰۳ حسب اجازه ابهی بازدواج حاجی سید علی بن حاجی میرزا سید حسین افنان کبیر در آمد وازایشان عائله وسیعه بعرصه آمد و بیان مثال احوالشان درمطاوی بخش لاحق مسطور میگردد.

منتسبین حضرت اعلی افنان جمال ابهی

حضرت مبشر اعلی چنانکه در بخش دوّم نگاشتیم از پدر و مادر هردو سیّد عربی بود و نسبش از طرفین منتهی بخاندان علوی و محمدی میشد ووالدش میرزا سیّد علی در صغر سنّ آنحضرت درگذشت و نسلی ازایشان غیر ازحضرت برجای نماند ووالده اش فاطمه بیگم بنت حاجی میرزا محمد حسین درشیراز چون خبر شهادت آنمظلوم انتشار یافت نتوانست اقامت نماید و باتّفاق برادرش میرزا سیّد محمد (خال اکبر) وبا حاجی مبارک نام غلام زرخرید حضرت اعلی که درایام اقامت ببوشهر اورا خریده ودرسفر حجّ برای خدمت گذاری همراه داشت مهاجرت بعراق عرب نمود ودرسین اشراق جمال ابهی دربغداد نوبتی حاجی سیّد جواد کربلایی وزوجه حاجی عبدالمجید شیرازی حسب الامر بااو درخصوص امر آنحضرت سخن گفتند و او درضمن اظهار تأثرات اشاره بعمل فضیح میرزا یحیی ازل و تصرفش درحرم منقطعه اصفهانیه نموده چنین گفت چه اعتمادی بایمان جماعتی است که هنوز دم آنمظلوم خشک نشده درضجیه اش تصرف نمودند و حاجی درایام شعبان زسال غشب . چنان

چیده شد بزم عیش و طرب. که مثلش ندیده جهان تابحال نهم روز شعبان يوم الجمال . باین عیش اعظم شده ابتدا . بیوم الکمال آمدش انتها ز شعبان نهم تا بسبع عشر . ملک درهم آمیخته با بشر . شده منبسط بر همه خاص و عوام مهین خوان نعماً به نهروز تمام. همی در تنغم همی در طرب. همی یار و اغیار نه روز و شب

(عبدالله قزوینی)

--- صفحه ۵۱۶ ---

سید جواد چون بمحضرابهی مراجعت کرده کلام ویرا معروض داشت جمالابهی بغایت متأثر شدند و فرمودند دیگر باوالده حضرت مبشر سخن در خصوص این امر نگوئید چه بغایت متأثر است و فی الحقیقه فضحۀ مذکوره را عذری نتوان آورد و حق با والده میباشد و بالجمله بنوع مذکور در عراق مجاور بود تا در همان سنین بجهان دیگر انتقال نمود و حضرت مبشر در تفسیر احسن القصص خطاب بوالده چنین فرمودند **يَا مَ الذِّكْرَ اِنَّ السَّلَامَ مِنَ الرَّبِّ عَلَيْكَ قَدْ صَبَرْتَ فِي نَفْسِ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى** فاعرف قدر ولدك كلمة الأكبر فإنه المسئول في قبرك ويوم حشرك وانت قد كنت في لوح الحفيظ على ایدی **الذكر مكتوباً** و نیز در مراسلات و توقیعات متعدده خطاب بوالده بخط حضرت مبشر از ایام بوشهر و نیز ایام سجن در آذربایجان باقی میباشد و اما منتسبین آن حضرت از طرف پدر شهرتی در ایمان و عرفان نسبت باین امر حاصل نکردند و قسمتی کثیر و خطیر از افنان سدرۀ الهیۀ از طرف والده شان تأسیس یافت که احوال گرامش ابناً حاجی میرزا محمد حسین بودند و خال اکبر حاجی سید محمد تقریباً در حدود سال ۱۲۱۳ تولّد یافت بانجال محترمه و تجارت مهمّه و در غایت تعلّق بأصول و فروع اثنا

عشریه در شیراز میزیست و ازین امر غافل و برکنار بود و پس از وقوع واقعات خطیره و هجرت و مصائب حضرت نقطهٔ اولی که صیت آن انتشار و اشتها را تام یافت و اعدا در شیراز نسبت بمنتسبین آنمظلوم هر چه میخواستند بدست و زبان میاوردند حاجی سید محمد والدهٔ محترمهٔ آن بزرگوار را از شیراز بعراق عرب برده در کاظمین سکنی داد و خود بشیراز عودت کرد و هنگامیکه اسراً بایان زنجان و نیریز را بل غلغله و آواز رسید و همه و قیل و قال و شدت احوال و وخامت مثال سر بر فلک کشید آقا میر سید محمد با برادرزاده اش آقا سید محمد جواد ابن خال اعظم حاجی میر سید علی شهید بعزم حج رهسپار مکه شدند و حاجی میرزا جواد در آن سفر فوت شد و بعد از انقضای مدتی طویل حاجی سید محمد بشیراز برگشت و کما فی السابقی میزیست

--- صفحه ۵۱۷ ---

تا در حدود سال ۱۲۷۶ پسرانش حاجی میرزا محمد علی و حاجی میرزا محمد تقی که از سفر حج مراجعت بعراق کرده بمحضر ابهی تشرّف حاصل کرده مراجعت بشیراز نمودند و او مطلع و متفحص ازین امر شد و بقصد زیارت بقاع متبرّکه و ملاقات خواهر محترمه و تشرّف بمحضرات ابهی بعراق شتافت و بنوعیکه در بخش سابق نگاشتیم بمحضرات ابهی رسید و رفع شبهاتش گردید و باحال انجذاب و ایمان با کتاب مستطاب ایقان مراجعت بشیراز کرد ۱۲۷۸ و پسرانش و بستگانشان و تمامت افنان شیراز را دیدگان روشن گشت و خصوصاً آقا میرزا نورالدین که شرح حالش را عنقریب میاوریم بنشر این امر قیام نمود و در سال ۱۲۸۳ حاجی محمد ابراهیم مبلغ از یزد بشیراز آمد تبلیغ امر همی نمود و از آن پس

طولی نکشید که امر ابداع ابهی بی پرده و حجاب اعلان شد و نبیل زرندی بشیراز رسیده تمامت مؤمنین بلدرا مجتمع ساخت و افشاً ظهور من یظهره الله مذکور و موعود در بیان کرد و کلمات اول من اعرض را ازین آثار مبارکه بیرون ریخت در آنحال فقط حاجی سید محمد با وی اندکی مکالمه کرده اظهار حیرت از تتابع ظهورات نمود ولی در شبهه نماند و با سائر مؤمنین در ظلّ سدره الهیه قرار و آرام جست و سپس در ایّام طلوع انوار الهی از ارض سرّ و ارض سجن اعظم جمعی از علما و قدماً این امر حسب الامر برای تبلیغ بفارس و یزد آمدند و خصوصاً بواسطه نبیل اعظم و نبیل اکبر و اسم الله الاصدق و حاجی مبلغ جمیع افنان در ظلّ امر رحمن قرار گرفتند در شیراز خال مذکور و حاجی میرزا ابوالقاسم اخ الحرم و انجال و بستگان‌شان در غایت عزّت و شهرت اصالت و نجابت و عبادت و ثروت می زیستند درین امر ارجمند و برومند گشتند و در یزد حاجی میرزا حسنعلی خال اصغر و حاجی میرزا محمدتقی بن خال اکبر و حاجی میرزا سید حسن افنان کبیر اخ الحرم که مستجمع علوم شتی بود و انجال‌شان که کلاً نهایت احترام و اعتبار و تجارت و جلالت داشتند و عامّه اهالی فریفته اخلاق و بزرگواری‌شان و در حلّ و عقد امور بایشان

--- صفحه ۵۱۸ ---

مراجعه مینمودند همگی بمقام عظمی در این امر نائل شدند و اهالی متعصب یزد با خود میگفتند که این جماعت سادات شیرازی از بستگان باب صرف نظر از دین و عقیدت‌شان بتمام محامد و صفات و بزرگواری آراسته اند و فی الحقیقه از اولاد پیغمبر و ائمه اطهار می باشند و بالجمله خال اکبر ایّام

حیات را پایان رساند و سه پسر و دو دختر بر جای گذاشت. حاجی میرزا محمدعلی در شیراز و بمبئی تجارت داشت و بنوع مذکور در ظلّ سدره الهیه قرار یافت و عاقبت بسال ۱۳۱۳ در بمبئی وفات نمود و جسدش را بعراق عرب برده در مقام سلمان فارسی مدفون ساختند و او را یک پسر باقی ماند موسوم بأقا سید محمد و مشهور به آقا میرزا آقا تریاکی چه که تجارت تریاک در ایران مینمود که از پسرانش آقا میرزا عبدالوهاب و آقا میرزا محمد علی مشهور بأقا میرزا کوچک و از دختران پنج گانه اش عائله وسیعه برقرار گردید دوّم پسران حاجی سید محمد خال اکبر حاجی میرزا محمد تقی در شیراز بسال ۱۳۴۴ متولّد شد و در جوانی در یزد اقامت جست و تجارت مهمّه تأسیس کرد و صاحب اعتبار نزد مردم ایران شد و حکمش در مسائل تجارّتی و غیرها فاضل و مرضی الطرفین شمرده گردید و وکالت تجارت از طرف دولت روسیه را قبول کرده بلقب حاجی وکیل الدوله مشهور شد و هنگامیکه نشان دولتی روسیه از طلا برایش رسید عدّه از تجّار را در خانه خود دعوت کرد و دو ساعت نشان رانصب نمود و بالجمله حاجی وکیل الدوله متّصف بصفات حمیده و سجایای مجیده و کمالات و آداب پسندیده بود و در فجر ظهور حضرت مبشّر نوزده سال و از آغاز نهایت اخلاص داشت و چنانچه ضمن احوال والد ماجدش آوردیم در ایمان مقدّم بر سائر افنان شد و در عرفان جمال ابهی تردّد و توقّف نکرد و همیشه مصدر خدمات عظیمه و در یزد بسیار محترم بود حکام و ملاها و متنفّذین ملاحظه از او داشتند و حمایت و سرپرستی از این طائفه میکرد و در سال ۱۳۰۵

چنانکه ذکر مینمائیم حسب میل جمال ابهی نجلش حاجی میرزا محمود بعشق آباد بایّت تأسیس مشرق الاذکار رفت و سپس اهتمام همی ورزیدند و بالأخره حاجی وکیل الدوله بنوعیکه دربخش هفتم میاوریم بسال ۱۳۱۹ حسب دستور حضرت غصن اعظم عبدالبهّا برای بنا مشرق الاذکار عزیمت عشق آباد نمود و چون بمشهد رسید ازطرف حکومت و اشراف و محترمین استقبال و احترام وافر از وی بعمل آمد ولدی الورود با اجتماع زیارت مقام حضرت رضا رفت و تا ایّامی چند مردم گروه گروه بملاقاتش همیرفتند و این موجب طغیان حسد و عناد برخی از رؤسا گردید و درخفا بدسائسی چند برای تحقیر و توهین وی قیام کردند و روزی را مقرر داشتند که چون بعزم زیارت حضرت رضا رود ویرا بحرم راه ندهند ولی در آن روز چنین تصادف نمود که نصیر الملک شیرازی متولّی یاشی حضرت رضا نیز زیارت میرفت و او با افنان سابقه دوستی و اخلاص داشت و حاجی وکیل الدوله را بر خود مقدّم و تجلیل بسیار نموده مفسدین و معاندین خاسر و خائب شدند و نصیر الملک همه روزه بملاقات ایشان رفته متدرّجاً بمقام محبّت و ایمان نسبت باین امر رسید و بالجمله حاجی وکیل الدوله بسال ۱۳۲۰ وارد عشق آباد شده اقامت جست و وجودش رکنی عظیم برای ترقّیات این امر در روسیه گردید و مرکز اقامتش در یزد بود و جمال ابهی ویرا وکیل الحق و خطاب ان یا مظهر وقاری و یا مظهر مظلومیّتی فرمود و او پیوسته مورد توجه و عنایات مخصوصه بوده تا بسال ۱۳۲۶ برای زیارت بحیفا رفت چندی استفاضه کرد و در سال ۱۳۲۹ همانجا صعود بملکوت ابهی نمود و در قبرستان بهائیان جنب مقام اعلی

مدفون گردید و یک پسرش آقا میرزا حسینعلی معروف بآقا سید آقا بسن جوانی در عشق آباد وفات یافت واز دوپسرش حاجی میرزا محمود وحاجی میرزا محمدامیر التجار ونیز ازینج

--- صفحه ۵۲۰ ---

ازینج دخترش خاندان وسیعۀ دراین امر برقرار گردید وحاجی میرزا محمود نجل اکبر حاجی میرزا محمد تقی رایت مرتفعه دراین امر بود درخانۀ خود مشرق الاذکار مهیا کرد که احباً دراسحار بدانجا رفته بعبادات میپرداختند وهمه ساله درینجم جمادی الاولی درخانۀ خود بأحباب ضیافت عمومی میداد ودرمجامع ومحافل شمع روشن بود الواح واشعار ومناجات نکو میخواند ودرسال ۱۳۲۱ که دریزد بنوعیکه دربخش هفتم می آوریم مذبحۀ عمومیۀ برای اینطائفه برقرار شد جمعی ازاحبابرا درخانۀ خود پناه داده نگهداری کرد چندانکه خود عاقبت مجبور گشته بمروست فارس گریخت واز خصائص اخلاق وی شدت رحم وعطوفت بیچارگان بود ودرسال فجاعه یزد برحال فقرا میگریست و عموم فقرا صبح ها درب خانهاش مجتمع میشدند وحاجی ازسهم خوراک خود بذل میکرد و بالجمله عاقبت بسال ۱۳۳۶ دریزد بسن ۶۴ سالگی وفات کرد وعموم اهالی درتشیع جنازه حاضر ومتأثر بودند دوّم ازپسران حاجی سید محمد خال اکبر حاجی میرزا محمد حسین مشهور بحاجی میرزا بزرگ که درشیراز وفات یافت وخاندانی از وی برجای نماند واما دختران خال اکبر یکی زوجۀ حاجی میرزا جواد بن خال اعظم بود ودختری دیگر زوجۀ حاجی میرزا حسن افنان کبیر بودند که عنقریب

مینگاریم وخال دوّم (خال اعظم) حاجی میر سیّد علی که شرح احوال سعادت مثال وکیفیت
 شهادتش و ذکر پسر وحیدش حاجی میرزاجواد وعدم بقائسلی ازایشانرا دربخش دوّم وسوّم آوردیم
 وخال سوّم (خالاصغر) حاجی میرزا حسنعلی دریزد اقامت کرده بانجال بتجارت اشتغال داشتند واو در
 غایت تعلّق بعقائد وتقالید اثنا عشریّه وطوع در ادا عبادات واذکار مرویّه وحضور در مساجد ومجتنب
 ومحترز ازین امر بود تاآنکه پسرانش درعودت ازسفر حجّ دربغداد بمحضر ابهی شرف حضورر یافته
 استفاضه نموده بیزد مراجعت کردند وبسالی بعد هنگامیکه حاجی سیّد محمّد خال اکبر عزیمت عراق
 نمود بوی نوشت که عزم زیارت بقاع متبرّکه عراق وملاقات خواهر محترمه دارد واو درجواب اظهار
 میل بمرافقت درسفر

--- صفحه ۵۲۱ ---

مذکور کرد وپس ازیکماه از یزد وارد شیراز شد وباتّفاق ازطریق بوشهر رهسپار شدند و حاجی سیّد
 محمّد درکاظمین قصد خویش را بوی اظهار نمود که عزم حضور درمحضرابهی وتحقیق وتجسّس
 ازین امررا دارد تااگر او نیز موافقت نماید باهم تشرّف بمحضر انور چویند وسپس عازم کربلا ونجف
 گردند واو تعصّب ورزیده سخنانی دال بر اکره گفت و برادررا بحالش گذاشته خود بتنهاروانه کربلا
 گردید وچون حاجی سیّد محمّد بنوعیکه دربخش چهارم نگاشتیم تشرّف بمحضرابهی حاصل کرد
 وحلّ مشکلاتش گردید کتاب مستطاب ایقان که برای وی نازل شد دردست گرفت حاجی میرزا
 حسنعلی چون عودت نزد وی کرد واز احوال مطّلع شده کتاب مذکوررا مطالعه کرد اظهار تأسّف

از حرمان خود نمود ولی بهمان حال عودت بیزد کرد تا تقریباً در سال ۱۲۸۳ حاجی محمد ابراهیم معروف بنام حاجی مبلغ که اخ الزوجه پسر وی حاجی سید مهدی بود ابلاغ امر بنوع تمام و کمال بدو نمود و اقامه حجج و براهین کرد و او بحاجی مبلغ چنین گفت مرا باین سخنان اطمینان حاصل نشود مگر اینکه حاجی میرزا حسن (افغان کبیر) که مردی عالم و معتمد است قبول این امر نماید و چون حاجی مذکور فائز بعرفان و ایمان بدیع شد دیگر عذری برای خال باقی نماند و بشرف ایمان نائل گردید آورده اند که چون آخوند ملا صادق مقدس (اسم الله الاقدس) بوی ابلاغ دعوت و اتمام حجت میکرد و خال را مفری جز ایمان نبود در حال اضطرار و بنوع تعجب و انکار چنین گفت ایجناب مقدس آیا شما با همه مراتب علم و تقوی که دارید مرا باین عقیدت میخوانید که پسر خواهر خودم را قائم آل محمد بدانم و جناب مقدس بیدرنگ جواب داد ایجناب حاجی خواهر شما کریمه نجیبه و فاطمه صحیح النسب بود چگونه پسرا و قائم نباشد و پسر نرجس مجهول النسب که عساکر خلیفه عباسی در محاربه با سلاطین قسطنطینیّه اسیر کردند و امام حسن عسکری او را بمبلغ زهیدی خریده بقانون کنیزی هم بالین شده قائم گردد و این جواب صواب در خال تأثیر بلیغ نمود و بالجمله خال مذکور باحال ایمان او آخر حیات را پایان برد و سید

--- صفحه ۵۲۲ ---

و سید معمری معظم و مفخم و کثیر العباد و غالب الحضور در مساجد بود تا در یزد از این جهان صعود بعالم پنهان نمود و بعداً جسدش منتقل بکربلا گردید و از او چهار پسر و یک دختر برجای ماندند و سه

پسرش حاجی میرزا آقا و حاجی سید مهدی و حاجی سید حسین با عائله شان در یزد میزیستند و تجارت مینمودند و اموال و املاک بسیار داشتند و مزرعه مهدی آباد واقع در قرب یزد را حاجی سید مهدی احداث نمود و بخدمات جلیله موفق گشت و عاقبت در سن ۸۴ سالگی در آن بلد درگذشت و اهالی جنازه اش را با احترام تشییع کردند و دو برادر دیگر نیز در یزد وفات یافتند و خاندان وسیعه برجای گذاشتند چهارم حاجی سید جعفر که برای تجارت بمبئی رفته حین مراجعت در شیراز درگذشت و دختر حاجی میرزا حسنعلی زوجه حاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله بود و از آنان خاندان وسیعه در این امر تأسیس یافت ورشته های مذکوره از افنان منتهی به احوال مییابد و اما حرم و اخوان و اخواتش ورشته های افنان که منتهی بایشان میگردد بنوع اجمال در بخش دوم مذکور گردید و حرم بنت آقا میرزا علی برادر حاجی میرزا محمد حسین مذکور خدیجه سلطان بیگم دختر عم والدۀ آنمظلوم بود و از آغاز طلوع تابشیر فجر ظهور ارادت و عقیدت نسبت بوی داشت و توان گفت که از مابین جمعیت افنان و منتسبین چنانچه خال اعظم اولین رجال مومنین بود او نیز در رتبه اولی از مؤمنات قانتات قرار گرفت و مقامات و کرامات عظیمه عجیبه از آنحضرت مشاهده کرد که قصص و حکایاتش فیما بین منتسبین اشتهار یافت و توقیعات عدیده که بعین خط حضرت مبشر خطاب با او موجود است شهادت بر مقامات ایمانیّه و تعلقات قلبیه میدهد و در سنین تواتر مصائب و هجرت و غیاب حضرت با والدۀ درایت میزیست و چون بنوع مذکور بعد از واقعه شهادت کبری والدۀ بعراق عرب

رفت حرم تنها شد و لاجرم با خواهر امّی خود که حرم خال اعظم بود مؤانست گرفت و از مفارقت

حضرت چون شمع همی

--- صفحه ۵۲۳ ---

گداخت و دچار ضعف و نقاهت شدیده شده علیل و رنجور گشت و سپس در ایّام اشراق جمال ابهی از افق عراق مهتدی بانوار بدیعه شده مورد عنایات منیعه گردید و جراحات قلبیه اش بوصول الواح جدیده التیام پیرفت و خوشدل و امیدوار میزیست و پیوسته آرزوی ورود بعکا و وفود بمحضرا بهی داشت تا در سال ۱۲۸۶ بنوعیکه نگاشتیم حسب خواهش بأجازة ابهی بیت اعلی را تعمیر کردند و او در سال ۱۲۹۱ سکونت در بیت نمود و احباب ذهاب و ایاب نمودند و مغرضین و اعدا مطلع شده شکایت نزد معتمد الدوله فرهاد میرزا والی فارس نمودند و میرزا ابوالحسن خان منشی باشی و میرزا زین العابدین خان علی آبادی از احبّا قضیه را بأقا میرزا آقا افنان خواهرزاده اش خبر دادند و گفتند صلاح چنین است که چندی در بیت نباشند لاجرم باینکه بر وی سخت و دشوار بود همانروز با کنیزش فضّه که حضرت اعلی در سفر مکه خریده بود بخانه آقا میرزا آقای مذکور رفت و مدت پنجمه و نیم در آنجا بسر برد تا همه مه ها فرونشست و بی دغدغه بیت عود کرد و با کمال احتیاط میزیست و ذهاب و ایاب از باب خانّهیکه تازه ابتیاع و ملحق بیت شد مینمود تا چون در سال ۱۲۹۸ آقا سیّد علی افنان که عنقریب میاوریم از یزد بشیراز آمد و غالباً بملاقات حرم میرسید و اظهار اشتیاق اقامت در عکا و وصلت با خاندان ابهی همی نمود و بالأخره از حرم استدعا کرد که بمحضرا بهی عریضه فرستاد و قبول وصلت

آقا سید علی را بایکی ازورقات سدرهٔ مبارکه نمود وجمال ابهی استدعایش را پذیرفتند وحرَم باقا سید علی که بیزد برگشته بود خبر داد ونگاشت که حسب عهد وشرطیکه نمودید بشیراز آئید تا باتفاق روانهٔ ارض مقصود شویم ولی آقا سید علی پس از چندی باتفاق والدین ومستخدمشان ازیزد راه عشق آباد واسلامبول را پیش گرفت وبحرم نوشت که چون جمعیت بستگان همراه اند حکمت واحتیاط مقتضی نبود که بشیراز آمده شمارا بأرض مقصود بریم وپس از ورود بعکا اسباب مهیا نمایم که شمارا بیاورند وهمینکه مکتوب آقا سید علی بحرم رسید از خبر یأس وحرمان

--- صفحه ۵۲۴ ---

ساعتی گریان ونالان شد ودرهمان روز دچار تب گردید ومدّت پنجمه ونیم بستری شد ودر دوّم ذیالحجّه سال ۱۲۹۹ درگذشت ودرداخل حرم شاه چراغ مدفون گشت وازقلم غز ابهی صورت زیارتی درحقّش صادر گردید که درآن چنین مسطور میباشد **اشهد انّ فی اللّيلة التي صعدت الى الأفق الأبهى والرفیق الأعلى ویومها قد غفر الله کلّ عبد صعد وکلّ أمة صعدت کرامة لک وفضلاً علیک الاّ الذین انکروا حقّ الله وما ظهر من عنده جهرة کذلک اختصّک الله الخ** وایضاً نشهد انّک اوّل ورقة فازت بکأس الوصال وآخر ثمرة اسلمت روحها فی الفراق ونیز انت التي وجدت عرف قميص الرحمن قبل خلق الأمکان وتشرفت بلقائه وفزت بوصاله وشربت رحيق القرب من يد عطائه ونشهد انّ فیک اجتمعت الاّیتان قد احتیک آية الوصال فی الأولى واماتتک آية الفراق فی الأخری وحضرت نقطة اولی درکتاب مستطاب تفسیر احسن القصص درحقّ وی چنین فرمودند **ياملاً الأنوار**

فاستمعوا ندائى من نقطة النار فى هذا البحر المحيط من المأ البيضاً على تلك الأرض الحمراء انى أنا الله
الذى لا إله إلا هو قد عقدت على العرش سرية الأسم الحبيبة من الحبيب الأول للذكر الأكبر هذا ولقد
جعلت ملائكة السماً واهل الرضوان فى يوم العهد بالحق الأكبر على الذكر بالذكر شهيدا اعظمى فضل
الذكر الأكبر يا ايّتها الحبيبة من لدى المحبوب عند حبيبى ما انت كأحد من النساء ان اتبعت امر الحق
بالحق الأكبر اعرفى حق العظيم من كلمة القديم لنفسك وافخرى بالجلوس مع الحبيب محبوب الله
الأكبر ويكفيك الفخر بهذا من لدى الحكيم حميداً واصبرى على القضاء فى شأن الباب واهله وان
ولدك احمد لدى فاطمة الجليلة فى الجنّة

--- صفحه ٥٢٥ ---

القدس على الحق بالحق قد كان فى الحق بالعلم مربوباً ودربارة منتسبين خود چنين خطاب فرمودند
ياذا القرابة من الذكر الأكبر هذه الشجرة المباركة المحمرة بالدهن العبودية قد انبتت على نقطة النار فى
اراضيكم وانتم لا تشعرون بشئ منها لا من صفاته القدسية المحضة ولا من احواله الملكية الحقّة ولا من
حركاته المحكمة المتقنة وانتم تحسبونه بظن انفسكم على غير الحق الأكبر وهو عند الله نفس الحجة
بالحق الأكبر وقد كان فى ام الكتاب على نقطة النار مسئولاً ياذا القرابة من ذلك الكلمة العظيمة ان
تؤمنوا به وتنصروا امره فاننا قد غفرنا خطيئاتكم وقد كتبنا عليكم ضعف الثواب فى اعمالكم وانتم فى
حظيرة القدس عند الله الحق فى حول الباب مسكونا وان تكفروا بذكرنا وكتابنا الحق هذا تالله الحق
لنعدّبنكم حول النار مرتين ومالككم فى الآخرة من دون العلى ظهيرا ياقرّة العين بلّغى الى نساء ذوى

قربانتك حكم الكلمة الأكبر وحذرهن بالنار الكبيرة وبشرهن بعد العهد الأكبر بالجنة الرضوان خالداً من الله حول القدس وإن الله رب العالمين قد كان على كل شيء قديراً ودرلوحى ازالواح أولية الهية درشان او ووالده اعلى وافنان ومنتسبين چنین مسطور گردید اليوم خير النساء ام نقطة اولى است وحرام شده اطلاق اين اسم بر إمام الله وهمچنين اذن داده شده اطلاق اين اسم بعدها بر ضلع نقطه كه درفارس ساكن اند واز حصن عصمت ربانى خارج نشده اند وحرمت الله را رعايت نموده ودست خائنين بذيل عصمتش نرسیده فونفسى الحق اوست بتول عذراً وحرم اعلى وعصمت كبرى ان اخدموها يا احبائى بصدق مبين لأنها بقية الله بينكم ان انتم من العارفين نسل الله بأن يستقيمها على ما هي عليه ويعصمها

--- صفحه ۵۲۶ ---

عن مَس الهائمين الذين يحركهم ارياح النفس والهوى كيف يشاء اولائك هم فى ضلال مبين وان يثبتها على هذا الأمر وأنه على كل شيء قدير يا قوم اننى ما اردت فى ما اقول نفسى بل نفس الله ان انتم من المنصفين ونلقى عليكم ما اراد ربكم العلى العظيم حرمت حرم الله بر كل لازم درجميع احوال رعايتشان محبوب بوده وهمچنين نفوسى كه نفس رحمان از ماين آن نفوس ظاهر شده عززوهم ووقروهم يا قوم ولا تكونن من الغافلين وجميع اين فضل محقق ماداميكه جبل نسبت منقطع نشود الخ وحرم را دو خواهر و دو برادر اما خواهران يکى خواهر امى وزوجه خال شهيد بود وچنانكه نگاشتيم خاندان واخلافي ازایشان برجای نماند دیگر زهرا سلطان بیگم خواهر ابوينى كه زوجه میرزا زين العابدين ازبنی اعمام حضرت اعلى بود ودرسين اشراق جمال ابهى ازافق عراق بواسطة پسرش آقا

میرزا آقای مذکور که عنقریب شرح احوال میاوریم اقبال وایمان آورد وپس از آنکه حرم بنوع مذکور انتقال بدار السّرور یافت جمال ابهی تولیت بیت اعلی را باؤ واگذار فرمود ودراینخصوص خطاب بپسرش آقا میرزا آقا چنین فرمودند **اما بیت تولیت آن بعلیا مخدّره ورقه امّ آن حضرت تفویض شده وهذا ما نطق به لسان العظمة فی الحین یا افنانی علیک بهائی وعنایتی مخدّره علیا امّ آنجناب احقّ است بسکون در آن بیت آن بیت را باؤ واگذار دیم وعنایت فرمودیم وبعد بذویّه او لیکن تذکرة لها من لدی الحقّ و ذکر ی لها فی القرون والأعصار** ولذا آنمحرّمه دربیت اعلی سکون وقرار جست وپس از هفت سال در همان بیت ازاین جهان درگذشت وجسدش دربقة شاه چراغ جنب قبر حرم دفن نمودند واورا یک پسر مسمی بمیرزا محمّد ومشهور به آقا میرزا آقا بود ودرسنین اشراق جمال ابهی در بغداد در یازده سالگی بواسطه

--- صفحه ۵۲۷ ---

خاله خود حرم محترم اعلی فائز بایمان گردید باشتعال وانجذاب ایمانی برافروخت ووالدین خود آقا میرزا زینالعابدین وزهرا سلطان بیگم را هدایت نمود وبتبلیغ خال اکبر وانجالش پرداخت ودرسّ قلیل بخدمتی جلیل موفّق گشت وطرف مراسلات ومورد خطابات وعنایات ابهی گردید واورا نورالدین فرمودند واز تجّار محترم شیراز ورایت مرتفعه این امر شد چنانکه پیوسته نظر اعدا وفتن عظمی باؤ متوجّه گشت ودرسال ۱۲۹۶ چون شهادت سلطان الشّهّد ومحبوب الشّهّد بنوعیکه نگاشتیم واقع شد درشیراز زمزمه وهمهمه مابین اهل فساد افتاد وبهائیان از آن اندیشیدند که برای نورالدین فتنه برخیزد

ومصلحت بر مهاجرتش دیدند لاجرم بسرعت تمام تدارک سفر دیده براسبش سوار شده سوی بوشهر راند واز آنجا رهسپار بمبئی گشت درآئندینه اقامت گزید وبتجارت ومراسله باارض مقصود واحباب ایران ونشر وخدمت این امر پرداخت وبعداً مراجعت کرده دروطن زیست تا بسال ۱۳۲۱ درگذشت ودر بقعه شاه چراغ قرب مرقد حرم اعلی مدفون شد واما برادران حرم اعلی نخست حاجی میرزا ابوالقاسم درشیراز بعنوان سید سقا خانه شهرت داشت وبا دستگاه عزت وتجارت درجه اولی وتقوی وعبادت میزیست ومجلس روضه خوانی ومنبرخانهاش معروف بود وحکام واشراف درشب عاشورا با سروپای برهنه به آنخانه رفته شمع روشن میکردند و نذورات مینمودند ودر سنین

حاجی میرزا ابوالقاسم تاجر شیرازی بن حاجی میرزا علی تاجر شیرازی درسال ۱۲۲۶ متولد گشته عمل تجارت اجدادی اختیار نموده درهر جائی عاملی برای تجارت فرستاده ومدتی امور تجارتی را باولاد خود واگذاشته ودر خانه عافیت نشسته است واورا چهار پسر است آقا سید حسین میرزا ابو الحسن میرزا محمود میرزا ابراهیم باینکه در عنفوان جوانی بدستکاری ودرستگوئی مشهور گشته مایه رواج تجارت تریاک ایران بجانب ممالک چین شده اند

(فارسنامه ناصری)

ظهور حضرت مبشّر با اینکه فائز بعرفان وایمان نشد بواسطه انتساب مورد حمله و صدمه و جریمه ملّت
 و دولت گردید چنانکه دربخش دوّم نگاشتیم و پس از واقعه شهادت کبری و بلایای اینطائفه خصوصاً
 چون اُسرای زنجان و نیریز را بشیراز خواستند وارد کنند و خوف و خطر از هرسو احاطه داشت از شیراز
 بعزم حجّ خارج شد و سفرش هیجده ماه بطول انجامید آنگاه بوطن مراجعت کرد و درایّام اشراق جمال
 ابهی در بغداد بنام زیارت بقاع متبرّکه عراق و ملاقات والدّه محترمه اعلی بدانسو رفت و درک محضر
 ابهی نموده دل و دیده روشن کرد و بشیراز عودت نموده کما فی السّابق زیست و درفتن واقعه شیراز نظر
 بمقام سیادت و جلالت و عبادتش از هجوم اشرار مصون ماند و عاقبت در سال ۱۳۰۵ درگذشت و در بقعه
 شاه چراغ جنب قبر حرم اعلی مدفون شد در یکی از ألواح الهیه درشأن وی این بیانات صدور یافت ان
 قلمی الأعلی اراد ان يذكر افنانه الذی صعد الى الرفیق الأعلی من قضا الله المحتوم نشهد انه سمع النداء
 اذ ارتفع بين الأرض والسّماء و فاز بما فاز به عباد مكرمون واعترف بوحدانيته وفردانيته وبما نطق به لسان
 العظمة في مقامه المرفوع انه طهره حين صعوده وغفره فضلاً من عنده وقدّر له في الجنة العليا مقاماً لا
 تحويه الأفكار والعقول الخ واورا پنج پسر و سه دختر شد نخست از پسرانش آقا سیّد محمد حسین
 در شیراز بامکت و تجارت و عزّت میزیست و مانند سائر افنان شیراز بابرادرش میرزا ابوالحسن بواسطه
 آقا میرزا نورالدین مذکور و نبیل زرندی بامر اعلی و ابهی اقبال وایمان آوردند و بحال ایمان ایّام عمر را
 بپایان رساند تا بسال ۱۳۴۹ درگذشت و اورا از زن اصلیه اش دو پسر ماند نخست آقا سیّد محمد هادی

ولادتش در شیراز بسال ۱۲۹۰ واقع شد و تا سال ۱۳۱۶ با والدین محترمین خود بود آنگاه عزیمت عکا نمود و به محضر حضرت غصن اعظم عبدالبهّا فائز شد و بشرف ازدواج با اعلی الورقات واعظم البنات

--- صفحه ۵۲۹ ---

معظمه ضیاً خانم افتخار یافت و مقیم ارض مقصود گشت چنانکه تفصیل احوال را در بخش هشتم میاوریم و پسر دوّم آقا سیّد محمد حسین آقا سیّد محمد رحیم است و پسری دیگر نیز از متمنّه آخری آورد و پسر دوّم حاجی میرزا ابوالقاسم آقا میرزا ابوالحسن در شیراز اقامت داشت تا در سال ۱۳۲۹ بحیفا رفته مجاورت جست و او را یکدختر بود که بزوجیت آقا میرزا علیمحمد خان موّقر الدوله درآمد و در ایّام اقامتش در حیفا خبر وفات دختر و داماد را شنید و متأثر شده خود را بدریا انداخته غرق و هلاک کرد ۱۳۴۰ و جسدش را از دریا گرفته در قبرستان حیفا دفن نمودند و دو پسر دیگر حاجی میرزا ابو القاسم آقا میرزا ابراهیم و آقا میرزا علی تزوّج نکرده در شیراز وفات یافتند و پسر دیگرش آقامیرزا محمود دختر افغان کبیر را که عنقریب ذکر میکنیم بزنیّت گرفته دختری از او باقی ماند و برادر دیگر حرم اعلی حاجی میرزا سیّد حسن (افغان کبیر) در یزد اقامت جسته پسران متعدّدش صاحب تجارت مهمّه شدند و او خود مردی فاضل و عالم بود و در فقه و اصول و طبّ و نجوم و غیرها مهارت داشت و جمعی از اطبّا نزد وی تلمذ و تدرّس کتب طبّیه نمودند و بسال ۱۲۸۳ بواسطه حاجی محمد ابراهیم (حاجی مبلغ) اقبال و ایمان بدین امر آورد و ایمان او سبب نفوذ امر فیما بین عموم افغان گردید و غالباً در خانه اش بقرائت و کتابت بسر میبرد و بغایت ایمان و شوق بخدمت درین امر بود تا بسال ۱۲۹۸ با آقا

سید علی پسرش وبا عائله بأرض مقصود مهاجرت کرده مجاورت جست و آقا سید علی بصهریت جمال ابهی نائل شد و او خود بعد از چندی به بیروت رفته اقامت گرفت و تا حدود سال ۱۳۰۴ در آنجا زیست و بعد از غروب شمس ابهی در خانه جنب روضه مبارکه ساکن شد تا بسال ۱۳۱۱ درگذشت و حضرت غصن اعظم عبدالبهّا جسدش را نزدیک ابوعتبه که قرب روضه مبارکه است دفن فرمود و شیشه عطری را بر جسدش ریخته بیاناتی در تمجید و ستایش او

--- صفحه ۵۳۰ ---

اوصافش فرمود و او را پنج پسر و پنج دختر بود نخست حاجی سید میرزا بغایت قوّت ایمان موصوف بود و تجارت مینمود و بسال ۱۳۲۱ در یزد مقیم شده دیگر بجائی نرفت و از احباب دلجوئی و مراعات مینمود و علیل ورنجور شد و بسالی بعد درگذشت دوّم آقا سید احمد که در قوّت ایمان و روحانیت و محاسن اخلاق مشهور بوده در یزد تجارت داشت و چندی در اسلامبول بود و بمحضرا بهی در عکا تشرّف جسته بمبئی رفت و مراجعت با اسلامبول کرد و در سال ۱۳۱۳ باز بعشق آباد وارد شده بامر تجارت پرداخت و مراقبت املاک حاجی میرزا محمد تقی و حاجی سید مهدی و حاجی میرزا محمد علی کرد و در حدود سال ۱۳۱۵ یزد اقامت نمود و محفل روحانی یزد بهمت او تأسیس گشت و عاقبت در شیراز وفات یافت سوّم حاجی سید محمد که در شیراز اقامت داشت تجارت مینمود و در همانجا نیز وفات یافت چهارم حاجی سید علی که در یزد اقامت و تجارت داشت و چنانکه نگاشتیم در سال ۱۲۹۸ با والدین و عائله بعکا رفت و با فروغیه خانم و رقه سدره الهیه از حرم کاشی همسری یافت و اولاد

متعدده باقی گذاشت واولاً درعگا و اخيراً دربيروت با عائله اش می زیست و تجارت مینمود تا بسال ۱۳۳۴ دربيروت درگذشت پنجم آقا میرزا محسن نیز در یزد اقامت و تجارت داشت و بسال ۱۳۱۶ بعگا رفت وبا ورقه طييه طوبی خانم بنت حضرت غصن اعظم عبدالبهأ همسری یافت و اولاد متعدده بیاوردند و درعگا و بیروت با عائله اش زیسته تجارت میکرد و اخيراً در حيفا اقامت جست و بسال ۱۳۴۲ درگذشت و بسیاری از واقعات مذکوره هرچند متعلق بدوره بعداست ولی برای اینکه رشته واقعات گسیخته نشود دراین بخش ثبت نمودیم و مسائل متعلق ببخش پنجم را در اینجا خاتمه میدهم .

(قد تم القسم الخامس من الكتاب و يليه القسم السادس منه)

ضمائم آخر کتاب

الواح و مکتوبات تاریخی

22-a,b

لوح مبارك به أفتخار كرمل: حَبِّذا هذا اليوم الذى فيه تَضَوَّعت نفحات الرحمن فى
الأمكان حَبِّذا هذا اليوم المبارك الذى لا تعادله القرون والأعصار حَبِّذا هذا اليوم اذ
توجَّه وجه القِدم الى مقامه اذاً نادى الأشياء وعن ورائها الملاً الأعلى يا كرمل انزلى بما اقبل
اليك وجه الله مالِك ملكوت الأسماء وفاطر السَّما اذاً اخذها اهتزاز السَّور وناذت بأعلى
النَّدى نفسى لأقبالِك الفداء ولعناتِك الفداء ولتوجَّهك الفداء قد اهلكنى يامطلع الحياة فراقك
واحرقنى هجر ك لك الحمد بما اسمعتنى ندائك وشرفتنى بقدمك واحييتنى من نفحات
آياتك وصرير قلمك الذى جعلته صوراً بين عبادك فلماً جاُ امرك المبرم نفخت فيه اذاً
قامت القيامة الكبرى وظهرت الأسرار المكنونة فى خزائن مالِك الأشياء فلماً بلغ ندائها الى
ذاك المقام الأعلى قلنا يا كرمل احمدى ربَّك قد كنت محترقة بنار الفراق اذاً ماج بحر
الوصال امام وجهك بذلك قرَّت عينك وعين الوجود وابتسم ثغر الغيب والشَّهود طوبى
لك بما جعلك الله فى هذا اليوم مقرَّ عرشه ومطلع آياته ومشرق بيَّاته طوبى لعبد طاف
حولك و ذكر ظهورك وبروزك ومافرت به من فضل الله ربَّك خذى كأس البقا باسم
ربِّك الأبهى ثم اشكريه بما بدَّل حزنك بالسَّور وهمَّك بالفرح الأكبر رحمة من عنده انه
يحبَّ المقام الذى استقرَّ فيه عرشه وتشرف بقومه وفاز بلقائه وفيه ارتفع ندائه وصعدت

زفراته يكرمل بشرى صهيون قولى اتى المكنون بسلطان غلب العالم وبنور ساطع به اشرقت
الأرض ومن عليها اياك ان تكونى متوقفاً فى مقامك اسرعى ثم طوفى مدينة الله التى
نزلت من السماء وكعبة الله التى كانت مطاف المقرّبين والمخلصين والملائكة العالين واحب
ان ابشر كل بقعة من بقاع الأرض وكل مدينة من مدائنها بهذا الظهور الذى به انجذب فؤاد
الطور ونادت السدرة الملك والملكوت لله ربّ الأرباب هذا يوم فيه بشر البحر والبر واخبر
بما يظهر من بعد من عنايات الله المكنونة المستورة عن العقول والأبصار سوف تجرى
سفينة الله عليك ويظهر اهل البها الذين ذكرهم فى كتاب الأسماء تبارك مولى الورى الذى
بذكره انجذبت الذرات ونطق لسان العظمة بما كان مكنوناً فى علمه ومخزوناً فى كنز قدرته
انه هو المهيمن على من فى الأرض والسماء باسمه المقتدر العزيز المنيع

بسم الله المقتدر المختار

لك الحمد يا الهى بما اجتمعت احبائك فى عيدك الأعظم الذى فيه تجليت باسمائك
الحسنى على من فى الأرض والسما وفيه اشرقت شمس الحقيقة من افق مشييتك واستقر
هيكلك القدم على عرش رحمانيتك يا الهى هذا يوم التاسع من ايام الرضوان واستدعى فيه
احد من احبائك مزار ذاتك ومشرق انوارك من محله فى السجن الى محل آخر من
السجن حباً لجمالك وشعفاً فى حبك و احضر تلقاً وجهك ما كان مستطيعاً عليه من
فضلك بعد الذى قدر القوم ماعنده وعند غيره من احبائك اى رب لما جمعتهم فى حولك
ووفقتهم بهذا الفضل الأعظم فاستقمهم على امرك وألف قلوبهم على شأن لا يعترية
الاختلاف ثم اجعلهم ادلاً لهذه الشمس التى ما رأت شبهها عين الوجود وما قدر كفوها فى
الغيب والشهود اى رب انت تعلم بان من فى حولك كلهم ارادوا استدعائك فى ايام
الرضوان وفاز بذلك عدة معدودات مع قدر وسعهم ومنعت عدة اخرى بما لم يستطيعوا
اولئك اختصروا بالخمير الحمراء فى الكؤوب البيضاء التى طبخت من ورقة الصين يا الهى
اسئلك بالكلمة التى جعلتها مغناطيس الأفتدة والقلوب وبها اجتذبت العباد الى سما عنايتك
و افق فضلك والطافك بأن تقبل منهم ما عملوا ثم اكتب للآخرين جزءاً ما ارادوا انك انت
ذو الجود والعطاء وذو الفضل والبها ايرب عرف بعضهم انفسهم ثم ايدهم على امساك

السَّهْم لثَلَا يَتَكَلَّمُوا بِمَا تَضَيِّعُ بِهِ مَقَامَاتِهِمْ وَيَحْبِطُ أَعْمَالُهُمْ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
إِيرَبُ تَسْمَعُ حَنِينَ الْمَخْلُصِينَ مِنْ أَحْبَبْتِكَ الَّذِينَ مَنَعُوا عَنْ لِقَائِكَ فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ الَّتِي جَعَلْتَهَا
عِيداً لِبَرِيَّتِكَ وَذَخِيراً وَشَرَفاً لِأَهْلِ مَمْلَكَتِكَ وَمِنْهُمْ الْهَؤُلَاءِ الَّذِي مَا تَوَقَّفَ فِي هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي
مِنْهُ اخْتِذَ الْأَضْطِرَابَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ الْآ مِنْ أَرْدَتِهِ يَا مَالِكُ الْأَسْمَاءِ وَمِنْهُمْ مَنْ سَمِيَّتِهِ
بِالْمَنْصُورِ وَزَيَّنْتَ هَيْكَلَهُ بِطَرَاظِ حَبِّكَ يَا غَفُورَ وَمِنْهُمْ مَنْ تَسْمَعُ حَنِينَهُمْ مِنْ خَارِجِ الْمَدِينَةِ
الَّذِينَ مَنَعُوا عَنْ لِقَائِكَ وَعَنْ الْأَيَّامِ الَّتِي كُلُّ شَيْءٍ فَازَ بِالطَّافِكِ وَمِنْهُمْ النَّبِيلُ الَّذِي أَقْبَلَ عَلَى
الَّذِي تَسْمَعُ نِدَائِهِ مِنْ شَطْرِ الَّذِي شَرَّفْتَهُ بِاسْمِ الرُّوحِ وَمِنْهُمْ الَّذِي سَمَّى بِأَبِي الْحَسَنِ وَمِنْهُمْ
الرَّسُولُ وَعَبْدٌ آخَرُ مِنْ أَهْلِ الْأَلْفِ وَالرَّأِ عَلَيْهِ وَعَلَى إِبْنِهِ الْبَهَاءِ الَّذِينَ هَاجَرُوا يَا إِلَهِي فِي سَبِيلِكَ
مُقْبِلًا إِلَى كَعْبَةِ لِقَائِكَ وَدَخَلُوا الْمَدِينَةَ وَوَجَدُوا عَرَفَ قَمِيصٍ وَصَلَكَ وَمَنَعُوا عَنْ الْحَضُورِ
تَلَقَّاءَ عَرْشِ عَظَمَتِكَ بِمَا اكْتَسَبَتْ أَيْدِي الظَّالِمِينَ مِنْ بَرِيَّتِكَ وَأَخْرَجُوهُمْ مِنَ الْمَدِينَةِ بِالظُّلَمِ
الَّذِي بِهِ نَاحَ مِنْ فِي الْمَلَكُوتِ وَالْجَبْرُوتِ وَمِنْهُمْ مَنْ سَمَّى بِعَبْدِ اللَّهِ الَّذِي بِاشْتِيَاقِهِ أَوْقَدَ سِرَاجَ
الْأُبْتِهَاجِ وَمِنْهُمْ مَنْ سَمَّى بِنَاصِرٍ وَتَقَرَّبَ الْمَقَامَ وَمَنَعَ عَنْهُ وَتَسْمَعُ يَا إِلَهِي ضَجِيجَ أُولَى الْوَفَاءِ مِنْ
شَطْرِ الْحَيْفَاءِ وَمِنْهُمْ مَنْ سَمَّى بِالْخَلِيلِ الَّذِي يَنْطِقُ بِذِكْرِكَ وَثَنَائِكَ وَآخِيهِ وَآمَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ
سَمَّى بِإِسْمَاعِيلَ الَّذِي بِهِ عَمَّرَ بَيْتَكَ الْأَعْظَمَ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَمِنْهُمْ مَنْ سَمَّى بِيُوسُفَ الَّذِي مَنَعَ عَنْ

زيارة جمالک بما اکتسبت ایدی الأشقیاً خلقتک ومنهم عباد أخرى ثم الذی ورد هناك فی
تلك الأيام ایرب فاقبل منهم ما ارادوا فی حبک ثم اکتب لهم اجر من فاز بكل الخیرات
من عندک انک انت على کل شیء قدير ثم انظر یا الهی احبائك الذین تشئتوا فی ارض الخا
بلحظات اعین رحمانیتک وتوقفوا هناك بما منعوا عن الدخول فی ظل سدره وحدانیتک
ایرب لا تمنعهم عما عندک انک انت سلطان السموات والأرضین لا إله إلا انت العزیز
الحکیم والحمد لک یا اله العالمین ومقصود العارفين فوعزتک یا الهی ینبغی لكل نفس ان
یفدی نفسه لأذنک التی تسمع نداء العشاق من کل الأفاق وصریخ احبتک لأبتلائهم بین
ایادی اعدائك الذین ارتفع صریخهم فی حبک واشتعلت قلوبهم من نار الفراق فی ایامک
نفسی لحلمک الفداً یاطلعة البهاً وروحي لأصطبارک الفداً یامن بیدک ملکوت الأرض
والسما فوعزتک یامحجوب المشتاقین ومقصود العاشقین لو ینظر احد من اهل النظر هذا
اللوح الأطهر لیجرى منه الدم الذی ذاب من کبدی بما احترق فی حبک وحب الذین منعوا
عن لقاءک بعد الذی اقبلوا الیک واستقرّوا فی المدينة وحولها من دیارک کلى بصبرک
الفداً یاسلطان القدرة والأقتدار کلى لسکونک الفداً یامن فی خشیتک اضطربت من فی
ملکوت الأسماء والحمد لک یاسکينة افئدة اهل البهاً اشهد یا الهی بانّ دونک لم یبلغوا الی

حکمتک وحقائقها واسرارها فی کلّ ما ظهر من شوّونات قدرتک وظهورات مشیتک ثمّ
اسئلك یا الهی بأنّ تؤیّد احبائى لیضفوک باخلاقهم وآدابهم لیسط بها خان مکرمتک بین
بریّتک وتجمع حوله من على الأرض کلّها هذا حقّ الضیافة بین البریّة انک انت على کلّ
شیء لمقتدر قدیر والحمد لک یا اله العالمین والمقتدر على من فی السموات والأرضین

در لوحی بعنوان خادم چنین مسطوراست سورة رئیس را تلاوت فرمائید وهمچنین
لوح ملک پاریس را که از اجزای سورة مبارکه هیکل است وهمچنین لوح فؤاد که
مخصوص یکی از احباب نازل شد که فؤاد پاشا که وزیر امور خارجه روم بود بمقر خود
راجع شده بود وسبب فتنه اخیره ومهاجرت از ارض سرّ بعگا او شده بود دو نفر بودند که
بعد از سلطان رئیس کلّ بودند یکی فؤاد پاشا ویکی عالی پاشا گاهی این صدر اعظم بود
وآن وزیر دول خارجه وگاهی بالعکس در آن لوح میفرماید سوف نعزل الذی کان مثله
ونأخذ امیرهم الذی یحکم على البلاد وأنا العزیز الجبار وهمچنین در کتاب اقدس در نقطه
واقعه بین البحرین ملاحظه فرمائید ودر لوحی دیگر مسطوراست در فقره نزاع دولتین اراده
الله چنین تعلّق گرفته بعد از وهن کلّی بدولت عثمانی سائر دول میان افتاده صلح بدهند

وبعد از چندی حکومت روی ارض کلّ تغییر کند ظلم عالم را احاطه کند پس از انقلاب
کلی شمس عدل از افق غیب طالع شود کذلک نطق لسان صدق مبین.

الأقدس الأبهى

هذا حينٌ فيه يغسلون الأبن امام الوجه بعد الذى فديناه فى السّجن الأعظم بذلك ارتفع
البكاُ من اهل سرادق الأبهى ومن الذين حُبسوا مع الغلام فى سبيل الله مالک يوم الميعاد
فى مثل تلك الحالة مأمّن القلم عن ذكر الله مالک القِدم يدع الناس الى العزيز الوهاب
هذا يومٌ فيه استشهد مَنْ خُلِق من نور البهأ اذ كان مسجوناً بأيدي الأعدأ عليك يا غصن الله
ذكر الله وثنائه وثنأ مَنْ فى جبروت البقا وثنأ مَنْ فى ملكوت الأسمأ طوبى لك بما وفيت
بميثاق الله وعهده الى ان فديت نفسك امام وجه ربك العزيز المختار انت المظلوم وجمال
القيوم قد حَمَلتَ فى ايامك فى سبيل الله ما ناحت به الأشياء وتزلزلت الأركان طوبى لمن
يذكرك ويتقرّب بك الى الله فالق الأصباح يا اهل الأرض لا تجزعوا بما يرد عليكم من

القضاً بل تذکروا كذلك أُمِرتم من لدن ربِّکم العزیز العلام كذلك قصصنا لک یا ایها
المذکور لدى العرش لتذکر ربِّک بین العباد علی شأن لا یمنعک البلاء عن ذکر مالک
الأسماً.

قلم اعلی در اکثری از الواح احبای الهی را بحکمت امر فرموده و حکمت را اسّ اساس قرار
داده معذک بعضی از آن تجاوز نموده و سبب نباح کلاب و وضو عوام گشته چنانچه
شنیده اید اگر عباد مقبلین بأوامر ربّ العالمین عمل مینمودند البتّه نقمات عذاب مشرکین
و منافقین را احاطه مینمود اگر چه جمال علیه بهاّ الله مقصودش نصرت حقّ بوده و لکن چون
بغیر امر الله واقع شده سبب احتجاج جمعی گشته اکثری از ناس ضعیف اند بمجرّد قولی
مضطرب و خائف میشوند هیچ ناصری الیوم از برای حق قویتر و مقتدرتر از حکمت نبوده
و نیست طوبی لمن توجه الیها و تمسک بها من لدن ربّه الأمر العلیم عجب است که بعضی از
نفوس هنوز ادراک ننموده اند که اجل مقدّر است لا یستبق ولا یتأخّر الیوم باید هر نفسی
متابعت امر الله نماید و خلاف حکمت از او ظاهر نشود در اینصورت اگر مطالع بغی
و شقاوت بر سفک دَمَش قیام نمایند بأسی نبوده و نیست چه که فی سبیل الله واقع شده

وهرنفسی از کأس موت خواهد آشامید و اگر این امر محتوم لله واقع شود البتّه نیکوتر
و محبوبتر است باید اقویا در کلّ احيان ضعفارا ملاحظه نمایند انّ رحمته سبقت العالمین
طوبی لک بما وفیت میثاق الله و تمسّکت بالحکمة التي أمرت بها فی الزبر والألواح احبّای
آن ارض را بعنایات الهیّه والطاف ربانیّه مسرور دارید قد ورد علیهم ما ورد علی اصفیاء الله
من قبل إنّنا کنا شاهدین کبر من قبلی علی وجه الخأ أنّه من المذکورین لدى العرش علیه بها
الله ربّ العالمین و علی اخیک الآخر و علی الذین معک و علی احبّاء الله المهیمن القیوم

230-a

قربانت شوم باینها که جمعیت زیادی از یهودی و ارمنی و عرب و عجم در بغداد شده و هر
شب از مجلس و جمعیتی داشتند بعضی از آنها که همراه میرزا حسینعلی رفته بوده اند گویا
بپاره خیالات آمده اند فدوی متحیر بود که این مسئله را در پیش پاشا بچه قسم عنوان نماید
که معذّر بپاره عذر ها نشده و رجوع باسلامبول نکرده بی اینکه مسئله بزرگ شده در حیثی
باولیای امور علیّ وارد آید حلّ مشکل شود و مقصود حاصل گردد با مفتی و قاضی و بعضی
افندیهای دیگر مسئله را بمیان آورده هریک جدا جدا کیفیت را بپاشا بیان کردند خود

فدوی هم بطور حکایت وقسمهای دیگر درین صحبت دوستانه مکرّر این کیفیت را با پاشا مکالمه نموده از هر طرف موشک دوانی نموده تا پاشا از اطراف کار مطلع شده منتظر بهانه شد تا اینکه چند روز پیش یکی از بایبهای عرب رده گفته مایه اجرای مقصود گردید روز بود جمعی از عرب و یهود وارمنی را که به بابی گری شهرت داشتند گرفته محبوس کردند باز هم مشغول بودند محمد مصطفی نام را که مرشد ورئیس بایبهای اینجا بود با النج وجهی گرفته چند زخم زده بسرایه بردند جرات و شورش اهالی از فضل الهی در این کار بدرجه رسیده بود که اعتنائی بحکومت نداشتند هر کس را گمان میبردند بابی است ولعنّت نمیکند فی الفور گرفته بزدن کوتک و مشت و پوست هندوانه و غیره بسرایه میبردند بنوعی که ضبطیه و نظام از عهده اسکات اهالی برنمیامدند شورش عظیمی در بغداد شد که خود پاشاهم بجهت رفع پاره توهّمات بیرون آمده گردشی در بازار کرده باز بسرایه برگشت آلائی بیگی با عسکر دم سرایه نشسته منتظر بود که از بایبّه اجتماعی نکنند در این بین پاشا را هم خجالة ترسانیدند که جمعیت آنها زیاد است دست باین کار نباید زد پنج شش نفر از معتبرین را نگاه داشته باقی را مرخص کرده است و اظهار خوف بعزیز افندی که اینها جمعیت شان زیاد است میترسم شورش برپا شود این است درایت و کفایت پاشا در این قبیل

امور تا بعد هم آنچه بشود عرض خواهد شد نمیدانم فدوی هم در این خصوص بهمانقدر که پاشارا اگر بتدابیر میسر شود درخود بهیجان آورده بجال آنها انداخته مقصودرا حاصل نمایم قناعت باید کنیم با دستورالحین دیگری هم لازم دارم بهرنحو حکم ومقرر نمایند از آنقرار عمل خواهد شد پیشتر در بغداد بابی وغیر بابی باهم سروکار وعداوت ومحبتی بهیچوجه نداشتند حالا هر دوطرف ملاحظه این اوضاع عداوت بهم رسانده ازعدم کفایت ایالت نیز مطمئن وجری شدهاند وباهم درخفیه وآشکار در فکر اجرای خیال هستند اگر تدبیری نشود بهم افراشته مفسده عظمی برپا خواهند کرد اسباب فتنه از هرجهه مهیا شده است تا بحال

بحال جناب امین السلطان باید شارژدفر روسی را بخواهید وبا او سؤال جواب بکنید خیلی محرمانه است احدی بناید مستحضر شود این فقره عمل دینامیتاست که نائب السلطنه میگفت حالا موقعش است باید حرف زد که موقعش میگردد واینها که ما مینویسیم رؤوس مسائل است وباختصار می نویسم در وقت مذاکره باید جناب امین السلطان بطوریکه میدانند مفصلاً بااو حرف بزنند واینطور باید درآمد حرف را بکنید وقتی که

درسفر عراق بودیم راپرتی رسید از نائب السّلطنه بما که از ادارهٔ پلیس داده بودند راپرت مختصری بود همینقدر نوشته بودند که دینامیت معتدی وارد طهران شده ودرحجره شیروانیهای رعیت روساست ودردست آنها دیده اند ادارهٔ پلیس تکلیف خواسته بودند که بروند آنها را از حجره ودست آنها بگیرند یاسکوت کنند اگرچه حق دولت ایران وپلیس این بود که دینامیت دست هرکس باشد فوراً بگیرند وصاحبان آنها هم حبس نمایند لیکن باز نظر باتّحاد دولّتين ایران وروس نخواستیم که درغیاب خودمان از طهران همچو حکمی بکنیم این بود که نوشتیم ساکت باشد این کار درپرده بماند تا وارد طهران شویم آنوقت قرار انکشاف این امر قبیح را بدهیم تا وارد طهران شدیم در ورود ما ناخوشی بروز کرد فرصت اینکارها نشد ماهم بشهر ستامک رفتیم پس از ساکت شدن ناخوشی که معاودت کردیم مردم هم جمع شدند باز دوباره راپرت دراین فقره از ادارهٔ پلیس دادند که آن مجمع برقراراست ودینامیتها هم هست وچون رئیسی رئیس آنها آقا علی حیدر شیروانی است وخودش ازباییهای سخت بود واین شخص بطوری بایی بود که پول بایی ها نزد او جمع میشد ومبلغی ازپول بایی ها نزد او بود که با که آنطرفها بفرستد خود سفارت روس هم بطور خوب بایی بودن آن را میدانند وشرکای آن هم که تمام شیروانی یا قوم وخویش

او هستند از بابی های معروفند تا اینکه آقا علی حیدر مُرد بعد از مُردن او باز اینها مجلس مخفی داشتند و دینامیت هارا هم داشتند ما محض اینکه اطمینان حاصل کنیم که دینامیت هست و این مسئله صحیح است یکی از این دینامیت هارا از مفتّشین ادارهٔ پلیس خواستم یکی از اینها با آن اشخاص مُراوده پیدا کرده بطوریکه خودش را از آنها قلم داده بود یکی از دینامیت هارا گرفت آورد ما خودمان دیدیم چون ما خودمان دینامیت را ندیده بودیم چه وضعی است وقتی که دیدیم خیلی تعجّب کردیم چیزی بود بزرگتر از پرتقال و از فلز بود که تمام اطراف آن خار داشت که وقت انداختن بهرجا که بیفتد ترکیده محترق شود و این را درجعهٔ مخملی گذاشته اند که از بیرون گمان بساعت یا چیزی دیگر می رود و هرگز بتصوّر نمی آید که دینامیت باشد شخصی که اینرا آورده بود میگفت وجعهای دیگر هم از این است بعضی کوچک است که در مُشت نگاه میدارند و بهرجا میندازند محترق میشود چون اثر اینرا ما نمیدانستیم چطور است تصوّر کردیم شاید چیز دیگر باشد مثل اسباب بازی یا غیر آن خواستیم امتحان بکنیم بفهمیم و اثرش را بدانیم این بود اوقاتیکه سلطنت آباد بودیم در عصر روز عید مولود پیغمبر آنرا دادیم بنائب السّلطنه و میرزا محمّد خان سرتیب و وکیل الدوله بردند بکوه البرز در یکی از درّه ها از بالا انداختند بمحض خوردن زمین

ترکید بطوریکه خاک های آنجا را بهوا پاچید و سنگ هارا داغان کرد خیلی سخت و اثر غریبی کرده بود ما نخواستیم فوراً بفرستیم بی اطلاع سفارت بردند بریزند به حجره آنها و آنها را بگیرند گفتیم باز بماند اینکار تا برویم شهر در آنجا با اطلاع سفارت اینکار بشود نمیدانیم چه شد بعد از امتحان دینامیت شهرتی کرد اینکار صاحبان دینامیت که شیروانی ها هستند فهمیدند که این سر آنها آشکار شده از قراریکه اخبار دادند بما دینامیت هارا از حجرات شهر تا خانه هاشان حمل کرده در کاروانسراهای بیرون شهر جای دیگر پنهان کردند که حالا ما نمیدانیم کجاست و اینکار تا اینجا که نوشته شد بدون هیچ شبهه و تردید در کمال وضوح و یقین است هیچ شبهه ندارد و تفصیل از قرار برای ما دولت که بشما میدهم بدهید ترجمه کنند ملتفت خواهید شد حتی یکنفر از منتسبان حرمخانه شاه هم جزو همین اشخاص است در راپرت اسمش را خواهید دید قریب دویست سیصد از این گلوله دینامیت اینها دارند و گویا اینها را ملکم خان یا ازبایی هائیکه از راه دریای فارس بطور مخفی پیش اینها فرستاده اند حالا شما میدانید اینکار شوخی نیست کار خطرناک پُرآسبی است نه در بابی بودن آنها حالا دیگر شبهه است نه در دینامیت داشتن آنها چون اینها رعیت شما هستند از شما میپرسم که در باره آنها دولت ایران چه باید بکند ما که نمی

توانیم در این فقره باین کارهای پر خطرناک و حرامزادگی که دارند سکوت بکنیم و البته هرچه زودتر باید قراری در این فقره داده شود که مایه اطمینان شاه و اولیای دولت ایران بشود که منتظر خطرات اینمی نباشد پیش از این شما تاجر باشی که داشتید از ارامنه و رعیت روس بود حالا چندی است این شیروانیها و بعضی بد ذات های قفقاز را آوردهاید تاجر باشی کردهاید حالا شما باید تاجر باشی را از همان رعیت روس قرار بدهید دیگر اینکه شما باید حالا بهمراهی دولت ایران تفتیش کامل در پیدا کردن دینامیت ها بعمل بیاورید دیگر اینکه اینها که مظنون بابی گری و آوردن دینامیت هستند باید شما از این جا خارج کرده بقفقاز بفرستید بلکه دولت روس باید آنها را به سبیر بفرستد و یقین است اگر از اینها تحقیق کنند و بپرسند حاشاها خواهند کرد و خواهند گفت که ما نه بابی هستیم نه دینامیت آورده ایم اما نمیشود فقط بحاشای آنها ساکت شد و رفع این خطرات را نکرد ما یقین میدانیم که اینها هم بابی هستند هم دینامیت آورده اند

در ضمن مکتوبی بخط آقا میرزا ابوالفضل که از اصفهان مؤرخ ۲۹ ذیحجه ۱۳۰۳ نگاشت مسطور است حضرات لیمانیها بحمد الله و حسن الطافه يوم ۲۶ شهر حال آزاد و مستخلص شده اند و تفصیل بر این نهج شد که حضرت والا روحی فداه از رسیدگی و احضار حضرات

در مجلس استنطاق صرف نظر فرمودند و حکم فرمودند که سه نفر که ناخوش بودند معاف و سه نفر دیگر را چوب زده آزاد نمایند و هر قدر حضرات مواظبین خواستند که از تأدیب و چوب هم صرف نظر فرمایند قبول نشد لکن آنقدر مراقبت نمودند که چوب زیاد نزدند و شخصی چند عدد قلیل اکتفا رفت و در مجلس هم که جناب آقای امام و بعضی دیگر علما حاضر بوده اند فرموده بودند که من خودم در امر یزدی‌ها رسیدگی کردم دروغ صرف در حق آنها گفته بودند و بدون جهت متهم کرده بودند و من ملاحظه کردم که اگر بخواهم بفرستم آنها را خدمت آقایان که خودشان رسیدگی فرمایند موجب تضییع علمای یزد میشد زیرا که ظاهر و روشن میشد که بعداوت محض و دروغ صرف این بیچاره هارا گرفتار کرده اند مثلاً از یکی از اینها معلوم شد که دختر عموی وجه خوشکلی داشت که متقرره او بود ملائی یزد او را خواسته بود که او را طلق بدهد که آن ملا بگیرد چون از طلاق دادن زن خود ابا و امتناع نمود لهذا او را باین اسم متهم کرده است خلاصه چون جهت گرفتاری همه از این قبیل بوده لهذا صلاح در آن دانستم که آنها را بدون رسیدگی مرخص نمایم که امر خلاف کاریهای ملاها مستور و پوشیده بماند فی الحقیقه حضرت والا روحی فداه در این امر غایت مرحمت را مبذول فرموده اند چه که جنابعالی میدانید که امری صعب و مشکل

بود که حاجی ملاّ علی کندی در طهران پیداشاه عرض کرده بود و حکم شاه هم که البتّه در نظر انوراست و محض رأفت حضرت والا امر بسهولت منقضى شد بلکه منت بزرگی هم گردن علما گذاشت ولیلهّ ماضیه خدمت جناب سیّاح افندی بودم از چند عدد چوبی هم که بسه نفر اینها زده بودند از لسان حضرت والا روحنا فداه خیلی عذر خواست و صلاح درین بود فدوی هم آنچه شایسته بود در جواب عرض کردم انشاءالله تعالی فردا که سلخ ذیحجهاست بسلامتی عازم یزد خواهند شد دیروز با ایشان ملاقات واقع زیاده از حد اظهار شکر مینمودند مبلغ پنج تومان برات یزد جهت لیمانیها دارد و همچنین برات جهت عیال آقا میرزا عبدالله برات لیمانی هارا پنجروزه موعد قرار داده بودند صلاح چنان دانستم که از این وجه تعارفی جهت نائب تهیّه شود لکن حین ملاقات از بس اظهار تنگی و پریشانی کردند از نائب صرف نظر نمودم و خیال دارم تسویه میانشان تقسیم شود لکن درین میانه برجناب آقا سیّد محمد علی گویا سختتر گذشتهاست زیرا وقتی که آقا میرزا ابراهیم پدر سه نفر لیمانیها میامدهاست بطرف اصفهان آقایان وجهی باو نقداً مرحمت فرموده اند براتی هم بعد فرستاده شد که ابدأً باین عبد اظهار نداشته بودند تا این اواخر که از خارج فهمیدم فهمیدم جناب آقا میرزا ابراهیم هم ازین وجه که زیاده از مبلغ بیست تومان بوده هیچ ملاحظه

جناب آقا سید محمد علی را نمودہاند و خود صرف کردہاند معذک کَلَّہ حقیر صلاح دانستم کہ میانشان برای کرایۂ مال باتسویہ تقسیم شود اگر صلاح میدانید بیزد اظہار میفرمائید کہ جناب سید بیشتر مورد خسارت شدہ است شاید آنجا ملاحظہ ازایشان شود اوقات سجن را بالتّمام ناخوش بودہ اند

درکاشان حاجی میرزا جانی نامی ازتجّار معروف کہ اورا حاجی میرزا جانی ترک و حاجی میرزا جانی کوچک میگفتند چہ یک طائفہ از تجّار کاشان بودند کہ ایشانرا ترک می خواندند زیرا آباً واجدادشان ازآذربایجان بکاشان ہجرت نمودہ وسکونت کردہ بودند اکبر واعظم اینطائفہ اخیرہ مرحوم حاجی محمد حسین تاجر بود کہ درسنہ ۱۳۰۳ کہ اینعبد درکاشان بود اہل کاشان باغواۃ ملاّ حبیب کاشی معروف بدروازہ اصفہانی برضدّ او شورش غریبی کردند وضوضاً مہیبی ایجاد نمودند زیرا ملاّ حبیب اللّہ شنیدہ بود کہ حاجی محمد حسین ترک درمدینہ منورہ عکا بشرف لقاً جمال اقدس ابھی مشرّف شدہ و بمحض استماع این آخوند حکم بکفر مرحوم حاجی محمد حسین نمود و مستعدّ جہاد شد من دون

آنکه از مشار الیه پرسد این خبر راست است یا دروغ و در صورت وقوع برای چه بعگا
رفته است وبالأخره قال وقیل وضوضاً تطویل یافت و اخیراً کیفیت بحضور شاه معروض
گشت پادشاه مرحوم چون اخلاق آخوندهارا سالها بخوبی معلوم کرده بود خلعتی باری
مرحوم حاجی محمد حسین ارسال فرمود وباعتضاد الدوله حکمران قم وکاشان حکم
صدور یافت که ملا حبیب الله را تعزیر وتشهیر وازکاشان نفی نمایند اعتضاد الدوله ازقم
خلعت وحکم را بنائب الحکومه خود درکاشان ارسال نمود واورا باجرای حکم مأمور
داشت نائب الحکومه دلش با علما بود خلعت را بجهت مرحوم حاجی محمد حسین ارسال
نمود ودر احترام وتوقیر او خودداری نکرد ولی درسرّ بعلمای کاشان تعلیم نمود که
عرائض استرحام بشاه معروض دارند وطلب عفو نمایند بدین موجب شاه بشرط اینکه ملا
حبیب الله من بعد کر وفضولی نکرده عفو فرمود وضوضاً منقضی شد

آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی

واظهار تأسف مینمودند که ماها بخیال اینکه همیشه دراینجا هستید وملاقات ممکن است
درمرأوده تأخیر کردیم وازمصائب شما کما ینبغی مطلع نشدیم یکروز یک طلبه ازاهل

نجف پیش ما آمد و اظهار نمود ما در امر شما متحیریم تکلیف ما چیست باؤ گفتم که
 مادودزده سال در اینجا بودیم واحدی را از ملاقات منع نمودیم توهم در نجف بودی و بارها
 شنیدی که از جناب شیخ مرتضی درین امر سؤال کردند او جواب داد که بغداد نزدیکست
 بروید تحقیق نمائید این امری است تحقیقی نه تقلیدی با وجود این در جمیع اینمدّت احوال
 ورزیده نیامدی و نفهمیدی حال که دم رفتن است تکلیف میخواهی در اینحال تکلیف تو
 همان شرح لمعه قدیم خواندن و در عذاب و هم خود زیستناست و ما هیچ وقت چنین حرفی
 باحدی نگفته بودیم ولکن بائطالب غیر صمیمی گفتیم و ما هر جا وارد شدیم اولش مثل اول
 عکا بود بهمان سختی آن بود که در لوح سلطان خطاب باؤ و علما نازل شد که اگر چه
 شماها ببلائی وارده بر ما مسرورید و اینرا ذلت میدانید ولکن ما ذره ازین بلایا را بجمیع
 عزت‌های شما و عزت‌های عالمیان مبادله نخواهیم نمود والحمد لله حال نوعی شده که جمیع
 اهالی اینحدود خاضع اند همه جا اینطور بود هر قدر اول امر در نظرها صعب بود آخر همه
 خاضع شدند از یزد نوشته اند که بعضی از علما طالب شده‌اند که با احبّا محشور باشند آیا
 جائز است معاشرت ما گفتیم مگر حکم کتاب اقدس عاشروا مع الادیان بالروح والریحان
 نشنیده اید اگر معاشرت نباشد فصل واقع میشود واحدی اقبال والفت نمینماید علما اگر

اقبال کنند درامرالله مستقیم و پاک مانند بمنزله روح اند درجسد عالم وبمثابه بصراند در رؤوس امم حال که درایران منبری نیست مگر آنکه هرآنرا حق را سب ولعن مینمایند ولکن ما لعن را نهی نمودیم حیف است لسان باینگونه کلمات آلوده شود الیوم امری که بسیار لازم است اتحاد احباً الله است باید هرگز درامری معارضة ننمایند ومجادله نکنند مطلب حق واضح ومعلوم است اگر با قلب منیر القا شود البتّه نافذ خواهد بود واگر القا شد واثر نمود طرف مقابل را واگذارند ومتعرض نشوند تبریز بسبب شهادت حضرت اعلی ازترقی بازمانده بود تاآنکه جناب ورقا شفاعت کرد ومناجاتی نازل شد حال خوبشده ویکی ازعلمای آنجا اقبال نموده ومقصود آن است که معاشرت باکل نفوس بجهت القاء کلمة الله باروح وریحان محبوبست مگر بانفوسی که رائحه بغضا ازآنها استشمام شود که درآن وقت اجتناب لازماست جناب حاجی سید جواد کربلائی وقتی ازطهران نوشتهاند که احبای طهران الحمد لله برامر الهی مستقیماند ولکن اگر یک نفررا معین میفرمودند که توجه کل باو میشد بهتر بود واختلافی بظهور نمیرسید ما گفتیم درجواب بنویسید که اگر ما یک نفس را معین کنیم یک ماه بیشتر زنده نخواهد ماند مثل آنکه امیر نظام ازامر من مطلع میشد هرگز دست ازظلم برنمیداشت بسیار هم سعی نمود که چیزی بفهمد نفهمید

و خدا نخواست که بفهمد . و نیز نبیل زرنندی نوشت که در شهر رمضان چنین فرمودند

ملوک ارض قرنهایست میخواهند به تنظیمات سیاسیّه خود عالمرا منظم سازند ولی ممکن نمیشود بر فرض که دو روزی درانتظام آنها اجساد عالم ازخوف سیاست منظم شوند باقلوب چه خواهند نمود و محال است عالم اصلاح حقیقی پذیرد و نظم واقعی یابد مگر آنکه قلوب بنور خشیه الله منور شود و دردهارا جز این درمانی نیست اما اهل ایران خود را اهل توحید مینامند و ملل دیگر را مُشرک میخوانند و حال آنکه ابداً معنی توحید را نفهمیده اند معنی توحیدیکه سبب رستگاری آنها بود آن بود که موقن شوند باینکه هر کس بحضرت مثاب مؤمن شد او بهیچ گناهی کافر نخواهد شد و اگر بالفرض نفسی بآئمه اسلام معتقد نشد مجرم است نه کافر و علمای ایران از اینمعنی بکلی محروم ماندند و نیز تا عصمة الله درعالم محکم نشود عالم منظم نخواهد شد مراتب عصمت بیانات فرمودند مفاد آنکه عصمت کبری برای مظهر امر است و ادّعی حُبش بدون عصمت کاذب باید روز و شب از خدا خواست که وجود را بخلعت نه عصمت مردّ سازد و چون تن و جان باین نه ردا آراسته گردد ادّعی حُب او بجا است هریک از اعضا را عصمتی جداگانه است که بآن مقبول درگاه الهی میگردد و عصمت جان انقطاع از غیر اوست و جز بساعد او طیران

نماید عصمت قلب آنکه غیر محبوب را خطور ندهد و چون نار سينا مشتعل بنار او باشد
عصمت صدر آنکه ساده از هر نقش و رنگ بوده تا رنگ بیرنگی را قبول تواند کرد
عصمت نفس آنکه بیزار از اماره شده با هزار خضوع مطیع فرمان حق باشد عصمت چشم
آنکه جز بوجه باقی ننگرد عصمت گوش جز آیات محبوب و آنچه بر ذات او داعی باشد
استماع نماید عصمت دست امانت است و ارتفاع بدرگاه ربّ العالمین عصمت پا استقامت
در راه محبوب بیهمتا بمقامی که اگر پای دار رود سستی نگیرد .

بیاناتی است که جمال ابهی تقریباً سال ۱۳۰۶ برای جمعی از احباب در عکا که حضور در
محضر انور داشتند فرمودند و نبیل زرندی در کتاب تاریخش ثبت نمود قوله اگرچه ما را
بحسب ظاهر باکمال احترام با مأمورین صدارت ایران و سفارت روس از طهران ببغداد
فرستادند ولی مقصدشان ازین منفی کردن جلوگیری بود و همچنین از بغداد باسلامبول و
ادرنه و از ادرنه بعکا اثر ظهور این امر در بلاد فرنگ شده بود و از بلاد فرنگ این آیات
بایران و سایر ممالک شرق فرستاده میشد معلوم میگردد که اهالی این بلاد چگونه اقبال

مینمودند اما اهل ایران قدر ندانسته و علما مردم را از حق منع نمودند در سنه فتنه حین که ما را در شمیران طهران گرفتند با آنکه بسبب سفارشات صدراعظم و سفیر روس مرا مثل دیگران در حبس شدت وارد نیاوردند مع هذا دو انگشت ابهام را از عقب بیکدیگر بستند که از زنجیر کردن صعوبتش بنهایت شدیدتر بود و بعضی فرّاشهای شاهی با ما بودند ولی میر غضبها اظهار محبت میکردند و یکی از آنها یک فنجان چای و یک خوشه انگور برای من آورد اما من هیچکدام نمیتوانستم بخورم چون مرا بانبار شاهی بردند زنجیر کردند یک روز ملاّباشی و معیر الممالک دوزانو با احترام پیش من نشست و دلداری داد و گفت خطائی از شما بظهور نرسیده که بآنسبب گرفتار شده باشید این گرفتاری بجهة امر دین است ملاّباشی هم در منتهای ادب حرکت کرد اگرچه او در مجلس ولیعهد و قتیکه حضرت در تبریز در آن مجلس تشریف داشتند بد کرد ولی چون بطهران آمد ساکت شد و بدی از او بظهور نرسید در ایّام بغداد میرزا مهدی شیرازی که پیشکار بالیوز انگلیس بود با ما اظهار محبت میکرد بسیار پیش ما میامد یکشب هم بالیوز بدیدن ما آمد و بعد از آن میرزا مهدی اظهار نمود که بالیوز را باز دید کنیم ما گفتیم چون بمنزل هیچکس نمیرویم چگونه می شود که بمنزل بالیوز برویم او دلائلی ذکر کرد و بسیار ابرام نمود لهذا یک روز بقایق نشستیم

واز روی شط گذشته منزل ایشان پائین آمدیم بالیوز بسیار احترام کرد بعد از آنجا نظر بمیل میرزا مهدی ورفقاییش که اظهار نمودند منزل ما هم اینجا است آنجا هم رفتیم و همیشه بواسطه میرزا مهدی بالیوز پیغام می فرستاد و اظهار محبت میکرد تا وقتی که بنا شد باز باسلامبول ببرند بالیوز پیغام داد شما برای چه باسلامبول میروید هر مطلبی دارید بنویسید من بیایتخت نوشته جواب را بشما میرسانم من گفتم مطلبی ندارم دولت عثمانی تابحال بما محبت کرده حال میخواهد مارا باسلامبول ببرد و امر اورا ردّ کردن و بدولت دیگر رجوع نمودن مناسب نیست و در حین حرکت از بغداد پی در پی اهل بغداد و طلاب اعجام میامدند

هو الله

این ایام خبری نیست جز آنکه چندی قبل جناب سیاح افندی اینجا تشریف آوردند و لکن آمدن ایشان بسیار بسیار خلاف حکمت بود مع خیرخواهی و محبت و شفقت این حزب به اهل عالم اگر مشاهده نمائید بطرفی مراوده هست طرف دیگر بیغضا قیام نماید جناب مزبور بسیار صادق اند این حرکت سبب وعلت اوهمات خواهد شد از بعضی

صحبت‌ها و خیالات ایشان بسیار پریشانی دست داد از خدا می‌طلبیم ایشانرا مقدّس فرماید
از آنچه سزاوار نیست و ایشانرا تأیید فرماید بر آنکه سزاوار است فساد ارض طأً بیشتر بجهت
مراودهٔ ایشان با دوستان شده چه که ایشان بستهٔ شخص معلوم اند و شخص دیگر مخالف
آن لذا ماده برجزء ضعیف ریخت این فقرا از برای کلّ صحّت و نعمت و راحت و عزّت
می‌طلبیم امری را که طالبیم اظهار عدل است و بس که با این حزب و سائر ناس بیک قسم
رفتار نمایند باری آنمحبوب باید ملتفت باشند و ذکر نمایند که سبب کدورت شود چه
اگر مکدر شوند ضررش بیشتر است مقصود از این فقره اطلاع خود آنمحبوب است و حده
بأحدی ذکر نمایند و در اینجا تأکید شد که جمیع امور را بحق واگذارند و توکل نمایند اگر
فی الحقیقه شخص معلوم بأولیای حق رفتار نماید چنانچه بسائرین رفتار مینماید از حق جلّ
جلاله حفظ او را می‌طلبیم و بلوغ او را الی ما یتمناه مسئلت مینمائیم از حق جلّ جلاله سائل
و آمل که کلّ را از فساد و نزاع و منکر حفظ فرماید این عبد نزدیک است ازین حزن هلاک
شود که هنوز ناس اینحزب را نشناخته اند مع آنکه سی و سه سنه لیلاً و نهراً از قلم اعلی
جاری شد آنچه که سبب عمار عالم و اصلاح آن والفت و اتّحاد بنی آدم و شفقت و رحمت
و راستی و درستی بوده معذلک هنوز بعضی در شبهه بوده و هستند بیش از این ذکرش جائز

نه باری آنمحبوب بخوانند وستر نمایند از کلّ چه اگر فی الجملة سرایت نماید مکدر
شوند واین سبب فساد کلی است اقرأ ثم استر والبها علیک خ ا د م فی ۲۲ شهر شوال
المکرم سنة ۱۳۰۲

وآگاه که عبادیکه بمفتریات درمدینه کبیره ناطق اند محض حفظ ایشان را ازسجن روانه
نمودیم چه که اعمال وافعال مکشوف شد واز برای هریک خطر عظیم موجود محض
عنایت ومحبت عمل نمودیم آنچه را که حاکی از شفقت لانهایه بود ولکن آن بی انصاف
ها عمل کردند آنچه را که کلّ آگاهند و میدانند آذ و غرض ایشانرا از راز حضرت بی نیاز
محروم نمود حال از حق میطلبیم جمیع دوستان را در اطراف حفظ فرماید لازال نیر تقوی
را امام وجوه مشرق ولائح مشاهده نمایند وبأن تمسک جویند وبأعمال و اخلاقی ظاهر
شوند که صیتش عالم را احاطه کند واز هر مدینه و دیار رایت اتحاد وعلم اتفاق مشاهده
گردد نامه آنجناب رسید وامام وجه مظلوم به إصغا فائز طوبی لک ونعیماً لک قد نطقت بما
يجد منه المقرّبون عرف المحبة والوداد. فی الحقیقه خیر خواهی نمودی نسل الله ان

يحفظك ويحرسك بقدرته وسلطانه أنه على كلشي قدير. السلام عليك وعلى من معك
وعلى كل ثابتٍ مستقيم.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى خلق الخلق بكلمة من عنده وارسل اليهم الرسل وانزل عليهم الكتب
ليهديهم الى صراطه المستقيم نشهد أنه لا إله إلا هو اقراراً لعظمته وقدرته وسلطانه واعترافاً
لفردانيته ووحدانيته لم يزل كان فى علو العزة والأرتفاع ولا يزال يكون فى سمو العظمة
والأمتناع لا إله إلا هو العليم الحكيم اهل الوفا اذا حضرتم لدى رمس الورقة العليا التى
صعدت الى الرفيق الأعلى قفوا وقولوا السلام والتكبير والبهاء عليك يا أيّتها الورقة المباركة
المنبئة من السدرة اشهد أنك آمنت بالله وآياته واحببت ندائه واقبلت اليه وتمسكت بحبله
وتشبّثت بذيل فضله وهاجرت فى سبيله واتخذت لنفسك مقاماً فى الغربة حباً للقاءه وشوقاً
لخدمته رحم الله من تقرب اليك وذكرك بما نطق القلم فى هذا المقام الأعظم نسئل الله

بأن يغفرنا ويغفر الذين توجّهوا اليك ويقضى لهم حوائجهم ويعطيهم من بدائع فضله ما ارادوا أنه هو الجواد الكريم الحمد لله اذ هو مقصود العالمين ومحبوب العارفين.

ودر لوحی بعنوان خادم خطاب بناظم مسطوراست ودر فقره نوشته حضرت غص ۶۶
الأعظم روحی وذاتی لتراب مقدمه الأغر الفداء مرقوم فرموده بودند که محبوبست فارسی
شود بعد از آن نوشته رساله مرقوم فرموده اند بلسان پارسی از برای اهل ایران که هنوز بکوش
عرفان فائز نشده اند بسیار نافع است ومقصودشان از این رساله آنکه ناس را از متابعت جهلا
منع نمایند وبچشم وگوش خود در امور ملاحظه کنند وفی الحقیقه اگر درست ملاحظه
شود از برای کل بشر آن رساله مبارکه نافع بوده وهست مع آنکه ظاهراً از امور بدیع
مشرقه لامعه در آن ذکری نشد ولکن هر ذی شمی از باطن آن عرف ایام الهی را استنشاق
نماید وهر ذی بصری انوار شمس معنوی را ملاحظه کند وآن رساله نزد مهاجرین
موجود است انشاءالله بنظر آنجناب میرسد

هو الأبهى قل يا ملأ الأرض والسّمأ تالله الحق قد ظهر مضرّم النار فى قلب الأفاق الذى بأمره كسرت الأصنام وارتفعت السّمأ وانبسطت الأرض واستقرّت الجبال بما غرست الأشجار فى الرّضوان وصاحت الورقأ على افنان الدوحة البقأ بأن اغتنموا يا قوم قدر تلك الأيّام ثم اشربوا من سلسيل الحيوان الذى جرى عن يمين عرش ربّكم الرحمن ولا تجعلوا انفسكم محروماً عن هذا الفضل الأعظم العظيم .

هو الأقدم قل يا قوم تالله الحق انّ سدرة السّينأ قد ارتفعت على ارض القدس فى وادى الأنس وتنادى كلّ ورقة منها بين الأرض والسّمأ فونّفسه الحق قد ظهر غيب المكنون عن مكمن الذات فتعالى هذا الظّهور الذى بظهوره شق ستر الهويّة وطلع جمال الأحديّة وبه اضطرب اركان البيت واقشعرت الجلود واخذ الزلزال سكّان السّموات والأرضين قل غاسرعو اليه ولا تكونوا من المتوقّفين .

هو القدير ان اسرر بعناية ربّك المختار لأنّ عنايته احاطتك فى السّر والأجهار ثم اشكره بماسقاك فى هذا الديجور سلسيل الظّهور الذى عصر منانامل ربّك الغفور

هو الأقدس اذا اصابك من سرور لا تفرح به واذا اصابك من حزن لا تحزن عنه لأن كليهما

يمضيان في آن من الأوان وما يبقى هو فضل ربك الأبهى ان اطمئن به وكن من الشاكرين

هو الأعظم لا تختبر لنفسك ما لا اختار الله لك بل بما قدر لك من مقدّر حكيم لأن ما

اراد هو محبوب قلوب العاشقين ومقصود افئدة القاصدين .

الأعلى لا تقل ما لا تعرف واذا عرفت تكلم به ولا تعمل ما هو مذموم عند اولى النهى ومنهى

عند اولى الحجى بل بما يأمرك الأمين كذلك رقم من القلم في هذا الحين .

هو العزيز لا تشك من مبرم القظضاً لأن ما يظهر من القضا هو الأمضاً عند احباً الله

واصفياه فارض به وكن من الشاكرين .

العظيم ان اقتدر ربك في كل الأمور ثم اجعل مشيتك فانياً في مشيته و مرادك فيما اراد

لأن هذا لأصل النصح لو انت من العاملين.

هو العليم ان اجهد فى نفسك ليظهر منك مايقربك الى الله ويطيرك فى هواء الرفعة والعظمة ويحرسك عما يمنعك عن الدخول فى حديقة عزه والورود فى ساحة أنسه ويدخلك فى جنة الأبهى والحرم الأقصى كذلك رقم لك لتعرف وتكون من السامعين .

هو القادر ان اجعل قبلتك شطرا لله ومطافك حرم الله ومقصداك بيت الله ومهربك ظل الله ودرعك ذكرا لله وسلاحك حب الله ومغفرتك ما يأمرك به حبا لنفسك فوعظته واجلاله لو تسمع لتدخل فى ملكوته الأبدع البديع .

هو الحكيم تمسك بحبل القناعة فى كل الأحوال لأنها يحفظك عن كل ما يبعدك عن سلسيل ربك العزيز المتعال .

هو المطرر زين رأسك بأكليل الأنقطاع ولسانك بالصدق الخالص وقلبك بذكر ربك وهيكلك بطراز العبودية لله ربك خالق البرية لو تعمل بذلك ليفتخر بك من على الأرض والسما .

هو الغالب ان اركب على سفينة الأنقطاع ليجعلك منقطعا عن كل شئ ويغنيك عما سواه ويحفظك عما يكرهه ربك فاطر الأشياء .

هو الحافظ ان احفظ مصباح الحب في مشكاة قلبك لئلا تمر عليه ارياح النفاق عن شطر
الأفاق .

هو الستار ان اكنتم جوهر المقصود في صدف الجنان لئلا يقدر احد ان يتصرف فيه دونك
او يملكه غداً غيرك .

هو المقصود ان اجعل التقوى سراجاً امام عينيك ليكون هادياً وبشارة لك الى صراط عدل
مستقيم .

هو البديع ان الشدائد والمحن مدمومة إلا في حبه ورضاه والراحة والرخاً ممدوحة إلا في
حين غفلتك من جماله فاعرف يا عبد ولا تكن من المرييين .

هو الناظر قل يا قوم زينوا رؤوسكم بتيجان الشهادة في سبيل الله عالم الغيب والشهادة
والسنكم بذكره وثنائه وقلوبكم بطراز الانقطاع عما سواه وهيكلكم بالخضوع لربكم العليم
العظيم .

انت القادر على ما تفعل سبحانك اللهم يا الهى لك الحمد بما سقيتنى من كوؤوس
الطافك بيد مواهبك اذاً اسئلك بأن لا تخيبنى عما تحب وترضى ثم ايدنى على اعل
كلمتك وارتفاع اسمك بين البلاد ثم وفقنى على ما امرتنى به فى صحائفك ثم اسكننى فى
جوار رحمتك الكبرى وانك انت الله لا إله إلا انت العزيز العظيم.

ايرب ايد احبائك بالاستقامة على امرك والأصطبار فيما ورد عليهم فى سبيلك بحولك
وقوتك لأنهم عبادك وخلقك وحفظوا اماناتك فى انفسهم وانت خصصتهم بذلك بين
اهل الأبداع اذاً يا الهى لا تحرمهم عما عندك ولا تخييبهم عما قدرته فى الواحك للمقربين
من خلقك والمحيين من بريتك ايرب هولاً فقراً وانت الغنى ذوالمن والأفضال وهولاً
عليل وييمينك ملكوت الشفاً لا تطردهم عن بابك ولا تبعدهم عن حضرتك يا مجيب
دعوة من دعالك ويا مغيث من ناجاك ويا منجى من هام فى هيماً الأشتياق ويا مضرم نار
الشوق فى قلوب العشاق لأنك انت القدير لا تسئل عما تفعل وانك انت العزيز الحكيم
انت الذى تجيب دعوة الداع فاظهر اللهم فى هذا العبد قدرتك وسلطانك على من فى
سمائك وارضك سبحانك اللهم يا الهى انت تعلم بانى كنت مقرأً بوحدانيتك وموقناً
بعظمتك واقتدارك قبل ان يرتفع صرير القلم الأعلى فى ملكوت الأنشأ وسمعت ندائك

قبل خلق سمائك وارضك واجبتك بانك انت الكريم ذو الفضل العظيم وانك انت القدير
ذو البطش الشديد ذو الطول لا إله إلا انت الحاكم على ما تريد فيا الهى أتخيّب هذا الفقير
الذى تمسّك باذيال عطوفتك انظر وهذا العاصى الذى سرع الى مدينة غفرانك أتبعد هذا
الذليل الذى تقرب الى مدينة عزّك أتمنع هذا العطشان الذى هرع الى الكوثر الحيوان فى
حبّك يامن دعوت نفسك بالرحمن فى ملكوتك لا فوجمالك يا مالك الممالك لن
يمنعه ابدأ ولن تبعده سرمداً ان تخيبنى يا محبوبى ادعوك ادعوك بانك انت الكريم وان
تطردنى يا مقصودى اناديك اناديك بانك انت الرحيم حينئذٍ نسئلك بهبوب نسائم
الطافك الذى تهّب على الأفاق وبسلطانك الذى خضع له كلّ الأعناق بأن ترسل على
احبّتك ما يغنيهم عن دونك ويجعلهم خالصاً لوجهك ويقدّسهم عما سواك فى هذا اليوم
الذى اصطفيته لأشراق شمس اسمك الأبهى على كلّ الأشياء واخترته لنفسك العليا بين
الأرض والسّماء ثم انزل عليهم ما قدرت لهم فى ملكوت تقديرك ثم عزّزهم بعزّتك
واغلبهم بقدرتك على اعدائك ليظهر ارضك عن هؤلاء الذين كفروا بنفسك وانكروا
حبّتك وجحدوا آياتك اذ انك انت القدير بيدك ملكوت الخير تنزل على من تشأ كيف
تشأ وتمنع عنّ تريد كيف تريد لا إله إلا انت الغالب المقتدر المهيمن العزيز القدير

اقسمك يومئذٍ بأسمك الأفخم يا محيي الرمم ومصوّر الأمم ان تؤيّدنا على ما امرتنا في
صحفك والواحك والسّلوّك في مناهج رضائك ثم اسئلك يا رازقى بهذا اليوم الذي فيه
شقّت حجاب الأوهام واشرقت شمس جمالك عن افق العراق بكلّ الأفاق بأن توفّقنى على
تبليغ امرك وانتشار آثارك بين العالمين ليرتفع اعلام حمايتك بين عبادك وتشتعل نار
محبّتك في قلوب بريّتك يا محيي الأرواح ويامن بيدك تصريف الرّياح ثم اسئلك يا
محبوبى بجمالك الأبهى بأن تجعل السننا ناطقة بيّنة وابصارنا شاحذة حديدة ووجوهنا منوّرة
مستبشرة وشفثائنا ضاحكة مبتسمة وآذاننا سامعة واعية وانفسنا مطهّرة مرضيّة وقلوبنا مقدّسة
مطمئنّة وايدينا مرفوعة مبسوطة وارجلنا قيّمة قائمة مستقيمة وانفسانا مؤثّرة زكيّة لنقلب من
على الأرض كلّها بأمرك وارادتك وتقربهم الى شاطئ البحر الأعظم ليشهدن كلّ بانك
انت الله لا إله إلا انت المحبوب في قلوب العاشقين والمقصود في افئدة المشتاقين

عليك يا غصن الله ذكر الله وثنائه وثناً من في جبروت البقاء وثناً من في ملكوت الأسماء
طوبى لك بما وفيت ميثاق الله وعهده الى ان فديت نفسك امام وجه ربك العزيز المختار

انت المظلوم وجمال القيوم قد حملت في اول ايامك في سبيل الله ما ناحت به الاشياء
وتزلزلت الاركان طوبى لمن يذكرك ويتقرب بك الى الله فالف الاصبح سبحانك اللهم
يا الهى القادر اسئلك بقدرتك التى احاطت الممكنات وبسلطانك الذى استعلى على
الموجودات وبكلمتك التى كانت مكنونة فى علمك وبها خلقت سمائك وارضك بأن
تجعلنا مستقيمين على حبك ورضائك وناظرين الى وجهك وناطقين بشأ نفسك ثم اجعلنا
يا الهى ناشرى آثارك بين بريتك وحافظى دينك فى مملكتك وانك انت كنت من دون
ذكر شئ وتكون بمثل ما كنت فى ازل الازال عليك توكلت واليك توجهت وبحبل
عطوفتك تمسكت والى ظل رحمتك سرعت لا تطردنى يا الهى عن بابك خائباً ولا
تمنعنى عن فضلك لأننى كنت راجياً لا إله إلا انت الغفور الكريم والحمد لك يا محبوب
العارفين.

ضمیمه مربوط به صص. ۱۱۷- ۱۱۶ از ظهور الحق جلد پنجم،

لوح مبارک حضرت بهاء الله که در يوم نهم رضوان عز نزول یافته قوله تعالى: (از ص. ۳۱۷- ۳۱۳ از ایام تسعه)

بِسْمِ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْمُخْتَارِ

لَكَ الْحَمْدُ يَا إِلَهِي بِمَا جَمَعْتَ أَحِبَّائَكَ فِي عِنْدِكَ الْأَعْظَمِ الَّذِي فِيهِ تَجَلَّيْتَ بِأَسْمَائِكَ الْحُسْنَى عَلَى مَنْ
فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَفِيهِ أَشْرَقَتْ شَمْسُ الْحَقِيقَةِ مِنْ أَفْقِ مَشِيَّتِكَ وَاسْتَقَرَّ هَيْكَلُ الْقَدَمِ عَلَى عَرْشِ
رَحْمَانِيَّتِكَ يَا إِلَهِي هَذَا يَوْمُ التَّاسِعِ مِنْ أَيَّامِ الرِّضْوَانِ وَاسْتَدْعَى أَحَدٌ مِنْ أَحِبَّائِكَ مَظْهَرَ ذَاتِكَ وَ مَشْرِقَ
أَنْوَارِكَ مِنْ مَحَلِّهِ فِي السَّجْنِ إِلَى مَحَلٍّ آخَرَ مِنَ السَّجْنِ حُبًّا لِحِمَالِكَ وَ شَغَفًا فِي حُبِّكَ وَ أَخْضَرَ تَلْقَاءَ
وَجْهِكَ مَا كَانَ مُسْتَطِيعًا عَلَيْهِ مِنْ نِعْمَائِكَ بَعْدَ الَّذِي غَارَ الْقَوْمُ مَا عِنْدَهُ وَ عِنْدَ غَيْرِهِ مِنْ أَحِبَّائِكَ أَيْ رَبِّ
لَمَّا جَمَعْتَهُمْ فِي حَوْلِكَ وَ وَفَّقْتَهُمْ بِهَذَا الْفَضْلِ الْأَعْظَمِ فَاسْتَقِيمَتْهُمْ عَلَى أَمْرِكَ وَ أَلَّفَ قُلُوبَهُمْ عَلَى شَأْنٍ لَا
يَعْتَرِيهِ الْأَخْتِلَافُ ثُمَّ اجْعَلْتَهُمْ آدِلَاءَ لِهَذِهِ الشَّمْسِ الَّتِي مَا رَأَتْ شِبْهَهَا عَيْنُ الْوُجُودِ وَ مَا قَدَّرَ كُفُوهَا فِي
الْغَيْبِ وَ الشُّهُودِ أَيْ رَبِّ أَنْتَ تَعْلَمُ بَأَنَّ مَنْ فِي حَوْلِكَ كُلُّهُمْ أَرَادُوا اسْتِدْعَائَكَ فِي أَيَّامِ الرِّضْوَانِ وَ فَازَ
بِذَلِكَ عِدَّةٌ مَعْدُودَاتٌ عَلَى قَدَرِ وَسْعِهِمْ وَ مِئْتَةٌ عِدَّةٌ أُخْرَى بِمَا لَمْ يَسْتَطِيعُوا أَوْلِيكَ اخْتَصَرُوا بِالْخَمْرِ
الْحَمْرَاءِ فِي الْكُؤُوبِ الْبَيْضَاءِ الَّتِي طُبِخَتْ مِنْ وَرَقَةِ الصَّيْنِ يَا إِلَهِي أَسْأَلُكَ بِالْكَلِمَةِ الَّتِي جَعَلْتَهَا
مِغْنَطِيسَ الْأَفئِدَةِ وَ الْقُلُوبِ وَ بِهَا اجْتَذَبْتَ الْعِبَادَ إِلَى سَمَاءِ عِنَايَتِكَ وَ أَفْقِ فَضْلِكَ وَ الطَّافِكَ بِأَنَّ تَقَبَّلَ
مِنْهُمْ مَا عَمِلُوا ثُمَّ اكْتُبْ لِلْآخَرِينَ جَزَاءَ مَا أَرَادُوا إِنَّكَ أَنْتَ ذُو الْجُودِ وَ الْعَطَاءِ وَ ذُو الْفَضْلِ وَ الْبَهَاءِ
أَيَّرَبَّ عَرَّفَ بَعْضَهُمْ أَنْفُسَهُمْ ثُمَّ أَيَّدَهُمْ عَلَى إِمْسَاكِ السِّنِّهِمْ لِنَلَّا يَتَكَلَّمُوا بِمَا تَضِيعُ بِهِ مَقَامَاتُهُمْ وَ تَحْبَطُ
أَعْمَالُهُمْ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ أَيْ رَبِّ تَسْمَعُ حَيْنَ الْمُخْلِصِينَ مِنْ أَحَبِّتِكَ الَّذِينَ مُنِعُوا عَنْ لِقَائِكَ
فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ الَّتِي جَعَلْتَهَا عِيدًا لِبَرِيَّتِكَ وَ ذُخْرًا وَ شَرْفًا لِأَهْلِ مَمْلَكَتِكَ وَ مِنْهُمْ الْهَاءِ الَّذِي مَا تَوَقَّفَ فِي
هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي مِنْهُ اخْذَ الْإِضْطِرَابِ مِنْ فِي الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ إِلَّا مِنْ أَرَدْتَهُ يَا مَالِكِ الْأَسْمَاءِ وَ مِنْهُمْ مَنْ

سَمِيَّتِهِ بِالْمَنْصُورِ وَ زَيَّنْتَ هَيْكَلَهُ بِطَرَّازِ حَبِّكَ يَا غَفُورَ وَ مِنْهُمْ مَنْ تَسْمَعُ حَنِينَهُمْ مِنْ خَارِجِ الْمَدِينَةِ الَّذِينَ
مَنْعُوا عَنْ لِقَائِكَ وَ هَذِهِ الْأَيَّامُ الَّتِي كُلُّ شَيْءٍ فَازَ بِالطَّافِكِ وَ مِنْهُمْ النَّبِيلُ الَّذِي قَبْلَ عَلَى الَّذِي تَسْمَعُ
نِدَائِهِ مِنْ شَطْرِ الَّذِي شَرَفْتَهُ بِاسْمِ الرُّوحِ وَ مِنْهُمْ الَّذِي سَمَّى بِابِي الْحَسَنِ وَ مِنْهُمْ الرَّسُولُ وَ عَبْدُ آخِرٍ مِنْ
أَهْلِ الْأَلْفِ وَ الرَّاءِ وَ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَبِيهِ الْبَهَاءِ وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا يَا آلِهَى فِي سَبِيلِكَ مُقْبِلًا إِلَى كَعْبَةِ لِقَائِكَ
وَ دَخَلُوا الْمَدِينَةَ وَ وَجَدُوا عَرَفَ قَمِيصٍ وَصَلَكَ وَ مَنْعُوا عَنْ الْحَضُورِ تَلْقَاءَ عَرْشِ عَظَمَتِكَ بِمَا أَكْتَسَبْتَ
أَيْدِي الظَّالِمِينَ مِنْ بَرِيَّتِكَ وَ أَخْرَجَهُمْ مِنَ الْمَدِينَةِ بِالظُّلْمِ الَّذِي بِهِ نَاحَ مِنْ فِي الْمَلَكُوتِ وَ الْجَبْرُوتِ وَ
مِنْهُمْ مَنْ سَمَّى بِعَبْدِ اللَّهِ الَّذِي بَاشْتِيَاقِهِ أَوْقَدَ سِرَاجَ الْإِبْتِهَاجِ وَ مِنْهُمْ مَنْ سَمَّى بِنَاصِرٍ وَ تَقَرَّبَ الْمَقَامَ وَ مَنْعَ
عَنْهُ وَ تَسْمَعُ يَا آلِهَى ضَجِيجِ أُولَى الْوَفَا مِنْ شَطْرِ الْحِيَفَاءِ وَ مِنْهُمْ مَنْ سَمَّى بِالْخَلِيلِ الَّذِي يَنْطِقُ
بِذِكْرِكَ وَ ثَنَائِكَ وَ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ سَمَّى بِاسْمِعِيلِ الَّذِي بِهِ عَمَّرَ بَيْتَكَ أَلْعَظَمَ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ مِنْهُمْ
مَنْ سَمَّى بِيُوسُفَ الَّذِي مَنْعَ عَنْ زِيَارَةِ جَمَالِكَ بِمَا أَكْتَسَبْتَ أَيْدِي الْأَشْقِيَاءِ خَلْقَكَ وَ مِنْهُمْ عِبَادُ أُخْرَى
ثُمَّ الَّذِي وَرَدَ هُنَاكَ فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ. أَيْ رَبِّ فَأَقْبَلَ مِنْهُمْ مَا أَرَادُوا فِي حَبِّكَ ثُمَّ أَكْتُبَ لَهُمْ أَجْرًا مِنْ فَازَ
بِكُلِّ الْخَيْرَاتِ مِنْ عِنْدِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. ثُمَّ أَنْظِرْ يَا آلِهَى أَحِبَّائِكَ الَّذِينَ تَشْتَتُوا فِي
أَرْضِ الْحَاءِ بِلِحْظَاتِ أَعْيُنِ رَحْمَانِيَّتِكَ وَ تَوَقَّفُوا هُنَاكَ بِمَا مَنْعُوا عَنْ الدَّخُولِ فِي ظِلِّ سَدْرَةِ وَحْدَانِيَّتِكَ
أَيْ رَبِّ لَا تَمْنَعُهُمْ عَمَّا عِنْدَكَ إِنَّكَ أَنْتَ سُلْطَانُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَ
الْحَمْدُ لَكَ يَا آلَهَ الْعَالَمِينَ وَ مَقْصُودُ الْعَارِفِينَ. فَوَ عِزَّتِكَ يَا إِلَهِي يُنْبَغِي لِكُلِّ نَفْسٍ أَنْ يَفْدِيَ نَفْسَهُ
لِأَذْنِكَ الَّتِي تَسْمَعُ نِدَاءَ الْعُشَّاقِ مِنْ كُلِّ الْأَفَاقِ وَ صَرِيحَ أَحِبَّتِكَ لِإِبْتِلَائِهِمْ بَيْنَ يَدَيِ أَعْدَائِكَ الَّذِينَ

ارْتَفَعَ صَرِيحُهُمْ فِي حُبِّكَ وَ اشْتَغَلَتْ قُلُوبُهُمْ مِنْ نَارِ الْفِرَاقِ فِي أَيَّامِكَ نَفْسِي لِحِلْمِكَ الْفِدَاءُ يَا طَلْعَةَ
 الْبَهَاءِ وَ رُوحِي لِاصْطِبَارِكَ الْفِدَاءُ يَا مَنْ بِيَدِكَ مَلَكُوتُ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ فَوَ عِزَّتِكَ يَا مَحْجُوبَ
 الْمُشْتَاقِينَ وَ مَقْصُودَ الْعَاشِقِينَ لَوْ يَنْظُرُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ النَّظَرِ هَذَا اللَّوْحَ الْأَطْهَرَ لَيَجْرَى مِنْهُ الدَّمُ الَّذِي ذَابَ
 مِنْ كَبْدِي بِمَا اخْتَرَقَ فِي حُبِّكَ وَ حُبُّ الَّذِينَ مُنِعُوا عَنْ لِقَائِكَ بَعْدَ الَّذِي أَقْبَلُوا إِلَيْكَ وَ اسْتَقَرُّوا فِي
 الْمَدِينَةِ وَ حَوْلَهَا مِنْ دِيَارِكَ كُلِّي لِصَبْرِكَ الْفِدَاءُ يَا سُلْطَانَ الْقُدْرَةِ وَ الْأَقْدَارِ كُلِّي لِسُكُونِكَ الْفِدَاءُ يَا
 مَنْ مِنْ خَشْيَتِكَ اضْطَرَبَ مَنْ فِي مَلَكُوتِ الْأَسْمَاءِ وَ الْحَمْدُ لَكَ يَا سَكِينَةَ أَفئِدَةِ أَهْلِ الْبَهَاءِ أَشْهَدُ يَا إِلَهِي
 بِأَنَّ دُونَكَ لَمْ يَبْلُغُوا إِلَى حِكْمَتِكَ وَ حَقَائِقِهَا وَ أَسْرَارِهَا فِي كُلِّ مَا ظَهَرَ مِنْ شُؤُنَاتِ قُدْرَتِكَ وَ
 ظُهُورَاتِ مَشِيئَتِكَ ثُمَّ أَسْأَلُكَ يَا إِلَهِي بِأَنَّ تُوَيِّدَ أَحِبَّائِي لِيُضَيِّقُوا بِأَخْلَاقِهِمْ وَ آدَابِهِمْ لِيُسَيِّطَ بِهَا خَوَانُ
 مَكْرُمَتِكَ بَيْنَ بَرِيَّتِكَ وَ تَجْمَعَ حَوْلَهُ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ كُلِّهَا هَذَا حَقُّ الضِّيَافَةِ بَيْنَ الْبَرِيَّةِ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَى
 كُلِّ شَيْءٍ لَمُقْتَدِرٌ قَدِيرٌ وَ الْحَمْدُ لَكَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ وَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ .

(ظهور الحق جلد پنجم فاضل مازندرانی)